0164

6893

310712

6893 D/L

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

DATE

Call No. ____________ *Date* ____________

Acc. No. ____________

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

DATE

*Call No.*______ *Date*______

*Acc. No.*______

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

انتشارات دانشگاه تهران
۱۰۶۷/۲

تاریخ عمومی

تفوّق و برتری فرانسه

جلد دوم

(۱۶۸۵-۱۷۱۵)

خانبابا بیانی

DATE

Date

Call No.

Acc. No.

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.

تاریخ عمومی

تفوق و برتری فرانسه

جلد دوم

انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۱۰۶۷/۲

گنجینهٔ تاریخ و تمدن

شمارهٔ ۲۰-۲

تهران ۱۳۴۷

تاریخ عمومی

تفوّق و برتری فرانسه

جلد دوم

(۱۷۱۵-۱۶۸۵)

خانبابا بیانی

استاد دانشگاه تهران

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No... 310712
Dated 5-12-88

شمارهٔ مسلسل ۱۳۵۷

چاپ وصحافی این کتاب در یکهزار و پانصد نسخه در بهمن ماه ۱۳۴۷
درچاپخانهٔ دانشگاه‌تهران بپایان رسید

حق طبع این کتاب تا سه‌سال درانحصاردانشگاه
و مسئولیت صحت مطالب آن را مولف میباشد
ب [illegible]

فهرست مطالب

کتاب چهارم

فصل سوم :

کتاب ششم

فصل اول :

فصل دوم :

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

کتاب چهارم

سقوط قدرت فرانسه

(۱۶۸۵ - ۱۶۹۷)

فصل اول

تعرض پرتستان پس از الغاء فرمان نانت

صدور فرمان فونتن بلو[1] شامل الغاء فرمان نانت مانند صاعقه در تمام اروپای پرتستان ، درلندن و در لاهه و در برلن منعکس شده احساسات انقلابی را در افکار عمومی بحرکت درآورد ، این احساسات با انتشار اخبار جدید از فرانسه در نحوهٔ اجرای فرمان و سختگیریها و کشتارها و زجر پرتستانها بر کینه و دشمنی مخالفین سرسخت پادشاه فرانسه ومذهب کاتولیک در سراسر اروپا افزود . از این پس لوئی چهاردهم تنها سروکارش باپادشاهان ودولتها نبود بلکه ملتها نیز در برابر وی قرار گرفتند . درمبارزه‌ای که میان فرانسه و اروپا درگیر شد مسئله تازه‌ای بمیان آمد که نتیجهٔ آن از هم گسیختگی و ازهم پاشیدگی بود .

مهاجرت پرتستانها از فرانسه

دستورات وفرامینی که از طرف دولت فرانسه مربوط باجرای فرمان فونتن بلو صادر گردید با نحوهٔ اجرا و عمل آن بکلی متفاوت ومختلف بود . درفرمان متذکر شده بود پرتستان ـ هائی که حاضر بتغییر عقیده نیستند باید در انتظار اینکه روزی که براه راست هدایت شده و انوار الهی افکار آنانرا از تاریکی رهائی بخشد ، درنهایت آسودگی بزندگانی خودادامه دهند ، ولی‌عمل تبلیغ مذهبی وارشاد پرتستانها که برحسب فرمان خاتمه یافته تلقی شده بود ، از طرف مبلغینی که بیشتر آنها از فرقهٔ یسوعیین وبسیاری از فرقه های دیگر کاتولیک‌بود بشدت هرچه تمامتر ازسر گرفته شد وحتی لووواآ تصمیم گرفت که این تبلیغ اجباری را در ارتش بمورد اجرا بگذارد .

درفوریه ۱۶۸۶ درارتش افسری‌وجود نداشت که درطریقهٔ پرتستان باقی‌مانده

---

۱ – l'Édit de Fontainbleau.

باشد و آنانی که حاضر بتغییر عقیده نشده بودند وضعشان متزلزل شده و یا از ارتش اخراج شده بودند ، در بعضی از ولایات و شهرها مانند لانگدوک[۱] و سون[۲] مجازات این کار اعدام و یا اخراج از خانه و کاشانه بود ، چنانکه لوووآ در این خصوص به فرماندار سون چنین نوشت :

« اگر اهالی و سکنهٔ سون نخواهند تغییر عقیده داده دست از مخالفت بردارند، شاه مصمم است که تمام آنها را از سرزمینها وخانه‌های خود اخراج نماید . »

سرانجام تعداد زیادی از کسانیکه نخواستند از عقیدهٔ خود دست بردارند به مجازاتهای شدیدی از قبیل حبس وتبعید وحتی اعدام محکوم شدند .

این سختگیریها و مجازاتهای شدید پرتستانها را وادار کرد که خط مشی مخصوصی برای خود انتخاب نمایند . روحانیان پرتستان اولین کسانی بودند که فرار را برقرار اختیار نمودند وبدیگران نیز همین روش را توصیه کردند . بنابراین مهاجرت که ازسال ۱۶۶۲ آغاز شده بود درسالهای ۱۶۸۶ و ۱۶۸۷ و ۱۶۸۹ بشدت هرچه تمامتر ادامه یافت . بدون شک نمیتوان تعداد پرتستانهائی که مهاجرت را ترجیح دادند بطور قطع مشخص کرد ولی برحسب آمار تخمینی درحدود ۲۰۰۰۰۰ نفر از ۱۹ ملیون جمعیت تمام فرانسه ازبهترین و روشنفکرترین ودانشمندترین مردم فرانسه کشور را ترک گفته بخارج پناه بردند .

بسیاری از مهاجرین، کارگران و متخصصین فرانسوی یا خارجی بودند که کولبر برای رفع احتیاج کارخانجات بفرانسه جلب کرده بود . بنابراین بسیاری از کارخانجات و کارگاهها از کارگران ومتخصصین فن محروم شده بحال وقفه وتعطیل افتادند . کارخانجات نساجی که وزیر بزرگ با زحمات بسیار در نرماندی و شامپانی تأسیس کرده بود درهای خود را بستند . بسیاری از ارباب حرف و پیشه‌وران کار- آزموده پرتستان، شهرهای فرانسه را ترک گفته چرخهای کارخانجات را از حرکت

۱– Languedoc ۲– Cévennes

بازداشتند . مثلاً شهر رنس[۱] که دارای ۱۸۱۲ کارگاه پارچه بافی بود ، در سال ۱۷۰۰ این تعداد به ۹۵۰ رسید . و نیز کارخانه های ابریشم بافی شهر لیون که دوازده هزار کارگر در آنها بکار مشغول بودند درهمین سال عدهٔ آنها به ۳۰۰۰ نفر تقلیل یافت . بطور خلاصه میتوان گفت که تمام صنایع فرانسه از هر قبیل حتی کارخانجات اسلحه سازی و کشتی سازی نیز با مهاجرت دسته جمعی پرتستانها بحال وقفه وتعطیل افتاده از اینراه شکست جبران ناپذیری باقتصادیات این کشور وارد آمد .

دراین مهاجرتها تصادفاً تعداد کشاورزان بسیار کم بود ، زیرا علاقه و دل‌بستگی که کشاورزان بزمینهای خود داشتند و رفاه وآسایشی که ازمدتها پیش نصیب آنان شده بود نتوانست کشاورزان را از زمینهای خود جدا نماید ، چنانکه در میان مهاجرینی که به انگلیس رفته بودند از انگلیسها ازتعداد کمی کشاورز که در میان مهاجرین بودند تعجب کرده با کمال علاقه از آنان درمزارع خود برای کشت توتون و درخت توت برای تربیت کرم ابریشم و باغبانی وتربیت درختهای میوه ومخصوصاً انگور استفاده نمودند . بنابراین بیشتر مهاجرین را روحانیون و قضات و افسران و پزشگان و بازرگانان و دریانوردان و ارباب صنایع و کارگران وسرمایه داران تشکیل میدادند که بدستجات زیاد بکشورهای بیگانه مهاجرت کردند .

کشورهای پرتستان که درآتش خشم و کینه برعلیه «کشورفرانسه کاتولیک در زمان لوئی بزرگ» برانگیخته شده بودند تصمیم گرفتند خودرا برای کشیدن انتقام از «مستبد بیرحم» آماده نمایند و برای این کار به‌جلب مهاجرین پرداخته هر یک امتیازات زیادی را برای آنان قائل شدند . ازسال ۱۶۸۵ پادشاهان و فرمانروایان پرتستان به‌بسیاری از پرتستانهای فرانسه کمکهای شایانی کرده از آنان پذیرائی بعمل آورده بودند ، ازمدتها پیش هلندیها ، کالونی‌ها و پرتستانهای فرانسه را با آغوش باز پذیرفته بودند ودر شهر آمستردام امتیازات زیادی مانند بهره‌مند شدن از

۱– Reims

حقوق طبقاتی و اجازه کار در کارگاهها و کارخانجات و معافیت از عوارض و مالیاتها بمدت سه‌سال برای آنان قائل‌شده بودند. انگلیسها وشارل دوم پادشاه آنان مهاجرین را با احترام زیاد پذیرفتند. دولت براندبورگ که در این تاریخ از نظر مالی و کارگر درنهایت عسرت بسرمیبرد با کمال میل واشتیاق چندین خانوار فرانسوی را درشهر برلن اقامت داد ومنتخب بزرگ با انتشار «فرمان پوتسدام»[1] برعلیه «فرمان فونتن‌بلو» قیام کرد و «به بدبختان پرتستانی که نخواستند ایمان و دین خود را از دست داده ترک دارائی وثروت وسرزمین خود را گفته فقر وبی‌چیزی را ترجیح دادند» پناه داد، ۸ نوامبر ۱۶۸۵. فردریک بیشترطالب ارباب صنایع وپیشه‌وران بود بهمین مناسبت به نمایندهٔ خود در پاریس که مأمور جلب مهاجر بود دستور داد تابکسانی که مایل بودند به براندبورگ بروند وعدهٔ مساعدت مالی و واگذاری زمین بدهد. بالاخره سوئیسیها که ازمدتی‌پیش ناظر مهاجرت تعدادی فرانسوی پرتستان بودند، با اینکه ازعکس‌العمل لوئی‌چهاردهم میترسیدند، معذلک موفق شدند آنانرابداخله کشور خود مخصوصاً درناحیهٔ ود[2] پناه داده دوستانه از آنان پذیرائی بعمل‌آورند.

بنابراین کشورهای شمالی‌اروپا مانند ایالات‌متحده هلند و براندبورگ وهس کاسل و انگلیس بودندکه بیش از هرجا دوستانه و برادرانه، برادران هم‌مذهب فرانسوی خود را پناه داده مورد استفاده قرار دادند.

مهاجرین تقریباً میدانستند که دراین کشورها میتوانند آزادانه مراسم مذهبی خویش‌را انجام‌دهند وضمناًاطلاع داشتند که وجودشان تاچه اندازه برای کشورهای پرتستان اروپائی‌مغتنم و پر بهاست وبهمین‌مناسبت بود که درجهٔ‌تقاضاها وادعاهای خودرا بالابردند. بسیاری از اوقات اتفاق می‌افتاد که بسیاری از مهاجرین برای‌پیدا کردن زندگی‌بهتر و دریافت امتیازات بیشتری از کشوری بکشوردیگردائماًدرحرکت بودند. در حقیقت میتوان گفت که بازاری ایجاد شده بود که درآن چانه زدن بحد اعلای خود رسیده بود. بطورمثال میتوان وضع یکی از متخصصین نساجی را بنام

۱– Édit de Potsdam

۲– Vaud

فرانسوآری[1] که اهل شهر نیم[2] و بسوئیس مهاجرت کرده بود متذکر شد، منتخب بزرگ براندبورگ از وی تقاضا کرده بود که کارخانه پارچه بافی پشمی و ابریشمی در ماگدبورگ تأسیس نماید ، فرانسوآ پیشنهاداتی بدینقرار به منتخب بزرگ داد : هزینهٔ مسافرت خود وخانواده و کارگرانش ، واگذاری یک خانه مجانی برای مدت ده سال که دارای روشنائی کافی بوده و گنجایش ماشینها و آلات و ادوات کار و سی نفر کارگر را داشته باشد، تأمین مخارج تعدادی از اطفال که برای کارآموزی استخدام میشوند برای مدت چهار تا پنج سال ، مساعده و کمک برای خرید و تهیه پشم و ابریشم وپرداخت ۱۰۰۰ تالر (واحد پول براندبورگ) درمدت پنجسال و دراختیار گذاشتن تمام احتیاجات خود . با اینکه فردریک بتقاضای فرانسوآ وقعی نگذاشت ولی بطور کلی پرتستانهای مهاجر از ادعاهای خود صرفنظر نکرده در اجرای مواد پیشنهادی خود پافشاری میکردند ، درحقیقت هم حق با آنان بود زیرا در هرجائی که میرفتند خود را برتر از سایرین میدیدند. این « بچه های نازپرورده و لوث تمام کشورهای اروپائی» درانجام مقاصد خویش پیوسته مقاومت ورزیده کوشش میکردند اهمیت و نافع بودن خود را برآنها تحمیل نمایند.

ولی باید گفت که تمام کشورهای اروپائی حاضر نبودند توقعات مهاجرین پرتستان را انجام دهند ، مثلاً در هلند ودر انگلیس که ازمدتها پیش کارخانجات درکار وصنایع درحال پیشرفت بود مهاجرین تازه وارد در مقابل خود رقبای سرسختی دیدند ولی با آغاز زمان مبارزات و جنگها در اروپا، کشورهای مزبور دچار بحران اقتصادی شده باکم شدن مصرف درخارج ودر داخل، صنایعشان بحال انحطاط وسقوط افتاد. در براندبورگ اشکالات دیگری بظهور رسید.

صحیح است که منتخب بزرگ نسبت بمهاجرین حسن نیت وحسن‌ظن داشت ولی اولیای امور آن کشور نسبت بتازه واردین ومخصوصاً بیگانگان نظرخوبی نداشته ودر کار و پیشرفت آنان کارشکنی میکردند. اصولاً کشور فقیر بود ، مثلاً برلن که

۱– François Rey ۲– Nime

دارای ۶۰۰۰ نفر جمعیت بود درحال بدبختی و کثافت بسرمیبرد . بنابراین چگونه میتوانست درتحت این شرایط از تعداد کثیری کارخانه و کارگاههای صنعتی حمایت کرده کمک نماید؟ صاحبان کارخانجات ماهها وشاید سالها در اطاق انتظار وزیران در برلن باقی‌میماندند و زمانی هم که کارخانه بکار میافتاد صاحبان آن نمیتوانستند محصول آنرا درکشور فقیری که از مدتها پیش احتیاجات خود را از کالاهای وارده از فرانسه مرتفع می‌ساخت ، بفروش برساند .

کدامیک ازاهالی شهرهای برلن وماگدبورگ وکونیکسبرگ توانائی‌داشتند که پارچه‌های زربفت و ابریشم وجورابهای ابریشمی و کلاههای پوست ودستکشها و ساعتهای قیمتی و جواهرات را بخرد ؟ بعلاوه حریر و پارچه‌های نازک و ظریف ابریشمی با آب وهوای‌نامساعد وسرد این‌منطقه‌توافق نداشته و کسی‌عادت‌باستعمال دخانیات نداشت . بدینقرار بود که یکی از کارخانجات معتبر فرانسوی براندبورگ بحال تعطیل افتاده صاحبان و کارگرهای آن مجبور شدند کشور را ترک گویند .

با این تفصیل و با وجود اشکالات متعددی که درآغازکار بظهور رسید سرانجام موفقیت چهرهٔ خود را نمایان ساخته آینده اطمینان بخشی را وعده داد . مهاجرین فرانسوی موفق شدند شصت و پنج کارخانه جدید درآلمان تأسیس کرده عدهٔ کثیری کارگر آزموده برای آینده این کشور تربیت نمایند ، با این‌ترتیب بود که کشور هوهنرلزنها درشاهراه ترقی وتعالی درحرکت افتاد .

پناهگاه درکشورهای بیگانه

پناهگاه مهم فرانسویها درایالات جمهوری هلندبود . این کشور از پس از آخر قرن شانزدهم و جنگهای استقلال ـ خواهی درارتباط مستقیم و نزدیک با فرانسه بوده تعداد زیادی‌پرتستان درایالات‌جمهوری آمده مورد پذیرائی‌قرارگرفته‌بودند وشهرداریهای آمستردام و رتردام‌سخاوتمندانه با آنان رفتارمیکردند، دولتهای هلند وفریز مهاجرین را از تمام عوارض ومالیاتها بمدت دوازده سال معاف نمودند وبنگاههای تعاونی‌بنا

بدرخواست گیوم درانژ تأسیس شده بآنان کمکها ومساعدتهای مالی میکرد (دسامبر ۱۶۸۲) بدینقرار بود که مهاجرین بدستجات زیاد باین کشور دوست وخوش‌استقبال روی آورده درآنجا سکونت اختیار کردند، مهاجرین نه‌تنها ازفرانسه بلکه از سوئیس و پالاتین سرزمینهای خود را ترك گفته بهلند پناهنده می‌شدند و بتدریج با موافقت مقامات دولتی تبعیت ایالات جمهوری را می‌پذیرفتند.

درسال ۱۶۸۶ یکی از نمایندگان فرانسه تعداد مهاجرین فرانسوی راکه بدین ترتیب تابعیت ایالات جمهوری را پذیرفته بودند به ۶۵۰۰۰ نفر تخمین زد درحالیکه روز بروز برتعداد آنان افزوده میگردید. تمام این پناهندگان درآغاز ورود بادست خالی‌آمده د، اندك مدتی‌صاحب مال ومنال فراوان شدند چنانکه یك کتاب فروش فرانسوی درموقعیکه سرزمین هلند را ترك گفت باخود سرمایه‌ای بالغ بریك ملیون همراه برد. پیشه وران و متخصصین که از نرماندی و برتانی و پوآتو به هلند مهاجرت کردند عدهٔ کثیری از کارگران کارآزموده ومتخصص با خود همراه آوردند، این دسته موفق شدند کارخانجات متعدد پشم‌بافی و ابریشم‌بافی وکاغذ سازی دایر نمایند، حتی کشاورزان و افسران و دریانوردان و روحانیون و فلاسفه و دانشمندان نیز جزء پناهندگان بودند.

شهرهای آمستردام و رتردام بیش از هرجا پناهگاه فرانسویان مهاجر شد، این دو شهر که مرکز مهم تجارت ایالات جمهوری پی‌با بود تعداد کثیری از دریا-نوردان، بازرگانان و صاحبان صنایع را بسوی خود جلب کردند، در این دو شهر چندین کلیسای پرتستان، که مراسم مذهبی‌را بزبان فرانسه انجام میدادند و بوسیلهٔ فرانسویان اداره میشد، تأسیس گردید، درشهر رتردام مخصوصاً دانشمندان بزرگی، که‌اسباب‌افتخار فرانسه‌بودند، اجتماع کرده‌این‌شهر را مرکزفرهنگ‌وفلسفه کردند.

پرتستانهای فرانسوی مقیم هلند بزودی در مستعمرات هلندی مانندگویان و مخصوصاً درناحیه دماغهٔ امید نیك پراکنده شدند، کشتیهای‌شرکت بازرگانی هلند

مهاجرین را بنقاط مختلفهٔ جهان میبردند ، درسال ۱۶۸۴ عده‌ای از آنان به افریقای جنوبی رفته در ناحیهٔ دراکنشتاین[1] تشکیل مزارع داده آنها را بنامهای فرانسوی مانند پروانس و لانگدوك و بورگونی موسوم کردند . در ۳۰ دسامبر ۱۶۹۱ اولین سنگ بنای تشکیلات مذهبی را بروش سازمانهای فرانسوی در ناحیهٔ دراکنشتاین گذاشتند وچون ازحیث کارگر وعمله درمضیقه بودندخود کلیسای کوچکی ساختند، دراین تاریخ فرانسویان موفق شدنداجتماع کوچکی مرکب ازسه هزارنفر درسرزمینهای دماغه امید نیک تشکیل دهند.

درانگلیس پناهگاه مهاجرین از قبل از الغاء فرمان نانت تشکیل شده بود ، این پناهگاه بوسیله شارل پادشاه انگلیس و دولت او مورد حمایت قرارگرفته بود . درسال ۱۶۸۵ برطبق فرمان شورای دولتی بفرانسویان مهاجر که عدهٔ آنان بالغ بر هزار نفر بود اجازه داده شد تابعیت انگلیس را قبول نمایند و پارلمان اعتباراتی تصویب نمود ، ضمناً مردم هم برای کمک ومساعدت مهاجرین بنگاههای تعاونی ایجاد کردند ، درسال ۱۶۸۷ کمیتهٔ تعاونی لندن به بیش از ۱۵۰۰۰ نفر فرانسوی مساعدت مالی کرد ولی ژاك دوم که خود کاتولیک بود با اینکه وعده داده بود که از پناهندگان حمایت کرده آنان را مشمول مراحم شاهانه بنماید بواسطه پرتستان بودن آنها از وعده خود سرپیچی کرده موانع و مشکلات زیادی در کار پناهندگان بخصوص راجع بموضوع تابعیت فراهم آورد، پارلمان هم در زمان گیوم سوم نه برای مخالفت با مهاجرین بلکه برای مخالفت با شاه از تأیید قانون تابعیت امتناع ورزید تا سرانجام درسال ۱۷۰۹ به پرتستانهای فرانسوی مقیم انگلیس یا آنهائیکه بعدها باین کشور مهاجرت میکردند اجازه داده شد که ملیت انگلیس را بپذیرند.

ولی با وجود تمام سختگیریها پناهندگان فرانسوی خود را در امن و آسایش درانگلیس دیدند و علاوه بر دریانوردان و بازرگانان و پیشه‌وران که از شهرهای

۱– Drakenstein

غربی فرانسه بانگلیس مهاجرت کرده بودند عدهٔ کثیری از مردم فقیر و بی‌چیز باین کشور پناهنده شدند، صاحبان صنایع که با کارگران خود از شهرهای مختلف آمده بودند بزودی کارخانجات متعددی مانند کارخانه کاغذسازی و پارچه‌های گلدار و پارچه‌های بسبک گوبلن (که درسابق مورد توجه کولبر بود) در انگلیس تأسیس نمودند و صنایع ابریشم‌بافی و تافته و اطلس بوسیلهٔ فرانسویان تکمیل شده رونق بسزائی گرفت.

پرتستانهای فرانسوی بمستعمرات ماوراء بحار انگلیس رفتند و چون شرائط زندگانی اجتماعی و سیاسی در این مستعمرات برای مهاجرین فرانسوی که پابند و علاقمند بآزادی بودند بتعداد زیادی درنقاط مختلفه امریکا مانند بوستون (۱۶۶۲) و ماریلند (۱۶۶۱) و ویرژینی (۱۶۷۱) پراکنده شدند، از سال ۱۶۸۷ موجی از مهاجرین فرانسوی بسوی امریکا روان شده درناحیه کارولین سکونت اختیارنمودند، معظم‌ترین کلیساهای آنان درسال ۱۶۸۶ درشهر بوستون وسپس در نیویورک، که بعدها مرکز کالوینیسم در دنیای جدید گردید، ساخته شد. مهاجرین درسرزمینهای جدید قبل از هرچیز بکار کشت و زرع پرداختند، درناحیهٔ ماساشوست جنگلها را تبدیل بزمین زراعتی کردند واز ناحیه کارولین درخت مو و توت و زیتون آورده در اراضی جدیدالتأسیس کشت کردند. مهاجرین فرانسوی که در تمام نقاط با حسن قبول و آغوش باز پذیرفته شده بودند بزودی به تابعیت ایالات ویرژینی و ماریلند درآمدند.

دستجات پناهنده به سوئیس بسیار کمتر از انگلیس بود، لوئی چهاردهم سوئیسیها را تهدید کرده بود که اگر به پرتستانها پناه دهند از حمل گندم وخواربار به ژنو جلوگیری بعمل خواهدآورد، جمهوری کوچک ژنو ازاین تهدید هراسناک شد، بخصوص که درسال ۱۶۸۶ هفت‌تا هشت هزارنفر ازفرانسه وایالت ساووآ بفرماندهی کاتینا دره‌های ود[1] را بباد غارت گرفته مردم این ناحیه را مجبور کرده بودند با

1- Vaud

جمهوریهای برن[1] و زوریخ متحد شوند. بدین ترتیب بود که ایالات سوئیس نتوانستند جز عدهٔ بسیار محدودی از مهاجرین را بپذیرند. تصادفاً همین تعداد کم خدمات شایانی را بکشور سوئیس کرد بدینقرار که در اندك مدتی بوسیله و بدست مهاجرین کارخانه ها و کارگاههای ساعت سازی و جواهرسازی، که بعدها اسباب افتخار و منبع عایدی سرشاری برای شهر ژنو شد، تأسیس نمودند. دستهٔ دیگری درشهر برن مستقر شده درآنجا، باوجود بی اعتنائی حکومت اشرافی محلی، توانستند کارخانه های ابریشم بافی ایجاد نمایند. مهمترین دسته های پناهندگان در شهرستان ود، که با نهایت گرمی استقبال شدند، سکوت اختیار کردند و کارخانه چیت بافی مهمی درشهر لوزان دائرنمودند. تعداد دیگری ازپناهندگان فرانسوی در دامنه های سرسبز وخرم و مصفای تپه های اطراف دریاچهٔ لمان[2] اقامت گزیده بکار کشت و زرع پرداختند.

در آلمان تعداد پناهندگان پرتستان فرانسوی بیش از سایر کشورها بود که تقریباً میتوان گفت در سراسر این کشور پراکنده شدند. تنها درکشور پروس چهل دسته مهاجر آمدند که بتدریج قسمت اعظم جمعیت شهرهای برلن و ماگدبورگ[3] و وزل[4] را فرانسویان تشکیل دادند، تعداد فرانسویان مقیم برلن در سال ۱۶۷۹ به ۴۲۹۲ نفر بالغ گردید.

فرانسویان در اندك مدتی شهر کوچك صنعتی که در آن هنر و زیبائی بحد کمال رسیده بود در کنارشهر برلن بوجود آوردند، درشهر ماگدبورگ درسال ۱۶۸۵ فقط هیجده نفر فرانسوی وجود داشت ولی این عده درآخر قرن به ۱۰۸۷ نفر افزایش یافت، شهر وزل درهمین تاریخ ۷۱۷ نفر و هال[5] ۴۶۲ نفر و کونیکسبرگ[6] ۲۴۱ نفر و ۶۶۵ نفر کشاورز درشهرهای دیگر، فرانسوی مهاجر پذیرفتند، بطور کلی درسال

۱– Berne
۲– Léman
۳– Magdebourg
۴– Wesel
۵– Halle
۶– Königsberg

۱۷۰۰ تعداد ۲۰۰۰۰ نفر فرانسوی در کشور پروس اقامت داشتند که نقش بزرگی را در سرنوشت آن بعهده گرفتند.

در میان پناهندگان فرانسوی آلمان، علاوه بر روحانیون، از هر صنف و طبقه وجود داشتند مثلاً در شهر ماگدبورگ در آخر این قرن در میان مهاجرین چهار روحانی و شش جراح و سه قاضی و یک مارکی و یک کنت و چندین بارن و یک سرتیپ و یک سرهنگ و چندنفر سروان وستوان دیده میشد. افسران مزبور در خدمت ارتش منتخب بزرگ داخل شدند، فردریک گیوم و پسرش فردریک سوم مخصوصاً علاقه داشتند از وجود صاحبان صنایع و بازرگانان و کارگران متخصص استفاده و بهره کامل ببرند و ازهمین راه بود که بزودی برلن مرکز صنایع پارچه‌بافی وجواهر سازی شده این‌شهر را یکی ازمراکز بزرگ صنعتی‌وبازرگانی وذوق وهنر قراردادند بطوریکه آنرا «پاریس آلمان» نامیدند.

در اندک مدتی مدهای فرانسوی در قلب آلمان شمالی رسوخ و شهرت بسزائی یافت. بنگاههای معتبر دلالی تأسیس گردید بطوریکه در اندك مدتی این بنگاهها سراسر آلمان را فراگرفته دامنهٔ آن تاکرانه‌های بالتیک و اروپای شمالی کشیده شد، کشاورزان نیز در هر نقطه‌ای که مستقر شدند دست بکارکشت و زرع زده باعث آبادی و عمران گردیدند، کشتکاران توتون جلگهٔ استندال[۱] را در ناحیهٔ آلتمارك[۲] بکلی تغییرشکل داده اراضی بی‌حاصل آنرا مورد استفاده قرار دادند، ازدیاد محصول توتون سبب شد که بتعداد معتادین به‌سیگار درآلمان افزوده شود. درسایر نواحی آلمان مخصوصاً در ایالت هس کاسل[۳] ودر برنسویک - هانوور[۴] ودر پالاتین ودر هس هومبورگ[۵] ودر هس دارمشتات[۶] دستجات پناهنده فرانسوی بتعداد زیادی اقامت گزیده موجب آبادی و ازدیاد ثروت شدند.

۱– Stendal
۲– Altmark
۳– Hesse-Cassel
٤– Brunswick-Hanovre
٥– Hesse-Hombourg
٦– Hesse-Darmstadt

چندین دسته پناهنده که دارای اهمیت چندانی نبودند در کشورهای پرتستان اروپای شمالی مستقر گردیدند : ازجمله در نروژ عدهٔ بسیار کمی از فرانسویان اهالی لاروشل در بندر برگن[۱] و در سوئد ، که کلیسای لوتری آن ، فرانسویان را مجبور کرد که فرزندان خود را به آئین لوتری درآوردند و در دانمارك در شهر آلتونا[۲] و کپنهاگ ، سکونت اختیار کردند ، درناحیهٔ فردریسا[۳] پناهندگان ، کشت توتون را متداول کردند و درمقابل تهیه لوازم و اسباب این کار مقرر داشتند که منافع آنرا با صاحبان اراضی تقسیم نمایند. درنتیجهٔ این قرارداد توأم با حسن تفاهم کشت توتون بسرعت روبترقی گذاشته منافع بیشماری عاید مردم دانمارك کرد. بعضی ازپناهندگان حتی تا روسیه رفتند درمیان این جمع تعدادی افسر و سرباز بود که درخدمت ارتش پطر کبیر درآمدند.

بدینقرار در تمام مغرب زمین از بوستون و نیویورك در امریکا گرفته تا مسکو در اروپا درتمام شهرهای لندن و آمستردام و لوزان و ماگدبورگ و برلن و آلتونا و کپنهاگ و فرانکفورت در آخر قرن هفدهم پناهندگان فرانسوی منتشر شدند و با ایجاد وتأسیس کلیساها ومدارس مخصوص بخود مستعمرهٔ فرانسوی تشکیل دادند که بعدها از نظر اجتماعی و سیاسی اثرات بسزائی در سراسر مناطق مزبور برجای گذاشتند.

اختلاف میان پرتستان و کاتولیک (۱۶۸۸-۱۶۸۵)

از این پس طریقهٔ پرتستان در زیر ضربات خورد کنندهٔ ناملایمات وناسزاها برعلیه طریقهٔ کاتولیک برپاخواست. پرتستانهای آنگلیکان انگلیس و لوتری های آلمان و کالونی های هلند در ارتباط مستقیم ودائمی با یکدیگر قرار گرفتند. میان این دسته ازهم‌مذهبان غیرمتجانس با زبانهای مختلف، پناهندگان فرانسوی ، با اینکه پراکنده بودند ، نقش رابط را بعهده گرفتند. دستگاه پناهندگی

۱– Bergen ۲– Altona
۳– Fredéricia

هلند بخصوص در فعالیت شدید بود چنانکه چندین نفر از فرانسویان با عده‌ای از انگلیسهای برجسته، که برعلیه اقدامات موافق کاتولیکی شارل دوم و ژاك دوم مجبور شده بودند بهلند مهاجرت کنند، در ارتباط داخل شدند، ژیلبر بورنت[1] یکی از رؤسای آنگلیکانیسم که درفاصلهٔ سالهای ۱٦۷۹ و ۱٦۸۱ دوجلد از کتاب معروف خود را بنام «تاریخ اصلاحات مذهبی» و جان‌لاك[2] فیلسوف مشهور اثر جاویدان خود را در هلند منتشر کردند.

در این جنگ و مبارزه مذهبی که درگیر شد طریقهٔ پرتستان مصمم شد با تمام قوا برعلیه رقیب خود روبرو شده برآن پیروزگردد ولی متأسفانه از همان آغاز کار ضعف آن آشکار گردید. شعب مختلف مذهب پرتستان تماماً مذهبی ملی و وسیله‌ای بودند برای تقویت دولتها، فرمانروایان پرتستان در حقیقت سمت ریاست مذهب محل خود را داشتند چنانکه بدانان عنوان «پاپ محلی» داده بودند، هریک ازاین شعبات از نظر اصول ونظامات و رسوم وسنن مذهبی بایکدیگر اختلاف داشتند، ضمناً طریقهٔ پرتستان مخصوصاً در انگلیس فروعی پیدا کرده بود مانند «مخالفین اصلاحات مذهبی انگلیس»[3] که از طرف دستگاه روحانیت کشور و دولت به‌عنوان اینکه برطبق مصالح عمومی نیست، مردود شناخته شده بود. در تمام نقاط میان پرتستانها اختلاف وجود داشت وهرزمان که کوشش شد اختلافات رفع‌شده بیکدیگر نزدیک شوند خودپرستی آنان از انجام شدن این مقصود مانع آمد. در دو مورد نزدیک بود که نزدیکی واتحاد عملی شود، یکی درفاصلهٔ سالهای ۱٦۸۲ و۱٦۸۵ که بحران ضد پاپی، آنگلیکانها را وادار نمود که با مخالفین[4] خود ودر زمان الغاء فرمان نانت که بنظر آمد پرتستانها را برعلیه کاتولیکها، برای همیشه متحد ومتفق نماید ولی نتیجه‌ای که از این عمل بدست آمد عکس آنرا ثابت کرد. کلیسای آنگلیکان که از سیاست مذهبی و تقویت کاتولیسیسم در انگلیس بوسیلهٔ ژاك دوم

۱- Gilbert Burnet

۲- Jhone Lock

۳- Non-Conformiste

٤- Dissenters

متغیر شده‌بود ، در زمانیکه ژاك سعی میکرد که مخالفین طریقهٔ آنگلیکانیسم را برعلیه این طریقه با یکدیگر متحد نماید، دست بیکرشته اقدامات و عملیات مخالفانه زد . بنابراین چگونه پرتستانهای اروپای شمالی میتوانستند باوجود اختلافات شدیداصولی با یکدیگر متحد شده در مبارزه اخلاقی و مذهبی که در این زمان درگیر شده بود شرکت کرده با آن دست وپنجه نرم نمایند .

حمله‌ای که، درفردای روز انتشار اعلامیهٔ فونتن بلو، پیروان مذهب پرتستان برعلیه کاتولیکها آغاز کردند فوق‌العاده شدید و متهورانه بود . ولی بزودی آشکار شد که این حمله عمومی نیست زیرا لوتریهای آلمان و کالونی‌های سوئیس حاضر نشدند در مبارزه شرکت و دخالت نمایند . چنانکه وزنه و سنگینی این امر خطیر تماماً بر دوش انگلیسها ، که از نظر سیاسی جنبهٔ حیاتی برای آنان داشت ، و نیز پرتستانهای فرانسوی هلند ، پیشقراولان متعصب هم کیشان خود در تمام اروپا ، تحمیل گردید .

مؤثرترین وبرنده‌ترین اسلحهٔ پرتستانها، مباحثه ومشاجره بود . پرتستانها که عموماً ازپیروان مکتب رنسانس بوده ازعلوم واصول فلسفه وحکمت الهی بهره کافی داشتند و از محققین و نویسندگان زبردست بودند ، از این حربه بحدا کمل استفاده کردند . «تاریخ اصلاحات»[1] تألیف بورنت وسیله مشاجره ومباحثه گردید . تصادفاً حوادث و پیش‌آمدها هم مؤید ومحرك این تصادم گردید . مباحثه بیشتر در اطراف موضوعات تاریخی دور میزد زیرا بورنت درکتاب خود ، مسئله تفکیك مذهبی[2] انگلیس را ، بطور کلی واصولی ، مورد تأیید قرار داده بود .

کاتولیکهای فرانسه در برابر ادلهٔ اصول اصلاحی پرتستانها قیام کرده‌بدادن پاسخ پرداختند . موضوع در حقیقت کاملاً تاریخی بود و تاریخ وسیله‌ای شد که کاتولیك‌ها بتوانند اصول مذهب خود را با ادله و براهین برعلیه کفر و زندقه

۱– l'Histoire de la Réforme ۲- Schisme

(پرتستان) بکرسی حقیقت بنشانند. یادآوری اصولی درمذهب پرتستان مانند «تحول»[1] و «مهارت و زبردستی»[2] و «پیچیدگی و معما»[3] و «تصنع»[4] که پرتستانها کوشش داشتند بوسیله آنها تشتت وپراکندگی را ازمیان خودبرداشته واتحاد واتفاقی تولید کنند، حربه‌ای برای بوسوئه، دانشمند معروف فرانسوی، شد تا بتواند نادرستی و خطای احکام پرتستانها را دربرابر حقیقت بی‌غل وغش مذهب کاتولیک که بعقیدهٔ پیروان آن اساس مذهبشان بر روی آن استوار بود، ثابت ومدلل نماید. همین جرّو بحث سبب انتشار اثر معروفی بنام «تاریخ تحولات کلیساهای پرتستان»[5] در سال ۱۶۸۸ گردید.

بوسوئه با استفاده از اصل «تحول» در مذهب پرتستان که بصورت طریقهٔ آنگلیکانیسم درآمده بود به بورنت جواب داد ومتذکر شد که دراین مذهب بهیچوجه آثاری از بحران وجدان وجود ندارد وفقط غرور وتکبر یک پادشاه ویا یک وزیر ونیز انعکاس یک انفجار حرص وآز وحفظ منافع پست در آن مشاهده میگردد. درست در زمانیکه ژاك دوم با فکر ترویج مذهب کاتولیک خود را آمادهٔ مراجعت بانگلیس میکرد، بوسوئه درنوشتهٔ خود اظهار میدارد که «ملتی باین درجه از علم و دانش نمیتواند مدت زمانی درحال بلاتکلیفی وحیرت باقی بماند». بنابراین فیلسوف فرانسوی کوشش داشت آنگلیکانیسم را ازسایر شعبات وفرقه‌های مذهب پرتستان جدا کرده آنرا بسوی طریقهٔ کاتولیکی بکشاند.

در برابر چنین حملهٔ سرسختانه‌ای که بیشتر رنگ اصولی و تاریخی داشت، پرتستانهای عالیقدر مانند بورنت وجمعی دیگر از پناهندگان عالیمقام پرتستان دیگر با علاقهٔ کامل توأم با احساسات آتشین بجوابگوئی ودفاع برخاستند وبرای موفقیت بیشتر، نحوه و روش مبارزه را تغییر دادند وتحولات اصولی مذهب خودرا به رسمیت

۱- Variation
۲- Subtilité
۳- Équivoque
٤- Artifice
٥- l'Histoire des variations des Eglises ptotestantes

شناخته بدان افتخار و مباهات میکردند و باتکاء این حربه که در دین مسیح از اوایل این قرن تحولات زیادی ایجاد شده است خود را حتی تاسنگر دشمن رساندند و درمقابل آراء مخالفین که میگفتند تحول خود علامت خبط وخطاست، پاسخ دادند با اینکه ممکن است این تحول نشانهٔ خطا وخبط باشد ولی اغلب برای رسیدن بعمق حقایق وجود آن لازم وضروری می باشد. بوسوئه حمله را شدیدتر کرده سران پرتستانها را بضعف وتردید وخشونت متهم ساخت. لوتر را مردی مسکین قلمداد کرد که با خشم و کینهٔ مسخره‌آمیزی برعلیه پاپ قیام نمود.

درجه علاقه و احترامی که در سابق نسبت برهبران و پیشوایان اصلاحات مذهبی مراعات میشد دراین زمان برقرار و استوار بود، علاوه برآلمانها، که با وجود گذشت زمان لوتر را بدیدهٔ احترام نگریسته وبوی علاقهٔ خاصی نشان می دادند، تمام پرتستانهای ممالک غربی نسبت به پیشوایان پرتستان قبل از آلمانها متعصب بوده آنانرا چون مقدسات خودمی انگاشتند وحقیقت را درنهادشان جاودانی دانسته هرگونه تغییری را در آراء و عقایدشان غیرممکن می پنداشتند. از طرف دیگر پرتستانهای مهاجر باتکاء زمامداران و پادشاهان متنفذ و نیرومندی مانند گیوم دورانژ و منتخب بزرگ وحتی ملتهائی دراروپا، پیشقراول مبارزهٔ فکری قرارگرفته باکمک پرتستانهای انگلیس وهلند تصمیم گرفتند ازاصل اطاعت صلحجویانه‌ای که در انجیل توصیه‌شده است و برحسب سنت از آن پیروی می‌شد، صرفنظر نمایند وحق نهضت و شورش را برعلیه استبداد وظلم، برای خود کسب ومحرز نمایند.

امر بسیار مهم و قابل مطالعه این بود که مبارزه اصول مذهبی در میان انگلیس های پیرو کلیسای آنگلیکان و پرتستانهای فرانسه از یکطرف و کاتولیکهای همین کشور از طرف دیگر، درگیر شد و هریک از فرقه های رقیب دارای پیشوایائی شدند که از طرف کلیسای آنگلیکان و کلیسای فرانسه که بوسیلهٔ لوئی چهاردهم تقویت می‌شد، انتخاب شده و رهبری این دوفرقه را بعهده گرفتند. تصادفاً یسوعیین و خدمتگزاران باوفای دربار رم وسایر فرقه های مذهبی و اسپانیائیها وایتالیائی‌ها و

حتی دستگاه مرکزی روحانیت کاتولیک، هیچکدام در این جنگ ومبارزه اصولی مذهبی شرکت نکردند. تنها دربار واتیکان در این میان دست بکار تبلیغات سودمند و دامنه‌داری شد، کاپوسن های[1] پرتقالی (یکی از فرقه‌های کاتولیک) در ممالک مشرق زمین و امریکا و یسوعیین در امریکای شمالی و کشور پاراگوئه[2] و سرزمین وسیع شرق بخصوص درچین بتعداد زیاد پراکنده شده درهمه جا به‌تبلیغ دین مسیح پرداختند ودر اخلاق و رسوم وتربیت وحتی در سیاست مناطق مزبور اثرات بسزائی بخشیدند. بدین ترتیب بود که با وجود حقوقی که دوفرقهٔ کاپوسن و ژزوئیت برای خود کسب کردند و باوجود اشکالات وموانع دیگر، «جامعهٔ هیئت مبلغین خارجی» که مرکز آن در پاریس بود، تشکیل گردید، این جامعه ازسال ۱۶۶۳ تعدادی‌از مبلغین دانشمند و فعال و عاقل را بسرزمینهای کهن شرق، حتی تا کشور سیام، فرستاده بتدریج زمینه را برای تثبیت وتصاحب مناطق مزبور صاف وهموار نمودند.

وسایلی که رم، مرکز روحانیت کاتولیک، دراختیار داشت آنرا دراین مشاجره وسعر که بعنوان فاتح قلمداد کرده بود. اصول مذهب کاتولیک، که درنهایت مهارت وفصاحت بوسیلهٔ بوسوئه درمعرض افکار عامه گذاشته شده بود، وسیله شد که پیروان این طریقه بمنافع خود بیش از پیش پی برده آنانرا در استقرار وحدت و تمرکزاصول دینی مسیحیت واقع بین‌تر نماید. کاتولیکهای فرانسه، که‌عموماً موافق الغاء فرمان نانت بودند، از این پس خود را در اصول عقایدشان آزادتر و پابرجاتر دیدند و در مقابل رقیبی(پرتستانها) که پیوسته با وجود کوشش وسعی رهبران ودانشمندانشان، مانند لایبنیز، درحال تشتت و اختلاف بسر میبردند، متحدتر شده با اطمینان از این موفقیت قوی‌تر و تواناتر بتقویت و تبلیغات دامنه‌دارتر در سراسر قاره‌های جهان پرداختند.

۱- Capuçins ۲- Paraguay

جهاد دولتهای پرتستان برعلیه لوئی چهاردهم

آیا تنهانیروی معنوی میتوانست وقادر بود که پرتستانهای اروپا را در سیاستی که اتخاذ کرده بودند راهنمائی نموده وآنانرادرمذهب خود، دراروپائی که تمام دولتهاوحکومتهای آن بیکدیگر نزدیک و متحد شده بودند ، آزاد ومختار بگذارد؟ پاسخ این سئوال را مهاجرین انگلیسی و هلندی بخوبی داده بودند ، زیرا آنان با امیدواری و اتکاء به شاهزاده گیوم دورانژ و هم مسلکان انگلیسی خود موفق شده بودند در خفا بنیان انقلاب ومبارزه‌ای را برعلیه پادشاه کشورخویش فراهم ساخته بکمک پرتستانهای فرانسه، که آنان نیز امیدوار بودند روزی انتقام بی‌عدالتی‌ها را بکشند، بشتابند.

در این بحران سیاسی ومذهبی تمام افکاری را که انقلاب در زمان میلتون[۱] و کرمول[۲] پایه گذاری کرده بود در روحیهٔ مردم انگلیس رسوخ یافت . و این اصل که شاه باید نماینده و تابع امیال و ارادهٔ ملت باشد مورد توجه قرارگرفت و مردم انگلیس کوشش کردند برمبنای این اصل، گرچه توسل به انقلاب مقدسی هم که شده، نگذارند شاه آزادی را که برای حفظ آن سوگندیاد کرده‌است بزیر پا بگذارد. فرضیه‌های مذکور با اینکه اصولی بود که کاملاً رنگ و وجههٔ انگلیسی داشت معذلک بواسطهٔ انقلابی بودن آن در تمام جزایر بریتانیای کبیر بطور کامل و قطع رائج نگردید و اگر هم اکثریت ملت انگلیس دربادی امر بدان گروید بواسطهٔ آثار خطری بود که در آن زمان بظهور رسیده بود، چنانکه طولی نکشید که اصل مزبور، اگرچه درمیان تمام ملت اثر خود را از دست نداد ولی در حزب توری ومیان طبقهٔ روحانیت اهمیت سابق را از دست داد .

امر قابل ملاحظه اینکه اصول مذکور نمیتوانست مورد قبول لوتریهای آلمان که بحکومت مطلقه فرمانروایان خود عادت کرده‌بودند و کالونیهای ایالات‌جمهوری پی‌با که درتحت انقیاد واطاعت شدید دستگاههای روحانیت خود بسرمیبردند و نیز

۱- Milton ۲- Cromwell.

پرتستانهای فرانسه که بلافاصله با آن اصول روی مخالفت نشان دادند ، واقع شود .
عدم موافقت دستجات مزبور یا بواسطهٔ تأثیر عقاید وافکار لاك[1] و بورنت[2] بود یافقط
بواسطهٔ تنفر شدیدی که از لوئی چهاردهم داشتند ویا براثر اشاعه ونشر قراردادها و
شب نامه های سیاسی انقلاب انگلیس بود ولی امر محرز این بود که تمام این اصول
نشانهٔ بروز و ظهور احساسات جدیدی بود که در میان ملت انگلیس بوجود آمد .
علامت بارز نهضت جدید درفکر برکناری ژاك دوم ازتخت سلطنت درمیان انگلیسها
و انقلاب وطغیان پرتستانهای جنوب فرانسه برعلیه لوئی چهاردهم وقوای نظامی او،
بخوبی مشاهده گردید .

پرتستانها بفکر افتادند برای انجام دادن مقصود خویش بلکه بتوانند تمام پادشاهان
و دولتهای پرتستان را باخود همداستان کرده درخدمت بگیرند . از فردای روز الغاء
فرمان نانت درمیان سران پرتستان (ازجمله ژوریو[3] و کلود[4]) این فکر پیدا شد که
اتحادیه‌ای از دولتهای پرتستان تشکیل دهند تا بدینوسیله لوئی چهاردهم را مجبور
کنند از تصمیم خود صرفنظر نماید .

با چنین امیدی شب نامه و روزنامه های هلندی در تحت عنوان « شکایت
پرتستانها که وحشیانه درکشور پادشاهی فرانسه مورد تعرض و تجاوز قرار گرفته »
مقالات ومطالب زیادی منتشر کردند (۱۶۸۶) . درست در زمانی که اروپا خود را
برای جهاد با ترکان عثمانی ، که شهر وین پایتخت امپراطوری را بلرزه درآورده
مسیحیت را بمخاطره انداخته بود، آماده میکرد ، پرتستانها کوشش داشتند دولتهای
اروپائی را از جلگه دانوب بیرون آورده آنها را بعنوان جهاد پرتستان، وادار نمایند
برعلیه فرانسه کاتولیک لوئی چهاردهم قیام نمایند .

در انتظار عملی شدن این نقشه که آنرا در موقع دعا « جهاد برای انتقام »

۱– Locke
۲– Burnet
۳– Jurieu
٤– Claude

می‌نامیدند ، پرتستانها درصدد برآمدند طرح دیگری عملی‌تر وسهلتر با تطبیق اوضاع آن زمان ، بمورد اجرا بگذارند . در هلند الغاء فرمان نانت ضربت سختی مستقیماً به بورژوآهای جمهوریخواه طرفدار صلح و ارفاق و کنار آمدن با فرانسه ، وارد آورده بود . گیوم دورانژ در این میانه مقام خود را فوق‌العاده والا و موقعیتش را محکم‌تر دید زیرا پرتستانهای فرانسه او را پناهگاهی پنداشته بوی متوسل گردیدند و بهمین مناسبت بود که گیوم جرأت کرد بشدت به ژاک دوم پادشاه انگلیس کاتولیک بتازد . پرتستانهای فرانسه علاوه براتکاء به گیوم دورانژ که ویرا قهرمان خود می‌دانستند به‌انگلیسها که کشور و دولتشان با داشتن مذهب پرتستان وحکومت مشروطه، خود را برعلیه فرانسه کاتولیک و مستبد معرفی کرده بود ، امیدواری زیادی داشتند . بدین ترتیب بود که مطالب روزنامه ها وانتشارات وشب‌نامه های فراوانی که منتشر میشد ، مانند «فریادفرانسه برده» که ژوریو درسال ۱۶۸۹ منتشر کرد ، تماماً حاکی ازکینه وتنفر شدید ازلوئی‌چهاردهم و استبداد وی بود . تمام اقدامات کنت داوو[1] سفیر فرانسه، با وجود گرفتن فرمانی ازمجلس طبقاتی هلند درسال ۱۶۸۶ خطاب به حکام شهرهای هارلم[2] و لید[3] و آمستردام مبنی برجلوگیری از انتشار جزئیات اخبار راجع به تعداد فراریان و مهاجرین فرانسوی که باین کشور می‌آمدند ، معذلک دولت فرانسه موفق نشد از اقدامات مخالفانه که با شدت هرچه تمامتر در جریان بود ، ممانعت نماید . در انگلیس پرتستان مخالفتها و تظاهرات و نشریات برای تحقیر و اظهار تنفر از دژخیمان وآزاد کردن فرانسه از چنگ آنان با حرارت بیشتری ادامه داشت .

بسیاری از پرتستانهای فرانسه ازجمله مارشال شومبرگ[4] در ارتشهای خارجی داخل شده برعلیه کشور ومیهن خویش اسلحه بدست گرفتند . بدبختانه این قبیل

۱- Comte d'Avaux
۲- Harlem
۳- Leyde
۴- Maréchal Schomberg

فرانسویان که تصور میکردند از پادشاهان و فرمانروایان سایر کشورها بنفع خود میتوانند استفاده نمایند بعکس خود را در اختیار آنان گذاشته آلت دست قرار گرفتند و بهمین مناسبت بود که حتی دولتهای کاتولیک متعصب که سردسته آنان لئوپلد امپراطور اطریش، وارث پادشاهانی مانند شارل کن وفردینان دوم بود، باتمام قوا برعلیه اصلاحات مذهبی قیام کرده به پرتستانهای مخالف که آنانرا بهترین وسیله وآلت دست می پنداشتند، ملحق شدند زیرا هریک از آنها مایل بودند در کشور ودولت خویش صاحب اختیار مذهب ملت خود بوده نگذارند اصلاحات مذهبی رخنه نماید. رؤسا و رهبران پرتستان که ازشدت تعصب چشمانشان بسته شده بود فریب گیوم دورانژ را، که بوی اتکاء داشته واهمیت میدادند، خوردند ولی درست در زمانی که وجدانها درتمام اروپای شمالی یعنی درسرزمینهائی که افکار بشدت درآتش تعصب میسوخت، درحال نگرانی وتشویش سیر میکرد، نهضت عظیمی برعلیه لوئی چهاردهم بوجود آمد، اتحاد واتفاق متعصبین بهترین وعالی ترین وسیله برای پادشاهان اروپائی برعلیه دولت فرانسه گردید.

ضمناً باید باین نکته توجه داشت که علاوه برقدرت روحانی ومعنوی، قدرتهای دیگری بدانها اضافه شد بدینمعنی که منافع پرتستانها اغلب بامنافع مالی واقتصادی، که تازه در انگلیس بوجود آمده بود ودر هلند از مدتها پیش سابقه داشت ودرنحوهٔ اداره وسیاست حکومتها مؤثر شده بود، تماس مستقیم پیدا کرد زیراطبقهٔ بازرگان در ایالات جمهوری پی با برحکومت مسلط شده زمام امور را در دست داشت. دراین جمهوری یعنی سرزمین مردان نامداری در علم و هنر مانند اراسم[1] و رامبران[2] و هوئیگنس[3]، کسانی از طبقات بالای بورژوآزی و یا اشراف، دوستدار فرهنگ وعلم و ادب وهنر، زمام امور را دردست داشتند ودرمجلس طبقاتی وشورای دولتی وشوراهای ایالتی ومجالس سنای شهرها عضویت داشته شرکت میکردند. ولی طولی نکشید که

۱- Erasme
۲- Rembrandt
۳- Huygens

با این دسته و جمع باشخصیت ، نمایندگان بازرگانان و اعضای شرکتهای بزرگ و ثروتمند مانند شرکت بازرگانی هند شرقی ویا بانک مقتدر آمستردام اضافه ومخلوط گردیدند . در انگلیس بازرگانان شهر لندن و بنادر دریای شمال و دریای مانش ، اگرچه در بادی امر نتوانستند نقش صاحبان کشتی‌ها و سرمایه‌داران آمستردام را بعهده بگیرند ولی بتدریج با پشت کار وفعالیت موفق شدند خود را مانند قدرتی در اجتماع معرفی کرده سهم بزرگی را در بازرگانی وثروت جهانی بدست آورند . ولی این مردان ، کالونی یا آنگلیکان ، عاشق استقلال و آزادی و متعصب در حفظ و نگاهداری سرمایه وثروت خود به لوئی‌چهاردهم وفرانسویانی، که منافع وافکارشان ازتمام‌جهات باآنان مخالف ومتضاد بود، برخورد کردند . نفرت و کینهٔ‌مذهبی‌برعلیه فرانسهٔ کاتولیک، که درحال پیشرفت وتوسعه بازرگانی وتفوق و برتری دریائی‌بود، روز بروز رو به شدت گذاشت .

فصل دوم

اروپا بر علیه فرانسه

(۱۶۸۸-۱۶۸۵)

اروپائی که با انعقاد معاهدهٔ راتیسبون با لوئی چهاردهم درحال متارکه سر-میکرد ازنظر اخلاقی ومعنوی برعلیه او سر بمخالفت برداشت و بنظر آمد که تعرض وحمله بوی مدت زمانی بطول نخواهد انجامید . ولی ژاك دوم هنوز برروی تخت سلطنت انگلیس مستقر بود و آرزو داشت مذهب کاتولیك را در سراسر کشور خود رواج داده ملت انگلیس را باین آئین درآورد . ازطرف دیگر پادشاهان وزمامداران اروپائی درحال تشتت واختلاف بسر می بردند ولازم بود بایکدیگر نزدیك شده اتفاق آراء پیدا کنند . بالاخره شرق برای دولتهای اروپائی موجبات نگرانی را فراهم ساخته بود زیرا بدون وجود هیچگونه اتحادی و یا فراهم شدن زمینه‌ای برای این کار ، ترکان عثمانی ازلوئی چهاردهم طرفداری کرده دراتحاد معنوی باوی بودند . بدینقرار بود که حملهٔ ضد فرانسوی که در نتیجهٔ الغاء فرمان نانت پیش بینی می شد تا مدتها بتأخیر افتاد .

اتحادیه مقدّس و شکست ترکان عثمانی (۱۶۸۷)

خطر ترك ، با وجود پیروزی که در سال ۱۶۸۳ نصیب قوای مسیحی شده بود ، هنوز سنگینی آن بر دوش اروپا احساس میگردید . وهمین امر باعث شدکه میان اطریش و دولتهای شرقی ، که آرزوی شکست و خورد شدن کفار را داشتند ، نزدیکی واتحادی برقرار شود .

دولت مسکوی موفق شده بود ازبحران سخت وخطرناکی که دامنگیرش شده

بود ، رهائی یابد ، تزار فئودور پسر آلکسیس و ماری میلوس لاوسکا[1] فرصت و اجازه داده بود که صوفی خواهرش بنفع خاندان میلوس لاوسکا و زیان خاندانهای ناریچ - کین[2] و آرتامون ماتوئو[3] متحد ناریچ کین ها که یکی از خاندانهـای بسیار متنفذ و مقتدر سابق بود ، فرمانروائی کند. تزار آلکسیس برای بار دوم با ناتالی ناریچ کینا ازدواج کرد که از او پسری بدنیا آمد که نامش را پی یر[4] گذاشتند.

درهمین زمان بود که صوفی نتوانست از زناشوئی فئودور برادرش با دختری لهستانی بنام آگات کروچتسکا[5] که بزودی شوهرش را بزیر نفوذ می کشد، ممانعت بعمل آورد ، ملکه جدید مجدداً خانواده‌هـای ماتوئو و ناریچ کین را سر کار آورده بقدرت سابق خود رسانید. خاندانهای مزبور از موقع استفاده کرده بتدریج زمام امور را در دست گرفتند. قدرت آنان با مرگ فئودور در آوریل ۱۶۸۲ باوج خود رسید . این دو خانواده با دراختیار گرفتن بزرگان و اشراف و بخصوص اسقف اعظم مسکو و بویارها موفق شدند پی یر فرزند ناتالی را که در آنزمان ده‌ساله بود ، بجای ایوان برادر فئودر وپسر یکی ازاعضای خانوادهٔ میلوس لاوسکا، که ویرا متهم به‌بی‌شعوری وابلهی کرده بودند، بتخت تزاری روسیه بنشانند.

خانوادهٔ میلوس لاوسکی بدون اینکه خود را غاصب تخت و تاج بداند دست بکار فتنه وآشوب شد ، شاهزاده خانم‌صوفی ، که یکی از اعضای این خانواده‌بود ، سربازان سفاك و بی‌رحم کماندار (استرلتزی)[6] را برعلیه ناریچ کین ها ودوستان آنان شورانید . سربازان مزبور کاخ کرملین را محاصره کرده پس از تصرف آن ، ماتوئو فرماندهٔ قدیمی خود و شاهـزاده دولگوروکی[7] ، محافظ کـاخ را سر بریده هریک از ناریچ کین ها راکه می دیدند از پنجره بزیر می انداختند. سپس تمایلات ونفوذ خود،

۱– Marie Miloslavska
۲– Narijchkine
۳– Artamon Matuéev
٤– Pierre
٥– Agathe Kroutchetska
٦– Streltsi
۷– Dolgorouki

یعنی شاهزاده خانم صوفی، را به‌اسقف اعظم و بویارها تحمیل کردند. با این ترتیب روسیه دارای دو تزار یعنی ایوان و پی‌یر شد وصوفی به‌نیابت سلطنت انتخاب گردید (سه ۱۶۸۲) ، بنابراین شاهزاده خانم صوفی بدون رقیب مالک‌الرقاب شد و برای اینکه به هرج ومرج وتحریکات خاتمه دهد برای روسیه دو تزار انتخاب کرد یکی از خانوادهٔ میلوس‌لاوسکا و دیگری پسری از خانوادهٔ ناریچ کین و خود در انتظار حوادث نشست.

این انقلاب نظامی نتایجی که از آن باید انتظارداشت بوجود آورد. استرلتزیها «نجات دهنده ملک و ملت» که خود را مختار ومطلق‌العنان می‌پنداشتند، مجدداً سر بشورش برداشتند، این بار برعلیه شاهزاده خانم صوفی. ولی صوفی که هم لایق وهم کاردان وفعال بود، موفق شد به‌صومعه ترویکا سرجی‌یوو[1] با دوبرادرش ایوان و پی‌یر وجمعی از دوستان و وفادارانش پناهنده شود، فرمان داد تافرماندهٔ استرلتزیها بحضور او بیاید سپس امر داد تا درهمانجا سر فرمانده را از تن جدا نمایند. سربازان وحشت زده، ازسلکه تقاضای عفو وپوزش کردند و آن عده‌ای (راسکولنیک‌ها یعنی متمردین[2]) که نخواستند سر بزیر اطاعت فرود آورند و اصلاحات مذهبی را بپذیرند بنقاط و قلاع دوردست تبعید گردیدند.

همین امر باعث شد که برعلیه متعصبین اقدامات شدید و ظالمانه‌ای اعمال شود وضمناً تجزیه وتفکیکی درمذهب بوجود آمده دامنهٔ آن بتدریج وسعت بگیرد. از این زمان صوفی، مطلق‌العنان بنام برادرانش فرمانروائی کرده مانند پادشاهی اوامر و دستورات صادر میکرد، برای سربازان نطق مینمود وسفیران خارجی را می‌پذیرفت ودر تمام امور سیاسی دخالت میکرد، فقط شاهزاده گالیتزین[3] که اصلاً لهستانی و سیاستمداری بود بسیارتربیت شده وتعلیم یافته وطرفدار ترویج تمدن وفرهنگ وآداب و رسوم غربی، طرف مشورت وی بود.

۱- Troïca-Sergievo
۲- Raskolniks
۳- Galitzine

دولت جدید تزاری که برای خود حیثیت و اعتباری بهم‌رسانده بود نقشه هائی برای آینده طرح کرد، ازجمله بروش‌سیاست قدیمی، انبساط بطرف دریاهای آزاد بخصوص دریای سیاه بود ، دولت تزاری دراین زمان باندازه کافی دارای قابلیت و اعتبار بود که بتواند متحد مؤثری برای اطریش وپولونی باشد و سدی دربرابر مخالفین مذهب بشود. ولی توافق با دولت پولونی زمانی میسر وممکن بود که موضوع اوکرن‌سیان دولتین حل وفصل میشد، برای این کار امپراطور وساطت خود را اعلام کرد. درماه آوریل ۱۶۸۶ درشهر آندروسووو[1] درناحیهٔ پودولوی[2] قرارداد متارکه سال ۱۶۸۱ با پولونی به‌معاهدهٔ دائمی‌تبدیل گردید. بموجب این‌معاهده ، که بوسیلهٔ گالیتزین امضا شد ، علاوه برتمامی‌قسمت اوکرن شرقی که به‌روسها تعلق گرفت شهر کی‌یف[3] نیز درساحل شرقی رود دنی‌یپر بخاك تزارها ملحق گردید . درمقابل ، روسها به امپراطور وعده دادند که به « اتحادیه مقدس » (مورخ سال ۱۶۸۴) ملحق شده بترکان عثمانی وتاتارها درشبه‌جزیره کریمه اعلان جنگ بدهد. خطر برای روسیه درهمینجا بود زیرا با وجود نصایح عقلا و سیاستمداران ، گالیتزین در اتخاذ روش سیاست بزرگ خارجی خود ، تغییر عقیده نداده آنرا آسانتر و سهلتر از اعمال سیاست داخلی دانست . چند ماه بعد بموجب فرمانی که بوسیلهٔ تزار صادرگردید تعداد صدهزارسرد جنگی بفرماندهی گالیتزین آمادهٔ حمله بخاك اوکرن شد.

دراین تاریخ ، دولتهای امپراطوری، مسکوی وپولونی و ونسی برای طرد ترکان عثمانی ازقارهٔ اروپامتحدومتفق القول شدند. این امر آرزو وخیالی بود که ازمدتهاپیش روسها و لهستانیها درسر می‌پروراندند. بخصوص روسها که درافق و در رؤیا گنبد درخشان کلیسای سن صوفی (که به مسجد ایاصوفیه تبدیل شده بود) می‌دیدند . درصورتیکه این اتحادیه تشکیل میشد خطرات زیادی را برای عثمانیها پیش‌بینی

۱– Androussovo ۲– Podolie

۳– Kiev

میکرد ، بخصوص اگر باب عالی مایل بود که منافع فرانسویان را درنظر بگیرد باین وضع نمیتوانست امیدی بکمک دولت فرانسه داشته باشد واز طرف هنگری هم جـز اینکه آن دولت سربار آن باشد نمیتوانست انتظار دیگری داشته باشد.

خوشبختانه برای سلطان عثمانی ، دشمنانش در بارهٔ اتخاذ یک روش واحد قطعی برای عملیات نظامی نتوانستند وحدت نظر پیدا کنند. روسها تمام قوای خودرا بطرف شبه جزیرهٔ کریمه معطوف کرده‌بودند. درسال ۱۶۸۷ ارتش گالیتزین بناحیهٔ پرکوپ[1] رسید ولی نتوانست از این ناحیه تجاوز نماید زیرا تعداد زیادی از قوای‌او و نیز بواسطه نبودن علوفه ، اسبان بهلاکت رسیده بودند. بنابراین گالیتزین برای مراجعت بمسکو عجله کرد و درموقع ورود مانند فاتحی ازطرف اهالی استقبال گردید ارتش ونیز درتحت فرماندهی فرانسسکوموروسینی[2] ، قهرمان دفاع ازشهر کاندی ، با موفقیت به دالماسی ویونان حمله برد، ابتدا ترکان عثمانی را ازشهر پروزا[3]، قلعه مستحکم دریای یونی وجزایر لوکاد[4] وسفالونی[5] و زانت[6]، که برمعابر یونان بطرف ایتالیا مسلطبود، بیرون راند وسپس درخلال مدت چندسال باکمک سربازان مزدور آلمانی به شبه جزیره موره[7] دست یافته کورنت[8] را بتصرف درآورد واز آنجا به آتن حمله برد وآن شهر را، بخصوص معبدپارتنون[9] را که ترکهامخزن مهمات کرده‌بودند، بزیر آتش توپهای کشتیهای خود گرفت و خسارات زیادی بمعبد مزبور وارد آورد (اوت ۱۶۸۷). ونیزیها تا شهر طب[10] به پیشروی خود ادامه دادند و با استفاده‌از اقامت درآتن تعداد زیادی ازمجسمه ها و آثار هنری یونان را بشهر خود بردند.

۱- Perékop
۲- Francesco Morosini
۳- Prevesa
۴- Leucade
۵- Céphalonie
۶- Zante
۷- Morée
۸- Corinthe
۹- Partnon
۱۰- Thebes

ارتش ونیز با تصرف دالماسی ، که آثار زیادی از امپراطوری رم در آن باقی مانده بود ، بفتوحات خود خاتمه داد.

هیچیک از این فتوحات ضربت مهلکی برای جلوگیری از تسلط عثمانی درشرق اروپا نبود ولی وسیله شد که امپراطوری اطریش ضربات پی درپی باین قسمت وارد آورد ، عمده قوای امپراطور در زیر فرماندهی دوک دولورن در هنگری نفوذ کرد و شهرهای ویشه گراد[۱] و واکزن[۲] و پست[۳] را بتصرف درآورد ولی بگشودن شهربودا[٤] درکنار دانوب ، که ازنظر هنر شاهکار دست هنرمندان ایتالیائی بود ، موفق نگردید (۱۶۸٤) . درسال بعد ارتش امپراطوری نیروی عثمانی را مجبور کرد از محاصرهٔ شهر گران دست برداشته شهر نوهوزل[۵] را بتصرف خویش درآورد . بالاخره در ۲ سپتامبر ۱۸۸۶ ارتش امپراطوری که از طرف قوای لهستانی و هنگری تقویت شده بود شهر بودا ، سپر اسلام را که ازصد وپنجاه سال پیش در دست ترکان عثمانی بود ، از چنگ قوای دشمن رهائی داد.

درهمین زمان درهنگری عملیات نظامی برعلیه توکولی درجریان بود . ارتش امپراطوری بزودی موفق شد او را در نزدیکی اپه ری[٦] شکست دهد که در نتیجه شهرهای ایالت مزبور یکی پس از دیگری سر تسلیم فرود آوردند و ژنرال کارافا[۷] فاتح این جنگ دادگاه نظامی در این شهر برپا ساخت و با بیرحمی و شقاوت تمام دشمنان اطریش را دراین دادگاه محکوم بمرگ نمود . پس از این عمل ظالمانه هنگری علیا در زیر نفوذ سیاست خشن ژرمانی وسیاست مذهبی کاتولیک وین پایتخت اطریش قرارگرفت.

ارتش نیرومند امپراطوری اطریش بفتوحات چندی یکی پس از دیگری نائل

۱– Vichegrad
۲– Vaczen
۳– Pest
٤– Buda
۵– Nohozell
٦– Epérie
۷– Carafa

آمد. ارتش مزبور در زیر فرماندهی دوك دولورن ومنتخب باوی‌یر در ۱۲ اوت ۱۶۸۷ در هارکانی[۱] نزدیك موهاکز[۲] شکست سخت وقطعی به سلیمان صدراعظم عثمانی وارد ساخت. بدین‌ترتیب سراسر هنگری از وجود ترکان عثمانی پاك گردید. مجلس شورائی (دی‌یت) که در شهر پرسبورگ[۳] در ۳۱ اکتبر تشکیل گردید تاج و تخت کشور پادشاهی هنگری را درخاندان ذکور سلسله هابسبورگ ارثی اعلام کرد. پادشاه ملزم گردید درمقابل الغاء حق انقلاب برای طبقات مختلف ملت که بوسیله «فرمان طلائی»[۴] این حق برسمیت شناخته شده بود، سوگند یاد کند که تمام‌قوانین اساسی کشور را رعایت کرده محترم بشمارد. با چنین قراردادی آرشیدوك ژوزف[۵] درشهر بودا تاجگذاری‌نمود (۹ دسامبر ۱۶۸۷). ترانسیلوانی نیز درتحت‌نفوذ وتسلط هنگری قرارگرفت، آپافی، فرمانروای آن که تا این تاریخ تابع سلطان عثمانی بود سراطاعت بپادشاه هنگری فرود آورد. شهر مونکاکز[۶]، که مدتهای مدید ازطرف زن توکولی دفاع میشد، ناچار آن نیز تسلیم گردید (۱۶۸۸).

امپراطوری از فتوحات خود سرمست نشد وازکار دست نکشید. لوئی‌دوباد[۷] درامتداد رود دانوب وارد صربستان شد و منتخب باوی‌یر را بطرف بلگراد رانده وشهر سمندریا[۸] را در ۶ سپتامبر ۱۶۸۸ بتصرف درآورد. تمام این عملیات نظامی‌وسیله شد که روحیهٔ قوای ترك را متزلزل نماید. سپاهیان و ینیچریها سربشورش برداشته اعدام سلیمان صدراعظم را از سلطان خواستار گردیدند وچون سلطان محمد از انجام دادن تقاضای آنان خودداری کرد او را عزل‌نموده سلیمان برادرش را اززندان‌بیرون آوردند وبجای وی بتخت نشانیدند (۱۶۸۷). باب عالی خسته وفرسوده از این همه جنگ وشکست تقاضای صلح کرد.

۱- Harkàny
۲- Mohacz
۳- Presbourg
۴- Bulle d'Or
۵- Archiduc Joseph
۶- Munkacz
۷- Louis de Bade
۸- Semendria

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No. 31072

هنگری که بطور قطع و کامل ضمیمهٔ اطریش شده بود یکی از مستعمرات آلمان گردید. تمام مشاغل اداری به آلمانهائی که از وین آمده بودند سپرده شد. مأمورین مزبور تمام املاك و کشاورزان را درتحت اختیار گرفتند وبمیل خود مالیات، بخصوص مالیات براراضی مزروعی، بدون درنظر گرفتن منافع بازرگانان هنگری، وضع کردند یونانیانی که دراین سرزمین سکونت داشتند وتعداد آنان روزبروز بیشتر میشد، افکار سودجویانه، که تا این زمان در آنجا سابقه نداشت، با خود آورده بتدریج در میان مردم پراکنده کردند.

این افکار که از طرف ترکان عثمانی بسختی جلوگیری میشد روز بروز قوّت گرفت ونتیجهٔ آن یک سلسله اصلاحات ومقدمات عمران و آبادی گردید. استفاده از آب رودخانه ها درتحت نظم وترتیب درآمد، درتمام طول کناره رود دانوب وتیسزا[1] سدهای زیادی ساخته شد، اراضی که بواسطه طغیان آب مخروبه و باتلاقی شده بود مرمت و آباد گردید. ایجاد ساختمان قلاع و استحکاماتی از ضروریات بشمار آمد. قلعه های بودا و گی یور[2] که درقرن ۱۶ در میان منطقه های باتلاقی ساخته شده بود و بشاهراه نظامی نظارت میکرد، مرمت شد. این موضوع مخصوصاً خاطرها بسبورگها را بخود مشغول داشت، دولت امپراطوری بایاری و کمک مأمورین وملاکین بزرگ آلمانی، با در نظر گرفتن تنها منافع اطریش، بدون ترس و نگرانی از اینکه ملت هنگری روزی مجدداً با وجود تمام فداکاریها برعلیه آن قیام نماید، بانجام این امر خطیر سوفق آمد.

جبههٔ جدید سیاسی دولتهای شمال اروپا

درحالیکه شکست ترکان عثمانی در اروپای شرقی تعادل را برقرار کرد سیاست دولتهای شمالی در راهی برخلاف جهت منافع فرانسه درجریان افتاد. مبانی دولتهای مزبور براثر یک سلسله اصلاحات داخلی، که ضمناً آنها را بطرف حکومت مطلقه بسرمشق از لوئی

۱– Tisza

۲– Gyor

چهاردهم ، سوق میداد ، روزبروز رو باستحکام رفته و وسیله شد که روابط و اتحاد میان کشورهای شمالی مستحکم‌شود . درسوئد تغییرات و اصلاحاتی که در اصول و امور دولتی درسال ۱۶۸۰ اتفاق افتاد ودرسال ۱۶۸۳ تکمیل گردید به‌شارل یازدهم اجازه وفرصت داد که روش حکومت مطلقه واستبدادی را آزادانه بکار بندد . دریکی از جلسات مجلس شورا (دی‌یت) در سال ۱۶۸۲ رسماً حق توارث را در خاندان سلطنتی اعلام کرد و در ۳ ژانویه ۱۶۸۳ حق قانونگزاری و وضع مالیات و ایجاد تأسیس ارتش دائمی و روحانیت را برای پادشاه از مجلس گرفت . ازاین پس‌شورای دولتی به شورای سلطنتی تبدیل گردید . ادارات دولتی قدیم « کولژها[1] » تنها آلت دست و وسیلهٔ امیال دستگاه سلطنت شد ومجلس شورا از این پس صورت تجملی بخود گرفته اختیارات سابق را از دست داد .

طبقهٔ اشراف (آریستوکراسی) با از دست دادن مقدار معتنابهی از املاک از اهمیت وقدرت خود افتاد و بیش از هرقسمت دیگر بآن لطمه وارد آمد . کمیسیونی که در سال ۱۶۸۰ مأمور بود اموال خاندان سلطنت را بوی بازگرداند، در نهایت شدت وسختی گریبان خانواده‌های متنفذ ومقتدر وحتی اعضای شورای نیابت سلطنت را که ازمدتها پیش از راه جمع کردن پول و یا غصب املاک سلطنتی ثروتمند شده بود ، گرفته بدانها فشار وارد آورد . تصمیم کمیسیون، که بیش ازهمه بطبقه اشراف لیوونی[2] لطمه واردآورد، وسیله‌شدآنرا به‌جنب وجوش درآورد، طبقهٔ مزبور بزودی با رهبری پیشوائی مصمم‌شد از زیریوغ اسارت سوئدخودرا رهاسازد . ولی‌اگراین تصمیم سبب اضمحلال وسقوط اشراف سوئد گردید درمقابل باعث شد که سه‌قسمت ازدارائی آنهانصیب دولت شود . سرمایه‌ای که از این راه عاید دولت شد وسیله گردید مقدار معتنابهی از قروض عمومی که براثر جنگهای متوالی بوجود آمده بود پرداخت شده بندر نظامی کارلس کرونا[3] تأسیس و نیروی دریائی مرکب از سی و هشت ناو با

۱– Collèges

۲– Livonie

۳– Karles krona

۱۱۰۰۰ سرباز تشکیل شود. دستگاه روحانیت سوئد نیز ناچار شد مانند طبقهٔ اشراف سر اطاعت فرود آورده تسلیم شود. شاه در سال ۱۶۸۶ قانون جدیدی بروحانیون تحمیل کرد و آداب و رسوم مذهبی را در تحت نظم و قاعدهٔ مرتبی درآورد. فرهنگ کشور از اصلاحات بر کنار نماند، در دانشگاههای لوند[1] (۱۶۸۲) و دورپات[2] (۱۶۸۹) اصلاحاتی بعمل آمد وچندی بعد تمام نظامات مدارس مورد تجدید نظر قرار گرفت.

در دانمارک اصلاحات همقدم با سوئد آغاز گردید، کریستیان پنجم پادشاه دانمارک بموجب قانون سال ۱۶۸۳ (قانون دانمارک)[3] اصلاحات را شروع کرد، نروژ نیز در سال ۱۶۸۷ دارای قانون اساسی گردید، اساسنامه های عاقلانه برای مشاغل و حرفه ها وتجدید نظر در امتیازات شرکتهای بازرگانی، صنایع و بازرگانی را در مرحله ترقی و توسعه انداخت، جنگهائی که در اینزمان درگیر شد نه تنها نتوانست از حمل و نقل و امور بازرگانی جلوگیری بعمل آورد بلکه وسیلهٔ پیشرفت و فعالیت بیشتر آن گردید، زیرا دانمارکیها و نروژیها کوشش کردند با محصولات و صنایع خود که بمتخاصمین میفروختند استفاده های سرشاری ببرند. در هر دو کشور طبقهٔ بورژوآزی ثروتمند شده مولد ثروت گردید. ولی بعکس کشاورزان در زیر بار کار اجباری ومالیاتهای سنگین کمر خم نموده حالت بردگی را پیدا کردند، شرایط زندگی برای آنان بسیار مشکل شد ازسال ۱۶۸۲ کشاورزان حق نداشتند تا زمانی که اربابان آنان تشخیص بدهند که میتوانند بکار دیگری اشتغال ورزند، کار کشت و زرع را ترک گویند. تنها از این میان مالکین اراضی موقوفه و قلعه نشینان حق پیدا کردند بگله داری بپردازند(۱۶۸۷)، بدین ترتیب بود که گله داری و کشاورزی روز بروز رو بانحطاط ونکث میرفت.

درنروژ قانون سال ۱۶۸۷ به کشاورزان اجازه داد شخصاً صاحب ملک بشوند بهمین جهت بود که کشت حبوبات روبتوسعه و پیشرفت رفت وطبقه کشاورز موفق شد

۱- Lund ۲- Dorpat

۳- La Loi Danoise

در آسایش و رفاه بیشتری بسر برد. بطور کلی درقرن هیجدهم نروژ توانست به وضع اجتماعی خود سروصورتی بدهد وهمین امر باعث شد نروژ را که روزی تابع دانمارک بود از آن جلوتر و پیشرفته‌تر نشان بدهد.

درکشور دانمارک بعکس نروژ موضوع آزادی اجتماعی و مذهبی مطرح نبود و با اینکه کاتولیکها ویهودیها درسال ۱۶۸۲ دراجرای مراسم مذهبی خود آزادی نسبی پیدا کردند ولی کالونیهای فرانسوی از این حق محروم ماندند وچون روحانیون به پاکی و بی‌آلایشی آئین لوتری تردید داشتند کالونیها را مردمانی ناراحت و بی اعتقاد نزد شاه معرفی کردند. امری که بیش از هرچیز در دانمارک مورد توجه نبود و نقصان داشت موضوع مالی و اقتصادی بود و اگر اصلاحات ارضی، که بوسیله و کوشش روسر[1] دانشمند معروف سر و سامانی گرفته، وضع مالیاتی ارضی را به نتایج مثبت و ثمر بخشی رسانید ولی زیاده رویهای دربار وسوء استفاده‌های درباریان و اطرافیان شاه سبب شد که در بودجه مملکتی کم بود قابل ملاحظه‌ای بوجود آمده بازدیاد قروض عمومی کمک نماید.

همین اصلاحات از طرف منتخب براندبورگ در سرزمینهای وسیع و پراکنده وجدا از یکدیگر، تعقیب گردید، پس از مرگ اگوست دوساکس[2] فرمانروای این نواحی، فردریک گیوم حوزهٔ روحانی‌نشین (آرشوشه)[3] ماگدبورگ را ضمیمه خاک خود کرد (۱۶۸۰)، درسال ۱۶۸۲ در ناحیه اوست فریز[4] بعنوان مدیر و رئیس مجمع وستفالی دخالت نمود و موفق شد بندر امدن[5] را در دهانهٔ امس[6] به تصرف درآورد و مدخلی در دریای شمال برای خود فراهم نماید و بالاخره درسال ۱۶۸۶ با از میان رفتن خاندان پیاست[7] بقسمتی از ایالت سیلزی دست یافت.

۱- Rœmer
۲- Auguste de Saxe
۳- Archevêché
۴- Ost-Frise
۵- Emden
۶- Ems
۷- Piast

منتخب بزرگ ، برحسب سنت خانوادگی ، خود را موظف دانست برعلیه خودمختاری ایالات قیام کرده در استحکام مبانی اصول اداری برای حسن جریان و توسعهٔ وضع مالی و درنتیجه وجود ارتش منظم ومجهز باقداماتی متوسل گردد. ارتش زمینی تنها برای منتخب، بزرگ کافی نبود وی پیوسته در آرزو داشت نیروی دریائی کافی دراختیار داشته باشد زیرا تااین تاریخ نتوانسته بود باسایر کشورهای همسایه‌اش در بالتیک دم از رقابت زده با آنان برابری نماید.

با این تفصیل سرانجام موفق گردید با کمک بنیامین رول[۱] یکی از بازرگانان هلندی نیروی دریائی برای خود آماده نماید وباین وسیله موقعیتهای چندی درجنگ دریائی با سوئدیها کسب نماید وچندین کشتی اسپانیائی را اسیر کند وضمناً مقدمات تهیهٔ مستعمرات را فراهم آورد. درسال ۱۶۸۱ کاپیتن بلانک[۲] بساحل گینه درافریقا رفت و با رؤسای قبایل معاهداتی امضا کرد که بموجب آن سرزمینی واقع در میان آکسیم[۳] و دماغه تروآپوانت[۴] را تصاحب نمود. فردریک گیوم با تصاحب سرزمین مزبور بتأسیس شرکتی بازرگانی بنام «شرکت براندبورگ افریقا»[۵] اقدام کرد و بدین وسیله انحصار بازرگانی این ناحیه را برای مدت سی سال برای کشور خویش تأمین نمود.

شرکت مزبور درآغاز درکونیکسبورگ[۶] درکنار دریای شمال دربندر کوچک امدن دارالتجاره‌ای تأسیس کرد وسپس در سال ۱۶۸۳ مراکز دیگری در گروس - فریدریشسبورگ[۷] ودرسال ۱۶۸۵ در دورسچن‌شانز[۸] ودرسال ۱۶۸۶ با اشغال جزیرهٔ کوچک آرگین[۹] درخلیج کوچکی درساحل غربی مراکش، که ازحیث صید ماهی

۱– Benjamin Raule
۲– Capitaine Blank
۳– Axim
٤– Trois-Pointes
٥– Compagnie brandebourgoise d'Afrique
٦– Königsbourg
۷– Gross-Friedrichsbourg
۸– Dorstshen-Schauze
۹– Arguin

فوق‌العاده مهم بود و علیرغم تمایل هلندیها که درهمسایگی آن دارالتجاره‌داشتند، ایجاد و تأسیس نمود.

دولت ائتلافی براندبورگ پروس با رهبری رئیس خود بزودی رو به‌پیشرفت و ترقی رفته به جمعیت و ثروت آن روز بروز افزوده گشت. ملجاء وپناهگاه مظلومین مذاهب وملل مختلفه مانند آری‌ین های[1] لهستان و یهودیان و کالونی‌های فرانسه شد، تنها کاتولیکها بودند که نتوانستند دراین سرزمین راه یابند و آنهائیکه درآنجا اقامت داشتند ازاجرای مراسم مذهبی و ورود درمشاغل دولتی محروم ماندند. تنها در ایالت قدیمی پروس، که از مدتها پیش تابع کشور پولونی بود، کاتولیک‌ها توانستند در تعقیب معاهدهٔ وهلو[2] که با دولت پولونی امضاء شد، از حقوق و مزایائی راجع به آئین خود برخوردار گردند.

بدین‌ترتیب بود که پادشاهان و فرمانروایان پرتستان کشورهای شمالی که از مدت‌زمانی پیش مالک‌الرقاب و صاحب اختیار امور دینی بودند واکنون برقدرت آریستوکراسی مسلط شده بودند هیچگونه مانع و رادعی در امور سیاست خارجی در پیش‌پای خود ندیدند. ولی باوجود افتادن این‌قدرت دردست پادشاهان تااندازه‌ای امور سیاسی بسهولت انجام میگرفت.

دربعضی کشورها مخصوصاً درسوئد، پادشاهان کوشش کردند منافع‌خاندان خود را برمنافع ملی‌ترجیح داده حتی‌برای ارضای حس جاه‌طلبی در امور کشورهائی که ازحیث تعداد جمعیت ومنابع مالی عقب افتاده بودند، دخالت نمایند آیاهمین امور موجب نگرانی را فراهم نمیساخت؟

۱– Ariens

پیروان طریقهٔ آریانیسم که بوسیله آریوس Arius (متولد دراسکندریه درسال ۲۸۰ میلادی) در تاریخ ۳۲۳ میلادی بوجود آمد، در این طریقه جنبهٔ خدائی حضرت مسیح «پسر خدا» که‌کاتولیکها بدان جنبهٔ خدائی میدهند نفی شده است.

۲– Vehlau

کشور سوئد با اینکه اعتبار و برتری آن در بالتیک، وسواحل آن بوسیلهٔ لوئی چهاردهم محفوظ ومحرز مانده بود معذلک ، چنانکه سابقاً دیدیم ، خود را ازاتحاد قدیمی بافرانسه کنار کشید وهمین امر باعث شد که نتواند در استقرار صلح وآرامش درشمال اروپا مؤثر واقع شود. پادشاه دانمارک ومنتخب براندبورگ درفوریه ۱۶۸۲ قرارداد اتحادی با یکدیگر امضا کردند و قرارگذاشتند در نقطه‌ای بنام ایتزهوئه[1] در نزدیکی هامبورگ با یکدیگر ملاقات نمایند. دو زمامدار امیدوار بودند لوئی چهاردهم آنان را درجنگ برعلیه سوئد آزاد خواهد گذاشت و بهمین مناسبت بود که روز بروز بیکدیگر نزدیک شده درانجام‌دادن نقشه وهدف خود بموافقت بیشتری نائل میآمدند ولی پادشاه‌فرانسه که ازعواقب عملی‌شدن این نقشه بیمناک بود حرارت‌وتمایل زیادی بخرج نداد. کریستیان پنجم پادشاه دانمارک که تصور میکرد میتواند بسبک سیاست فرانسه ، درسال ۱۶۸۴ قسمت ناحیه شلسویک[2] راکه متعلق به دوک ـ هولشتاین گوتروپ[3] از خانواده ومتحد پادشاه سوئد ، بود بتصرف درآورد، بمخالفت لوئی چهاردهم برخورد کرد ، پادشاه فرانسه در ژانویه ۱۶۸۵ بوی تذکر داد که درصورت بروز جنگ بهیچوجه نمیتواند درآن شرکت کند و یا بعنوان حمایت از خاندان سلطنتی دانمارک کمک ومساعدت نماید.

تصادفاً دولت سوئد متحد غیرمنتظره‌ای در براندبورگ برای خودبدست‌آورد، بدین‌تفصیل که منتخب بزرگ، که ازطرف لوئی‌چهاردهم‌بوی بواسطه عقد قرارداد تدافعی که در ماه اوت ۱۶۸۵ با ایالات جمهوری هلند بدون اجازه او امضاء کرده بود، اخطار شد، وسیله‌ای‌پیدا کرد که خودرا قهرمان وحامی‌مذهب پرتستان معرفی نماید و بکشورهای‌پرتستان، با امضای قراردادی با شارل یازدهم در ژانویه۱۶۸۶ که درآن دفاع از خطراتی که متوجه مذهب پرتستان شده بود پیش‌بینی گردید ، نزدیک شود.

۱- Itzehoë ۲- Slesvig ۳- Holstein - Gottrop

نتیجهٔ این نزدیکی و اتحاد درکشورهای شمال اروپا غیرمنتظره بنظر آمد. پادشاه دانمارك که بدون داشتن متحدی نمیتوانست ناحیهٔ شلسویک را در تصرف خود نگاهدارد ناچار شد موضوع را به کنگره‌ای که درشهر آلتونا[1] دراکتبر ۱۶۸۷ تشکیل گردید، مراجعه دهد ودر آنجا حاضر شد شلسویک را کماکان برای دوك هولشتاین گوتروپ، مالك قانونی آن، برسمیت بشناسد (ژوئن ۱۹۸۹). ازاین زمان است که دانمارك از جرگهٔ اتحاد ونفوذ فرانسه، که طرفی از آن نبسته بود، برکنار ماند.

سیاست تشکیل اتحادیه ها وسیاست مخالفت بامذهب پرتستان لوئی چهاردهم ومشاورین او ازاین پس پادشاهان ودولتهای کشورهای اروپای شمالی را یکی پس از دیگری ناراضی و ناراحت کرد، نفوذ فرانسه درسواحل دریای بالتیک که درزمان انعقاد قرارداد نیمگ فوق‌العاده مستحکم و افتخارآمیز بود رو بافول و انحاط رفته نشانه‌ای ازتغییرات فاحشی درسیاست اروپا شد که بتدریج آثار آن یکی پس ازدیگری ظاهر گردید.

امپراطور، آلمان و اتحادیه اگسبورگ

درست در زمانی که لوئی چهاردهم کوشش ومجاهدات میکرد برای نظارت وحفظ منافع خود درموضوع حق جانشینی اسپانیا از هرگونه اختلافی برکنار بماند، روابط او باآلمان مخصوصاً با امپراطور رو به تیرگی و وخامت میرفت. پادشاه فرانسه در بسیاری از موارد روش مسالمت آمیز را با امپراطور پیشه خود ساخت، ازجمله زمانی که در ماه مه ۱۶۸۵ شارل فرمانروای پالاتین بدون گذاشتن وارثی بدرود زندگی گفت فیلیپ گیوم دوك نوبورگ، نزدیکترین عضوشاخهٔ خاندان سلطنتی، کاتولیک مذهب و پدرزن امپراطور به فرمانروائی پالاتین منصوب گردید. لوئی چهاردهم بنام «مادام» خواهرزن خود وخواهر شال باین انتخاب اعتراض کرد. وضمناً واگذاری اموال منقول شارل متوفی

1- Altona

و یک قسمت از ایالت پالاتین را خواستار گردید. ولی متذکر شد برای اینکه اختلافی در وضع وآرامش امپراطوری که دراین زمان با ترکان عثمانی درجنگ بود، فراهم نیاید حاضر شد از ادعاها وتقاضاهای خود صرفنظر نماید وحتی کار را بجائی رسانید که در ۱۰ اکتبر اعلام نمود که حاضر است وساطت پاپ را برای حل این موضوع بپذیرد. اما پادشاهان آلمانی پیشنهاد پادشاه فرانسه را بعنوان اینکه حاضر نیستند پاپ در امور امپراطوری آلمان دخالت نماید، نپذیرفتند بنابراین اختلاف شدیدتر و حادتری دراین موقع بوقوع پیوست، امپراطور لئوپلد که خود را وارث بالاستحقاق تخت وتاج اسپانیا میدانست دخترش شاهزاده خانم ماری آنتوآنت[1] را بازدواج ماکس امانوئل[2] فرمانروای باوی یر درآورد و وی را مجبور کرد از حقوق خویش که از طرف مادرش بوراثت اسپانیا داشت درمقابل واگذاری حکومت پی با، صرفنظر نماید پس از این واقعه لوئی چهاردهم قوائی در سرحدات پیرنه (اسپانیا) متمرکز ساخته به دربار مادرید خاطرنشان نمود که اگر پادشاه اسپانیا یکقسمت از متصرفاتش را بیکی از شاهزادگانی که بهیچوجه حقی نداشته باشد واگذار نماید، بخود اجازه خواهد داد سرزمینهائی راکه جنبهٔ حیاتی برای اسپانیا دارد بتصرف خویش درآورد. دولت اسپانیا درمقابل این تهدید سرتسلیم فرود آورد و بدین ترتیب قطع ارتباط با امپراطور برای بار دیگر منتفی گردید.

شکاف میان پادشاه فرانسه وامپراطور اطریش روز بروز وسیعتر میشد وبراثر آن دشمنان لوئی چهاردهم احساس میکردند که بیش ازپیش باید به لئوپلد نزدیکتر شوند. درست در زمانی که قدرتهای پرتستان مانند ایالات جمهوری هلند و براندبورگ و سوئد و بعدها انگلیس، در شرف متحد شدن با یکدیگر برعلیه فرانسه بودند، دولتهای کاتولیک دراطراف اطریش گرد آمده با آن دست اتحاد و دوستی دادند. و چون لوئی چهاردهم از شرکت در جهاد برعلیه ترکان عثمانی امتناع ورزید،

1– Archiduchesse Marie–Antoinette

2– Max–Emmanuel

امپراطور اطریش، پس از پیروزیهایش درسواحل دانوب ، خود را حامی و پشتیبان مذهب کاتولیک معرفی کرد . اسپانیا که از اثرات جنگهای متمادی ومتوالی لطمات زیادی دیده بود وفرمانروای باوی یر که بواسطه ازدواجش باشاهزاده خانم اطریشی درجرگهٔ متحدین امپراطور درآمده بود، بتدریج برعلیه دشمن عمومی (لوئی چهاردهم) دست اتحاد بیکدیگر دادند .

کاتولیک و پرتستان خود را برای نزدیک شدن بیکدیگر آماده می‌ساختند . در ژانویه ۱۶۸۶ منتخب براندبورگ کمک نظامی خود را به ارتش امپراطوری در هنگری اعلام داشت . درماه مارس قرارداد تدافعی محرمانه برای مدت بیست سال با امپراطور امضا کرد . طبق این قرارداد متعهد گردید معاهده متارکهٔ راتیسبون را محترم شمرده تمام حقوق امپراطور را بخصوص درناحیه پالاتین به رسمیت بشناسد، ضمناً وعده داد که در موقع انتخاب جانشین امپراطور بنفع خاندان هابسبورگ رأی خواهد داد وبعلاوه به پی‌با واسپانیا کمک نظامی‌داده اطریش را درموضوع ادعای وراثت اسپانیا یاری ومساعدت نماید .

بیشتر مجامع آلمان غربی برای دفاع ازخویش برعلیه فرانسه بایکدیگرمتحد و متفق شدند و بموجب معاهدهٔ اتحادیه‌ای که دراگسبورگ در ۹ ژوئیه ۱۶۸۶ امضا کردند خود را تحت‌الحمایه امپراطور قرار دادند . هدف و منظور این اتحادیه تضمین مفاد وتصمیمات معاهدات مونستر و نیمگ و راتیسبون وجلوگیری از افکار و اقدامات جاه‌طلبانهٔ لوئی‌چهاردهم بود . ولی اگر تمام دولتهای آلمانی اظهارتمایل کردند در این تصمیم شرکت نمایند بعضی از آنها مانند براندبورگ و ساکس و حوزهٔ سوآب از دخول دراتحادیه امتناع ورزیدند ومدتها درتصمیم خود باقی ماندند تا سرانجام براندبورگ بواسطه نزدیک شدن به‌امپراطور و پادشاه اسپانیا بواسطه حفظ منافع خویش درایالت بورگونی و پادشاه سوئد بعلت داشتن متصرفاتی در خاک آلمان و منتخب پالاتین و دوک هولشتاین گوتروپ بتدریج یکی پس از دیگری در

جرگهٔ اتحادیه اگسبورگ داخل شدند و بالاتفاق اعلام کردند حاضر و آماده هستند که اگر یکی ازمتحدین ازطرف قدرت خارجی مورد تهاجم وتعرض قرارگرفت و یا ادعائی برخلاف حق وحقیقت کرد ، از آن دفاع نمایند . ولی اتحادیه مزبور که تمام پادشاهان وفرمانروایان آلمان غربی واسپانیا وسوئد را بیکدیگر پیوسته ونزدیک میکرد فاقد نیروی کافی وتوافق وتفاهم لازم بود ، با این تفاصیل وسیله شد که لوئی چهاردهم و وزیرش لووواَ مضطرب ونگران بشوند وزمانی که درماه اوت سال ۱۶۸۶ منتخب بزرگ وگیوم دورانژ در ایالت کلو با یکدیگر ملاقات کردند، پادشاه فرانسه ناراحت شد که مبادا کشورش درمحاصره افتاده جنگ آغاز گردد .

لوئی چهاردهم برای ترساندن رقبای خود ، اعلام کرد برای دفاع از حقوق « مادام » خواهر زنش با تمام نیرویش وارد خاك آلمان خواهد شد . نقشه تعرضی ناگهانی ازطرف لووواَ طرح گردید . دفاع از شهر حیاتی هونینگ[1] با ایجاد قلعه‌ای در یکی از جزایر رود رن (۱۶۷۸) وحفر خندقها و سنگرهائی در اراضی ایالت باد[2] تأمین گردید . ولی تمام این اقدامات منحصراً تهدید بود و پادشاه فرانسه سعی داشت بهروسیله که ممکن باشد آرامش وصلح را برهم نریزد و کاری کند که پاپ در این معرکه دخالت کرده با وساطت خود از جنگ و خونریزی جلوگیری بعمل آورد ولی متأسفانه همین اقدام به دشمنی و کینهٔ آلمانیها افزود و آنانرا در اجرای مقاصد خود مصرتر وپافشارتر کرد .

لوئی چهاردهم ، پادشاه کاتولیک ، درتحت تأثیر ونفوذ لووواَ واتخاذ سیاست غلط وخشن او راجع به تحمیل «قانون پناهندگی»[3] در رم، مرکز روحانیت کاتولیک، پاپ را نیز از خود رنجانید ، تفصیل آنکه پاپ اینوسان یازدهم[4] درسال ۱۶۷۹ تصمیم گرفت به سوء استفاده‌هائی که از حقوق و امتیازات «برون مرزی»[5] که به مقر

۱– Huningue
۲– Bade
۳– Loi d'Asile
٤– Innocent XI
٥– Exteriotalité

سفیران مقیم دربار واتیکان و سرایت آن به‌محله های مجاور واتیکان و مجبور کردن هر سفیر جدیدی که به واتیکان می‌آمد بعدم اجرای این قانون ، خاتمه دهد ولی لوئی‌چهاردهم‌حاضر نشد به‌تصمیم پاپ تسلیم شود تصادفاً ورود مارکی‌دولاواردن[۱] سفیر فرانسه درماه نوامبر ۱۶۸۷ به رم سبب بروز جنجال واختلاف شدیدی گردید. اینوسان برای جبران سیاست خشونت آمیز لوئی چهاردهم ، سفیر او را تکفیر کرد و کلیسای سن‌لوئی فرانسویان را غیر رسمی اعلان نمود ، کار مشاجره بجائی رسید که لوووآ پاپ را تهدید کرد ارتش‌خود را وارد ایتالیا مینماید ، و اگر لزوم و ضرورت اعمال سیاست مسالمت‌آمیز لوئی‌چهاردهم در آلمان نبود ، ممکن بود کار بجاهای بالاتر بکشد ولی پادشاه فرانسه ناچار شد جانب احتیاط را مراعات کرده از تعقیب موضوع صرفنظر نماید.

مسئلهٔ دیگری که بشدت اختلاف افزودموضوع انتخاب فرمانروائی ایالت روحانی‌نشین کولونی[۲] بود، لوئی‌چهاردهم‌تصمیم داشت گیوم‌دوفورستنبرگ[۳]، رئیس روحانی استراسبورگ راکه تنها داوطلب بالاستحقاق این مقام بود ، انتخاب نماید، عمل و اقدام پادشاه فرانسه در این باره نیز بی‌نتیجه ماند زیرا اعضای کنگره برای انتخاب میان داوطلب پادشاه‌فرانسه وشاهزاده ژزف کلمان[۴]، برادرمنتخب باوی‌یر، تقسیم شدند وچون کنگره نتوانست در انتخاب این دونفر تصمیم بگیرد ، پاپ پس ازمشورت بامجمع کاردینالها، موافقت خود را باداوطلب امپراطور اعلام‌نمود، لوئی چهاردهم که از این تصمیم فوق‌العاده ناراحت و متغیر شده بود با تهدید بجنگ اعلام‌نمود بهرقیمت که شده است باید فورستنبرگ را بفرمانروائی پالاتین برساند. پاپ بدون اعتنا به تهدید پادشاه فرانسه فرمان انتصاب ژزف کلمان را صادر کرد ، ژزف هم در ۲۰ سپتامبر ۱۶۸۸ رسماً بفرمانروائی کولونی نشست.

درخلال همین اتفاقات بود که امپراطور لئوپلد به‌پیروزیهائی درهنگری‌نائل آمد و ترکان عثمانی را از این سرزمین به‌عقب راند وبا وجود وعده‌ای که داده بود

۱- Marquis de Lavardin
۲- Cologne
۳- Guillaume de Furstenberg
۴- Joseph Clément

متارکه بیست ساله را محترم شمارد معذلک بنظر آمد که درصدد است تمام قوای خود را برعلیه فرانسه مجهز نماید. دیپلماسی کولبردو کرواسی هم نتوانسته بود متارکه مزبور را به‌صلح دائمی تبدیل کند. و با اینکه فرانسه بهیچوجه حاضر وآماده برای دخول در جنگ بزرگی نبود معذلک لووآ عقیده داشت ممکن است با یک ضربت ناگهانی وسخت میتوان امپراطور و پاپ را سرجای خود نشانیده مسائل متنازع فیه را حل وفصل کرد. درتعقیب این عقیده به‌پادشاه خود پیشنهاد نمود که با نشاندادن نیرو وتوانائی خویش رقبا را بسر عقل بیاورد. پادشاه فرانسه هم، برحسب معمول آنزمان، درتاریخ ۲۴ سپتامبر ۱۶۸۸ دراعلامیه‌ای تمام ادعاها وشکایتهای خود را باطلاع عموم رسانید وضمناً برای حل آنها پیشنهاداتی کرد و در مقابل گذشت‌ها و مداراهائی که دولت فرانسه در کنگره راتیسبون نموده بود، لوئی‌چهاردهم با روش خصمانه آلمان در موضوعهای تبدیل قرارداد متارکه به معاهدهٔ دائمی و تشکیل اتحادیه اگسبورگ و روش متخذه درمسائل پالاتین وحوزهٔ روحانی نشین کولونی، مخالفت ورزید. لوئی‌چهاردهم برای حفظ اعتبار ومصالح کشور خویش، ناچارشد مواضع و استحکاماتی را در ماوراء سرحدات که کلید طبیعی فرانسه بود، اشغال نماید. پادشاه فرانسه‌بدون اینکه‌فکرفتوحات‌جدیدی‌بکند، برای‌نشاندادن ونمایاندن حسن نیت خود، متعهد شد که شهرفیلیپسبورگ را (که بعدها اشغال خواهد کرد) بانضمام‌فریبورگ مسترد دارد بشرط اینکه قرارداد متارکه به معاهدهٔ دائمی‌تبدیل گردد و درخصوص پالاتین فقط قانع شد که منتخب آن، مبلغی از بابت حقی که دوشس دورلئان بنام وراثت تخت و تاج پالاتین دارد، بدولت فرانسه بپردازد و ضمناً قوای نظامی خود را که برای پشتیبانی از انتخاب فورستنبرگ به کولونی فرستاده بود، احضار نماید و انتخاب ژزف کلمان را بفرمانروائی آن ایالت برسمیت بشناسد باین‌شرط که‌پاپ وامپراطور، فورستنبرگ را بعنوان «اسقف ومنتخب»[1]، قبول داشته باشند.

---

۱ – Archevêque–électeur

لوئی چهاردهم برای قبولاندن پیشنهادات خود مدت سه ماه ضرب الاجل معین کرد بااین تذکر که اگر دراین مدت پیشنهادات وی مورد قبول واقع نشود برای اقدام بهرعملی که بخواهد آزاد باشد.

لوئی چهاردهم با وجود پیشنهاد صلح، باغوا و تحریک لووآ، دست بکار اشغال اراضی جدیدی شد، و پس از طرح ادعاهای خود در مجمع عمومی مذهبی برعلیه پاپ در ۲۷ سپتامبرشهر آوین یون[۱] را، بدون اینکه منتظرانقضای مدت مهلت اولتیماتوم بشود، اشغال نمود و قوای نظامیش وارد خاک امپراطوری در ایالت پالاتین گردید و شهر فیلیپسبورگ را درمحاصره انداخت وکولونی را اشغال کرد و درصدد برآمد وارد براندبورگ شود. بدین ترتیب پادشاه فرانسه خود مفاد قرارداد متارکه را که مایل بود بصلح دائمی تبدیل شود، درهم شکست.

پیمان شکنی پادشاه فرانسه آلمانها را سخت خشمگین ومتغییر ساخت و آنانرا وادار بمقاومت و پایداری نمود. اسپانهایم سفیر پروس دراین خصوص چنین گفت: «فرانسه برای احتراز از یک جنگ احتمالی که ممکن بود هزار حادثه واتفاق آنرا منتفی سازد و صلحی پیش آورد که احتمال را به یقین مبدل ساخت». عمل لوئی چهاردهم، که بطور قطع مبنای آن برتری بود، وسیله شد که قدرت و حیثیت او را در راه سقوط و اضمحلال بیندازد.

۱- Avignon

فصل سوم
انقلاب انگلیس

(۱۶۸۸)

در این زمان سلطه ونفوذ لوئی‌چهاردهم بواسطه بروز انقلاب انگلیس بیش از پیش رو بتزلزل و سستی گرائید ، انقلاب انگلیس از سالها پیش درحال تکوین و آمادگی بود . اکثر مردان دقیق و روشن بین که از انقلاب گذشته دارای تجربه بیشتری شده بودند بروز وظهور آنرا در ایالات جمهوری پی‌با ودر انگلیس پیش‌بینی کرده بودند زیرا تمام وقایع و حوادث مانند اختلاف شدید و عدم‌رضایت میان ژاك دوم کاتولیک وملت او که اغلب درطریقهٔ آنگلیکانیسم بودند و الغاء فرمان نانت و استبداد وخشونت طرفداران پاپ در فرانسه وکینه و نفرت سبعانه برعلیه مذهب کاتولیک در انگلیس و سوءظن نسبت به لوئی‌چهاردهم و سیاست برتری و تفوق سیاسی ومذهبی او درغرب ، دلایل بارز برای وقوع چنین انقلابی بود .

سیاست مذهبی ژاك دوم (۱۶۸۵-۱۶۸۷)

شارل دوم در دوران سلطنتش موفق شد حیثیت و اعتبار مقام سلطنت را تثبیت ومحرز نماید وضمناً خود را از زیر بار نفوذ و قدرت پارلمان و حزب ملیون رها سازد و باتکاء به طرفداران حزب توری وشهرهاوقصبات انگلیس ، بمیل خود حکومت نماید .

ازطرف دیگر درصحنهٔ سیاست خارجی بااینکه پیوسته مطیع اوامر لوئی‌چهاردهم پادشاه فرانسه وباپول‌او خریده شده بود معذلك هیچگاه منافع ملی‌خویش‌را فراموش نکردو باهوشیاری هرچه تمامتر منافع کلی حیاتی انگلیس را درك نموده تشخیص داد که سرنوشت این کشور در دریاها می‌باشد ، با این قرار زمانی که در ۱۶ فوریه ۱۶۸۵

چشم از جهان فرو بست کشوری آباد و ثروتمند وملتی وطن‌پرست و حق‌شناس برای برادر خود ژاك دوم باقی گذاشت.

حیثیت واعتبار وقدرت مقام سلطنت باندازه‌ای نیرومند واستوار بود که باوجود بسلطنت رسیدن پادشاهی کاتولیک و با وجود دشمنی شدید اکثریت ملت انگلیس با مذهب پادشاه خود، معذلك زمامداری او بدون اشکال و بآسانی آغاز گردید بطوریکه با اندك لیاقت و کاردانی‌ونرمی میتوانست با کمال سهولت درصلح وسلامت پادشاهی کند ولی متأسفانه بواسطه داشتن صفات ناپسندی مانند لجاجت و کوتاه فکری و مخصوصاً سرسختی، با اینکه در آغاز کار اعلام کرد که از حقوق دولت با مراعات قوانین مذهبی وسیاسی کشور خود حکومت خواهد کرد، واز ملت تقاضا نمود که نمایندگان خود را انتخاب نمایند معذلك تصمیم گرفت مانند پادشاهی مستبد حکومت کرده درتحکیم مبانی مذهب کاتولیک ازهیچگونه اقدامی فروگذار ننماید. سیاست طرفداری از مذهب کاتولیک ژاك بلافاصله بدون پرده و آشکارا بمورد اجرا گذاشته شد، در آخر ماه فوریه درحضور تمام درباریان به کلیسای مخصوص ملکه (که در مذهب کاتولیک بود) رفت و فرمان داد که درهای آنرا باز نگاهدارند تا حضور او را در کلیسا تمام حضارمشاهده نمایند. در روز «پنجشنبه مقدس» درحالی که از مستحفظین وپیشخدمتان وندیمان خود احاطه شده بود به کلیسا رفت وبه‌سنت و رسم مذهب کاتولیک به عبادت پرداخت، در روز یکشنبه عید پاك به همراهی عده‌ای از نجبا و اشراف به کلیسا رفت، تمام این بی‌احتیاطی‌ها سبب شد که نگرانی بیحد و حصری را در میان ملت بوجود آورد بطوریکه عموم معتقد شدند شاه مصمم است بتدریج مذهب مطرود را مجدداً رواج داده آنرا علناً بملت خود تحمیل نماید.

ژاك در ایالت اسکاتلند بطرفداران و دوستانی که در مدت اقامتش در شهر ادیمبورگ برای خود تهیه دیده بود، اتکاء داشت. در ماه آوریل فرمان داد تا پارلمان اسکاتلند، که نمایندگان آن تعصب و رغبت شدیدی بمذهب کاتولیک و قدرت حکومت مطلقه برای شاه قائل بودند، تشکیل شود، پارلمان انگلیس بتقلید

از اسکاتلند تشکیل گردید . در ۲۹ ماه مه مجلس اعیان (لوردها) ، نمایندگان کاتولیک را تبرئه ومخالفین را بمجازات محکوم کرد . در ۲۹ ژوئن مجلس عوام که اکثریت نمایندگان آنرا توری‌ها تشکیل میدادند حقوق ومستمری را که شارل دوم از آن استفاده میکرد بانضمام مبلغ ۴۰۰۰۰۰ لیور مادام‌العمر برای ژاک دوم بتصویب رسانید . وضع بقراری شد که اطرافیان شاه عموماً معتقد گردیدند دوک دومونموث که درحال تبعید بسر میبرد مجدداً بانگلیس مراجعت خواهد نمود .

مونموث که در این زمان درهلند درحال تبعید بود درآنجا با پناهندهٔ معروف دیگری بنام آرژیل [1] ، فرزند مارکی آرژیل که درآغاز تجدید حکومت سلطنتی اعدام شده بود، بعلت دخالت در انقلاب اسکاتلند، از انگلیس فرار کرده در هلند در تبعید میگذرانید ، آشنا گردید. بسلطنت رسیدن ژاک دوم هر دونفر آنان را معتقد کرد که میتوانند مجدداً بانگلیس مراجعت کرده انگلیس واسکاتلندرا برعلیه او بشورانند. در ماه مه ۱۶۸۵ آرژیل برهبری عده‌ای که شعارشان مخالفت باشاه ومذهب کاتولیک بود وارد اسکاتلند شد ولی دراینجا بطوریکه تصور میکرد کسی از او استقبال نکرد، سربازان دولتی درگلاسکو سرراه باو گرفته قوایش را تارومار کردند وخود اودستگیر شدودرشهر ادیمبورگ در ۳۰ ژوئن اعدام گردید، مونموث، که اونیز درهمین تاریخ درانگلیس درکناره‌های دریای مانش پیاده شد وخود را پادشاه انگلیس اعلام کرد، دستگیر ودر ۲۵ ژوئیه بدار آویخته شد .

درهر دو کشور (انگلیس و اسکاتلند) تعقیب و زجر و اعدام مخالفین بشدت درگیر بود . قوای دولتی ازهیچگونه شدت عمل و کشتار وخشونت صرفنظر و کوتاهی نکرد . کمیسیونی بریاست قاضی ژفری [2] تعداد کثیری از مخالفین را بزندان و تبعید بمستعمرات وحتی بمرگ محکوم نمود . ژفری بجبران قساوتها و بیرحمیهای خود از طرف شاه بمقام عالی صدارت عظمی نائل آمد .

۱– Comte d'Argyll

۲– Jeffreys

تمام این حوادث و اتفاقات شاه را متوجه نقص نیروی ارتشی خود، در زمان بروز انقلابات وتظاهرات احتمالی، کرد. ژاك از اینکه پارلمان وشورای سلطنتی در انجام دادن نقشه ها و افکارش موافق ومساعد هستند بخود می بالید ولی انتشارفرمان فونتن بلو (الغاء فرمان نانت) افکار عامه انگلیس را یکباره دچار تحول و انقلاب نمود. درمیان ملت ژاك دوم این فکر بوجود آمد که شاید تبانی و توافقی میان دو پادشاه انگلیس وفرانسه شده که مذهب و آزادی انگلیسها را در مخاطره بیندازد، ژاك بیکباره خود را درمیان محیطی آشفته وآمیخته بعدم اطمینان مشاهده کرد. دو نفر از وزرای او رچستر[1] و هالیفاکس[2] درصدد برآمدند برعلیه افکار و نقشه هایش تذکراتی بدهند ولی ژاك هردونفر آنان را از کار برکنار کرد. مجلس عوام ومجلس اعیان بجای اینکه از تعداد ارتش بکاهند باوسایلی بتقویت آن کوشیدند وضمناً طرد افسران کاتولیک را از تصویب گذرانیدند.

پادشاه انگلیس، باغوای سندرلند[3]، جانشین هالیفاکس رئیس هیئت‌وزیران واز متعصبین کاتولیک، مرتکب خبطها و بی‌احتیاطی های دیگری شد. در ژانویه ۱۶۸۶، سفارتی به رم بدربار پاپ فرستاد و ضمن اظهار اطاعت و انقیاد حاضر شد نماینده‌ای دائمی از طرف او در دربار لندن بپذیرد، در سن جیمس[4] و وایت هال[5] کلیساهائی برای انجام مراسم مذهبی کاتولیک افتتاح گردید. بسیاری ازطریقه های کاتولیک مانند بندیکتن[6] وکارم[7] و پس از مدتی ژزوئیت ها در لندن مستقر شده کلیساها و مدارس آنان محل آمد و رفت تعداد کثیری جوانان کاتولیک و حتی پرتستان شد. ضمناً کلیسای آنگلیکان بوسیله یک نفر نماینده روحانی درتحت مراقبت شدید گرفت. پرتستانهائی که حاضر نشدند از عقیدهٔ خود دست بردارند از مشاغل

۱- Rochester
۲- Haliphax
۳- Sunderland
۴- Saint-James
۵- Whitehall
۶- Benedictin
۷- Carme

لشگری و کشوری برکنار گردیدند ، در دسامبر ۱۶۸۶ روچستر ، وزیر مالیه ، که حاضر نشد بمذهب جدید درآید مجبور شد از کار استعفا نماید .

درمقابل تمام این حوادث افکار عامه با شدت هرچه تمامتر بمقابله برخاست تظاهرات و شب‌نامه‌ها ونشریه‌ها یکی پس ازدیگری برعلیه رم بمنصهٔ ظهور رسید، کتاب منظوم درایدن[1] «پلنگ و آهو» نمونهٔ بارز این نهضت بود .

ژاك دوم برای نشاندادن عکس‌العمل فکر کرد تمام مخالفین مذهب آنگلیکان را بدور خود گرد آورد ، این عده مرکب بودند از کاتولیکها ، اقلیت ضعیف‌وناتوان مخالفین مذهب رسمی[2] (کوآکرها[3] ، باپتیست‌ها[4] و پرسبی‌ترین ها[5]) که آنان نیز مانند کاتولیکها پیوسته مورد زجر وتعقیب بودند ، بسرپرستی ویلیام پن[6] که درسال ۱۶۸۴ از مستعمرهٔ پنسیلوانی مراجعت کرده بود . پادشاه انگلیس برای جلب این عده در ٤ آوریل ۱۶۸۷ اعلامیه‌ای بنام «اعلامیهٔ بخشش»[7] صادر کرد که بموجب آن عموم کاتولیکهاومخالفین‌مذهب رسمی‌حق پیدا کردندبدون انجام‌دادن هیچگونه تشریفاتی وارد مشاغل و کارهای عمومی بشوند و چون موفق نشد از پارلمان ادیمبورگ الغاء قانون محکومیت کاتولیکها را بگیرد ، خود فرمانی مبنی بربخشش صادر نمود . ولی تمام این عملیات و اقدامات هدفی جز از بین بردن قوانینی که تا آن زمان برای جلوگیری ازهرگونه مخالفت بامذهب رسمی انگلیس وضع شده بود، نداشت .

کاتولیکها در مقابل محبت‌ها وگذشتهای شاه ، حق شناسی خود را اظهار داشتند ولی‌سایر فرقه‌ها، که فرامین سلطنتی آنان را با کاتولیکها در روی یک پایه قرار داده بود ، بتردید افتادند . هالیفاکس در نشریهٔ خود « نامه بیک مرتد »[8]

۱- Dryden
۲- Non-Conformistes
۳- Quakers
٤- Baptistes
۵- Presbyteriens
۶- William Penn
۷- Declaration d'indulgence
۸- Lettre à un dissident

متذکر شد که آیا این امتیازات را باید پذیرفت یا خیر؟ سرانجام فرقه های مزبور ، باستثنای کوآکرها، که پن رهبرآنان بود، بشاه توصیه کرد ازتمام نفوذ وقدرت خویش استفاده نماید، نظرمخالف خودرا با «اعلامیه بخشش» اعلام کردند. کلیسای آنگلیکان هم مسامحه هائی راکه ازطرف شاه شده بود بانظر بدبینی نگریسته آنراعملی خصمانه دانستند. بدون تردید ژاك درطرح و اجرای نقشه های ارفاقی خود صادق وراستگو بود ولی آنگلیکانها نمیتوانستند ارفاقهای مزبور را حمل برصحت وصداقت نموده آنها را عملی برخلاف مذهب خویش و تثبیت و تحکیم مذهب کاتولیک در انگلیس می پنداشتند بخصوص وقایعی که در جزیرهٔ ایرلند درشرف وقوع بود به نگرانی و اضطراب آنان می افزود . در این جزیره کاتولیک و پرتستان مانند دو سپاه دشمن در برابر یکدیگر صف آرائی کرده بودند و تیرکونل[1] فرمانروای کاتولیک آن از هم کیشان خود حمایت و پشتیبانی نموده به تبعید پرتستان ها بتعداد زیاد دست زده بود .

پارلمان که به نگرانی واضطراب آنگلیکانها بخوبی پی برده بود بافرمان بخشش روی مخالف نشانداد ، ژاك هم بهانحلال آن فرمانداد (۱۲ ژوئیه ۱۶۸۷) و برای اینکه مجلس مطیع تر سرکار بیاورد به تصفیه دستگاههای دولتی پرداخت و از کاتولیکها و فرقه های مخالف بجای آنان انتخاب کرد وتصمیم گرفت زمانی مجلس را افتتاح نماید که از طرف آن کاملاً مطمئن باشد. هرچه زمان میگذشت کار شک و تردید ملت انگلیس از اتحاد و همفکری دربار با لوئی چهاردهم وترس از اینکه منافع ملی فدای جاه طلبی و هوا وهوس فرانسه بشود ، قوت میگرفت . تمام ظواهر و پیش آمدها برعلیه شاه بود ، زیرا ژاك دراوان سلطنتش مبلغ ۵۰۰۰۰۰ لیوراز لوئی چهاردهم بعنوان اینکه مبلغی راکه مقرر بود پادشاه فرانسه درمدت سه سال آخر سلطنت شارل دوم بپردازد نپرداخته است ، دریافت کرده بود ، بنا بگفتهٔ لوئی

۱- Tyrconnel

چهاردهم ، ژاك دوم فقط پول فرانسه را دوست داشت ولی درحقیقت فکرش متوجه عظمت وسعادت انگلیس و سقوط و اضمحلال قدرت فرانسه بوده است ، بطوریکه در ماه اوت ۱۶۸۵ درصدد برآمد معاهدات و قراردادهای قدیمی با مجلس طبقاتی ایالات متحده پی‌با را تجدید نماید . ملت انگلیس که از این تحریکات و خیانت‌ها اطلاع نداشت دریافت پول و ارتباط پادشاه خود را با لوئی چهاردهم حمل برخیانت و مخالف آزادی سیاسی ومذهبی کرد .

تدارکات گیوم دورانژ (۱۶۸۷-۱۶۸۸)

گیوم دورانژ که بتمام وقایع بخوبی آگاه بود از اتحاد و توافق میان دو پادشاه فرانسه و انگلیس نگرانی داشت وازاینکه بتواند موافقت انگلیس را درشرکت دراتحادیه‌ای که برعلیه فرانسه درشرف تشکیل بود، جلب نماید ناامید بود، ولی با این حساب که پدر زنش شاهزاده خانم ماری را روزی ولیعهد و جانشین خود خواهد شناخت تصمیم گرفت ازاین راه او را موافق نقشهٔ خود بنماید . اطلاعاتی راکه گیوم در ماه مه ۱۶۸۷ بوسیلهٔ دیکولت[1] از محارم و نزدیکان خود در مراجعت از مأموریتی که در لندن داشت راجع به نیروی نظامی و وضع مالی و نفوذ احزاب کسب کرد او را در اجرای مقاصدش راهنمائی کرد .

دیکولت درمدت سه یاچهار ماه اقامت خود درلندن باسران و رهبران ناراضی موفق شد جلب اعتماد آنان را بنماید و ضمن مذاکرات محرمانه حتی وعدهٔ دخالت نظامی بدهد .

درآوریل ۱۶۸۷ سفیر فرانسه درلاهه به لوئی چهاردهم اطلاع داد که گیوم دورانژ خود را برای رسیدن بتخت وتاج انگلیس آماده ومهیا میکند . با تمام این تفاصیل شاهزاده اورانژ مایل نبود بدون مطالعه خود را تسلیم قضا وقدر بنماید بنابراین تصمیم گرفت قبلاً زمینه سیاسی را فراهم کند . او بیش از هرکس

۱- Dijkvelt

به‌طرفداران خود که درتحریک وترغیب تبعید شدگان انگلیس درهلند کوشا بودند اعتماد داشت و بکمک آنان امیدوار بود. پانسیونرفاگل[1] در نامه‌ای که در چهل و پنجهزارنسخه منتشر کرد مقاصد وهدفهای شاهزاده وشاهزاده‌خانم را دربارهٔ آزادی و رسمیت مذهب آنگلیکان ضمن وعدهٔ محترم شمردن سایر طریقه های مذهبی باطلاع عموم رسانید. از این زمان است که اکثریت مخالفین طریقهٔ آنگلیکان و بسیاری از پیروان این‌طریقه گیوم‌دورانژ راحامی وپشتیبان آزادیهای عمومی ومذهب پرتستان دانستند.

با وجود تمام این دسته بندیها وتشبثات وضع وسوقع ژاك دوم هنوز درمخاطره نیفتاده بود و بنظر نمیآمد که انگلیسها با وجود انقلابات بزرگی که در ادوار اخیر سراسر زندگی آنان را فراگرفته بود، از احترام و حق‌شناسی‌نسبت بمقام سلطنت فرو گذار کرده‌به‌طغیان ونافرمانی، که ازطرف وزیران تحریم شده بود، دست بزنند. گیوم هم چون موقع را مقتضی نمیدید درحال انتظار بسر میبرد ولی حادثه‌ای ناگهانی که در این زمان بوقوع پیوست حالت بحرانی را تسریع کرد.

دراوایل سال ۱۶۸۸ ژاك پادشاه انگلیس اعلام‌نمود بزودی از ملکه ماری دوسودن[2] زن دوم خود که کاتولیک است، فرزندی بوجود خواهد آمد. تصادفاً در تاریخ ۲۰ ژوئن ملکه ماری فرزند پسری بوجود آورد که بنام ژاك ادوآر موسوم گردید. با این ترتیب شاهزاده خانم ماری زن گیوم از مقام ولیعهدی معزول و از تاج وتخت محروم شد. وجود ولیعهد پسر موجب رضایت خاطر طرفداران شاه وعدم رضایت مخالفین که حاضرنبودند پادشاهی کاتولیک‌بسلطنت برسد، گردید. طرفداران گیوم‌دورانژ شهرت دادند که ملکه ماری چنین‌فرزندی بدنیا نیاورده است واین‌فرزند خیالی زائیده افکار و نقشه‌های یسوعیین است که در نظر دارند تخت و تاج انگلیس را از پادشاهی‌پرتستان محروم نمایند. بنابراین مجال وفرصت بسیار مناسبی

۱- Fagel ۲- Marie de Modène

برای انگلیسهای مخالف ودشمن پادشاه کاتولیک شد که دخالت شاهزاده اورانژ را خواستار گردند. این دخالت با تظاهرات پی درپی از طرف ملت بر علیه شاه تأیید و تسریع شد.

درماه مه ۱۶۸۸ ژاك بتقلید از پدرخود «فرمان بخششی» صادر کرد، مقصود شاه از انتشار فرمان مزبور این بود که آزادی عقیده ومذهبی را برای عموم افراد ملت خود که بهرعقیده و مذهبی باشند برای همیشه تأمین نماید و بآنان اجازه دهد بهر کاری که مایل باشند آزادانه اشتغال ورزند. بتمام روحانیون در کلیساها و معابد فرمان داده شد فرمان را در منابر، در تاریخ معینی، باطلاع عامه برسانند. بااینکه طبقهٔ روحانیت تصمیم گرفته بود دراین قبیل تظاهرات شرکت ننماید معذلک بسیاری از روحانیون بعنوان اینکه فرمان مخالف شئون وامتیازات مذهب رسمی کشور است، از اعلام آن خودداری کردند.

سانکروفت[1] اسقف کنتربوری و شش نفر دیگر از روحانیون طراز اول ضمن نامه‌ای که بشاه نوشتند از او درخواست کردندآنانرا ازقرائت‌فرمان که هنوزبتصویب پارلمان نرسیده است و بنابراین غیرقانونی میباشد، معاف دارد. شاه هم روحانیون مذکور را بمحاکمهٔ جنائی وست مینستر فرستاد.

زمانی که روحانیون به زندان «برج لندن» واز آنجا برای محاکمه به‌محکمه وست مینستر برده میشدند ازطرف ملت و سربازان تظاهراتی بنام «مظلومین مذهب» بوقوع پیوست، تظاهرات وسرور وشادی زمانی بحداعلای شدت رسید که مردم‌شنیدند رهبران روحانی در دادگاه تبرئه شده‌اند. قضات دادگاه ازطرف مردم بر سردست درکوچه و بازار گردانده شد ونسبت بآنان ابراز حق شناسی گردید. در همان شب سران و رهبران انقلاب و مخالف شاه در جلسه‌ای که تشکیل دادند دخالت گیوم دورانژ را خواستار شدند و بوی اطلاع دادند که اکثریت مردم اعم از نجبا و سایر

1– Sancroft

طبقات خواستار تغییر شاه هستند و با کمال میل آماده‌اند او را در رأس سپاهی که بانگلیس خواهد آورد ، بپذیرند ، بهرصورت زمان وموقع عمل فرا رسیده است.

تصمیم انقلابی و دخالت گیوم دورانژ از طرف دونفر ازسران مخالف یعنی هالیفاکس[۱] و لوردنوتینگام[۲] که فقط با تغییرقانون اساسی موافق بودند ، امضانشد ولی‌وجود سران دیگری که از گوشه و کنار افق سیاسی‌ظهور کرده بودند مانند دنبی[۳]، از حزب توری، و لوملی[۴]، مدافع قدیمی برتری و اولویت مقام سلطنت، و کومپتون[۵]، کاتولیک سابق ورئیس روحانی‌لندن، و ویگهای معتدل‌چون شریوسبوری[۶] و راسل[۷]، که همگی بالاتفاق برعلیه ژاک دوم قیام کرده بودند ، وسیله شد نهضت جدید به‌نتیجه مثبت وعملی برسد بخصوص که گیوم از طرف مردان بزرگ و مؤثر دیگری مانند چرچیل و دریاسالار هربرت[۸] و سرهنگ کیرک[۹] و سندرلند[۱۰] مشاور مخصوص شاه ، مورد تأیید قرارگرفت. نجبا و اشراف مقداری پول نیز برای شاهزاده اورانژ فرستادند .

گیوم دورانژ درمقابل چنین تقاضای عمومی وناگهانی ازسه نظر : اقناع حس جاه طلبی وتمایل شدید بحمایت ازمذهب پرتستان و کینه ونفرت از لوئی‌چهاردهم خود را آماده کرد دست باقدام این‌امر خطیر بزند، ولی‌قبل از هرچیز برای او وجود نیروی ارتشی کافی، لازم وضروری بنظرمیرسد. شاهزاده اورانژ از نگرانی وتشویش هلندیها درخصوص دخالت لوئی چهاردهم در امور حوزهٔ انتخابی کولونی وتمرکز ناوهای انگلیسی در بندر دنکرك استفاده کرد و هلندیها را برای انجام دادن مقاصد خویش‌آماده ساخت. جمهوری هلندنیروی دریائی او را بنحو احسن تکمیل وتجهیز

۱– Halifax
۲– Lord Nottingham
۳– Danby
۴– Lumley
۵– Compton
۶– Shrewsbury
۷– Russell
۸– Herbert
۹– Kirk
۱۰– Sunderland

نمود و ۲۰۰۰۰ نفر سرباز در شهر نیمگ، که بوسیله ۶۰۰۰ سرباز سوئدی تقویت گردید، مجتمع کرد. از جانب دیگر فردریک سوم فرزند و جانشین منتخب بزرگ براندبورگ وبسیاری دیگر ازفرمانروایان آلمانی وعده دادند درصورت‌تجاوز وتعرض پادشاه فرانسه بوی کمک ومساعدت نمایند.

لوئی‌چهاردهم پادشاه انگلیس را متوجه تمام این تهیات و مخاطرات کرد و بوی گوشزد نمود که خود را برای مقابله از جانب دریا وخشکی آماده و مهیا سازد ولی ژاك با اطمینان خاطر از طرف استاد هودر و زن او، طبق اطلاعیه سفیر هلند در لندن، باعلام خطر لوئی‌چهاردهم وقعی نگذاشت وحاضر نشد کمکهای اورا بپذیرد پادشاه فرانسه تصمیم گرفت با زور او را وادار بقبول خطری که متوجه تخت و تاج وی شده است، بنماید. بنابراین در ۲ سپتامبر به مجلس طبقاتی اعلام کرد بعلت دوستی و اتحادی که فرانسه را با پادشاه انگلیس مربوط میسازد، هرعمل و اقدام مخالفانه و دشمنانه برعلیه او بمنزلهٔ اعلان جنگ با دولت فرانسه خواهد بود. اخطاریه مزبور احساسات هلندیها را جریحه‌دار ساخت و وسیله شد که عمل واقدام استادهودر را مجازدانستند واگرشك وتردیدی هم دراین باره داشتند آنرا یقین‌شمرده خود را آماده دفاع وحمایت از او کردند.

اعلامیهٔ لوئی‌چهاردهم‌نتیجهٔ غیرمنتظرهٔ دیگری داشت و آن این بود که ژاك دوم که خود را علناً وآشکارا از طرف پادشاه فرانسه تحقیر شده دید اعلامیه و نظر او را بعنوان پادشاهی وطن‌پرست، تکذیب کرد. لوئی‌چهاردهم که به تغییر عقیده زمامداران انگلیس عادت داشت از اینکه مبادا ژاك برای حفظ تخت وتاج خود با دشمنان فرانسه همداستان شود نگران شد و تصمیم گرفت از عملیات و اقدامات مهاجمانه گیوم دورانژ بانگلیس جلوگیری ننماید و با آزاد گذاشتن او در سیاست انگلیس و فارغ شدن از مخالفتهای او بلکه بتواند اختلافات خود را با امپراطور اطریش حل وفصل نماید.

اتخاذ چنین سیاستی از طرف لوئی‌چهاردهم در نتیجهٔ نصایح اطرافیانش بود

چنانکه یکی از فرماندهان ارتش فرانسه در این خصوص نوشت « اشتغال شاهزاده اورانژ در انگلیس وغیبت او ازهلند وسیلهٔ مطمئنی خواهد شد برای استقرار یک صلح دائمی ».

در این زمان در هلند افکار عامه ، که اطمینان چندانی از حسن نیت لوئی چهاردهم نداشت و از طرف اولیای امور پرتستان و پناهندگان فرانسوی و انگلیسی تقویت میشد، بتدریج طرفدار نقشه وطرح گیوم دورانژ میگردید. ژاک بزودی بخطای خود پی برد وخطر را درچند قدمی احساس کرد بنابراین بدادن امتیازات به مخالفین پرداخت ، در مرحلهٔ اول از روحانیونی که بمجازات رسانده بود استمالت کرد و قضاتی راکه ازکار برکنار نموده بود بمشاغل خود برگرداند و امتیازات قدیمی را که ازشهر لندن وسایر شهرها گرفته بود مجدداً مسترد داشت وکمیسیون روحانی را منحل وعفو عمومی را اعلام کرد وبالاخره برای اینکه شاهزاده اورانژ را خلع سلاح کند در ۶ اکتبر بوی پیشنهاد اتحاد وائتلاف برعلیه فرانسه نمود. ولی تقدیر برعلیه او بپا خواسته تمام این اقدامات دیر بمرحله عمل درآمد.

سقوط ژاک دوم

در ۱۰ اکتبر ۱۶۸۸ گیوم اعلامیه‌ای خطاب بمردم اسکاتلند وانگلیس صادر کرد ودرآن به اسکاتلندیها وعده داده امتیازات کشوری ومذهبی راکه از دست داده بودند بوسیلهٔ تشکیل پارلمانی مجدداً بدانان بازدهد و بانگلیسها تذکر داد که بهمراهی ارتش برای کمک بآنان به انگلیس می‌آید و پارلمانی آزاد تشکیل خواهد داد که در آن حقانیت شاهزاده گال (ژاک دوم ولیعهد) و رسیدگی بسوء استفاده‌ها و حیف ومیلها را مورد بحث قرار داده از مذهب پرتستان دفاع خواهد نمود. در رساله‌ای که بنام پرتستانهای انگلیس بوسیلهٔ بورنت[1] منتشر گردید، از آزادیهای مذهبی که بموجب قانون بمردم انگلیس اعطا شده ودر بعضی موارد آن از طرف ژاک مورد تجاوز قرار گرفته واز استاد هودر تقاضا شده بود که حقوق تخت وتاج وملت انگلیس را مورد حمایت قرار دهد، گفتگو بعمل آمد.

۱- Burnet

در ۲٤ اکتبر شاهزاده گیوم به امپراطور اطریش و پادشاه اسپانیا اطلاع داد که برحسب تقاضای نجبا و اشراف انگلیس برای آشتی دادن و برقرار کردن صلح وصفا میان شاه وسلتش به آن کشور عزیمت می کند و ضمناً به مردم انگلیس فرصت خواهد داد از مذهب خود در مقابل مخالفین دفاع نمایند . گیوم در اعلامیهٔ خود متذکر شده بود نیروی نظامی که بهمراهی وی بانگلیس خواهد رفت فقط بمنظور حفظ وحراست شخص او میباشد و بهیچوجه ادعائی به‌تخت و تاج انگلیس ندارد. شاهزاده‌اورانژ باانتشاراعلامیهٔ‌خود درنظرداشت بپادشاهان ودولتهای اروپا بفهماند رفتن او به جزایر انگلیس منحصراً جنبهٔ میانجی و برقرار کردن صلح و صفا و اجرای عدالت دارد ومنظور او غصب مقام سلطنت نیست . چند روز قبل مجلس طبقاتی با اعزام شاهزاده اورانژ در رأس قوای مجهزی بانگلیس موافقت خود را اعلام داشت و برای اینکه عمل خود را در برابر سفیران خارجی مقیم لاهه موجه قلمداد نماید اعلامیه‌ای بدین مضمون صادر کرد :

« ارتباط و نزدیکی زیاد پادشاه بریتانیای بزرگ با پادشاه « بسیار مسیحی » (فرانسه) موجب شده است ما را برای‌حفاظت مذهب و استقلالمان حقاً نگران‌نماید بنابراین تشخیص دادیم که شاهزاده اورانژ در رأس قوای زمینی و دریائی بانگلیس برود ودر آنجا نظم ورعایت قانون را برقرار سازد. بهرحال نظر وهدف شاهزاده بهیچ وجه تصرف این کشور و یا خلع پادشاه و یا ناراحت کردن کاتولیکها نخواهد بود و منحصراً کوشش خواهد کرد با تشکیل پارلمان آزادی که نمایندگان آن از طرف ملت انتخاب شده‌باشند صلح وآرامش عمومی وحکومت قانون را درآن کشور برقرار سازد » .

قوای اعزامی در آخرین روزهای ماه اکتبر آماده حرکت بود ولی با طوفان مخالفت پاپیست ها (کاتولیکها) مواجه گردید ولی سرانجام در ۱۱ نوامبر براثر اقدامات مجدانه پرتستانهابرای خنثی کردن عملیات مخالفانه کاتولیکهاقوای‌اعزامی بانیروی مجهزی مرکب از ۶۰۰ کشتی‌حمل‌ونقل و ۵۰ ناو جنگی درتحت‌فرماندهی

دریاسالار هربرت[1] انگلیسی، که بوسیلهٔ ژاك دوم از کار بر کنار وبهلند تبعید شده‌بود، بجانب جزایر بریتانیا رهسپار شد ، کشتیهای مزبور ۱۵۰۰۰ نفر را که ۴۰۰۰ نفر آن سواره بودند مرکب از هلندیها و اهالی براندبورگ و پناهندگان فرانسوی و انگلیسی درتحت فرماندهی مارشال فرانسوی شومبرگ[2]، که او نیز جزء پناهندگان بود، درساحل انگلیس باوجود پیش‌بینی‌های نظامی پادشاه انگلیس درناحیهٔ توربی[3] پیاده کرد . گیوم دورانژ بمحض پیاده شدن درخاك انگلیس فرمانی صادر نمود و در آن علت اقدام خود را تقاضای مردم انگلیس وشکایت آنان از قانون شکنی‌های ژاك دوم قلمداد کرد . درفرمان دیگری که درتعقیب اعلامیه اول منتشر نمود متذکرشد تنها علاج دردهای ملت انگلیس تشکیل پارلمان آزاد می‌باشد . در روی تمام پرچمهای قوای نظامی این عبارت بچشم میخورد :

« موافق مذهب پرتستان ، موافق آزادی انتخابات ، من بعهد و قول خود وفادارم » .

شاهزاده اورانژ کوشش داشت تمام فرامین واعلامیه‌های خود را برای‌اینکه بفهماند اقدامش جنبهٔ انقلابی وغصب ندارد بلکه فقط احقاق حق‌است بزبان‌متداول پادشاهان نرماند و پلانتاژنه یعنی لاتین وفرانسه منتشر میکرد .

درحالیکه نیروی اعزامی گیوم درخاك انگلیس درحال پیشرفت و به ناحیه اگزتر[4] رسیده بود ارتش پادشاهی درسالیسبوری درحال تمرکز بود . نیروی ژاك بوسیلهٔ افراد داوطلب اسکاتلندی و ایرلندی روز بروز در تزاید و تعداد آن به چهل هزار نفر درتحت فرماندهی لورد فورشام[5] وسعاونت لورد چرچیل ، رسیده بود . بااین ترتیب تصادم میان دو نیرو حتمی بنظر میرسید . ولی پادشاه انگلیس بهیچوجه اطمینان بسربازان خود نداشت ، چون تشخیص داد ناحیهٔ سالیسبوری قابل دفاع نیست در

۱– Amiral Herbert
۲– Schomberg
۳– Torbay
۴– Exeter
۵– Lord Feversham

تاریخ ۳ دسامبر بارتش خود فرمانداد بطرف شمال تاماوراء رود تایمز عقب بنشیند. چنین فرمانی در ارتشی که بواسطهٔ ضعف و سستی نجبا و اشراف روحیهٔ خود را قبل از آغاز جنگ باخته بود، بسیاری از افسران بخصوص لورد چرچیل را مصمم کرد بقوای گیوم دورانژ بپیوندند. طولی نکشید که ژرژ پادشاه دانمارک وحتی شاهزاده خانم آن[1]، دختر ژاك پادشاه انگلیس که با زن چرچیل به وایت هال[2] فرار کرده بودند، ویرا ترك گفته تنها گذاشتند. درهمه جا آتش انقلاب زبانه می کشید. دنبی[3] ناحیهٔ یورك را اشغال وتمام شمال را برعلیه شاه شورانید، در ضمن کونت دونشایر[4] تمام اشراف نواحی مرکزی وشرقی را بدور خود گرد آورد. فرماندار پلیموت[5] الحاق و وفاداری خود را نسبت به گیوم دورانژ اعلام نمود.

درلندن، تودهٔ مردم مسلح به چوب و شمشیر و نیزه در حالیکه نوار قرمزی روی بازوهای خود داشتند درکوچه ها براه افتادند و فریاد میزدند «ما پاپیست ها (کاتولیکها) را نمیخواهیم».

ژاك دوم که بلندن مراجعت کرده بود در ۷ دسامبر در وایت هال شورائی مرکب از چهل نفر سناتور پرتستان تشکیل داد. پس از یک سلسله مذاکرات پر حرارت شورا به شاه پیشنهاد کرد پارلمان جدیدی تشکیل دهد وعفو عمومی را اعلام و با شاهزاده اورانژ وارد مذاکره شود. ژاك ناچار سر تسلیم فرود آورد سپس فرمان انتخابات را صادر کرد و سه نفر از نزدیکان خود، هالیفاکس[6]، گودولفین[7] و نوتینگام[8] را مأمور کرد باگیوم وارد مذاکره شوند. ولی درعین حال درصدد برآمد مقدمات فرارخودرا آماده نماید. در ۱۹ دسامبر ملکه وشاهزاده گال (ولیعهد) را ببندر

۱- Pr·ncesse Anne
۲- Whitehall
۳- Danby
٤- Conte Devonshire
۵- Plymouth
٦- Halifax
۷- Godolphin
۸- Nottingham

پرتسموت[1] و از آنجا بفرانسه فرستاد و خودش ناگهانی وایت‌هال را در شب ۲۱ دسامبر ترک گفت ودر موقع عزیمت فرسانی را که برای اعلان انتخابات صادر کرده و هنوز بمرحلهٔ اجرا نگذاشته بود سوزانید و درحال گذشتن از رودخانه تایمز مهر سلطنتی را بخیال اینکه با نبودن مهر امور مملکتی را معوق و فلج خواهد کرد، برودخانه انداخت.

با انتشار فرار شاه، سناتورهائی که برای تشکیل شورای خصوصی دعوت‌شده بودند با شهردار شهر لندن متفقاً زمام امور حکومت را موقتاً در دست گرفتند و لورد هالیفاکس را بعنوان ریاست برگزیدند وتصمیم گرفتند باگیوم دورانژ برای تشکیل پارلمان آزادی وارد مذاکره شوند. فرار شاه و تمایل قطعی او بایجاد هرج و مرج افکار عمومی را برعلیه او سخت برانگیخت. واضح و آشکار بود که شاه به فرانسه فرار کرده وهدف او از این کار کمک نظامی گرفتن از دولت فرانسه میباشد. خشم و غضب عمومی، برحسب معمول، متوجه کاتولیکها گردید. خانه‌های آنان به باد غارت رفت و کلیساهای کاتولیک یکسره به آتش کشیده شد، بسیاری از بزرگان ازجمله لورد سالیسبوری که مذهب کاتولیک را پذیرفته بودند بزندان افتادند. با انتشار خبر قتل‌عام پرتستانها بوسیله ایرلندیها درشب ۲۳ دسامبر آشوب و هرج و مرج و بی‌نظمی در لندن و شهرهای اطراف بنهایت شدت رسید.

چند روز بعد ژاک دوم که در حین فرار دستگیر شده بود در میان استقبال و تظاهرات دوستانه مردم، بکاخ وایت‌هال عودت داده شد، در این موقع با وجود تمام‌اقدامات وعملیات مخالفانه ژاك معذلک عامه مردم براثر احساسات شاهدوستی مقدم ویرا گرامی‌داشتند بهمین‌مناسبت وضع گیوم دورانژ بخصوص طرفداران‌انگلیسی او دچار ابهام و ناراحتی گردید زیرا برای شاهزاده هلندی و طرفداران او فرار شاه بهترین راه موفقیت و رسیدن بهدف بود بنابراین تمام قوای آنان متوجه این موضوع

1- Portsmouth

شد بهرترتیب که‌شده باید وسایل‌فرار ژاك را فراهم کرد، تصادفاً‌سیاست گیوم بنتیجه رسید و سرانجام ژاك دوم در ۲ ژانویه ۱۶۸۹ خاك انگلیس را برای همیشه ترك گفت و بملکه و ولیعهد که در فرانسه بودند پیوست.

لوئی‌چهاردهم او را در کاخ سن ژرمن آن‌لی[1] (درنزدیکی پاریس) با مسرت و احترام پذیرفت و بوی وعده داد وسایل زندگی او وهمراهانش را در تمام مدت اقامت درخاك فرانسه فراهم خواهد ساخت.

گیوم سوم پادشاه انگلیس

در خلال این‌وقایع گیوم در ۲۸ دسامبر، بدون اینکه اظهاری در‌تغییرعقیدهٔ‌خود ومفاد اعلامیه‌ای که منتشر کرده‌بود بدهد، وارد لندن گردید.

گیوم درنهایت عقل وتدبیر ازپیشنهاد بعضی ازاطرافیان خویش راجع بغصب تاج وتخت انگلیس و سروصورت دادن بوضع امور حکومت سرباززد زیرا میدانست فقط ملت انگلیس‌است که قدرت و اختیار و مسؤلیت تعیین سرنوشت خود را دارد. گیوم که شاهزاده‌ای خونسرد و آرام و دوراندیش وعادت بحکومت کردن با روش حکومت ائتلافی و مشورت داشت باتکاء مهارت سیاسی خود تصمیم گرفت از راه مشاوره و تبادل نظر مشکلات را از پیش پابردارد وبمقصود غائی نائل آید.

بنابدرخواست وی لوردهائی که زمام امور حکومت موقتی را در دست‌داشتند کماکان‌در وست‌مینستر[2] بحل‌وعقدامور مشغول‌شدند وبجای‌فراخواندن مجلس‌عوام که انتخابات آن با موازین قانونی وفق نمیداد، عده‌ای از نمایندگان مجلس عوام قبلی‌را که درلندن حاضر بودند بانضمام‌شهردار لندن[3] وقضاة شهرداری[4] وپنجاه نفر از اعضای شورای شهری[5] را در کاخ‌سن‌جیمس[6] گرد آورد واز آنان‌برای‌اتخاذروش

۱- Saint-Germain-en-Lay

۲- Westminster

۳- Lord-maire

٤- Alderman

٥- Conseil Communal

٦- Saint-James

و بثمر رساندن اعلامیه خود اظهار عقیده خواست . پس از مذاکرات طولانی و پر حرارت آمیخته به‌تشنج ، مجمع مزبور ، که در حقیقت بمنزلهٔ پارلمان بود ، تصمیم گرفت مجلس مؤسسانی تشکیل گردد و تا تشکیل این مجلس از شاهزاده اورانژ تقاضا شد زمام امور کشور را در دست بگیرد . گیوم در ۶ ژانویه ۱۶۸۹ پس‌ازجلب موافقت مجلس لوردها بریاست حکومت موقتی منصوب گردید .

بنابرتصمیم متخذه، مجلس مؤسسان بشکل انتخابات عمومی‌پارلمان، تشکیل شد . اولین ومهمترین بحثی که در مجلس آغازگردید این مسئله اساسی بود : حال که ژاك دوم تخت و تاج و خاك انگلیس را ترك گفته است چه کسی باید مملکت را اداره کند . چنین تصمیمی دراختیار وقدرت مجلس لوردها ومجلس عوام‌بود . در مجلس عوام جدید اکثریت نمایندگان از حزب ویگ[1] ودر مجلس لوردها اکثریت از حزب توری[2] بودند بنابراین با وجود اختلاف نظر سیاسی توافق میان دو مجلس بسیار مشکل و بعید بنظر میرسید .

توریها معتقد بودند ژاک با اینکه هیچگاه رعایت قوانین کشوری ومذهبی‌را نمیکرد و بنابراین زمامداریش پیوسته مواجه با مخاطراتی بود معذلك نمیتوان فرار او رابه کناره‌گیری واستعفا ازمقام سلطنت‌تعبیرنمود لذا پادشاه قانونی کشورشناخته میشود وفقط میتوان یک یا چند شخصیت را معین کرد تا بنام ژاك برای تمام‌مدتی که درقید حیات است زمام امور را دردست‌بگیرند . درتعقیب‌این‌اظهارعقیده، توریها تقاضا کردند نایب‌السلطنه‌ای معین شود ، تصادفاً پیشنهاد مجلس لوردها درزمان شارل دوم سابقه داشت، تفصیل آنکه شارل برای خنثی کردن پیشنهاد مجلس‌عوام برای طرد ژاك ولیعهد ازرسیدن بتخت و تاج و انگلیس از پارلمان اکسفورد نظیر همین پیشنهاد را ، با اینکه بمرحله عمل درنیامد، تقاضا کرده بود .

ویگها که اکثریت قاطع مجلس عوام را دردست داشتند مدعی بودند فرار

۱- Wigh

۲- Torie

شاه مساوی است بااستعفای او بنابراین بایدشخص دیگری را بجای وی انتخاب کرد. در بسیاری از نشریات که پس از مباحثه دربارهٔ «قانون بر کناری»[۱] منتشر گردید این موضوع مورد بحث قرار گرفت که «قانون، شاه را انتخاب میکند وبرسر کار می‌آورد بنابراین باستناد همین قانون میتوان پادشاهی را که شرایط مقرر را که برای اداره کشور وضع شده است رعایت ننماید از کار بر کنار کرد». این اصل از پس انقلاب سال ۱۶۴۸ بوسیلهٔ واضعین اصول و فرضیه ها سیاسی مانند میلتون[۲] و سیدنی[۳] مطرح شد وسورد پسند وقبول ملت انگلیس قرار گرفته بود بنحوی که ملت انگلیس خود را آماده میکرد در روش تعیین جانشین پادشاهان تغییرات اساسی قائل شود. بهمین مناسبت بود که مجلس عوام درتاریخ ۷ و ۸ فوریه این تصمیم را اتخاذ کرد: ژاك پادشاه انگلیس «چون قانون اساسی کشور را، باشکستن «قرارداد قدیمی» میان مقام سلطنت و ملت، نقض کرده است وچون به پیروی از نصایح و راهنمائیهای یسوعیین (ژزوئیت ها) وسایر فرقه های مذهبی مطرود، قوانین واصول اساسی مذهب را درهم شکسته از سلطنت استعفا کرده و از کشور خارج شده است بنابراین تخت سلطنت خالی اعلام میشود» ازاین گذشته تجربه نشان داده است توریها بطور کلی نمیتوانستند چنین اصلی را با نتایجی که از آن مترتب میشد بپذیرند زیرا «قرارداد قدیمی» که مجلس عوام بدان استناد کرده بود اصولاً درقراردادهای ملی انگلیس و مقدم بر قراردادهای اجتماعی که منجر بتشکیل جامعه سیاسی بود اصلاً وجود نداشت. ولی اعتدالیون که در رأس آنان دنبی بود اعتقاد داشتند ژاك بواسطهٔ فرارش بخودی خود والزاماً تخت وتاج را رها کرده است بعلاوه قانونی بودن شاهزاده گال (ولیعهد) مورد شك وتردید بود بنابراین معتقد شدند که قدرت سلطنت باید بشاهزاده خانم ماری، دختر ارشد ژاك دوم و زن استاد هودر (گیوم دورانژ)، محول گردد. ویگهای اعتدالی وهالیفاکس نیز دارای همین عقیده بودند که باید سلطنت بشاهزاده خانم

۱- Bill d'exclusion ۲- Miltone
۳- Sidney

ماری تعلق بگیرد و اولین مقام بدست گیوم ، که از طرف مادر (دختر شارل اول) میتوانست پس از ژاك دوم وارث تخت وتاج انگلیس گردد ، سپرده شود .

میان احزاب مخالف توافق بسیار مشکل بنظر می‌آمد ، گیوم تشخیص داد لازم است سکوت خود را بشکند وپرده‌هائی راکه تاکنون بر روی افکار و مقاصدش کشیده است ازهم بگسلاند . در شورای خصوصی که در آن دنبی و هالیفاکس و شریوسبوری[1] شرکت داشتند رسماً وبطور وضوح اعلام کرد که: اولاً مقام نیابت‌سلطنت را قبول نخواهد کرد و ثانیاً بعنوان اینکه شوهر ماری شاهزاده خانم انگلیسی است نمیتواند مقام‌سلطنت‌را بعهده بگیرد . به‌این ترتیب بود که عامهٔ مردم بمقاصد استاد - هودر هلند پی بردند و فهمیدند مقصود او از تمام این اقدامات چیست .

پس ازاعلام نظریات گیوم، مجلسین عوام ولوردها در ۱۰ فوریه مشترکاً جلسه خصوصی تشکیل دادند ، دراین جلسه عقاید وافکار احزاب مختلف مورد بحث‌قرار گرفت ودر آن‌اختلافات شدید مشاهده گردید . اصل پیشنهادی ویگهامبنی برقرارداد میان شاه و ملت و انتخابات ملی بنظر اکثریت لوردها طرفدار ارثی بودن سلطنت و توجه به‌سنن‌قدیمی انگلیس، انقلابی تعبیر شد . بدین‌ترتیب انگلیس باستانی‌پایبند اصول مراعات قوانین موضوعه، بمقاومت برخاست . ناچار گیوم متوجه لوردها شد و بدانان متوسل گردید . پس ازمذاکرات طولانی میان طرفین سرانجام‌شاهزاده‌اورانژ اعلام کرد حاضر است مشارکت خود را درامور سلطنت با شاهزاده خانم اورانژ (ماری) بپذیرد ، شاهزاده خانم هم ازطرف خود ، با رعایت این اصل که برحسب قانون خدائی زن باداشتن شوهر نمیتواند مسئولیت اداره امور کشوری را به تنهائی بعهده داشته باشد ، تقاضا کرد سنگینی بار سلطنت بدوش شاهزاده اورانژ گذاشته شود . بدین‌قرار دو اصل ارثی بودن سلطنت وانتخاب بوسیلهٔ ملت ماهرانه بایکدیگر تلفیق شد .

1- Shrewsbury

پس از مذاکرات طولانی ودفاع لورد هالیفاکس از اصل پیشنهادی مجلس عوام راجع بانتخابی بودن پادشاه از طرف ملت در مجلس لوردها سرانجام مجلس با یکدیگر توافق کردند که شاهزاده و شاهزاده خانم ارانژ بعنوان شاه و ملکه انگلیس بملت انگلیس معرفی شوند. شاه و ملکه موظف شدند سوگند وفاداری یاد کنند ولی مضمون این سوگند، با سنن قدیمی که باید در سوگندنامه کلمات «قانونی[1] ومشروع[2]» قید شود ونمیتوانست باپادشاه انتخابی که سلطنتش باید باقانون رسمی و قدیمی انگلیس موافقت داشته باشد، مطابقت نداشت. گیوم در بادی امر درمقابل این مشکل سکوت اختیار کرد ولی زمانیکه مجلس عوام، معتقد و وفادار به اصل «قرارداد»، درصدد برآمد شرائطی را که باید در سوگندنامه ذکر شود تهیه وتنظیم نماید، اعتراض کرد و مجلس ناچار شد راه حلی پیدا کند، سرانجام بدینقرار توافق بعمل آمد که از اصل «قرارداد» و «میثاق» میان شاه وملت ذکری بمیان نیاید وفقط بااستفاده ازعنوان «اعلامیهٔ حقوق»[3] وبنابخواستهٔ ملت وتعهد شده ازطرف پادشاه که ملت او را بتخت سلطنت خوانده است، اکتفا شود. کمیسیونی ازطرف مجلس که جان سیمون[4] قاضی مشهور از اعضای پر حرارت و برجستهٔ آن بود، متن اعلامیه را تهیه کرد و پس از اصلاحاتی که درآن بعمل آمد در ۲۲ فوریه بوسیلهٔ مجلسین، که بصورت محل مؤسسان درآمده بود، مورد تصویب قرار گرفت.

دراعلامیه‌ای، پس ازاینکه مطالبی برعلیه ژاك دوم ذکر شده بود، قید گردید که «اعلامیهٔ حقوق» رسماً متذکر میشود که قدرت قانون برتر از پادشاه است واگر او برخلاف قانون مالیاتی بدون جلب رضایت وتعهد پارلمان وضع کند و یا در زمان صلح به‌تشکیل ارتشی مبادرت ورزد ویا شاکیان را تعقیب جزائی نماید، برخلاف قانون عمل کرده است و چون شاهزاده اورانژ وعده کرده و اطمینان داده است که حقوق مذکور را محترم خواهد شمرد، لوردها ونمایندگان مجلس عوام تصمیم گرفتند

۱- Légitme
۲- Légal
۳- Déclaration de droits
۴- John Simon

در قانونی بنام «بیل اف رایتز»[1] گیوم و ماری را باین عنوان معرفی نمایند «پادشاه و ملکه انگلیس وفرانسه و ایرلند و کشورهائی که بدانها تعلق دارند متفقاً مادام العمر بدانها حکومت نمایند واگر یکی از آنها درگذشت دیگری به تنهائی بسلطنت خود ادامه دهد ، و تنها شاهزاده ارانژ است که بنام هر دونفر باید زمام امور سلطنت و حکومت را در دست داشته باشد و پس از مرگ آنان و تخت و تاج بوراث قانونی شاهزاده خانم تعلق خواهد گرفت واگر وارثی از او باقی نماند شاهزاده خانم آن ملکه دانمارك و جانشینانش و درغیر اینصورت وراث و فرزندان شاهزاده اورانژ انتخاب خواهد شد» .

شاهزاده خانم ماری که پس از اعلامیه از هلند وارد انگلیس شدنمایندگان مجلسین با شکوه هرچه تمامتر او را تا کاخ وایت هال رسانیدند . (۲۳ فوریه) ، قرائت اعلامیه مجلس بوسیلهٔ روحانی مخصوص انجام گرفت و تاج سلطنت انگلیس وفرانسه و ایرلند بدست هالیفاکس بنام مجلس مؤسسان «نمایندگان ملت» به گیوم دورانژ وماری سپرده شد .

مراسم تاجگذاری دوماه بعد درمیان جاه وجلال وشکوه هرچه تمامتر در کلیسای وست مینستر در ۲۱ آوریل ۱۶۸۹ انجام گردید و بدین ترتیب انقلاب به نتیجه و ثمر رسید .

انقلابی که درانگلیس بظهور رسید درعین حال مانند انقلاب پوری تن (دوران کرمول) سیاسی ومذهبی بود ولی نتوانست تغییرات عمیقی در اوضاع بوجود آورد . انقلاب مزبور نظم اجتماعی را مستحکم کرد بطوریکه انگلیسها از پس از اصلاحات سال ۱۶۶۰ در روی اساس « کلیسای اصلاح شده » وحق حاکمیت ملت و آزادی فردی درانتظار آن بودند . ازاین پس مجلس عوام منتخب ومعرف ملت حاکم دارای اهمیت سیاسی زیادی شد . دراین زمان اکثریت نمایندگان مجلس از خورده مالکین[2]

1- Bill of Rights «اعلامیه حقوق»

2- Landlord

تشکیل گردید زیرا انتخاب کنندگان شهرستانها و شهرها ترجیح دادند نمایندگان خویش را ازطبقهٔ خود انتخاب نمایند زیرا در زمان سابق بیشتر نمایندگان ومأمورین دولت از میان طبقات متوسط (بورژوآ) که روز بروز در لندن وسایر شهرها به اهمیت آنان افزوده می گشت و بیشتر جنبهٔ سیاست سرمایه‌داری واقتصادی داشتند انتخاب میشدند و همین امر نگرانی طبقات کشاورز وملاك را فراهم ساخته بود. دراجتماعی که بواسطهٔ بروز دوانقلاب آرامشش را از دست داده وهنوز هم اساس آن متزلزل بود عدم رضایت سیاسی بطور کامل حکمفرما شد و سبب بروز اختلافات شدید میان دو حزب ویگ وتوری وتماس منافع و بروز جنگهائی در آینده گردید. از این زمان انگلیس جدید تاریخی غیر از تاریخ ایام گذشته خود را آغاز می کند.

فصل پنجم

ائتلاف عمومی بر علیه فرانسه

(۱۶۹۷-۱۶۸۸)

در زمانی که لوئی چهاردهم با متحدین اگسبورگ، که در اطراف امپراطور گرد آمده بودند، سرگرم جنگ بود واقعهٔ انقلاب انگلیس و انتخاب گیوم دورانژ، دشمن قدیمی او، بپادشاهی آن کشور اتفاق افتاد. نتایج واقعهٔ مزبور در بادی امر بسیار ناگوار وتشخیص آن بنظر مبهم می‌آمد. قبل از اینکه انگلیس به ائتلافیون به پیوندد میتوان گفت که دوران جدیدی درتاریخ سیاسی اروپا بوجود آمده است. ضمناً باید اذعان کرد که قدرت فرانسه دراین زمان فوق‌العاده ورقیبی درمقابل نداشت ولی ائتلافی که از دولتهای اروپائی برعلیه آن تشکیل شده بود دائمی و محکم و خطرناك بنظر می‌آمد که بزودی سبب بروز جنگهای متوالی وطولانی شده فرانسه را در وضع ناگواری قرار داد و بطوریکه خواهیم دید این کشور را خسته و فرسوده و ضعیف کرد ومجبور شد امتیازات زیادی از جهات ارضی وسیاسی واقتصادی بدشمنان خود بدهد که نتایج آن از لحاظ نظامی بسیار مهم و برای فرانسه وخیم بود.

تشکیل ائتلاف (۱۶۸۹-۱۶۸۸)

لوئی چهاردهم در این مبارزه، خود مسبب شکست وعدم موفقیت خویش گردید. صرفنظر از بی‌احتیاطی هائیکه مرتکب شد دوری تدریجی قدرت‌های اروپائی از او وسیله شد که پادشاه فرانسه را بیش ازبیش در راه شکست سوق دهد. بنظر آمد که لوئی چهاردهم برای تشدید این خبط سیاسی تعمداً مرتکب خبط‌های پی‌درپی شده است. بمحض شنیدن عزیمت گیوم ازهلند بانگلیس بمجلس طبقاتی هلنداعلان جنگ داد (۲۲ نوامبر

۱۶۸۸) ودر آلمان فرمانداد تا ارتش فرانسه به پیشروی خود ادامه دهد. دراواخر سال ۱۶۸۸ ساحل وسطای چپ رود رن را باستثنای کوبلنس[۱] اشغال نمود و در ماوراء رود مزبور ونزدیک آن شهرهای فورتزهایم[۲] وهایدلبرگ[۳]، کلید درهٔ نکار[٤] و قدری دورتر از آن هایلبرون[۵] را بتصرف درآورد. و همچنین درآغاز ماه اکتبر در برابر خطری که تهدید میکرد، فرمانروایان براندبورگ و ساکس و هانور و هس[۶] تشخیص دادند باید در ماگدبورگ[۷] بدور یکدیگر گرد آیند و در آنجا قوائی مرکب از ۲۲۰۰۰ سرباز متمرکز کردند. سپس در دسامبر ۱۶۸۸ دی‌یت[۸] و در ژانویه ۱۶۸۹ فرمانروای براندبورگ یکی پس از دیگری روابط ومذاکرات خودرا با فرانسه قطع کردند. لوووآ[۹] برای مقابله و نشان دادن و حفاظت سواحل رود رن ایالت پالاتینارا بباد غارت وآتش داد، بدین ترتیب که درماه مارس شهرهایدلبرگ را بآتش کشید وسپس کاخ آنرا، که یادگاردورهٔ رنسانس وبوسیلهٔ فرمانروایان ترمیم و زینت شده بود، بابمب خراب کرد واز تاریخ ۳۱ مه تا ۳ ژوئن مانهایم[۱۰] درساحل چپ رود رن وشهرهای قدیمی اسپیر[۱۱] و ورمس[۱۲] و بین گن[۱۳] را بهمان سرنوشت دچار نمود، آلمانها خشمگین از این وحشیگری فرانسویها را مانند «دشمنی آرام نشدنی» به اروپا معرفی کردند. فرمانروای باوی‌یر نیز پس از این وقایع در ٤ مه به ائتلافیون ملحق گردید.

چند هفته قبل، شارل دوم پادشاه اسپانیا، که بواسطهٔ مرگ زنش ماری‌لوئیز درلئان[۱] (درفوریه) از زیر بار نفوذ و سلطه فرانسویها رهائی یافته بود، جانب

۱– Coblence
۲– Pforzheim
۳– Heidelberg
٤– Neckar
۵– Heilbronn
۶– Hesse
۷– Magdebourg
۸– Diéte
۹– Louvois
۱۰– Manheime
۱۱– Spire
۱۲– Worms
۱۳– Bingen
۱٤– Marie Louis d'Orléan

اطریش را گرفت و راه پی‌با را بروی ارتش آلمان باز کرد. پادشاه فرانسه برای مقابله با اسپانیا در ۱۵ آوریل ۱۶۸۹ بآن دولت اعلان جنگ داد، جمهوری ایالات متحده هلند نیز بنوبهٔ خود جانب امپراطور را گرفت و در ۱۲ مه ژاك هوپ[1] پانسیونر آمستردام درشهر وین قراردادی امضا کرد که بموجب آن هلندیها وامپراطور تعهد می کردند با تمام قوا و امکانات سیاست و مذهب اروپا را براساس معاهدات وستفالی و پیرنه حفظ نمایند و ضمناً ایالت لورن را به فرمانروای آن مسترد دارند و برحسب مواد جداگانه‌ای، که باید ازطرف دولت اسپانیا محرمانه بماند، هلندیها متعهد شدند که «اعلیحضرت امپراطور و جانشینان او را درصورتیکه شارل دوم بدون وارث بدرود زندگانی بگوید، در رسیدن بتاج وتخت اسپانیا کمک ومساعدت نمایند ودرانتخاب آرشیدوك ژزف بعنوان پادشاه رم سوافقت خود را اعلام کنند».

بنابراین امپراطوری واسپانیا وایالات جمهوری برای باردیگر مانند سال ۱۶۷۲ برعلیه پادشاه فرانسه دست اتحاد بیکدیگردادند، خطر بزرگی که اگر دولت انگلیس باین اتحادیه ملحق میشد نتایج وخیم آن نامعلوم بود.

بدون تردید گیوم سوم در آغاز مجبور شد بامخالفتهائی که در پارلمان برعلیه او صورت میگرفت، روبرو شود وتعادل را میان دوحزب توری و ویگ حفظ نماید. درماه مه ۱۶۸۹ با زحمات زیاد موفق گردید قانونی از مجلس بگذراند (قانون تسامح[2]) که بموجب آن مخالفین مذهب را[3] از مجازاتهائی که در قوانین سابق پیش بینی شده بود، معاف میکرد. اجرای این قانون بمخالفت شدید هشت نفر از پیشوایان مذهبی، ازجمله اسقف کنتربوری[4]، وچهار نفر از وزیران برخورد نمودولی گیوم سرانجام موفق شد با وجود تمام مخالفتها وتهدیدها بمقصود خود نائل آید. ایرلندیها بواسطه کاتولیك بودن و بخصوص کینه ونفرتی که از انگلیسها داشتند،

۱– Jacques Hop
۲– Loi de Tolérance
۳– Non-Conformiste
٤– Cunterbury

بدون هدف و مقصودی بطرفداری از ژاك دوم قیام کردند و سر بشورش برداشتند و بژاك اطلاع دادند که اگر بایرلند بیاید و فرماندهی آنان را بعهده بگیرد خود را کاملاً دراختیار دولت فرانسه خواهند گذاشت. امر قابل ملاحظه اینکه قوائی که تایرکونل[1] نایب السلطنه ایرلند فراهم کرده بود ازحیث تعداد (۳۶۰۰۰) وتجهیزات بسیار نیرومند بود.

لوئی چهاردهم با اینکه در این زمان فوق العاده گرفتار و سرگرم بود معذلك تصمیم گرفت از وضع استفاده نماید وجنگ را به ایرلند بکشاند. برای انجام این مقصود نیروی دریائی مجهزی در بندر برست[2] آماده کرد، ژاك در رأس قوا درمارس ۱۶۸۹ بهمراهی هزار ودویست نفر در ساحل جنوبی جزیره پیاده شد و بهمراهی تایرکونل در ۳ آوریل وارد شهر دوبلن[3] گردید. افسران فرانسوی بدادن نظم و نسق در ارتش ایرلند، که با چوب وچماق و داس مسلح ونظم و ترتیبی درکارشان نبود، پرداختند.

ولی ژاك عجله داشت زودتر طرفداران گیوم را در جزیره سرکوب نماید و باسکاتلند برود و بااستفاده از قیام مردان کوهستانی این ناحیه بجانب لندن رهسپار شود. طرفداران گیوم درشمال جزیره درناحیهٔ دری[4] مجتمع شده مقاومت می کردند. ژاك ناحیهٔ مزبور را درمحاصره گرفت، پادشاه انگلیس برای جلوگیری از پیاده شدن کمك ورسیدن آذوقه واسلحه چندین کشتی برای سد کردن راه بدریای مانش فرستاد ولی نتوانست از رسیدن کشتیهای کمکی فرانسه بفرماندهی شاتورنو جلوگیری بعمل آورد و زمانیکه نیروی دریائی انگلیس بفرماندهی دریاسالار هربرت[5] در ۱۱ مه سال ۱۶۸۹ به خلیج بانتری[6] رسید زیرا آتش توپخانه کشتیهای فرانسوی قرار گرفت و ناچار شد عقب نشینی نماید.

۱– Tyrconnel
۲– Brest
۳– Dublin
٤– Derry
٥– Amiral Herbert
٦– Bantry

جواب گیوم دورانژ مدت زمانی بطول نیانجامید در ۱۷ مه بنوبهٔ خود بدولت فرانسه اعلان جنگ داد وچند هفته بعد (در ماه اوت) با ایالات جمهوری هلند معاهدهٔ تعرضی وتدافعی امضا کرد ودر ۲۰ دسامبر به‌اتحادیه‌وین پیوست . بدین ترتیب دو قدرت دریائی رقیب (انگلیس و هلند) در زیر سرپرستی شخصی واحد دست اتحاد بیکدیگر دادند و دشمن دیرینه فرانسه یعنی امپراطوری اطریش ، که بدان وعدهٔ تصرف تمام قلمرو شارل کن داده‌شد، به‌این اتحادیه پیوست . اعضای اتحادیه از فرانسه کاتولیک ، جلاد پرتستانها و نیرومند در خشگی و دریا و رقیب سرسخت بازرگانی آنان، تنفر شدید داشتند ومصمم بودند بهرطریق که ممکن است آنرا بزانو درآورند .

جنگ عمومی (۱۶۸۹-۱۶۹۰)

لوئی چهاردهم و وزیرش لوووآ که امیدوار بودند جنگ به سرزمین معینی محدود شود آنرا عمومی دیدند بنابراین در صدد برآمدند نقشه خودرا تغییردهند وآنرا بصورت‌جنگهای تدافعی‌درسرحدات درداخله خشگی درآورده بارسنگین آنرا بدوش انگلیس بگذارند . هدف از اجرای این نقشه سرکوبی دولت انگلیس، که در رأس اتحادیه قرار گرفته است ، بود . بدینقرار جنگ دریائی و بازرگانی، جنگهای درخشگی را تحت‌الشعاع قرار داد .

درآلمان، اگر ارتش دورا[1] فرمانده ارتش‌فرانسه، برای باردیگر ایالت پالاتینا رابآتش کشید ولی‌اجازه داد که دوک دونورن شهرمایانس(۱۱ سپتامبر)وفرمانروای براندبورگ شهر بون[2] را (۱۱ اکتبر ۱۶۸۹)بتصرف خویش درآوردند . درسال بعد، ارتش‌مأمور سواحل رود رن بفرماندهی‌مارشال لورژ[3] به‌اقامت درنواحی تحت‌الحمایه ایالت آلزاس اکتفا نمود و بامپراطور اطریش فرصت داد تا با دولت عثمانی تصفیه حساب کند . ارتش فرانسه در پی‌با نیز همین روش را اتخاذ کرد . ودر همینجا بود

۱- Duras ۲- Bonn

۳- Marchal de Lorge

که متحدین تصمیم گرفتند ضربت قطعی را بپادشاه فرانسه وارد آورند ، بدینقرار که شاهزاده والدك[1] در رأس ۴۸۰۰۰ نفر سپاهی مرکب از اسپانیائیها و هلندی‌ها و آلمانها ، مقرر شد ازطرف شمال بجانب ناحیهٔ شامپانی[2] حرکت نماید و در آنجا به نیروی فرمانروای براندبورگ ملحق گردد ولی با وجود مارشال لوکزامبورگ که در جنگی که در تاریخ ۱ ژوئیه ۱۶۹۰ در جلگهٔ فلوروس[3] میان دو شهر شارل‌روآ[4] و نامور[5]، کرد و قوای والدك را درهم شکست ، نقشه متحدین خنثی شد و کارتعرض فرانسویها قطعی و آسان گردید .

فرانسویها در دریا هم جنبهٔ تعرض بخود گرفتند ، نیروی دریای مدیترانه در ژوئیه ۱۶۸۹ به نیروی دریائی اقیانوس اطلس پیوست ، دو نیروی متحد در زیر فرماندهی دریاسالار تورویل[6] بتعقیب ناوهای دشمن پرداخت ولی اگر موفق نشد با آنها درگیر شود توانست خطوط ارتباطی میان فرانسه و ایرلند را در اختیار گرفته در زیر مراقبت خود قرار دهد .

در ماه اوت ۱۶۸۹ ، قوای ژاك دوم از محاصرهٔ شهر دری[7] در شمال ایرلند دست برداشته در ناحیهٔ نیوتون باتلر[8] شکست خورد ولی در عوض لوئی چهاردهم ۵۰۰۰ فرانسوی بکمك او فرستاد و ژاك توانست پرتستانهائی که گیوم در شهر شومبرگ[9] در رأس طرفداران خود قرار داده بود، سرکوب نماید. درخلال این مدت دریاسالار تورویل با هفتاد ناو از بندر برست خارج شد و با نیروی متحد انگلیس و هلند مرکب ازشصت ناو درساحل دریای مانش، نزدیك ایست‌بورن[10] درمجاورت بیکی هد[11] ، که فرانسویها بدان به‌وزی یه[12] میگفتند ، درگیر شد .

۱– Prince Waldek
۲– Champagne
۳– Fleurus
۴– Charleroi
۵– Namur
۶– Amiral Tourville
۷– Derry
۸– Newton Battler
۹– Schomberg
۱۰– Eastbourne
۱۱– Beachy Head
۱۲– Béveziers

در ۱۰ ژوئیه ۱۶۹۰ جنگ آغاز گردید ، هلندیها با وجود از دست دادن تعداد زیادی کشتی، مردانه دفاع کردند ولی انگلیسها با جنگ و گریز و احتراز از دخالت در میدان نبرد از دادن تلفات زیاد خودداری نمودند و با استفاده از تغییر جریان باد موفق شدندخود را از معرکه بدر برند. تورویل بواسطهٔ تأخیر درحرکت بیهوده کوشش کرد تماس خود را با آنها قطع نکند. معذلک در چند نقطه ازساحل ایرلند نیروی خود را پیاده کرد و در نزدیکی اگزتر[1] چندین کشتی انگلیس ها را سوزانید .

درهمان روز جنگ بیکی‌هد ، گیوم درانژ نیروی ژاک دوم را درهم کوبید و پس از سروصورت دادن امور داخلی تصمیم گرفت برای همیشه بکار ایرلند خاتمه دهد. ارتش سی وشش هزارنفری پادشاه انگلیس در ۱۰ ژوئیه در ایرلند پیاده‌شد و ایرلندیها را در دو جنگ در ناحیه بوین[2] نزدیک بروگدا[3] شکست سخت داد و ژاك ناچار بکمک فرانسویها که وسیلهٔ فرار او را تأمین کردند ، بفرانسه مراجعت نمود و درکاخ سن ژرمن مورد استقبال و پذیرائی لوئی‌چهاردهم قرارگرفت.

شکست ژاك دوم پادشاه مخلوع انگلیس، لوئی‌چهاردهم را دربرابر اتحادیهٔ نیرومندی که‌دارای همه گونه وسایل بود و روز بروز بوسیلهٔ متحدین جدیدی‌تقویت میگردید ، قرار داد. شارل دوم پادشاه اسپانیا، که با ماری آن دونوبورگ[4] خواهر دوم‌لئوپلد امپراطوراطریش ازدواج کرده بود، بنابه‌تقاضای امپراطوردخول‌خودرا در اتحادیهٔ بزرگ وین اعلام داشت . ویکتورآمده[5] دوم فرمانروای ساووآ ، با اینکه لوئی چهاردهم بوسیلهٔ سفیری ویرا بزور اسلحه تهدید کرده بود که در قلمرو خود ساکت باشد، با انعقاد قراردادی درتاریخ ۳ و ٤ ژوئن با اسپانیا و امپراطور خودرا از قید نفوذ پادشاه فرانسه رها ساخت . بموجب قرارداد مزبور ویکتور آمده ناحیهٔ

۱– Exeter
۲– Boyne
۳– Brogheda
٤– Marie Anne de Neubourg
٥– Victor-Amédée

کازال را در مقابل استرداد پین یرول[1] به امپراطور واگذار میکرد . پیروزی که در ۱۸ اوت در استافورد[2] نصیب کاتینا فرمانده قوای فرانسه ، در جنگ با فرمانروای ساووآ ، با وجود الحاق قوای امدادی اسپانیا، گردید نتوانست از ملحق شدن ویکتور به اتحادیهٔ بزرگ ، که اعضای آن بوی وعده داده بودند برای استرداد پین یرول مبلغ ۳۰۰۰۰ اکو در هرماه بپردازند، ممانعت بعمل آورد (۲۰ اکتبر).

فرانسه دراواخر سال ۱۶۹۰ خودرا درمیان دشمنان سرسختی درمحاصره دید . دراین زمان لوئی چهاردهم آیا میتوانست بدوستی سوئیسی ها و بی طرف ماندن پرتقال و دانمارک ، که پیوسته با فرمانروای هلشتاین گوتروپ[3] درنزاع ومبارزه بود واحتیاج بوسالت دربار فرانسه داشت ، اطمینان داشته باشد ؟ پادشاه فرانسه کوشش داشت دولت سوئد را با وجود تعهدی که نسبت به امپراطور وهلندیها برای رسانیدن قوای کمکی بآنها داشت و دراین امر ، مانند همیشه درست درموقع عمل تأخیر کرده بود، ازجرگهٔ اتحادیهٔ بزرگ بر کنار نگاهدارد . ازطرف دولت پولونی هم که دراتحادیه با امپراطور برعلیه ترکان عثمانی بسرمیبرد، چندان مطمئن نبود . دربار واتیکان هم هنوز درحالت دشمنی با پادشاه فرانسه بسرمیبرد ونمیتوانست اتکائی برای او باشد، بنابراین دیگر متحدی در اروپا باقی نمی ماند وفقط ترکان عثمانی بودند که آنها هم دراین زمان باامپراطور درحال جنگ بودند وغیرمستقیم میتوانستند منافعی برای لوئی چهاردهم داشته باشند .

بااین ترتیب پادشاه فرانسه ودولت او ناچار شدند تنها بقوای خود اتکاء نمایند دراین زمان قوای جنگی فرانسه اعم در خشکی ودر دریا بسیار قوی و مجهز بود و در دنیا نظیر نداشت و فرماندهان آنها درنهایت لیاقت و کفایت پیوسته وسیلهٔ فتح و پیروزی بودند . بوفلر[4] و کاتینا و مارشال لوکزامبورگ (مرد کوتاه قد و گوژ پشت)

۱– Pignerol

۲– Stafforde

۳– Holshtain Gotrope

۴– Bouffler

که بواسطهٔ خونسردی وسرعت عملش نمونه‌ای از کنده سردار معروف بود ، مارشال لورژ[1] ، خواهر زاده مارشال تورن[2] ، که در مکتب سردار بزرگ درس شجاعت و سپاهگیری را آموخته بود بالاخره ووبان[3] که درتمام اروپا بواسطهٔ شجاعت ودانستن فنون قشون کشی و قلعه گیری بی‌همتا بود ، در خشکی و شاتورنو[4] شجاع وتورویل[5] که ازکمینگاه خود درسواحل اقیانوس اطلس پیوسته بلای جان کشتیهای جنگی هلندی و انگلیسی بود وسایر فرماندهان دیگر در دریا ، باعث افتخار ارتش زمینی و دریائی فرانسه بشمار میآمدند . با تمام این تفاصیل این دوره را نمیتوان با دورهٔ فرماندهانی مانند کنده و دوکن[6] وتورن وتشکیلات و سازمانهای ارتشی را با زمان لوووا[7] (که بواسطهٔ تحریک مادام دومن‌تنون[8] معشوقه شاه در نتیجهٔ از دست رفتن شهر مایانس درسال ۱۶۹۱ ازکار برکنار گردید) واز نظر دریانوردی با زمان کولبر وزیر بزرگ ، مقایسه کرد . جانشینان این دو وزیر بزرگ از جهات مختلف و عدم آشنائی بکار نتوانستند مقام اسلاف خود را حفظ نمایند. خوشبختانه لوئی‌چهاردهم بواسطهٔ تجربهٔ زیاد و کافی وقدرت فوق‌العاده درکار به‌تنهائی میتوانست چرخهای سیاست واسور جنگی را بعهده گرفته دربرابر خطرات ایستادگی نماید . دراین زمان ودراین‌حالت است که باید گفت پادشاه فرانسه براستی به‌تنهائی‌حکومت‌می کرد و مشاور کارآزموده‌ای در اداره امورکشور نداشت .

متحدین برای مقابله با پادشاه نیرومند و مقتدر فرانسه مجبور شدند فعالیت بی‌نظیری در امور نظامی ومخصوصاً مالی ، که فاقد آن بودند ، از خود بروز دهند. ایالات متحدهٔ پی‌با و دولت انگلیس و امپراطور هریک بنوبهٔ خود تعهد کردند ۳۵۰۰۰ و ۲۰۰۰۰ نفر سرباز وسایر فرمانروایان برحسب استطاعت و حیطهٔ قلمرو

۱– Lorge
۲– Turenne
۳– Vauban
٤– Châteaurenaud
٥– Tourville
٦– Dnquesne
۷– Louvoie
۸– Madame de Maintenon

خود مجموعاً ۲۲۰,۰۰۰ نفر سپاهی وارد صحنهٔ جنگ نمایند. ولی بیشترفرمانروایان اروپائی بسیار فقیر و بی‌چیز بودند و نمیتوانستند بتعهدات خود عمل کنند بدین‌قرار بیشتر مخارج تجهیزات سربار قدرتهای دریائی شد چنانکه انگلیس مجبور شد تقریباً تمام وزنهٔ مالی جنگ را بتنهائی برعهده بگیرد.

متحدین هم‌بنوبهٔ خود دارای سربازان کارآزموده وجنگجو، مخصوصاًسپاهیان انگلیسی وهلندی، که در دریامیجنگیدند، ودرفنون جنگی سرآمد بودند. فرماندهان نیز دست کمی از فرماندهان وسران سپاه لوئی‌چهاردهم نداشتند چنانکه لوئی‌دوباد[1] وفرمانروای باوی‌یر وخود گیوم‌درانژ ازحیث مقام‌فرماندهی وآشنائی برموزسپاهیگری و پشت کار وقدرت اراده، مورد تصدیق و تأیید فرماندهان فرانسوی بودند دوک دولورن نیز از فرماندهان عالیرتبه و کارکشته بود ولی در آوریل ۱۶۹۰ بدرود زندگانی گفت، درگذشت او ضایعه بزرگی برای متحدین و سعادتی جهت لوئی چهاردهم شد. لوووآ دراین باره چنین نوشت:

«بزرگترین ضربتی بود که‌بدشمنان شاه وارد آمد وهنوز دوماه نخواهد گذشت که پی باهمیت این ضایعه خواهند برد. غیرممکن است شخص دیگری بتواند در ارتش متحدین امپراطور جانشین او بشود...».

درمیان‌متحدین نقاط ضعفی هم‌مشاهده میشد زیرا هریک درصدد بودند اوضاع را بنفع خویش برگردانند و پیوسته تعهدات خود را فراموش میکردند ونمیتوانستند هدف عمومی جنگ را تشخیص دهند. کنگره عالی متحدین در لاهه بیهوده تلاش کرد بلکه موفق شود اتحاد نظر و توافقی میان متحدین بوجود آورد. گیوم سوم، امپراطور را وادارکرد برای تصرف اراضی از دست رفته در مغرب اروپا اقدام نماید ولی امپراطور لئوپلد مجبور بودبرای جلوگیری از پیشرفت عثمانیها واسترداد بلگراد که بتصرف آنان درآمده بود (اکتبر ۱۶۹۰) نظر خود را بدانطرف معطوف سازد.

۱- Louis de Bade

بنابراین گیوم بدولت اسپانیا مراجعه کرد و از آن خواست ارتش خود را به پی با بفرستد وسوئدیهارا وادار نمود درتجهیز قوا درخشگی ودر دریا عجله نمایند تابرای جنگی که در بهار آغاز خواهد شد، حاضر و آماده باشند. خود او نیز باسید اینکه پرتستانهای فرانسه بوی کمک خواهند کرد در نقشه داشت جنگ را بسواحل پوآتو[1] وگوین[2] درفرانسه بکشاند.

گیوم روح و راهنما و سرپرست متحدین گردید ولی تفاوت زیادی با لوئی چهاردهم داشت زیرا پادشاه فرانسه به‌تنهائی و بدون مانع و بدون داشتن احتیاج به مشورت دیگران با پشتیبانی ملت فرانسه، که خطر را قطعی و نزدیک میدید وآماده وحاضر برای هرگونه فداکاری شده بود و با دراختیار داشتن امکانات نظامی ومالی سرپرستی وفرماندهی ارتش را بعهده گرفت. گیوم سوم باوجود زحمات زیاد سرانجام موفق نشد متحدین وحتی انگلیس و پارلمان آن را برای همکاری حاضر نماید.

جنگهای سالهای ۱۶۹۱-۱۶۹۳ اولین اقدام برای صلح

در زمانیکه لوئی‌چهاردهم باقوای مجهزی تعرض خود را در تمام جبهه ها آغاز کرد متحدین در شهر لاهه درحال مشاوره و بحث بودند. ارتش فرانسه در ۱۵ مارس شهر مونس[3] را درمحاصره گرفت ودر ۱۸ آوریل، قبل از اینکه به آن کمک بشود، شهر را بتصرف درآورد، چند هفته بعد، از ۲ تا ۶ ژوئن مارشال بوفلر شهر لی‌یژ را بباد غارت وآتش‌داد، در دریا نیز دریاسالارتورویل کشتیهای متحد انگلیس وهلند را مورد تعرض قرارداد و از جانب آلمان سپاهیان فرانسه، با اشغال اراضی در مرزها، آن کشور را درمعرض خطر وتهدید گذاشتند. درجنوب شرقی ولایت نیس[4] اشغال و ایالت پی‌یه‌مون[5] درمحاصره گرفته شد. در

۱- Poitov
۲- Guyenne
۳- Mons
۴- Nice
۵- Piémont

عین حال اقداماتی برای جنگی که درسال آینده وقوع آن پیش بینی میشد وحتی بنظر قطعی میرسید ، در داخله فرانسه بعمل آمد.

اوضاع سیاسی نیز درانگلیس بواسطه خشونت و رفتار سرد گیوم سوم که ملت را رنجاند وناراضی کرد، بنفع لوئی چهاردهم درجریان بود. پادشاه انگلیس کوشش داشت با دست زدن باقدامات خطرناکی تعادلی میان دوحزب توری و ویگ ایجاد نماید . انگلیسها او را سرزنش میکردند که بیشتر وقت خود را درخارج از جزیره می گذارند واطرافیانش عموماً ازهلندیها هستند. خود گیوم هم ازمخالفتها وادعاهای پارلمان که کنترل و زمام امور مالی و ارتشی را در دست گرفته بود و نیز از روابط محرمانهٔ بعضی از نزدیکان شاه با دربار فرانسه ناراضی بنظر میرسید وشکایت داشت. از طرف دیگر طرفداران ژاک پادشاه مخلوع و بخصوص ویگهای ناراضی که باو پیوسته بودند اسباب مزاحمت ونگرانی گیوم را فراهم ساختند. دراین صورت ژاک میتوانست به سرپیچی بسیاری ازسران کشور ازشاه و حتی دوستی دریاسالار راسل[۱] فرمانده کل قوای بحری امیدوار باشد. و همین امر باعث شد که لوئی چهاردهم را امیدوار و راضی کند که در انگلیس قوائی پیاده کرده او را برای بار دیگر به تخت سلطنت برساند.

درماه مه ۱۶۹۲ لوئی چهاردهم نیروئی مرکب از یک گردان فرانسوی و دوازده گردان ایرلندی در شبه جزیره کوتانتن[۲] متمرکز کرد و به تورویل دستورداد تا آنهارا درهوگ[۳] درساحل انگلیس پیاده کند. در روز ۱۲ مه یعنی دو روز بعداز تصرف نامور دریاسالار فرانسوی برای انجام دادن این مأموریت با کشتیهای خوداز بندر برست خارج گردید . در روز ۲۹ درآبهای ساحلی بارفلور[٤] چهل و چهار ناو فرانسوی در مدت ۱۲ ساعت جنگ سختی را با نیروی دریائی انگلیس مرکب از هشتاد ونه ناو، آغاز کرد ولی چون تورویل مقاومت را دربرابر تعداد زیاد کشتیهای

۱– Russel
۲– Cotentin
۳– Haugue
٤- Barflor

دشمن بی‌فایده دید شبانه عقب نشینی نمود، نصف از کشتیهای او با استفاده از پیچ وخمهای صعب‌العبور جزایر انگلیس موفق شدند بسلامت بگذرند، سه فروند از کشتیهای فرانسوی که به لنگرگاه شربورگ[1] پناه برده بودند بوسیله کشتیهای انگلیسی سوزانده شدند. دوازده فروند دیگر که خود تورویل فرماندهی آنهارا بعهده داشت دچار همین سرنوشت گردیدند (۳ ژوئن).

براثر این پیروزی، انگلیسها ومتحدین آن موقتاً از پیاده شدن قوای فرانسه در انگلیس آسوده شدند ولی نیروی دریائی بهمان قدرت سابق باقی ماند.

در پی‌با که خطر بیش از هرجا آنرا تهدید میکرد، تعرض ارتش فرانسه، باوجود اینکه به‌نتایج مثبت وقطعی منجر نشد، باموفقیت انجام گرفت. شهرنامور، قبل از اینکه قوای امدادی که بوسیله گیوم وماکس امانوئل، فرمانروای پی‌بای اسپانیا، آماده شود وبحرکت درآید، اشغال گردید. لوکزامبورگ که با قوای خود ناظر اعمال آنان بود نگذاشت از تصرف قلعهٔ گیوم وکاخ قدیمی آن بدست ارتش فرانسه جلوگیری بعمل آورند.

پادشاه انگلیس برای انتقام درصدد برآمد به نیروی فرانسه که درفاصله‌میان دوشهر استین کرک[2] و آنگی‌ین[3] مستقر بود، ناگهان حمله برد ولی در اینجا نیز با شکست مواجه گردید. تلفات طرفین دراین جنگ مساوی بود ولی گیوم ناچارشد میدان جنگ را باگذاشتن ۱۳۰۰ نفر اسیر و ده عراده توپ، رها سازد.

درسایر صحنه های جنگ درسال ۱۶۹۹ نتیجهٔ مثبتی عاید هیچیک ازطرفین نشد. مارشال لورژ برای باردیگر وارد ایالت بادگردید وشهر فورتزهایم[4] را اشغال کرد ولی کاتینا فرمانده قوای فرانسه درایتالیا ازعهده ویکتورآمده فرمانروای ساووآ که حتی موفق شد دوشهر را موقتاً بتصرف خویش درآورد، برنیامد.

درسال ۱۶۹۳ لوئی‌چهاردهم به کوشش ومجاهدت خود برای گرفتن تصمیم

۱– Cherbourg
۲– Steenkerke
۳– Enghien
۴– Pforzheim

و نتیجهٔ قطعی ، وآنچه راکه ازحیث نیرو و تجهیزات درقدرت و اختیار داشت بکار انداخت ولی در این وضع فقط پیروزیهای موقتی میتوانست او را قانع نماید . در ماه ژوئیه مارشال لوکزامبورگ وگیوم درجلگهٔ هزبی[۱] میان دو شهر لی یژ و لوون[۲] ، رو بروی یکدیگر قرار گرفتند ، در روز ۲۹ لوکزامبورگ با ۶۶۰۰۰ نفر در برابر ۵۰۰۰۰ نفر به قصبهٔ نیروینذن[۳] ، که جناح چپ دشمن درآن موضع گرفته بود ، حمله برد و آنرا گرفت . جنگ بسیار خونین شد و سردار فرانسوی موفق شد ۱۶۰۰۰ نفر اسیر و ۷۶ عراده توپ و تعداد زیادی بیرق ، که بپاریس آورده شد و در کلیسای نوتردام باین مناسبت مراسم دعائی برپا گردید ، به غنیمت گرفت (۱۱ اکتبر) .

درسواحل رود رن ، که قوای فرانسه فوق‌العاده تقویت شده بود ، هدف اشغال حوزهٔ ایالات سوآب[۴] و فرانکنی[۵] بود . درکوههای آلپ مارشال کاتینا برای جبران شکست گذشته به پی یه مون تاخته نیروی ویکتورآمده فرمانروای ساووآ را درلامارسی[۶] نزدیک سوندووی[۷] درهم کوبید (۴ اکتبر ۱۶۹۳) .

موفقیت و پیروزی فرانسه در دریاها درخشانتر شد ، دونیروی متحد دریائی کنت دستره[۸] ، پسر دریاسالار فرانسه ، و توروپل که یکی از مدیترانه و دیگری از بندر برست ، در اقیانوس اطلس بحرکت آمدند با دویست کشتی جنگی ، درنزدیکی دماغهٔ سن‌ونسان[۹] ولاگوس[۱۰] درجنوب پرتقال ، بیک‌دستهٔ بزرگ کشتیهای انگلیسی وهلندی که از انگلیس در زیر حمایت بیست‌ودو کشتی جنگی عازم ازمیر بود حمله بردند (۲۷ و ۲۸ ژوئن) و نود وپنج کشتی راکه ارزش آنها بالغ بر ۳۰ تا ۴۰

۱– Hesbaye
۲– Louvain
۳– Neerwinden
۴– Souabe
۵– Franconie
۶– La Marsaille
۷– Mondovie
۸– Comte d'Estrées
۹– Saint-Vincent
۱۰– Lagos

ملیون لیور بود غرق کردند ، این بزرگترین ضربتی بود که لوئی چهاردهم باقتصاد و بازرگانی دشمنان خود وارد آورد .

درمقابل متحدین در افریقا ودر آسیا ضرباتی بفرانسه وارد آوردند ، بدین معنی که انگلیسها درماه ژانویه گوره[1] وسن لوئی را درسنگال وهلندیها پوندیشری را در اقیانوس هند پس از بمباران آن شهر ، بتصرف درآوردند .

با این ترتیب پیروزی وعدم موفقیت بنوبت نصیب طرفین میشد وهمین موضوع باعث خستگی وفرسودگی آنان شد وتمایل بصلح را شدیدتر کرد ، امپراطور هم که از مدتها پیش گرفتار و سرگرم جنگ و مبارزه با عثمانیها بود همین فکر را درسر می‌پروراند مخصوصاً از نزدیک شدن ترکان و لهستانیها و اتحاد آنان با یکدیگر که درنتیجه دست عثمانیها را درنواحی اطراف رود دانوب باز میگذاشت ، هراسان ونگران بود بنابراین ترجیح داد به فرمانروایان آلمانی مخصوصاً فرمانروای هانور ، ارنست اگوست[2] ، با وجود پرتستان بودن درصدد نزدیکی بفرانسه افتاده بود ، تکیه نماید . اسپانیائیها نیز علاقهٔ خاصی به ادامه جنگ نشان نمیدادند ولی برای ارضای خاطر متحدین به فرستادن تعداد قلیلی سرباز به پی‌یا اکتفا کردند . کنت دوملگار[3] دریاسالار کاستیل که دراسپانیا زمام امور را دردست گرفته بود چون احساس کرد تعداد قوای اعزامی به پی‌یا کافی نیست ازمنتخب باوی‌یر، که او نیز بلشکر-کشی توجهی نداشت ، تقاضا کرد زمام امور نواحی مزبور را بعهده بگیرد . دولتین هلند و انگلیس هم که تمام بار تأمین امور مالی متحدین را بدوش داشتند از این وضع خسته وفرسوده شدند . گیوم سوم قهرمان جنگ، ناراحت ازشکایتها وبی‌نظمیهای متحدین بناچار خود را برای صلح آماده کرد .

لوئی چهاردهم از خستگی و فرسودگی متحدین بخوبی اطلاع داشت و خود را برای مذاکره صلح آماده می‌ساخت منتها صلحی آرزو داشت که شرافتمندانه باشد

۱– Gorée

۲– Ernest-Auguste

۳- Comte de Melgar

و به حیثیت او لطمه نزند . در ماه اوت ۱۶۹۲ هیئتی را رسماً مأمور کرد در این خصوص مطالعات لازم را بنماید. پادشاهان دانمارک وسوئد وساطت خود را اعلام داشتند، لوئی چهاردهم هم کنت‌داو[1] را بابرنامه‌ای روانهٔ استکهلم نمود. معاهدات وستفالی و نیمگ باید تأیید و تصدیق شود و قرارداد متارکهٔ راتیسبون به معاهدهٔ دائمی تبدیل گردد . پادشاه فرانسه پیشنهاد میکرد در مقابل تصرف استراسبورگ قلاع و استحکامات فیلیپسبورگ و فریبورگ و مون‌روآیال و تراراباخ را که بتوسط مارشال‌وبان درسواحل رود موزل ساخته شده‌است مسترد دارد وضمناً تمام‌استحکامات ساحل رود رن را خراب کند و نیز ازادعای به پالاتینا ، از بابت حق شاهزاده‌خانم ارلئان صرفنظر نماید . درقبال سایر متحدین لوئی چهاردهم جانب ارفاق را کمتر مراعات کرد . به ویکتورآمده استرداد ساووآ وناحیهٔ نیس و به اسپانیا اراضی راکه درکاتولونی بتصرف درآورده بود و به پی‌با شهرهای مونس و شارلروآ و نامور راکه خط استحکاماتی برای حریم امنیت ایالات جمهوری هلند است ، پیشنهاد نمود و درصورتیکه شارل دوم پادشاه اسپانیا بدون وارث درگذرد حاضر است ازحقوق خود در پی‌با صرفنظر نماید وآنرا به فرمانروای باوی‌یر واگذارکند مشروط براینکه امپراطور هم بهمین عمل مبادرت ورزد . پیشنهادهای لوئی‌چهاردهم اصولاً مبتنی برراضی کردن هلندیها بود و مخصوصاً برای اینکه بازرگانان آمستردام کاملاً از او راضی شوند موافقت کرد ارتباط بازرگانی میان فرانسه و هلند را براساس معاهده نیمگ برقرار نماید.

درخلال این مدت مذاکرات محرمانه در بروکسل میان دونماینده پادشاه فرانسه وگیوم سوم درجریان بود . نماینده پادشاه انگلیس (دیکولت)[2] علاوه بر پیشنهادهای لوئی استرداد شهرهای دیگری را مانند تورنه[3] ، کنده[4] ، موبوژ[5] ،

۱- Comte de Avaux

۲- Dyckveldt

۳- Tournai

٤- Condé

٥- Maubeuge

ایپر[1] و مونن[2] و شاید سنت‌اوسر[3] و لیل[4] را که طبق معاهدات سابق ضمیمه خاک فرانسه شده بود، تقاضا کرد. تقاضاهای نماینده گیوم مورد توجه پادشاه فرانسه قرار گرفت وحاضر شد ایپر ومونن را پس بدهد بشرط اینکه ژاك دوم مجدداً بسلطنت انگلیس برسد. نماینده گیوم درست بعکس این پیشنهاد را داشت بدینقرار که او از لوئی چهاردهم خواست سلطنت گیوم رارسماً درانگلیس برسمیت بشناسد ولی پادشاه فرانسه مصراً با این پیشنهاد مخالفت کرد. پس ازشکست مذاکرات بروکسل لوئی چهاردهم ازپادشاه سوئد تقاضا نمود برای انعقاد قرارداد صلح واسطه شود. ولی بنگت‌واگزن چرنا صدراعظم سوئد، که باامپراطور اطریش درارتباط بود، استرداد استراسبورگ و لوکزاسبورگ را به امپراطور شرط ورود بمذاکره صلح نمود. ضمناً امپراطور قدم از این مرحله فراتر نهاد و به لوئی چهاردهم پیشنهاد کرد از حق وراثت تاج و تخت اسپانیا صرفنظر نماید. درصحنهٔ سیاست آن زمان رسم براین قرار شده بود که هرگاه پادشاه فرانسه مجبور میشد امتیازاتی بدشمنان خود بدهد، دولت امپراطوری فرصت را مغتنم شمرده چنین تقاضائی را مطرح میکرد. لوئی چهاردهم هم که در هیچیک از صحنه های جنگ شکست نخورده بود حاضرنشد تقاضا های متحدین را بپذیرد، بنابراین ادامهٔ مذاکرات صلح قطع گردید.

اشکالات مالی در فرانسه و در انگلیس

اگر دولتهای متحد در تقاضا و پیشنهادهای خود مبالغه میکردند میدانستند که مبارزه و جنگ با تمام اروپا فرانسه را سرانجام ضعیف نموده بیش ازحدتی که خودتصورمیکرد از پا می‌اندازد.

قحطی سال ۱٦۹۲ درفرانسه نتایج وخیم وشومی ببار آورد، مزارع واملاك که خزانه کشور از عوائد آنها ٦٦ ملیون درسال ۱٦۸۳ و درسالهای بعد هفتاد ملیون بهره برمیداشت دراین تاریخ به ٦۳ ملیون تنزل یافت. نکث عوائد دلیل بزرگی برای تنزل مصرف و داد وستد شد، بنابراین دولت مجبور گردید برای علاج

۱- Ypres
۲- Menin
۳- Saint-Omer
٤- Lille

کار باقدامات نامعقولی ازقبیل فروش مشاغل ومناصب، دست بزند. چنانکه پیشکار دارائی ایالت لانگدوک ناچار شد مشاغل شهرداری را به پرتستانها که تنهادسته‌ای از مردم بودند که قدرت مالی داشتند ، بفروشد.

ایجاد مشاغل بی‌ترتیبی و بی‌نظمی در سازمانهای اداری تولید کرد بخصوص که شاغلین جدید برای دریافت حقوق خود سربار جامعه شده از اینراه بر وخامت اوضاع افزودند. برای جبران کسر بودجه دولت متوسل به وضع مالیاتهای جدیدی شد . اوضاع واحوال بازرگانی مخصوصاً درمدیترانه شرقی ودرجزایر نیز کمتر از اوضا مالی نبود ، بدینقرار فقر و بی‌چیزی در تمام شهرها و قصبات گریبانگیر مردم فرانسه شد.

انگلیس نیز دچار همین بحران مالی واقتصادی گردید. لاندلوردها، صاحبان صنایع و ارباب حرف از مدتها پیش ثروتمند شده بودند و مخصوصاً بواسطه وضع قانون جدیدی درسال ۱۶۸۹ (بونتی‌آکت)[۱] که بزارعین امتیازاتی برای صدورغلات داد و درضمن ورود پارچه‌های پشمی و کتانی ایرلند را منع میکرد و نیز ایجاد کارخانجات و کارگاههای‌جدید بوسیلهٔ فرانسویهای مهاجر برثروت وعوائد عمومی افزوده‌شد. ملاکین وصاحبان کارخانجات، گندم ومحصول کارخانجات خودرا، بدون درنظر گرفتن ازدیاد مزد کارگران ، بقیمت گزاف بفروش میرساندند وهمین‌امرباعث گردید روز بروز قیمتهابالا رفته زندگی گرانترشود. صاحبان کشتیها که درشرکتهای بازرگانی‌منافعی داشتند باوجود مخاطرات و زحماتی که درحرفه خود داشتند بجمع آوری طلا مشغول بودند ، چنانکه یکی از آنان جوزیاچیلد[۲] ، مدیرشرکت‌بازرگانی هند شرقی ثروت هنگفتی اندوخت که درسال ۱۶۸۳ مبلغ آن بالغ بر ۲۲۰،۰۰۰ لیور استرلینگ گردید . شرکتهای متعدد ،که تعداد آنها درآخراین قرن به صد و چهل در انگلیس ودر اسکاتلند رسید، وسیله شدند صنایع پشم‌ریسی وآهن و کاغذ

۱- Bounty Act ۲- Josiah Child

بحد اعلای ترقی خود برسد . بهای سهام روز بروز و بسرعت رو بتزاید می گذاشت و همین امر سبب فعل وانفعال وخرید وفروش سرسام آور سهام شد . ناگهان بروزجنگ شکست فاحشی در ارکان اقتصاد وارد آورده از پیشرفت وترقی آن جلوگیری کرد . سهام شرکتهای بزرگ از جمله شرکت هند شرقی رو بسقوط گذاشت . شکست های پی درپی نیروی دریائی انگلیس وازمیان رفتن کشتیها ومخالفتها وجنگهای اورنگ زیب امپراطور مغول هندوستان باشرکت بازرگانی هند ومراکزتجارتی آن ورقابتهای شرکتهای مختلف به یکباره دستگاه تجارتی انگلیس را متزلزل وفلج کرد .

دراین وضع بحرانی دولت از تمام ملت انگلیس تقاضای کمک ومساعدت نمود متخصصین وکارشناسان بامر امورمالی ازاضافه کردن درآمد عاجز ماندند ونمیدانستند ازچه راه ممکن است بخزانه کمک کرد . مالیات بر اراضی واملاك حتی نمیتوانست یک دهم بودجه را تأمین کند ، مالیات سرانه هم که در زمان انقلاب وضع شده بود عوائد چندانی نداشت ، ناچار برای جمع آوری مالیات بخانه هامراجعه شد وتمبرپست مشمول مالیات گردید و به عوارض آبجو اضافه شد ، مالیاتی که در زمان کرمول بنام «لاندتاکس[1] متداول شده بود مجدداً بمورد اجرا گذاشته شد (۱۶۹۲)، سرانجام دولت مجبور شد ازمردم تقاضای وام بنماید ولی دراین خصوص هم موفقیت چندانی نصیبش نگردید و دولت را در حال اضطراب ونگرانی قرار داد ، در سال ۱۶۹۴ مونتاگ[2] وزیر مالیه بنا بتوصیه یک نفر اسکاتلندی بنام ویلیام پاترسون[3] بانکی بنام « بانک دولتی » ایجاد وتأسیس نمود .

پیشنهاد پاترسون به‌مذاق کسانیکه از استقرار روش جدید سیاسی ومالی محکم ونیز ملاکین بزرگ که آنان نیز از ثابت شدن منافعشان ناراحت میشدندوهمچنین ویگهاکه تصور میکردند بانک دارای سرمایه سرشاری شده و این موضوع وسیله خواهد شاه بمیل خود ، بدون اجازه پارلمان ، از پول و اعتبار آن استفاده کند ،

۱- Landtaex ۲- Montag

۳- Paterson

خوش نیامد ولی چون ادامهٔ جنگ با فرانسه ضروری بنظر میرسید و برای آن پول و اعتبار فراوانی لازم بود، بناچار پارلمان قانون تأسیس بانک دولتی را تصویب کرد. بدین ترتیب بود که به شاه اجازه داده شد حقوق و عوارض کشتیها و آبجو و سایر محصولات را در اختیار بگیرد و ضمناً این حق را پیدا کرد به کسانی که بمیل خود حاضرند مبلغ ۱،۵۰۰،۰۰۰ لیور استرلینگ بخزانه دولت مساعده بپردازند، امتیازاتی قائل شود. بموجب قانون، سهامداران بانک شرکتی تشکیل میدهند که به عنوان «مدیر وشرکت بانک انگلیس»[1] موسوم خواهد شد. شرکت مزبور مبلغی برای سرمایه اصلی واولیه بدولت بوام خواهد داد، دولت هم درمقابل تعهد میکند که ۸٪ بعلاوه هزینه اداری بشرکت بپردازد. بانک انگلیس به‌روش بانکهای ژن[2] و آمستردام[3] تمام امور عملیات مالی و انحصار نشر اسکناس و اوراق بهادار را دراختیار میگیرد. با تمام این تفاصیل بانک مزبور که فقط برای مدت دوازده سال میتوانست ادامه داشته باشد و پس از آن منحل شود، مؤسسه‌ای دائمی و قطعی و دارای اختیارات تام مالی نبود و در حقیقت مؤسسه‌ای ملی شد که فقط سهامداران آن باداشتن اختیاراتی ازسرمایه‌داران منتهی درتحت‌اختیار دولت، تشکیل گردیده بود.

در ۲۱ ژوئن ۱۶۹۴ درمدت ده روز تمام سهام بانک فروخته شد، تنهاملکه انگلیس مبلغ ۱۰۰۰۰ لیور استرلینگ، یعنی حداکثر سهامی که قابل فروش بود، خریداری کرد؛ چهل نفر بازرگان مبلغ ۵۰۰۰۰۰ لیور پول نقد و یک ملیون لیور سفته به بانک پرداختند. این موفقیت شرکت را وادار کرد برای خود اساسنامه‌ای تهیه وتدوین نماید (۲۴ ژوئیه ۱۶۹۴). بانک انگلیس به اتکاء دولت و سرمایهٔ سرمایه‌داران ومخصوصاً ویگها روزبروز بسرعت رو به پیشرفت وترقی گذاشت. قیمت

۱– Le Gouverneur et la Compagnie de la Banque

۲– Gêne ۳– Amesterdame

سهام آن در اندک مدتی به دوبرابر و کمی بعد به بیش از آن ترقی کرد . در سال ۱۶۹۴ به ۱۰۵ و در ژانویه ۱۶۹۶ به ۱۰۸ رسید .

توریها که اتکاء آنان به لاندلوردها و اسکوبرها و بالاخره به انگلیس قدیم یعنی مخالف با وام عمومی و بانک و مالیاتهای جدید و هر گونه اختراع جدید مالی و بازرگانان وحامیان آنان یعنی ویگها بودند ، چون پیشرفت وضع بانک را مشاهده کردند ، در آخر جنگ رضایت خود را اعلام داشته در امور بانکی شرکت نمودند. تنها کسانیکه با تمام این اقدامات مخالف ماندند ، ویگهائی بودند که در ادامه جنگ وتأسیس بانک و روش اخذ وام وسیلهٔ قاطع و برندهای برای مخالفین خود و تثبیت قدرت دستگاه سلطنت در کشور، میدیدند. اگر بعضی از اعضای حزب ویگ که اعتمادی به ادامه دستگاه فعلی نداشتند ، خود را طرفدار ژاک پادشاه مخلوع قلمداد کردند ولی بسیاری دیگر مصمم شدند با تمام قوا از انقلاب طرفداری نمایند، این دسته حزبی منظم که بوسیلهٔ یک کمیته اداره میشد و در آن تعدادی از متنفذین شرکت داشتند ، تشکیل دادند . قدرت ونفوذ دستهٔ مزبور در پارلمان باندازهای زیاد شد که در سال ۱۶۹۳ به گیوم پادشاه انگلیس توصیه شد هیئت وزیران خود را تماماً از حزب ویگ انتخاب نماید.

تصادفاً توری ها نیز با گیوم رابطهٔ چندان خوبی نداشتند چنانکه رؤسای آنان مانند کلاراندون[۱] ،عموی ملکه ، وگودولفین[۲] و کارمارتن[۳] برعلیه او اقدام کرده با دربار پاریس داخل در ارتباط شدند. پادشاه انگلیس مجبور شد برای خنثی کردن اقدامات آنان ، چرچیل مارلبرو[۴] را که به ارتباط با ژاک دوم مظنون بود ، در سال ۱۶۹۲ از کار بر کنار کند وبزندان بیندازد. عمل گیوم مخالفت ناراضیان را برعلیه خود شدیدتر کرد ودستهٔ مخالف برهبری شاهزاده خانم آن استوآرت[۵] حزبی تشکیل

۱- Clarendon
۲- Godolphin
۳- Caermarthen
۴- Churchill-Marlborough
۵- Anne Stuart

دادند. آن استوآرت که از کمی حقوق خود، که بوسیلهٔ خواهر وشوهرخواهرش (ملکه وشاه) برای اومعین شده بود، رنجیده خاطر بود در زیرنفوذ دوشس دومارلبرو مصمم شد باژاك دوم پدرخودآشتی نماید وجانب او رابگیرد. گیوم باوجوداینکه رضایتی ازتوریها نداشت وازآنان تنفر داشت معذلک حاضر نشد پشتیبانی ومساعدت ویگهارا بپذیرد زیرا شخصیت گیوم و روش سیاسی او اجازه نمیداد از ویگها که دائماً در حال شک وتردید بودند، استمداد بطلبد ودر وضع بحرانی که کشور سرمیکرد ترجیح داداوضاع را بیش از بیش با چشمان باز نگریسته با تطمیع و دادن پول و امتیازاب اعضای متنفذ پارلمان را بسوی خود جلب نماید. عمل گیوم به نتیجه رسیده عدهٔ زیادی از نمایندگان پارلمان طرفداری خود را از شاه اعلام کردند. مجلس عوام که خطر را نزدیک دیدبرای تأمین «آزادی و بی‌طرفی‌قوانین پارلمان» وزیران و خدمتگزاران دربار را از عضویت در پارلمان برکنار نمود. اصلاح دیگری که دراین مورد بعمل آمد عبارت از این بود که مجلس عوام طرحی که راجع به دادن اختیارات مالی بشاه از مجلس اعیان درسال ۱۶۸۹ بتصویب رسیده بود پس از سه سال مجدداً تجدید کرد، طرح مصوب مجلس اعیان پس از اخذ دوبار رأی در مجلس عوام بتوشیح شاه رسید. هدف گیوم از این موافقت فقط احتیاجی بود که برای ادامهٔ جنگ وتأمین اعتبار آن از طرف پارلمان میخواست (۱۶۹۴).

بدینقرار تمام سیاست داخلی پادشاه انگلیس متوجه تأمین اعتبار و تهیه پول برای جنگی که سرنوشت ومدت آن نامعلوم بود، گردید.

آخرین جنگها وآغاز مذاکرات صلح (۱۶۹۴-۱۶۹۶)

دولتین فرانسه و انگلیس، دولتهای متخاصم اصلی، که دراین زمان از جهات مختلف ولی نظامی درمضیقه وناچار بودند به متحدین خود نیز کمک و مساعدت نمایند و بار آنها را بدوش بکشند، درتابستان سال ۱۶۹۴ مجدداً جنگ را آغاز کردند ولی هیچگونه نتیجهٔ قطعی و مثبت از عملیات نظامی خود نگرفتند.

درخلال همین وقایع بود که زمزمهٔ مذاکرات صلح و حتی اقدام بدان مجدداً آغاز گردید.

درسالهای ۱۶۹۴ و ۱۶۹۵ هیچکدام از طرفین متخاصم درصحنه های جنگ کاتالونی[۱] و پی با موفقیتی نصیبشان نگردید، فقط گیوم موفق شد شهر نامور[۲] را بتصرف خویش درآورد. در جنگهای دریائی نیز وضع بدینموال بود. در دریا وضع وصورت جنگها بکلی تغییر قیافه داده بود، طرفین کوشش میکردند بجای جنگ با مسلح کردن کشتیهای خود به بازرگانی وحمل و نقل یکدیگرلطمه وارد آورند. بهمین منظور فرانسه خود را برای دفاع وحفاظت کشتیهای بازرگانی آماده وسجهز ساخت.

مارشال وبان[۳] فرمانده نیروی دریائی دستور داد تا کشتیهای جنگی بنادر دنکرک[۴] و دی یپ[۵] و سن مالو[۶] و لاروشل[۷] در تمام آبهای اقیانوس اطلس ودریای شمال و دریای مدیترانه بگردش پرداخته ازکشتیهای بازرگانی محافظت نمایند. درژوئن ۱۶۹۴ کشتیهای مأمور بندر دنکرک بفرماندهی ژان بارت[۸] موفق شد کشتیهای فرانسوی حامل گندم راکه در بالتیک گرفتار هلندیها شده بودند نجات دهد وحتی سه کشتی از آنان را به غنیمت بگیرد. لوئی چهاردهم ضمن تشویق و تقدیر از ژان بارت فرمان داد تا مدال مخصوصی بافتخار این پیروزی وموفقت منتشر نمایند. انگلیسها وهلندیهای شکست خورده برای انتقام سواحل و بنادر فرانسه را در محاصره گرفته بمباران کردند و حتی در بعضی از بنادر سپاهیان خود را پیاده نمودند. بنابراین برای دفاع و حفاظت ازسواحل و بنادر لازم شد که قوای دریائی کشتیها را رها کرده درسواحل پیاده شوند، همین امر باعث شد نیروی دریائی فرانسه رو بضعف برود.

۱- Catalogne
۲- Namur
۳- Maréhal vauban
٤- Dunkerque
٥- Diéppe
٦- Salnt-Malo
۷- La Rochelle
۸- Jean Bart

اوضاع مالی واقتصادی نیز رو بوخامت گرائید بنابراین در ۱۶۹۵ دولت مجبور شد مالیاتهای جدیدی ازجمله مالیات برعوائد را که درسال ۱۶۹۴ وضع شده بود، بمرحلهٔ اجرا درآورد، بموجب این قانون عموم افراد ملت ، اعم از ولیعهد و شاهزادگان و اعضای خاندان سلطنتی و وزیران تا طبقات پائین تر ، به بیست ودو و دسته تقسیم شدند ، طبقه اول موظف شد مبلغ ۲۰۰۰ لیور بپردازد و سایر طبقات به‌نسبت کمتر و طبقه پائین تربه‌نسبت هرفرد هریک مبلغی برعهدهٔ آنان معین گردید . تنها طبقهٔ روحانیون بود که از پرداخت این مالیات معاف شد. مالیات مزبور، که بنابقول و وعده شخص شاه مقرر گردیده بود سه ماه پس ازخاتمه جنگ واستقرارصلح منتفی گردد ، مبلغ ۳۰ ملیون لیور عائد خزانه بنماید ولی بسیاری از شهرستانهای فرانسه ، مانند لانگدوك و لیون و بروتانی ، حاضر بپرداخت چنین مالیاتی نشدند ، بنابراین مبلغ مذکور به ۲۰۵ ملیون تقلیل یافت .

قدرتهای دریائی اروپا ، بخصوص ایالات جمهوری هلند که ار وضع پی‌بای اسپانیا بسیار نگران بود ، نیز دچار همان سرنوشت فرانسه شده خود را ضعیف و ناتوان دید . بازرگانی خارجی انگلیس بسرعت رو بانحطاط وسقوط میرفت . حزب توری معتقدبود عوائدی که ازجنگ نتیجه خواهد شد نمیتواند جبران مخارج گزاف و سنگین جنگ را بنماید ، بخصوص که وضع مالیات جدید مردم را بفقر و بدبختی می‌کشانید. تنها رباخواران و سرمایه‌داران بودند که اجباراً بدولت وام‌میدادند و از اینراه جبران کسر بودجه وعوائد را میکردند . بسیاری ازمردم انگلیس اعتقاد داشتند که این جنگ جز زیان چیزی نصیب کشور نخواهد نمود بنابراین پارلمان درتعقیب افکار عمومی با هرگونه درخواستی از طرف دولت برای اضافه کردن به تعداد ارتش مقاومت ورزید. گیوم سوم تصور کرد پارلمان با شخص وی مخالف است ولی این نکته را فراموش کرده بود که انگلیسها بطور کلی ، از زمان ملکه‌الیزابت، ازجنگ و دخالت در هرگونه مبارزه‌ای در قارهٔ اروپا ، بیگانه مانده‌اند و از زمان کرمول با ارتش دائمی جداً مخالفت میورزیدند واز آن وحشت داشتند.

در این وضع وحالت بود که مذاکرات صلح مخفیانه و پیوسته جریان داشت. ولی مذاکرات جداگانه با امپراطور و فرمانروای ساووآ و هلندیها هنوز مراحل اولیهٔ خود را سیر میکرد زیرا هلندیها مایل بودند سد محکمی در سرحدات پی با داشته باشند که بوسیلهٔ لوئی چهاردهم و گیوم سوم وپادشاه انگلیس برسمیت شناخته شود وتضمین گردد.

پادشاه فرانسه بامید راضی کردن هلندیها در تاریخ ۱۶۹۵ بمجلس طبقاتی پیشنهاد کرد حاضر است لوکزامبورگ را بانضمام شهرهای ایپر[1] و مونن[2] ودینان[3] مسترد دارد مشروط براینکه یا شرائطی راکه تا کنون تسلیم نموده است بمتحدین خود بقبولانند و یا اگر دراین کار موفق نشدند، متعهد شوند با دشمنان فرانسه همکاری نکنند دراینصورت به کالی یر[4] سفیرخود دستور خواهد داد بموجب ماده‌ای مخفی که در قرارداد صلح با مجلس طبقاتی، خواه بطور عموم با متحدین آن و یا بطور خصوصی با انگلیس و اسپانیا، امضا خواهد کرد شاهزاده اورانژ را بسلطنت انگلیس، برسمیت بشناسند. ولی گیوم که در نظر داشت جنگ را تا گرفتن نتیجهٔ قطعی ادامه دهد ومتحدین خود را حفظ نماید، از پذیرفتن پیشنهادات لوئی چهاردهم امتناع ورزید.

پادشاه فرانسه که تسلیم لوکزامبورگ را کافی ندید حاضر شد استرداد اراضی دیگری را بعنوان استقرار صلح دراروپا، بدان اضافه کند وحتی از حق جانشینی اسپانیا صرفنظر نماید. بنابراین به سفیر خود درماه مه ۱۶۹۶ دستور داد تامذاکرات خود را با نمایندگان هلند تجدید کند ولی نمایندگان هلندی پیشنهادی بدین قرار تسلیم فرانسه کردند:

استرداد استراسبورگ[5] و لورن[6] وپین یرول[7] علاوه بر لوکزامبورگ، معافیت

۱- Ypres
۲- Menin
۳- D.nant
٤- Calliéres
٥- Strasbourg
٦- Lorraine
۷- Pignerol

کشتیهای هلندی از پرداخت ۵۰ شاهی درهرتن دریائی، تأمین آزادی پرتستانهای خارجی مقیم فرانسه وشناسائی بدون تأخیر گیوم به سلطنت انگلیس. لوئی چهاردهم که در این زمان نفوذ وقدرت خود را دراروپا از دست داده بود، بدون هیچگونه ناراحتی، تعهد کرد که لوکزامبورگ یا ناحیه‌ای معادل آن را مسترد دارد و ضمناً شهر استراسبورگ را به اهالی آن ویا بجامعهٔ ژرمانی واگذار نماید واجازه بدهد که پرتستانها مراسم مذهبی خود را آزادانه درمنازل نمایندگان سیاسی هلندی درفرانسه انجام دهند، ولی ازشناسائی گیوم سوم قبل از امضای معاهدهٔ صلح جداً امتناع ورزید.

تجزیه درائتلاف (۱۶۹۶)

تقاضاها و توقعات متحدین با حوادثی که درایتالیا درجریان بود وموجب نگرانی و از هم پاشیدگی اتحادیه شد، مصادف گردید.

بطوریکه میدانیم فرمانروایان ساووآ هیچگاه پای‌بند عهد و پیمان خودنبودند و نمیتوانستند متحد حقیقی و وفاداری باشند. هنوز چند صباحی ازورود فرمانروای ساووآ به‌اتحادیهٔ بزرگ نگذشته‌بود که درپنهانی درارتباط با فرانسه داخل گردید. ویکتورآمده درنظر داشت برای تحکیم قلمرو حکومت خود دوشهر نیس[1] و پین-یرول[2] را ضمیمه نماید وضمناًخود را ازتهدید وفشاری که ازطرف پی‌یه‌مون[3] بواسطه اشغال شهر کازال ازطرف لوئی‌چهاردهم، بوی وارد شده بود، رها سازد. فرمانروای ساووآ به لوئی‌چهاردهم تذکر داد که اگر بتواند شهر پین‌یرول را بتصرف درآورد، بلافاصله با او وارد مذاکره صلح خواهد شد. پس از این مذاکرات سرانجام قرارداد مخفی در تاریخ ۲۹ ژوئن ۱۶۹۶ میان فرانسه و ساووآ امضا گردید. طبق قرارداد ویکتورآمده از اتحادیهٔ بزرگ کناره گیری میکرد ضمناً مأموریت یافت تمام هم خود را برای جلب دوستی تمام متحدین و یا لااقل امپراطور اطریش و پادشاه اسپانیا،

۱- Nice
۲- Pignerol
۳- Piémont

مصروف سازد . و اگر متحدین موافقت داشته باشند ، لوئی چهاردهم تمام قلمرو حکومت فرمانروای ساووآ بانضمام پین یرول را بوی مسترد دارد و اگر متحدین باین طرح مخالفت ورزند ، ویکتور با تمام قوای خود بفرانسه به‌پیوندد و متفقاً به‌ایالت میلان ، که ازسالها قبل فرمانروایان ساووآ بدان ادعا داشتند ، حمله ببرند و پس از فتح ، آنرا درمقابل واگذاری ایالت ساووآ به فرانسه به ویکتورآمده تسلیم نماید. درقرارداد دوستی‌ونزدیکی دودربار وحتی ازدواج‌ماری‌آدلائید[۱] دخترفرمانروای‌ساووآ با دوك بورگونی[۲] ، پسر لوئی‌چهاردهم ، نیز پیش‌بینی شد.

ویکتورآمده‌برای جبران وپوشاندن شکست خود دراین‌میان بسیار خوب‌بازی کرد . درزیر عنوان اینکه لوئی‌چهاردهم ، با تمام قوا مصمم است سرزمین ساووآ را ازبیخ و بن براندازد از متحدین سابق خود کمك خواست ولی چون متحدین در این زمان نمیتوانستند بوی مساعدت نمایند از آنان خواست تا با دولت فرانسه‌وارد مذاکره صلح بشود. در ۲۹ اوت علناً معاهده‌ای ، در زمینه قرارداد مخفی، بالوئی چهاردهم امضا کرد و بدون تأخیر بقوای کاتینا سردار فرانسوی پیوست و متفقاً به میلان ، که متحدین بواسطه ناتوانی نمیتوانستند از آن دفاع نمایند ، حمله بردند و چون با جریانات سیاسی ونظامی متحدین نمیتوانستند در ایتالیا نتیجهٔ قطعی بگیرند، امپراطور وپادشاه اسپانیا ، برای جلوگیری از تلفات زیاد، بواسطهٔ معاهدهٔ ویج‌وانو[۳] در ۱۷ اکتبر ، متعهد شدند سپاهیان خود را از ایتالیا فراخوانند واین خودشکست دیگری بود که به‌اتحادیهٔ بزرگ وارد آمد.

توافق میان دودربار پاریس و ساووآ و متارکهٔ جنگ در ایتالیا نگرانی و تشویش خاطر گیوم سوم را بشدت فراهم کرد . زیرا بیم آنرا داشت که فرانسوی‌ها تمام قوای متمرکز درایتالیای شمالی را به حوزهٔ رود رن و پی‌با منتقل نمایند. از طرف دیگر بواسطهٔ سوء قصدی که از طرف طرفداران ژاك دوم ، در اواخر فوریه

۱- Marie-Adélaïde ۲- Duc de Bourgnon

۳- Vigevano

برعلیه وی درشرف تکوین بود بموقع معلوم و آشکار شد وتا اندازه‌ای باعث ۱۶۹۶ محبوبیت او درمیان مردم گردید ، وضع گیوم بمخاطره افتاد . بسیاری از لوردها و نمایندگان مجلس عوام برای دفاع از شاه بدور یکدیگر گرد آمده تشکیل مجمعی دادند که بزودی طرفداران زیادی درسراسر کشور پیدا کردند. اعضای حزب ویگ هم ، که در انتخابات جدید در پارلمان اکثریت داشتند ، بحمایت گیوم برخاستند (۱۶۹۶) . وزیران حزب توری بواسطهٔ پیش‌آمدهائی ، مانند کناره گیری اجباری دنبی[۱] ، که در واقعهٔ سوئی که برای شرکت هند شرقی اتفاق افتاد ودر آن شرکت داشت ، از مقام صدراعظمی (اکتبر ۱۶۹۵) وگودولفون[۲] از وزارت دارائی، استعفا کرده ازمیدان سیاست خارج‌شدند. بدین ترتیب راه برای‌روی کار آمدن حزب ویگ صاف وهموارگردید. ولی گیوم که مایل نبود سیاست‌توازن وتعادل را ازدست‌بدهد، درسال بعدهیئت‌وزیرانی از دوحزب‌انتخاب کرد که اکثریت آنرا نمایندگان‌مجلس عوام ، با ریاست وزرائی سندرلند[۳] تشکیل میداد.

با تمام این تفاصیل حزب توری هنوز بقدرت خود باقی بود ومجدانه برعلیه سرمایه‌داران و «بانک انگلیس» مبارزه میکرد بطوریکه سرانجام شاه را در وضع بن‌بستی‌قرارداد. جماعتی‌ازمردم که‌خودرانمایندهٔ‌حفظ‌منافع ملاکین کشاورزمعرفی کردند به جمع جواهرفروشان و بانکداران لندن ، که به بانک انگلیس حسادت میورزیدند، پیوستند و باتفاق دسته‌ای از ویگها بانکی بنام «بانک ملی»[۴] تأسیس کردند. طبق اساسنامه‌ای که از طرف بانک منتشر شد هدف ایجاد بانک را « ترقی بهاء اراضی و واملاك ، معاف کردن نجبا و طبقهٔ جنتری[۵] از مالیات ، توسعه دادن بازرگانی ، ثروتمند کردن مردم انگلیس وبالاخره آباد کردن و ثروتمند نمودن تمام‌مردم‌جهان معرفی‌نمود» . مؤسسه جدید حاضرشد در برابر ۲٪ نفع ، بدولت وملاکین پول بوام

۱- Dunby
۲- Godolphon
۳- Sunderland
۴- Bonque Foncière
۵- Gentry

بدهد. سرمایهٔ بانک به ۲,۵۶٤,۰۰۰ لیور استرلینگ براساس سرمایه های غیرمنقول تثبیت گردید. فروش سهام درماه مه ۱۶۹۶ آغاز شد و با اینکه شخص شاه مبلغ ۵۰۰۰ لیور سهام خرید معذلک در ماه اوت همان سال بانک مجبور شد بکار خود خاتمه بدهد صاحبان و شرکاء بانک متغیر و ناراحت از این پیش آمد مصمم شدند مبارزه برعلیه بانک انگلیس را تشدید نمایند.

با بروز بحران پولی وضع برای مخالفین بسیار مناسب بنظر آمد. بواسطهٔ در جریان بودن سکه های قدیمی و کهنه وفرسوده، دولت تصمیم گرفت باضرب سکه های جدید ونو آنها را از جریان خارج سازد، بنابراین طبق قانونی[1] که در ژانویه ۱۶۹۶ از تصویب پارلمان گذشت مقرر گردید سکه هائی که بوسیلهٔ چکش ضرب شده است جمع آوری نماید و بجای آنها سکه هائی که قالب ریزی می شد بجریان بگذارد. ولی خارج شدن سکه های فرسوده و کهنه سبب تقلیل ونکث پول گردید، بنابراین زرگرها که متصدی چاپ اسکناس بودند برای تعویض اسکناسهای خود بپول فلزی به بانک انگلیس هجوم آوردند و تعویض اسکناسهای خود را خواستار گردیدند (۶ مه). مدیر بانک، بواسطهٔ موجود نبودن پول کافی، در انجام دادن این امر عاجز ماند و ناچار شد اعلام نماید که تا رسیدن پول کافی از ضرابخـانه فقط میتواند ده درصد از مورد تقاضای متقاضیان را بپردازد.

انتشار اعلامیهٔ مزبورموجب شد زرگرها صدا باعتراض بلند کرده ورشکستگی بانک را اعلام نمایند.

دستهٔ مزبور باتفاق لندلوردها و اسکوایرها برعلیه بانک به تبلیغ پرداختند و با ایجاد ترس و وحشت عمومی وسیله شدند درمدت چند روز بهای سهام بانک از ۱۰۸ به ۸۳ لیور استرلینگ تقلیل یابد، اسکناسهـای رایج که در دست مردم بود از اهمیت سابق افتاد. هیئت مدیره بانک چون خود را تاضرب سکه های جدید، در

۱– Recoinage Act

مضیقه پولی دید ، با تصویب وزیر دارائی بچاپ اسکناس جدیدی بمبلغ ده لیور ، با نفع سه پنس[۱] در هرروز، اقدام کرد. ولی چاپ این اسکناس از طرف دولت وسیله شددولت را با بانک در رقابت اندازد و همین موضوع باعث شد که بانک انگلیس ۲۰٪ ازارزش خود را از دست بدهد.

بحران روز بروز شدت می یافت، برای رهائی از آن سهامداران از منافع صرفنظر کردند وسرمایهٔ ذخیره خود را به ۲۰٪ ترقی دادند و برای اطمینان خاطر و جلب اعتماد مشتریان تعهدات وضمانتهای مالی نمودند ، دولت انگلیس وبانک آمستردام هم با دادن تضمین های مالی بکمک آنان شتافتند. بااین ترتیب بنظر آمد که بانک از خطر رهائی یافته است ولی ورشکستگی آن حتمی بنظر میرسید. دراین زمان تأمین مخارج نیروی دریائی وارتش بسیار مشکل و دشوار بود. فقر عمومی برآتش بحران دامن میزد وعدم رضایت اهالی پایتخت روزافزون میشد.

درخلال این اوضاع واحوال اطلاع رسید که پس ازکناره گیری فرمانروای ساووآ ازاتحادیه، امپراطور وپادشاه اسپانیا تصمیم گرفته‌اند ازحمله وجنگ درایتالیای شمالی صرفنظر نمایند. گیوم که بتدریج خود را بواسطهٔ کناره گیری متحدینش تنها میدید ، سخت مضطرب و ناراحت شد ، ولی با وجود کینه وبغض شدیدی که نسبت به لوئی‌چهاردهم داشت ، معذلک آدمی نبود بتواند در برابر حوادث و ناملایمات قد علم کند وجنگ‌را بشدت وتاسرحد امکان‌ادامه دهد وچون به بدعهدی‌متحدینش اطمینان حاصل کرد وتمام سنگینی بار جنگ را بدوش انگلیس وهلند دید ناچارشد پیشنهادات صلح را با فرانسه مورد توجه قرار دهد و با آن از درآشتی درآید.

لوئی‌چهاردهم دراین‌زمان درحال انتظار بسرمیبرد. روش سیاسی ودیپلماسی او پس ازمرگ لووآ فوق‌العاده‌نرم ومعتدل‌شده بودبنابراین موقع را مقتضی‌دانست که یک قدم‌بجانب گیوم دورانژ بردارد، با تمام این تفاصیل هنوز ازشناسائی گیوم

۱- Pence یا Penny پول خورد انگلیس

بتخت وتاج انگلیس امتناع میورزید ، با این حال اعلام کرد که در صورت امضای قرارداد صلح حاضر خواهد بود او را ، بدون هیچگونه شرطی ، باین سمت به‌رسمیت بشناسد . گیوم از جانب خود تصمیم گرفت باسرع اوقات وارد مذاکرات مقدماتی برای صلح بشود و حتی قراردادی در این خصوص امضا نماید . بنابراین آخرین پیشنهادات پادشاه فرانسه را مبنی براسترداد مشروط استراسبورگ ، باطلاع متحدین رسانید وضمناً تشکیل کنگره‌ای را درتحت نظارت و وساطت دولت سوئد تقاضانمود .

در ٤ فوریه ۱۶۹۷ عموم دولتهای متخاصم ، باستثنای اسپانیا ، شرایط پیشنهادی را پذیرفتند ، منتهی امپراطور مصراً تقاضا کرد هلندیها از ادعاهای او ، یعنی رعایت معاهدهٔ وستفالی مبنی بر استرداد ایالت لورن ، تماماً و بدون قید وشرط ، بفرمانروای آن و واگذاری شهر بوئیون[1] (در بلژیک) به‌روحانی‌شهر لی‌یژ[2] ، پشتیبانی نمایند . ادعاهای امپراطور برای لوئی‌چهاردهم غیرقابل قبول بود وهدف او از این کار این بود که جنگ را تا آغاز مذاکرات برای حل جانشینی اسپانیا بدرازا بکشاند . دولت اسپانیا هم رعایت معاهدهٔ وستفالی را به‌امید اینکه بلکه بتواند بسیاری ازشهرهای پی‌با را مجدداً درتصرف بگیرد ، خواستارگردید .

صلح ریسویک[3] (۱۶۹۷)

در تاریخ ۹ مه ۱۶۹۷ کنگره صلح در جنوب شهر لاهه در کاخ نیوبورگ[4] ، کاخ اختصاصی گیوم دورانژ ، نزدیک قصبهٔ ریسویک ، تشکیل گردید . کالی‌یر[5] و هارلی[6] و بونوی[7] و ورژوس دو کرسی[8] نمایندگان فرانسه در ۸ ژوئن اعلام کردند که بهیچوجه نمیتوانند از مقررات معاهدات نیمگ و وستفالی تبعیت نمایند و گذشتهائی بکنند ، اعلامیهٔ مزبور وسیله شد که از هرگونه انصرافی در امر واگذاری جلوگیری بعمل آورد .

۱- Bouillon
۲- Liège
۳- Ryswijk
٤- Neuwbourg
٥- Calliére
٦- Harlay
۷- Bonneuil
۸- Verjus de Crécy

درمقابل گیوم سوم مصمم بود بوسایل ممکنه نگذارد رشتهٔ مذاکرات از هم پاره شود وبا اینکه حزب ویگ بوی وعده داده‌بود که حاضر است برای ادامهٔ جنگ ازدادن کمک مضایقه ننماید ودولت دانمارک هم بافرانسه قطع ارتباط بازرگانی کرده بود معذلک بیم آنرا داشت مبادا جنگ ادامه پیدا کند . از سه سپاه فرانسه که در آلمان ودر کاتالونی[1] ودر پی با مستقر بودند این آخری که بواسطه قوای اعزامی از ایتالیا ، تقویت شده بود ، موفق شد شهر آت را در ۶ ژوئن اشغال کند و بجانب بروکسل براند .

اوضاع در امریکا نیز بسیار وخیم بود ، زیرا انگلیسها از طرف قوای فرانسه بفرماندهی کنت دوفونتناك فرمانروای کانادا در زیر فشار قرار گرفته بود و ایبرویل[2] فرماندهٔ دیگر فرانسوی موفق شده بود در سال ۱۶۹٤ شهر پورنلسون[3] را در ساحل خلیج هودسون[4] وکمی بعد تقریباً تمام جزیرهٔ ارض جدید را ، بتصرف درآورد .

گیوم بخوبی میدانست که تجهیزات دیگری درفرانسه برای تصرف مستعمرات و مراکز انگلیسی درخلیج هودسون و بوستون[5] و نیویورك ، در دست اقدام است . گیوم برای تثبیت وضع شخصی خود موقع را مقتضی و مناسب دانست طرفداران ژاك دوم یعنی مخالفین خویش را ازکمك و پشتیبانی فرانسه محروم سازد و وضع خاندان خود را استحکام بخشد . مذاکراتی که میان بن تینینك[6] نمایندهٔ هلندی و بوفلر[7] فرمانده ارتش فرانسه در جریان بود بتوافقی بدینقرار منجر شد :

نتیجهٔ مذاکرات بدینقرار شد که لوئی چهاردهم از درخواست عفو عمومی و استرداد اموال طرفداران ژاك دوم صرفنظر نماید درمقابل گیوم محرمانه وعده بدهد از پذیرفتن پرتستانهای مهاجر فرانسوی در قلمرو املاك خود ، خودداری نماید ،

۱- Catalogne
۲- Iberville
۳- Port-Nelson
٤- Hudson
٥- Boston
٦- Bentinck
۷- Baufflers

پادشاه فرانسه نیز بدون تعهد قطعی ، حاضر شود از پشتیبانی ژاک دوم پادشاه مخلوع انگلیس صرفنظر نماید واو را ازکشور خویش خارج کند ضمناً اطمینان بدهد که نه بطور مستقیم و نه بطور غیرمستقیم ازدشمنان پادشاه انگلیس حمایت ننماید.

در ۲۲ ژوئیه نمایندگان فرانسه طرح پیشنهادی خود را برای انعقاد قرارداد صلح تسلیم واسطهٔ دولت سوئد کردند ومدت آنرا تا ۳۱ اوت معین نمودند. هلندیها نیز بنوبهٔ خود باکمال میل حاضر بودند که هرچه زودتر بدوران مبارزات و جنگها خاتمه داده شود ومذاکرات صلح آغازگردد . لوئی چهاردهم تعهد کرد که تعرفهٔ سخت گمرکی سال ۱۶۶۷ را به تعرفهٔ معتدل تری مبدل سازد وتااتخاذ تصمیم قطعی، کشتیهای هلندی را از پرداخت حق پنجاه شاهی[1] در هرتن دریائی[2] معاف کرد و و بآنها اجازه داد که ماهی شور و سنگ نمک وارد فرانسه بنمایند . اسپانیائیها که تا این تاریخ سختگیر و بقبول هیچ پیشنهادی حاضر نبودند، پس از شکستهائی که در جنگها و مسائل دیپلماسی ، مخصوصاً پس از شکست از پوآنتیس[3] دریاسالار فرانسوی در دریای آنطیل و ازدست دادن مقدار معتنابهی طلا ونقره وسایر کالاهای قیمتی (در ماه اوت) ، روی خوش نشانداده برای پذیرفتن پیشنهادات صلح آماده گردیدند. درهمین تاریخ نیروی دریائی فرانسه متمرکز در بندر تولون[4]، ازعزیمت نیروی دریائی متحدانگلیس وهلند استفاده کرد وبندر بارسلون را دراسپانیا درمحاصره گرفت و دوك دوواندوم[5] موفق شد شهر را بتصرف درآورد . اسپانیا که در داخله کشور، خود را درمعرض خطر دید بناچار برای صلح سرتسلیم فرود آورد .

با تمام این تفصیل ، امپراطور دراین تاریخ (ماه اوت) هنوز تصمیمی نگرفته بود . لوئی چهاردهم رسماًبه کنگره اعلام کرد از تعهداتی که نسبت به امپراطور کرده است خود را مبرا میداند، درنتیجه استراسبورگ را در اختیار نگاه میداردولی

۱– Sous
۲– Tonneau
۳– Pointis
٤– Toulon
٥– Duc de Vendôme

حاضر است بندر بارسلون را به اسپانیائیها مسترد دارد و بعلاوه امتیازات دیگری به آنان بدهد مشروط براینکه حداکثر موافقت نامهٔ صلح تا ۲۰ سپتامبر، آخرین مهلت، امضا شود، زمانی بنظر رسید که جنگ وستیز مجدداً آغاز گردد، زیرا امپراطور بهیچوجه آماده برای پذیرش مذاکرات صلح نبود ودر نقشه داشت که درشرق موفقیت هائی کسب نماید. دراین موقع ترکها به عقب نشینی خود دربرابر شاهزاده اوژن[1] ادامهٔ میدادند ودر لهستان، پس ازمرگ سوبی یسکی[2]، لوئی چهاردهم با اینکه ازداوطلبی شاهزاده کونتی[3] پشتیبانی میکرد معذلک اگوست دوساکس[4]، شاهزاده‌ای آلمانی بپادشاهی آن کشور انتخاب شد. تمام وقایع مزبور بزیان دولت فرانسه بود. ولی هلندیها و انگلیسها هیچکدام برای تقویت و پشتیبانی از نقشه های امپراطور آماده نبودند وحاضر نمیشدند خود را فدای منافع او، از جمله استرداد شهر استراسبورگ، بنمایند و با وجود داشتن امتیازات و اصرار فرمانروایان آلمانی برای ادامهٔ جنگ با فرانسه، باموافقت دولت اسپانیا، تصمیم گرفتند بدون تأخیر قرارداد صلح را درشب ۲۰ و ۲۱ سپتامبر با دولت فرانسه امضا نمایند.

دولت سوئد، که عمل واسطه را دراین میان انجام میداد، موفق شد برای امپراطور مهلتی دراول نوامبر بگیرد. امپراطور لئوپلد که خودرا دربرابرلوئی چهاردهم تنها ولاعلاج دید، بیهوده کوشش کرد بلکه بتواند حقوق خود را درمسئله جانشینی اسپانیا محرز نماید ولی سرانجام ناچار شد در ۳۰ اکتبر با ازدست دادن استراسبورگ و وعدهٔ تقویت مذهب کاتولیک در کشورهائی که به امپراطوری ملحق شده است، قرارداد صلح را امضا نماید.

بااین ترتیب بدوران جنگهای طولانی خاتمه داده شد بدون اینکه فاتح ومغلوبی در کار باشد. متحدین که تصور میکردند فرانسه را بحدود مرزهای میان سالهای ۱۶۴۸ و ۱۶۵۹ خواهند رسانید مجبور شدند ازاین فکر صرفنظر نمایند ولی ازطرف دیگرلوئی

۱- Prince Eugéne
۲- Sebieski
۳- Prince Conti
۴- Auguste de Saxe

چهاردهم، برای رسیدن به صلح، ناچار شد از امتیازات زیادی محروم مانده گذشتهای فراوانی بکند. نقشهٔ بزرگی که با لوووا[1] و ووبان[2] برای گسترش فرانسه، با الحاق ایالات آلزاس و لورن، کشیده بود، به‌نتیجهٔ مثبت نرسید، زیرا در قرارداد صلح قبول کرد که ایالت لورن را، باستثنای شهر لونگ‌وی[3] و پایگاه نظامی سارلوئی[4]، که بوسیلهٔ ووبان ساخته شده بود، مسترد دارد وفقط حق عبور از آنها را بگیرد. بدون شک، با در دست داشتن شهرهای مز[5] و تول[6] و وردن[7] که ایالت لورن و ناحیهٔ باروآ[8] را از سه طرف احاطه کرده بود، منظور لوئی‌چهاردهم عملی میشد و از ناحیهٔ لئوپلد جوان، پسر فرمانروای سابق لورن هم که بیش از یازده سال نداشت خطری متوجه نمیشد. ولی در مرزهای شرقی‌فرانسه نقطه‌ای بود که خاطر او را بخود مشغول میداشت. اگر لوئی‌چهاردهم شهر استراسبورگ وسواحل رود رن را بعنوان حد مرزی ازجانب آلمان وشهرهای هونینگ[9] و لاندو[10] را میتوانست دراختیارداشته باشد، میتوانست تمام نواحی اشغالی در خارج از آلزاس را به امپراطوری مسترد دارد ولی چون امپراطور در سال ۱۶۹۶، در موقع بحرانی حاضر نشده بود شرایط پیشنهادی را بپذیرد و آنرا به واگذاری حق جانشینی اسپانیا موکول کرده بود، از دادن چنین امتیازی خودداری نمود. مشاجره‌ها و مبارزه‌هائی که درمورد پالاتین و روحانی‌نشین کولونی[11] بظهور رسیده بود، پس از مذاکرات طولانی بدینقرار حل و فصل گردید و ادعاهای شاهزاده خانم ارلئان و شاهزاده خانم پالاتین به حکمیت محول گردید، حوزهٔ انتخابی کولونی در دست خاندان باوی‌یر باقی ماند بشرطاینکه شاهزاده فورستنبرگ[12]، حمایت شده از طرف لوئی چهاردهم در قلمرو فرمانروائی

۱- Louvois
۲- Vauban
۳- Longway
٤- Sarrelouis
٥- Metz
٦- Toule
۷- Verdun
۸- Barrois
۹- Huningue
۱۰- Landau
۱۱- Cologne
۱۲- Furstenberg

خود مجدداً مستقرر گردد. ژزف کلمان[۱] روحانی شهر لی یژ[۲]، به حوزهٔ دینان[۳]، که از طرف فرانسویها اشغال شده بود، با پس دادن شهر بوئیون[٤] مراجعت نمود.

امپراطور اطریش بااستفاده از اتحاد باانگلیس و کمک آن، موفق شد هنگری و ترانسیلوانی را ازترکان عثمانی پس بگیرد. که با این ترتیب مرزهای امپراطوری تا بلگراد[۵] گسترش یافته فرصت پیدا کرد ایالات دانوب سفلی[٦] را درمعرض تهدید قرار دهد وضمناً با استفاده از فتوحات پی‌درپی و حیثیتی که ازاین راه کسب نموده بود توانست قدرت ونفوذ خویش را در آلمان محرز و برقرار ومستحکم نماید. در ژانویه ۱۶۹۰، فرزندش آرشیدوک ژزف[۷]، پادشاه هنگری، را بپادشاهی رومیها[۸] انتخاب کرد ونهمین حوزهٔ انتخابی را بنفع دوک هانور[۹]، ایجاد نمود.

فرمانروای ساووآ ناحیهٔ پین یرول[۱۰] را ضمیمه خاک خود کرد و با این ترتیب اساس استقلال کشورخویش را فراهم ساخت.

اسپانیا، کاتالونی[۱۱] و بارسلون را، که بوسیلهٔ فرانسویها اشغال شده بود، و لوکزامبورگ را، که حاکم ومسلط به جنگلهای آردن[۱۲]، بود وتمام پایگاههای مهم را مانند: کورتره[۱۳]، مونس[۱٤]، آت[۱۵] و شالروآ[۱٦] را که از راه جنگ ویا بوسیلهٔ معاهدهٔ نیمگ به آن تعلق گرفته بود، بتصرف درآورد. هلندی‌ها طبق قرارداد مخصوصی، اجازه یافتند قوای نظامی خود را درنواحی مزبور، که درحکم سدی در مرزهای آنها بود، مستقر سازند.

۱- Joseph Clément
۲- Liége
۳- Dinant
٤- Bouillon
۵- Belgrade
٦- Bas-Danube
۷- Archiduc Joseph
۸- Roi des Romains
۹- Duc de Hanovre
۱۰- Pignerol
۱۱- Catalogne
۱۲- Ardenne
۱۳- Courtrai
۱٤- Mons
۱۵- Ath
۱٦- Charleroi

انگلیسها از این جنگ ثروتمند و مفتخر بیرون آمده استفاده های سرشاری بردند. پادشاه آنان که براثر انقلابی ، بنام حق حاکمیت ملی ، انتخاب شده بود، سرانجام از طرف نیرومندترین پادشاهان که خود را ظل الله میدانست و احساسات جاه طلبی او حد وحصری نداشت و بدینوسیله خود را برتمام زمامداران آنزمان تحمیل کرده بود ، برسمیت شناخته شد . ضمناً مجلس عوام پس از صلح ریسویک از گیوم سوم که انگلیس را مصلح و ترازودار سیاست اروپا قلمداد کرد، تشکر نمود.

نتایج سیاسی واجتماعی جنگ در انگلیس

از این پس دو روش حکومت متداول : سلطنت مطلقه لوئی چهاردهم و سلطنت مشروطه انگلیس ، کدامیک بر دیگری مسلط خواهد شد؟

در انگلیس روش حکومت مشروطه بطور معمول وعادی در جریان بود ، در این زمان هیئت وزیرانی هم شکل و هم آهنگ مرکب از اعضای حزب ویگ درسال ۱۶۹۷ تشکیل شد و اگر مدت زمانی نپائید ولی مقدمه با نتایج بسیار مهمی برای آینده گردید. تعرض و مخالفت ملاکین ارضی و طرفداران حزب توری وضع بانک انگلیس را بمخاطره انداخت وآنرا نزدیک پرتگاه نابودی کشانید.

اما بعد از ختم غائله و مبارزه ، در فوریه ۱۶۹۷ ، پارلمان برای رهائی آن از وضع خطرناك قانون مخصوصی بنام «قانون بانک»[1] ازتصویب گذرانید که بموجب آن مبلغ یک ملیون لیور استرلینگ بسرمایهٔ بانک می افزود و بشرکا اجازه میداد ، تاحدود سهام خود، بوسیلهٔ اوراق قابل پرداخت، عندالمطالبه پول نقد ازبانک خارج نمایند واگر بانک و یا خزانه دولت نتوانست مبلغ مزبور را یکجا پرداخت نمایندتا سال ۱۷۱۱ بآنها مهلت داده میشود و از این تاریخ انحلال شرکت اعلام خواهد شد ، مشروط براینکه درسال ۱۷۰۵ موضوع انحلال باطلاع برسد . تا این تاریخ «قانون بانک» اجازه نمیداد که هیچ شرکتی، حتی شرکتهای داخلی، ایجادوتأسیس

1– Bank Act

گردد. بدین ترتیب بود که بانک انگلیس درحقیقت بصورت بانک دولتی درآمد. ضمناً باید اضافه کرد صلح ریسویک که وسیله شد ببازرگانی رونق بدهد، به پیشرفت عملیات وسرعت جریان کاربانک نیز کمک زیاد کرد ودراندک مدتی سهام آنرا ترقی داد چنانکه نرخ سهام که درسال ۱۶۹۹ به ۱۱۷ لیور استرلینگ خرید وفروش می‌شد درمارس ۱۷۰۰ ارزش آن به ۱۴۸ لیور بالغ گردید، این امر بهترین نشانه‌وعلامت ترقی و پیشرفت بازرگانی و تثبیت آن در این تاریخ بود.

بدین قرار سرمایه‌داران، پس از بحران سال ۱۶۹۶، برای بار دیگر پیروز و موفق گردیدند ولی درمقابل ملاکین اراضی‌خود را ضعیف وتقریباً تحقیرشده‌دیدند. تمام این تغییرات وتحولات وسیله شد که طبقهٔ اشرافی جدیدی باتکاء ثروت و پول خود جانشین طبقه قدیمی اشرافی مالک بشود و همین طبقه بود که پیوسته بدولت از راه وام کمکهای شایان نموده در مواقع بحرانی خزانهٔ عمومی و دولت را از بن بست مالی رها میساخت. برای این طبقه برگشت ژاک دوم به انگلیس علامت ورشکستگی کامل و بهیچوجه حاضر و راضی نبود چنین اتفاقی بیفتد. از این تاریخ است که انگلیس جدید در راهی طی‌طریق میکند که سراسر آن سعادت و خوشبختی و آزادی است و سرنوشت آن تسلط بردنیا خواهد بود.

نتایج جنگ در فرانسه

فرانسه باوجود ۱۹ ملیون جمعیت بواسطهٔ اشکالات‌فراوان‌مالی وشیوع فقر ومسکنت درقراء وقصبات نتوانست‌مانند انگلیس با ۶ یا ۷ ملیون جمعیت از خود فعالیت قابل توجهی نشان بدهد. علامات ونشانه های انحطاط دراینزمان درفرانسه ظاهر شده‌بود. گزارشهائی که مأمورین مالی و روحانیون شهرها وقصبات درسال ۱۶۹۸ بدولت داده‌اند تماماً شاهدبراین‌مدعا میباشد. جنگ و وضع بد و وخیم کشاورزی قیمتها را بطریق‌سرسام آوری بالا برد، حتی در ناحیهٔ بروتانی[1] که معمولاً گندم و غلات جنوب فرانسه را

---

۱ -Bretagne

تأمین میکرد، گرفتار کمبود گردید. صادرات گندم وماهی بکلی متوقف شد. بالا رفتن قیمتها درنتیجه گرانی اجناس ، قحطی ، مرگ ومیر زیاد و بیکاری کشور را بسرعت بسوی انحطاط و زوال سوق میداد . با وجود کوشش و مجاهدت دولت موجودی خزانه نمیتوانست تکافوی مخارج روزمره را بنماید. مالیات سرانه که لوئی‌چهاردهم بقید قسم‌وعده کرده‌بود آنراپس ازجنگ‌ملغی نماید، درتاریخ اول آوریل ۱۶۹۸ هنوز ادامه‌داشت، عوائد مالیاتی‌بزحمت‌تأمین میشد، طبقات‌ممتازه وبسیاری ازشهرستانها یا بزحمت و زور مالیات می‌پرداختند و یا از دادن آن خودداری مینمودند.

بازرگانان و کسبه و کشتی‌داران به «شورای بازرگانی» که در سابق بوسیلهٔ کولبر تشکیل و پس از مدتی بحال وقفه باقی مانده و مجدداً تأسیس شده بود ، شکایت کردند . درسال ۱۷۰۱ دوازده نمایندهٔ شهرهای بزرگ از روش سیاست بازرگانی دولت بشدت انتقاد نموده گفتند دولت کشاورزی را فدای صنعت کرده است و این امر غیرقابل قبول و غیرموجه است که دولت تمام هم خود را به ترقی و پیشرفت صنعت معطوف نماید و وسیله شود که از فعالیت کشاورزی کاسته گردد. سیاست انحصاری را مطرود شناختند و از حق کشی و تجاوزات شرکتهای خصوصی شکایت کردند و معتقد بودند که شرکتهای‌مزبور بیشتر می‌فروشند و از خریدن کالا حتی‌الامکان خودداری مینمایند زیرا تنها تعادل خرید و فروش است که می‌تواند سیاست بازرگانی خارجی را رونق بخشد . نمایندهٔ شهر لانگدوک در این خصوص چنین نوشت :

« باید به عقیده و روش سیاسی کولبر که ادعا داشت فرانسه میتواند خود را از تمام دنیا بی‌نیاز نشان بدهد و کاری کند که تمام ملل جهان بدان محتاج شوند، بر گشت » .

بدون تردید بازرگانان هریک منافع شهر خویش را درنظر می گرفتند واظهار عقیده میکردند ونمیتوانستند معنی ومفهوم‌سیاست حمایتی را در بازرگانی درک نمایند

با این تفصیل خود را برای دادن امتیازات لازم حاضر و آماده نشان داده راه را برای آزادی بیشتری در امر بازرگانی صاف و هموار کردند.

دولت در زیر فشار ضرورت، مجبور شد روش سیاست اقتصادی کولبر را که پس از مرگ او در بازرگانی اعمال میشد، پیشه خود سازد. و از سال ۱۷۰۰ بنادر دنکرنک[1] و مارسی[2] و بوردو[3] را، آزاد اعلام کرده از پرداخت عوارض معاف نمود و سپس در زیر فشار و نفوذ صاحبان کشتی و بازرگانان مهم روش سیاست آزادتری را اتخاذ کرد. معذلک معایب ومفاسد وسوء استفاده های سیاست اقتصادی بقرار سابق پابرجا ماند.

مقررات سخت وخشک، استبداد، نحوهٔ کار، امتیازات واز هرقبیل انحصارات، وضع مالی اسفناک، سختگیری در امور مذهبی، عدم اعتبار مالی کافی، درجامعه اشرافی و روحانی وحتی طبقهٔ بورژوآ سبب شد که صاحبان مشاغل اداری حاضر نشوند سرمایهٔ خود را در اختیار بازرگانان و کسبه که بدانها بدیدهٔ حقارت می نگریستند، بگذارند از طرف دیگر، در اوایل سال ۱۷۰۰، کارخانجات، مانند بازرگانی، بهمان حال زمان کولبر نبودند. کارخانه های پارچه بافی نخی و ابریشمی و قالی بافی وتوربافی و کاغذسازی در تمام نقاط فرانسه در حال انحطاط و سقوط بود و با اینکه افکار روشن و صائب اولیای امور کوشش داشت به بحران خاتمه داده وضع را بقرار سابق برگرداند ولی اثرات جنگ باندازه‌ای ریشه‌دار و عمیق بود که هر نوع اقدامی را بلااثر و خنثی میکرد.

قدرت سلطنت نیز در داخله کشور رو به ضعف و سستی میرفت. لوئی چهاردهم دیگر در کلیسا نفوذی نداشت زیرا در زمان جنگ اخلاقاً خود را موظف دید از برابر دربار واتیکان عقب نشینی اختیار نماید و امتیازات چندی از قبیل معافیت روحانیون از بعضی حقوق مالیاتی و عدم دخالت درانتخاب آنان و پس دادن شهر

۱– Dunkerque ۲– Marseille
۳– Bordeau

آوین یون[1] به پاپ ، برای دستگاه روحانیت قائل شود. در ۳۱ ژانویه ۱۶۹۱ ، پاپ الکساندر هشتم ، چون خود را نزدیک بمرگ دید ، اعلامیه‌ای را که پاپ اینوسان یازدهم[2] در هشت سال پیش تهیه کرده بود و در نظر داشت منتشر نماید در مجمعی از کاردینالها که در اطراف او گرد آمده بودند قرائت کرد ، دراین اعلامیه « فرمان چهار ماده‌ای »[3] سال ۱۶۸۲ را که بموجب آن تمام اختیارات دستگاه روحانیت در دست پادشاه فرانسه قرار میگرفت ، ملغی و بلااثر قلمداد کرد . لوئی چهاردهم که دراین تاریخ درحال جنگ وسرگرم آن بود ، مجبور شد سکوت اختیار نماید وحتی از اعتراض پارلمان پاریس که معتقدبودصدورچنین اعلامیه ای «مخالف آزادی فرانسوی است» جلوگیری بعمل آورد و از نمایندگان تقاضا کرد تا انتخاب پاپ جدید سکوت اختیار نمایند . پادشاه فرانسه امیدوار بود که با اعمال سیاست عاقلانه‌ای موضوع را حل خواهد کرد بخصوص که معتقد بود با بی‌طرف نگاهداشتن پاپ میتواند از نظر مساعد او درجلب فرمانروایان ایتالیا و فرمانروای ساووآ استفاده ببرد ، لوئی چهاردهم از این حد هم پا فراتر نهاد واعتراض روحانیون گالیکان را بدیدهٔ اغماض نگریسته اجازه داد تا تمام روحانیون فرانسه‌نامهٔ اعتراضیه‌ای را که در ۱۲ سپتامبر ۱۶۹۳ ، بقرار زیر رئیس روحانی فرانسه خطاب به پاپ تهیه دیده بود ، امضاء نمایند :

« در پیشگاه آن مقام منیع وسعادت ازلی زانو زده اعتراف و اعلام میکنیم ما در تصمیماتی که در مجمع سال ۱۶۸۲ اتخاذ شده و موجب عدم رضایت وجود مقدس پاپ و اسلاف ایشان گردیده است ، فوق‌العاده ناراحت وخشمگین هستیم . در نتیجه تمام موضوعاتی که دراین مجمع به قدرت روحانیت و اختیارات مقام پاپ لطمه‌وارد آورده است، ما آنرا کان‌لم یکن محسوب میکنیم وبعلاوه‌تمام مذاکراتی که بضرر و زیان‌حقوق کلیسا درآن مجمع بعمل آمده است مابلااثر ومخدوش میدانیم » .

۱– Avignon ۲– Innocent XI

۳– Déclaration de quatre articles

لوئی چهاردهم هم بشخصه فرمان سال ۱۶۸۲ را بموجب نامه‌ای که در تاریخ ۱۵ سپتامبر به پاپ نوشت و در آن از گذشته اظهار تأسف کرد کان‌لم‌یکن دانست. گالیکانها بخصوص بوسوئه[1] و داگسو[2] سعی کردند بلکه بتوانند از اهمیت شکست پادشاه خود جلوگیری نمایند ولی کوشش آنان بجائی نرسید. پرتستانها در خارج از کشور ازبدگوئی زیاده ازحد درگذشته و بعداً اطاعت صرف شاه نسبت به پاپ که آنرا برای آیندهٔ طریقهٔ پرتستان زیان‌آور و خطرناك دیدند، درشگفت افتادند.

درحقیقت باید اذعان کرد که لوئی چهاردهم امتیازات وتعهدات زیادی بدربار واتیکان و طریقهٔ کاتولیک درست در زمانی که مذهب کاتولیک گرفتار مبارزه با مخالفین از جمله طریقهٔ ژانسنیسم بود، داد، پادشاه فرانسه که روز بروز در مذهب متعصب‌تر میشد، دراین معرکهٔ مبارزهٔ مذهبی افتاده دائماً پاپ و یسوعیین را وادار می کرد بامخالفین طریقهٔ کاتولیک بسختی رفتار نموده آنانرا محکوم کنند، ولی اگر پاپ برای باردیگر طریقه ژانسنیسم را، که در این زمان با انتشار کتاب «مطالعات اخلاقی درعهد جدید»[3] که درسال ۱۶۷۱ بوسیلهٔ کسنل[4] نوشته شده ومجدداً بروی صحنه آمده بود، طرد کرد و حاضر نشد اصل فلسفه عشق پاك ناشی ازفلسفه مادام گویون[5] و فنلون[6] را با وجود اصرار بوسوئه و کنفرانسی که در شهر ایسی[7] درسال ۱۶۹۵ برای مباحثهٔ در این موضوع تشکیل شد، بکلی رد کرده آنرا مطرودشناخت لوئی چهاردهم با وجود تمام کوششها موفق نگردید از نهضتهای مذهبی، که در مبارزه با آنها بخود می بالید، جلوگیری بعمل آورد وبدون اینکه خود بفهمد برعلیه قوای معنوی، که ضعف و سقوط او بدانها قدرت و اطمینان بخشیده بود، قیام کرد.

قابل توجه اینکه، لوئی چهاردهم مخفیانه از برابر مقاومت شدید وسرسختانهٔ پرتستانها شروع به‌عقب نشینی کرد. درمشورتی که درسال ۱۶۹۸ دربارهٔ داگسو

۱– Bossuet ۲– Daguesseau
۳– Refléxion morales sur le Nouveau Testament
۴– P. Quesnel ۵– Madame Guyon
۶– Fénelon ۷– Issy

پیشکار سابق دارائی شهر لانگدوک ، با کاتولیکها کرد، مأمورین دولتی وروحانیون هریک بنحوی جواب او را دادند ولی بسیاری از آنان بخصوص بوسوئه موضوع اجبار را درمورد عقد ازدواج رد کرد وبدادن تعلیماتی مناسب ومداوم در آن قناعت ورزید. شورای سلطنتی برای تعدیل سیاست مذهبی و برقرای وحدت عقیده در کشور، اعلامیه‌ای در دسامبر ۱۶۹۸ منتشر کرد که طبق آن مأمورین دولتی موظف شدند از سخت گیری نسبت به پرتستانها بکاهند و با آنان با مدارا رفتار نمایند. بدین ترتیب دولت لوئی چهاردهم تصمیم گرفت خود را از تمام تبعیضاتی که در امور مذهبی و سیاسی میشد ، مبرا سازد. ولی آیا با وجود مردم متعصب مخصوصاً در جنوب فرانسه که سراسر آن مملو از روحانی واشراف وملاکین متعصب ومذهبی بود، اعمال چنین سیاستی امکان داشت؟

تنها نتیجه‌ای که از آن عائد گردید توقف مهاجرت پرتستانها از کشور بود. روحانیون پرتستان که پس از سال ۱۶۸۵ پرتستانها را به مهاجرت و فرار تشویق میکردند از این پس آرامش خاطر یافته مردم را بمراجعت بکشورخواندند و چه بسیار از آنان درموقع جنگ بوطن خویش برگشتند. بدین ترتیب بود که درست درزمانی که دربار ودولت گرفتار ناراحتیهای سیاست خارجی و اوضاع داخلی بودند، پرتستانها تغییر رویه داده گرفتاری را روزافزون نمودند. دراین زمان پرتستانها موقع را مغتنم شمرده برای سر وصورت دادن بکار مذهب خود مصمم و پابرجا شدند. پرتستانهای فرانسه پس از ادوار ناامیدی برای استقرار صلح و کناره گیری گیوم دورانژ از کمک ومساعدت با آنان ، تصمیم گرفتند بدور یکدیگر گرد آیند ودر سراسر کشورشبکه های مخفی با ارتباط بامهاجرین مقیم کشورهای خارجی تشکیل داده وضع مذهب پرتستان را در سراسر اروپا مستحکم نمایند.

فعالیتهای شدید واقدامات مؤثر ومقاومت سرسختانهٔ پرتستانهای فرانسه سرانجام به‌نتایج مثبت رسید واین طریقه را بسوی آزادی و پیروزی سوق داد.

بدینقرار بود در زمانیکه ملت انگلیس نیروی مالی و بازرگانی و رفاه‌وآسایش

خود را تقویت وتأمین میکرد و اساس سلطنت وحکومت خویش‌را برپایه‌های آزادی مطلق استوار و محکم مینمود ، حکومت سلطنتی فرانسه خسته و فرسوده و ضعیف ، درداخل وخارج، ازجنگ بیرون آمد ومجبور شد باهزاران مشکلات مالی واقتصادی دست و پنجه نرم نماید و حتی از سیاست مذهبی که آنقدر بدان علاقمند بود ، خود را برکنار به‌بیند.

فصل پنجم

دنیاپس از انعقاد قرارداد

صلح ریسویک

در سال ۱۶۹۷ مسئله جانشینی اسپانیا ، اگرچه رسماً بروی صحنهٔ سیاست اروپا نیامده بود ، ولی دولتهای ذینفع کوشش میکردند قبل از اینکه موضوع رسماً مورد بحث قراربگیرد ، خودرا آماده نمایند. دراین موقع است که مردان کارآزموده سیاست و دیپلمات در افق سیاست ظاهر شدند و مسائل سیاسی و اقتصادی را ، که روز بروز بیکدیگر نزدیک میشدند ، مورد مطالعه وعمل قرار دادند.

رقابت در دریاهای شمال و مدیترانه

یکی از چهار راههای اصلی مبادلات بازرگانی و رقابت های سیاسی بطور قطع دریای شمال بود . یک قسمت مهم از پی بای اسپانیا ، یعنی نواحی حوزه رودهای موز[1] و اسکو[2] ، میان فرانسه و ایالات متحده پی با، درساحل این دریاقرارگرفته است. ولی بواسطهٔ نوعی توافق، که بین دولتهای رقیب برای خنثی کردن فعالیت بازرگانی این نواحی ، که دارای رودخانه های قابل کشتیرانی و کانالهای متعدد که رودخانه هارا بیکدیگرمرتبط میساخت و نیز بواسطهٔ عدم توافق دولتهای مزبور دراستفاده از بندر آنورس[3]، شده بود ، بنادر آن که مرکز بازرگانی ومحل آمد ورفت کشتیها بود ، از فعالیت افتاده نمیتوانستند مانند سابق ، منشأ اثر باشند . میان انگلیس و هلند رقابت بازرگانی هنوز پابرجا بود واز زمانی که انگلیسها مبادلات بازرگانی واقتصادی خود را رواج

۱– Meuse　　۲– Escaut

۳– Anvers

داده منابع‌مالی بانک انگلیس را بکار انداخته بودند، رقابت شدیدتر و آشکارتر شده بود.

فرانسویها، بنوبهٔ خود، پس ازتصرف دنکرنک وفلاندر دردریای‌شمال پیشرفتهای قابل ملاحظه‌ای کرده بودند. لوئی‌چهاردهم نواحی متصرفی حوزهٔ روداسکووسامبر[۱] و موز را رها کرد و ناحیهٔ فلانوئیدر[۲]، در ماوراء بندر دنکرنک، که اهمیت‌بسزائی ازنظر بازرگانی ونظامی بخود گرفته بود، اشغال نمود سپس بسرعت تمام اراضی شنی درغرب و شمال پوپرنیگ[۳] و ایپر[۴] را بتصرف درآورد و با توسعهٔ اسکله و باراندازها بندر دنکرنک را مرکز مهمی برای آمد ورفت کشتیها و مبادلات بازرگانی اروپای شمالی کرد. پادشاه فرانسه با این اقدام موفق شد از راه صید ماهیهای ایسلندثروت سرشاری نصیب فرانسه نماید و نیز در زمان جنگ امتیازات دریائی کسب کند. بدین ترتیب موقع‌فرانسه در آبهای شمالی مستحکم‌شده قدرت دریائی آن بجائی‌رسید که مورد حسادت انگلیسها وهلندیها قرارگرفت. از این پس بندر دنکرنک، که بوسیلهٔ ووبان مستحکم شده بود، بندری شد که از آنجا دولت فرانسه می‌توانست‌با نیروی دریائی خارجی برابری نموده آنرا درهم بشکنند.

علاوه برقدرتهای مذکور درفوق، هانزآت‌ها[۵] (آلمانها) دردریای شمال داخل در رقابت گردیدند. بندر هامبورگ، که درجنگ سی‌ساله خراب واز اهمیت افتاده بوده، مجدداً بفعالیت پرداخت. شهر بزرگ هامبورگ مرکز بانکهای‌مختلف و متعدد با آینده بسیار درخشان گردید. این بندر بیش از همه با دانمارکیها رقیب بزرگ وحسود سوئدیهاصاحب‌بندر برم[۶]، درارتباط بود. ازاین پس هامبورگ مرکز وسرپل‌عملیات شرکت دانمارکی هند شرقی گردید وسواحل رود الب[۷] میدان رقابت سیاسی واقتصادی میان دانمارکیها وسوئدیهاشده صحنه مبارزهٔ‌میان آندو قرار گرفت.

۱- Sambre
۲- Flanuidre
۳- Poperinghe
۴- Ipres
۵- Hanséates
۶- Bréme
۷- Elbe

دریای بالتیک نیز از میدان مبارزه و رقابت دور نماند. سوئدیها ازمدتها پیش تسلط خود را براین دریای بسته محرز کرده بودند و بااینکه زمانی نزدیک بودنفوذ آنان دراین دریاخاتمه یابد ولی پشتیبانی و کمک لوئی چهاردهم بسوئدیها اجازه‌داد که کماکان تسلط خویش را برآن نگاهدارند. با این تفاصیل وضع سوئد، باوجود دانمارکیها که مایل بودند پیوسته تسلط خود را برتنگه‌های میان دریای شمال و دریای بالتیک حفظ نمایند و در موقع جنگ درهای آنرا به‌بندند و در زمان صلح با گرفتن پول درهای آنرا بروی کشتیهای ملل دیگر بازکنند، در معرض خطر وتهدید بود. ولی سوئدیها ادعاهای دانمارکیها را بسیار سخت تحمل میکردند بطوریکه همین امر باعث شده بود که میان دوقدرت شبه جزیرهٔ اسکاندیناوی پیوسته مشاجره و مبارزه سیاسی برای تسلط به اسکانی[1] و نروژ، درکار باشد.

دولت براندبورگ درنظر داشت حدود متصرفات و نفوذ خویش را علاوه بر پروس و پومرانی شرقی تا سواحل شنی وفاقد آبادی و بندر، بسط وتوسعه دهد. دولت سوئد دهانهٔ رود اودر[2] واشتتین[3] و جزایر وبندر اشترالسوند[4] را ازسمت مغرب درتصرف داشت. ازطرف مشرق پولونی، از زمانهای بسیار قدیم، مالک نواحی ساحلی رود ویستول[5] و بندر مهم دانزیک در دهانهٔ این رود، بود. منتخب بزرگ براندبورگ، برحسب تمایل و ارادهٔ لوئی چهاردهم، از بنادر متعلق به‌سوئد رانده شده نمیتوانست بدانها تجاوز نماید. ولی جانشین او نظر خود را بجانب بالتیک و دریای شمال دوخت وامیدوار بود روزی اشتتین را بتصرف درآورد و بازرگانی خارج ازآلمان را ازدست سوداگران ودلالان هلندی وهانزآت بیرون آورد وسیاست منتخب بزرگ را مبنی بر برقرار کردن روابط مستقیم با بنادر فرانسوی که درآنها چوب وپطاس و پوست پروس درمقابل شراب و نمک وعرق فرانسه مبادله میشد، تعقیب نماید.

۱– Scanie
۲– Oder
۳– Stettine
٤– Stralsund
٥– Vistule

وضع باداخل شدن دولت تزاری مسکو درصحنه سیاست غرب پیچیده و مشگل شد . دولت روسیه برای سوئدیها ، بهمان اندازه که دولت مزبور با پولونی و دولتهای پروس و براندبورگ خطرناك بود ، خطرناك بنظر می‌آمد.

از این پس میان شارل دوازدهم و پطر کبیر جنگ تن بتن درگیر شد ، این موضوع نه تنها مورد توجه دولتهای شمالی قرار گرفت بلکه ملل غربی که با کشورهای ساحلی بالتیک در ارتباط دیپلماسی و تجارتی بودند خود را در این گیرودار شریک دیدند . بنابراین آیا حاضر میشدند در صحنهٔ مبارزه‌ای که میان دو قدرت ساحلی بالتیک درشرف تکوین بود بی‌اعتنا و بدون فعالیت بمانند؟ وآیا لوئی‌چهاردهم برای باردیگر در بالتیک دخالت میکرد؟

دریای مدیترانه بیش از دریای بالتیک ملل غرب را بسوی خود جلب نمود قدرتهای قدیمی مدیترانه مانند ژن[1] و ونیز[2] از مدتها پیش رو بسقوط و اضمحلال رفته بودند . رقبای مهم در اینزمان درمدیترانه، هلندیها وفرانسویها وانگلیسها بودند درجزیرهٔ سیسیل که محکمترین پایگاههای نظامی مدیترانه را تشکیل می‌داد ، کشتیهای بازرگانی جای خود را به ناوهای جنگی کشورهای مختلف داد . از همه مهمتر نیروی دریائی نظامی فرانسه بود که در اندك مدتی موفق شد قدرت مراکز مهمی مانند ژن و ونیز وحتی الجزیره وتونس را درهم بشکند، دولت لوئی‌چهاردهم بااستفاده از این پیروزی فرصت را مغتنم شمرد و باافریقای شمالی مخصوصاً مراکش و تونس روابط بازرگانی را مستحکمتر نمود ضمناً بازارهای بازرگانی فرانسه را در مدیترانه شرقی درقسطنطنیه و ازمیر واسکندریه رونق بسزائی بخشیده از خطررقابت هلندیها و انگلیسها ، که ازمدتها پیش اسباب مزاحمت را فراهم آورده بودند، رها سازد . درسراسر خاك ترکیه رقابت میان دولتهای اروپائی بحد کمال رسیده بود ، بطوریکه این رقابت بزودی تغییرشکل داد ورنگ سیاسی بخود گرفت . درسال ۱۶۹۷

۱– Génes ۲– Venise

مسئله برتری وتفوق درمدیترانه موضوع تازه‌ای در صحنهٔ سیاست گردید. باید دید که کدامیک از آنها موفق خواهند شد تسلط و نفوذ خویش را درمدیترانه غربی محرز و تثبیت نمایند؟ باید به‌این نکته توجه داشت که هیچیک از دولتهای خارجی درمدیترانه مالک و صاحب بندر و یا جزیره‌ای نبودند. بنابراین حل تمام‌این امور به‌نتایج وتقسیم‌مسئله جانشینی اسپانیا بستگی پیدا میکرد. دولت امپراطوری‌اسپانیا بادراختیارداشتن‌بنادر وجزایری مانند بارسلون[۱]، والانس[۲] و کارتاژن[۳] وپورماهون[٤] و ناپل وسیسیل، درمدیترانه غربی وضع مستحکمی داشت ولی درمقابل‌فاقد نیروی دریائی کافی بود.

پس باید انتظار کشید که اسپانیا و ناپل و پالرم[٥] و مسین[٦] سهم کدامیک‌از دولتهای ذینفع خواهد گردید.؟ اگر هریک ازآنها تصادفاً موفق میشد مالک یکی ازاین دوسهم بشود، آنوقت‌بود که مالک‌الرقاب وقدرت‌بی‌رقیب مدیترانه میگردید.

لوئی‌چهاردهم پیوسته همین سیاست ونقشه را تعقیب میکرد و درنظر داشت بوربونها را صاحب‌اختیار مدیترانه غربی بنماید.

ازهمان زمان انگلیسها بادعای سهیم‌بودن درمسئلهٔ جانشینی اسپانیا، جانب خاندان هابسبورگ راگرفت وچون میدانستند که نمیتوانند در داخلهٔ دریا راه یابند تصمیم گرفتند در بنادر و جزایر اطراف آن برای خویش پایگاههائی ایجاد نمایند و ازآنجاها اسباب مزاحمت قدرتهای دریائی دیگر را فراهم آورند.

اقیانوس اطلس و پیشرفت دولتهای اروپائی در امریکا

در اقیانوس اطلس و در قارهٔ امریکا رقابت بسیار شدیدتر و حادتر گردید. روش وطرز عمل اروپائیان دراین منطقه بنحو دیگر، متفاوت باروش‌عمل درمدیترانه، بود: تسلط هلندیها جنبهٔ ارضی نداشت، بلکه عمل آنها درکشتیها و درمراکز

۱- Barcelon

۲- Valence

۳- Cartagéne

٤- Port-Mahon

٥- Palerme

٦- Messine

بازرگانی که درطول سواحل پراکنده بود، انجام میشد. امپراطوری اسپانیا باتملک دراراضی وسیع پی‌ریزی شده بود. انگلیسها هردوجنبه را اتخاذ کردند، یعنی عمل بوسیله نیروی دریائی وتملک اراضی، مبنی وپایهٔ سیاست مستعمراتی‌فرانسه در روی اشغال اراضی وسیع جلگه‌های امریکای شمالی، که بوسیلهٔ مسافرین ومبلغین‌مذهبی جدیداً کشف شده بود، برقرار و استوار گردید.

در امریکای شمالی مهاجرت و اسکان کاشفین و بازرگانان ومبلغین مذهبی، که بتعداد زیاد دراین قاره آمدند، بیش ازامریکای جنوبی که در آن تعداد بومیان بیشتر بود، انجام گرفت. در مستعمرات انگلیسی، در جزایر آنطیل و درسواحل اقیانوس اطلس، بیش از هرجا مهاجرین روآوردند.

بطورتحقیق باید گفت که دراین تاریخ از تعداد مهاجرتهای انگلیسی بسیار کاسته شده بود، و اگر هم مهاجرتی اتفاق می‌افتاد عدهٔ آنان بسیارکم و بصورت دسته جمعی نبود. ولی توالد وتناسل در میان مهاجرین بسیار زیاد بود، بطوریکه اغلب اتفاق می‌افتاد برای بدست آوردن سرزمین بیشتر ومساعدتری مجبورمی‌شدند از مستعمره‌ای بمستعمرهٔ دیگر کوچ و نقل مکان نمایند. علاوه برمهاجرین انگلیسی تعداد زیادی ازمردم سایر کشورهای اروپائی مانند آلمانی و هلندی و پرتستانهای فرانسه و سوئیسی و اسکاتلندی بسرزمین جدید وارد شدند.

این‌دسته ازمهاجرین بیشتر ناحیهٔ کارولین[1] رامسکونی کردند. درسال ۱۶۷۰ عده‌ای ازسکنهٔ جزایر برمود[2] و بارباد[3] و درسال ۱۶۷۱ تعدادی ازسربازان ناحیهٔ نیویورك که بیشتر آنان پرتستانهای فرانسه بودند، و درسال ۱۶۸۴ اسکاتلندیهای حادثه‌جو و سرکش که پیوسته برعلیه ملاکین مستعمرات درحال شورش و انقلاب

۱- Caroline

۲- Bermude

۳- Barbade

بودند ، در این ناحیه سکنی اختیار کردند و دو شهر چارلستون[1] و آلبمارل‌سوند[2] را ایجاد نمودند .

براثر کثرت مهاجرین ، مستعمرات انگلیسی رونق بسزائی گرفت و حدود آن در تمام سواحل اقیانوس اطلس از ناحیهٔ مِن[3] تا فلورید[4] ، بسط یافت . دستجات مهاجر ، برای تصرف اراضی غربی ، بتدریج بجانب کوههای آلگانی[5] رو به‌پیشرفت گذاشتند و بااینکه عدهٔ آنان قلیل بود بواسطه تهور و پشتکار وفعالیت موفق شدند مهاجرین اسپانیائی و فرانسوی را که در سر راه اسباب مزاحمت فراهم می‌آوردند، از پیش پا بردارند ، دستجات مهاجر فرانسوی در این زمان از درهٔ رود میسی‌سی‌پی ، درامتدادراهی که کاوالی‌یه دولاسال[6] گذشته‌بود، گذشتند ودرسواحل خلیج‌مکزیک مستقر گردیدند . در همین موقع بود که دریانورد موان دیبرویل[7] دهانه‌های رود مزبور را کشف کرد و سپس در سال ۱۷۰۲ خود را به به‌موبیل[8] خلیج مجاور مکزیک رسانید . بهمان اندازه که اراضی جدید در کانادا و در درهٔ رود میسی‌سی‌پی بوسیله انگلیسها وفرانسویها اشغال می‌شد ، بهمان اندازه برخورد ومبارزهٔ میان آنان شدیدتر میگردید .

سکونت سفید پوستان اروپائی‌نمیتوانست برای قارهٔ پهناور امریکا کافی‌باشد . بسیاری از سفید پوستان مزدور که حد اکثر برای مدت سه سال استخدام می‌شدند ، ازشدت کار و زحمت میمردند وسرخپوستان هم که عادت‌بکارهای سخت وطاقت‌فرسا درامور کشاورزی ویا کار درمعدن نقره، نداشتند اصولاً ازادامهٔ خدمت سربازمیزدند بنابراین کارگران جدیدی لازم بود که آنهم ار سیاهپوستان افریقائی تأمین گردید . ازسال ۱۶۵۵ ، پس ازتصرف ژامائیک بوسیلهٔ انگلیسها وپیشرفت هلندیها درهند

۱- Charleston ۲- Albermarle Sund ۳- Maine

٤- Floride ٥- Alleghanye

٦- Cavalier de la Salle ۷- Moyne d'Iberville

۸- Mobile

شرقی و ورود اروپائیها درجزایر آنطیل درساحل اقیانوس اطلس و در مستعمرات اسپانیائی ، سیاهان افریقائی ، که بکـار در زیر آفتاب سوزان در دشتهـای سودان و کنگو، عادت داشتند، بتعداد زیادبمناطق اشغالی درآمریکا آورده شدند. پادشاهان و رؤسای قبایل افریقا سیاهان را بمباشرین و دلالان شرکتهـای اروپائی که برای بردن آنان بسواحل گینه وگامبی، ازگینه تا آنگولا، می‌آمدند ، میفروختند. بااینکه مردم این نواحی دارای تمدنی بودند که بدون شک از نوبی و مصر سرچشمه گرفته بود ولی در برابر شکارانسان و بردگی و بردن آنان به اسارت فوق‌العاده ناتوان و عاجز بودند. کشتیهای شرکتهای اروپائی بمقدار زیاد پارچه واشیاء لوکس به‌افریقا می‌آوردند و درمقابل از سیاهان گرفته بامریکا میبردند.

مستعمرات اسپانیائی ، چون فاقد کشتی لازم بودند و در سواحل افـریقائی ، اراضی و مراکز بازرگانی نداشتند ناچار از تهیه برده محروم ماندند. بنابراین ناچار شدند از شرکتهای دریانوردی خارجی برای تهیه برده وحمل کالاهای‌خوداستمداد نمایند. همین امر وسیلهٔ رقابت شدیدی میان‌انگلیسها وهلندیها وفرانسویها وژنی‌ها و پرتقالیها (که ایندو بـرای مدتی انحصار حق بازرگانی را با امریکـای اسپانیا و معاملات برده وکالاهائی که از لیسبون[1] یا سویل[2] می‌آمد ، داشتند) ، گردید.

بدین‌ترتیب قدرتهای دریائی مانند انگلیس وهلند وفرانسه و پرتقال به‌وارد کردن دستجات سیاهپوست به امریکا شروع کردند و از اینراه وسیله شدند که این قاره درعین‌حال از سفید پوستان و سیاه پوستان مسکونی گردد. درمستعمرات جنوبی انگلیسی‌درکوبا[3] و سن‌دومینگ[4] و مارتی‌نیک[5] وگوآدلوپ[6] درابتدا تعداد سفید - پوستان بیشتر بود ولی ازسال ۱۶۷۱ بتدریج عدهٔ سیاهپوستان ، مخصوصاً درجزایر آنطیل ، برآنان فزونی گرفت. بطوریکه دراواخر قرن درمارتی‌نیک ۱۶۰۰۰ نفر و

۱- Lisbonne ۲- Scvilte

۳- Cuba ٤- Saint-Domingue

۵- Martinique ٦- Guadeloupe

در سن دومینگ . . . . ۲ نفر سیاهپوست سکونت اختیار کردند . استقرار سیاهپوستان وضع اقتصادی واجتماعی امریکای شمالی را بطور قابل ملاحظه‌ای تغییر داد بطوریکه نتایج مهم آن بعداً آشکار گردید.

امریکای انگلیس و مسئلهٔ روابط آن با حکومت مرکزی

اگر در امریکا ، در مستعمرات فرانسه ، در دره‌های رود میسی‌سی‌پی ودر سن‌لوران[1] وضع استعماری بصورت اشغال اراضی خالی از سکنه، با وجود شهرهای بسیار نادر مانند : کِبِک[2] و مونرآل[3] و بعضی قلاع نظامی از قبیل دولوث[4] و میکیلی‌ما کی‌ناک[5]، بود ودر مستعمرات اسپانیا و یاپرتقال مستعمرات باهمان‌روش حکومت مرکزی بدون ناراحتی و یا انقلابی از طرف هندیهای سرخ پوست ، اداره می‌شد ، در مستعمرات انگلیسی مسئله ادارهٔ مستعمرات در روابط آنها با حکومت مرکزی بصورت پیچیده و بغرنجی درآمد.

در مستعمرات انگلیس که اغلب نواحی متصرفی با کمک یکدیگر مسکونی میشد، وضع اقتصادی و اجتماعی بصورت قابل ملاحظه‌ای رونق گرفت و بسرعت رو به پیشرفت گذاشت. در اواخر قرن هفدهم نواحی دورافتاده بتدریج بیکدیگرنزدیک شده متصل میگردید وبهمین تناسب شرایط زندگی‌ساکنین مالک اراضی در وضع مشابهی قرارگرفت . در ناحیهٔ ویرژینی ، کشاورزان بزرگ و خورده مالکین در یک مجمع انتخابی درتحت شرایط مساوی اجتماعی ، شرکت میکردند ، چنانکه در موقع رأی دادن خورده مالکین برای احتراز از تعداد زیاد اهالی غیرمالک که بنظر آنان برای حفظ مصالحشان خطرناک می‌آمد ، بمردم طبقهٔ دوم رأی میدادند. در ماساچوست[6] همین روش پیروی میشد ومجلس شورا، که درسابق از طرف طبقه سوم و پیشه‌وران انتخاب میگردید ، از این پس تنها ملاکین در آن انتخاب شدند . بنابراین روش

۱- Saint-Laurent
۲- Québec
۳- Montréal
٤- Duluth
٥- Mikilimakinac
٦- Massachussetts

سیاسی واجتماعی وادارهٔ حکومت برپایه های زمین مزروعی، زمینی که باید جنگلهای آن بریده و مردابها با زحمات و مشقات زیاد تبدیل به خاك مزروعی گردد و در آن گندم و برنج کاشته شود ، استوار گردید.

چنین پیشرفتی مدیون کار و زحمت بود که با تربیت فرهنگی بسیار وسیعی ، مخصوصاً در فیلادلفی ودر ویرژینی ، توأم گردید. بهمین مناسبت بود که دستجات مهاجر برای خود استقلال و آزادی قابل توجهی که از سیاست استعماری و زندگی اجتماعی انگلیسی در زمان انقلاب پوری‌تن (کرمول) سرچشمه میگرفت ، قائل شدند .

استقلال اقتصادی با خودمختاری سیاسی در یك خط موازی با یکدیگر سیر میکرد. امری که مردم آزاد و فعال مستعمرات که خود را طبقه و اجتماعی آزادسر[1] معرفی کردند ، مایل بودند این بود که کالاهای اروپائی را از مللی که در شرایط بهتری بدانان عرضه میکردند ، بدون رعایت قوانین و مقررات سیاست مستعمراتی ، خریداری نمایند. بعلاوه سیاست بازرگانی انگلیس پیوسته صاحبان کشتی وبازرگانان لندن و بریستول[2] را مورد حمایت و پشتیبانی قرار میداد و بمستعمرات خود ، ازنظر بازرگانی ، قوانین و مقررات سخت و دشواری را تحمیل مینمود. از این طریق بود که انگلیس به تنهائی تمام محصولات دنیای جدید را بخود منحصر کرده آنها را بدون رقیب دیگری به قارهٔ اروپا میفروخت واجازه نمیداد دیگران از منافع آن سهمی ببرند. شوراهای بازرگانی[3] که واضع ومجری قوانین ومقررات بودند مأمور شدند در سیاست بازرگانی روحیهٔ مداوسی را ایجاد نمایند که بیشتر جنبهٔ لجاجت و خودسری داشت ، قانون تجارت[4] سال ۱۶۹۶ سختگیری شدیدی را پیش بینی کرد که منظور وهدف آن مرتبط ساختن مستعمرات به دستگاه حکومت مرکزی بود.

اتخاذ چنین سیاستی برمبنای اصول جاریه در انگلیس یعنی بی‌اعتنائی و نظر

۱- Self-Made men

۲- Bristole

۳- Council of Trade

٤- Board of Trade

سوء نسبت به مستعمره نشینان که اصولاً از طبقات پست و یا از اسکاتلندیهائی که ازنظر انگلیسها بیگانه محسوب می‌شدند و یا از ایرلندیهای کاتولیک که مورد تنفر تمام انگلیسهای پرتستان بودند و یا ازکشاورزان و دهقانانی که آنانرا انقلابی و راهزن و بواسطه روش و سلوکی که در زندگی داشتند انگلیسها آنانرا غیر متمدن می‌پنداشتند ، پایه گذاری شده بود . باوجود این سیاست حکومت مرکزی تشخیص داد که باید برای مهاجرین مستعمرات امتیازاتی درحدود مردم انگلیس قائل شد. ولی آیالازم بود که مستعمره نشینان صرفاًمطیع تمام قوانین انگلیس ، ازجمله قوانین بازرگانی ، باشند ؟ انگلیس ها معتقد بودند که تمام مستعمرات باید تابع حکومت مرکزی باشند ، اما آیا این موضوع می‌توانست عملی شود و بمورد اجرا درآید ؟ امری که درآنزمان هیچگاه عمیقاً مورد مطالعه و دقت قرار نگرفت . بخصوص که وضع مستعمره نشینان با مردم خود انگلیس بهیچوجه تشابهی نداشت . مهاجرین مستعمره نشین خود را باوجود مجالس منتخب در وضع قوانین ، مخصوصاً قوانینی که به امور بازرگانی و اقتصاد مربوط بود ، آزاد و مختار می‌دانستند . درسال ۱۷۰۰ جزیرهٔ ژامائیک مجلس شورای خود را ، از تمام جهات ، با پارلمان لندن مشابه و متجانس نمود.

اوضاع و پیشرفت و توسعهٔ اقتصادی و اخلاقی ، احساسات استقلال خواهی سیاسی مستعمره نشینان را تقویت نمود.

درانگلیس تمام سازمانها و اولیای امور ، باوجود حوادث سال ۱۶۸۸، هنوز درحال زندگی اشرافی باقیمانده بودند.

در بخشها و شهرها آریستوکراسی ، با اینکه درحال اضمحلال وسستی بود ، بقوت خود باقی مانده وحکومت مظهر ومعرف طبقات بالا ، لندلوردها[1] شده بود . در امریکا وضع بکلی برعکس انگلیس بود ، یعنی درست در زمانیکه حکومت مرکزی

۱- Landlords

تصمیم داشت مستعمرات را مطیع و منقاد سیاست محدودی بنماید ، مستعمره‌نشینان خود را برای گرفتن آزادی بیشتری آماده ومهیا میکردند . لاک[۱] که در روش حکومت جدید فرضیه هائی قائل شده بود کوشش داشت روش جدید را نیز به مستعمرات سرایت دهد . طبق فرضیه جدید آزادی سیاسی برای خود انگلیس بسیار مناسب و بجا بود ولی در مستعمرات باید کاری کرد که قدرت حکومت سلطنتی در آنجا هانافذ و جاری باشد . اغتشاش وبی نظمی وانقلاب درهمه جابروز کردچنانکه در ویرژینی، ماساچوست وبوستون درسال ۱۶۷۶ برعلیه حکومت محلی برای اعتراض به پارلمان انگلیس، که بدون درنظر گرفتن شرایط زندگی و وضع اجتماعی و اخلاقی سرزمینهای ماوراء بحار و دوردست ، قوانین و مقرراتی وضع کرده بود ، بکلی مطرود وحتی قانون‌اساسی ماساچوست نیز بلااثر وملغی شناخته شد (۱۶۸٤) و با اینکه مجدداً درسال ۱۶۹۱ بواسطه گرفتاری دولت مرکزی در جنگهای داخلی اروپا ، قانون اساسی این ناحیه تجدید گردید ولی قدرت سلطنت این حق را پیدا کرد که حکام و فرمانروایان مستعمرات بزرگ را مانند ویرژینی و نیویورک و ماساچوست ، از جانب خود ، انتخاب نماید .

بدینقرار اختلاف نظرشدید وعمیق میان مستعمرات امریکای انگلیس وحکومت مرکزی درگیر شد . درسال ۱۶۹۷ تا اندازه‌ای آرامش برقرار بود، دراین زمان دولت انگلیس سرگرم مقابله ومبارزه با فرانسویهای کانادا و لوئیزان شد و کوشش داشت بهروسیله که ممکن است آنان را ازاین سرزمینها بیرون براند ، رقابت وجنگ دولتین مدت یک قرن بطول انجامید و در خلال این مدت دربار و پارلمان انگلیس موفق گردید مستعمرات را بزیر نفوذ بکشد و آنها را تابع خود نماید .

رقابت اروپائیان در کشورهای اقیانوس هند

در اقیانوس هند رقابت میان اروپائیان بسیار شدید و کمتر از سایر نقاط دیگر جهان نبود .

۱- Locke (John) (۱۶۳۲-۱۷۰٤) فیلسوف انگلیسی

شاهراههای میان حوزهٔ دریای مدیترانه یا شهرهای اطراف آن مانند: حلب و دمشق و شهرهای بزرگ خلیج فارس و ایران وهندوستان پیوسته مورد رقابت و کشمکش میان ملل مختلف بازرگان اروپائی بود، فرانسه که درخلال جنگ‌های اخیر، بازرگانی خود را در دریای مدیترانه درحال سقوط و اضمحلال دید، درصدد برآمد جبران شکست را بنماید، هلندیها وانگلیسها از سقوط موقتی فرانسویها، بدون درنظرگرفتن زیانهائی که مسیحیان درکشورهای تابعهٔ عثمانی میدیدند، استفاده نمودند وکوشش کردند خود را جانشین آنان بنمایند.

امپراطوریهای بزرگی که اروپائیان با آنها درارتباط بازرگانی بودند، درسال ۱۶۶۰ دروضع وحال دیگری غیر ازپیش ازاین تاریخ بسرمیبردند.

سقوط شاهنشاهی صفویه

شکستهای پی‌درپی ترکان عثمانی در اروپا انعکاس عمیقی درجهان مسلمان، که از آغازقرن شاهزدهم در زیر نفوذ آنان بسرمیبرد، کرد.

درقرن هفدهم ایران، رقیب قدیمی عثمانی، جایگزین آن شد ومرکز دین اسلام درآسیا تغییرمکان داده درآن مستقرگردید.

دراواسط قرن هفدهم آسیا مقام ومنزلتی بسیارمهمتر ازاروپا داشت. ازحیث جمعیت آسیا با ۳۰۰ ملیون سکنهٔ خود دربرابر ۱۲۵ ملیون نفر دراروپا قرارگرفته بود، ثروت این قارهٔ پرجمعیت بهیچوجه با ثروت قارهٔ اروپا قابل مقایسه نبود و از جهات مختلف برآن برتری وتفوق داشت. صنایع و فنون آن، ازجهت لطافت وظرافت وسلیقه و سنت مخصوص بخود، در هیچیک ازکشورهای اروپائی دیده نمی‌شد. از جهات بازرگانی و اعتبارات بانکی و تغییر وتبدیل سرمایه ها و بیمه وامور صنفی بهیچوجه کشورهای آسیائی احتیاجی به‌اروپائیان نداشتند. ده‌درصد ازسکنهٔ کشورهای ایران وهندوستان و چین درشهرها زندگی میکردند وهیچکدام ازشهرهای‌اروپائی باستثنای شهر پاریس، بپای عظمت و زیبائی و آبادی شهرهای بزرگ ایران وهند

وچین که دارای مردمانی ثروتمند بودند ، نمیرسیدند . شهر تبریز در ایران دارای ۵۰۰۰۰۰ نفر واحمدآباد در هندوستان با ۹۰۰۰۰۰ نفر جمعیت خود که عموماً بواسطه بازرگانی بین‌المللی دارای ثروت سرشاری شده بودند ، شهرت جهانی یافته عامل مؤثر درسیاست اقتصادی آن زمان بودند .

دربارهای اصفهان و دهلی و پکن از حیث جاه وجلال و شکوه از مهم‌ترین دربارهای اروپائی پیشی میگرفتند .

مخارج دربار اورنگ زیب (۱۶۵۸-۱۷۱۷) پادشاه هندوستان ، ده برابر زیادتر از مخارج دربار لوئی‌چهاردهم بود و دربار اصفهان بواسطه ظرافت ولطافت مراسم و روش زندگی و بواسطه زیبائی که از صنایع ظریفه خود مانند : مینیاتور وچینی‌سازی وقالی‌بافی و زربافی و ابریشم کاری وجواهرسازی وصنایع فلزی وچرمی ومعماری، که هربیننده‌ای درمقابل آنها در اعجاب وشگفتی فرومیرفت، استفاده کرد و دربار ایران را درجهان بی همتا و بی‌مانند قلمداد نمود .

در مغرب قارهٔ آسیا ، کشور ایران بدون شک ، بواسطهٔ ثروت شهرها و تنوع وفراوانی محصولات صنعتی و راحتی و آزادی وآسایشی که طبقهٔ کشاورز در آن‌بسر-میبردند و حیثیت وشخصیت شاهنشاهان وتفوق و برتری فرهنگ وتمدن وارتش‌آن با ۱۰۰۰۰۰ نفر سپاهی مجهز ، برتر از تمام کشورهای اروپائی ، در میان سایر کشورها مقام و رتبهٔ اول وعالی‌راداشت .

اصفهان پایتخت شاهان صفویه مرکز ومحور سیاست جهانی‌شده‌بود واز تمام کشورهای متمدن‌آسیائی‌واروپائی‌آن زمان نمایندگان سیاسی وبازرگانان ومسافرین وجهانگردان در این شهر در رفت وآمد بودند .

نفوذ سیاسی و فرهنگی وتمدنی ایران در امپراطوری دهلی واضح وآشکاربود وتمام طبقات حاکمه به ایرانی‌شدن افتخار میکردند ادبیات و صنایع ایرانی در این امپراطور بحداعلای‌نفوذ وقدرت رسیده بود . ایران درقرن هفدهم درهندوستان و در

تمام آسیای مرکزی همان عمل و روشی را که فرانسه در اروپا بعهده گرفته بود، انجام میداد.

اصفهان وتبریز درحقیقت مرکز فرهنگ وتمدن آسیا قرارگرفته شعاع عمل و نفوذ خود را درتمام آسیا تا سرحدات چین بسط وتوسعه داده بودند. ولی متأسفانه پس ازمرگ شاه عباس کبیر دولت صفویه، باستثنای دوران کوتاه شاهنشاهی شاه عباس دوم، روز بروز رو بضعف وسستی میرفت، چنانکه در اواخر سلطنت شاه‌سلیمان اوضاع مغشوش شد و سررشتهٔ امور از دست زمامداران بیرون رفت. در این موقع پادشاه وزمامداران با کفایت ومدبری لازم بود که نگذاردبنیان قدرت خاندان‌صفویه ازهم فرو ریزد ولی متأسفانه با روی کار آمدن شاه سلطان حسین پسر و جانشین شاه سلیمان، که بواسطهٔ نفوذ شدید روحانیون ودخالت حرمسرای درباری درامورسیاسی سررشته ازهم گسیخته شد وشاه هم که‌توانائی ادارهٔ امور رانداشت، اوضاع پیچیده‌تر و مغشوش‌تر شد واسباب اضمحلال را بیش از بیش فراهم‌تر کرد.

شاهنشاهی‌درخشان و پر برکت خاندان صفویه دراین زمان با دوخطربزرگ مواجه شده بود. یکی از این دوخطر پراکندگی ایالات و شهرهای بزرگ بود که بواسطهٔ صحراها و کویرهای وسیع و خشک و بی‌آب وعلف، از یکدیگر جدا مانده بودند و بااینکه هم‌آهنگی‌وتشابهی درمیان طبقات زمامدار وجود داشت ولی‌ازحیث زبان ومذهب ونژاد مردم ایران با یکدیگر اختلاف داشتند. خطر دوم ازخارج از کشور بود: ایران وعثمانی از مدتها پیش درحال نقار وجنگ بسرمیبردند. درنیمهٔ قرن هفتم دولت ایران قسمتی از ارمنستان و گرجستان و بین‌النهرین را، باستثنای بغداد، ازتصرف عثمانیها بیرون آورد ولی‌اگر موفق شد در برابر مهمترین قدرتهای نظامی ایستادگی نماید و آنرا بزانو درآورد ولی از جانب دیگر با تجزیه دولتهای خوارزم وافغانستان وتقسیم آنها به قبایل وخانهای فئودال که پیوسته با سرکشیها و طغیان‌های مسلحانه اسباب مزاحمت ایرانیان را فراهم‌میاوردند، روبرو گردید.

دولت ایران، برای حفظ خود و تأمین سرحداتش، از زمانهای سابق مجبور

شد از حملات و تعرضات طوایف ترك و مغول ، که فشار آنان در سرحدات دائمی و روزافزون بود ، جلوگیری بعمل آورد . جاده‌ها و شاهراه‌های بازرگانی ایران بطرف هندوستان، از راه هرات و کابل، از افغانستان و راهی که بطرف چین میرفت ازشهر خیوه ، مرکز خوارزم ، وخوقند، مرکز فرغانه ، و بخارا و سمرقند ، بازارهای قدیمی آسیای مرکزی که در دست فئودالهای ترکمن بود ، عبور میکرد . راههای بازرگانی عموماً مورد استفاده عبور ومرور ارتشها قرار میگرفت . درسال ۱۷۱۰ قبایل افغانی ناحیهٔ قندهار و کابل سربشورش و طغیان برداشتند . حوزهٔ تاخت وتاز آنان در آغاز بسرحدات شرقی ایران محدود بود ولی طولی نکشید که شورش افاغنه وهرج ومرج اوضاع داخلی ایران وسیله شد که نظر روسها بجانب این کشور جلب شود . حاجی طرخان ازمدتی پیش بازار بزرگی شده بود که تمام کاروانهائی که از ایران وهندوستان می‌آمدند درآنجا متمرکز میشدند . راه بازرگانی که بدین ترتیب میان روسیه و ایران ایجاد گردیده بود نظر پطر کبیر را نسبت بایران جلب نمود . درسال ۱۷۱۵ معاهده‌ای بازرگانی با دولت ایران منعقد ساخت ولی دوسه سال بعد درصدد برآمد با قوای نظامی خود را به شهر خیوه برساند ولی قوایش در آنجا بوسیلهٔ ارتش ایران درهم شکسته شد .

درخلال این وقایع شورش وهجوم افاغنه نه‌تنها تسکین نیافت بلکه روز بروز بشدت آن افزوده میگردید .

طایفهٔ عثمانی که درقندهار وحوالی آن سکونت داشتند پیوسته موجبات شورش و اغتشاش افاغنه را برضد حکومت ایران فراهم میآوردند و حکامی که از جانب پادشاهان صفویه بآن ناحیه میرفتند ازعهدهٔ رفع فتنه ایشان برنمی‌آمدند . شاه سلطان حسین برای ازبین بردن این اختلافات گرگین خان (شهنوازخان) والی گرجستان را بحکومت قندهار فرستاد .

گرگین خان با بیست هزار نفر سپاهی عازم قندهار شد ، گرگین خان از همان

بدو ورود بقندهار بنای سختگیری را گذاشت وعده‌ای از سران شورشی را محبوس و مقتول ساخت ، از آنجمله یکی میراویس بود که ریاست طایفهٔ غلجائی و کلانتری قندهار را داشت . گرگین خان میراویس را باصفهان فرستاد و ضمن نامه‌ای نوشت که آرامش و استقرار نظم در افغانستان منوط بنگاهداری وی در اصفهان است .

میراویس پس از ورود باصفهان برمزاج درباریان وحتی خود پادشاه نفوذ و تسلط یافت و پس از چندی از شاه سلطان حسین اجازهٔ رفتن بمکه و زیارت عتبات را گرفت و در مدت اقامت در آنجا فرامین و فتاوی متعددی در موضوع وجوب قتل شیعیان توسط اهل سنت از علماء گرفت و بایران مراجعت کرد .

میراویس درموقع بازگشت درنزدیکی سرحدات غربی ایران بجمعی ازارامنه که خود را ازطرف دربار روسیه بعنوان سفارت در خدمت شاه سلطان حسین معرفی کردند ، برخورد . این عده که برای انضمام گرجستان و ارمنستان بمتصرفات روسیه خیال تولید اغتشاش در داخلهٔ ایران را داشتند ، موقع مناسبی برای برگرداندن نظر شاه نسبت به گرگین خان ، بدست میراویس دادند .

میراویس دراصفهان به‌شاه گوشزد کرد که تزار روسیه خیال تصرف گرجستان و ارمنستان را دارد وگرگین خان که تازه دین اسلام را قبول کرده است در انجام این امر با دربار روسیه همراهی و مساعدت میکند و ماندن وی در افغانستان برای تحریک افاغنه بطغیان و شورش برضد دربار ایران است ، گفتهٔ وی که با اقدامات مخالفانهٔ پطرکبیر نسبت بایران مطابقت داشت ، ذهن شاه را مشوب کرد وچون در ظاهر نمیتوانست گرگین را از حکومت قندهار عزل کند ، میراویس را باهمان شغل کلانتری مأمور آن شهر کرد .

میراویس از آن پس تمام هم خود را به از میان بردن گرگین مصروف نمود وتمام رؤساء قبایل خویش را برضد او تحریک کرد و سرانجام موفق شد او را بقتل برساند و خود زمام امور قندهار را بدست بگیرد . میراویس احکام و فتاوی راجع بقتل شیعیان راکه باخود از عتبات همراه آورده بود به سران سپاه‌نشان داد وایشان

را بتمرد از حکومت مرکزی وادار کرد و آتش فتنه را در سراسر قندهار مشتعل ساخت.

شاه سلطان حسین در مقابل این سرکشی راه مسالمت را در پیش گرفت ویکی از درباریان را به قندهار فرستاد و میراویس را باطاعت دعوت کرد ولی میراویس باین امر وقعی نگذاشت و فرستادهٔ وی را محبوس کرد. از این پس دربار اصفهان چندین بار سپاهیانی برای سرکوبی شورشیان به افغانستان فرستاد ولی هربار از افغانها شکست خوردند و بدین ترتیب میراویس برقندهار استیلا یافت و باستقلال حکومت کرد.

بعد از مرگ میراویس، برادر او عبدالله بحکومت رسید ولی چون قصد صلح با دربار اصفهان را داشت، سران قبایل با محمود پسر ارشد میراویس همداستان شدند و او را کشتند. محمود چون خود را بلامنازع دید بقصد تصرف تاج و تخت دست باقداماتی زد که سرانجام منجر بتصرف اصفهان وقتل شاه سلطان حسین وتمام خاندان سلطنتی و بسیاری از بزرگان و سقوط سلسلهٔ صفویه گردید.

در اواخر دوران شاهنشاهی صفویه از میان دولتهای اروپائی که با ایران در ارتباط بازرگانی بودند بیش از همه هلندیها و بخصوص فرانسویها در این کار سهم بسزائی داشتند.

درسال ۱۶۶۶ شرکت هند هلند یکی ازنمایندگان خودرا بنام لرس[1] بعنوان سفارت با هدایای فراوان بدربار اصفهان فرستاد اما باوجودآنکه این سفیرچندی در ایران اقامت داشت در خصوص بازرگانی با ایران گفتگوئی بعمل نیاورد، چه هلندیها با آنکه در اروپا مشغول زد وخورد و مبارزه با فرانسویها بودند باز قدرت زیادی در آسیا داشتند و در آن تاریخ اصلاً بفکر آنکه منفعت بیشتری در موضوع بازرگانی ایران بدست آورند، نیفتادند. دولت ایران هم هرموقعی که فرصت پیش می‌آمد از

۱- Lairesse

انجام وظایف مقرره در عهدنامه‌ای که با هلند داشت شانه خالی میکرد. چنانکه شاه‌سلیمان بجای ۶۰۰ بار ۳۰۰ بار ابریشم به هلندیها فروخت و کمی بعد اصلاً ازفروش آن خودداری نمود. بهمین واسطه رئیس شرکت بازرگانی باتاویا در سال ۱۶۸۳ کازن‌برود[1] را با سه فروند کشتی جنگی بخلیج فارس فرستاد و اسباب آزار و اذیت بازرگانان ایرانی را فراهم آورد و در ماه اوت سال بعد هفت کشتی دیگر از طرف شرکت هند هلند، بندرعباس و قشم را محاصره و کشتی‌های ایران را نیز توقیف کرد.

درهمان زمان، فان‌دن‌هاسل[2] و هربرت‌دوژاگر[3] رؤسای شرکت هلنددرایران بحضورشاه‌سلیمان رفتند تاشاید بتوانند بمصالحه وعقد قرارداد جدیدی اقدام کنند. پادشاه ایران قبل از عقد قرارداد تخلیهٔ قشم و بندرعباس و استرداد کشتیهای‌ایران را خواستارشد وسپس درماه ژوئن ۱۶۸۵ با امتیازاتی‌چند معاهدهٔ دیگری باشرکت هند هلند منعقد کرد. اما هلندیها براثر جنگهای فرانسه بسیارضعیف شده بودند و دیگر نمیتوانستند از بازرگانان ایران استفادهٔ کامل ببرند و رفتار بدکارکنان آنهابا بومیان موجبات نقصان واضمحلال قدرت وسلطهٔ ایشان را درخلیج‌فارس فراهم‌آورد.

درسال ۱۶۸۹ شرکت هند هلند برای باردیگر سفیری بنام یوهان‌فون‌لینن[4] بایران فرستاد و مقصود ازاین سفارت گرفتن تخفیف درقیمت ابریشم بود که شاه‌نیز با آن موافقت نمود.

بطوریکه گفته شد قدرت هلندیها دراواخر قرن هفدهم درخلیج فارس رو-بانحطاط و زوال گذاشت و انگلیسها که غالب نقاط مهم و تکیه‌گاههای دریائی اقیانوسها و دریاهای آسیا وافریقا را تحت تصرف خود درآورده بودند، درامر دریا-نوردی جانشین آنان شدند ودر خلیج فارس نیز باعث ضعف ایشان گردیدند.

۱- Cazenbrood ۲- Van den Hassel
۳- Herbert de Jager
۴- Von Leenen

شاه سلیمان بهمین مناسبت دیگر بنمایندگان هلندی اعتنائی نکرد وحتی جانشین وی شاه سلطان حسین اصلاً از فروش ابریشم به شرکت هند هلند خودداری کرد.

در سال ۱۷۰۱ هوگ کامر[۱] از طرف شرکت هند هلند بایران آمد و پس از مذاکرات و تلاش زیاد موفق شد شاه سلطان حسین را حاضر نماید مقداری ابریشم به هلندیها بفروشد. با تسلط افاغنه براصفهان بکلی موضوع بازرگانی هلندیها در ایران از میان رفت و بتدریج مقام ایشان را انگلیسها که قدرت فوق‌العاده‌ای درآسیا از نظر بحر پیمائی حاصل کرده بودند، گرفتند.

در سال ۱۶۰۰ لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بنا بدرخواست بازرگانان هند فرانسه سفیرانی برای تهیه مقدمات بازرگانی باایران وتحصیل بعضی امتیازات روانهٔ ایران کرد.

این هیئت مرکب از دونفر از نجباء فرانسه بنام لالن[۲] و لابولی[۳] و سه‌نفر از بازرگانان بنام ببر[٤]، دوپون[٥] و ماریاژ[٦] بود، هیئت مزبور در ماه ژوئیه ۱۶۶۵ به اصفهان و تا آخر سال ۱۶۶۶ درایران اقامت داشت از همان اوایل ورود هیئت بین ایشان اختلافاتی بوقوع پیوست که مانع از پیشرفت کامل ایشان در موضوع بازرگانی با ایران شد ولی باوجود این موفق شد امتیازاتی بازرگانی درایران بدست آورد.

لوئی چهاردهم برای اینکه دنبالهٔ کار را گرفته باشد نمایندهٔ دیگری بنام ژونشر[۷] برای درخواست تجدید امتیازاتی را که دولت ایران به هیئت فرانسوی سابق‌الذکر داده بود، بدربار شاه سلیمان فرستاد. پادشاه ایران هم وی را با احترام و لطف پذیرائی کرد ومقصود پادشاه فرانسه را انجام داد و دولت فرانسه متعهد شد هرسال

۱– Hoogkamer
۲– Lalain
۳– La Boullaye
٤– Beber
٥– Dupont
٦– Mariage
۷– Jonchere

مقداری معین از کالاهائی را که در ایران خریدار دارد بدفعات به دولت ایران واگذار نماید.

اما بازرگانان فرانسوی تاسال ۱۷۰۸، باوجود تحصیل امتیازات بازرگانی، مبادرت بفروش اجناس خود بایران وانجام تعهد خویش نکردند. علت این امر آن بود که دولت فرانسه در اواخر قرن هفدهم علاوه براشتغال به نزاع با دولت‌های اروپائی تمام هم خود را بافتتاح باب تجارت با چین و تأسیس مراکز بازرگانی در سیام میکرد و بادولت ایران رابطه‌ای جز فرستادن مبلغین دینی برای ترویج مذهب در ایران نداشتند.

درسال ۱۷۰۳ بیون‌دوگازن‌ویل[۱] یکی از اهالی‌بندر مارسی[۲] ازجانب‌شرکت بازرگانی هند فرانسه باصفهان آمد مقصود وی از مسافرت بایران پیشنهاد مساعدت با شاه‌سلطان حسین برای تصرف مسقط بود، اما درنتیجهٔ ضدیت و دشمنی هلندیها که میدیدند فرانسویهادرترویج‌مذهب درایران وتحصیل امتیازات، پیشرفت‌فراوان کرده‌اند و لوئی‌چهاردهم نیز درموقع تاجگذاری شاه‌سلطان حسین وی را تهنیت و تبریک نگفته بود، دربار ایران باپیشنهاد مزبور موافقت نکرد. پادشاه فرانسه‌برای رفع کدورت‌پادشاه ایران سفیری بنام ژان‌باپتیست‌فابر[۳] را مأمور دربار اصفهان‌نمود. ولی این سفیر قبل از رسیدن به پایتخت درگذشت و زنی بنام ماری‌پوتی[٤] که همراه وی بود خود را رئیس هیئت قلمداد کرد و باصفهان آمد. دربار ایران ازاو پذیرائی شایانی کرد، ماری هم نامهٔ لوئی چهاردهم را با هدایائی که بوسیلهٔ فابر فرستاده شده بود، تقدیم شاه‌سلطان حسین نمود.

سفارت فابر وماری‌پوتی درایران با آنکه نتیجهٔ قطعی‌نداد باز مقدمات تجدید روابط ایران و فرانسه را فراهم آورد.

۱- Billon de Gazenville

۲- Marseille

۳- Jean Baptiste Fabre

٤- Marie Petit

بعد از مرگ فابر لوئی چهاردهم درصدد فرستادن سفیری دیگر به ایران برآمد و برای این کار سیورمیشل[1] کنسول فرانسه در حلب انتخاب شد (۱۷۰۷).

روابط میان دولتین ایران و فرانسه که روز بروز محکمتر میشد باعث اضطراب و نگرانی انگلیسها و هلندیها که هریک میخواستند بازرگانی ایران را منحصر بخود کنند، گردید. بهمین مناسبت دولتین مزبور موانعی جهت رسیدن میشل بحضور شاه سلطان حسین فراهم می‌آوردند. اما براثر اقدامات مبلغین و روحانیون مسیحی فرانسوی مقیم اصفهان سفیر فرانسه در ۷ سپتامبر ۱۷۰۸ بخدمت پادشاه ایران رسید وبالاخره درهمان تاریخ معاهده‌ای تجارتی میان فرانسه و ایران منعقد گردید.

فرانسویها قبل از انعقاد این معاهده نیز از جمیع حقوق و امتیازاتی که درآن ذکر شد برخوردار بودند ولی چون برای اولین بار عهدنامه‌ای رسمی بین دولتین فرانسه وایران توسط سفیری فوق‌العاده از جانب پادشاه فرانسه منعقد شد، عهدنامه مزبور حائز اهمیت است.

میشل در اکتبر ۱۷۰۹ پس از مسافرتی طولانی بفرانسه رسید ولی لوئی چهاردهم برای قبول قرارداد مدت سه سال درتردید بود تا آنکه درسال ۱۷۱۲ پس از امضا آنرا بدربار اصفهان فرستاد.

انگلیسهاوهلندیها پس ازآنکه شاه سلطان حسین امتیازاتی برای بازرگانان فرانسوی قائل شد و قراردادی هم با فرستادهٔ لوئی چهاردهم بست، بنای ضدیت ودشمنی را با فرانسویهای مقیم اصفهان ونقاط دیگر ایران گذاشتند وحتی بوسیلهٔ درباریان درصدد برآمدند شاه را بفسخ عهدنامه سال ۱۷۰۸ وادار نمایند. پادشاه فرانسه که ازاین قضایا اطلاع یافت نامه‌ای بشاه سلطان حسین نوشت ودر آن متذکر شد قراردادی که میشل باایران بسته است بهمان قوت سابق باقی خواهدماند ودر اجرای تمام مواد آن ملاحظهٔ مراتب دوستی و مودت بشود. پادشاه ایران هم جوابی باین نامه فرستاد و لوئی چهاردهم را به اجرای مفاد عهدنامهٔ مزبور اطمینان داد.

۱- Sieur Michel

فتوحات لوئی چهاردهم در اروپا سبب شد که شاه سلطان حسین درصدد فرستادن سفیری بدربار وی برآید. بخصوص که تجاوز اعراب مسقط در خلیج فارس وبدرفتاری ایشان با ایرانیان وعدم مساعدت انگلیسها وهلندیها در رفع فتنهٔ آنان، پادشاه ایران را بیش از بیش به نزدیک شدن بدربار فرانسه وطلب مساعدت از لوئی چهاردهم در تصرف مسقط، وادار کرد. بنابراین دولت ایران محمد رضا بیک را در اواخر سال ۱۷۱۴ بعنوان سفارت وتجدید عهدنامه سال ۱۷۰۸ ومذاکرات درخصوص مسئلهٔ مسقط و درخواست مساعدت از لوئی چهاردهم درفتح آن ناحیه، روانه فرانسه کرد.

دولت فرانسه، خاصه پون‌شارترن[1] وزیر بازرگانی، در بسط وتوسعه تجارت و ازدیاد منابع ثروتی سعی بلیغ داشت و پیوسته درصدد بود با بازرگانی مشرق و کوتاه کردن دست انگلیسها وهلندیها از خلیج فارس موجبات شهرت فرانسه را هم از نظر اقتصادی وهم از لحاظ سیاسی، در آسیا فراهم آورد. بنابراین بمحض اطلاع به فرستادن سفیری از جانب شاه سلطان حسین بفرانسه، لوئی چهاردهم را از اهمیت موضوع و لزوم ایجاد روابط تجارتی و دوستانه با دولت ایران آگاه ساخت و خود برای آنکه از اوضاع ایران و وضع تجارت آن اطلاع حاصل کند بتحقیقات توسط بازرگانان مارسی وکسانیکه بایران مسافرت کرده بودند پرداخت وبارسیدگی وبررسی دراسناد و نوشته هائی که در دفاتر وزارت امورخارجه راجع به ایران وآمدن سفرای آن کشور بفرانسه وجود داشت، اطلاعات کافی بدست آورد وفهمید درموقع رسیدن محمد رضا بیک از چه راه با او وارد مذاکرات جهت عقد قرارداد بازرگانی بشود.

محمد رضا بیک از راه مارسی در ۱۹ فوریه ۱۷۱۵ وارد فرانسه شد ودر کاخ ورسای[2] بحضور لوئی چهاردهم رسید ونامهٔ شاه سلطان‌حسین را باتحف وهدایا تقدیم کرد، لوئی چهاردهم باکمال اعزاز واکرام سفیر پادشاه ایران را پذیرفت وتورسی[3]

۱- Pontchartrain

۲- Versailles

۳- Torcy

و نیکلادماره[1] و پون‌شارترن وزیران خود را مأمور مذاکرات و حل و عقد مسائل تجارتی نمود.

این سه نفر پس از مذاکره با محمد رضا بیک سرانجام در ۱۳ ژوئن ۱۷۱۵ تغییرات مختصری در عهدنامهٔ سال ۱۷۰۸ بین فرانسه و ایران دادند و عهدنامهٔ جدیدی در یازده ماده تنظیم کردند که بموجب آن اتباع فرانسه در ایران بیشتر از سابق آزادی عمل در بازرگانی پیدا کردند. سفیر ایران نیز موادی راجع به امنیت جان ومال بازرگانان ایرانی درخرید وفروش کالاهای خود درفرانسه وحق‌محاکمه ایرانیان توسط کنسول خود درموقع بروز اختلافات وامتیازات دیگر اضافه کرد.

دولت‌ایران که دید بافرستادن محمد رضا بیک در دربار فرانسه نتوانسته‌است عهدنامه‌ای جزمقررات تجارتی برای فتح مسقط با لوئی‌چهاردهم منعقد سازد. معاهده مزبور را به بهانهٔ عدم صلاحیت سفیر ایران، لغو کرد.

گاردان[2] که از طرف دولت فرانسه برای درخواست امضاء معاهدهٔ ورسای (۱۷۱۵) بایران آمد باوجود مذاکرات طولانی با دربار اصفهان بامضای آن موفق نشد تاآنکه پادری[3] سفیردیگر که درسال ۱۷۱۸ مأمور دربار ایران گردید وایرانیان را درتسخیر مسقط محق میدانست، شاه‌سلطان حسین را درسال ۱۷۲۲ حاضربامضاء آن کرد.

دولت ایران علاوه بر کشورهای اروپای غربی با کشورهای دیگر اروپائی مانند روسیه در ارتباط بود. بطور کلی میتوان گفت که روابط روسیه با ایران تازمان شاه‌عباس دوم صورت معاملات بازرگانی بین بازرگانان کشورهای مزبور را داشت و روابط حقیقی دولت روسیه با ایران از زمان تزار آلکسی شروع شد.

درسال ۱۶۶۴ هشتصد نفر از بازرگانان ونمایندگان روسیه بعنوان‌مأمورین سیاسی درقزوین بخدمت شاه‌عباس دوم رسیدند. پادشاه ایران درابتدای امر درحق

۱– Nicolas Desmarets
۲– Gardanne
۳– Padry

ایشان با کمال تلطف ومهربانی رفتار کرد و چون چندی بعد فهمید که از راه حیله جمعی از بازرگانان برای معاف شدن از حقوق گمرکی خود را بعنوان نمایندهٔ سیاسی قلمداد کرده‌اند خشمگین شد وتمام آنان را از ایران خارج کرد. این موضوع موجبات دشمنی تزار را فراهم آورد و با سپاهیان خود سواحل دریای خزر را مورد تهاجم قرار داد. اما دولت ایران ایشان را شکست داد و آلکسی را از خیال تجاوز منصرف کرد.

آلکسی بعد از آن تاریخ دیگر متعرض ایران نشد وسفیری باین سرزمین نفرستاد. پطر کبیر که میخواست با ایجاد روابطی بین دولتین ایران و روسیه بپردازد در سال ۱۶۷۸ عده‌ای را بریاست یکی از ارامنهٔ مقیم روسیه بنام اوری نئی[1] روانهٔ ایران کرد. این سفیر باآنکه ازطرف شاه سلطان حسین بخوبی پذیرائی شد پس ازمراجعت بروسیه پطر کبیر را بخرابی اوضاع داخلی مملکت آگاهی داد. بهمین مناسبت تزار روسیه برای استفاده از وضع خراب دربار صفوی وتوسعهٔ متصرفات در قفقاز، هارتمی ولینسکی[2] را مأمور بازخواست در موضوع تعرض ایرانیان به تجار روسی کرد (۱۷۱۵) و خود سرحدات ایران را در قفقازیه مورد تعرض وتهاجم قرار داد. این سفیر چون نتیجه‌ای از سفارت خود در اصفهان نبرد ناچار بروسیه مراجعت کرد و پطر را بیش از پیش به تعرض به ایران و ولایات شمالی آن تشویق کرد وپطر پس ازچندی تردید، بمحض اطلاع برتصرف اصفهان توسط افاغنه، دربندرا متصرف شدوجمعی ازسپاهیان خویش را نیز مأمور فتح رشت کرد.

با تهاجم شورشیان افغان و برافتادن حکومت خاندان صفویه تا مدتی ارتباط مستقیم دولتهای خارجی با ایران قطع شد تا با تجدید عظمت ایران براثر روی کار آمدن نادرشاه و رفع فتنهٔ افاغنه و بیرون راندن روسها و عثمانیها مجدداً این ارتباط برقرار شد و ادامه یافت.

۱- Urinei ۲- Harthemy Velinski

تجزیه وسقوط امپراطوری گورکانی هند

امپراطوری دهلی شباهتی به شاهنشاهی ایران که بنیادش براساس فلسفهٔ قوی باستانی استوار بود، نداشت. مردم هندوستان از اختلاط نژادها و ملیت‌های مختلف که‌ازتمام جهات اصولی با یکدیگر اختلاف داشتند تشکیل شده بود و بطور کلی تفاوت فاحشی میان مسلمانان خداپرست و هندوهای بت‌پرست وجود داشته است.

از زمانیکه اسلام بوسیلهٔ تعداد محدودی ازفاتحین ترك ومغول به‌هندوستان وارد شد یک‌پنجم ازمردم این سرزمین دین‌اسلام‌را پذیرفتند. اسلام، که از راه زور و یا بسبب اینکه مسلمانان میتوانستند از مالیاتهای ارضی معاف شوند، بتدریج در قسمت‌اعظم هندوستان راه یافت وبیشتر سکنهٔ بنگال‌شرقی و کشمیر، درناحیهٔ‌اندوس، و بالاخره تمام آرینهای حوزهٔ سند به‌این مذهب گرویدند.

درتمام نقاطی که دین اسلام نفوذ یافت زبان عربی، مانند زبان مقدس، نیز منتشر گردید ولی زبان فارسی کماکان زبان ادبی و زبان روشنفکران وطبقات ممتازه بحال‌خود باقی‌ماند. زبان اردو که زبان تجارتی‌بود درمناطق هندومذهب وایرانی وعرب در تمام نواحی مسلمان نشین و هندونشین رواج یافت. با وجود اختلافی که طبقات مختلفه هندی را ازیکدیگر مجزا میکرد و دور نگاه میداشت معذلک درظاهر یکنوع وحدتی مشاهده میشد. اما دشمنی و ضدیت موجود میان هندو ومسلمان که بصورت جدی درآمده بود نگذاشت هیچگاه این وحدت بصورت عملی درآید. ازآغاز قرن ۱۳ میلادی، براثر عکس‌العملی که برعلیه مسلمانان ایجاد گردید، طریقه‌های متنوع ومختلف مذهبی درمیان هندوها بظهور رسید. طریقه‌های مزبور بواسطهٔ‌نفوذ یگانه‌پرستی مسلمانان کوشش داشت با پیش کشیدن آئین راما [۱] که در آن وحدت هندوها براساس برادری میان مذاهب غیرمسلمان و بین طبقات از جهات اجتماعی و روابط آن در اجتماعات، منظور شده بود، بامذهب اسلام مبارزه ومخالفت نماید.

۱- Rama

بدین‌قرار در مذهب هندوها تمایل جدیدی بوجود آمد که در قرن ۱۵ ، در زیر نفوذ شخصی بنام کاتیر[۱] ، که پارچه بافی از مردم شهر بنارس بود ، به نهضتی روحی براساس عشق بخدا ، تغییرشکل یافت. نانوك[۲] از پیروان او درقرن ۱۶ طریقهٔ سیخ ، یعنی مذهب حقیقی که اساس آن برفکر اخلاقی برادری جهانی استوار شده بود ، بوجود آورد . سیخها ، که مرکز آنان درشهر لاهور بود ، بزودی اتحادیهٔ نیرومندی‌تشکیل دادند که براثر آن موفق شدند میان مسلمانان وهندوستان‌باستانی نوعی دولت خودمختار بوجود آورند .

این جریان مذهبی که رنگ تصوف داشت وسیله شد ادبیات جدیدی در هندوستان بظهور برسد که‌نتیجهٔ آن انتشار دیوان‌بزرگ ومعروف «روح فعّاله‌راما[۳]» اثر شاعری بنام تولسی‌داس[٤] در اوایل قرن ۱۷ بود که بواسطهٔ قدرت عالیه افکار اخلاقی آنرا یکی‌ازکتابهای مقدس هند قرار داد بطوریکه امروزه نیز از کتب‌مقدسهٔ متداول هند بشمار میاید .

امپراطوری دهلی مافوق سازمانهای مسلمان و هندوکه در میان آنان آرینها هنوز بطور وضوح از دراویدها مردم‌بومی وقدیمی هندوستان مرکزی وجنوبی‌متفاوت ومشخص بودند ، اساس طبقهٔ متنفذ و مؤثری را پی‌ریزی کرد ولی نتوانست روش متحدالشکلی برای ادارهٔ تمام مردم‌هند اتخاذ نماید، بطوریکه مسلمانان ازپرداخت عوارض وحقوق ارضی معاف بودند ، طبقه‌ای ممتازه باقی ماندند وبعکس هندوهادر زیر فشار مالیات کمر خم کرده درنتیجه علاوه بردشمنی مذهبی ، اختلافات‌اجتماعی نیز میان مسلمانان وهندوها بروز کرد. قوانین مالیاتی‌ظالمانه که در اوایل قرن۱۷ دولت امپراطور دهلی ، حکومت خود را برآن بنیان نهاده بود ، توده‌های بزرگ مردم روستاهارا بفقر وبدبختی سوق داد بطوریکه در اندك مدتی‌تضاد شدیدی‌میان

۱- Katir ۲- Nanok

۳- l'Âme des Actions de Rama

٤- Toulsi Das

ثروتمندان مسلمان و کارکنان دولت که در شهرها طبقهٔ مخصوصی تشکیل داده از راه صنعت و بازرگانی روز بروز به ثروت و دارائی خود می‌افزودند ، بوجود آمد. فقر وفلاکت در روستاها سبب شد که دهقانان بشهرها پناه ببرند ودر آنجاها طبقات زحمتکش مخصوصی را تشکیل دهند، این دسته از مردم بزودی درخدمت ثروتمندان و صاحبان صنایع و کارخانه‌ها که بواسطهٔ صادر کردن کالاهای هندی به افریقای شرقی، مصر، عربستان ، ایران ، هند ، چین ومالزی مقادیر هنگفتی فلزات قیمتی را به این کشور وارد میکردند ، درآمدند.

ادویه و پارچه‌های پنبه‌ای اساس بازرگانی هندوستان را تشکیل میداد و از اینراه عوائد سرشاری نصیب، میگردید.

از قرنها پیش ثروت فراوانی در هند متمرکز شده بود ولی چون ثروت مزبور در دست عدهٔ اشخاص معدودی جمع شده بود از نظر بازرگانی غیرقابل استفاده‌مانده نمیتوانست وضع توده‌های کثیر مردم هند را بهبودی بخشد.

امری که مافوق نژادها ومذاهب در وحدت امپراطوری فوق‌العاده تأثیر کرد تأثیر فرهنگ ایرانی بود که موفق شده بود تمام طبقات ممتازه ، اعم از مسلمان یا برهمائی ، بزیر نفوذ وسلطهٔ خود بکشد.

در زمان سلطنت شاه‌جهان (۱۶۲۷-۱۶۵۸) هند درتمدن درخشان ایران شریک شد ، معماری مسجد آگرا ، در دهلی و لاهور و بیجاپور ، که ساختمانها و بناهای آنها شاهکار معماری بود و نیز مکتب نقاشی هندی همه از ایران اقتباس گردید.

نفوذ و تأثیرفرهنگ‌ایرانی که بارزش شخصیت وحیثیت فردی افزوده وازحدت تعصب مذهبی مسلمانان کاسته بود وسیله شد که عناصر متعدد ومختلف مردم هند را در زیر لوای فرهنگ و تربیتی واحد ، جمع‌آوری ومتشکل نماید.

بااین ترتیب امپراطوری دهلی که از راه جنگ وفتح و پیروزی ایجاد شده‌بود توانست عامل مؤثری از وحدت وصلح برای خود فراهم آورد.

در قبال نفوذ و تأثیر مؤثر ایران در قرن ۱۷ ، تمدن غرب بوسیلهٔ یسوعیین (ژزوئیت‌ها) در هندوستان راه یافت. یسوعیین در این کشور نمایندگان نفوذ روح علمی شدند بطوریکه در تحت تأثیر این دسته بود که ایالت جائی‌پور در قرن ۱۸ ، مرکز و کانونی برای ترویج روح علمی شد و در این سرزمین بود که بسیاری از کتابها و آثار علمی عربی بزبان هندی ترجمه گردید.

در قرن ۱۷ اروپائیها در تشیید مبانی تمدن درخشان هند که در همان قرن از صنایع ظریفه وتمدن ایران وعرب سرچشمه گرفته بود ، شرکت کردند. دو نفر از اروپائیها یکی ونیزی ودیگری فرانسوی درساختمان وتزیینات قبوری که شاه جهان درسال ۱۶۴۸ نزدیک شهر آگرا برای خود و زنش محال ساخت و از شاهکاری معماری آنزمان بشمار می‌آید ، شرکت کردند. تابلوهای نقاشی که بوسیلهٔ سفیران انگلیس و هلند و پرتقال ، در اوائل قرن ۱۷ بپادشاهان گورکانی هند تقدیم شد نفوذ فوق‌العاده‌ای درصنایع ظریفه هندوستان کرد و از اینراه بود که کشیدن تصویر در این سرزمین متداول گردید. تأثیر ونفوذ هنری ومعماری ایرانی وعرب در شمال هندوستان با رنسانس معماری دراویدها در جنوب توأم و مخلوط گردید و در اینجا بود که درجوار معابد عظیم، ساختمان کاخهای سلطنتی بوسیلهٔ سلاطین هند بوجود آمد.

با این تفصیل عظمت وشکوه دربار دهلی ، که در زمان شاه جهان به نهایت و اوج جلوه و زیبائی خود رسیده بود ، بواسطهٔ گرفتن رنگ دولتی از صورت حقیقی خود خارج شد ، پادشاهان مغول دهلی ، برای تحمیل قدرت خود بدنیای متنوع هندوستان ، دائماً به‌فشار وتحمیل قوانین ومقررات خشک و شدید اداری بمردم آن می‌افزودند و برای حفظ واستحکام تشکیلات مزبور روز بروز برازدیاد مالیاتها اضافه کرده مردم را در زیرفشار قرار میدادند.

اتخاذ چنین روش و سیاستی سبب شد طبقه‌ای از نجبا بوجود آمد که با استفاده از مشاغل دولتی دارای ثروت سرشار وهنگفتی شده قدرت را در دست گرفت

و وسیله شد که دستگاه دولت را بحال ضعف وفتور بیندازد . درجریان قرن هفدهم تعداد کارمندان بدو برابر بالغ گردید .

تمام‌عوائدی که ازمالیات بدست می‌آمد، بخصوص‌مالیاتی که از طبقهٔ روستا-نشین گرفته میشد ، صرف مخارج تشکیلات ودستگاههای دولتی میگردید . بطوریکه با وجود زیادی درآمد و وجود پول فراوان ، شاه مجبور میشد برای پر کردن کسر مخارج ، مشاغل اداری را به حکام ایالات بفروشد . و از اینطریق بود که طبقهٔ مخصوصی بوجود آمد که مشاغل اداری در خانوادهٔ آنان موروثی گردید و بتدریج قدرت سلطنت را بنفع خود تجزیه کرده در آن نفوذ یافت .

اورنگ‌زیب که پس از برکنار کردن پدرش شاه جهان درسال ۱۶۵۸ بتخت سلطنت‌نشست درصدد برآمد به بی‌سروسامانیها خاتمه دهد و کشور را ازحال بی‌نظمی وهرج ومرج رها سازد .

اورنگ زیب پس از استقرار بتخت سلطنت از جلگه‌های اندوس و گنگ بجانب دکن تاخت وناحیهٔ بزرگ بیجاپور (۱۶۸۶) وگل کند (۱۶۸۷) رابتصرف درآورد و سپس به جنگجویان مارات حمله برد ، سیواجی رئیس آنان پس از مدتی مقاومت سرسختانه بدرود زندگانی گفت (۱۶۸۰) وقبایل تابعهٔ او ناچار سرتسلیم فرود آوردند(۱۶۸۹) . قدرت امپراطوری مغول دراین زمان باوج خود رسید وحدود متصرفات آن ازجنوب ومشرق از بنگال گذشت و با اشغال آسام و آراخان بهمسایگی سیام ، تنها سرزمینی که ازهجوم وتعرض وپیشرفت پادشاه گورکانی جلوگیری بعمل آورد ، رسید .

اورنگ زیب برای تأیید و تقویت قدرت خویش به مذهب متوسل گردید و بهمان ترتیبی که لوئی‌چهاردهم پادشاه فرانسه برای تأمین قدرت خویش از حقوق خدائی سلطنت استفاده نمود ، اورنگ زیب‌تصمیم گرفت با دستهٔ اقلیت مسلمان‌سنی همکاری نماید و مذهب آنان را مذهب رسمی هندوستان قلمداد نماید . بنابراین

مسلمانان شیعه و هندوها بعنوان مرتد و زندیق مورد زجر وشکنجه قرار گرفتند و از تمام دستگاههای اداری و دولتی رانده وبرکنار شدند. ایالات جنوبی هندوستان که فرمانروایان وشاهزادگان آنها درمذهب شیعه ویابرهمائی بودند، ضمیمهٔ امپراطوری شدند وتمام ایرانیهای شیعه که بوسیلهٔ پادشاه قبلی در دربار و یا سازمانهای دولتی بکار اشتغال داشتند ومترقی‌ترین و روشنفکرترین طبقات‌را تشکیل میدادند، ازخدمات خود برکنار گردیدند. نتایج این اصلاحات بسیار وخیم وخطرناك شد زیرا حکومت، خود را ازپشتیبانی بهترین ومؤثرترین کارکنان محروم‌ساخت، ایران که‌خود دارای مذهب شیعه وپشتیبان آن بود ، نسبت بدربار دهلی روش خصمانه درپیش گرفت. انقلاب عظیمی درایالت مهرات برعلیه اورنگ زیب برپا خاست. بنابراین سلطنت‌او از همان آغازکار با بی‌نظمی و اغتشاشات پی‌درپی توأم گردید و سرانجام بتضعیف قدرت حکومت مرکزی منجر گردید.

تنها از این میان مسافرین و بازرگانان اروپائی بودند که در چنین شرایطی توانستند در سرزمین پهناور هندوستان راه یافته بمأموریتها و داد وستدهای خویش با آسودگی خیال و بدست آوردن امتیازات زیادی ادامه دهند ، چنانکه بموجب فرمانی که در دهلی ازطرف پادشاه هند صادرگردید سراسر هند از رود گنگ گرفته تا منتهاالیه دکن بروی آنان بازشد.

قسمت جنوبی اقیانوس، سواحل افریقای‌شرقی وجزیرهٔ ماداگاسکار تا هندوستان کماکان‌حیطهٔ‌اقتدار کشتیرانی‌اعراب باقی‌مانده بود ولی‌پرتقالیها باتصرف‌موزامبیک که از آن استفادهٔ بازرگانی برده میکردند ، و هلندیها که در پهنهٔ اقیانوس هند با رقبای خود یعنی فرانسویها وانگلیسها دست وپنجه نرم میکردند ، درامر کشتیرانی با اعراب شریك شدند و بتدریج جانشین آنان گردیدند.

فرانسویها که قبل ازسال ۱۶۶۰ هنوز خطرناك نشده بودند ، پس‌ازتشکیل شرکت بازرگانی هند شرقی درسال ۱۶۶۴، بموفقیتهای چندی نائل آمدند. مدیر

شرکت مزبور ، کارون[1] که یکی از هلندیهای پرتستان وبخدمت فرانسه داخل شده بود از اورنگ زیب اجازه گرفت تا در سورات[2]، در نزدیکی مراکز قدیمی بازرگانی هلندیها وانگلیسها ، دارالتجاره‌ای تأسیس نماید. وسپس با اجازه پادشاه گل کند[3] کارخانه‌ای در مازولی‌پاتام[4] و با موافقت فرمانروای کلکته و سپس پادشاه سیلان و بالاخره با ساختن قلعه‌ای نزدیک ترین کومالی[5] در ساحل شرقی جزیرهٔ مزبور ، موفق شد پایگاهها و دارالتجاره‌هائی برای فرانسه تأسیس وایجاد نماید . تصادفاً جانشینان کارون مانندامثال فرانسوآمارتن[6] و بارون[7] همگی مردان لایق وفعال بودند که علاوه برحفظ ونگاهداری مرکز قدیمی وتوسعه دادن بامر بازرگانی توانستنداز اورنگ‌زیب اجازه بگیرند اراضی وسیعی را به‌ملکیت خود درآورند ودر آن شهرهائی مانند شاندرناگور[8] بسازند و قصبهٔ کوچک پوندیشری[9] را در بنگال بشهر بزرگ و زیبای کوروماندل[10] تبدیل نمایند.

مارتن موفق شدتعداد ۵۰۰۰۰ نفر هندی را درتحت حمایت شرکت درآورد، از این پس‌شرکت بازرگانی‌هند فرانسه صاحب ومالک دارالتجاره‌ها و اراضی‌وسیعی باجمعیت آنها گردید و برای اداره آنها سیاست هلندیها را سرمشق خود قرارداد . بدون تردید ، هلندیها درسال ۱۶۹۳ ، یعنی در زمان جنگ ، به‌پیشرفتهای فرانسه حسادت میورزیدند و بدین جهت پوندیشری را از تصرف فرانسه درآوردند ولی پس از صلح شهر را مسترد داشتند و مارتن آنرا مرکز عملیات شرکت قرار داد . شهر مزبور بزودی بسرعت رو به‌ترقی و آبادی گذاشت چنانکه در اندك مدتی جمعیت آن به ۴۰۰۰۰ نفر بالغ گردید.

۱– Caron
۲- Surat
۳– Golconde
۴- Mazulipatam
۵- Trincomali
۶- François Martin
۷- Baron
۸- Chandernagor
۹- Pondichery
۱۰- Coromandel

با وجود پیشرفتهای سریع فرانسویها ، نواحی اشغالی بوسیلهٔ انگلیسها بسیار زیاد بود ولی تملک نواحی مزبور برای دولت انگلیس بآسانی صورت نگرفت زیرا اورنگ زیب استقرار انگلیسها را در کورماندل که از آنجا مدرس را بخطر میانداخت پیوسته با بدبینی تلقی میکرد . شهر بمبئی مورد تهاجم مارات ها قرار گرفته بود . نواب بنگال که از دستبرد های جون چایلد[1] ، که در سال ۱۶۸۶ بسمت مدیر کل وامیرالبحر شرکت هند انگلیس منصوب شده بود ، بسیار نگران وخشمگین گردید و درصدد برآمد انگلیسهارا از دارالتجارهٔ خود درهوگلی[2] بیرون براند . اورنگ‌زیب که بتصمیم نواب تسلیم شده بود شهرهای سورات و مازولی پاتام و ویزی گاپاتام[3] را بتصرف درآورد وحصار بمبئی را درمحاصره گرفت . این جنگ که مدت سه سال بطول انجامید (۱۶۸۷-۱۶۹۰)مبلغ ده ملیون لیور استرلینگ برای شرکت هند انگلیس تمام شد . دولت هند به شرکت پیشنهاد کرد که اگر جون چایلدرا از کار بر کنار نماید وبمردم نواحی مذکور غرامت جنگ بپردازد میتواند مجدداً متصرفات خود را در بمبئی ودر بنگال پس بگیرد و حتی اجازه خواهد یافت که مرکز جدیدی برای خود احداث نماید . شرکت با پذیرفتن این پیشنهاد موفق گردید مرکز جدیدی که بعدها بنام کلکته موسوم گردید ، ایجاد نماید (۱۶۹۵-۱۶۹۹) وحتی دربار دهلی حاضر شد اراضی مرکز جدید را بانگلیسها واگذار نماید . دولت انگلیس هم بتدریج ساکنین اراضی مزبور را رسماً تحت‌الحمایه خود قرار داد . بدین ترتیب بود که انگلیس ها در زیر پرده و ببهانهٔ شرکت بازرگانی صاحب مستملکاتی در شبه قارهٔ هندوستان شدند و با اتخاذ روش سیاسی متینی که نسبت بمردم تحت‌الحمایه خود عمل میکردند راه را برای بردن استفاده‌های سرشار از این سرزمین صاف وهموار نمودند . از همان زمان بازرگانی انگلیس درفعالیت شدید افتاد و با استفاده از بازرگانی وحمل کالااز امریکا به هندوستان وبالعکس ، ازطریق اقیانوس هند تجارت خودرا رونق بسزائی دادند .

۱- John Child ۲- Hougli
۳- Visigapatam

باتمام این تفاصیل هلندیها هنوز مالک‌الرقاب اقیانوس هند باقی‌مانده‌بودند.

در دماغهٔ امید نیک، درجنوب‌افریقا، وضع آنان بسیار خوب بود و بامهاجرت چندین خانوادهٔ پرتستان فرانسوی درسال ۱۶۸۸ که‌توانستند باکشاورزان و دهداران‌بوئر[1] (هلندیهای مقیم جنوب افریقا) داخل درارتباط بشوند، موقع هلندیها دراین‌ناحیه رونق بیشتری گرفت. هلندیها با دردست داشتن‌بازرگانی خط ساحلی‌مدیترانه‌شرقی: در حلب، در دمشق ودر بصره، نقاط اصلی و حیاتی در سر راه هندوستان، برتمام اقیانوس هند مسلط بودند بخصوص که درمراکز مهمی مانند سورات وکوشن[2] در مالابار وکلمبو[3] درسیلان صاحب پایگاهها ومراکز بازرگانی بودند. ازسال ۱۶۹۶ پایگاه مستحکمی در بنگال در ناحیهٔ شین‌سورا[4] برای خود ایجاد کردند و درسال ۱۶۸۸ وسیله شدند انقلاب عظیمی درسیام برپاشود که نتیجهٔ آن طرد فرانسویها که از بیست وپنجسال پیش درآنجا مستقر شده بودند، گردید.

هلندیها با اشغال مالاکا، کلید اقیانوس کبیر، وتمام نقاط نظامی وبازرگانی درجه اول درمغرب ومرکز وجنوب اقیانوس هند، صاحب بلامنازع ومالک‌الرقاب این اقیانوس شدند. کشتیهای تجارتی آنان حامل ادویه ومس وپارچه های گلدار و کالاهای اروپائی دائماً در اقیانوس هند در رفت وآمد بودند و در تمام دربارهای هندوستان، در دهلی و در سیلان، سفیران و بازرگانان ومسافران آنان نفوذ داشته گوش وچشم سلاطین و وزیران بودند واز این راه به‌بهترین وجهی امور مربوط‌بخود را حل وفصل میکردند. بدینقرار سیل ثروت بجانب هلند روان بود و بازرگانان و سهامداران آمستردام وهارلم و روتردام از این امر راضی وخوشحال بودند.

پس ازمرگ اورنگ زیب (۱۷۰۷) جانشینان ضعیف وسست عنصر او درزیر نفوذ زنان و خواجه سرایان گرفتار تحریکات درباریان شدند و درمدت دوازده‌سال امپراطوری گورکانی‌مغول هند، براثر هفت رشته جنگها واختلافات داخلی وخارجی

۱– Boers
۲– Cochin
۳– Colombo
۴- Shinsoura

تجزیه شد وبنیان آن درهم فروریخت و به بیگانگان مجال داد تا این‌سرزمین پهناور را عرصهٔ تاخت وتاز واسیال استعماری خود نمایند.

کشورهای اقیانوس کبیر

از مالاکا و جزایر ادویه گرفته تاسواحل چین و ژاپون هنوز هلندیها صاحب اختیار و مطلق‌العنان بودند ومقام اول رادر این حوزهٔ پهناور داشتند.

هلندیها از باتاویا، پایتخت مستعمراتی خود بتدریج بداخلهٔ جاوه پیشرفتند وباحمایت وپشتیبانی که از ماتارام[1] پادشاه جاوه برعلیه همسایگان او کردند توانستند انحصار تجارت این جزیره را بخود منحصر نمایند و بزودی از نظر سیاسی در امور داخلی جاوه، که از حیث حیوانات اهلی فوق‌العاده ثروتمند و دارای جمعیت زیادی بود، دخالت نمایند. شرکت بازرگانی هلند در جاوه‌نسبت به بومیان سیاست بسیار متین وعاقلانه‌ای پیش گرفت وازهمین راه بود که موفق شد پادشاهان و زمامداران آنرا بزیر نفوذ بکشد. ولی توقعات و مداخلات ناروای بعضی از اعضای شرکت سبب شد که انقلابات چندی دراین کشور بظهور برسد واسباب مزاحمت شرکت را فراهم آورد. هلندیها تصمیم گرفتند امتیازات و انحصار تجارتی خود را در سایر جزایر ادویه برقرار کرده رقبای خود را از سر راه بردارند. بهمین جهت انگلیسها را از جزیرهٔ پوولارون[2] (۱٦٦٤) و بانتام[3] (۱٦۸۳) بیرون راندند ولی نتوانستند از استقرار آنان درجزایر تیمور[4] و آمبوآن[5] و سوماترا[6] و بن کولن[7] (مرکز مخفی بازرگانی انگلیس) جلوگیری بعمل آورند (۱٦۸۳). فرانسویها نیز که دراین زمان درجزایر مزبور راه یافته بودندباوجود سعی و کوشش هلندیهااز ممانعت‌آنان، موفق شدند در بانتام دارالتجاره‌ای بریاست کارون، مدیر شرکت، برای خود تأسیس نمایند.

۱- Mataram

۲- Pularoon

۳- Bantam

٤- Timor

٥- Amboine

٦- Sumatra

۷- Bencoelen

کمی دورتر از این جزایر ، هلندیها در جزایر کارولین[1] و ماریان[2] ومخصوصاً در فیلیپین ، که تجارت درمانیل مرکز آن جزیره درنهایت اهمیت بود ، به اسپانیائیها و پرتقالیها برخورد کردند . هلندیها بیش از هرجای دیگر درچین گرفتار رقابت پرتقالیها ، که ازمدتها پیش با وجود انگلیسها و فرانسویها در ماکائو[3] و کانتون[4] ببازرگانی مشغول بودند ، شدند .

امپراطوری چین

در این امپراطوری وسیع ، مهمترین و درخشانترین بازارهای تجارتی شرق دور ، بود که رقابت میان دولتهای اروپائی بنهایت شدت و حدت رسید . امپراطوری چین درزمان سلطنت کانگ‌هی[5] باوج قدرت وتوانائی خود رسید .

پس ازمرگ چوئن‌چه[6] شاهزادگان منچو فرزند هفت‌ساله‌اش را بنام کانگ-هی بتخت امپراطوری نشاندند (متولد در ٤ مه ۱٦٥٤) . دوران امپراطوری کانگ-هی که از سال ۱٦٦۲ تا ۱۷۲۲ بطول انجامید یکی از ادوار درخشان تاریخ چین بشمار می‌آید . امپراطور جوان چین با روحیه‌ای بزرگ وقدرتی خارق‌العاده و فکری روشن و اراده‌ای متین و استوار ، زمام امور را در دست گرفت ، کانگ‌هی علاوه بر خصائل مزبور علم‌دوست و ادب پرور بود چنانکه درزمان او ادب وهنر درچین رواج کلی یافته و به‌پیشرفتهائی نائل آمد . درسیاست نیز سرآمد ودر نهایت عقل وتدبیر بکارمملکتداری پرداخت . امپراطور آسمانی‌چین روش‌قدیمی را مبنی بروحدت کامل امپراطوری‌پیشهٔ خود ساخت و بزودی موفق شد که قبایل صحراگرد الوت[7] (قبایل جنگجو از نژاد مغول مقیم نواحی مرکزی چین) را مطیع و منقاد سازد و با ارتباط نزدیک، ازیکطرف باتبت بودائی و دالائی‌لاما[8] درلهاسا و از جانب دیگر باترکان

۱- Caroline
۲- Mariannes
۳- Macao
٤- Canton
٥- Kàng-hi
٦- Chouen-tche
۷- Eleuthes
۸- Dalailama

مسلمان کاشغر و گالدان ، درسال ۱۶۷۱ لهاسا را ترک گفت وبجانب جونگاری که برادرانش درآنجا سربطغیان برداشته بودند، تاخت وپس از دفع غائله دراین ناحیه، کاشغر را در سال ۱۶۷۸ بتصرف درآورد و پس ازگذاشتن حکمرانی در این شهر ترکستان شرقی را بتصرف درآورد (۱۶۸۰-۱۶۸۵) سپس به مغولستان ، که درحال اغتشاش و انقلاب بسرمیبرد ، رفت و درطی جنگهای پی‌درپی سوفق شد که فرمانروایان مغول را بزیر اطاعت درآورد و حدود متصرفات خویش را تا مرزهای منچوری گسترش دهد (۱۶۸۸).

در این زمان امپراطور کانگ‌هی، که از مدت زمانی پیش‌سرگرم برانداختن انقلابات و اغتشاشات درجنوب کشوردرایالات‌سوچوآن[1] و کانتون‌ویونان[2]. برهبری یکی‌از فرماندهان‌قدیمی ارتش‌خاندان‌امپراطوری‌مینگ[3] بنام ووسان کوئی[4] (۱۶۷۶-۱۶۷۸) ، بود ، به جزیره فورموز رفت و در آنجا جانشینان کوخینگا[5] را که دم از استقلال‌خواهی‌میزدند باطاعت‌خود درآورد (۱۶۸۳). خطر بزرگی که امپراطوری‌باآن مواجه شد هجوم روسها به منچوری بود.

روسها در این تاریخ بجانب درهٔ رود آمور[6] سرازیر شدند و شهرهای آلبازن[7] و نرچینسک[8] را متصرف ومستحکم کردند. ولی ۱۰۰۰۰ نفر سرباز چینی مسلح با اسلحه جدید ۱۰۰ توپ صحرائی و ۵۰ توپ قلعه شکن بمقابلهٔ روسها شتافتند وپس از جنگی روسها را شکست داده استحکامات و شهر آلبازن را از تصرف آنان خارج و آنرا خراب کردند (ژوئن ۱۶۸۵). ولی پس ازمراجعت چینی‌ها روسها مجدداً بشهر حمله بردند و در نتیجه بمباران شهر موفق شدند آنرا از دست پادگان چین خارج نمایند (اوت ۱۶۸۷). پس از این‌واقعه روسها که هدفی جز تجارت و بدست‌آوردن

۱- Seutchouan
۲- Yunnan
۳- Ming
۴- Woo-Sankouei
۵- Koxinga
۶- Amour
۷- Albazin
۸- Nertchinsk

بازارهای چین نداشتند ترجیح دادند با امپراطور از درصلح وآشتی برآیند ، درنتیجه عهدنامه‌ای در نرچینسک میان طرفین منعقد گردید (۶ سپتامبر ۱۶۸۹) که بموجب آن دولت تزاری از تمام حقوق ارضی خود در نواحی مفتوحه ، در مقابل گرفتن حق آزادی و داد وستد در سراسر امپراطوری ، صرفنظر کرد . روسها از آزادی خودنهایت استفاده را بردند، بدینقرارکه پس از کسب اطلاع از جریان وضع بازرگانی درچین از سال ۱۶۹۸ کاروانهائی براه انداختند که بطور مرتب از مغولستان گذشته پس از عبور ازشاهراه کیاختا[1] به کالگان[2] کالا های خود را از پکن، پایتخت چین، بمسکو و بالعکس حمل میکردند.

امپراطور کانگ‌هی پس از فراغت از تهدید سرزهای شمالی توجه خود را بجانب قبایل الوت ، که هنوز در حال طغیان بودند ، معطوف داشت و چون بعضی از رؤسای فراری قبایل مزبور نزد امپراطور چین آمدند وحمایت اورا خواستار شدند، امپراطور هم که از قدرت الوتها نگران شده بود تصمیم گرفت با آنان درجنگ وارد شود . در چندین جنگ که در صحرای گوبی[3] و در مغولستان میان طرفین درگرفت سرانجام ارتش الوتها در کنار رودخانه تولا شکست خورد (ژوئن ۱۶۹۶) . مرگ گالدان، رئیس قبایل الوت درماه مه ۱۶۹۷ ، که زهر را بشرمساری ازشکست ترجیح داده بود، قدرت واهمیت امپراطور منچو را بیش ازبیش زیاد کرد بطوریکه در اندك مدتی تمام مغولستان شرقی را به‌تبیعت خود درآورد وقبایل کالکاس[4] را وادار نمود سر باطاعت او فرود آورند.

در اواخر قرن هفدهم خاندان امپراطوری منچو ، جانشین مینگ‌ها، درسراسر خاك چین بدشمنان خویش فائق آمدند.

چینیهای قدیمی یاغی، ازایالت کانتون تایونان، خاندان کوخینگا وجانشینان آن در جزیرهٔ فورموز ، روسهای منچوری وبالاخره قبایل الوت ، که ازهمه خطرناکتر

۱– Kiakhta ۲– Kalgan
۳– Gobi ۴– Kalkas

بودند ، مطیع ومنقاد دربار پکن گردیدند. بسط و گسترش حیطهٔ اقتدار چینی‌ها ، در زمان سلطنت سلسلهٔ فاتح منچو ، از داخل کشور بخارج آن سرایت کرد و ادامه یافت .

امپراطور آسمانی چین مصمم شد همسایگان خود را مانند کره و تونکن و غیره را بزیرنفوذ بکشد وخاك آنهارا ضمیمه امپراطوری بنماید وضمناًقبایل صحرا گرد و چادرنشین ترك و مغول را اسکان داده و مطیع نماید وازاین حد هم تجاوز کرده قدرت وتسلط خود را در پهنهٔ اقیانوس کبیر بسط وتوسعه دهد.

چین در عین حالیکه فرهنگ وهنر قدیمی‌خود را حفظ کرد از زمان‌امپراطوری خاندان مینگ در زیر نفوذ تمدن وفرهنگ خارج از این کشور قرار گرفت. امپراطور کانگ‌هی از همان آغاز کار به مذاهب مختلفه اعم از بودائی و مسیحی علاقهٔ کامل خود را نشان داد. با اتخاذ این‌سیاست ازمذهب بودائی لهاسا استفاده کرد و تمام تبت را بنفع امپراطوری در زیر نفوذ کشید. در خصوص مذهب مسیح اجازه داد تا این مذهب آزادانه دراسپراطوری وارد و تبلیغ شود . مبلغین عیسوی از طریقه های مختلف دوسی‌نیکن [۱] و فرانسیس کن [۲] و ژزوئیت بتعداد زیاد وارد چین شده‌به‌تبلیغ و اشاعهٔ مذهب‌خویش‌مشغول گردیدند. امپراطورازوجود بعضی ازمبلغین ژزوئیت استفاده کرد و آنان را در رأس امورقضائی وامور خارجه ودستگاههای‌علوم ریاضی و هیئت بکارگماشت.

براثر ورود و دخالت مبلغین و بازرگانان و مکتشفین ، چین بدنیای معلوم‌آن زمان بیش از بیش شناسانده شد و چون صلح در اروپا برقرار گردید تعداد زیادی از مسافرین شرکتهای بازرگانی راه چین را در پیش گرفتند (۱۶۹۸) . انواع کالای چینی مانند :

ابریشم و ظروف چینی و انواع لاکها و رنگها در بازارهای اروپائی سرازیر

۱- Dominicain ۲- Françiscain

گردید و ضمناً هنر چینی با رنگهای باز و روشن ونقوش زیبا درهنر اروپائی اثرات فوق‌العاده بخشید و بدانها رونق بسزائی داد.

بازرگانی چین، باستثنای با روسیه، عموماً ازطریق کانتون، که شرکت بازرگانی هند انگلیس ازسال ۱۶۳۴ اجازه گرفته بود کشتیهای خود را برای حمل کالا به آن بندر بفرستد، انجام میشد. شرکت مزبور پس از چندی اجازه گرفت که‌درنواحی شمالی‌تر، یعنی درآسوی[1] و فوچئو، مراکز و پایگاههای بازرگانی تأسیس نماید.

هیچیک‌ازدولتهای اروپائی‌دراین زمان بادربار پکن ارتباط‌دیپلماسی نداشتند وارتباط آنها ازطریق دستگاه شرکتها انجام‌میگرفت چنانکه پرتقالیها بوسیله نایب‌السلطنه گوآ[2] در هندوستان و دولت هند از راه شرکت بازرگانی هند هلند گاهی از اوقات سفیرانی به پکن اعزام میداشتند. ارتباط دربار فرانسه با امپراطور چین فقط بارسال چند نامه ازطرف لوئی‌چهاردهم محدود بود و منافع فرانسویها درچین بوسیلهٔ ژزوئیتها، که قرب ومنزلت زیادی نزد کانگ‌هی داشته، تأمین و حفظ میشد و بنا بتمایل امپراطور بود که‌تعداد نمایندگان دائمی‌شرکت بازرگانی، مقیم چین درسال ۱۶۸۸ روبافزایش گذاشت. یکی‌ازاین نمایندگان‌بنام پروربیست[3] که اصلاً هلندی بود درسال ۱۶۵۹ به پکن وارد شده بواسطهٔ شناسائی او به علم هیئت و تجربهٔ در توپ سازی تعداد زیادی توپ‌برای امپراطور ساخت، و باهمین توپها بود که کانگ‌هی یکی از انقلابات داخلی چین را سرکوب کرد.

درکشورهای‌همسایهٔ چین، کوشش اروپائیها برای دست یافتن بآنها دربادی امر چندان موفقیت آمیز نبود. درتونکن پس ازاقدامات مؤثر «جامعهٔ مبلغین خارجی» که درسال ۱۶۹۶ وارد این‌سرزمین شده وموفق گردیده بود قدرت واختیارات‌روحانی پرتقالی را درماکائو ازمیان بردارد، لوئی‌چهاردهم پادشاه فرانسه امیدوار بود

۱- Amoy ۲- Goa

۳- Père Verbiest

بلکه بتواند امتیازاتی بدست آورد وبهمین مناسبت سفارتی درسال ۱۶۹۶ نزدپادشاه تونکن فرستاد . ولی اقدامات و کوشش سفارت مزبور به نتیجه نرسید و امید پادشاه فرانسه مبدل بیأس گردید . در اواخر قرن مسیحیان مورد تعقیب و زجر قرار گرفتند و درسال ۱۷۱۳ تمامی آنان از تونکن بیرون رانده شدند. کوشن‌شین[1] نیز درهای خود را بروی اروپائیها بست و ضمناً چون تبلیغ مسیحیان در این کشور رو بشدت گذاشت جمعی از آنان بقتل رسیدند و کلیساها بباد غارت رفته خراب شد. مسیحیانی که زندانی شده بودند وبومیان مسیحی مجبور شدند بعنوان مجازات دوبرابر مالیات بپردازند (۱۶۹۸).

در سیام مانند هند وچین وسایر نقاط شرق دور ، مبلغین ، مخصوصاً ژزوئیتها، باهمیت وثروت آن پی بردند وسعی کردند راه را برای بازرگانان صاف وهموار نمایند. قبل از فرانسویها ، ملل دیگر مانند انگلیسها دراین کشور راه یافته بودند، چنانکه مدتی پیش شرکت هند انگلیس در آیوتیا[2] پایتخت سیام (امروز بنام کونگ کائو[3] موسوم است) دارالتجاره‌ای برای خود تأسیس کرده بود .

فرانارائین[4] یکی از پادشاهان سیام ، برای بالا بردن حیثیت وشخصیت خود، بفکر افتاد در ارتباط دیپلوماسی با فرانسه داخل شود. بدین قصد درسال ۱۶۸٤ سفارتی با جاه وجلال به دربار ورسای فرستاد. لوئی چهاردهم هم از موقع استفاده کرد و بلافاصله بجواب آن مبادرت ورزید. پس از این مراودات دولت فرانسه موفق شد در سیام امتیازات بازرگانی کسب نماید و اجازه یافت در بانگوك[5] و مرگی[6] دارالتجاره‌هائی تأسیس کند. ضمناً پادشاه موافقت کرد که مذهب مسیح در کشورش تبلیغ شود . درسال ۱۶۸۶ سفارت دیگری از سیام بمنظور مذاکره در امر قرارداد اتحادی میان دو کشور بفرانسه فرستاده شد. ولی طولی نکشید بواسطهٔ سوء سیاست

۱- Cochinchin
۲- Ayuthia
۳- Fhra-Narain
٤- Cong Cao
٥- Bangkok
٦- Merghi

ژزوئیتها وتحریکات آنان در دربار سیام وضع عوض شد و در تعقیب انقلابی که در دربار بوقوع پیوست ، تمام خارجیان از جمله فرانسویها از خاك سیام بیرون رانده شدند و از سال ۱۶۸۸ کشور سیام تمام درهای خود را بروی بیگانگان بست.

امپراطوری ژاپون

ژاپون پیوسته جنبهٔ روش ملی‌خود را حفظ کرده بود. درزمان سلطنت خاندان توکوگاوا که شغل شگون (والی) را نیز به خود منتقل کرده بودند ، هیچ تغییری در ژاپون مشاهده نگردید . در ژاپون خدایان قدیمی و روح جنگجوئی و دلاوری و سازمان فئودال و تمدن وهنری که از چین اقتباس نموده بود، هنوز وجود داشت . این کشور که در جریان تاریخ، از راه واردات از خارج زندگی خود را میگذرانید، بتدریج درهای کشور را بروی‌خارجیان بست واز آنان دوری‌جست. تنها هلندیهابودند که درجزیرهٔ کوچك دشیما[1] نزدیك ناکازاکی پایگاهی داشتند و نیز چینی‌ها درکار داد وستد با ژاپون مشغول بودند. خود ژاپونیها هم اجازه نداشتند از جزایر خویش خارج شوند. با این تفصیل ژاپون از نفوذ خارجیان برکنار نماند بعضی از علوم مانند پزشکی و نبات شناسی و از این قبیل بوسیله اروپائیها وارد ژاپون گردید. ژاپونیها با حس تقلید فراوانی که داشتند از علوم جدید ، بدون اینکه معنا ومفهوم آنها را درك نمایند، بسبك و سلیقهٔ خود مورد استفاده قرار دادند.

ژاپون که درخود فرورفته بود تمدن وهنرش را باتطبیق روحیه وروش زندگی ملی توسعه و پیشرفت داد . تئاتر عامیانه هرروز بیشتر رنگ موضوعهای زندگی روزمره طبقات پائین و متوسط اجتماع را بخود می گرفت . نقاشیهای روی پارچه و لاکی مقدمه‌ای بود بردوران کلاسیك هنر ژاپون هنر ظروف سفالی دیگر ازچین تقلید نشد و ژاپون دراین قسمت ازهنر سبك مخصوص بخود را پیروی نمود. بااین ترتیب ژاپون موفق شد درقسمت هنر روش وسبك خاص و باقدرتی که با ذوق طبقهٔ جدید

۱- Dechima

بورژوآزی و حتی طبقات پائین‌تر مردم که بتازگی از قید رقیت طبقات اشراف و ملاکین بزرگ رهائی یافته بود، تطبیق داشت بوجود آورد.

دراین اجتماعی که درحال تحول وپیشرفت بود بهیچوجه افکار مذهبی دخالت نداشت. مکتب اخلاقی کنفسیوس و پیروی از سنتها و رسوم آباء و اجدادی اساس و اصول عقاید ژاپون را، مانند چین، تشکیل داد. و بهمین مناسبت بود که تسونا- یوچی[1]، پنجمین شگون، در شهر یدو[2] بیادبود کنفسیوس یک مدرسه و یک معبد بنا کرد. مذهب بودائی، باستثنای طبقات بالای اجتماع، پیشرفت چندانی نکرد. مذهب مسیح هم نتوانست رواج کاملی پیدا کند. باید باین نکته توجه کرد که وضع و شرایط کشورهای خاور دور در اواخر قرن هفدهم، مانند سابق، برای بسط وتوسعه تمدن و روش زندگی اروپائی، چندان مساعد نبود.

دراین زمان بیشتر توجه ژاپونیها بطرف «دریای جنوب» و کشورهای امریکائی مجاور اقیانوس کبیر، از مکزیک جدید (کالیفورنی) تا شیلی، معطوف بود که از مدتی پیش، با راهنمائی اسپانیائیهای فیلیپین، باکشورهای مزبور در ارتباط بازرگانی بودند و ادویه و سایر کالاهای مخصوص شرق دور را با پول های طلای دنیای جدید معاوضه میکردند. همین بازرگانی در این زمان بسرعت درحال پیشرفت و توسعه بود.

ولی اروپائیها برای رسیدن به شرق دور به راههای متداول آن زمان اکتفا نکردند بلکه از راه اقیانوس اطلس کشتیهائی که از چین می‌آمد به سواحل و بنادر شیلی و پرو وحتی کالیفورنی سفلی، که این ناحیهٔ اخیر درسال ۱۶۹۷ بوسیلهٔ ژزو- ئیتهای اسپانیائی اشغال شد، دست یافتند و در آنجاها بکار تجارت پرداختند. بااین ترتیب امر بازرگانی درجریان جدید وتازه‌ای داخل گردید. فرانسویها همزمان با اسپانیائیها وشاید قبل از آنان، سواحل و بنادر شیلی و پرو را درتصرف درآوردند

۱- Tsounayochi ۲- Yédo

و صاحبان کشتیها و دریانوردان بنادر فرانسوی مانند: پونان[1] و سن‌سالو[2] و نانت[3] و لاروشل[4] کشتیهای خود را مملو از کالاهای فرانسوی، یا از راه اقیانوس اطلس، وارد اقیانوس کبیر کردند ویا از راه چین بکشورهای مزبور آوردند ودرمقابل شمشهای نقره، برای تبدیل کردن به مسکوك، باخود به‌فرانسه بردند. معاوضهٔ کالا بشمشهای نقره اثرمهمی در وضع مالی وفعالیت اقتصادی وبازرگانی فرانسه نمود. دراوایل قرن هیجدهم نیروی دریائی بازرگانیی فرانسه، دربنادر مهم امریکای جنوبی لا کونسپسیون[5] و والپارزو[6]، بر سایر نیروهای دریائی بازرگانی کشورهای اروپائی برتری یافت.

اگر وضع عمومی و کلی دنیا را درسال ۱۶۶۰ واواخر قرن هفدهم مقایسه نمائیم بخوبی ملاحظه میشود که تا چه اندازه امر داد وستد توسعه وترقی پیدا کرده است. دراین زمان قسمتهای مختلف کشتیرانی وتجارت بیکدیگرنزدیک شده یکی دردیگری تأثیر نمود و اگر این اختلاط و امتزاج در موضوعهای تمدنی نبود و اگر بعضی از تمدنهای کشورهای خارج از قارهٔ اروپا درهای خود را بروی اروپائیها بستند ولی در بعضی از امور، مخصوصاً نفوذ هنر چینی درهنر اروپائی، این نفوذ عمل خود را انجام داد.

مبادلات تجارتی یا تمدنی و فرهنگی در ملل بازرگانان و مستعمراتچی اروپا و در پیشرفت وتوسعه و بسط دستجات اصلی مهاجرین آن در نقاط و اراضی ماوراء اقیانوس اطلس اثرات عمیق ومفیدی بخشید. ازطرف دیگر وضع وموقع ملل اروپائی درحال پیشرفت، برحسب درجه منافع ویا حمایتی که ازطرف دولتهای ذینفع ومتبوع نسبت به بازرگانی و سنن و رسوم مخصوص بهرملتی که جزء آن بودند، می‌شدند بوسیله‌جنگها و یا حوادث ویا امور دیپلوماسی، لاینقطع وبطور استمرار روبه‌بهبودی وترمیم سیرفت.

۱– Ponant
۲- Saint-Malo
۳– Nante
٤– La Rochelle
٥– La Conception
٦- Valparezo

ولی در اواخر قرن هفدهم ، در زمانیکه دولتهای اروپائی درصدد برآمدند از راه مذاکره برای جانشینی اسپانیا مقرراتی وضع نمایند و راه حلهائی پیدا کنند، مسائل بغرنج و پیچیده‌ای برای مستعمرات بمیان آمد ، موضوع برسر این مسئله بود که چه قدرتی مالک مستعمرات اسپانیا خواهد شد واگر این مستعمرات در دست ودراختیار اسپانیا باقی‌میماند ، امری که احتمالی بنظرمیرسید، کدام دولت بردیگران ترجیح پیدا می کرد . آیا هلندیها که از قرنها پیش در تماس با اسپانیا بودند ویا فرانسویها ویا انگلیسها دراین میانه از دیگران گوی سبقت را می‌ربودند وسهم بیشتری می گرفتند؟ اگر رجحان بافرانسه‌میشد وآیاانگلیسهاباوجودداشتن شرکت بازرگانی هندمیتوانستند فرانسویها را ازمواضع خود در اقیانوس هند واقیانوس کبیر بیرون برانند وآیاهلندیها موفق میشدند برتری بازرگانی خویش را در دنیای آنزمان محفوظ نگاهدارند ؟ درنتیجه آیا بدوران تفوق هلند خاتمه داده میشد و دورهٔ برتری‌فرانسه ویا انگلیس جانشین آن می‌شد ؟ اینها تمام مسائلی بود که ازسال ۱۶۸۸ درصحنهٔ سیاست و دیپلوماسی اروپا مورد نظر و بحث قرارگرفت که نتایج آن در قرن هیجدهم ظاهر و آشکارگردید .

کتاب پنجم

خاتمه برتری و تفوق سیاسی فرانسه

(۱۷۱۵ - ۱۶۹۷)

فصل اول

جنگهای مشرق و شمال

(۱۷۰۰ - ۱۶۹۷)

در زمانیکه، پس ازعقد قرارداد ریسویک، صلحی ناپدار درغرب اروپا برقرار گردید ، اروپای شرقی گرفتار جنگهای خونین و خانمانسوز بود وتغییرات وتحولات سیاسی مهمی در آن درحال تکوین و رشد بوده اثرات بسیار قابل ملاحظه‌ای از خود برجای گذاشت : در روسیه ، تزار پطر که درسال ۱۶۸۹ زمام امور را بدست گرفت خود را درسیاست امپراطوری عثمانی انداخت وجائی در اروپا برای خود بازکرد . در پولونی، منتخب ساکس ، اگوست دوم ، بپادشاهی انتخاب گردید وبرای رسیدن باین هدف ، با اینکه امیری از امرای یک کشور کوچک و در مذهب پرتستان بود (۱۶۹۶) مجبور شد مذهب کاتولیک را بپذیرد . در سوئد ، شارل دوازدهم پادشاه جوان آن ، از ثمره‌های سیاسی پدرش شارل یازدهم و اسلافش شارل دهم و گوستاو آدلف ، استفاده کرد وبا تقلید واقتباس از روش آنان زمینهٔ سلطنت پرماجرائی را برای خود آماده نمود .

امپراطور آلمان و تمام رؤسای کشورهای جدیدالتأسیس چه عملی در مشرق اروپا خواهند کرد؟ و در حفظ روابط و مناسبات میان یکدیگر و بخصوص در جلگهٔ وسیع شمالی در آنجائیکه مرزهای کشورها در هر زمان درحال تغییر و تبدیل است به‌چه اقدامات و وسایلی متوسل میگردند؟ مسائلی است مورد دقت وتوجه بخصوص که مبارزات و اختلافات شدیدی را در آینده میتوان پیش بینی نمود .

پطر کبیر و اصلاحات اولیه او

مهمترین واقعهٔ جدید در اروپای شرقی ظهور شخصیتی است که تا این زمان وجودش ناشناس و روی کار آمدنش غیر-منتظره بود و وسیله شد که وقایع و حوادث را در این قسمت از قارهٔ اروپا برنگ وطرز دیگری درآورد. پطر که در سال ۱۶۸۲ در سن ده سالگی بعنوان تزار روسیه، در زیر سرپرستی صوفی خواهر وتزار ایوان برادر خود، انتخاب گردید.

پطر اول از کودکی بدون توجه مادر وخواهر تمام ایام زندگی خود را به بازیهای نظامی سرگرم میکرد واز خواندن ونوشتن محروم بود وچون قدم بمرحلهٔ جوانی گذاشت بازیهای کودکانه به عملیات نظامی حقیقی، بخصوص در فنون توپخانه و ساختن استحکامات، تبدیل گردید. بهمین جهت بود که روحیهٔ تزار جوان کاملاً به عملیات نظامی وحرفه‌ای معطوف شد وچون تنها خارجیان بودند که میتوانستند رضایت خاطر تزار را فراهم نمایند واو را به فنون جدید نظامی آشنا سازند دائماً با آنان که عموماً ازمردم اسکاتلند و ژنو وآلمان بودند ودر محله‌ای در مسکو بنام اسلوبودا[1] سکونت داشتند، در رفت وآمد ومعاشرت دائمی شد.

پطر بیش ازهمه بیک افسر جوان ولایق از اهالی ژنو بنام لوفور[2] علاقه پیدا کرد و پیوسته در منزل او به خوشگذرانی مشغول بود و اغلب اتفاق می‌افتاد که سه شبانه روز از خانه او بیرون نمیآمد. زندگی کشنده و خسته کننده بهیچوجه در مقاومت جوان مقاوم با مزاجی پولادین اثر نمی‌بخشید. پطر جوانی ورزشکار و بلند اندام بود که طول قد او به دومتر میرسید، فوق‌العاده پرحرارت وعصبی مزاج و سخت و پیوسته در معرض بیماری غش بود. ولی درعین حال خوش فکر و با اراده و برای کارها واجرای نقشه‌های مفید لیاقت کافی داشت. روح سلحشوری و نظامی بودن او وسیله شد تمام هم خود را بامور نظامی و تشکیل دستجات ارتشی معطوف سازد. برای حفاظت خود دوگردان که افراد آن از خانواده‌های نجیب بی‌چیز

۱– Sloboda

۲– Lefort

تشکیل میشد ، در دربار بوجود آورد . تزار روسیه روحاً ازخانواده‌های نجیب مسکو بیزار و پیوسته از آنان دوری می‌جست .

پطر چون بسن هفده سالگی رسید دو گردان از افراد افسرانی که عموماً از خارجیان بودند و بفنون ارتشی آشنائی کامل داشتند در اختیار کامل خود داشت. در این زمان روسیه صورت دولتی شکست خورده داشت ، در جنگی که گالیتزین[1] فرمانده روسی در شبه جزیرهٔ کریمه با ترکان عثمانی کرد مغلوب شده بود (۱۶۸۹) و حکومت مرکزی بسیار ضعیف و از عهدهٔ اداره امور برنمی‌آمد . صوفی درصدد بود قدرت را برای خویش نگاهدارد وپیوسته با ظاهر کردن خود در مراسم درنظرداشت توجه ملت وارتش را جلب نماید ، زیرا از همان آغاز کار از برادرش بیمناک بود و حتی مقدمات سوء قصدی را نسبت بجان تزار فراهم آورد . پطر که از سوء قصد آگاه گردید و دانست که او را درمسکو بقتل خواهند رسانید با اسب به صومعه تروئیکا سرژی‌یوو[2] که در آنجا دوستان مادرش مقیم بودند ، پناه برد . تزار چون خود رادر صومعه در امان دید دوستان نظامی و دستجات نظامی تحت فرماندهی خواهرش نایب‌السلطنه را احضار کرد و پس از مذاکراتی آنان را باخود همراه و همداستان نمود . پطر چون قدرت خودرا کافی دید به صوفی تذکر داد حق ندارد به صومعه داخل شود . گالیتزین که در سوء قصد شرکت داشت به شمال روسیه تبعید گردید و صوفی نایب‌السلطنه محکوم شد که در صومعه‌ای در شهر مسکو بعنوان تارک - دنیا زندانی شود، ایوان نیز دستور گرفت از این پس حق ندارد درامور دخالت نماید و از عناوین سلطنتی استفاده کند .

بااین ترتیب بود که پطر به تنهائی زمام امور را در دست گرفت ومالک‌الرقاب و قادرمطلق، به حکومت پرداخت .

با این تفصیل پطر علاوه بر هوسرانیها و خوشگذرانیها بزندگانی نظامی و تعلیمات ارتشی‌ادامه میداد . کوشش میکرد نمونه هائی ازکشتیهای جنگی درحدود

۱- Galitzine ۲- Troica Sergievo

ظرفیت یک دریاچه تهیه و آماده سازد و سپس برای دیدن ناوهای هلندیها دربندر آرخانگل[۱] لنگر می‌انداختند، میرفت. زبان هلندی را باندازهٔ احتیاج فراگرفت، از رفت وآمد درمیان کارگران کارخانه های کشتی‌سازی لذت میبرد وحتی خود درکار کردن با آنان شریک می‌شد وبرای اینکه بفنون کشتی‌سازی بیشتر مطلع شود تصمیم گرفت مسافرتی به آمستردام بنماید. هدف او از این اقدامات آن بود که ارتش و کشور خویش را بانیروی دریائی مجهز کند ولی بزودی از ادامهٔ این مقصود منصرف شد و مجدداً بحرفهٔ قدیمی یعنی حرفهٔ نظامی گری برگشت تا سرانجام موفق گردید فرماندهی ۳۰۰۰۰ سپاهی را بعهده بگیرد و در عملیات نظامی شرکت نماید تااین تاریخ تمام این اقدامات و مجاهدتها در راه تربیت دستجات نظامی برای او صرفاً جنبهٔ تفریح و بازی را داشت تا چه زمانی بتواند از آن استفاده نماید و بهره کافی ببرد؟ خود او هم نمیدانست. فقط منظورش اطلاع پیدا کردن از رموز وفنون نظام و بحد کامل رسانیدن وسایل و اسبابی که دراختیارش قرار داشت، بود. به امور مملکتداری بی‌اعتنا مانده بود وتوجهی بدان نداشت. بهمین مناسبت بود که لوفور[۲] دوست صمیمی و وفادارش او را برای عظمت روسیه بجانب فتوحات نظامی، بعنوان اینکه امور سیاسی و داخلی چندان دلنشین نیست و بعداً میتوان بدانها پرداخت، نصیحت کرد و سوق داد. بااین‌ترتیب بود که اولین سنگ زیر بنای افکار پطر اول تزار روسیه درست در حالیکه فقط بیست و دوسال از سنش می گذشت، گذاشته شد (۹۵-۱۶۹۳).

اولین هدف تزار جوان روسیه دریای سیاه شد. شاید مقصود وی از این هدف انتقام شکستی بود که کالیتزین در جنگ کریمه خورده بود؟ بطور قطع فقط شبه‌جزیرهٔ کوچک کریمه برای جلب نظر پطر کافی نبود بلکه منظور وی نفوذ دردریای سیاه در جبههٔ وسیعی بود که او را بطرف خود کشانید. پطر باتکاء ارتش مجهزی

۱- Arkhangel

۲- Lefort

که تهیه دیده بود موفق شد بهمراهی فرماندهانی مانند لوفور و گولووون[۱] و گوردن[۲] اسکاتلندی، پس از دو جنگ (۱۶۹۶-۱۶۹۵) بندر آزوف[۳] را ازدست ترکها بیرون آورد. برحسب توصیه لوفور این پیروزی وسیله شد که تزار جوان را در عین افتخار بدنیای غرب معرفی نماید.

پطر از این پس بفکر افتاد نقشهٔ مسافرت خود را بدنیای متمدن غرب، که از مدتها پیش درسر می‌پرورانید، بمورد عمل درآورد ولی کشف سوء قصدی نسبت باو که طرح آن از طرف صوفی خواهرش و سرهنگ سیکلر[۴]، که از مشاورین بیگانه‌ای که در اطراف تزار بودند تنفر داشت و اقدامات آنانرا مخالف مسیحیت میدانست، ریخته شد و مسافرت او را بتعویق انداخت. پطر پس از قلع و قمع و کشتار سوء قصد کنندگان و طرد آنان از مسکو با خیال آسوده مسافرت خود را به کشورهای اروپائی آغاز کرد (۱۶۹۷).

تزار با عجله از پروس و براندبورگ وهانوور گذشت و به هلند رسید وبدیدن کارخانه کشتی‌سازی درساردام[۵] رفت. مدت چهارماه در آمستردام اقامت نمود و در تمام طول این مدت بطور استمرار در کارگاههای کشتی سازی شرکت هند در رفت وآمد بود و بطوریکه آدری‌ین[۶] اسقف اعظم کلیسای روسیه نوشت «منظور او از این مجاهدت شناسائی فنون دریانوردی‌بود که در مراجعت بردشمنان مسیح غلبه کند و از اینراه ناجی مسیحیان گردد».

پطر با سرمشق گرفتن وتقلید از نیروی دریائی هلند تصمیم گرفت برای کشور خویش نیروی دریائی مجهزی تهیه ببیند و از دریای بسته و یخ زده‌ای ماننددریای شمال خارج شود. نظر تزار روسیه بیشتر بجانب دریای سیاه و بیرون آوردن سواحل آن از تصرف کفار (ترکان عثمانی) معطوف شد و بهانهٔ او دفاع از مذهب مسیح

۱— Golovin
۲— Gordon
۳— Azov
۴— Colonel Cikler
۵— Saardam
۶— Adrien

و کمک به ملتهای مظلوم مسیحی ممالک شرق بود و از همینجاست که سیاست آینده دولت تزاری روسیه سرچشمه گرفت و پایه‌اش استوار گردید.

پطر چون کار هلندیها را در مراحل آزمایشی میدید ومصمم بود علوم وفنون دریانوردی را عمیقاً بیاموزد کارگاههای ساردام وآمستردام را ترک گفت وبانگلیس رفت ومدت چهارماه در وولویچ [۱] ودپفورد [۲] ولندن اقامت گزید ودر این مدت کارخانه های کشتی‌سازی وتئاترها وموزه‌ها و آزمایشگاههای این شهر را دیدن کرد ومورد مطالعه قرار داد. در بهار سال ۱۶۹۸ به هلند مراجعت نمود و از راه آلمان و لایپزیگ [۳] و درسد [۴] و پراگ به شهر وین پایتخت اطریش رسید، تزار روسیه کوشش کرد بلکه بتواند امپراطورلئوپلد را دراتحادیهٔ ضد عثمانی داخل نماید ولی کوشش او دراینراه به‌نتیجه نرسید. پطر درنظر داشت به ونیز که نیروی دریائی آن توجه مخصوص اورا جلب کرده بود و نیز متحد باوفائی برعلیه ترکان عثمانی باقی مانده بود، برود. ولی چون شنید انقلابی برعلیه او در روسیه در شرف تکوین است بعجله بجانب پایتخت خود رهسپار گردید وپس از عبور سریع از شهر کراکووی [۵] و بازدیدمعادن ویلیکزکا [۶] و ملاقات با اگوست دوم پادشاه پولونی در شهر راوا نزدیک لووو [۷] در ایالت گالیسی وگذراندن روزهائی درشکار ومیهمانیهای باشکوه موفق گردید، بتقلید از امپراطور با عثمانیهاصلح کند و دولت پولونی را برعلیه سوئدیها باخود همداستان نماید (اوت ۱۶۹۸).

درمراجعت به مسکو اطلاع حاصل کرد شورشیان که بیشتر آنها مستحفظین مخصوص تزار بودند به‌بهانهٔ مخالفت با اقدامات تزار در نزدیک سرحدات پولونی سر بطغیان برداشته‌اند و با اینکه لوفور [۸]، فرماندهٔ مستحفظین، شورشیان را سرکوب

۱– Woolwich
۲– Deptford
۳– Leipzig
٤– Dresde
٥– Cracovie
٦– Wieliczka
۷– Lwow
۸– Lefort

کرده بود معذلک به‌این اقدام اکتفا ننمود ودستور داد تا تحقیقات بیشتری توأم با زجر و شکنجه و اعدام ، دراین باره بعمل آید ، درنتیجه عنوان قراولی خاصه تزار را از آنان سلب نموده در ردیف مردم عادی قرار داد و تعداد زیادی از آنها را از مسکو تبعید نمود وچون صوفی خواهر خود را دراین امر مقصر تشخیص داد او را به‌صومعهٔ تارک دنیاها فرستاده تحت نظر شدید قرار داد .

تزار جوان که از مسافرت خود تجربیات زیاد ومفیدی اندوخته بود مصمم شد تغییرات و اصلاحات جدیدی در جامعه روس بدهد و رسوم کهنه وقدیمی را ازمیان بردارد . ولی با اینکه ازخود انقلاب وتحول را آغاز نمود و بلباس اروپائیان ملبس گردید وعادات و رسوم آلمانی را مورد استفاده قرار داد ولی کار تازه‌ای نکرد، زیرا از اوایل قرن هفدهم پس ازسلطنت ایوان چهارم، در زمان آلکسیس روسیه باهستگی وبدون مقاومت در راه تحول افتاده بود . طبقات اشراف و بویار ، که در زمان ایوان چهارم از داشتن املاک و اراضی وسیع محروم شده بودند در اواخر این قرن تمام امتیازات طبقاتی خود را از دست دادند و کار بجائی رسید که نام طبقات مزبور از جامعه روسی حذف گردید و بجای آن طبقاتی بنام «اشرافی خدمت» [1] ، اشراف کارمند و نظامی و کشوری که ازطرف دولت بادادن اراضی واملاکی که از رعایای زرخرید مسکونی بودند ، ثروتمند شدند و نیز طبقه دیگری مرکب از بازرگانان شهر که روزبروز براهمیت آن افزوده میگردید وعامل مؤثری در سیاست و در مجلس طبقاتی «زمسکی سوبور» [2] که سابقاً در زمان انقلابات وجنگهای بی نتیجه وشکست آور برعلیه پولونی وسوئد دارای اهمیت فوق‌العاده بود، تشکیل گردید . طبقهٔ روحانی ارتدکس نیز مانند بویارها ، درحال سقوط و اضمحلال بود ، تمام روحانیان برجسته و متنفذ جانب متعصبین ومعتقدین قدیمی را گرفتند وفقط دسته‌ای از روحانیان طبقهٔ دوم که از میان مردم روسیهٔ کوچک و شهرهائی مانند شهر کی‌یف [3] برخاسته و مورد تنفر و

۱- Noblesse de Service ۲- Zemeski Sobor

۳- Kiev

انزجار سلت بودند ، باقی ماند . این دسته کاملاً مطیع محض حکومت بوده اعتنائی بعبادات و رسوم وسنتهای قدیمی مذهبی نداشتند وضمناً قادر نبودند دربرابر اصلاحات تزار مقاومت و خودنمائی بنمایند.

اروپائی کردن پطر کبیر کشور خود را که یکی از افتخارات او بشمار می‌آید، بدون اشکال انجام نشد . مقدمات تغییرات واصلاحات ، باوجود شدت عمل تزار ، بکندی وتأنی پیشرفت میکرد . روسیهٔ مقدس باداشتن متعصبین عقاید قدیمی، باوجود تعداد زیاد درباریان و اشراف خدمت در برابر خود بهیچوجه حاضر به عقب نشینی وتسلیم نبودند.

این دسته که هنوز پای‌بند سنتهای ارتودکس و عادات واخلاق مخصوص بخود بود و نفوذ زیادی در میان عامه مردم داشت با سرسختی و لجاجت هرچه تمامتر مقاومت میورزید . بنابراین برتزار جوان لازم و واجب شد که باداشتن روحیهٔ عالیهٔ انقلابی وقدرت مادی ومعنوی خود برتمام این مشگلات فائق آید ولی باوجود تمام این خصائص نتوانست با یک ضربت هدف غائی خویش را بمرحلهٔ اجرا درآورد بلکه ناچار شد درکار انقلاب حوصله بخرج دهد و آنرا با تأنی و تأمل بسرمنزل مقصود برساند . بخصوص که برای اجرای مقصود نقشه وطرح دقیق و پیش بینی شده‌ای طرح نکرده بود زیرا منطق ونظم وترتیب اساسی که درغرب بود نمیتوانست درکشوری که تا اینزمان درچهاردیوار کشور خود محصور مانده ارتباطی با خارج نداشت ، وجود داشته باشد.

با تمام این تفاصیل پطر دراجرای طرح وفکر خود اقدام نمود و شدت عمل بخرج داد . دراولین جلسهٔ مهمانی که در دربار تشکیل گردید تزار فرمانداد تاریش شاهزاده رمودانووسکی[۱] و سن[۲] فرمانده ارتش را ، که تا این زمان در روسیه قدیم ریش مظهر «چهرهٔ خدا» بود، بتراشند، چند روز بعد همین صحنه درخانهٔ ژنرال سن

۱– Romodanovski ۲– Seine

تکرار شد و ریش عده‌ای ازسران وبزرگان قطع گردید. بطوریکه مهمانی که در کاخ لوفور برپا شد تمام بویارها با ریش تراشیده شرکت کردند. سپس نوبت تغییرلباس، بسبک اروپائیان، رسید، بموجب فرمانی، تزار امر داد تا تمام بویارها و اشراف و شاهزادگان لباس بلند قدیمی خود را کنار بگذارند وبلباسی بشکل لباسهای هنگریها و یا آلمانیها ملبس شوند. این فرمان درسال ۱۷۰۰ تجدید گردید که مضمون آن بدینقرار بود.

«برای افتخار وحیثیت وآبرومندی دولت وتشکیلات نظامی، مردان ازهرطبقه‌ای که باشند، باستثنای روحانیون وخادمین کلیساها ودرشکه‌چیهاو کارگران کشاورزی، بایدبلباس آلمانی یا لباس مخصوص بورژوآهای اروپائی‌ملبس‌شوند. زنان ودختران آنان نیز بهمین ترتیب عمل نمایند...».

بدینقرار تمام اطرافیان تزار و کارکنان اداری ریش‌خود را تراشیدند وبلباس آلمانی ملبس شدند وحتی مجبور شدند، توتون را که برای ملت روس تا آن زمان تنفرآمیز بود و بدان «گیاه نفرین کرده» می گفتند مورد استعمال قرار دهند. تزار از مرگ آدری‌ین اسقف اعظم (۱۷۰۰) استفاده کرد و مقام اسقفی را که دارای قدرت فراوان و رقیب سیاسی او بود، ملغی ساخت و کمی بعد مقام روحانیتی ایجاد نمود (کلیسای مقدس)[۱] که بوسیلهٔ نماینده‌ای بنام وزیر امور روحانیت که از جانب تزار انتخاب میشد، اداره میگردید. سپس باصلاح تقویم پرداخت (دسامبر ۱۶۹۹) و مقرر داشت که آغاز سال را از روز تولد حضرت مسیح حساب و آنرا بجای اول دسامبر اول ژانویه قرار دهند و بموجب فرمانی از ملت خواست که در اول ژانویه سردر منازل خود را باشاخه های کاج زینت بدهند وبمناسبت آغاز سال برای یکدیگر کارت تبریک بفرستند.

تمام اصلاحات و اقدامات که برای ترمیم و اصلاح زندگی خارجی ملت روس

۱- Saint-Synode

بعمل آمد ، درحقیقت موجودیت این ملت واصول مذهبی واخلاقی قدیمی آنرا متزلزل کرد و درهم ریخت. بخصوص که ملت ودستگاه روحانیت قدیمی با تمام ابتکارات و اصلاحات جدید که از خارجیان گرفته شده بود مخالف بوده آنها را بدیدهٔ حقارت و تنفر می‌نگریست.

ناراحتی وتزلزل فکری در میان ملت روس بحد اعلا رسید وآنرا عملی شیطانی پنداشته و تعبیر می کرد و عقیده داشت که تزار درصدد است مذهب مسیح را از میان برده اساس آنرا متزلزل سازد.

با تمام این تفاصیل اصلاحات ، بخصوص درمیان طبقات بالا ، بشدت تعقیب میگردید. پطر کبیر فارغ و بی‌اعتنا برسوم و سنن مذهبی پس از مرگ اسقف اعظم خود را در امور مذهبی مختار و قادر مطلق دید و با استفاده از نفوذ و راهنمائی‌ها وتوصیه های مشاورین خارجی و وجود طبقات جدید که درحال رشد وپیشرفت بودند حکومت خود مختار و استبدادی را دوام و قوام بخشید. تزار روسیه بدون اعتنا به ادارهٔ امور کشوری بیشتر باموز لشگری ونظم و نسق دادن آن پرداخت و پیوسته از مشاورین واطرافیان خارجی خود وبخصوص ازمنچیکوف[۱] تنها وزیر مشاور که پس‌از مرگ لوفور[۲] زمام امور را در دست گرفت ، تقاضا داشت به نیروی دریائی و زمینی توجه خاصی مبذول داشته درتقویت وتجهیز آنها کوشش نمایند. پطر پس ازاینکه مشاهده کرد امپراطور لئوپلد با ترکان عثمانی از در مسالمت و صلح درآمده است او نیز همین رویه را پیروی نمود وامپراطوری عثمانی معاهدهٔ صلح امضا کرد وسپس با پشتیبنی دولت پولونی خود را آماده جنگ با سوئد نمود.

صلح کارلوویتز[۳]
(ژانویه ۱۶۹۹)

امپراطور اطریش باوجود اینکه خودرا فاتح میدانست تصمیم گرفت در تحمیل کردن صلح به ترکان عثمانی تعجیل نماید. در اکتبر ۱۶۹۸ نمایندگان او باتفاق سفیران ونیز وپطر کبیر

۱– Menchikov ۲– Lefort
۳– Karlowitz

و اگوست دوم در شهر کارلوویتز (یا کارلوواك)[۱] در کنار رودخانهٔ دراو[۲] اجتماع کردند . اطریشیها که تمام اراضی هنگری را از عثمانیها پس گرفته بودند در بارهٔ خطوط مرزی و اتخاذ روش سیاسی در ترانسیلوانی که اکثریت جمعیت آنرا که بالغ بر ۲۵۰۰۰۰ نفر میشد ، رومانی‌ها تشکیل میدادند ، ادعاهائی داشتند . دولت ونیزموره[۳] را سهم خود میدانست و تنگه آنرا که بوسیلهٔ دژآکروکرنت[٤] محافظت می‌شد ، ادعا میکرد . پادشاه پولونی استرداد شهر کامه‌نی‌یک[۵] را تقاضا می‌نمود و تزار روسیه با اصرار در نظر داشت شبه جزیرهٔ آزف[٦] و بندر کرچ[۷] را ضمیمه کشور خود بنماید .

ترکان عثمانی که پس از معاهدهٔ ریسویک دربرابر دشمنان خود تنها مانده بودند حاضر نشدند به نصایح سفیر فرانسه که کوشش میکرد این صلح را بنظر باب عالی فقط صلح و متارکهٔ موقتی جلوه دهد و آغاز جنگ مجدد را پیش‌بینی مینمود، گوش بدهند و باتقویت و اغوای انگلیسها ، که مایل بودند نگذارند لوئی‌چهاردهم از منافع کشورهای مشرق زمین بهره مند شود ، و نیز بواسطهٔ شکست‌های پی‌درپی ناامید وتضعیف‌شده بودند، بعقدمعاهدهٔ کارلوویتز در ۲٦ ژانویه ۱٦۹۹ تن دردادند و باستثنای شهر کرچ تمامی‌مورد ادعاهای دولتهای چهارگانه‌را بآنان واگذار کردند درمقابل موافقت با متارکهٔ بیست وپنجساله امپراطور اطریش، هنگری‌وترانسیلوانی بطور خلاصه تمام ایالات و ولایات و شهرهای شمال رودخانه‌های اونا[۸] و ساو[۹] و دراو و دانوب را تادهانه این شط با شهر تیسزا[۱۰] (ته‌ئیس)[۱۱]، باستثنای ولایت

۱– Karlovac
۲– Drave
۳– Morée
٤– Acrocorinth
۵– Kameniec
٦– Azov
۷– Kertch
۸– Unna
۹– La Save
۱۰– Tisza
۱۱– Theisse

تمسوار[۱] ، بتصرف خویش درآورد ، پادشاه پولونی بگرفتن شهرهای پودلی[۲] و کامه‌نی‌یک و او کرن شرقی موفق شد، شبه جزیره پله‌پونز[۳] وایالت دالماسی بدولت ونیز تعلق گرفت و نیز سلطان عثمانی ازگرفتن خراج از جزیرهٔ زانت[٤] صرفنظر نمود و تزار روسیه موفق گردید معاهده متارکهٔ دوساله با باب عالی امضا نماید.

با اینقرار دولت امپراطوری هابسبورگ موفق شدوضع را به نفع خویش مستقر گرداند. با تمام این تفاصیل ممکن بود هنگری اسباب ناراحتی آن شودوحوادث پیش بینی نشده‌ای برای دولت امپراطوری بوجودآورد. ۱,۶۰۰,۰۰۰ نفرسکنه هنگری‌نژاد ازمجموع ۲٫۵ ملیون جمعیت این ناحیه ،باستثنای کروآتها و اسلاونی‌ها ، که پیوسته تسلط و نفوذ اطریش را با بدبینی تلقی میکردند و پای‌بند اصول مذهبی و اخلاقی و رسوم‌زندگی خود و زبان مجاری بودند فقط از رؤسا وپیشوایان ملی خویش‌اطاعت نموده ریاست آنانرا قبول‌داشتند. ولی‌امپراطوری هابسبورگ که خودرا بتمام کشور هنگری بانضمام‌ترانسیلوانی مسلط میدید از انقلاب وجنبش‌ملی که آنرا از راه‌تسلط به قلعهٔ بود[۵] و شهر پست[۶] وجلگهٔ مجار مطیع ومنقاد کرده بود ، ترس و واهمه‌ای نداشت و برای آنکه سرزمین مزبور را تحت نظارت قرار دهد مرز نظامی میان ساو[۷]و دراو[۸] احداث کرد و اداره حفاظت آنرا به شورای جنگی که مرکز آن درشهر وین بود و مرزدارانی ، مرکب از پناهندگان صرب و رومانی که به هیئت اجتماع و خانوادگی زندگی‌میکردند ونسبت‌به امپراطوری وفاداربودند ، واگذار نمود.

درحالیکه لوئی چهاردهم پس از ده‌سال جنگ و ستیز و صرف وقت و پول و قوای فراوان موفق شد فقط ایالت فرانش کونته ،که آنهم از حیث روحیه و زبان فرانسوی بود، وچند نقطه ناپایدار در پی‌بارا بتصرف خویش درآورد، دولت‌امپراطوری

۱- Temsvar
۲- Podolie
۳- Pléponaise
٤- Zante
۵- Bude
۶- Pest
۷- Save
۸- Drare

هابسبورگ توانست در همان مدت مالک سرزمین وسیعی که حدود آن تا بلگراد و قله های کارپات و همسایگی ایالات حوزه رود دانوب میرسید ، بشود .

اولین اتحادیه برعلیه شارل دوازدهم و صلح تراونتال[۱] (اوت ۱۷۰۰)

کار صلح با امپراطوری عثمانی هنوز خاتمه نیافته بود که دولتهای پولونی و مسکو متفقاً برعلیه سوئد قیام کردند.

پس از مرگ شارل یازدهم در ۵ آوریل ۱۶۹۷ ، برحسب وصیت او زمام امور کشور به اولریک‌الئنور[۲] زن خود با همراهی شورائی مرکب از پنج عضو تا زمان بسن بلوغ رسیدن فرزندش شارل دوازدهم (که در سن هیجده سالگی مقرر شد) متولد در ماه ژوئن ۱۶۸۲ ، واگذار گردید. پادشاه جوان که دراین تاریخ هفده ساله بود بتحریک چند نفر ازنجبا ازجمله پی‌یر[۳] وزیرمشاور و کنت آگزل اسپار[٤] تصمیم گرفت‌دی یت مجلس شورا را وادار نماید بر خلاف وصیت پدرش ، سن بلوغ را به هفده سالگی پائین آورد تا او بتواند بلافاصله رسماً بسلطنت برسد (۸ سپتامبر ۱۶۹۷) . شارل دوازدهم پس از اخذ موافقت مجلس شورا در شهر اوپسال[۵] تاجگذاری کرد وبرای اینکه قدرت خود را نمایان کند تاج را که طبق رسوم مقرر بود اسقف اعظم بسر او بگذارد ، گرفته و شخصاً بسر خود گذاشت.

شارل دوازدهم جوانی بود بسیار متهور و جسور و جاه طلب و درتحت تأثیر مدح نویسندگان معاصر خود، بفکر افتاد از اسکندر تقلید نموده همانند و هم‌پایه او بشود داستانهای حماسی و رزمی میخواند و روح جنگ‌آوری وشجاعت را بخود تلقین می کرد .

شارل دوازدهم با مشورت پی‌یر در آغاز کار از سیاست پدر پیروی می‌نمود ولی بتدریج در آن تجدید نظر و اصلاحاتی بعمل آورد. معاهدات و قراردادهای با

۱– Traventhal

۲– Ulrique Eléonore

۳– Piyer

٤– Comte Axel Spare

۵– Upsal

دولتهای دریائی ومنتخب براندبورگ وامپراطور را تجدید کرد ودر ۹ ژوئیه ۱۶۹۸ با لوئی چهاردهم ، که احترام زیادی بوی قائل بود ، معاهدهٔ دوستانه‌ای بمدت ده سال امضانمود . هدف پادشاه سوئد از اقدامات مذکور برقراری حسن تفاهم وسودت با همسایگان ، حتی با دولت دانمارک که پادشاهش کریستیان پنجم عموی خود، بود و باوجود دوستی و حسن رابطه‌ای که با فرمانروای هولشتاین گوتروپ[1]، شوهر- خواهر خود ، داشت ، به‌ادعای تصرف ایالت شلسویک[2] برخاست . ولی در مقابل رقبائی مانند براندبورگ وپولونی و روسیه داشت که باید پیوسته مراقب آنها باشد .

درسال ۱۶۹۸ منتخب براندبورگ با دوستش اگوست دوسا کسن نزدیک‌شده همداستان گردید ودست او را در پولونی بازگذاشت بطریقی که موفق گردید درسال ۱۶۹۶ خود را بنام اگوست دوم بپادشاهی آن کشور برساندو ضمن ملاقاتی که درشهر راوا (ژوئیه - اوت ۱۶۹۸) بمنظور تهیه مقدمات جنگ با پادشاه سوئد، با نظرتزار روسیه کرد ، بوی نزدیک گردید . اگوست دوم با بصیرت کاملی که داشت بخوبی میدانست میتواند از تنفر شدیدی که اشراف سوئد در نتیجهٔ ازدست دادن املاك از پادشاه و دولت خود دارند استفاده سرشاری ببرد .

ژان رینولد پاتکول[3] یکی ازسران متنفذلیوونی[4] که مقدار زیادی ازاملاك خودرا ازدست داده بود، رهبری اشراف انقلابی آن کشور را بعهده گرفت وچون موفق شد از ترس مجازات فرار کند، دولت سوئد او را غیاباً محکوم نمود، اگوست دوم موقع را مغتنم شمرد واو را به‌ورشو آورد وتحت حمایت خویش قرار داد . پاتکول دراکتبر ۱۶۹۸ با نقشهٔ آماده شده‌ای برای تشکیل اتحادیه‌ای از دولتهای پولونی و براندبورگ و دانمارک وروسیه برعلیه پادشاه سوئد به‌ورشو آمد . دراین نقشه مقررشده بود درصورت موفقیت، لیوونی به پولونی واگذارگردد و تزار سهم خود را از اراضی سوئد دریافت نماید . در ۲۵ سپتامبر ۱۶۹۹ اگوست دوم باپادشاه دانمارک درشهر درسد[5] معاهدهٔ

۱- Holstein-Gottrop
۲- Shleswig
۳- Jean-Reinhold Patkul
۴- Livonie
۵- Dresd

محرمانه‌ای برعلیه شارل دوازدهم امضا کردند سپس بوسیلهٔ پاتکول که مسافرتی به مسکو نمود ، موافقت پطر را نیز بالحاق به‌اتحادیه جلب کردند.

معاهدهٔ محرمانه پروب راژنس کویه[1] منتخب ساکس و پادشاه دانمارك و تزار روسیه‌را در اتحادیه مشترکی بدور یکدیگر گردآورد (۱۱ نوامبر ۱۶۹۹). کمی بعد برای اینکه اتحادیهٔ قدرت بیشتری پیدا کند طبق معاهده کولن‌سوراسپره[2] (۶ آوریل ۱۷۰۰) دانمارك را به براندبورگ نزدیک کرد.

با تمام این تفاصیل اشکال بسیار مهمی میان دو متحد اگوست دوم وفردریک سوم منتخب براندبورگ موجود بود . دولت براندبورگ طبق موافقتنامه‌ای که در شهر یوهانیسبرگ[3] با پولونی برای حل وفصل موضوعی که سابقهٔ آن به چهل سال پیش میرسید، امضا شده‌بود شهر البینگ را درپروس درسال ۱۶۹۸ بتصرف‌خویش درآورد ، ولی مردم پولونی که از این اقدام ناراضی شده بودند پادشاه خودرا مجبور کردند برای استرداد آن اقدام کرده وارد مذاکره شود . برحسب موافقتنامه مورخ ۱۲سپتامبر ۱۶۹۹ فردریک سوم راضی شد قوای خودرا در برابر در یافت ۳۰۰۰۰۰ تالر مسترد دارد و چون برای جنگ با سوئد بکمک پولونی احتیاج داشت معاهدهٔ مخفی در ۲ فوریه ۱۷۰۰ با آن دولت امضا کرد که طبق آن اگوست دوم وعده میداد اراضی وسیعی را که اسلاف او از براند بورگ منتزع کرده‌اند ، به وی واگذار نماید.

اگوست دوم پس از اینکه از تمام جهات مطمئن گردید پس از امضای‌قرار-دادی با ناراضیان لیوونی در ماه فوریه بپادشاه سوئد اعلان جنگ داد و به لیوونی تعرض کرده شهر ریگا را درمحاصره گرفت . پادشاه دانمارك بنوبهٔ خود به سرزمین دوك دوهولشتاین گوتروپ ، دوست ومتحد سوئد، حمله کرد. شارل دوازدهم چون ازهرطرف خودرا درخطر ومحاصره دید ، از دولتهای غربی‌متعهد در اجرای معاهده

۱- Preobrajenskoié ۲- Koln-sur-Sprée

۳- Uhanisberg

الیوا[1] در خواست کمک و مساعدت نموده بلافاصله بجلوگیری مهاجمین دانمارکی شتافت. دولتهای دریائی (انگلیس وهلند) برای اثبات وفاداری خود بمعاهداتی که درفاصله سالهای ۱۶۹۸ و ۱۷۰۰ بادولت سوئد امضا کرده بودند، برای حفظ تعادل قدرت در دریای بالتیک وممانعت ازخروج ناوهای دانمارکی از اسکله های کپنهاگ یکدسته از ناوهای خود را به تنگه سوند[2] فرستادند. کشتیهای جنگی اعزامی بشارل دوازدهم فرصت داد تا بیک اقدام متهورانه یعنی اشغال جزیرهٔ سیلاند[3] و تهدید پایتخت دانمارك ، دست بزند (اوت ۱۷۰۰).

براثر این تهدید و وساطت دولتهای دریائی پادشاه دانمارك ناچارشد معاهدهٔ صلحی در تراونتال[4] یا تراوندال[5] درایالت هولشتاین درتاریخ ۱۸ اوت امضانماید. بااین ترتیب فرمانروای هولشتاین گوتروپ موفق شد برای باردیگر حاکمیت خودرا محرز و تثبیت کند درحالیکه اگوست فرمانروای ساکس بنوبهٔ خود مجبور گردید از محاصرهٔ ریگا که در آن زمان تابع کشور سوئد بود ، دست بردارد.

مداخلهٔ پطر کبیر و جنگ ناروا (نوامبر ۱۷۷۰)

پطر کبیر بواسطهٔ گرفتاری بامذاکرهٔ باترکان عثمانی نتوانست در جریاناتی که میان دانمارك و سوئد اتفاق افتاد ، مداخله نماید. متارکهٔ دوساله که با دربار عثمانی منعقد کرده بود ، درحال اتمام بود بنابراین تذکر داد که اگر متارکه تجدید نشود جنگ را مجدداً شروع خواهد کرد. سفیران تزار دراین موقع از راه دریا وارد استامبول شده بودند واین اولین باری بود که کشتیهای روسی از دریای سیاه گذشته وارد بغازبوسفور شدند. ازطرف دیگر پطر بیکار ننشسته وتعداد ۱۰۰۰۰ نفرسپاهی در بندر آزوف گرد آورد . سلطان عثمانی براثر این تهدید معاهدهٔ متارکه‌ای بمدت سی سال با دولت روسیه منعقد نمود (ژوئیه ۱۷۰۰) که بموجب آن بندر آزوف و

۱- Oliva
۲- Sund
۳- Seeland
۴- Traventhal
۵- Travendahl

تمام اراضی تا شهر کوبان[1] ضمیمهٔ خاك روسیه میگردید وضمناً مقرر گردید باستثنای استحکامات آزوف سایر قلاع و استحکامات دیگر خراب ومنهدم شود.

پطر کبیر که از طرف دولت ترکیه آسوده شد به اگوست فرمانروای ساکس اطلاع داد که با پادشاه سوئد وارد جنگ خواهد شد. پطر چون پیشروی از طرف دریای‌سیاه را بی‌فایده وبیهوده دید بفکر افتادفعلاً از راه دریای‌بالتیک مفر ومخرجی (پنجره) برای کشور خویش بطرف اروپا باز کند. وبیهانه اینکه زمانی که بنام‌مستعار پطرمیکائیلوف[2] عازم‌مسافرت به اروپا بود و از ریگا می گذشت اولیای اموراحترامات شایسته‌را نسبت بوی معمول نداشته واجناس بیش ازقیمت معمول باو وهمراهانش فروخته‌اند. در رأس ۳۰۰۰۰ نفر سپاهی وارد خاك لیوونی شد ودر اول اکتبر ۱۷۰۰ شهر ناروا را بمحاصره گرفت ولی بواسطهٔ بدی‌تجهیزات و اشکال کمی‌آذوقه در هوای سرد و یخبندان زمستانی عملیات بتأنی پیشرفت میکرد. شارل دوازدهم با قوای نظامی‌خود در بندر رول[3] در مدخل خلیج فنلاند پیاده شد، پطر کبیر برای آوردن قوای امدادی فرماندهی ارتش را به دوك‌دو کروی[4] فرانسوی‌الاصل، یکی‌از ژنرالهای خود سپرده بروسیه مراجعت نمود. عزیمت تزار روحیهٔ سربازان را ضعیف کرد و او را متهم کردند که بنصایح مشاورین خود عمل نموده در وضع خطرناك آنان‌راترك نموده است. شارل دوازدهم بمحض رسیدن در برابر ناروا فرمان حمله را صادر کرد (۳۰ نوامبر) درحالیکه تمام‌قوای او مرکب بود از ۵۰۰۰ پیاده و ۲۰۰۰ سواره که براثر راه پیمائی اجباری خسته وفرسوده شده، ولی مصمم بودند. قتل عام سربازان روسی درمیان طوفان برف، درسنگرها شروع گردید وتمام‌امید آنان باین بود که بزودی تزار با چهل هزار سرباز تازه نفس بکمکشان خواهد رسید. پطر کبیرچون شنید که ۱۵۰۰۰ نفر از سپاهیانش کشته و ۲۰۰۰۰ نفر از آنان اسیر شده‌اند ناامید شد و مصمم گردید با قوای امدادی عقب نشینی اختیار نماید ولی درحین عقب-

---

1- Kouban
2- Pierre Mikailov
3- Revel
4- Duc de Croy

نشینی یکباره تصمیم گرفت بحرکت خود بطرف ناروا ادامه دهد . اهالی مسکو که از شنیدن خبر کشتار سربازان روسی متوحش ونگران شده بودند به کلیسا ها پنا بردند و دست بدعا برداشتند واز خداوند خواستند که از شر شیاطین و جادوگران سوئدی رهائی یابند . تزار با سعی و کوشش خستگی ناپذیری بجمع آوری سرباز و مستحکم کردن قلاع و شهرها و تهیه توپ مشغول شد ، ضمناً از دولتهای اروپائی تقاضای کمک فوری نمود . ولی طلب کمک تزار روسیه درست مصادف شد با مرگ شارل پادشاه اسپانیا و بمیان آمدن مسئلهٔ مهم و بغرنج جانشینی و گرفتاری ممالک اروپائی برای حل موضوع . بنابراین نتوانست از این راه نتیجه‌ای ببرد .

فصل دوم

دیپلوماسی اروپا وجنگ جانشینی اسپانیا

(۱۷۰۷-۱۶۹۸)

آغاز مسئله جانشینی اسپانیا هیجان شدیدی را در اروپا باعث گردید. دولتهائی که معاهدهٔ صلح ریسویک را امضا کردند گرچه خسته و فرسوده‌شده بودند ولی بر سر پا ایستاده تزلزلی در ارکان آنها بوجود نیامده بود. و با اینکه به استراحت و آرامش احتیاج داشتند اما بهیچوجه در وضعی قرار نگرفته بودند که نسبت بدان بی‌اعتنا بمانند. ضمناً باید باین نکته توجه داشت که منافع ایالات‌متحدهٔ هلند و انگلیس و امپراطور اطریش با یکدیگر شباهت نداشت ولی اوضاع سیاسی و احساسات جاه‌طلبانه لوئی‌چهاردهم برای بدست آوردن تخت وتاج وامپراطوری‌اسپانیا وسیله شد که دولتهای مزبور برای دفاع از خود و جلوگیری از این احساسات بدور یکدیگر گرد آیند وبا وحدت نظر اتحادیه‌ای تشکیل دهند.

طرحهای مختلف حل وتصفیهٔ جانشینی اسپانیا (۱۷۰۰-۱۶۹۸)

از مدت دوسال پیش تمام اروپا بی‌صبرانه در انتظار مرگ شارل دوم پادشاه سی و دوساله ولی بیمار و علیل اسپانیا بود. و چون فرزندی نداشت تعداد کثیری از شاهزادگان خاندانهای سلطنتی ادعای جانشینی او را داشتند: لوئی چهاردهم وامپراطور لئوپلد هردو ازطرف مادر نوادهٔ فیلیپ سوم وداماد فیلیپ‌چهارم بود. ولیعهد فرانسه فرزند لوئی‌چهاردهم نوهٔ شارل دوم و شاهزاده ژزف فردینان پسر منتخب باوی‌یر که از طرف مادر ماری آنتوانت، دختر لئوپلد نیز نبیرهٔ شارل دوم بود که در این زمان فقط پنجسال داشت.

شاهزادگان دیگر مانند آرشیدوک ژزف وشارل پسران لئوپلد که از زن‌سومش الئونوردونوبورگ داشت آنها نیز نبیره‌های فیلیپ چهارم می‌شدند. دوک ساووآ نتیجهٔ یکی ازدختران فیلیپ دوم و پی‌یر دوم پادشاه پرتقال ازاسلاف همین خاندان بودند.

پس از صلح ریسویک هریک از مدعیان برای گرفتن حق خویش دست به اقدامات مجدانه زدند. مادرید مرکز وکانون عملیات ودسته بندیها وتشبثات سیاسی و دیپلوماسی آنان قرارگرفت. منتخب باوی یر ماکس امانوئل فرمانروای پی‌با در مادرید نماینده‌ای داشت که بیش ازسایرین به تبلیغ پرداخته وپیوسته متذکرمیشد که اگر دست یکنفرفرانسوی یایکی از آرشیدوکها درامر وراثت اسپانیا بازشود، جنگ در اروپا حتمی خواهد شد. نمایندهٔ امپراطور کمتر از نمایندهٔ فرمانروای پی‌با نبود واو هم درهمین زمینه سیاست ابلهانهٔ خودرا دائماً متذکرمیشد. ماری آن دوباوی یر نوبورگ ملکهٔ اسپانیا و اطرافیان آلمانی او بحمایت از سیاست غیرعاقلانه‌اش که طرفداری از امپراطوری باشد برخاستند مخصوصاً که اخلاق و روش خشن ماری‌آن بیش ازبیش مردم اسپانیا را ناراحت و نگران کرده بود.

لوئی‌چهاردهم دراین بازی سیاسی بیش از همه مهارت بخرج داد. درظاهر امرنشان داد که بهیچوجه عجله‌ای دراین کار ندارد درضمن به هارکور[1] سفیرلایق ومدبر خود دستور داد که درخفا تازمانیکه پادشاه اسپانیادرقید حیات است، عملیات و اقدامات امپراطور اطریش را خنثی نماید. سفیر مزبور از پادشاه فرانسه دستورداشت این موضوع را مطرح نماید که درصورت مرگ شارل دوم، ولیعهد فرانسه از جهت اینکه نزدیک‌ترین شخصی است که حق وراثت اسپانیا باو تعلق دارد میتواند با پشتیبانی کامل دولت فرانسه بپادشاهی اسپانیا برسد ولی برای جلوگیری از بروز جنگ عمومی و احترام به استقلال اسپانیا، پادشاه فرانسه حاضر است که این حق را بیکی از فرزندانش، بانتخاب خوداسپانیائیها، دوک دانژو یادوک دوبری[2] که ازجهت

۱- Duc de Harcourt ۲– Duc de Berry

وراثت دورتـر از ولیعهد می‌باشند، واگذار نماید و ضمناً اطمینان دهد که بهیچوجه نظری برای الحاق اسپانیابفرانسه ندارد. لوئی‌چهاردهم بانقشهٔ ماهرانهٔ خوداحساسات اسپانیائیها را جریحه‌دار نکرده نظر آنان را بسوی خویش جلب نمود. سفیر فرانسه درتعقیب دستورهائی که داشت با مهـارت موفق شد نظر مساعد بزرگان و اولیای امور دولت اسپانیا را، که هدف و منظوری جز حفظ استقلال وتمامیت ارضی کشور خویش درآن نمیدیدند وضمناً پشتیبانی‌دولت مقتدری مانند فرانسه را مفیدتشخیص میدادند، جلب نماید. ولی لوئی چهـاردهم چون انتظار مساعدتی از شارل دوم نداشت ترجیح داد با سایر پادشاهان و دولتهـای اروپائی دراین خصوص وارد مذاکره بشود.

دولتهای دریائی بنوبهٔ خود نمیتوانستند نسبت به چنین امر مهم و خطیری بی‌اعتنا بمانند. انگلیس و ایالات جمهوری پی‌با بدون داشتن هیچگونه حقی درامر وراثت، از اینکه تعادل قدرت دراروپا و حتی در سراسر جهان بهم میخود، بسیار نگران ومشوش شدند. اگر اطریش صاحب تاج وتخت اسپانیا می‌شد، دورهٔ قدرت شارل کن مجدداً تجدید میگردید. اگر فرانسه این غنیمت گرانبها نصیبش می‌شد، بقول هاین‌سیوس[1] موحش‌ترین وبزرگترین خطر را برای‌ایالات جمهوری وبازرگانی آن و نیز بازرگانی انگلیس در مدیترانه و هند اسپانیا بوجود می‌آورد. درصورتیکه وراثت اسپانیا به منتخب باوی‌یر تعلق میگرفت تمام امور بوفق مراد و مردم انجام میگـرفت زیرا ضعف و عدم توانائی شاهزاده مزبور هـرگونه خطـری را از پیش پا برمیداشت. بخصوص که ماکس‌امانوئل پدر فرمانروای باوی‌یر دراین زمان بنفع هلندیها از اتحاد با امپراطور خارج شده و بآنان وعده داده بود که برای دفاع ازخط سرحدی وحیاتی هلند با فرانسه یعنی لوکزامبورگ و نامور و شارلروآ ومونس وآت و اودنارد[2] و کورتره ونیوپور، کمک‌ومساعدت خواهد کرد. باین‌جهت بود که دولتهای

۱- Heinsius ۲- Audenarde

دریائی نظر بسیار مساعدی نسبت به باوی یر داشتند. ولی چون از احساسات ومقاصد جاه طلبانه پادشاه فرانسه و امپراطور اطریش بسیار بیمناك ونگران بودند و موضوع رابسیار پیچیده وبغرنج وتهدید آمیز دیدند، تصمیم گرفتند هرچه زودتر درحل وفصل و تصفیه مسئله جانشینی دخالت نمایند.

امپراطور اطریش درنظر داشت دولتهای دریائی را درچهارچوب تعهداتی که در قرارداد اتحاد وین (۱۶۸۹) کرده و متعهد شده بودند که حق جانشینی اسپانیا را برای یکی ازشاهزادگان اطریشی برسمیت بشناسند، نگاهدارد ولی دراین تاریخ گیوم سوم و هلندیها در وضعی بسرمیبردند که نمیتوانستند قوای نظامی کافی برای جنگ حاضر و آماده نمایند درصورتیکه فرانسه درهمین زمان تعداد ۱۵۰۰۰۰ نفر پیاده و ۳۰۰۰۰ نفر سواره در سرزهای هلند متمرکز داشت و با کشتیهای جنگی خود تمام اقیانوس و دریای مدیترانه را تحت نظر ومراقبت گرفته بود.

لوئی چهاردهم که بخوبی میدانست و مطمئن بود که انگلیسها برای منافع خود، طالب وخواهان صلح هستند، با گیوم سوم وارد مذاکره شد. گیوم در بادی امر چون به لوئی چهاردهم اطمینان نداشت، جانب احتیاط را مراعات کرد. ولی در بهار سال ۱۶۹۸، لوئی چهاردهم مجدداً پیشنهادات خود را تجدید نمود، این بار پادشاه انگلیس چون یقین کرد که پادشاه فرانسه درنظریات خود صادق است، حرف او را پذیرفت. لوئی چهاردهم برای رفع سوءتفاهم که هیچگاه تاج وتخت اسپانیا ضمیمه فرانسه نخواهد شد، قبول کرد علاوه بروليعهدش یکی ازنوادههای خودرا برای احرازاین مقام پیشنهاد نماید و نیز برای اطمینان خاطر هلندیها، حاضرشد از پی بای اسپانیا بنفع منتخب باوی یر صرفنظر نماید.

در ۱۰ آوریل ۱۶۹۸ گیوم سوم درمقابل پیشنهادات لوئی چهاردهم پیشنهاداتی بدینقرار تسلیم نمود:

اسپانیا و مستعمرات امریکا بیکی از فرزندان ولیعهد فرانسه و میلان و ناپل به آرشیدوك شارل پسر دوم امپراطور اطریش و پی با به منتخب باوی یر تعلق بگیرد

ودر سرحدات فرانسه وهلند، بنفع هلندیها تجدید نظرهائی بعمل آید وضمناً چندبندر در مستعمرات دوردست ضمیمهٔ متصرفات انگلیس بشود.

لوئی‌چهاردهم با اینکه از پیشنهادات گیوم، راجع بمرزهای شمالی فرانسه بنفع هلند، ناراحت شد ولی ترجیح داد مذاکرات را بنفع نوهٔ خود تعقیب نماید، بدین امید روزی که گیوم سوم ازقدرتش کاسته شد، دست اسپانیا را از ایتالیا کوتاه نماید.

پس از مذاکرات میان دو پادشاه انگلیس وفرانسه چنین مقرر شد:

با واگذاری اسپانیا و هندوستان به شاهزادهٔ فرانسوی او را از ایتالیا جدا و بر کنار نگاه میداشت وفقط ازاین کشور سهمی بدینقرار، دوسیسیل[۱] وایالت توسکان[۲] وناحیهٔ فینال[۳] را در لیگوری[٤] برای وی مقررشد. میلان به آرشیدوك فرزند امپراطور اطریش تعلق میگرفت و در آینده تمام اسپانیا و مستعمرات هندوستان به منتخب باویر برمیگشت مشروط به اینکه ایالت کوچك گی‌پوزکا[٥] و سن سباستین[٦] وفونتا - رابی[۷] و بندر پاساژ[۸] را در اسپانیا به شاهزاده فرانسوی واگذار نماید.

تقسیم مزبور پادشاه فرانسه و امپراطور اطریش را دربرابر یکدیگر قرار داد وآنان را درادعاهای خود در رقابت انداخت. لوئی چهاردهم بدون ناراحتی و سروصدا شرایط را پذیرفت و در روی همین زمینه قراردادی در لاهه میان پادشاه فرانسه وگیوم سوم و هاین‌سیوس پانسیونر بزرگ هلند امضا گردید.

خبرعقدقرارداد، اسپانیائیهارا ازاینکه کشورشان راتجزیه‌شده می‌دیدند، بسیار متغیر وخشمگین کرد. و برای حفظ استقلال وتمامیت ارضی خود، بزرگان واولیای امور و کاردینال پورتو کاررو[۹] فقط یك راه حل را که‌آن واگذاری‌تمام کشور وملحقات

۱- Deux-Siciles
۲- Toscan
٤- Final
۳- Ligurie
٥- Guipuzca
٦- Saint Sebastien
۷- Fontarabie
۸- Passage
۹- Porto-Carrero

آن به فردینان ژزف منتخب باوی یر بود، پیشنهاد وخواستارشدند. سپس برای اینکه به اخلاق و روش زندگی اسپانیائی آشنا شود او را به مادرید دعوت کردند. شارل دوم هم بموجب وصیت نامه‌ای که متن آن در نوامبر ۱۶۹۸ درشورای دولتی قرائت گردید، منتخب باوی‌ویر را بجانشینی خود و صاحب تخت و تاج اسپانیا و تمام مستعمرات انتخاب نمود. امپراطور اطریش پس از اطلاع از متن وصیت نامه متغیر شد وتهدید کرد که سرزمین باوی یر را درمحاصره خواهد گرفت، سپس از دولتهای دریائی تقاضا کرد که اتحادیه وین را مجدداً تجدید نمایند. ضمناً به سفیر فرانسه متذکر شد که فرانسه و اطریش سابقاً قراردادی راجع به تقسیم امپراطوری اسپانیا با یکدیگر امضا کرده‌اند ولی باین مسئله متوجه نشده بود که لوئی چهاردهم از اعتبار و حیثیتی که لئوپلد دراثر فتوحات شاهزاده اوژن[1] درجنگ با ترکان عثمانی بدست آورده است نگران شده و بهیچوجه حاضر نخواهد شد مذاکرات و مبارزه‌های سابق ازسر گرفته شود. ولی امپراطور به معاهده‌ای که در لاهه با دولتهای دریائی امضا شد اکتفا کرد و بآنان وعده داد که صمیمانه بمفاد پیمان عمل خواهد کرد و ضمناً بوسیلهٔ سفیر خود در مادرید به وصیت نامه شارل دوم اعتراض نمود. تصادفاً در همین هنگام شاهزاده منتخب باوی یر در سن شش سالگی درگذشت (۷ فوریه ۱۶۹۹) و امپراطور را متهم کردند که او را مسموم کرده است. بنابراین فقط لوئی چهاردهم و امپراطور اطریش وارث تخت وتاج اسپانیا باقی ماندند. آیا میان ایندو توافق بعمل خواهد آمد؟ و یا کدامیک از طرفین آنقدر قدرت و توانائی خواهد داشت که این غنیمت بزرگ نصیبش بشود؟ اروپا درحال اضطراب ونگرانی بسرمیبرد. فعالیتهای شدید دیپلوماسی براساس قواعد ونقشه های جدید بکار افتاد.

لوئی چهاردهم برای احتراز از جنگ و مطمئن ساختن اروپا برای باردیگر متوجه دولتهای دریائی که حاضر شده بودند پیشنهادات او را بپذیرند، وبحسن نیت

1- Prince Eugéne

او اطمینان حاصل کنند، گردید و پیشنهادی بدینقرار داد: حاضر است اسپانیا و هندوستان را به آرشیدوك شارل دوم پسر امپراطور واگذار نماید و ولیعهد فرانسه فقط به دوسیسیل[۱] و ایالت توسکان[۲] و گی‌پوزکا[۳] و ایالت میلان[٤] و یا درعوض آن مثلاً ایالت لورن[٥]، اکتفا نماید و نیز درصورتیکه واگذاری دوسیسیل میسرنباشد بجای آن پی‌یه‌مون[٦] و ساووآ[۷] و نیس[۸] جزء سهم ولیعهد فرانسه منظور گردد. ضمناً پیش‌بینی شده بود که پی‌بای اسپانیا به ملکهٔ اسپانیا یا منتخب باوی‌یر که بصورت جمهوری درخواهد آمد، واگذار شود.

لوئی چهاردهم با طرح این نقشه منافع آیندهٔ کشور خویش را در نظر گرفت وضمناً باتصرف میلان درنظر داشت بسهم‌فرانسه درتقسیم بیفزاید ولی همین موضوع توجه گیوم‌سوم وهاین‌سیوس پانسیونر بزرگ‌هلند را بخود جلب کرد زیرامیدانستند که بطورقطع طرح پیشنهادی پادشاه فرانسه مورد مخالفت شدید فرمانروایان ساووآ و لورن خواهد شد بخصوص که جدا شدن پی‌با را از اسپانیا از ترس اینکه مبادا روزی لوئی‌چهاردهم بقصد تصرف آن بیفتند بسیار زیان‌آور وخطرناك تشخیص داده بودند. سرانجام پس از مذاکرات ومباحثات در ۱۱ ژوئن ۱۶۹۹ قراردادی بدین مضمون امضا گردید:

اسپانیا و هند و پی‌با به آرشیدوك شارل تعلق گرفت مشروط باینکه هیچگاه ضمیمه امپراطوری نشود.

دوسیسیل، توسکان، فینال، لیگوری، گی‌پوزکا و لورن یا مشابه آن سهم ولیعهد فرانسه گردید با این امتیازکه میتوانست بخاك فرانسه ملحق شود. بدین-

۱- Deux-Siciles
۲- Toscane
۳- Guipuzca
٤- Milan
٥- Lorraine
٦- Piémont
۷- Savoie
۸- Nice

ترتیب فرانسه با در دست داشتن ناپل و پالرم و توسکان و بنادر مارسی و تولون دریای مدیترانه غربی را در تحت تسلط خود میگرفت و بعلاوه تمام مرزهای شرقی و جانب آلمان خود را مستحکم کرده راههای اقیانوس اطلس و دریای مدیترانه را در اختیار میداشت و با اینکه سهمی را که میگرفت نسبت به اسپانیا ومستعمرات آن بسیار ناچیز بنظر می‌آمد ولی درمقابل بقدرت ونیروی دریائی خود می‌افزود.

توافق میان پادشاه فرانسه و گیوم سوم و پانسیونر بزرگ هلند لازم بود مورد قبول لئوپلد امپراطور اطریش نیز واقع شود. ولی امپراطور در مادرید طرفدارانی داشت که تصور میکرد بواسطهٔ اینکه او نیز مانند شارل دوم اسپانیا از خاندان هابسبورگ است برطرفداران فرانسه غلبه دارند وميتوانند اوضاع را بنفع او بثمر برسانند. فتوحات امپراطور در جنگ با عثمانیها و تصرف مجدد هنگری و ترانسیلوانی وسیله شد به اعتبار وقدرت وحیثیت او بیفزاید و ضمناً قوای نظامی اطریش را از طرف امپراطوری عثمانی آسوده ساخته برای موارد دیگر آماده نگاهدارد. هاین‌سیوس در آرزوی اینکه از جنگ عمومی در اروپا ممانعت بعمل می‌آورد ادعاهای لوئی چهاردهم را، باقدری مبالغه، باطلاع امپراطور رسانید. لئوپلد آنچه را که به آرشیدوك فرزند خود تعلق می گرفت امری طبیعی میدانست ولی سهمی را که در ایتالیا عائد ولیعهد فرانسه میشد از نظر اینکه فرانسه را از راه دریای مدیترانه به اسپانیا نزدیک میکرد، نمیتوانست مورد قبول قرار دهد وبرای رفع این مخاطره حاضرشد بجای متصرفات ایتالیا دومستعمره مکزیک و پرو را، که نفعی از آن نصیب فرانسه نمیشد، به ولیعهد واگذار نماید. ولی تمام پیشنهادات مزبور که هیچگونه ضمانت اجرائی نداشت و نیز اعتراض شدید دربار اسپانیا برعلیه تقسیم ارثی که صاحب آن هنوز درقید حیات است وسیله شد که گیوم سوم و هاین‌سیوس را در اجرای نقشه های خود مصمم تر کرده در برگرداندن قرارداد موقتی بمعاهده‌ای قطعی با لوئی چهاردهم تعجیل نمایند. امضای اسناد قرارداد قطعی میان فرانسه وانگلیس در ۳ مارس ۱۷۰۰ ومیان فرانسه و ایالات متحده پی با در ۲۵ مارس انجام گرفت. فقط از این میان هلند از تسلیم ناپل بتصور

اینکه بازرگانی آن در دریای مدیترانه گرفتار رقابت با فرانسه خواهد شد از تأیید معاهده خودداری نموده برای منافع عمومی‌صلح درصدد برآمد چاره‌ای‌برای حل‌این موضوع پیدا کنند.

بلافاصله پس از عقد قرارداد ، متحدین جدید یعنی انگلیس و ایالات متحده وفرانسه درصدد برآمدند آنرا بتصدیق و تأیید تمام دولتهای اروپائی برسانند وآنها را درجرگهٔ اتحادیه داخل‌نمایند. امپراطور و وزیرانش از اقدام متحدین ، دوستان قدیمی‌خود، متغییر شده آنهارا بخیانت متهم کردند. لئوپلد کوشش کرد بلکه‌بتواند لوئی‌چهاردهم را از راه حیله وتزویر و با نشاندن این موضوع که ترسی از تشکیل اتحادیه جدید ندارد وتذکر باینکه قصدی از انعقاد معاهده‌ای غیراز قرارداد قدیم ندارد وحاضر است بتعهداتی که سابقاً داده است عمل‌نماید ، بطرف خود جلب کند و در مقابل مهلت سه ماهه‌ای که متحدین برای اجرای مفاد قرارداد معین کرده بودند، امپراطور پاسخ داد که چون پادشاه اسپانیارا درنهایت صحت وسلامت‌میبیند برای حفظ احترام شئون وحیثیت سیاست بین‌المللی‌حاضر نیست هیچگونه پیشنهادی را برای‌تقسیم ارث تا زمانیکه پادشاه اسپانیا در قید حیات است ومیتواند فرزندانی‌از خود داشته باشد ، بپذیرد (۱۷ اوت). ولی متأسفانه سیاست عاقلانه امپراطوربسیار دیر مطرح و پیشنهاد شد.

تقاضای متحدین ازدولتهای اروپائی‌مورد قبول بعضی وعدم‌قبول‌برخی گردید بعضی دیگر ازکشورها با سکوت خود وضع تهدیدآمیز بخود گرفتند.

فرمانروای لورن رضایت خود را باین شرط ، که قلمرو حکومت او که ازطرف لوئی‌چهاردهم در محاصره و در مخاطره است با ایالت میلان تعویض شود ، اعلام داشت ولی ویکتورآمده فرمانروای ساووآ که خاندان او از زمانهای پیش پیوسته تصرف میلان را ادعا میکردند ، با این تعویض نمیتوانست موافق باشد. بنابراین لوئی‌چهاردهم برای اینکه اتحاد و دوستی او را جلب نماید پیشنهاد کرد که میلان

به‌فرمانروای ساووآ وناپل به‌فرمانروای لورن تعلق گیرد و درمقابل نواحی‌پی‌یه‌مون و نیس و ساووآ به ولیعهد فرانسه داده شود ، ویکتورآمده از قبول چنین پیشنهادی سر باز زد و برای امپراطور پیغام داد که ترجیح میدهد «نان بیات خود را بخورد تا نان سفیدی که پادشاه فرانسه باو بدهد» . با تمام این تفاصیل دوك ساووآ به روش سیاست احتیاط آمیز اسلاف خود که مسائل را بدون اخذ تصمیم بدرازا کشانیده در موقع مقتضی و مناسب و آخرین مرحله مقاصد خود را انجام دهند ، اتخاذ نمود و پاسخ قطعی به‌متحدین نداد . پی‌یر دوم پادشاه پرتقال که او نیز یک قسمت ازارث پادشاه اسپانیا را ادعامیکرد زمانی حاضر میشد موافقت خودرا اعلام کند که دوشهر اسپانیائی الکانتارا[1] و باداژوز[2] را باو واگذار نماید . ولی گیوم سوم با این ادعا مخالفت ورزید در حالیکه لوئی چهاردهم انجام مقصودش را تضمین نمود بدین ـ ترتیب پادشاه پرتقال هم معاهده را موقتاً امضا نمود و تأیید آنرا به‌تضمین جانشین شارل دوم موکول کرد (۱۸ اوت ۱۷۰۰) . ایالات سوئیس و جمهوری ونیز که نتوانستند راههای ایتالیا را بروی اطریش به‌بندند ، حالت بی‌طرفی اختیار کردند . بسیاری از فرمانروایان ایتالیا ، از جمله دوك توسکان ، دوکهای مانتو وپارم ومودن نگران و ناراحت از اینکه خاندان بوربون در شبه جزیرهٔ ایتالیا مستقر شوند ، برای حفظ استقلال خود ، متوجه امپراطور شدند . فرمانروایان آلمانی در قبال متحدین بدوقسمت تقسیم گردیدند :

منتخبین باوی‌یر و کولونی وفرمانروای روحانی لی‌یژ روی موافقت نشاندادند ولی‌منتخب پالاتین وفرمانروای‌روحانی مونستر وبعضی دیگر مانند منتخب ساکس و پادشاه پولونی به پول چشم دوختند و منتظر شدند که ببینند کدامیک از دودربار وین یا ورسای بیشتر به آنان کمک مادی خواهند کرد . اما فردریک سوم منتخب براندبورگ که درنقشه داشت زمانی ، مانند منتخب ساکس ، بمقام سلطنت برسد

۱- Alcantara ۲- Badajoze

بهتر دید با امپراطور، که تنها مقامی بود که میتوانست با موافقت سایر حکمرانان ، چنین اجازه‌ای را باو بدهد ، از در سازش درآید. فردریک سوم باوجود مساعدت و پشتیبانی امپراطور ، بواسطهٔ مخالفت و اعتراض شدید پاپ برای وضع کاتولیکها در پروس تا مدتها نتوانست بمقصود خویش نایل آید تا پس از کوشش فراوان موفق شد ، دربرابر همراهی با امپراطوری ، عنوان پادشاهی را از شورای شاهزادگان و فرمانروایان هوهنزولرن کسب نماید.

وصیت‌نامهٔ قطعی و مرگ شارل دوم (نوامبر ۱۷۰۰)

در مادرید بهمان اندازه که این اخبار میرسید ، بهمان مقدار خشم وعدم رضایت عمومی افزون میگردید. شاه وملکه ماری آن دونوبورگ[1] وبزرگان و ارکان دولت و دربار جانب اطریش را گرفتند ملت نیز علناً و آشکارا برعلیه دولتهای دریائی قیام کرده بدون اینکه موضوع را کاملاً به‌لوئی چهاردهم مربوط بدانند ، صدا باعتراض بلندنمودند. ازمدتهاپیش براثر مجاهدتهای دوک دوهارکور[2] دولت فرانسه طرفداران باوفا و محکمی بدون هیچگونه تظاهر در دربار مادرید برای خود تهیه دیده بود. دراین موقع بود که از ثمرهٔ آن استفاده کرد ونگذاشت شارل دوم ، باوجود اصراری که داشت ، ارث خود را کاملاً دراختیار شاهزاده‌ای از خاندان اطریش بگذارد. احساسات ملی بسیار قویتر وتواناتر ازتصمیم پادشاهی بیمار و ناتوان وحس جاه‌طلبی ملکهٔ او بود. ملت اسپانیا بخوبی استنباط کرده بود لوئی چهاردهم تنها کسی است که میتواند ازحکومت پادشاهی اسپانیا دفاع نموده تمامیت ارضی و وحدت واستقلال آنرا که دستخوش اغراض و هوا وهوسها شده بود مصون ومحفوظ نگاهدارد. پس بنابراین باید شاهزاده‌ای از خاندان بوربون بتخت سلطنت اسپانیا بنشیند. کاردینال پورتو کاررو[3] اسقف اعظم شهر تولد[4] و بزرگان اسپانیا مانند مارکی دوویلافرانکا[5]

۱- Marie-Anne de Neubourg

۲- Duc de Harcourt

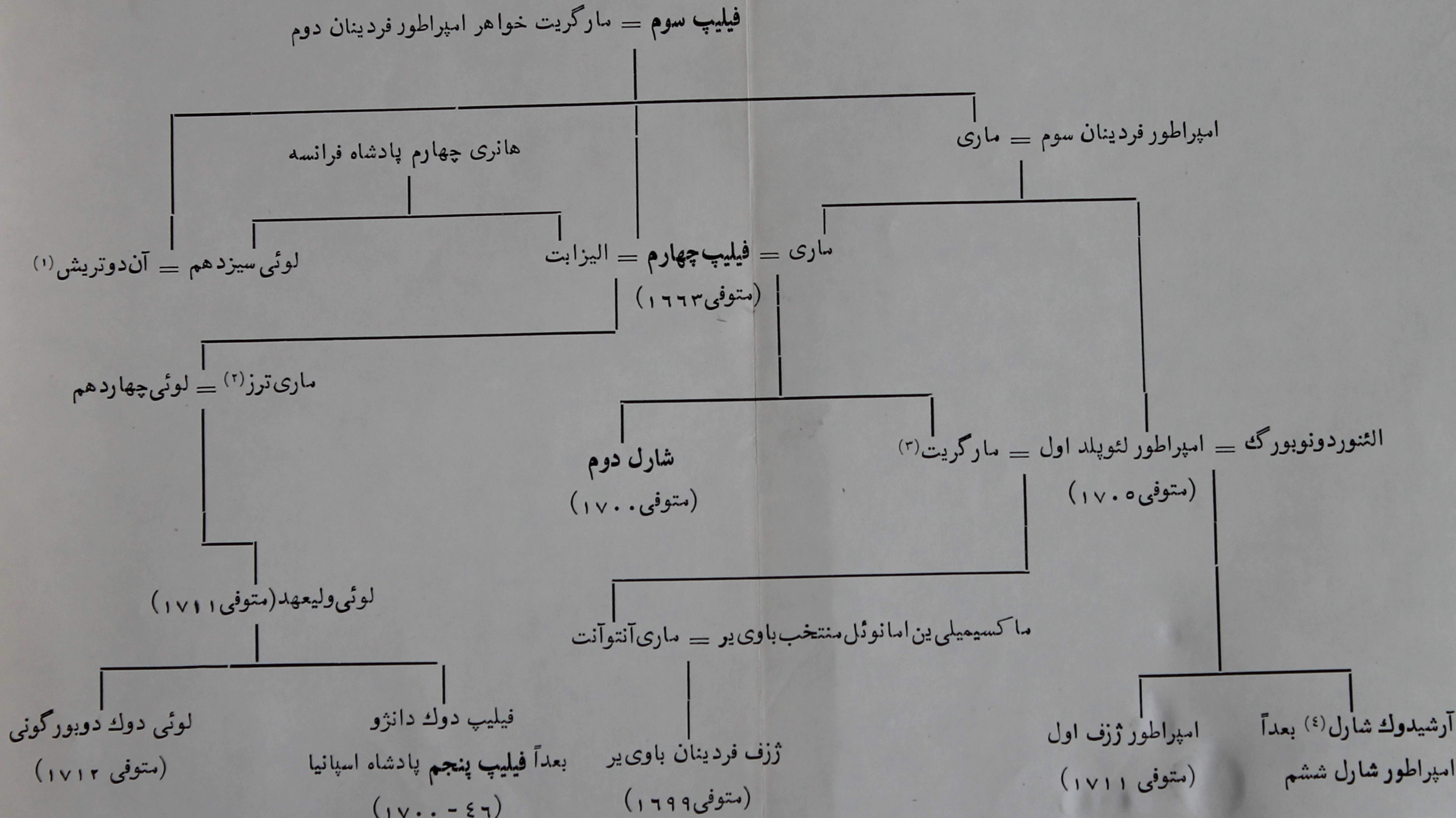
۳- Porto-Carrero

۴- Tolède

۵- Marquis de Villafranca

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

جانشینی اسپانیا



---

۱ - آن دوتریش در موقع ازدواج با لوئی‌سیزدهم ازحق جانشینی خود بتخت وتاج اسپانیا صرفنظرکرد واین حق به خواهرش منتقل گردید.

۲ - ماری‌ترز در هنگام ازدواج شرایطی برای صرفنظرکردن از حق جانشینی معین کرد ولی چون شرایط با سیاست فرانسه تناسب نداشت لوئی‌چهاردهم از پذیرفتن آن امتناع ورزید.

۳ - مارگریت یا فرزندش طبق وصیت نامه پدرجانشین شارل دوم شد، ادعای امپراطور از همینجا ناشی میشد.

۴ - ادعای امپراطور شارل ششم از طریق پدرش به این علت است که مادر وی دختر فیلیپ سوم بوده است.

و مارکی دل‌فرسنو[1] رهبران ملیون با یکدیگر متحد و همداستان شده یادداشت زیر را بشورای دولتی تسلیم کردند :

« از پادشاه بسیار مسیحی (لوئی چهاردهم) تمنی داریم رضایت بدهند که امپراطوری اسپانیا به دومین نوهٔ خود تعلق بگیرد وبدون تأخیر وتأمل دوك دانژو را، پس ازفوت پادشاه ما درصورتیکه بلاعقب بماند ، بسلطنت اسپانیا ، جدا از تخت و تاج فرانسه ، اعلام کند . اتحاد و وحدت این امپراطوری عظیم و پهناور ، قبل از هرچیز آرزو و آمال ما می‌باشد زیرا دراین وحدت افتخارات ملی ما نهفته و پنهان است . وبرای حفظ ونگاهداری چنین هدفی است که مایلیم جانشینی بیکی ازافرادی که خون فرانسوی دارد منتقل گردد . این تنها راهی است که میتواند نه‌تنهااسپانیا بلکه تمام اروپا را از هرگونه مخاطره‌ای رهائی بخشد» .

شورای دولتی اسپانیا باتفاق ، باستثنای یکنفر ، یادداشت را مورد تصویب قرارداد . شارل دوم در تحت تأثیر ملکه و سفیر اطریش (کنت دوهاراك[2]) تأیید تصمیم شورا رابتأخیر انداخت و درنظر گرفت نظر پاپ را، بعنوان اینکه وعده میدهد رأی او را بمورد اجرا بگذارد ، خواستارشود . پاپ اینوسان دوازدهم[3] هم که نمیخواست خود را درمیان دو پادشاه نیرومند کاتولیك گرفتار و عدم رضایت آنانرا فراهم آورد از دادن جواب امتناع میورزید . سرانجام سفیر اسپانیا در دربار واتیکان باو توصیه کرد که بنفع شاهزاده‌ای فرانسوی با حقوقدانان و الهیون مشورت نماید . سه نفر ازکاردینالها با همین رأی و تصمیم موافقت کردند پاپ هم از ترس اینکه مبادا روزی امپراطور به ایتالیا بیاید و رم را تهدید کند ، به رأی کاردینال ها صحه گذاشت .

شارل دوم با اینکه جواب مساعد پاپ بوی رسید مردد بود زیرا احساسات خانوادگی نمیگذاشت باوجود آراء مثبت و قطعی شورای دولتی و پاپ رهبرروحانی

۱- Marquis del Fresno

۲- Comte de Harach

۳- Innocent XII

کاتولیک شخصی را که از خاندان هابسبورگ نیست بجانشینی خود برگزینند . پادشاه بیمار و ناتوان بیهوده کوشش کرد بلکه بتواند از خود فرزندی بوجود بیاورد تلاش او بجائی نرسید وحتی وسیله شد که بیماری او شدت یابد و مانند مرده‌ای در تختخواب بیحرکت بماند . شارل ناچار پورتو کاررو اسقف اعظم را احضار کرد ، اسقف هم در معیت تمام اعضای شورای دولتی بحضور باریافت ، اعضای شورای دولتی و اسقف یکصدا و هم‌آهنگ از شاه خواستار شدند وجدان خود را حکم قرار دهد و برای مصلحت کشور و جلوگیری از جنگ داخلی موافقت نماید که شاهزاده فرانسوی به جانشینی او انتخاب گردد . شارل ناچار سر تسلیم فرود آورد وپس ازمشورت بامشاورین مخصوص وصیت نامه جدیدی در تاریخ ۲ اکتبر امضا کرد که طبق آن فیلیپ ، دوک دانژو ، دومین فرزند ولیعهد فرانسه را بسلطنت اسپانیا ، پس از مرگ خود ، برسمیت شناخت وخود در اول نوامبر ۱۷۰۰ دارفانی را وداع گفت .

در وصیت نامه شرایطی بدینقرار گنجانده شد :

۱- حفظ تمامیت ارضی و استقلال حکومت پادشاهی اسپانیا

۲- جدائی دو تخت وتاج فرانسه و اسپانیا از یکدیگر

۳- درصورتیکه دوک دانژو فوت کند و فرزندی نداشته باشد و یا اینکه بخواهد بسلطنت فرانسه برسد دوک دوبری[۱] فرزند دیگر ولیعهد فرانسه بجای او انتخاب خواهد شد . درغیراینصورت آرشیدوک شارل فرزند دوم امپراطور اطریش و بالاخره پس از او دوک ساووآ وارث بالاستحقاق تخت وتاج اسپانیا خواهد بود .

خبر مرگ شارل دوم و انتشار وصیت نامه در ۹ نوامبر در زمانی که لوئی چهاردهم در کاخ فونتن‌بلو[۲] ، نزدیک پاریس بود ، بوی رسید . پادشاه فرانسه در تعقیب فشار سفیر اسپانیا برای دادن جواب فوری بلافاصله شورای سلطنتی را احضار کرد . در این شورا شاهزادگان و ولیعهد و دوک دوبورگونی[۳] و تورسی[۴] با قبول

۱- Duc de Berry
۲- Palais de Fontainbleau
۳- Duc de Bourgogne
۴- Torcy

وصیت نامه موافق بودند ، پون شارترن[1] صدراعظم در اتخاذ تصمیم مردد بود ولی دوك دوبووی‌لی یه[2] مصراً عقیده داشت که برای احتراز از جنگ و تشکیل اتحادیه جدیدی برعلیه فرانسه ، باید معاهدهٔ تقسیم را که میان فرانسه و دولتهای دریائی مقرر شده است محترم شمرد و از آن سرپیچی نکرد . لوئی چهاردهم که در کار خود حیران مانده بود اخذ تصمیم را بتعویق انداخت .

پادشاه فرانسه در تمام طول زمامداریش سابقه نداشت خود را از حیث زمان برای گرفتن تصمیم در چنین امر خطیری که نتیجهٔ آن ممکن بود خطرات عظیمی را به بار آورد ، در مضیقه به بیند . اگر وصیت نامه را نمی‌پذیرفت ارث اسپانیا بخاندان اطریش انتقال می‌یافت ، اگر متن معاهده تقسیم را نادیده می‌انگاشت تکلیف او با انگلیس وهلند چه میشد ؟ اگر میخواست به متن وصیت‌نامه عمل نماید و بمعاهده تقسیم پشت‌پا بزند مطمئن بود که انگلیس و ایالات متحدهٔ پی‌با با یکدیگر متحد شده جنگی‌را که سرنوشت آن نامعلوم بود ازسر می گرفتند . بخصوص که هنوزمدتی از جنگی که مدت یازده سال بطول انجامیده بود نگذشته وفرانسه فرصت ترمیم وضع وحال خودرا نکرده بود . در ۱۰ نوامبر مجدداً شورای سلطنتی تشکیل گردید . لوئی چهاردهم هم‌آهنگ با بووی‌لی یه دلایل عدم موافت خود را با مفاد وصیت نامه اظهار داشت ولی تورسی وزیر خارجه و ولیعهد او را حاضر کردند بقبول پیشنهاد تن دهد و خود لوئی هم باطناً مایل نبود از این افتخار که یکی از نواده‌هایش بتخت سلطنت اسپانیا بنشیند و آیندهٔ خانواده بوربون را ، که میتوانست قدرتی بشود که‌در برابر هر ائتلافی مقاومت کند ، از پذیرفتن تقاضای اسپانیائیها امتناع ورزد . سرانجام پس از چهارساعت مذاکره و مشورت ، در حالیکه سفیر اسپانیا با بی‌صبری منتظر نتیجه بود، لوئی چهاردهم تصمیم گرفت متن وصیت‌نامه را پذیرفته بدان عمل کند .

۱- Pontchartrain

۲- Duc de Beauvillier

مراتب باطلاع سفیر اسپانیا رسید ولی مقرر شد انتشار آن بتأخیربیفتد تا فرصت کافی برای رسانیدن خبر بدولتهای ذینفع باشد.

در روز ۱۶ نوامبر، لوئی چهاردهم دوك دانژو و سفیر اسپانیا را در دفتر کار خود احضار کرد وبسفیر گفت «میتوانید دوك را بعنوان پادشاه خود سلام کنید». سفیر هم بزانو افتاد و دست شاه‌زاده را بوسیده بزبان اسپانیولی با او سخن گفت ولی‌لوئی چهاردهم بسفیر تذکر داد شاهزاده اسپانیائی نمیداند، من جواب شما را میدهم.

با این ترتیب پادشاه فرانسه ازقدم‌اول زمام‌حکومت اسپانیارا دردست گرفت. سپس درهای دفتر را که‌بروی تالار باز میشد وتمام درباریان درآنجا گرد آمده حاضر بودند بازکرد و با صدای بلند گفت «آقایان اینست پادشاه اسپانیا، حق وراثت اورا به این تخت وتاج رسانید. تمام ملت این آرزو را دارند و از من عملی کردن‌آرزوی خود را خواستار شدند. اینست فرمان آسمانی». و بعد خطاب بشاه چنین گفت:

«اسپانیائی حقیقی وخوبی باشید، چنین است اولین وظیفه وتکلیف شما. ولی بخاطرداشته باشید شما قبل ازهرچیز یک فرانسوی هستید که باید در وحدت دوملت بکوشید زیرا این موضوع تنها وسیله‌ای است که میتوانید ازینراه سعادت و خوشبختی آنها را فراهم آورده صلح را دراروپا برقرار سازید».

دوك دانژو بنام فیلیپ پنجم بدون فوت وقت عازم اسپانیا گردید، سفیراسپانیا درهنگام عزیمت شاه چنین متذکر شد «سفر شما بخیر باشد، از این پس کوههای پیرنه محو ونابود شد». روزنامه مرکوردوفرانس[1] درهمین مورد نوشت «چه‌سعادت و خوشوقتی! کوه پیرنه‌ای دیگر وجود ندارد و ما دوملت (فرانسه واسپانیا) ملتی واحد را تشکیل میدهیم».

با تمام این تفاصیل، چنانکه لوئی‌چهاردهم پیش بینی میکرد جنگ باامپراطور

۱- Mercure de France

اطریش قطعی وحتمی بنظر میرسید زیرا اقدامات وعملیات دیپلوماسی که پس ازاین واقعه درجریان افتاد پیش بینی پادشاه فرانسه را بیقین مبدل ساخت.

امپراطور لئوپلد که از جانب منتخب پالاتین و منتخبین هانور و براندبورگ، که فردریک اول منتخب آنرا بنام پادشاه پروس بمقام سلطنت رسانیده بود، اطمینان داشت، درصدد برآمد اتحاد دولتهای دریائی‌را نیز جلب نماید. گیوم سوم وهاین - سیوس که خود را از طرف لوئی چهاردهم فریب خورده دیدند، تقاضای لئوپلد را مورد مطالعه قرار دادند. علت تأخیر برای این بود که گیوم سوم بفکر افتاد باتوجه دادن ملت انگلیس به‌اینکه اگر دوسیسیل طبق معاهده تقسیم بفرانسه تعلق گیرد تسلط آنرا بردریای مدیترانه محرز میسازد و از این راه بمنافع بازرگانی و اقتصادی انگلیس لطمه وارد خواهد آورد، افکار را برای جنگ آماده سازد.

تشکیل اتحادیه لاهه و اعلان جنگ بفرانسه (۱۷۰۱-۱۷۰۲)

لوئی چهاردهم باوجود ملاحظه افکار عمومی دولت‌های خارجی‌تصمیم گرفت اعتنائی‌بدان نکرده این اصل را بی - اهمیت وناچیز تلقی‌نماید در وصیت‌نامه شارل دوم، جدائی دوتخت وتاج فرانسه و اسپانیا را از یکدیگر مقرر کرده بود ولی لوئی‌چهاردهم بموجب فرمانی که درتاریخ اول فوریه ۱۷۰۱ به‌تأیید پارلمان پاریس رسانید، دوک دانژو را بنام فیلیپ پنجم بپادشاهی اسپانیا معرفی کرد وضمناً حقوق او و اخلافش را، یعنی قبل از دوک‌دوبری[1] به‌فرزند سوم ولیعهد، محرز و تثبیت گردانید.

لوئی‌چهاردهم در پی‌با مانند صاحب اختیار وحاکم مطلق رفتار کرد. در ۱۷ سپتامبر ۱۷۰۰ بدربار مادرید پیشنهاد کرد که حاضر است قوای نظامی خودرابرای بیرون راندن هلندیها از شهرها و نقاطی که بموجب معاهداتی که سابقاً منعقد شده در تصرف آنان باقی مانده بود، دراختیار آن بگذارد و در ٤ دسامبر بوسیلهٔ فیلیپ

۱- Duc de Berry

پنجم رسماً اعلام کرد که ایالات وشهرهای مزبور را ، بعنوان وکیل ونمایندهٔدولت اسپانیا در زیر اداره خود خواهد آورد و چون مجلس طبقاتی ایالات جمهوری پی‌با در شناسائی دوك دانژو بنام سلطنت اسپانیا تأخیر نمود فرمانداد تا قوای نظامی فرانسه شهرهای مرزی را اشغال نموده پادگانهای هلندی را در محاصره بیندازد ، (٥ - ٦ فوریه ۱۷۰۱). مجلس طبقاتی که از این پیش‌آمد نگران شد فیلیپ پنجم را برسمیت شناخت (۲۱ فوریه) ولی‌چون سربازان هلندی آزاد شدند بلافاصله تخلیه قوای نظامی فرانسه را از تمام نقاط و نواحی پی‌با تقاضا کرد و ضمناً آماده جنگ گردید .

در لندن خبر اشغال نقاط مرزی پی‌با از طرف ارتش فرانسه نگرانی واضطراب عمومی فراهم‌ساخت . مردم برای دریافت وجوه خود به‌بانکها و جواهرفروشان هجوم آوردند . موقع برای گیوم سوم بسیار مناسب بنظر آمد و نامه‌ای بمجلس فرستاد که در آن از قیام مخالفین دولت وتعرض و پیاده شدن قوای فرانسه به جزایر انگلیس ذکر شده است .

با اینکه باغلب احتمال نامهٔ مزبور جعلی بود معذلك اثر خود را در روحیهٔ نمایندگان پارلمان کرد و وسیله‌شد که‌قوانین چندی برعلیه طرفداران پاپ (کاتولیکها) ومخالفین دولت و اخلالگران و تثبیت جانشینی سلطنت در سلاله وخاندان سلطنتی پرتستان از مجلس بگذرد . گیوم هم بنوبهٔ خود خشم و تنفر انگلیسها را برعلیه کاتولیکها که از طرف لوئی‌چهاردهم تقویت و پشتیبانی می‌شد ، برانگیخت .

بااین ترتیب دو دولت دریائی هلند وانگلیس با یکدیگر متحد شدند و برای جلب رضایت امپراطور از دولت فرانسه تقاضا کردند که قوای خود را از شهرها و نواحی اشغالی فراخوانده ضمناً تعهد نماید که هیچیك از متصرفات اسپانیا را ازاین ببعد مورد تعرض قرار نداده ده شهرمرزی را به هلندیها مسترد دارد و دوشهر استاند[1] ونیوپور[2] را بتصرف انگلیسها بدهد .

۱- Ostande ۲- Neuport

پیشنهادات مزبور مورد موافقت لوئی چهاردهم قرار نگرفت فقط حاضر شد برای بار دیگر معاهدهٔ ریسویک را تأیید نماید وسپس بدون فوت وقت پی‌های اسپانیا را در حالت دفاع قرار داد.

بنظر آمد که گیوم سوم به پیشنهادات پادشاه فرانسه سرتسلیم فرود آورده زیرا تقاضای او ازپارلمان انگلیس برای دادن اعتبار بمنظور کمک بمجلس طبقاتی هلند مورد قبول واقع نشده بود. بنابراین لازم شد گیوم سوم قبل از هرچیز سلطنت فیلیپ پنجم را برسمیت بشناسد، امری که در ۱۷ آوریل ۱۷۰۱ انجام گرفت. ولی طولی نکشید که درنتیجهٔ موافقت مجلس طبقاتی هلند ومردم انگلیس، که ازقدرت سیاسی لوئی چهاردهم و ترس ازدست دادن منافع بازرگانی واقتصادی در مستعمرات امریکائی اسپانیا، نگران شده بودند، گیوم موفق شد وضع را بنفع خویش برگرداند وبا تبلیغ اینکه ممکن است غنی‌ترین و مهمترین بازارهای دنیابروی انگلیسها وهلندیها بسته شود مقدمات جنگ با فرانسه را فراهم آورد.

مجلس طبقاتی چون هیجان ونگرانی مردم انگلیس را دریافت ازموقع استفاده کرد واز پادشاه آن تقاضای کمک وپشتیبانی نمود. نامه های اعتراض‌آمیز نسبت به پارلمان وطرفداری ازشاه و تقاضای شروع جنگ در انگلیس بحد وفور وافراط رسید. دریکی از این نامه‌ها چنین گفته شده بود «ملت انگلیس نمیتواند غلام و برده پارلمان وشاه باشد، نام مافداکاران وتعداد مازیاد است». بازرگانان که بازارهای مستعمرات امریکائی را ازدست رفته دیدند، تغییر روش دادند. پادشاه انگلیس هم بنوبهٔ خود با بازی سیاسی که درپیش گرفته بود، آتش خشم ونفرت تودهٔ مردم را دامن میزد.

بدین ترتیب بود که نهضت وجنبش عظیمی برعلیه فرانسه درانگلیس برپاشد. پارلمان هم ناچار شد اجازه دهد گیوم برای تأمین منافع انگلیس واستقلال اروپا بجلب متحدین بپردازد. طرفداران حزب توری بیهوده تلاش کردند بلکه بتوانند از شور و هیجان ملت بکاهند درحالیکه ویگها برعکس کوشش میکردند مردم را برای اعادهٔ قدرت، بجنگ بشورانند پارلمان سرانجام مبلغ ۲،۷۰۰،۰۰۰ لیور استرلینگ برای

مخارج سال بعد واعتباری برای تجهیز ۳۰،۰۰۰ نفر ملوان ازتصویب گذرانید وضمناً مقرر داشت تعداد ۱۰،۰۰۰ سرباز از ایرلند، بعنوان کمک، به ایالات جمهوری پی با منتقل شوند. گیوم سوم برای اینکه بمردم انگلیس قوت قلب بدهد مصمم شد لئوپلد امپراطور اطریش را، که خود او آرزو داشت، وارد صحنه بنماید. امپراطور هم که به پشتیبانی ومساعدت منتخب براندبورگ اطمینان داشت تصمیم گرفت وارد مرحله عمل شود.

لوئی چهارد هم که پیش بینی میکرد قوای نظامی امپراطوری از کوههای آلپ خواهند گذشت، پادگان نظامی اسپانیائی را در ایالت میلان بوسیله ارتش خود تقویت نمود و تعداد زیادی سرباز به شهرهای مانتو و مودن ومیراندول فرستاد وفرمانروای ساووآ نگاهبان کوههاومعابرآلپ، را مجبور کرد معاهده‌ای بااو درشهرتورن (۶ آوریل ۱۷۰۱) امضا نماید که طبق آن دوك ساووآ تعهد میکرد مبلغ ۱۵۰،۰۰۰ لیور برای تجهیز ۸۰۰۰ پیاده و ۲۵۰۰ سواره بپردازد و نیز دختر دوم خود ماری لوئیز را بزناشوئی به فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا بدهد.

ارتش اطریش بفرماندهی شاهزاده اوژن[1] از کوههای آلپ در مشرق آدیژ[2] گذشته پس از عبور از این رودخانه پادگان نظامی فرانسه را درکاتینا[3] مجبور کرد به آن طرف مینچیو[4] و سپس درماوراء اوگلیو[5] عقب بنشینند. این موفقیتها دولتهای انگلیس وهلندرا تشویق نمود که معاهده‌اتحادی درشهر لاهه در ۷ سپتامبر ۱۷۰۱ با لئوپلد امپراطور اطریش منعقد نماید. معاهدتین تعهد میکردند زمانی قراردادصلح را امضا نمایند که همگی با هم توافق کرده در یک زمان بانجام این امر مبادرت ورزند، دیگر اینکه با تمام قوا وبرای همیشه نگذارند دو تخت وتاج فرانسه واسپانیا بیکدیگر به پیوندد. سوم آنکه تمام امتیازات ومتصرفاتی که انگلیس وهلند سابقاً در

۱- Prince Eugéne
۲- Adige
۳- Catinat
٤- Micio
٥- Oglio

اسپانیا ودر مستعمرات امریکائی آن داشتند مجدداً بدانان مسترد شود. چهارم اینکه از معامله و داد وستد و بازرگانی فرانسه در مستعمرات اسپانیائی جلوگیری بعمل آوردند. اتحاد لاهه با معاهدهٔ تقسیم دیگری، که اساس معاهده مارسی ۱۷۰۰ را درهم ریخت، تکمیل گردید، بموجب معاهده جدید میلان وناپل وسیسیل بامپراطور اطریش تعلق میگرفت واز پی باسرحد وسدی تشکیل میگردید که فرانسه را از ایالات متحده پی با دورنگاه میداشت و ضمناً امتیازات بسیار زیاد وقابل ملاحظه‌ای دراروپا ودر امریکا به انگلیس ها داده میشد.

طبیعی بود که لوئی چهاردهم نمیتوانست با فدا کردن حیثیت واعتبار واستقلال اسپانیا و ازدست دادن مستعمرات اسپانیا و منافع بازرگانی فرانسه، با تقاضاهای متحدین موافقت نماید. زیرا بازرگانان وصاحبان کارخانجات فرانسوی دوبار بدینقرار از وضع جدید اسپانیا استفاده و بهره کامل برده بودند: یکی از راه وامهای گزاف و برقراری مالیاتها وعوارض گمرکی و دیگری از ترقی و پیشرفت امور داد وستد و جلوگیری از نکث و یا انحطاط امور اقتصادی خود. بنابراین پادشاه فرانسه تصمیم گرفت، بهمان نحو که متحدین نخواستند بتعهدات و وظایف خود عمل نمایند، او نیز بتقلید از آنان بآنچه راکه وعده داده بود منصرف گردد. وبهمین جهت بود که در ۱۶ سپتامبر ۱۷۰۱ پس ازاینکه ژاك دوم پادشاه مخلوع انگلیس درکاخ سن ژرمن، نزدیك پاریس، بدورد حیات گفت، درمقابل تقاضاهای مصرانه ملکهٔ انگلیس ومعشوقهٔ خود مادام دومن تنون[1]، شاهزاده گال[2]، فرزند ژاك دوم را بعنوان پادشاه انگلیس بنام ژاك سوم، برسمیت شناخت. لوئی چهاردهم با این عمل وتفاوتی که میان گیوم (پادشاه فعلی) و ژاك سوم (پادشاه قانونی) گذاشت رفتاری برخلاف معاهدهٔ ریسویك ننمود ولی وسیله شد که پارلمان انگلیس قانونی گذرانید که طبق آن حق جانشینی

۱– Madame de Maintenon

۲– Prince de Galles

را به خانوادهٔ پرتستان هانور منحصر کرد. ضمناً انگلیسهای ناراضی ومتغییر را بیش بیش بگرد پادشاه خود مجتمع ساخت.

دراین ایام اوضاع باندازه‌ای پیچیده و وخیم شد که هرآن ممکن بود نایرهٔ جنگ مشتعل شود. گیوم سوم که از جنبش ونهضت ملت انگلیس حداکثر استفاده را برده بود با اطمینان خاطر موقع را مغتنم شمرد و روابط خود را با لوئی چهاردهم قطع کرد و پارلمان را، که اکثریت نمایندگان آن با وی دشمن ومخالف بودند، منحل نمود ودرانتخابات ویگها دشمنان فرانسه درپارلمان اکثریت پیدا کردند. پارلمان جدید برای تجهیز ۵۰۰۰۰ سرباز و ۴۰۰۰۰ ملوان اعتبار کافی دراختیار گیوم گذاشت وضمناً مقرر کرد که اگر ژاك سوم وارد خاك انگلیس بشود بعنوان خیانت محاکمه خواهد شد و تمام درباریان و بزرگان کشور را وادار نمود که مدعی تخت و تاج را مطرود بشناسند. دراین وضع بود که تمام ملت انگلیس هم‌آهنگ و هم‌صدا با پادشاه خود برعلیه فرانسه قیام کرد.

در خلال این حوادث گیوم سوم در ۱۹ مارس ۱۷۰۲ بدرود زندگی گفت، مرگ او وسیله شد که افکار عامه را تا مدتی در حال تزلزل و نگرانی و بلاتکلیفی بیندازد. درفرانسه معتقد شدند که موضوع جنگ منتفی شده است. ودر اسپانیا گفتند «این پیش‌آمد بزرگترین ضربتی بود که بدست خداوند وارد آمد و وسیله‌ای شد که صلح در اروپا برقرار گردد». ولی معتقدین به این مسائل متوجه نبودند که هدف غائی واصلی جنگ تسلط بر اروپا وبازرگانی در امریکا وتفوق و برتری در دریاها و اقتصادیات می‌باشد. انگلیس به‌پشتیبانی ایالات جمهوری پی‌با واتحاد با امپراطور و استفاده ازتوقف وانصراف ترکان عثمانی در ادامهٔ جنگ درشمال و گرفتاری سوئد وپولونی، مصمم شد به برتری فرانسه در اروپا ودرمستعمرات امریکائی که مدعی آن بود، خاتمه بدهد بنابراین وجود پادشاه انگلیس درامور مسائل جهانی اگرتأثیری هم داشت بسیار جزئی و نمیتوانست تغییری درجریان امور سیاسی بین‌المللی بدهد. ویگها نمایندگان ومدافعین منافع دریائی و بازرگانی ومالی ملت انگلیس باندازه‌ای

دراین زمان درپارلمان قدرت پیدا کرده بودند که ملکه ماری بااینکه نسبت بفرانسویها تمایلات و احساسات دوستانه داشت مجبور شد با توافق نظر دولت خویش که از توریها تشکیل شده بود، سیاست و تعهدات سلف خود را پیروی نماید و بهمین سبب بود که پارلمان هم ازدادن امتیازات واعتبارات لازم برای تجهیز قوای نظامی هیچگاه خودداری ننمود. ایالات متحده پی بانیز باالغاء مقام استادهودری وقدرت بهمرساندن جمهوریخواهان و انتشار افکار ضد فرانسوی طالب جنگ بود، بنابراین سه دولت انگلیس و اطریش و ایالات پی با توافق نظر حاصل نموده صمیمانه دست اتحاد بیکدیگر دادند در تاریخ ۱۵ مه ۱۷۰۲ متحداً بدو دولت فرانسه و اسپانیا اعلان جنگ دادند.

قوای متخاصم

در این تاریخ (۱۷۰۲) تعادل قوا مانند زمان اتحادیه اگسبورگ نبود، متحدین در دریاها تسلط داشتندونیروی دریائی آنها از ۲۲۷ کشتی جنگی، یعنی دو برابر قدرت فرانسه، مرکب می‌شد. در زمین ارتش امپراطوری دارای سربازانی بسیارنیرومند ومجهز بود که براثرجنگهای پی درپی درسواحل رود دانوب فوق‌العاده کارآزموده و با تجربه شده بودند، بعلاوه قوای نظامی منتخبین هانوور و پالاتین وتمام فرمانروایان آلمانی، باستثنای باوی‌یر وساکس را، دراختیار داشت. فردریک چهارم پادشاه دانمارک در ژانویه ۱۷۰۱ تعهد کرده‌بود که ۱۲،۰۰۰ مرد جنگی درمقابل دریافت ۳۰۰،۰۰۰ اکو درسال به هلند بفرستد و ضمناً معاهده اتحادی هم در ۴ ژوئن همان سال با امپراطور اطریش منعقد ساخت. فردریک اول پادشاه پروس هم، که حاضر شده بود درمقابل تصرف ناحیه گلدر[۱]، درحال بیطرفی بماند، راضی شد که در دسامبر ۱۷۰۱ در لاهه ودر لندن (ژانویه ۱۷۰۲) قراردادهائی با متحدین امضا نماید که بموجب آن ۵۰۰۰ سرباز باختیار آنها بگذارد دولتهای دریائی تعهد کردند درصورتیکه تعداد نفرات جنگی

۱- Guelder

کفایت نکند ، از داخلهٔ کشورهای خود آنرا تأمین نمایند . درنتیجه انگلیس موفق شد یکسال بعد بجای ۴۰۰۰۰ نفر ۵۰۰۰۰ سرباز آماده نماید . بدین ترتیب قوای آماده به‌جنگ متحدین در اروپا بالغ بر ۲۰۰۰۰۰ نفر سرباز گردید .

فرماندهی قوای متحدین بعهده این سه نفر گذاشته شد : هاین‌سیوس[1] پانسیونر بزرگ از هلند، شاهزاده اوژن[2] از اطریش، مارلبرو[3] فرمانده کل قوای انگلیس .

هاین‌سیوس که از سال ۱۶۸۹ زمام امور ایالات متحده را در دست داشت ، مردی بود بسیار لایق و وطن‌پرست و فوق‌العاده تربیت شده درضمن عالم و هنرمند ازطبقهٔ بورژوآزی برخاسته بود . هاین سیوس در تمام مدت زمامداری سرزمین و ملت خود را با نهایت عقل و کیاست اداره میکرد . شاهزاده اوژن ، نوهٔ توماس فرانسوآدوساووآ[4] شاهزادهٔ ناحیهٔ کارین یان[5] و پسر کنت‌دوسوآسون‌اوژن‌موریس دو-ساووآ[6] و المپ مانچینی[7] ، خواهرزادهٔ کاردینال مازارن صدراعظم فرانسه ، که در جوانی مقرر بود در سلک روحانیت در کلیسا خدمت نماید بخدمت ارتش درآمد و چون لوئی‌چهاردهم حاضر نشد در ارتش‌فرانسه فرماندهی گردانی را بعهدهٔ اووا گذار کند ، ازفرانسه بعنوان قهر خارج شد وبخدمت ارتش اطریش درآمد ودر جنگهای با ترکان عثمانی خدمات و رشادتهای زیادی از خود بروز داد . جان‌چرچیل دوک - دومارلبرو[8] ، که به‌وی «انگلیسی زیبا» نسبت‌داده بودند شخصی بود بسیارخوش‌مشرب و درعین‌حالی که سربازی شجاع و دلیر بود در امور دیپلوماسی بسیار وارد و دقیق و در حل وعقد امور مهارت کافی داشت وضمناً توجه خود را بیشتر بامور داد وستد تا موضوعات جنگی ونظامی ، مصروف میکرد .

۱– Heinsius ۲– Prince Eugéne

۳– Generalissime Marlborough

۴– Thomas–François de Savoie ۵– Carignon

۶– Comte de Soisson Eugéne Maurice de Savaie

۷– Olympe Mancini

۸– John Churchill Duc de Marlborough

لوئی چهاردهم دربرابر موجودی پیاده نظام و نیروی دریائی متحدین میتوانست ۲۰۰۰۰۰ نفر سرباز که ۴۰۰۰۰ آن سواره و نیزه‌دار بودند ، وارد صحنهٔ جنگ نماید . ولی سواره نظام ازحیث تجهیزات وعملیات جنگی بسیار ضعیف بود واز افرادی تشکیل میشد که بعجله جمع آوری و با راه پیمائی اجباری بدون تهیه مقدمات وبدون هماهنگی درمیان دستجات ، بسرحدات فرستاده شده بودند . نیروی دریائی ، که سابقاً بسیار نیرومند و مجهز بود ، فقط از صد کشتی جنگی ۳۰ کشتی نیرو بر دریای مدیترانه تشکیل میشد . از همین تعداد هم بتدریج کاسته میشد ، چنانکه درسال ۱۷۰۶ نیروی دریائی فرانسه به بیست وشش ناو، که آنهم مأمور حفاظت سواحل شبه‌جزیرهٔ ایبری و تأمین عبور و مرور وخطوط ارتباطی میان اسپانیا و ایتالیا و رسانیدن بمقصد کشتیهای بازرگانی که ازامریکا می‌آمدند بود، تقلیل یافت . از اسپانیا هم بهیچوجه ازحیث نیروی دریائی وقوای زمینی ، نمیشد انتظار کمک داشت ، زیرا دولت مزبور به آن اندازه قوا دراختیار داشت که فقط میتوانست پادگانهای نظامی مستقر در پی با و ایتالیا را کفایت نماید. بنابراین اسپانیا نه‌تنها قادر نبود بفرانسه کمک ومساعدت نماید بلکه باری بدوش آن شد .

در برابر این عدم توانائی ، لوئی چهاردهم متحدین مفیدی دراختیار داشت . ازجمله ویکتور آمده[۱] فرمانروای ساووآ که راههای آلپ را بروی ارتش او بازگذاشته بود و ژزف کلمان[۲] منتخب کولونی[۳] وفرمانروای روحانی لی یژ[۴] وحوزهٔ ایالت کولونی که بهترین پایگاه عملیات برعلیه هلندیها و اطریشی‌ها بود . منتخب باوی یر که نظارت براندبورگ را برای او آسان میکرد وحکام جلگه های آلمان که راه را برای عبور ارتش فرانسه بجانب وین تسهیل مینمود وبالاخره پرتقال که با دریافت مبلغی کمک ، طبق قرارداد ژوئن ۱۷۰۱ متعهده شده بود که تمام بنادر برزیل را بروی کشتیهای انگلیسی به‌بندد، عموماً پادشاه و دولت فرانسه را دراین امرخطیر کمک

۱- Victore Amédé
۲- Joseph-Clément
۳- Cologne
۴- Liège

و یار بودند. لوئی‌چهاردهم از داشتن متحدی در شمال اروپا محروم مانده بود زیرا دولت سوئد در این زمان سرگرم امور داخلی و جنگهای با دولت تزاری روسیه بود و با اینکه پادشاه فرانسه در نظر داشت از آن برای گرفتار کردن منتخب براندبورگ و امپراطور استفاده بکند، نمیتوانست مساعدتی به آن دولت بنماید.

لوئی‌چهاردهم در این زمان بحرانی وخطرناك با هنرنمائی مخصوصی که در امور سیاسی و دیپلوماسی داشت، بفعالیت شدیدی دست زد. تصادفاً وزیران و فرماندهانی که با او کار میکردند همگی درعقل وتدبیر و رموز و فنون جنگی سرآمد و برجسته بودند که از جمله میتوان این اشخاص را نام برد: تورسی[1] فرزند کولبر دوکروآسی[2] و داماد پومپون[3] که با تعلیمات و ترتیبی که از آنان دیده بود وزیری کارکشته ولایق ازکار درآمده بود. شامی‌یار[4] وزیر دارائی و وزیر جنگ که سالها باکولبر و لوووآ کار میکرد. در ارتش شاملی[5]، واندوم[6]، ویلار[7] و برویک[8] از فرماندهان لایق و کارآزموده و سالها امتحان لیاقت وکاردانی خود را در جبهه‌های جنگ بروز داده بودند ولی در مقابل عده‌ای از زمامداران و فرماندهانی بودند که لیاقت چندانی در اداره امور نداشتند. بنابراین لوئی چهاردهم مجبور شد در هر مورد خود بشخصه تصمیم بگیرد و بموقع اجرا بگذارد و در این موضوع باندازه‌ای مبالغه کرد که کاتینا فرماندهٔ قوای نظامی فرانسه در ایتالیا، بوی محترمانه چنین تذکر داد: «مردمی که درمحل هستند مطالب را بهتر از اشخاصی که از آنجا دور می‌باشند درك میکنند». پادشاه فرانسه مجبور بود علاوه برحل وعقد امور درفرانسه بوضع اسپانیا هم رسیدگی نماید و این‌خود بزرگترین اشکال وگرفتاری را برای او فراهم ساخته بود.

۱- Torcy
۲- Colbert de Croissy
۳- Pomponne
٤- Chamillart
٥- Chamlay
٦- Vendôme
۷- Villars
٦- Berwick

فرانسه اسپانیا را در آغاز سلطنت فیلیپ پنجم تحت نظر میگیرد

دراین زمان وضع در اسپانیا بقراری بود که شاه بهیچ وجه نمیتوانست خود زمام امور را در دست ودر اختیار بگیرد. بی‌نظمی و اختلال زمان فیلیپ چهارم در زمان شارل دوم بنهایت شدت رسید. از یکطرف بزرگان و سران کشور با قدرت و اختیارات شاه مخالفت میکردند. ازجانب دیگر خود مختاری و روحیهٔ استقلال‌طلبی در ایالات و ولایات، مخصوصاً در آراگون[1] و کاتالونی[2]، خطرناکتر و زیان‌آورتر از مخالفت بزرگان، واز همه مهمتر بی‌پولی و فقر وفاقه، حتی درمیان اغنیاء و دستگاه روحانیت، اسپانیا را دچار وضع وخیمی کرده بود. فیلیپ پنجم، که با وضع اسفناك وفقیرانه‌ای وارد مادرید شد، ازهمان آغاز مصمم گردید برای اصلاح امور و وضع آشفته باقدامات شدیدی دست بزند. ولی پادشاه جدید اسپانیا با وجود همکاران و زمامدارانی مانند کاردینال پورتو کاررو[3]، که بهیچوجه بوئی از سیاست نبرده وتمام همش مصروف نگاهداری افراد خانواده ونزدیکان و دوستان خود بود، و پیوسته از روش زندگی قدیم پیروی میکرد و آریاس[4] وزیر بی‌ارزش و نالایق، و نادانی و وارد نبودن شخص فیلیپ به‌امور مقام سلطنت، چگونه میتوانست به‌تنهائی مشگلات و دشواریها را از پیش پا بردارد.

پادشاه جوان صبحها بسیار دیر از خواب برمیخاست ودر پذیرفتن وزیران بسیار اهمال میکرد و آنانرا مدتها معطل می‌گذاشت، زمانی که به هیئت وزیران میرفت مثل این بود که برای تفریح میرود و در موقع خروج تمام مذاکرات وتصمیمات را فراموش میکرد. بسیار کم‌حرف بود و اتفاق می‌افتاد چندین روز نامه‌ها را سربسته نگاه میداشت.

دوری از فرانسه واز دربار باشکوه ورسای او را فوق‌العاده بی‌حوصله کرده‌بود و پیوسته از این امر شکایت مینمود.

۱- Aragon
۲- Catalogne
۳- Porto-Carrero
۴- Arias

فیلیپ پنجم که درابتدای ورودش به اسپانیا ازطرف مردم با آغوش باز و سرور وشادمانی پذیرفته شده بودبتدریج وجههٔ خود را ازدست داد. دوشس دوبوویلی یه[۱] (از همراهان فیلیپ) درسال ۱۷۰۱ به لوویل نمایندهٔ فرانسه در مادرید دربارهٔ شاه جوان چنین نوشت :

« بی اعتنائی وتنبلی پادشاه اسپانیا بسیار تأسف آور است ، تا ساعت یک یادو بعد ازنیمه شب بیدار میماند بدون اینکه کاری انجام دهد و زمانی هم که ازدواج کرد تمام روز وشب را سرگرم معاشقه و مغازله با زن خود می باشد» .

با این طرز رفتار ، پادشاه جوان نه تنها نتوانست بشخصه زمام امور کشوری را که بدست او سپرده شده ، بعهده بگیرد ، بلکه اجازه داد که دیگران او را تحت اختیار بگیرند و اداره‌اش کنند .

لوئی چهاردهم دربادی امر تصمیم گرفت اسپانیارا درناتوانی وخواب خرگوشی وبی نظمی خود واگذارد ، بطوریکه به دوک دوهارکور[۲] سفیر فرانسه درمادرید فرمانداد خود را از دخالت در امور کنار بکشد و در شورای دولتی شرکت ننماید ولی چون مشاهده کرد که اعضای شورا ، شاه ، کاردینال پورتوکاررو ، آریاس و اوبیلا[۳] ، هیچکدام لیاقت ندارند تصمیم جدی بگیرند ، تغییر عقیده داد و برای حفظ منافع سیاست خارجی کشور خویش ، و مسئولیتی را که وصیت نامه بعهده او گذاشته بود مصمم شد در امور اسپانیا مستقیماً و علناً دخالت نماید . همین تصمیم بود که چه دشواریها و مشکلات بیشماری را پیش پای پادشاه فرانسه گذاشت . قبل از هرچیز قرارداد اتحادی با پرتقال بست ولی طولی نکشید اسپانیائیها و شخص فیلیپ که بزودی با تمام وجود اسپانیائی شد ، در فکر فتح پرتقال افتادند .

لوئی چهاردهم بدربار مادرید نوشت درمنفعت شخص پادشاه اسپانیاست که

۱- Duchesse de Beauvillier

۲- Duc de Harcourt

۳- Ubilla

با پادشاه پرتقال قرارداد اتحاد به‌بندد و با او از در دوستی درآید وضمناً تذکر داد «چون خودرا مختارمطلق میدانم، موظفم دربارهٔ چنین امر مهم وخطیری رأساً دخالت نمایم». اسپانیائیها پس از این دستور اکید، ناچار سرتسلیم فرود آوردند.

لوئی‌چهاردهم چون بوضع آشفته و نابسامان اسپانیا پی‌برد بوسیلهٔ نمایندگان خود در اسپانیا باطلاع زمامداران آن کشور رسانید «مجبورم درجزئیات اموردولت اسپانیا و کشورهای تابعه آن مستقیماً دخالت نمایم» (ژوئن ۱۷۰۱) از این زمان است که پادشاه فرانسه زمام امور فرانسه و اسپانیا را تواماً در دست گرفت و پس از بیماری هارکور سفیر فرانسه در دربار مادرید به مارسن[1] جانشین وی دستور داد در شورای دولتی اسپانیا شرکت نماید ودر تمام جلسات آن حضور یابد و سپس شخصی بنام اوری[2]، که درموضوعات اداری لیاقت کافی داشت، برای اصلاح وضع مالی و اداری به مادرید فرستاد. پادشاه جوان اسپانیا پس از اینکه با دختر دوک ساووآ ازدواج کرد در زیر نفوذ او و اطرافیانش بخصوص شاهزاده خانم اورسین[3] که شاه و ملکه را با قدرت اراده وتحریکات و دسته‌بندیها، فریفتهٔ خویش نمود، درآمد.

با این تفصیل لوئی‌چهاردهم، برای‌دفاع از اسپانیا ناچارشد درجزئیات امور این کشور دخالت نماید و آنرا مستقیماً زیر نظر خود قرار دهد. ولی لازم بود برای اجرا وتسهیل چنین منظوری، شاه و زمامداران اسپانیا سرتسلیم فرود آورند، درغیر اینصورت باید حاضر شوند دولت و پادشاه فرانسه حمایت خود را از آنها برداشته تسلیم سرنوشت خود بشوند. پیروی از این سیاست فیلیپ پنجم را در آغاز سلطنت گرفتار هزاران اشکال و دشواری نمود.

بنابراین دفاع از اسپانیا وتمام متصرفاتش (پی‌با، میلان، ناپل) که بقول فنلون[4]، نویسنده فرانسوی، «مانند جسم بی‌جانی که قادر بدفاع خود نیست» بعهدهٔ

۱- Marcins ۲- Orry

۳- Ursins ٤- Fénelon

لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه واگذار گردید. اتخاذ چنین تصمیمی گرچه ازنظروحدت حکومت ممکن بود دارای محاسنی باشد ولی تضاد منافع و تفاوتهائی که در ادارهٔ امور دو کشور موجود بود، وضع را برای لوئی چهاردهم بسیار دشوار میکرد و او را بطور وضوح در حالتی پست‌تر از آنچه مقام او ایجاب میکرد، قرار میداد چنانکه جنگهائی که از این ببعد اتفاق می‌افتد این موضوع را بخوبی آشکار و ثابت می کند.

پیروزیهای متحدین (۱۷۰۲-۱۷۰۶)

اولین جنگ در پی‌با آغاز گردید، در اینجا متحدین پیشدستی کردند وحمله را شروع نمودند و درهمان وهله اول مارلبرو[۱] وکوهورن[۲] فرماندهان انگلیسی و هلندی در اکتبر ۱۷۰۲ شهر لی‌یژ ودر اوت ۱۷۰۳ شهر هوئی[۳] را، باوجود اختلاف نظری که میان دوفرمانده بوجود آمد، بتصرف درآوردند.

در آلمان لوئی چهاردهم درصدد برآمد از سه جبهه بطرف وین بدینقرار حمله ببرد: ارتش فرانسه با همراهی قوای باوی‌یر از یکطرف. نیروی ایتالیا از راه‌تیرول ازجانب دیگر و ارتش هنگری به سرپرستی و هدایت فرانسوآی دوم راکوکزی، که برعلیه حکومت امپراطوری درحال طغیان بود، جبهه سوم راتشکیل داد.

ویلار[۴] فرماندهٔ قوای فرانسه در آلمان، از رود رن درناحیهٔ هونینگ[۵] گذشت وسپاهیان مارگراوباد[۶] را نزدیکی فریدلینگن[۷] عقب رانده (اکتبر ۱۷۰۲). درکنار شط دانوب به افراد ماکس امانوئل منتخب باوی‌یر پیوست (مه ۱۷۰۳) و متفقاً بجانب وین، که از نیروی نظامی، برای سرکوبی انقلابیون هنگری، خالی بود،

۱- Marlborough
۲- Coehoorn
۳- Huy
٤- Villars
٥- Huning
٦- Margrave de Bade
۷- Friedlingen

راندند . ولی ماکس امانوئل قبلاً در نظر گرفت شهر تیرول را ، برای جدا کردن قوای امپراطوری ، اشغال نماید .

با این قصد در ماه ژوئن ۱۷۰۳ خود را به ساحل رودخانهٔ آدیژ[۱] رسانید . در جبههٔ ایتالیا ازطرف ارتش آن حرکتی مشاهده نشد زیرا تمام هم واندوم بترمیم وضع و شکست ویلروآ[۲] ، که درسال پیش در کرمون[۳] شکست خورده بود ، وعقب راندن شاهزاده اوژن ، مصروف گردید .

با این تفصیل موقع مناسب را برای اجرای نقشهٔ بینی شده ازدست داد وزمانی به ترانت[٤] ، در ماه اوت ، رسید که سپاهیان باوی یر، که ازمدتها پیش انتظار او را می کشیدند، درهٔ آدیژ را برای دفاع از کشور خویش که موردتهاجم فرمانروای باد وقوای متحد آلمانی قرار گرفته بود ، ترک گفته بودند. خوشبختانه ویلار موفق شده بود که ارتش متحد آلمان را در هوخشتاد[۵] در نزدیکی دیلی گن[٦] درکنار دانوب سرکوب نماید (۲۰ سپتامبر ۱۷۰۳) .

عدم موفقیت نقشهٔ تعرضی پادشاه فرانسه ، در روحیهٔ ویکتورآمده فرمانروای ساووآ ، که پیوسته منتظر بود با نرمش سیاسی خود جانب فاتح را بگیرد ، اثر فوق‌العاده بخشید و او را بفکر انداخت . بهمین جهت در تاریخ ۸ نوامبر ۱۷۰۳ قرارداد اتحادی با امپراطور بست که بموجب آن وعده‌تصرف ایالت مونفرا[۷] واشغال احتمالی دو ایالت پرووانس[۸] و دوفینه[۹] در فرانسه ، بوی داده شد .

درخلال این مدت، آتش جنگ در دریا شعله‌ور بود . دستجات مختلط انگلیسی و امریکائی ناحیهٔ کارولین[۱۰] سرزمین فلورید[۱۱] اسپانیا را بباد غارت دادند . قوای

۱- Adige
۲- Viileroy
۳- Crémone
٤- Trente
۵- Höchstadt
٦- Dilligen
۷- Montferrat
۸- Provence
۹- Dauphiné
۱۰- Carolin
۱۱- Floride

نظامی ناحیهٔ انگلیس جدید[1] یا کانادائیها درگیر شدند و سربازان جزایر آنطیل فرانسویها را از جزیرهٔ سن کریستوف[2] بیرون رانده جزیرهٔ ماری گالانت[3] را اشغال نمودند. نیروی دریائی انگلیس وهلند که با یکدیگر متحد شده بودند، بدون اینکه دست بتخریب شهرهای کادیکس[4] و کارتاژن[5] امریکا بزنند در ماه اکتبر ۱۷۰۲ کشتیهائی را که درلاهاوان[6] در بندر ویگو[7] لنگر انداخته بودند، ضبط کردند.

پادشاه پرتقال چون کفهٔ قدرت انگلیس را با پیروزیهائی که در خشکی و در دریا نصیبش‌شده بود، سنگین‌تر دید، بتأسی ازفرمانروای ساووآ. در ۱۶ مه ۱۷۰۳ معاهده اتحادی بادولتهای دریائی‌امضا کردکه بموجب آن آرشیدوک شارل‌اطریش را بپادشاهی اسپانیا برسمیت شناخت و درمقابل تضمین باینکه کشتیهای پرتقالی از طرف متحدین حمایت شود وچند شهر اسپانیائی درمستعمرات آمریکا به‌پرتقال‌واگذار گردد، تعهد کرد ۲۷۰۰۰ نفر سرباز بجبههٔ جنگ با فرانسه بفرستد. در ۲۷ سپتامبر ۱۷۰۳ با امضای قراردادبازرگانی‌میان انگلیس وپرتقال‌شراب این کشور درانحصار انگلیس درآمد و طبق قرارداد مقررگردید ازاین ببعد ازفروش شراب به فرانسه ومتحدین آن جلوگیری‌بعمل‌آید. درمقابل بازارهای‌پرتقال و برزیل بروی‌پارچه های انگلیسی بازگردید. بدین‌ترتیب کشور پرتقال علاوه براینکه برای متحدین پایگاه نظامی برعلیه اسپانیا و برزیل پایگاه دریائی در امریکای جنوبی قرارگرفت، این دوکشور درهای خودرا بروی کالاهای انگلیسی گشودند و وسیله شدند بازارمهمی برای بازرگانی انگلیس در همسایگی هند اسپانیا، که پیوسته با جدیت و سختی با آن در رقابت بود، فراهم آورند.

متحدین که از جهات موفقیتهای دیپلوماسی و نظامی خود را قوی و نیرومند

۱- Nouvelle- Angleterre
۲- Saint-Christophe
۳- Marie-Galante
٤- Cadixe
٥- Carthagéne
٦- La Havane
۷- Vigo

می‌پنداشتند ، از تعقیب سیاست اولیه خود راجع بتقسیم ارث اسپانیا امتناع ورزیدند و طبق معاهده‌ای که با امپراطور امضا کردند آرشیدوك شارل را به سلطنت اسپانیا شناختند .

منظور وهدف ازاتحاد این‌سیاست روشن وآشکار بود وآن رفع هرگونه‌اختلافی میان متحدین بود . شاهزاده اوژن که سابقاً از طرف دربار وین اختیاراتش محدود بود ، آزادی یافت که در ارتش‌اصلاحات جدیدی بعمل آورد واعضا و اولیای امور اداری اطریش را که تا آن زمان درحال رخوت و بیکاری سرمیکردند ، بحرکت و فعالیت انداخت و وضع امور را بهبودی بخشید ، مارلبرو فرمانده قوای انگلیسی نیز موفق شد خود را از قید نمایندگان پارلمان هلند ، که مایل بودند پیوسته او را در زیر اطاعت و فرمان خود نگاهدارند ، خارج ساخت .

حمله به باوی‌یر یکی ازهدفهای مهم وبزرگ متحدین بشمار میآمد . باوجود پیروزی هوخشتاد تصفیه کار این سرزمین بنظر بسیارآسان می‌آمد . ویلار ، فرمانده قوای‌فرانسوی ، که درحال اختلاف بامنتخب باوی‌یر بود، تقاضا کرد برای‌سرکوبی پرتستانهای‌ناحیهٔ سون[1] ، که برعلیه پادشاه فرانسه قیام کرده بودند ، بدانجاعزیمت نماید .

مارلبرو از بی کفایتی مارسن ، جانشین او ، از موقع استفاده کرد و برخلاف رضایت نمایندگان هلند، قوای خودرا وارد خاك آلمان نمود وپس ازالحاق‌سپاهیان ایالت هس[2] وکشور پروس ، بقوای خود ، در ناحیهٔ اولم[3] به‌ارتش امپراطور که درتحت فرماندهی فرمانروای باد بود ، پیوست (۲۲ ژوئن ۱۷۰۴) .

سپاهیان متحد فرانسه و باوی‌یر برای اینکه دشمن را از مواضع خود بیرون بکشانند، باقوائی کمکی که بفرماندهی تالار[4] بآنان رسیده بود، درکنار رود دانوب

۱– Cévénnes ۲– Hesse

۳– Ulm ٤– Tallard

در نزدیکی شهر هوخشتاد و درجانب راست شهر بلن هایم[1] مستقر شده آماده کارزار گردیدند . مارلبرو و شاهزاده اوژن بنوبهٔ خود در مقابل آنان صف‌آرائی کردند . در ۱۳ اوت جنگ درگیر شد .

سپاهیان انگلیسی و هلندی چون از جانب بلن هایم رانده شدند قوای خود را بجانب مرکز سپاه فرانسه که بوسیلهٔ سواره نظام محافظت میشد ، متمرکز ساخته و با پشتیبانی ۱۲۰۰۰ نفر سرباز پروسی جناح راست فرانسه را درهم شکستند و بدین وسیله زمینهٔ پیروزی را فراهم ساختند . از ۵۰۰۰۰ سربازی که نیروی متحد فرانسه و باوی‌یر را تشکیل میداد ، ۳۰۰۰۰ نفر یا کشته و یا اسیر شدند و یا فرار کردند . در تعقیب این پیروزی سرزمین باوی‌یر از طرف متحدین اشغال گردید . در ورسای هیچکس جرأت اینکه خبر شکست را به‌لوئی چهاردهم بدهد نداشت . سرانجام مادام دومن تنون این خبر ناگوار را باطلاع شاه رسانید .

از جانب دیگر سپاهیان هنگری بواسطهٔ کمی عده درناحیهٔ تیرنو[2] از امپراطور شکست خوردند (دسامبر ۱۷۰۴) ولی بفرماندهی فرانسوآی دوم راکوکزی ، که پیوسته بکمک وپشتیبانی فرانسه امیدوار بود ، جنگ را ادامه دادند ، عملیات فرانسوآ واهالی هنگری بواسطهٔ ضعف فوق‌العاده از این ببعد بی‌نتیجه ماند ودیگر نمیتوانستند متحد و کمک مؤثری برای پادشاه فرانسه باشند .

تنهاامتیاز وسوفقیتی که دراین زمان نصیب پادشاه فرانسه شد شکست ویکتور- آمده فرمانروای ساووآ بود که در نتیجهٔ عدم کمک امپراطور مجبور شد به‌تنهائی در مقابل قوای فرانسه بایستد ولی در جنگی شکست خورده تمام ایالت ساووآ ونواحی نیس[3] وتقریباً تمام پی‌یه‌مون[4] را ازدست داد وقوای محاصره شدهٔ او درایالت تورن[5]

۱- Blenheim
۲- Tyrnau
۳- Nice
۴- Piémont
۵- Turin

باوجود اینکه شاهزاده اوژن بکمکش شتافته بودولی بوسیلهٔ واندوم[۱] درنزدیکی شهر کاسانو[۲] درهم کوبیده شد (۱۶ اوت ۱۷۰۵).

در داخلهٔ شبه جزیره ایبری ، که دولت ضعیف اسپانیا درصدد برآمده بود بروش فرانسه، اصلاحاتی در وضع و شئون زندگی خود بعمل آورد، حوادث مهمی در جریان بود . در مارس ۱۷۰۴ دولت انگلیس دسته‌ای از ناوگان خود را در برابر جبل الطارق آورد و با اینکه این محل مستحکم وتصرف آن خالی از اشکال نبود ، آنرا اشغال نمود و دوهزارسرد جنگی بحافظت آن گماشت . ناوگان فرانسه مستقردربندر تولون[۳] بیهوده کوشش کردندبلکه بتوانند جبل الطارق را متخلص نمایند ولی نه تنها ازعهدهٔ نیروی دریائی انگلیس برنیامدند بلکه بدان آزادی وفرصت دادند که سراسر دریای مدیترانه را بروی کشتیهای خود باز وبلامانع کند . انگلیس که دردریاها قادر مطلق شده بود موفق گردید آرشیدوك را درکاتالونی[۴]، که مردم آن از تسلط ونفوذ بوربونها در اسپانیا ناراضی بودند ، پیاده نماید . شهر بارسلون[۵] در ۹ اکتبر ۱۷۰۵ سرتسلیم فرودآورد وآرشیدوك را بعنوان شارل سوم بسلطنت اسپانیا شناخت، شهرهای والانس[۶] ومورسی[۷] نیز همین عمل را انجام دادند .

وضع متحدین با وجود موفقیتهای پی‌درپی هنوز نامعلوم و ناپایدار بود، زیرا اگر موفق شدند آرشیدوك شارل را در بارسلون بسلطنت معرفی نمایند ولی مادرید از اختیار آنها خارج بود و ایتالیا در جبههٔ مخالف قرار داشت و در امریکا از ناحیه آکادی بیرون رانده شده بودند واز همه مهمتر اینکه درمیان آنها در امور و اصول جنگی اتفاق آرا وجودنداشت وتمام اتکاء خود را به‌افکارعمومی مردم کشورخویش بنا نهاده بودند . در انگلیس بخصوص، ملت بواسطهٔ ادامهٔ جنگ نظرمساعدی نشان

۱– Vendôme
۲– Cassano
۳– Toulon
۴- Catalogne
۵- Barcelone
۶- Valence
۷- Murcie

نمیداد ، در مجلس عوام توریها که اکثریت مجلس را تشکیل میدادند هدفی جز جنگهای داخلی نداشتند، توریهای تندرو[1] هم خود را به تحکیم حزب وتهیه اکثریت و برکنار کردن اعضای انجمن غیر آنگلیکان[2] و یا آنگلیکانهای معتدل ، مصروف کرده بودند . ولی مارلبرو فرمانده کل قوای انگلیس ، با استفاده از استحکام مقام و نزدیکی زن خود به ملکه آن[3] ونفوذ گودولفن[4] دامادش درپارلمان، روش دیکتاتوری را پیشهٔ خود ساخته افکار را بجانب جنگ سوق داد . درسال ۱۷۰٤ چند نفر از توری های معتدل را بجای تندروها، وارد هیئت وزیران کرد و پس ازجنگ بلن هایم[5] ملکه را وادار نمود تا پارلمان را منحل کند . در انتخابات ۱۷۰۵ تعداد زیادی از ویگها طرفدار جدی سیاست جنگی مارلبرو ، وارد مجلس شدند . فرمانده کل قوای انگلیس باحفظ مناسبات خود باتوریهای اعتدالی، به ویگها نزدیک شد وبدین ترتیب بزودی موفق گردید اعتبار زیادی برای ادامهٔ جنگ بگیرد .

لوئی چهاردهم دراین زمان جز بروز اختلاف میان متحدین برای حل مشگل خویش ، که روز بروز بر وخامت آن افزوده میشد ، راهی درپیش پای خود نمی دید و چون میدانست ادامهٔ جنگ و تعرض به بندر آمستردام ، که مرکز مهم فعالیت وداد وستد بازرگانی وبانکی هلند می باشد، بازرگانان وبانکداران را نگران وبیمناك کرده است موقع را مغتنم شمرد ودر اکتبر ۱۷۰۵ بدون مشورت و رضایت ودخالت دربار مادرید پیشنهاداتی بدینقرار تسلیم دولت پی با نمود : فیلیپ پنجم فقط اسپانیا و هند را نگاه خواهد داشت مابقی مستملکات آن میان آرشیدوك شارل و منتخب باوی یر و دوك لورن تقسیم خواهد شد ، پی با به دوك لورن تعلق خواهد گرفت مشروط براینکه لوکزامبورگ ، قلمرو حکومت خود ، وشهرهای نامور[6] و شارلروا[7]

۱- High tories

۲- Non-Conformiste

۳- Anne

٤- Godolphon

۵- Blenheim

٦- Namure

۷- Charleroi

و مونس[1] را بفرانسه واگذار نماید . درصورتیکه سوضوع مربوط به پی‌با سورد پسند واقع شود سرنوشت آنرا بخودش واگذار خواهد نمود . ولی هاین‌سیوس[2] پانسیونر بزرگ هلند چون سهم آرشیدوک را کافی‌نمیدید از قبول پیشنهادات مربوط به‌پی‌با استنکاف ورزید .

درخلال این وقایع ، مارلبرو با ۶۰۰۰۰ نفر سپاهی انگلیسی و دانمارکی و هلندی‌قوای ویلروا[3] فرمانده فرانسوی را که دارای همین تعدادنفرات بود، درجلگه مردابی رامی‌یی[4] در برابان مورد تعرض‌قرار داد وآنهارا بعقب راند(۲۳مه۱۷۰۶) این فتح درهای بروکسل و لوون[5] وگان و بروژ[6] و اودنارد[7] را بروی او بازکرده درهمه‌جا بدون مقاومت اهالی شهرها تسلیم فرماندهٔ قوای متحدین میشدند .

دولتهای برابان وفلاندر شارل سوم را پادشاه اسپانیا دانستند . بنابراین نواحی اشغالی فرانسه در پی‌با به لوکزامبورگ و نامور و هنو[8] ، که حکومت این ناحیه در دست ماکس‌امانوئل منتخب باوی‌یر باقی‌ماند، منحصر گردید . مارلبرو ازاین‌حد نیز تجاوزکرد و بخاک فرانسه حمله برد و بجانب شهر لیل[9] پیشروی نمود . ولی رسیدن واندوم ، که بعجله از ایتالیا فراخوانده شده بود ، باین تجاوز خاتمه داد .

فتوحات متحدین در برابان و فلاندر مشکلات زیادی را برای آنهافراهم‌آورد هلندیها که در پیروزی رامی‌لی سهم بسزائی داشتند و ۱۲۰۰۰ نفر سرباز وارد صحنهٔ جنگ کرده بودند انتظارداشتند سد محکمی دربرابر فرانسه بکشند تاازحملات وتجاوزات آن دولت در امان باشند ولی امپراطور باهدف ونقشهٔ آنان مخالفت‌داشت انگلیسها هم دراین سورد درحال شک و تردید بودند و این تردید زمانی مبدل

۱- Mons
۲- Heinsius
۳- Villeroi
٤- Ramillie
٥- Louvain
٦- Bruges
۷- Odenarde
۸- Hainaut
۹- Lille

بیقین شد که امپراطور، ماهرانه پیشنهاد نمود مارلبرو بسمت فرمانروا ونایب السلطنه پی با ، با اجازه و موافقت ملکه آن و با ۶۰,۰۰۰ لیور استرلینگ حقوق ، انتخاب شود . ولی مخالفت مجلس طبقاتی با این موضوع باندازه‌ای شدید بود که مارلبرو مجبور شد از آن صرفنظر نماید .

درسال ۱۷۰۶ انگلیسها وهلندیها احتیاج مبرمی بکمک ومساعدت به یکدیگر داشتند، هلندیها از انگلیسهاتقاضا داشتند ، موافقت کنند که خط سرحدی مستحکمی میان کشور خود وفرانسه برقرار شود، انگلیسها ازهلندیها انتظار داشتند برای تثبیت جانشین خاندان هانوور[1] بمنظور مرتفع ساختن ادعای ژاک استوآرت بتخت سلطنت انگلیس، که ازطرف لوئی چهاردهم پشتیبانی میشد، از آنان پشتیبانی نمایند. برای عملی شدن واجرای این طرح توافق نظر میان دولتین انگلیس و پی با باندازه‌ای واجب وضروری وفوری بود که دولت انگلیس، پای بند «قانون وراثت»[2] مصوب ۱۷۰۱ که بوسیلهٔ «قانون نیابت سلطنت»[3] که درسال ۱۷۰۶ ازتصویب مجلس درتأیید فرمان سابق گذشته بود ، و بموجب آن شاهزاده خانم صوفی[4] و پسرش ژرژدوهانوور[5] منتخب این کشور وارث پادشاهی انگلیس می شدند، زمانی می توانست نقشه خویش راعملی سازد و درسیاست داخلی موفق شود که بمقاومت اسکاتلند ، که پیوسته برای انجام وارضای احساسات وافکار جاه طلبانه مدعی تخت وتاج و لوئی چهاردهم حاضر وآماده بود ، برخورد ننماید وضمناً وسیله‌ای فراهم نیاورد که جنگهای داخلی در اسکاتلند وحتی در انگلیس، که توریها دارای قدرت فوق العاده بودند ، ازسر گرفته شود .

هیئت دولت بریاست گودولفن[6] با اسکاتلندیها وارد مذاکره شد وبرای تسهیل امر وجلب کشور کوچک شمالی به ویگها (سامرس[7] وهالیفاکس[8]) نزدیک گردید .

۱- Hanovre
۲- Act of Settlement
۳- Regency-Act
۴- Sophie
۵- George de Hanovre
۶- Godolphin
۷- Somers
۸- Halifax

وحتی حاضر شد برای اینکه مسئله جانشینی سلطنت انگلیس ازطرف هلندیها پشتیبانی شود بدانان امتیازات فراوانی بدهد. ولی هلندیها که احتیاج مبرم ونگرانی انگلیسها را دیدند، موقع را مغتنم شمردند و برشدت تقاضاها و توقعات خود افزودند و الحاق این شهرها را خواه ازجانب فرانسه وخواه از سرزمینهای متصرفی اسپانیا، خواستار گردیدند:

لوکزامبورگ، تیونویل[۱]، نامور[۲]، شارلروآ[۳]، مونس[۴]، موبوژ[۵]، والانسی ین[۶]، کنده[۷]، تورنه[۸]، لیل[۹]، مونن[۱۰]، ایپر[۱۱]، فورنس[۱۲]، نیوپور[۱۳]، استاند[۱۴] و دندرموند[۱۵].

انگلیسها باواگذاری تمام شهرهای متعلق بفرانسه رضایت دادند ولی ازدادن دو بندر استاند و دندرموند، که در آنها منافع اقتصادی داشتند، خودداری کرده‌از هلندیها خواستند از این دوبندر صرفنظر نمایند.

مذاکرات تاسال ۱۷۰۹ بطول انجامید تاسرانجام بموافقت طرفین خاتمه یافت. در این تاریخ که دولت انگلیس، در تحت نفوذ و تأثیر ویگها، با پارلمان ارتباط نزدیک پیدا کرده بود، از دوسال باین‌طرف موفق شد، با مساعی ملکه آن استوآرت، اسکاتلند را ضمیمه انگلیس نماید و از اینراه دشمنی دیرینه میان دو کشور را، که در صورت ادامهٔ آن ممکن بود بزیان هر دو کشور تمام شود، بدوستی مبدل کند (۱۷۰۷). موفقیت زمانی کامل شد که اقدام فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا باوجود تجهیز

۱- Thionville
۲- Namur
۳- Charleroi
٤- Mons
٥- Maubeuge
٦- Valencienne
۷- Condé
۸- Tournai
۹- Lille
۱۰- Monin
۱۱- Ypres
۱۲- Furnes
۱۳- Nieuport
۱٤- Ostende
۱٥- Dendermonde

۴۰۰۰ سپاهی و پشتیبانی نیروی دریائی فرانسه برای استخلاص بندر بارسلون، بشکست مواجه گردید. یکدسته از نیروی دریائی انگلیس در ۱۲ ماه مه ناوهای فرانسوی را مجبور کردند از محاصره بارسلون دست بردارد وضمناً فیلیپ پنجم نتوانست از تعرض قوای متحد انگلیس و پرتقالی بفرماندهی هانری رووین یی[1]، از پرتستانهای فرانسه، که بسوی مادرید در حرکت بود جلوگیری بعمل آورد. قوای مزبور وارد مادرید شد وشارل سوم (آرشیدوک شارل) را در ۲۸ ژوئن رسماً بسلطنت اسپانیا از طرف متحدین اعلام کرد.

وضع بقراری شد که لوئی چهاردهم از استیصال درصدد برآمد اسپانیا و هند را به آرشیدوک شارل و پی‌با را بمجلس طبقاتی هلند واگذار نماید و فیلیپ پنجم را فقط پادشاه دوسیسیل ومیلان بداند ولی با اینکه هاین‌سیوس آماده بود که پیشنهادات پادشاه فرانسه را بپذیرد، مارلبرو فرمانده قوای متحدین مست ومغرور از فتوحات خود بهیچوجه نخواست نظر لوئی‌چهاردهم را مورد مطالعه قرار دهد. امری که بزودی برای وی پشیمانی ببار آورد، زیرا طولی نکشید که در اسپانیا در جبهه‌های جنگ وضع بقراری دیگر تغییر یافت. اعلامیهٔ اطریشی در مادرید به‌اعتراض شدید برخورد کرد و درضمن تظاهراتی که برپا خاست مردم فریاد میزدند «زنده باد فیلیپ». اهالی کاستیل که به مردم کاتالون، که پیوسته از استقلال و خود مختاری دم می‌زدند و ضمناً به پرتقالیها و انگلیسهائی که بنظر اسپانیائیها مرتد محسوب میشدند، پیوسته بودند، وفاداری خود را نسبت بکسی که پادشاه، خود او را بجانشینی انتخاب کرده بود، اعلام داشتند. جنگ داخلی که در اینزمان درگیر شده بود، متحدین را مجبور نمود مادرید را ترک گویند، پس ازاین واقعه فیلیپ پنجم درمیان شادی واستقبال مردم مجدداً وارد پایتخت گردید (۳ اوت ۱۷۰۶).

با تمام این تفاصیل وضع برای لوئی‌چهاردهم و فیلیپ پنجم بسیار وخیم بود

1- Ruvigniy

پیروزی بلن هایم ، فرمانروای باوی یر و حکومت پی بای اسپانیا را نگران کرد وآنها را در حال شک و تردید انداخت . در ۷ سپتامبر شاهزاده اوژن با پشتیبانی قوای پروس و موافقت فردریک اول پادشاه آن ، شکست سختی در پشت دروازه‌های شهر تورن بسپاهیان فرانسه ، که پس ازاحضار مارشال ووبان[1] بجبهۀ جنگ آلمان فرماندهی آن به دوک دورلئان[2] جوان و بی‌تجربه واگذار شده بود ، وارد آورد . دراسپانیا نیز متحدین سواحل بارسلون[3] را تا مورسی[4] و جبل الطارق هنوز در تحت اختیار خود داشتند . در انگلیس هم احزاب طرفدار جنگ براوضاع مسلط بودند و هیئت دولت جدید بریاست سندرلند[5] یکی از ویگهای متعصب موفق شد باتکاء نمایندگان ویگ وتوری اعتدالی و باوجود مقاومت ملکه ، کمک مالی واعتبار قابل ملاحظه‌ای برای ادامۀ جنگ از پارلمان بگیرد . بنابراین دیگر صحبت ازصلح درمیان نبود ومتحدین تصمیم گرفتند جنگ را تا پیروزی نهائی ادامه دهند (دسامبر ۱۷۰۶) .

لوئی چهاردهم ناامید ازهرطرف توجه خود را بجانب کمک ومساعدت شارل دوازدهم پادشاه سوئد ، متحد قدیمی خود که آنهم در حال نگرانی بود ، معطوف داشت .

شارل دوازدهم داور اروپا

درخلال زمانی که در مغرب اروپا آتش جنگ بعلت جانشینی اسپانیا ، شعله‌ور بود پادشاه سوئد در حال پیشرفت و پیروزی یکی پس از دیگری نصیب وی میشد . پس ازجنگ ناروا ، شارل موفق شد دشمنان خود یعنی فرمانروای ساکس و تزار روسیه را یکی پس از دیگری درنزدیکی شهر ریگا مغلوب نماید واین شهر را که کلید دریای بالتیک واز هرجهت دارای اهمیت فوق‌العاده بود، آزاد نماید (۱۸ ژوئیه ۱۷۰۱) . سپس وارد خاک کشور پولونی شد ودر ۱۶ مارس ۱۷۰۲ بموجب فرمانی اعلام نمود برای

۱- Vauban　۲- Duc d'Orléan

۳- Barcelon　٤- Murcie

٥- Sunderland

نجات جمهوری از زیر یوغ اسارت پادشاهی مستبد و انتخاب پادشاه جدیدی که با آراء عمومی تمام اعضای مجلس شورای دولتی معین خواهد گردید، خود را آماده کرده است.

بنابراین پادشاه سوئد بعنوان یک نفر منجی درمیان ملت پولونی معرفی‌شد. اهالی پولونی، برحسب عادتی که داشتند، بدودسته تقسیم شدند، یکدسته‌طرفدار اگوست پادشاه خود و دستهٔ دیگر حامی شارل دوازدهم. پادشاه سوئد که بدون هیچگونه‌مقاومتی‌وارد ورشو گردید در ۹ ژوئیه ۱۷۰۲ موفق شد قوای‌متحدساکسون و پولونی را، که تعداد آن بیش از قوای سوئدی بود، درنزدیکی شهر کلیس‌زوف[۱] درهم شکنند و از آنجا به کراکوی[۲] رفته بتعقیب اگوست پرداخت و او را در اول مارس ۱۷۰۳ در پولوتک[۳] مغلوب نمود و برای اینکه از مرکز عملیات خود دور نشود و با آن درارتباط باشد، شهرهای پوزن[٤] وتورن[٥] و البینگ[٦] را بتصرف‌درآورد (اکتبر دسامبر ۱۷۰۳).

با اینکه روسها از دوری شارل استفاده کردند و پادگان نظامی سوئدی را از نواحی انگری[۷] و کارلی[۸] بیرون راندند و درساحل رود نوا، یعنی محلی که پطر کبیر شهر پطرگراد را درآنجا بنا کرد. مستقر شدند، معذلک پادشاه سوئد، بدون وقفه باتکاء اشراف پولونی که‌برکناری اگوست‌را اعلام‌نمودند، به‌پیشرویها وپیروزیهای خود ادامه میداد.

شارل برای طرد قطعی اگوست دوساکس، مجلس دی‌یت را، که کاملاً مطیع وی بود، وادارنمود استانیسلاس‌لکزینسکی[۹]، حاکم‌شهر پوزن[۱۰]،را بسلطنت

۱- Kliszov ۲- Cracovie
۳- Polotsk ٤- Posen
٥- Thorn ٦- Elbing
۷- Ingrie ۸- Carélie
۹- Stanislas Leczinski ۱۰- Pozen

پولونی انتخاب نماید (۱۲ ژوئیه ۱۷۰۴) . اگوست چون چاره را ناچار دید دست بدامان تزار روسیه شد و با او درماه اوت ۱۷۰۴ درشهر ناروا ملاقات نمود و کمکی مرکب از ۶۰۰۰۰ سپاهی گرفت، ولی شارل دوازدهم مغلوب نشدنی موفق شد که قوای ساکسون را بماوراء رود اودر[1] براند ولی نتوانست اگوست را دستگیر نماید. پادشاه سوئد باپشتیبانی پولونی ها که متحداً بدور استانیسلاس گرد آمده بودند وسیله شد مجلس تاجگذاری او را در شهر ورشو برپا کنند (٤ اکتبر ۱۷۰۵) .

سال ۱۷۰۶ نیز برای شارل دوازدهم سال پیروزی وموفقیت بود. پادشاه سوئد دراین زمان موفق شد نیروی هشتاد هزارنفری روسیه را بفرماندهی گرودنو[2] درهم بشکنند و قوای ساکسون را بفرماندهی شولمبرگ[3] مغلوب نماید و بماوراء رود اودر عقب براند (۱۲ فوریه ۱۷۰۶) وضمناً پادشاه پروس را مجبور کند که با وی معاهدهٔ اتحادی برعلیه روسیه امضا نماید.

شارل دوازدهم پس ازاین پیروزیها نظر خود را بجانب ساکس معطوف داشت. بدون اطلاع دربار وین از خاک سیلزی گذشت و وارد قلمرو ساکس گردید (سپتامبر ۱۷۰۶) و در نزدیکی لایپزیگ[4] در محل لوتزن[5] ، میدان مشهور جنگ گوستاوآدولف، عمدهٔ قوای خود را درشهر آلت رانشتاد[6] مستقر ساخت (۲۰ سپتامبر) با این عمل پادشاه سوئد بنظر آورد که قادرمطلق ومختار اروپای مرکزی و شرقی می باشد . ازاین پس تمام دولتهای اروپائی از او بوحشت افتاده اتحاد با وی را خواستار گردیدند دولت ساکس اولین قدرتی بود که با عجز و لابه دوستی سوئد را خواستار شد. ولی شارل شرایطی پیشنهاد کرد ومخصوصاً متذکر شد که بهیچوجه حاضر نخواهد شد کوچکترین تغییر و ارفاقی درشرایط پیشنهادی خود بنماید . در ۲٤ سپتامبرمعاهده میان طرفین بامضا رسید که بموجب آن اگوست دوساکس ارتاج

۱– Oder

۲– Grodono

۳– Schulemberg

٤– Leipizig

۵– Lützen

٦– Alt-Ranstadt

وتخت پولونی صرفنظر کرد و آنرا برای استانیسلاس لکزینسکی «مانند پادشاه حقیقی وقانونی پولونی و گراندوك لیتوآنی» برسمیت شناخت. ضمناً متعهد شد که شهر کراکووی[1] وقلاع واستحکامات آنرا دراختیار نیروی نظامی سوئد بگذارد واز انجام دادن تمام تعهدات خود نسبت بدولتهای دیگر مخصوصاً بادولت تزاری روسیه چشم پوشی نماید و فراریان را تسلیم نموده اجازه دهد تا سوئدیها در ایام زمستان درساکس اقامت کنند و استحکامات لایپزیگ و ویتن برگ[2] را تا اجرای قطعی مفاد قرارداد دراختیار آنان بگذارد و بالاخره با وجود کاتولیک بودن با پادشاهی لوتری مذهب موافقت نماید تا مفاد مذهبی قرارداد صلح وستفالی را بمورد اجرا گذاشته هماهنگ با او، بعنوان عضو دی یت، در آن مجلس بنفع شارل اعمال نفوذ نماید.

شارل دوازدهم چون خود را درکشورهای ژرمانی مستقر و مختار دید بنای دخالت در امور این سرزمین را گذاشت و چون دولت وین درهای معابد لوتری ها را در سیلزی بروی آنان بست اعتراض کرد و امپراطور را بدخالت دراین مسئله تهدید نمود. امپراطور از تهدید شارل نگران شد وضمناً برای دولتهای دریائی این مشکل پیش آمد که اگر قرار شود پادشاه سوئد با وجود پیروزیهای پی درپی و هفتادو دو هزار نفر سرباز مجهز و کارآزموده ومنظم و به فتح و ظفر عادت کرده روزی بخواهد به سراسر امپراطوری دست اندازی نماید و تجاوز کند، تکلیف چه خواهد شد؟ لوئی چهاردهم سفیری بنام بسنوال[3] نزد وی فرستاد. سفیر در جریان ماه مارس ۱۷۰۷ درشهر لایپزیگ زمانی نزد شارل رسید که وی در نظر داشت در امور سیاسی ومذهبی امپراطوری دخالت نماید ولی بسنوال او را از اجرای نقشه اش باز داشت.

لوئی چهاردهم امیدوار بود بتواند دخالت پادشاه سوئد را، یعنی امری که دولتهای دریائی از آن نگرانی داشتند، جلب نماید.

۱- Cracovie ۲- Witenberg

۳- Besenval

بنابراین دولتهای انگلیس و هلند دوک دومارلبرو[۱] ، مدبرترین و پخته‌ترین دیپلومات اروپا را ، برای خنثی کردن اقدامات سفیر فرانسه ، نزد شارل که در این موقع درشهر آلت برانشتاد بود، بسفارت فرستادند. مارلبرو پادشاه سوئدرا درحال شک و تردید ونگران از جانب روسیه مشاهده کرد. سفیر انگلیس برای تحریک بیشتراو به‌امپراطوراطریش فشار آورد که امتیازات بیشتری برای شارل قائل شود ولی شارل توقعات زیادی داشت ، ازجمله تقاضا کرد که امپراطور دوازده هزار نفر فراری روسی را که در وین پناهنده شده بودند بوی تسلیم نماید ، امپراطور هم باین امر رضایت دادولی نمایندهٔ تزار مقیم پایتخت اطریش موفق گردید این بدبختها را با فرار از شهرنجات دهد. ضمناً تقاضا کرد کنت دوزبور[۲] پیشخدمت مخصوص دربار را که با نمایندهٔ سوئد در وین مشاجره کرده و حاضر نشده بود بسلامتی پادشاه سوئد شراب خود را بنوشد نزد وی بفرستد . امپراطور با وجود نهایت اکراهی که داشت این بار نیز سرتسلیم فرود آورد . تقاضای شارل باینجا ختم نشد و بعنوان اینکه حامی رعایای پرتستان امپراطور در خاك سلیزی می‌باشد بعنوان اجرای مفاد قرارداد صلح وستفالی آزادی مذهب پرتستان را درآن سرزمین خواستار گردید. امپراطور ، باوجود دخالت ووساطت نمایندهٔ پاپ ، برای بار دیگر تقاضای پادشاه سوئد را پذیرفت . طبق این موافقت لوتریهای سیلزی صاحب چندین کلیسا ، که از طرف کاتولیکها بآنان واگذار شد ، گردیدند. دراول سپتامبر ۱۷۰۷ تمام اشکالات وموانعی که درسر راه سفیردولتهای دریائی برای جلب پادشاه سوئد و دور کردن او از لوئی‌چهاردهم ، موجود بود، از میان برداشته شد. اقدامات مزبور وسیله شد که تمام امیدهای پادشاه فرانسه برای اینکه روزی بتواند شارل دوازدهم پادشاه سوئد را در اتحاد خود درآورد ، مبدل بیأس گردید.

درخلال این جریانات حملهٔ شدید روسها بخاك پولونی آخرین روزنهٔ امیدرا بروی لوئی چهاردهم مسدود ساخت . پطرکبیر تزار روسیه با ۶۰۰۰۰ نفر سرباز

۱– Duc de Marlborough ۲– Comte de Zobor

بخاك پولونی حمله‌ور شده قوای سوئدی را مجبور کرد قدم بقدم خاك این سرزمین را تخلیه نماید و عقب‌نشینی کند . با این اقدام متهورانه بنظر آمد که سراسر پولونی بزودی در تحت اختیار و سلطه تزار روسیه قرار خواهد گرفت. شارل دوازدهم برای جلوگیری از خطر و نشان دادن عکس‌العمل ، تصمیم خود را گرفت و آن گذشتن از مردابهای پولونی و حملهٔ بخاك روسیه بود.

با این ترتیب بود که غرب برای باردیگر بسرنوشت خود واگذار گردید ولوئی چهاردهم هم نگران و وحشت زده با خطر حمله و تجاوز متحدین مواجه شد.

فصل سوم

خاتمه جنگ جانشینی اسپانیا

وشکست شارل دوازدهم

(۱۷۱۴-۱۷۰۸)

با استحکام وضع وسوقع متحدین و رفع خطر سوئد ، جنگ درجبهۀ غرب حتمی وقطعی شد. متحدین، که در رأس آنان مارلبرو و ویگهاقرار داشتند، تصمیم گرفتند شارل سوم هابسبورگ[1] راتبتخت پادشاهی اسپانیا برسانند وقلمرو پادشاهی دوسیسیل[2] را فتح نمایند وبرای تحقیر لوئی چهاردهم فرانسه را از اطراف مورد تعرض وتهاجم قرار دهند. ولی نقشه وطرح متحدین جز یکقسمت آن به نتیجه نرسید.

تعرض و هجوم به پی‌بای اسپانیا وفرانسه (۱۷۰۹-۱۷۰۸)

سال ۱۷۰۷ بدون گرفتن هیچگونه نتیجۀ قطعی برای طرفین گذشت. درجنگ تهاجمی که ازطرف قوای فرانسه بسرداری ویلار[3] در باوی یر بمنظور تعرض به وین پایتخت اطریش، اتفاق افتاد، متحدین برای معاملۀ متقابله به بندر تولون در جنوب فرانسه حمله بردند ، شدت حمله باندازه‌ای بود که لوئی چهاردهم ناچار شد سردار خود ویلار از جبهۀ جنگ آلمان خواسته بکمک تولون بفرستد . ولی شدت گرمای طاقت‌فرسا وکم آبی مهاجمین را مجبور کرد از محاصرۀ بندر دست بکشند . در اسپانیا نیز متحدین بعدم موفقیتهائی برخورد کردند و قوای آنان درنزدیکی شهر

۱- Charles III de Habsburg

۲- Royaume des Deux-Sicile

۳- Villars

آلمانزا[۱] در مشرق آلباست[۲] از دوک دوبرویک[۳] ، فرزند نامشروع ژاک دوم پادشاه مخلوع انگلیس شکست خوردند وقوای متحد انگلیس و پرتقال مجبور شدند قلمرو پادشاهی والانس[۴] و آراگون[۵] را تخلیه نمایند (۲۵ آوریل ۱۷۰۷) ، سپس ناحیهٔ ساراگوس را تخلیه نموده (۲۴ مه) به دوک دورلئان فرصت دادند تاشهر لریدا[۶] رادر محاصره انداخته در ماه نوامبر آنرا بگشاید . با وجود این شکستها نیروی متحدین موفق شد در بارسلون وتاراگون[۷] مقاومت نماید. ولی بعکس درایتالیا وضع متحدین بسیار خوب بود زیرا توانستند قلمرو پادشاهی ناپل را بتصرف خویش درآورند.

در خلال این احوال لوئی چهاردهم با اعزام نماینده‌ای بنام مناژه[۸] ، یکی از بازرگانان معروف شهر روآن[۹] ، با هلندیها وارد مذاکره شد ، ولی تمام اقدامات او بدون ثمر و نتیجه ماند زیرا در انگلیس وقایع تماماً برعلیه او در جریان بود . در پارلمان انگلیس که لوردها و نمایندگان اسکاتلندی بتعداد زیاد وارد شده بودند طرفداران حزب ویگ را تقویت کردند، حزب مزبور گودولفن (صدراعظم) ومارلبرو (فرمانده کل ارتش) را باخود همداستان نمودند وملکه آن را وادار ساختندتا هیئت دولت را تماماً از ویگها انتخاب نماید. هیئت دولت گودولفن که درسال ۱۷۰۲ از حزب توری تشکیل شده واتکاء آن به ملکه ومخصوصاً پیروزیهای مارلبرو بود در اینزمان تغییر شکل داده کاملاً جنبهٔ حزبی پیدا کرد . از همه مهمتر اینکه خود گودولفن طرفدار جدی جنگ تا آخرین مرحله باین شعار « بدون اسپانیا صلح میسر نخواهد» بود . ولی برای طرد فیلیپ پنجم وقوای نظامی لوئی چهاردهم ازاسپانیا تعداد نیروی نظامی انگلیس کافی بنظر نمی‌آمد . ولی آیا هلندیها حاضر میشدند پی با را

۱- Almanza
۲- Albacete
۳- Duc de Berwick
۴- Royaume de Valence
۵- Aragon
۶- Lerida
۷- Tarragone
۸- Mesnager
۹- Rouen

ترک گفته بسرزمین دوری مانند اسپانیا بروند؟ و آیا رضایت میدادند تحمل مخارج سنگین جنگ را ، باوجود داشتن قرضهای کمرشکن ، بنمایند؟ از طرف دیگر ویگها که مارلبرو پیوسته بجنگ و ادامهٔ مبارزه تحریک میکردند از راه اصلی خود منحرف شده نمیتوانستند پی بحقایق امور ببرند.

پیروزیهای سالهای ۱۷۰۴ و ۱۷۰۶ آنان‌را مست ومغرور کرده بود. ازطرف دیگر وضع اتحاد اسکاتلند باانگلیس درمخاطره افتاده امکان تعرض فرانسویها رابرای پشتیبانی از طرفداران ژاک دوم زیاد کرده شهر ادیمبورگ[1] را در معرض خطر قرار داده بود و با اینکه نیروی دریائی فرانسه در مدخل خلیج فورت[2] از دریاسالار بینگ[3] شکست خورده مجبور شده بود به بندر دنکرنک عقب نشینی نماید معذلک مردم را بچنین تهدیدی متوجه نمود بطوریکه بانکداران و جواهرفروشان به بانک انگلیس هجوم آورده پولهای خود را از آن میگرفتند (مارس ۱۷۰۸) و بهمین جهت بود که موجی از احساسات ملی سراسر انگلیس را فرا گرفت و حتی توری‌ها بنفع ویگها رأی دادند. مارلبرو و گودولفن و ویگها ، که معتقد بادامهٔ مبارزه و جنگ تا گرفتن نتیجه قطعی و تصرف اسپانیا بودند ، از طرف ملت بشدت پشتیبانی شدند.

پی‌با در این موقع میدان جنگ قرار گرفته بود ، در ٤ و ٦ ژوئیه دستجات نظامی فرانسه موفق شدند شهرهای گان[4] و بروژ[5] را بتصرف درآورند ولی در روز ۱۱ ، ارتش واندوم که بطرف اودنارد[6] در حرکت بود غفلتاً با نیروی مارلبرو و شاهزاده اوژن مواجه شد ، جنگهائی که در بادی‌امر درگیر شد تقریباً بی‌نتیجه‌ماند ولی درشب همانروز دوک‌دوبورگونی[7] ، که فرماندهی یکقسمت از ارتش رابا تفاق واندوم ، بعهده داشت دستور عقب‌نشینی داد وهمین امر باعث اختلال نظم درقوای

۱- Edimbourg
۲- Forth
۳- Byng
٤- Gond
٥- Bruges
٦- Odenarde
۷- Duc de Bourgogne

فرانسه گردید و سبب شد که راه فرانسه بروی قوای دشمن آزاد شود . با تمام این تفاصیل شهر گان هنوز در دست فرانسویها باقی بود . مارلبرو تصمیم گرفت بجانب پاریس براند وبهمین منظور بنای قتل وغارت را درناحیه فلاندر و آرتوآ گذاشت ولی غافل از این بود که ارتش هشتاد هزارنفری فرانسه درپشت سر اوست وضمناً نمیتواند آذوقه وتجهیزات نفرات خود را تأمین نماید. شاهزاده اوژن که نقشه مارلبرو را تا زمانیکه شهر لیل[1] ، انبار آذوقه و مهمات ، بتصرف متحدین درنیامده است ، عملی نمیدید با آن مخالفت کرد.

شاهزاده اوژن با ٤٥٠٠٠ نفر سپاهی شهر لیل را درمحاصره گرفت و مالبرو با ٤٠٠٠٠ نفر دیگر آنرا پشتیبانی نمود (اوت ۱۷۰۸).

وحشت و اضطراب در دربار ورسای بحداعلی رسید و زمانی این وحشت بحد اعلی رسید که خبر آوردند جزایر ساردنی[2] و مینورک[3] نیز بتصرف متحدین درآمده است (اوت - سپتامبر). لوئی چهارد هم بفرماندهان خود واندوم و برویک[4] و دوک دوبورگونی فرمان داد با ۱۰۰۰۰۰ نفر سپاهی بکمک و یاری شهر لیل بشتابند. شهر که بوسیله وبان از هرحیث مستحکم شده بود وبوسیلهٔ بوفلر[5] ، سردار فرانسوی ، با ۱۶۰۰۰ نفر سرباز دفاع میشد سرسختانه مقاومت میکرد. ولی متأسفانه بواسطهٔ عدم هماهنگی در امر فرماندهی ، بوفلر مجبور شد در ۲۲ اکتبر از دفاع شهر صرفنظر نموده بامید رسیدن کمک، درقلعهٔ شهر حصاری شود ولی چندی بعد، در ۹ دسامبر تسلیم گردید. شهرهای گان وبروژ نیز درهای خودرا بروی متحدین گشودند، تصرف شهر لیل برای متحدین به قیمت ۱۵۰۰۰ نفر سربازکه درضمن جنگ کشته شدند، تمام شد.

ارتش فرانسه ، پس از این وقایع ناگوار ، روحیهٔ خود را بکلی باخته بود و

۱- Lille
۲- Sardaigne
۳- Minorque
٤- Berwik
٥- Boufflers

نفرات از سرما و گرسنگی بجان آمده بودند. لوئی چهاردهم برای تأمین آذوقه مجبور شد ظروف طلای خود را ببهای ۴۰۰۰۰۰ فرانک بفروشد. بعضی از بزرگان نیز بسرمشق از پادشاه بفروش لوازم و اثاثه خود دست زدند، تصادفاً ورود چند کشتی از مکزیک، در بندر سن‌مالو[1]، حامل ۲۵ ملیون شمش طلا که بلافاصله لوئی چهاردهم آنها را تبدیل بپول رائج کرد، تاحدی احتیاجات و تجهیزات قوای جدید را برآورده نمود. بیش از هرچیز در این موقع صلح لازم بود. پادشاه فرانسه معجلاً سفیری بنام رویه[2] رئیس شورای عالی را درتاریخ ۱۷ مارس به هلند محرمانه فرستاد ولی نمایندگان هلند تقاضاهای سنگینی بدینقرار پیشنهاد کردند: شناسائی حقوق جانشینی تخت وتاج انگلیس برای شاخه خاندان پرتستان هانور وطرد مدعی سلطنت (فرزند ژاك دوم استوآرت)، واگذاری دنکرنک به انگلیسها، ایجاد یک سد مستحکم میان دو مرز فرانسه و هلند شامل شهرهای ایپر[3]، لیل[4]، تورنه[5]، کنده[6]، موبوژ[7]. با رسیدن پیشنهادات نمایندگان هلند، شورائی برای رسیدگی به پیشنهادات مزبور در کاخ ورسای در ۲۸ آوریل ۱۷۰۹ تشکیل گردید، شورا با درنظر گرفتن وضع وخیم، شاه را وادارنمود بمذاکرات ادامه دهد وتورسی[8] تصمیم گرفت شخصاً به هلند عزیمت نماید. فیلیپ پنجم مانند همیشه از جریان مذاکرات کنار گذاشته شد، زیرا اسپانیا دراین موقع درنهایت ضعف و انحطاط بسرمیبرد واز خود توانائی دفاع نداشت.

تورسی در ۱۶ ماه مه به‌لاهه رسید. هاین‌سیوس، پانسیونر بزرگ هلند، از آمدن چنین شخص مهمی ازطرف پادشاه فرانسه برای تقاضای صلح، دچار حیرت گردید. تورسی درضمن مذاکرات با واگذاری شهرهای مرزی و نیز برکناری فیلیپ پنجم و قبول جانشینی سلطنت انگلیس برای خاندان پرتستان هانور و طرد مدعی

۱– Saint-Malo
۲– Rovillé
۳– Ypres
۴– Lille
۵– Tournai
۶– Condé
۷– Maubeuge
۸– Torcy

تاج وتخت این کشور وتخریب قلاع واستحکامات بندر دنکرنک موافقت نمود. اما درست زمانی که رضایت خاطر هلندیها و انگلیسها جلب گردید، امپراطور اطریش موقع را مغتنم شمرد او نیز ایالات استراسبورگ و آلزاس را برای شاهزاده اوژن خواستار شد. بهمان اندازه که لوئی چهاردهم سرتسلیم فرود می‌آورد، تقاضاها و ادعاهای متحدین فزونی میگرفت.

تورسی بهیچ قیمت حاضر نبود رشتهٔ مذاکرات ازهم گسیخته شود. بنابراین تقاضا کرد طرحی برای انعقاد قراردادی تهیه و تنظیم گردد. متحدین هم طرحی در چهل ماده بنام «طرح مقدماتی لاهه» تدوین و پیشنهاد کردند که در آن مخصوصاً متذکر شدند که شارل سوم اطریش باید بسلطنت اسپانیا وتمام مستعمرات آن برسد ودرمدت دوماه باید این کار بموردعمل گذاشته شود، درمقابل حاضر شدند درظرف این مدت جنگ را متوقف گذارند و مدت شروع توقف را از روزی که فیلیپ پنجم مستغنی خواهد شد، معین نمودند.

لوئی چهاردهم با تمام این شرایط روی موافقت نشانداد منتهی با یک شرط و آن این بود که بهیچوجه حقارت را قبول، نمیکرد که با دشمنانش برعلیه نوهٔ خود متحد شده با او بجنگد. همین ملاحظه وسیله شد که رشتهٔ مذاکرات ازهم گسیخته شود وبرای باردیگر روابطقطع گردید.

پس جنگ باید مجدداً آغاز شود. ویلار مأمور شد فرماندهی ارتش شمال‌را بعهده بگیرد و با قوای خود درتضعیف روحیهٔ دشمن بپردازد. فرمانده ارتش‌فرانسه هم باسد کردن راه دونیروی مارلبرو وشاهزاده اوژن میان‌دو رود لیس[۱] واسکو[۲]، از ناحیهٔ سن ووِنان[۳] تا دونِن[۴] بخوبی از عهدهٔ مأموریت خود برآمد. در ۱۱ سپتامبر تصادم‌میان دو نیرو درشمال غربی درموبوژ در نزدیکی مالپاکت[۵] یعنی درناحیه‌ای

۱- Lys ۲- Escaut

۳- Saint-Venant ۴- Denain

۵- Malpaquet

که ویلار موضع گرفته بود، اتفاق افتاد. اوژن ومارلبرو کوشش کردند بلکه بتوانند قوای فرانسه را در محاصره بیندازند. جناح راست بفرماندهی بوفلر مقاومت ورزید ولی جناح چپ در حال تزلزل بود که ویلار بکمکش شتافت. بنابراین دو سردار ارتش متحدین چون قلب سپاه را، بواسطهٔ حرکت ویلار بطرف جناح چپ، ضعیف دیدند بدانسو حمله‌ور شدند و بقیمت از دست دادن ۲۳۰۰۰ نفر در برابر ۱۰۰۰۰ فرانسوی کشته در جنگ پیروز شدند ولی چون قوای آنان فوق‌العاده خسته‌وفرسوده شده بود ناچار از تعرض بخاك فرانسه صرفنظر کردند و بتصرف شهر مونس[1] اکتفا نمودند.

بنظر انگلیسها عدم پیشرفت بطرف فرانسه امری موقتی بود زیرا مارلبرو، که دراین زمان درانگلیس حاکم‌مطلق بود، فکری جز نزدیکی هرچه بیشتر به هلندیها و تهییج آنان بجنگ نداشت، بنابراین برای اجرای نقشه خویش موفق گردید در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۷۰۹ ضمن قرارداد محرمانه‌ای نظر موافق هلندیهارا جلب نماید. بموجب این‌قرارداد انگلیس وعده داد که‌سد مستحکم مرزی را برای هلندیها بوجود آورد منتهی آنرا در زیرنظارت امپراطور قرار دهد. هدف سردار انگلیسی از این تعهد چنین بود که با وجود عدم رضایت هلندیها بلکه بتواند مقام نیابت سلطنت پی‌با را با حقوق گزافی برای خود محرز گرداند. هلندیها درمقابل تعهد میکردند که‌جانشینی تخت وتاج انگلیس را برای پادشاهی پرتستان برسمیت بشناسند و ضمناً تا زمانیکه لوئی‌چهاردهم با طرد مدعی تخت وتاج موافقت‌ننماید، با او وارد مذاکره نشوند. بدین ترتیب بود که هلند مانند کشتی کوچک‌ماهیگیری درعقب انگلیس که بصورت ناو بزرگ جنگی درآمده بود روان گردید. ادامهٔ جنگ حتمی بنظر می‌آمد ولی آیا ویگها و مارلبرو، که نتوانسته بودند با پادشاه فرانسه در زمینهٔ استقرار صلح با او توافق نمایند، آنهم درصورتی که عملی‌شدن آن‌نه تنها احتمالی بلکه حتمی بود، موفق

۱- Mons

میشدند مدت زمانی خودرا به توریها وملکه انگلیس که هردو درعین قدرت بسرمیبردند تحمیل نمایند و جنگی را که سرنوشت آن نامعلوم بود ، ادامه بدهند؟ مارلبرو که هدفی جز جنگ نداشت و منافع شخصی و طمع ورزی او در جمع مال و ثروت حد و حصری نمیتوانست داشته باشد ، بهترین موقع مقتضی و مناسب را ازدست داد و نتوانست مانند دیپلومات قابلی ویا لااقل مانند سردار و فرماندهٔ بزرگی وضع را بنفع ملت خویش برگرداند.

خستگی و فرسودگی فرانسه

خستگی وفرسودگی فرانسه در اینزمان بنهایت شدت رسیده بود. ووبان سردار معروف‌فرانسوی درسال ۱۷۰۷ چنین گفت که ازسال ۱۷۰۰ ، یعنی از زمان جنگهای اولیه ومهاجرت پرتستانها ، کشور فرانسه میان ۴۰۰۰۰۰ تا ۵۰۰۰۰۰ نفر از مردم خود را ازدست داده است. این ملت ۱۸ یا ۱۹ ملیونی قادر نبود برای امرار معاش خود گندم و غلات بوجود آورد و ناچار بود برای جبران کمبود آن از کشورهای شمالی و انبارهای‌غله بنادر ژن[۱] و لیووورن[۲] استمداد نمایند . ضمناً از بدبختی محصول غلات درسال ۱۷۰۸ بسیارکم ودرسال ۱۷۰۹ ناچیز شده بود. قیمتها که ازسال ۱۶۹۹ قدری پائین آمده بود یکباره باوج ترقی خود رسید ، بطوریکه مصرف کنندگان و طبقات متوسط و کارگران دیگر قادر بتأمین احتیاجات مواد غذائی کافی و سالم نبودند . بحران درصنایع و بازرگانی ، درست در زمانیکه قیمتها بطور سرسام آوری بالا رفته بود ، سبب شد که مزد کارگران نیز بحداقل پائین بیفتد.

ولی بااین تفصیل در بعضی از انواع محصول کارخانجات که با حوائج و احتیاجات تجهیزات جنگی سروکار داشت ودر برخی از رشته های بازرگانی مخصوصاً درقسمت بازرگانی مدیترانه شرقی ، که وسیله شده بود بندر مارسی انبار بزرگی از غلات بشود ، هنوز رونق و فراوانی مشاهده میشد . عملیات و اقدامات شرکتهای

۱- Gêne ۲- Livourne

خصوصی و اشخاص درکار وفعالیت قابل ملاحظه بود، ازجمله کشتی سنت‌آنتوآن[۱] که درسال ۱۷۰۸ برای رفتن به بنادر چین در حین دور زدن امریکا در آب‌های کونسپسیون[۲] درساحل شیلی بتعداد زیادی کشتیهای بازرگانی فرانسه برخورد کرد. حدود عملیات و وسعت فعالیت بازرگانی و سیاسی فرانسه در ممالك دوردست، از جمله در ایران که میشل[۳] سفیر دربار ورسای موفق شده بود درسال ۱۷۰۸ معاهدهٔ بازرگانی با پادشاه ایران امضا نماید، کشیده شده بود. فعالیت دریانوردان و شرکتهای بازرگانی وحتی سیاست اقتصادی دولت هنوز بقوت خود باقی بود. دراین زمان سیاست محدود وحمایتی (مرکانتیلیسم) کولبر جای خود را به آزادی اقتصادی داده وسیله شد که معاهدات وقراردادهای مفید اقتصادی باملل همجوار مانندآلمانها (هانزآتها) و دانمارکیها و پروسها، بسته وامضا شود باوجود چنین وضعی بیکاری دامنگیر فرانسه شد و انقلابات و جنبش های کارگری درسراسر این سرزمین پر پا خاست.

رؤسای شهربانی وفرماندهان نظامی باتمام کوششی که کردند نتوانستند آتش انقلابات‌را خاموش نمایند. بدبختی وفقر وفلاکت روز بروز دامنه‌اش گسترده میشد. دیگر برای شاه ودولت مجالی برای خرج کردن در راه جنگ وآنهم جنگی طاقت‌فرسا، نبود. مالیات سرانه، که در زمان صلح ملغی شده بود، مجدداً درسال ۱۷۰۱ برقرار گردید. اقدامات فوق‌العاده و غیرعادی مالی مانند: فروش مشاغل، بخت‌آزمائی، قرضه، ذوب کردن مجدد مسکوك، اغلب بدون نتیجه، رواج گرفت. وگاهی از اوقات، بعضی از آنها مانند تغییر ارزش پول، بضرر خزانه دولتی تمام شد. ارزش لیور درگردش درسال ۱۷۰۱ به ۱٫۴۷ فرانك و درسال ۱۷۰۴ به ۱٫۳۹ ودرسال ۱۷۰۹ به ۱٫۲۴ تقلیل یافت و همین امر باعث تقلیل قیمتها گردید. تبادل ارزی‌در کشورهای خارجی تا ۵۰٪ ترقی کردند چون لازم بود برای تهیه آذوقه و تأمین

۱– Saint-Antoine ۲– Concepcion

۳- Michel (مراجعه شود بصفحهٔ)

احتیاجات ارتش درجبهه های فلاندر وآلمان وایتالیا مبالغ زیاد وهنگفتی خرج شود، این مسئله پیش آمده بود که دولت باوجود تشنج وتزلزل درارزش پول به‌چه‌اقدامی متوسل ومتشبث خواهد شد؟

تنها درآمد وعوائد قطعی خزانه ضبط فلزات قیمتی مستعمرات امریکائی اسپانیا بود که آنها را تبدیل به پول طلا و نقره میکرد. دولت شمشهای طلا و نقره امریکا را با دادن تضمین و وعده بصندوق پس‌انداز در مقابل اسکناسهائی که هیچ گونه پشتوانه نداشت، بنصف قیمت میخرید و شمشهای طلا ونقره را بوسیلهٔ دریانوردان وصاحبان کشتی بنادر نانت[1] و سن‌سالو[2] وگاهی اسپانیائیها و لاروشل[3] وارد میکرد. درسال ۱۷۰۷ معادل مبلغ ۲۰ ملیون لیور طلا و نقره از مستعمراف امریکائی وارد فرانسه شد.

درسال ۱۷۰۹ فراوانی فلزات قیمتی که بوسیلهٔ کشتیهای فرانسوی وارد کشور شد، باندازه‌ای رسید که دولت موفق گردید بحد کافی مسکوک ضرب بزند و مبلغ ٤۸ ملیون اسکناس را ازگردش خارج نماید.

خزانه با اضافه کردن به‌چاپ اسکناس توانست درحدود $۷\frac{۱}{۲}$٪ منفعت‌ببرد. درآخر سال ۱۷۰۶ معادل مبلغ ۱۷۰ ملیون اسکناس درجریان بود، کثرت‌اسکناس بجائی‌رسید که بموجب فرمان سلطنتی ۱۲ آوریل ۱۷۰۷، مردم‌مجبور شدنداسکناس را بقیمتی که دولت معین کرده است درتمام معاملات و پرداخت مالیاتها بپذیرند. ولی در مقابل اعتراض کسبه و بازرگانان دولت موافقت کرد که در موقع معامله و مبادله یک چهارم قیمت هراسکناس بحساب گذاشته شود.

خزانه نه‌تنها نتوانست ازقدرت وتوانائی اسکناس استفاده نماید بلکه وسیله شد که بی‌نظمی وهرج ومرج شدیدی دراسور بازرگانی بوجود بیاید.

فرانسه چون مانند آمستردام و لندن دارای بانک دولتی نبود نمیتوانست در

۱- Nante　　۲- Saint-Malo

۳- La Rochelle

مواقع بروز بحران از اعتبار و موجودی بانک مزبور استفاده کند ، بهمین مناسبت بود که در نوامبر ۱۷۰۹ دولت تصمیم گرفت چنین بانکی بوجود آورد .

ساموئل برنارد[1] یکی از مشهورترین اقتصادیون پرتستان فرانسه نقشهٔ تأسیس بانک را تنظیم وبدولت پیشنهاد کرد . ولی دولت در این زمان باندازه‌ای درموضوع پول و اعتبارات مالی مبالغه کرده بود که احدی حاضر نشد پولهای خود را درخطر بیندازد و باانیکه صندوق قرضه موفق شده بود طی سال ۱۷۰۷ مبلغ ۲۰ ملیون پول قرض بگیرد معذلک دولت ناچار شد مانند همیشه از بانکداران استمداد بطلبد .

بانکداران بخصوص در این موقع بواسطه تهیهٔ تجهیزات جنگی و بالا رفتن بهاء مبادلات پولی فوق‌العاده‌متمول و پولدار شده بودند بسیاری از آنان بابانکهای ژن و هامبورگ و آمستردام در ارتباط بوده مبالغ هنگفتی در آن بانکها ارز خارجی مخصوصاً پول آلمانی وهلندی داشتند . سرمایه ها دراین زمان جنبهٔ بین‌المللی پیدا کرده بود و باوجودجنگهای شدید مذهبی وباوجود جنگهای مداوم میان‌متخاصمین که وسیله شده بودقیمت منافع را بحداکثر درکشورهای متخاصم‌مخصوصاً درفرانسه برساند ، همین وضع ادامه داشت .

باتمام‌این‌تفاصیل وباوجوداینکه چنددرصدمنفعت از ۳۵٪ به ۴۰٪ وحتی‌به ۵۰٪ رسیده بود معذلک سرمایه‌داران از دادن پول امتناع میورزیدند ، چنانکه در سال ۱۷۰۸ زمانی که خزانه‌دار از ساموئل برنارد مبلغی بعنوان وام تقاضا کرد وی‌با وجود بالا بودن نرخ منفعت از تأدیه قرض خودداری کرد . خزانه‌دار (دمارتز)[2] ناامید نشد و وسیله شد که لوئی‌چهاردهم برنارد را در یکی از مجالس‌تفریح دعوت کند و در آنجا باندازه‌ای بوی محبت نمود که برنارد از همانجا نزد دمارتز رفته باو گفت حتی حاضر است تمام ثروت و سرمایه خود را ، در برابر محبتها و مهربانیهائی که شاه بوی کرده است ، بخطر بیندازد و هرچه راکه خزانه بخواهد بعنوان قرض

۱- Samuel Bernard ۲- Desmartz

بدهد. بااینکه خزانهٔ کشور مبلغ ۱۱ ملیون به برنارد بدهکار بود معذلک سرمایه‌دار بزرگ حاضر شد مبلغ ۱۹ ملیون دیگر برای تأمین مخارج جنگ جبهه های فلاندر و آلمان و ایتالیا بپردازد.

با این عمل، ساموئل برنارد خود را بورشکستگی کشانید. در سال ۱۷۰۹ مجبور شد از تأدیه پول خودداری نماید و حتی تقاضا کرد که دولت بکمک وی بشتابد. عجز و الحاح سرمایه‌دار بزرگ نه تنها برای خود بلکه برای کشور بود، دمارتز تقاضای او را مورد قبول قرار داد و در مدت سه سال بتدریج قروض خزانه را پرداخت.

خزانه‌داری کل با این عمل جوانمردانه وسیله شد که تعدادی ازسرمایه‌داران را جلب نماید وباتشکیل اتحادیه‌ای از آنان توانست مبالغ زیادی برای تأمین اعتبار خزانه، درست درموقع بحران مالی شدید، جمع‌آوری نماید، تشکیل اتحادیه مزبور پایه های ایجاد صندوق دولتی را بنا نهاد ولی در این زمان بحرانی چه کسی حاضر میشد سرمایه خودرا بخطر بیندازد؟

بنابراین وضع مالیاتهای جدیدی از لوازم و ضروریات حتمی بشمار آمد ولی با وجود تحمیل مالیاتهای سنگین، دولت چگونه میتوانست برای بار دیگر مردم فرانسه را بزیر فشار قرار دهد؟

لوئی چهاردهم با وضع مالیاتهای جدید بتردید افتاد، حتی موضوع تردید را نزد کشیش مخصوص خود اعتراف نمود. معذلک چون چاره را ناچار میدید باوضع مالیات ده درصد از عوائد موافقت کرد (۱۷۱۰).

اقدامات مخالفانه و مبارزهٔ مظلومین و رنجدیدهٔ پرتستان و ژانسنیست برعلیه استبداد وحکومت مطلقه و جاه وجلال دربار ورسای، که بدبختی و فقر کشور را در زیر نقاب خود پوشانیده بود، روزبروز رو بتزاید و پیشرفت میرفت. ولی اخلاق و رسوم دراین زمان باسابق بکلی فرق کرده بود، عقاید مذهبی وعقاید سیاسی حکومت مطلقه دیگر قدرت و توانائی گذشته را نداشت. باوجود این شاه بنا برعادت ایام

نیروسندی درخشان گذشتهٔ خود ، مارشال ووبان را به گناه اینکه فرمان همایونی و روش سیاست اقتصادی و حیف و میلها و ولخرجیهای دولت و زمامداران را مورد انتقاد قرار داده بود ، از کار بر کنار نمود (۱۷۰۷)، سپس تصمیم گرفت پورروآیال[۱] مرکز مهم مذهبی را ، منحل کرده و دستور داد تمام معابد و کلیساهای آنراخراب و مقابر پیروان این مرکز را نبش نمایند و استخوانهای مقدسین آنان را بیرون آورده بسوزانند (۱۷۰۹) به زجر وشکنجه پرتستانها ، که پیوسته درجنگها جانب دشمنان او را میگرفتند و گاهی وسیله شکست سپاهیان فرانسه میشدند ، ادامه داد . با این وضع بی‌نظمی واخلال درتمام شئون مملکتی بوجود آمد و کار بجائی رسید که دمارتز خزانه‌دار کل ، در تاریخ ۲۶ اوت ۱۷۰۹ کاغذی بدین مضمون به لوئی چهاردهم نوشت :

« افراد ارتش مواجب وحقوق ندارند، دولت نمیتواند ، دراین موقع بدبختی، جیره و آذوقه سپاهیان را تأمین نماید، کشور در آستانهٔ انقلاب وحشتناکی که فرجام آن نامعلوم است، می باشد . افکار مخالفانه عامه روزبروز واضح تر وآشکارترمی‌شود، بطوریکه ازچهارماه باینطرف ، هفته‌ای نیست که اثری از آن مشاهده نشود . برای جلوگیری از بدبختیها واین بیماری خطرناك ، تنها راه چاره و درمان استقرار فوری صلح است» .

جنگ ویلاویسیوزا[۲] وتغییرعقیده درانگلیس (۱۷۱۰)

لوئی چهاردهم برای استقرارمجدد صلح حاضربهرنوع فداکاری و ازخودگذشتگی بود و بهمین جهت در آغاز سال ۱۷۱۰ برای بار دیگر مذاکرات صلح را با هلندیها ازسر گرفت مارشال هوگزل[۳] و کشیش پولین یاك[۴] نمایندگان او و زمانی که بقلعهٔ کوچك گریت روئیدنبرگ[۵] درشمال شهر بردا[۶] رسیدند ، ضمن مذاکرات با

۱- Port-Royal
۲- Villaviciosa
۳- Marchal Huxelles
٤- Polignac
۵- Greetruidenberg
٦- Bréda

نمایندگان هلند در ماه مارس از طرف پادشاه خود پیشنهاد کردند که دولت فرانسه حاضر است برای اثبات وعده‌های خود چهار شهر از متصرفات خودرا بعنوان گروگان در اختیار هلندیها بگذارد وبهیچوجه فیلیپ پنجم را دراین امور دخالت ندهد. ولی هلندیها از پادشاه فرانسه خواستند برای جنگ با اسپانیا و بیرون راندن فیلیپ پنجم از مادرید بآنان و متفقین مساعدت مالی کرده اسپانیا و مستعمرات آنرا بسرنوشت خود واگذار نماید ضمناً برای اجرا و عملی ساختن پیشنهادات دوماه مهلت برای او قائل شدند. پیشنهادات هلندیها برای باردیگر برقراری صلح و حل مسائل بغرنج سیاسی و دیپلوماسی را غیرممکن ساخت بطوریکه نمایندگان فرانسه در نامه‌ای که به هاین‌سیوس پانسیونر بزرگ هلند نوشتند در آن متذکر شدند که تا چه اندازه دولت او در تحقیر فرانسه و انحراف از راه مسالمت کوشا می‌باشد واین وسیله را به قضاوت تمام دولتهای اروپا و اینکه مسببین اصلی جنگهای خونین چه کسانی هستند واگذار نمودند.

پس از دوموفقیت و پیروزی ارتشهای امپراطوری و انگلیسی در لریدا[1] و ساراگوس[2] در ماههای ژوئیه و اوت، شارل سوم باتکاء و پشتیبانی کمکی که از برادرش امپراطور ژزف گرفت در ۲۸ سپتامبر ۱۷۱۰ وارد مادرید پایتخت اسپانیا گردید. ولی ناحیه کاستیل نسبت به فیلیپ پنجم کماکان وفادار باقی ماند و حاضر نشد ازشارل اطاعت کند، درموقع ورود شارل به مادرید هزاران نفر از اهالی مادرید بهمراهی فیلیپ به والادولید رفتند وآنهائیکه درپایتخت ماندند از او استقبال سردی بعمل آوردند، کینه ونفرت اهالی نسبت به‌شارل روزافزون میشد وازهرجانب دستجات برعلیه او بمخالفت ومقاومت پرداختند. فیلیپ پنجم باتکاء و تشویق ماری لوئیز ارتش منظمی تهیه دید و فرماندهی آنرا به واندوم سردار معروف فرانسوی واگذار نمود. پس از شکست مذاکرات و کنفرانس هلند، لوئی چهاردهم تصمیم گرفت

۱- Lerida

۲- Saragosse

برای باردیگر از نوهٔ خود فیلیپ پشتیبانی وحمایت کند، بدین قصد فرمان داد تانیروی مستقر درشهر روسیون[1] ازکوههای پیرنه بگذرد و بکمک پادشاه محصور در والا ـ دولید بشتابد.

شارل سوم از یکطرف و دوسردار دیگر اطریشی اشتارمبرگ[2] و استان هوپ[3] ازجانب دیگربمقابله ارتش فرانسه شتافتند. واندوم بابیست وپنجهزار سرباز خودبه عقب‌داران نیروی استان‌هوپ حمله برد و پس از محاصرهٔ آن در ۸ دسامبر قوای او را مغلوب وبه‌تسلیم وادار کرد. در ۱۰ دسامبر در برابر سربازان اشتارمبرگ صف ـ آرائی نمود و در جنگی که‌در ناحیهٔ ویلاویسیوزا اتفاق افتاد او را مجبور به عقب ـ نشینی نمود.

پیروزی ویلاویسیوزا انگلیسها را که تصور میکردند فرانسه بزانو درآمده‌است بفکر انداخت و افکار عامه را که اعتقاد کامل به‌نقشه‌های سیاسی وجنگی مارلبرو[4] داشت سست و ضعیف نمود. ملکه آن که نسبت به‌حزب توری حسن‌نیت و علاقهٔ کامل داشت از نفوذ طرفداران حزب ویگ، که دراین زمان زمام امور را در دست داشت و بخصوص از قدرت و نفوذ خانم مارلبرو که در غرور و تکبر ضرب‌المثل بود، بی‌نهایت متنفر وبیزار بود. تصمیم گرفت از نصایح خانم ماشام[5]، ازمتنفذین لندن و دربار، که طرفدار جدی توریها و کلیسای آنگلیکان واز مدتها پیش باروسای آن حزب مانند، ربرت هارلی[6] و هانری سن‌جان[7]، درارتباط نزدیک و دوستانه بود، پیروی و استفاده نماید. بنابراین ملکه آن در تحت نفوذ این اشخاص عده‌ای ازطرفداران توری را وارد دستگاههای مذهبی و ارتش کرد وضمناً عنوان‌فرماندهی کل ارتش راکه مارلبرو مادام‌العمر برای خود تثبیت کرده بود، از اوسلب نمود.

۱– Roussillon
۲– Starhemberg
۳– Stanhope
٤– Marlborough
٥– Masham
٦– Robert Harley
۷– Henri Saint-Jhon

ادامه وطولانی شدن جنگ در اوضاع اقتصادی واجتماعی انگلیس تغییرات و تحولات فاحشی بوجود آورد که موجب ناراحتی افکار عامه گردید . عوائد خزانه باوجود ترقی مالیات ارضی وسایر مالیاتها وعوارض غیرمستقیم و حسن جریان واداره امور مالی نتوانست جبران مصارف و هزینه های جنگی را بنماید . در سال ۱۷۰۸ عوائدی که ازمالیاتها تحصیل شد نتوانست هزینه های جنگی راتکافو کند بناچار دولت از بانک انگلیس که پارلمان در سال ۱۷۰۹ انحصار معاملات بانکی را برای آن منحصر و پابرجا کرده بود ، تقاضای مساعدت نمود . طبق قانون جدید هیچیک از بانکهائی که کمتر از شش عضو داشتند از این پس حق نداشتند اسکناس ویا اوراق بهادار با مهلت و یا بدون آن منتشر کنند و بعلاوه بانک انگلیس اجازه گرفت که سرمایه خود را بدوبرابر افزایش دهد .

بانک انگلیس که نمیتوانست وقادر نبود جوابگوی مشتریان بیشمار وتقاضای وامهای سنگین باشد ناچار دولت تصمیم گرفت دستگاه جدید بانکی ، شبیه به بانک انگلیس وشرکت بازرگانی هند شرقی ، تأسیس نماید . طلبکاران دولت طبق قانونی که در سال ۱۷۱۰ از پارلمان گذشت در شرکت بزرگی[۱] که بازرگانی دریاهای جنوبی در انحصار آن درآمد، داخل شدند . بدین ترتیب حوزهٔ عملیات شرکت مزبور در امریکای جنوبی از ارنوک[۲] تا سرزمین فو[۳] ودر امتداد ساحل اقیانوس کبیر، مقرر گردید و تمام مستعمرات هلندی و پرتقالی بروی بازرگانان انگلیسی گشوده شد . شرکت مزبور بزودی رقیب سرسخت بانک انگلیس و شرکت بازرگانی هند شرقی شد و بدولت گرفتن وام ملی را بامنفعتی کمتر از سودی که بانک انگلیس میگرفت، پیشنهاد نمود ولی از همان آغاز کار گرفتار مخالفت و مقاومت شدید گردید .

جنگ با تمام وامهایش با منافع سنگین (بیش از ٪۶) ، امتیازات بانکها و

۱- South Sea Company

۲- Orénoque (رودی در کشور ونزوئلا)

۳- Feu (مجمع الجزایر در منتهی الیه امریکای جنوبی در تنگه ماژلان)

شرکتهای با مسئولیت محدود وتهیه تجهیزات جنگی بتدریج بازرگانان و سرمایه ـ داران و دلالان را به‌ثروتهای هنگفتی رسانید. بطوریکه میدانیم این دسته از مردم از زمان انقلاب روبفزونی گذاشتند و هرچه بیشتر بثروت آنان افزوده گشت حریصتر و جاه طلب‌تر و پرمدعاتر شدند. با روی کار آمدن ویگها دسته مزبور قدرت حکومت را دردست گرفتند واز اینراه برای استفاده بیشتر و پر کردن جیب خود بآتش‌وادامهٔ جنگ دامن میزدند ولی بعکس صاحبان زمین و ملاکین که روزبروز از عوایدشان کاسته و بار سنگین مالیات بدوش آنان تحمیل میشد این دسته را با چشم کینه و نفرت نگریسته از دولت مصراً تقاضای خاتمه جنگ و استقرار صلح را میکردند در هیچ زمانی درانگلیس تا این حد منافع دوطبقه ملاك وسرمایه‌دار با یکدیگراصطکاك پیدا نکرده بود ، در حقیقت می‌توان گفت که زمین و پول در جنگی بی‌رحمانه با یکدیگر داخل شدند . این مبارزه و جنگ که از سال ۱۷۰۰ آغاز شده بود در سال ۱۷۱۰ و ۱۷۱۱ به‌نهایت شدت و وخامت رسید . آیا کدامیک از ایندو از معرکه پیروز بیرون می‌آید؟ جواب آنرا بزودی خواهیم دید.

روزنامه ها ونویسندگان بزرگ که باوجود داشتن آزادی کامل فقط به‌ادبیات و این قبیل امور اکتفا میکردند یکباره در میدان مبارزه سیاسی افتادند و نقش امور اجتماعی را بعهده گرفته هریک بیکی از این دو دسته، یعنی طرفداران جنگ‌وپیروان صلح پیوستند. شب‌نامه ها و روزنامه ها ومجلات‌قدیم وجدید که بوسیلهٔ نویسندگان مشهور و بنام اداره میشد، رو بفزونی گرفت. اولین روزنامه یومیه باین‌مناسبت‌منتشر گردید که در آن دولت و پارلمان مورد انتقاد شدید واقع شد . طرفداران صلح و جنگ بجان یکدیگر افتادند و هریک در روزنامه های خود با حرارت از عقاید خود دفاع کرده لزوم آنرا خواستار شدند . در یکی از روزنامه های طرفدار صلح چنین نوشته شد :

« شش ملیون سالیانه مساعده و وامی بالغ بر پنجاه ملیون لیور ، فرمانده‌عالی

متعصبین ما را بسقوط وتباهی کشیده... زمانی که ارتش ما شهری را بتصرف درمیآورد هلندیها بلافاصله آنرا ضبط میکنند و آنوقت ما در لندن جشن می گیریم و شادی می کنیم».

مبارزه و جنگ واختلاف تنها درسیاست و امور مالی نفوذ و رخنه نکرد بلکه درمذهب و کتاب مقدس نیز اثرات مهمی بخشید. آتش مبارزه و اختلافات مذهبی که ازسال ۱۷۰٤ و ۱۷۰٥ خاموش شده بود در اینزمان از زیر خاکستر بیرون آمد و روحانیان از بالای منابر اعلام کردند که اعلامیه بانی سیچورل[1] روحانی کلیسای اکسفورد این نهضت وجنبش را مطرود شناخته وخود او را درمجلس اعیان بمحاکمه دعوت نمودند ولی مردم درموقع عبور و رفتن او بمجلس دست بتظاهرات زدند و کار بجائی رسید که خانه‌ها بباد غارت رفت و تظاهرات از لندن به سایر شهرها سرایت کرد.

در ماه مارس ۱۷۱۰ محاکمه سیچورل درمجلس لوردها آغاز شد و پس از محاکمه ومذاکرات طولانی سرانجام مجلس با ۶۹ در برابر ٥۲ رأی باوجود تخفیفی که‌قائل‌شد او را بزندان ومحرومیت ازمقام روحانیت برای مدت سه سال وسوزانیدن آراء وعقاید او محکوم نمود. تخفیف مجازات روحانی کلیسای آکسفورد را مردم انگلیس موفقیت وپیروزی خود دانستند ومقدم او را درتمام نقاطی که میگذشت گرامی داشتند.

ملت انگلیس که از موفقیت سیچورل درمحاکمه و تحریک روزنامه و شب‌نامه‌ها بهیجان آمده بود نظر خود را بجانب توریها معطوف داشت. تقاضای پی‌درپی برای انحلال پارلمان وتغییر هیئت وزیران به ملکه آن میرسید. تمام مردم یکصدا صلح وخاتمه دادن بگرفتن وام وتحمیل مالیاتهای سنگین و شناسائی وقبول تفوق وسزیت کلیسای آنگلیکان و احترام باصول حکومت مشروطه سلطنتی و الغاء عفو و

---

۱ - Sacheverell

بخشش دربارهٔ پیروان مذاهب دیگر و اعمال قوانین سخت برعلیه کسانی که با مذهب آنگلیکان مخالف هستند، خواستار شدند.

ملکه که در خفا با کلیسای قانونی و باطبقهٔ روحانیون دهات وقصبات مساعد بود موقع را برای بیرون آمدن از زیر نفوذ ویگها ومخصوصاً مارلبرو مساعد دید. در ۶ آوریل ۱۷۱۰ ازپذیرفتن عذر تقصیر دوشس مارلبرو که بوی بی‌احترامی کرده بود سر باز زد وفرمان داد تا از دربار اخراج شود و پس از اعلام رأی مجلس اعیان دربارهٔ سیچورل پارلمان را منحل کرد و پس از اندک مدتی هیئت وزیران را ساقط نمود وبجای آن هیئت‌وزیرانی ازتوریها بروی کار آورد وپس ازانحلال پارلمان تمام ویگها را ازمشاغل کلیسا و ارتش برکنار کرد.

هیئت وزیران جدید بزودی دستگاه مطبوعات کشور را بنفع خویش با پول خرید وحتی یکی از نویسندگان معروف عضو حزب ویگ چون منفعت خود را در حزب توری دید بدان سمت متمایل شد و با انتشار روزنامه‌ای بنام اگزامینر[۱] تمام مطالب وعقایدی که درچند پیش سخیف ومطرود شناخته بود موجه ومقرون بحقیقت قلمداد نمود.

در آخر سال ۱۷۱۰ مبارزهٔ مطبوعاتی توأم با تظاهرات و مجالس سخنرانی درتمام شهرها وقصبات انگلیس آغاز گردید. درانگلیس که تمام مردم سواد خواندن و نوشتن داشتند روزنامه ها دست بدست می گشت و در هراجتماعی و در هر زمان انتخاباتی دستجات مختلف مخالف وموافق به بحث وانتقاد پرداختند. نتیجه تمام این مباحثات ومشاجرات توفیق حزب توری در انتخابات پارلمان گردید. مجلس جدید بلافاصله پس ازانعقاد دراولین اجلاسیه خود با درنظر گرفتن منافع ملاکین وصاحبان زمین قوانینی از تصویب گذرانید که بموجب آنها مقدار زیادی از مالیاتها را ملغی ساخت ویا تخفیف داد.

---

۱ – Examiner

تمام تغییرات سیاسی که در انگلیس رویداد متحدین آنرا مخصوصاً مجلس طبقاتی هلند و امپراطور وشاهزاده منتخب هانوور را که درکنگره گریت روئیدنبرگ[1] پیشنهادات صلح دولت فرانسه را نپذیرفته بودند ، مضطرب ونگران ساخت . ولی ملکه آن آنهارا باتکاء ارتش خود ازحال نگرانی وبلاتکلیفی خلاص کرد وزمانی که دوك مارلبرو که درکنگره مزبور شرکت داشت، بانگلیس مراجعت نمود او را وادار کرد با هیئت وزیران ازدر موافقت درآید . هیئت وزیران تصمیم گرفت با رقبای خود یعنی ویگها ازدر مسالمت وموافقت درآمده با آنان روش مدارا اتخاذ نماید ولی برسر یک موضوع مهم ، که آن ادامهٔ جنگ بود ، توافق نظر میان هیئت وزیران و مارلبرو هیچگاه پیدا نشد.

مقدمات مذاکرات صلح درلندن

در ژانویه ۱۷۱۱ یک نفر نماینده مخفی دولت فرانسه بنام گوتی یه[2] به لندن آمد وخود را به هیئت وزیران معرفی کرد واز آن استفسار نمود که آیا خواهان صلح میباشد، یا خیر؟ « یکی از وزیران درجواب گفت ، تقاضای صلح مانند اینست از بیماری که مدتها رنج برده و با مرض خطرناکی دست بگریبان است پرسیده شود آیا میخواهی معالجه و درمان شوی؟

اما امکان استقرار صلح باین آسانی میسر نبود . زیرا دولت توری انگلیس نمیتوانست متحدین خود بخصوص هلند را ازدست بدهد بنابراین اولین پیشنهادات لوئی چهاردهم مورد قبول واقع نشد. تورسی[3] وزیرخارجه فرانسه درحال ناامیدی بود که تصادفاً امپراطور ژزف اول درتاریخ ۱۷ آوریل ۱۷۱۱ درگذشت وشارل برادرش که درسال ۱۷۰۵ متحدین او را بپادشاهی اسپانیا نامزد کرده بودند بجانشینی وی انتخاب شد. اگر شارل موفق میشد بجانشینی اسپانیا برسد امپراطوری وسیع شارل کن مجدداً تجدید میشد ، همین موضوعی که متحدین از مدتها پیش خواستار آن بودند

۱- Greetruidenberg ۲- Gauthier

۳- Torcy

ولی کینه و نفرت آنان نسبت به فرانسه بینائی متحدین را کور کرده و نمیتوانستند باهمیت موضوع پی ببرند. ازطرف دیگر با وجود روشنفکری گیوم سوم او نمیتوانست انگلیس را حاضر نماید به‌این نکته متوجه شود، که کناره گیری فیلیپ پنجم ازاسپانیا و مستعمرات امریکائی غیرممکن خواهد بود.

مذاکرات محرمانه‌میان دو دربار ورسای ولندن مجدداً آغاز گردید ودرتاریخ ۸ اکتبر ۱۷۱۱ منجر بامضای قرارداد مقدماتی گردید. قرارداد مزبورشامل دومعاهده جداگانه بود. بموجب معاهده اول که محرمانه بود پادشاه فرانسه وعده میکرد که ملکه آن را مانند پادشاهی پرتستان بسلطنت انگلیس برسمیت بشناسد وضمناًبادولت انگلیس قراردادی بازرگانی امضانماید که‌طبق آن جزیرهٔ سن کریستف[1] رابآن واگذار نماید وتمام استحکامات بندر دنکرنک را خراب کند وبنام فیلیپ پنجم پادشاه‌اسپانیا اشغال جبل‌الطارق و پورماهون[2] را برای انگلیسها محرز نماید و بالاخره حق خرید و فروش برده را بیک شرکت انگلیسی تثبیت کند. بموجب معاهدهٔ دیگر لوئی چهاردهم تعهد میکرد که از الحاق دوتخت وتاج اسپانیا و فرانسه جلوگیری بعمل آورد و امتیازات اقتصادی و سیاسی چندی برای متحدین قائل شود، از قبیل انعقاد معاهدات بازرگانی با ایالات متحده هلند و امپراطوری وسایر متحدین. در خلال مذاکرات دنبالهٔ مخاصمات در اروپا ادامه داشت ولی سرنوشت جنگ در دریاها و مستعمرات نامعلوم باقی مانده بود.

هیئت وزیران توری برای منحرف کردن‌ملت انگلیس از ادامه‌جنگ درخشگی بوی امیدواری داده بود که نه‌تنها در هندوستان که سه شرکت انگلیسی و هلندی و فرانسوی باختلافات خود خاتمه داده بودند بلکه در ارض جدید و آکادی ودر کانادا که گاهی‌عملیات نظامی بموفقیت و زمانی به‌شکست مقرون بود، ممکن‌است موفقیتها و پیروزیهائی نصیب شود. در ارض جدید فرانسویها درسال ۱۷۰۹ شهر

۱- Saint-Cristophe ۲- Port-Mahon

سن ژان را خراب کرده بودند و قوای متشکل از دونیروی انگلیسی و امریکائی که در سالهای ۱۷۰۳ ، ۱۷۰۴ و ۱۷۰۷ در موقع محاصره آکادی شکست خورده بود در ۱۳ اکتبره ۱۷۱۰ پورروآیال را بتصرف درآورد و با کمک بومیان موفق‌شدنیروئی برای حمله وتعرض درخشگی ودر دریا تجهیز و آماده نماید. ولی نیروی دریائی‌آن بواسطه طوفان درهم شکسته شد وستونی که از راه درهٔ رود هودسن[1] بجانب کانادا رهسپار بود مجبور شد عقب‌نشینی اختیار نماید.

دولت انگلیس چون درهیچیک از جبهه های جنگ به‌پیروزی قطعی و مثبتی نایل نیامد در زیرفشار افکار عامه، مخالف جنگهای پرخرج و کمرشکن، باپشتیبانی ملکه آن مصمم‌شد بهرقیمت که ممکن است صلح دائمی‌را بازآورد.

استافورد[2] یکی از وزیران کابینهٔ انگلیس قرارداد مقدماتی صلح را (باستثنای معاهدهٔ محرمانه) به هاین‌سیوس پانسیونر بزرگ هلند ابلاغ نمود و بوی اعلام کرد که پیشنهادات دولت فرانسه برای افتتاح باب مذاکرات قطعی صلح کافی‌بنظر می‌آید و میتواند اساس کار کنگره قرار گیرد. پس از اخذ جواب و نظریات پانسیونر بزرگ ، ملکه انگیس از لوئی‌چهاردهم تقاضا کرد که تمایلات و پیشنهادات قطعی خود را نسبت به هلند و دوک ساووآ اظهار نماید و چون مجلس طبقاتی ازطرف‌دولت انگلیس به کناره گیری ازجرگهٔ متحدین تهدید شد تصمیم گرفت از نمایندگان‌مختار دولتهای متخاصم در شهر اوترشت برای ۱۲ ژانویه ۱۷۱۲ دعوتی بعمل آورد . ویگها که از این اقدامات ناراضی وخشمگین شده بودند درصدد برآمدند افکار عامه را برعلیه ملکه ، بعنوان اینکه در نظر دارد برادرش یعنی مدعی جانشینی تخت و تاج را بسلطنت برساند، برانگیزانند . مارلبرو بنوبهٔ خود ترجیح داد برعلیه توریها با ویگهای تندرو بسازد ، نمایندگان مجلس اعیان (لوردها) نیز درجبههٔ مخالف داخل شده بمخالفت علنی پرداختند.

---

۱ - Hudson ۲ - Stafford

ملکه برای درهم شکستن مخالفت لوردها و نفوذ مارلبرو یکی از وزیران را بنام ربرهارلی[۱] که به کنت اکسفورد[۲] ملقب شده بود مأمور کرد طرفدارانی در مجلس اعیان تهیه نماید، هارلی بزودی موفق شد دوازده نفر از لوردها را با خود همداستان وهم فکر نماید وبدین طریق توانست اکثریت را در مجلس اعیان بدست آورد.

مارلبرو باتهام حیف و میل در مخارج ارتش و گرفتن رشوه از مقامات خارجی برکنار گردید و بمحاکمه دعوت شد و سرانجام ناچار گردید خاک انگلیس را ترک گوید. با سقوط مارلبرو راه برای تأمین استقرار صلح سهل و آسان شد.

کنگره صلح و معاهدات اوترشت و راشتات

مذاکرات صلح در هلند درشهر اوترشت درکنگره‌ای مرکب از نمایندگان دولتهای متخاصم در ۲۹ ژانویه ۱۷۱۱ آغاز گردید. پیشنهادات فرانسه که در تاریخ ۱۱ فوریه تسلیم کنگره شد موجبات خشم وعدم رضایت متحدین را فراهم آورد. نمایندگان امپراطوراطریش ازنمایندگان انگلیس وهلند تقاضا کردند که متفقاً برعلیه پیشنهادات فرانسه اقدام نمایند ولی نمایندگان انگلیس از قبول این امر سرباززدند وسرانجام مقرر گردید که هریک ازمتحدین جداگانه پیشنهادات خود را تسلیم نمایند (۵ مارس).

مجموع این پیشنهادات از آنچه راکه لوئی چهاردهم تسلیم کرده بود تجاوز مینمود. نمایندگان امپراطور علاوه بر احراز حق جانشینی اسپانیا واگذاری آلزاس و ایالات سه گانه[۳] (ترو[٤]، مایانس[٥]، کولنی[٦])را خواستار شدند. لذا لازم بنظررسید که کارهای کنگره بحال تعویق وتعلیق گذاشته شود.

در خلال این احوال انگلیسها با فرانسویها در تحت عنوان و به بهانهٔ حل

۱– Robert Harley
۲– Conte d'Oxford
۳– Trois-Evêchés
٤– Trêve
٥– Mayance
٦– Cologne

مسائل بازرگانی مستقیماً وارد مذاکره شدند ولی در حقیقت جریان مذاکرات بطور کلی دراطراف مسائل سیاسی دور میزد. لوئی چهاردهم دراین هنگام گرفتارمصیبت بزرگی شد، تفصیل آنکه درظرف مدت یکسال فرزند (ولیعهد ۱۶ آوریل ۱۷۱۱) و نوه (دوک دوبرتانی[۱] ۸ مارس ۱۷۱۲) خود را از دست داد که بدین ترتیب اگر زمانی لوئی دوک دانژو[۲] فرزند دوم دوک دوبورگنی[۳] طفل دوساله که تنها وارث تخت وتاج فرانسه شده بود، او نیز، بدرود زندگانی می گفت آنوقت فیلیپ پنجم (پادشاه اسپانیا) ناچار بوراثت فرانسه میرسید. انگلیسها برای رفع تمام این محظورات و احتمالات از لوئی چهاردهم خواستند تا فیلیپ پنجم را از حق وراثت تاج و تخت فرانسه و دوک دوبری[۴] سومین فرزند ولیعهد متوفی و دوک درلئان را ازجانشینی سلطنت اسپانیا محروم سازد. لوئی چهاردهم ناچار بقبول این پیشنهاد تن درداد. ضمناً انگلیسها واگذاری سرزمین پادشاهی سیسیل[۵] وکشور فرمانروای ساووآ را به فیلیپ پنجم درعوض جانشینی اسپانیا و مستعمرات امریکائی آنرا برای فرمانروای ساووآ پیشنهاد کردند.

لوئی چهاردهم با این پیشنهاد نیز روی موافقت نشان داد وضمناً ازاینموضوع که اگر روزی فیلیپ بتخت وتاج فرانسه برسد نگاهبانی معابر آلپ بانضمام تصرف نیس[۶] و ساووآ و پی یه مون[۷] و از جانب سیسیل تسلط بدریای مدیترانه دراختیار جانشین وی درخواهد آمد، خورسند و راضی شد. ولی فیلیپ پنجم حاضر نشد مردم باوفا وفداکار اسپانیارا رها سازد وترجیح داد ازجانشینی پدر بزرگش صرفنظر نماید.

باقبول پیشنهادات مزبور و به گرو گرفتن بندر دنکرنک بعنوان ضمانت اجرائی،

۱- Duc de Bretagne
۲- Louis Duc d'Anjou
۳- Duc de Bourgogne
٤- Duc de Berry
٥- Sicile
٦- Nice
۷- Piémont

انگلیسها بدون اعتنا به متحدین خود قرارداد متارکه‌ای در فلاندر در ۱۷ ژوئیه ۱۷۱۲ با پادشاه فرانسه امضا کردند.

قرارداد متارکه از طرف هلندیها و امپراطور مورد قبول واقع نشد و درست در همین زمان شاهزاده اوژن[۱] بفرماندهی ارتش امپراطوری شهر لوکنوی[۲] را چند روز قبل ازامضای متارکه بتصرف درآورده وشهر لاندرسی[۳] را موردتهدید قرار داده بود (۱۷ ژوئیه).

تصرف این شهر راه پاریس را بروی ارتش امپراطوری باز میکرد بنابراین لوئی چهاردهم آخرین نیروی نظامی خود را بفرماندهی ویلار[۴] مأمور جلوگیری نمود و بوی دستور داد که درصورت شکست قوای خود را درعقب رود سوم[۵] متمرکز سازد وخود بشخصه بجبهه رفت وخطاب بسربازان گفت «آخرین قوای خود را با کمک شما بمصرف میرسانم یا باهم کشته میشویم ویا کشور را از خطر سقوط رهائی میدهیم» پادشاه فرانسه قبل از انجام هر کاری به ویلار فرمان داد بهرقیمت که شده نگذارد شهر لاندرسی بتصرف دشمن درآید.

در ۲۴ ژوئیه ویلار به پادگان مستقر درشهر دونن[۶] در کنار رود اسکو[۷]، که مرکز ارتباط قوای دشمن با ذخایر جنگی و خوار بار آن بود، حمله برد و پس از استخلاص آن شهر برق‌آسا و با شجاعت وتهور خارق‌العاده در مدت چند روز تمام شهرهای سنت‌آماند[۸]، مورتانی[۹]، مارشی ین[۱۰]، دوئه[۱۱]، لوکنوی[۱۲] و بوشن[۱۳] را از دست دشمن بیرون آورد ودر ۲ اوت شاهزاده اوژن را مجبور کرد از محاصره

۱- Prince Eugéne
۲- Le Quesnoy
۳- Landrecies
۴- Villars
۵- Sôme
۶- Denain
۷- Escaut
۸- Saint-Amand
۹- Mortagne
۱۰- Marchienne
۱۱- Douai
۱۲- Le Quesnoy
۱۳- Bouchain

لاندرسی منصرف شود . با این فتوحات وضع لوئی چهاردهم بکلی تغییر یافت و بوی فرصت داد بدون تشویش ونگرانی بمذاکرات خود با دولت انگلیس ادامه دهد .

در ۲۲ اوت ، تورسی[1] وزیرخارجه فرانسه قراردادی مبنی برترك مخاصمه در تمام جبهه های جنگ میان دوارتش فرانسه وانگلیس تاامضای معاهده قطعی صلح ، با وزیر امورخارجه انگلیس سن جان[2] که به‌لقب لورد بولینگ‌بروك[3] نائل آمده‌بود، منعقد ساخت . دراین قرارداد مقرر شد که فرمان صرفنظر کردن فیلیپ پنجم از تخت و تاج فرانسه باید بزودی بتصویب پارلمانهای فرانسه و اسپانیا برسد و پس از آن دولت انگلیس متعهد میشد پیشنهادات صلح را از تصویب متحدین خود بگذراند و درصورتیکه متحدین حاضر بانجام آن نشدند دولتین فرانسه و انگلیس مستقیماً و بلافاصله قرارداد صلح را امضا نمایند .

توریها در عمل وساطت میان فرانسه ومتحدین زودتر از هر کس پرتقالیهارا با خود همراه وهمداستان کردند . دولت پرتقال خسته و فرسوده از ادامهٔ جنگهای طولانی واز ترس اینکه مبادا مستعمرات خود را در برزیل که ریودوژانیرو پایتخت آن درسال ۱۷۱۱ بوسیلهٔ دوگوئی‌تورن[4] فرمانده فرانسوی بمباران شده بود، ازدست بدهند حاضر شدند قرارداد متارکه را درتاریخ ۷ نوامبر ۱۷۱۲ بامضا برسانند . اما حاضر کردن فرمانروای ساووا که دوست صمیمی ونزدیك امپراطور و دربار وین بود، کار مشکلی بنظر می‌آمد ولی سرانجام پس از مذاکراتی حاضر شد قرارداد متارکه را امضا نماید (مارس ۱۷۱۳) . پادشاه پروس که مایل بود لوئی‌چهاردهم عنوان وحقوق او را درمورد جانشینی خاندان اورانژ ، در هلند، که پس از مرگ گیوم‌سوم بدون صاحب مانده بود، برسمیت بشناسد چون جنگ را برای‌خود بدون فایده‌میدید، او نیز بتصدیق قرارداد متارکه حاضر شد وآنرا امضا کرد .

۱- Torcy
۲- Saint-John
۳- Lord Bolingbroke
۴- Duguay-Tourin

تنها از این میان هلندیها در اجرای نقشه ها و مقاصد خود پافشاری میکردند ولی ملکه آن بمحض اینکه کورتس ، پارلمان اسپانیا ، فرمان صرفنظر کردن فیلیپ را از سلطنت فرانسه بتصویب رسانید (۹ نوامبر ۱۷۱۲)، به آنان خاطرنشان کرد که اگر بدوستی با انگلیس پابرجا هستند ، قرارداد جدیدی که مرزهای هلند را تضمین وحق جانشینی را برای پادشاه پرتستان در بریتانیا محرز میکرد امضا نمایند. ضمناً به آنان مهلت داد که درظرف پانزده روز وحداکثر تا سه هفته بامعاهده‌ای که میان دودربار لندن و ورسای درشرف تهیه وتنظیم بود موافقت خود را اعلام کنند. سرانجام دولت ایالات جمهوری پی‌با سرتسلیم فرود آورد و در تاریخ ۳۰ ژانویه ۱۷۱۳ معاهدهٔ دومی بنام «معاهده برای استحکامات»[1] بابریتانیای کبیر منعقد ساخت ، بموجب این معاهده ازتعداد استحکامات مرزی بطور قابل ملاحظه‌ای کسر شد وضمناًمقدمات انعقاد معاهده صلح فراهم گردید.

امپراطور اطریش که ازطرف انگلیسها ناامید شد ودیگر نمیتوانست به‌رسیدن حق‌جانشینی اسپانیا برسد، تملک‌تمام سرزمینهای تابعه اسپانیا را دراروپا واستقلال ایالت کاتالونی را در اسپانیا که نسبت باو باوفا مانده بود ، و تضمین واگذاری نقاط مستحکمی درمرزهای فرانسه ازجمله استراسبورگ را، خواستارگردید. امپراطور درقسمت اخیر تسلیم شد ولی ازمراجعت منتخب باوی‌یر، متحد لوئی‌چهاردهم، در شورای انتخابی[2] ، امتناع ورزید.

هیئت وزیران انگلیس ضمن‌عهده داشتن نقش وساطت مذاکرات دربارهٔ امور اقتصادی و مستعمراتی را ادامه میداد ، این مذاکرات سرانجام به‌نتایجی ازاینقرار منجر شد :

استرداد خلیج هودسن و واگذاری ارض‌جدید و آکادی ازطرف دولت فرانسه

۱ – Traité pour la «Barrière»

۲- Diète

به انگلیس ، بعلاوه لوئی چهاردهم در دوموضوع سهم رضایت خاطر دربار انگلیس را فراهم آورد، بدینقرار :

خروج شاهزاده استوآرت مدعی تخت وتاج انگلیس از فرانسه وعزیمت او به ایالت لورن(فوریه ۱۷۱۳) وتصویب وتأییدصرفنظر کردن دوشاهزاده ، دوك دبری[1] و دوك دورلئان[2] از سلطنت اسپانیا بوسیلهٔ پارلمان پاریس .

معاهدات جداگانه فرانسه با انگلیس و باهلند و پرتقال و بافرمانروای ساووآ و بالاخره با پادشاه پروس درتاریخ ۱۱ آوریل ۱۷۱۳ درشهر اوترشت بامضارسید . تنها از این میان امپراطور شارل ششم از موافقت با معاهدات مزبور امتناع ورزید . باملاحظه بمفاد معاهده اوترشت ملاحظه میشود که لوئی چهاردهم درتمام جبهه ها ودرتمام موارد سرتسلیم فرودآورد بجز دریک مسئله وآن پافشاری به ابقای فیلیپ پنجم بتخت وتاج اسپانیا ومستعمرات امریکائی آن بود که بدین ترتیب تسلط ونفوذ خاندان بوربون در مدیترانه محرز شد و از تهدیدی که پیوسته از طرف شمال به خاك فرانسه میشد در امان ماند . ولی ضمناً ملاحظه شد که تمام مخارج جنگ ، با وجود عدم رضایت شدید اسپانیائیها ، بعهده وگردن دولت اسپانیا افتاد و لوئی چهاردهم هم نه خواست و نه میتوانست دراین خصوص اقدامی بعمل آورد .

انگلیس ازمیان متحدین سهم بیشتری نصیبش گردید، چنانکه گذشت پادشاه فرانسه سلطنت ملکهٔ آن و خاندان او را برسمیت شناخت وحتی مدعی تخت وتاج را که از خاندان استوآرت بود از خاك فرانسه طرد کرد وحاضر شد تمام استحکامات و قلاع نظامی بندر دنکرنک را خراب کرده از میان ببرد . در مستعمرات جزیرهٔ سن - کریستوف[3] ، مهمترین نقطه برای نظارت درجزایر آنطیل ، وخلیج هودسن و آکادی و ارض جدید را، باوعده به اینکه فرانسویها اجازه داشته باشند درآبهای اطراف آن به صید ماهی بپردازند ، بانگلیسها واگذارنمود . ضمناً معاهده تجارتی میان دودولت

۱– Duc de Berry ۲– Duc d'Orléan

۳– Saint-Christoph

منعقد گردید که در آن دو ملت انگلیس و فرانسه از امتیازات و شرایط « ملت بسیار دوست»[۱] برخوردار میگردیدند ، بموجب این معاهده موارد وحقوق گمرکی بارعایت تعرفه های گمرکی سال ۱۶۶٤ میان دولتین مشخص ومعین شد وبالاخره فرانسویها از مزایا و امتیازات بازرگانی که پس از مرگ شارل دوم در مستعمرات امریکائی اسپانیا داشتند صرفنظر نمودند و آنها را به‌انگلیسها واگذار کردند .

ایالات متحدهٔ پی‌با که به‌اجبار به‌امضای معاهده تن درداده بود به امتیازات چندی در پی‌با نائل آمد .

لوئی چهاردهم از طرف و بنام فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا بعضی از نقاط و شهرهای پی‌بای‌اسپانیا را بعنوان خط واستحکامات مرزی[۲] به‌آنها واگذار کردمشروط به‌اینکه پس از اینکه امپراطور اطریش بامضای معاهده حاضر شد خط مزبور رابوی تسلیم‌نمایند . بموجب این معاهده شهرهای تورنه[۳] و مونن[٤] ودر ناحیهٔ فلاندرمجاور دریا ، شهرهای فورنس[۵] ، ایپر و ملحقات آنها از طرف پادشاه فرانسه مسترد شد و درمقابل شهرهای فلاندر و آرتوآ[٦] ازجمله لیل[۷] ، ار[۸] ، بتون[۹] و سن ونان[۱۰] بفرانسه تعلق گرفت . منتخب باوی یر[۱۱] ایالت‌لوکزامبورگ و کونتهٔ نامور[۱۲] و شارلروآ[۱۳] را بعنوان سهمیه دریافت داشت .

لوئی چهاردهم ساووآ و کونتهٔ نیس[۱٤] را به ویکتورآمده[۱۵] فرمانروای ساووآ واگذار نمود .

۱– « La Nation la plus amis »
۲- Barrière
۳- Tournai
٤- Menin
۵– Furnes
٦– Artois
۷- Lille
۸– Aire
۹– Bethune
۱۰- Saint–Venant
۱۱- Baviére
۱۲– Le comté de Namur
۱۳- Charloi
۱٤– Le Comté de Nice
۱۵– Victor-Amédée

ضمناً قسمت دوفینه[1] در درهٔ رود پو[2] را از او گرفت و ناحیهٔ دره بارسلونت[3] واقع در دامنهٔ کوههای آلپ مشرف به فرانسه را بوی مسترد داشت بعلاوه پادشاه فرانسه به فرمانروای ساووآ وعده داد که ناحیهٔ مونفرا و ویژوانسک[4] را که در سال ۱۷۰۳ امپراطور اطریش بوی وعده داده بود جزء متصرفات ساووآ برسمیت بشناسد و به نیابت از فیلیپ پادشاه اسپانیا نوهٔ خود مقرر داشت که درآینده سیسیل را باعنوان پادشاهی وحق جانشینی احتمالی بتخت سلطنت اسپانیا را برای وی قائل شود. دربارهٔ پادشاه پرتقال، لوئی چهاردهم حاضر شد که یکقسمت از اراضی واقع میان مرزهای برزیل وگویان فرانسه را در امریکای جنوبی، بوی واگذار نماید. فردریک گیوم اول منتخب براندبورگ که بتازه گی بجانشینی پدرش فردریک اول انتخاب شده بود علاوه برشناسائی عنوان پادشاهی پروس ناحیهٔ نوشاتل[5] و والژین[6] درسوئیس بوی تعلق گرفت درمقابل فردریک گیوم متعهد شد از حقوق خود در نواحی اورانژ درهلند که پس ازمرگ گیوم سوم (گیوم دورانژ) وراثت آنرا ادعا میکرد، صرفنظر نماید مشروط براینکه لوئی چهاردهم بنام فیلیپ ناحیهٔ گلدر[7] اسپانیا را در همان سرزمین بوی واگذار کند.

دراین میان تنها دولت انگلیس فاتح و قادرمطلق و صاحب اختیار آن روز، بیرون آمد. فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا خواه ناخواه مجبور شد امتیازاتی علاوه بر امتیازات در معاهده برای دولت انگلیس قائل شود ازجمله در سال ۱۷۱۳ درقبال انگلیسها متعهد گردید که سالیانه یک کشتی پانصد تنی به امریکای اسپانیا بفرستد بدینمعنی که برای مدت سی سال انحصار داد وستد سیاهان را باضافهٔ قسمتی ازاراضی مجاور ریودولاپلاتا را بعنوان تسهیل داد وستد بردههای سیاه به انگلیسها واگذار

۱- Dauphiné
۲- Pô
۳- Barcelonnette
٤- Vigevanesque
٥- Neuchâtel
٦- Valegin
۷- Gueldre

نماید، بالاخره در ۱۳ ژوئیه مجبورشد که جبل الطارق وجزایر مینورک[1] را دردریای مدیترانه در اختیار دولت انگلیس بگذارد.

طبق معاهده‌ای که درهمانروز امضا شد فیلیپ پنجم حق تملک سیسیل رادر ایتالیا برای پادشاه ساووآ برسمیت شناخت و پس از مدتی (۱۶ ژوئن ۱۷۱۴) با ایالات جمهوری هلند و در ۶ فوریه ۱۷۱۵ با پادشاه پرتقال، باوجود عدم رضایت دو ملت پرتقال واسپانیا ازجدا شدن ازیکدیگر، آشتی کرده درارتباط دوستانه داخل گردید. ولی تا آخر مذاکرات راجع به‌عقد قرارداد حاضر نشد با امپراطورشارل‌ششم معاهده و قراردادی امضا کند.

میان فرانسه و امپراطور اطریش در تمام این مدت دشمنی و اختلاف ادامه داشت بخصوص که ارتش فرانسه در دوجبهه جنگ لاندو[2] و فریبورگ‌آن بریسگو[3] بوسیلهٔ مارشال ویلار (۲۰ و ۳۱ اکتبر ۱۷۱۳) بموفقیتهائی نائل شده بود. ولی سرانجام شارل ششم براثر نداشتن قوای نظامی کافی ومجهز و پول ناچار شد به‌صلح تن دردهد.

در نوامبر ۱۷۱۳ شاهزاده اوژن[4]، فرمانده قوای امپراطوری و ویلار فرمانده ارتش فرانسه درکاخ راشتات[5] درکشور باد[6]، بایکدیگر ملاقات کردند. اوژن، از اعقاب کاردینال مازارن صدراعظم فرانسه، که درسیاست نرمش کافی داشت بزودی ویلار را زیر نفوذ بیانات مؤثر و مهارت دیپلوماسی خود قرار داد.

ویلار درسه نوبت پیشنهادات شاهزاده‌اوراتژ را، که تصورمیکرد بسیارمساعداست، برای لوئی‌چهاردهم فرستاد ولی پادشاه فرانسه چون اجرا و عملی شدن پیشنهادات مزبور را غیرممکن دانست، از پذیرفتن آنها امتناع ورزید.

سرانجام توافق بعمل آمد و معاهده بزبان فرانسه (تا آنزمان متن معاهدات

۱– Minorque
۲– Landau
۳– Fribourg en-Brisgau
۴– Prince Eugène
۵– Rastatt
۶– Bade

مطابق معمول امپراطوری اطریش بزبان لاتین تنظیم میشد) در ۶ مارس ۱۷۱٤ در راشتات امضا گردید. طبق این معاهده آلزاس و استراسبورگ درتملک فرانسه باقی ماند، شهر لاندو از طرف شارل ششم وشهرها واستحکامات ساحل راست رود رن از جانب لوئی‌چهاردهم مسترد شد. متحدین آلمانی پادشاه فرانسه در سرزمینهای‌خود و با عناوینی که داشتند، مستقر گردیدند.

ولی از این میان ماکس‌امانوئل[1] فرمانروای باوی‌یر، صدیق‌ترین دوست‌لوئی چهاردهم، نتوانست ساردنی[2] را که در معاهده راشتات بوی وعده داده شده بود، بتصرف خویش درآورد. پادشاه فرانسه این ناحیه را به‌امپراطور واگذار کرد و در مقابل ناپل، میلان، توسکان و پی‌بای اسپانیا وشهرهای تورنه، من‌نن و فورنس‌را به ماکس‌امانوئل بخشید. فیلیپ پنجم که از تمام این جریانات برکنار مانده بود، شدیداً اعتراض کرد.

اسپانیائیها که کشور خویش را برخلاف وصیت شارل دوم، در حال تجزیه دیدند، بدون در نظرگرفتن اوضاع و احوال بخشم آمده عدم رضایت کامل خود را اظهار داشتند. فرمانروایان آلمانی و ایتالیائی نیز بنوبهٔ خود صدا باعتراض بلند کردند ولی شاهزاده اوژن و ویلار بدون اعتنا و توجه باین اعتراضات در ۷ سپتامبر متن معاهده را در بادن[3] وسپس درماه مارس درسوئیس، تأیید وتسجیل نمودند. درنتیجه لوئی‌چهاردهم ازطرف امپراطوری موفق شد که تمام‌خطوط سرحدی فرانسه را برمبنای فتوحات اولیهٔ خود ازجمله استراسبورگ را حفظ وضمناً نوهٔ خویش را در مقام سلطنت اسپانیا ومستعمرات امریکائی تثبیت نماید. هدف ومقصودی که‌پادشاه فرانسه از جنگهای طولانی جانشینی اسپانیا آرزو داشت برآورده شود.

۱– Max-Emmanuel

۲– Sardaigne

۳– Baden

شکست قطعی شارل دوازدهم (۱۷۱۵-۱۷۰۷)

در مقابل پادشاه فرانسه از جانب مشرق مجبور شد به ضعف و شکست پادشاه سوئد، متحد خود، سرتسلیم فرود آورد. زیرا در زمانی که جنگهای جانشینی اسپانیا درجریان بود. جنگ درشمال اروپا در پولونی ودر روسیه در وضعی ناگهانی و غیرمنتظره درگیر شد.

بطوریکه درسابق دیدیم پطر کبیر تزار روسیه باتعرض ومحاصره پولونی‌شارل دوازدهم را مجبور کرد که مرکز ستاد خود را در آلت رانشتاد[۱] درکشورساکس برای کمک به استانیسلاس[۲] پادشاه پولونی، ترک گوید (سپتامبر ۱۷۰۷). پادشاه سوئد در رأس ۴۴۰۰۰ سپاهی از رود ویستول[۳] عبور کرد و وارد گرودنو[۴] شد و از آنجا با تأنی بسوی مسکو عزیمت نمود. قوای نظامی پطر با جنگ وگریز از برابراو عقب می‌نشستند. تزار با روش سربازگیری که جدیداً بکار میبرد امیدوار بود با افزایش تعداد سربازان بتواند با دشمن مقابله کند و نقشهٔ نظامی خود را با خسته و فرسوده کردن شارل طرح ریزی کرده زمانی تصمیم داشت که با قوای او روبروشود که شش نفر سرباز روس درمقابل یکنفر سوئدی دراختیار داشته باشد وضمناًبتواند از زمان وفاصله وگرسنگی و سرما استفاده نماید.

درماه ژوئیه ۱۷۰۸ به‌شهر موهلی‌یف[۵] رسید و درآنجا درانتظار ۳۰۰۰۰ سپاهی کمکی وآذوقه وتجهیزات که لوونهوپ[۶] نایب اومأموریت داشت ازلیوونی[۷] وفنلاند فراهم آورد، باقی ماند. پادشاه سوئد براثر یک رشته عملیات دیپلوماسی ماهرانه درصدد برآمد مسکو را درمحاصرهٔ دشمنانش بیندازد برای انجام این‌مقصود ترکان عثمانی‌را باعلان جنگ باتزار وادار ساخت وضمناً با قزاقهای اوکران‌داخل

۱- Alt–Ranstadt
۲- Stanislas
۳- Vistule
۴- Grodnov
۵- Mohliev
۶- Lovenhope
۷- Livonie

در ارتباط شد و آنانرا به هجوم بخاك روسیهٔ تزاری تحریك نمود . باین ترتیب ارتش سلطنتی سوئد و لوونهوپ وسپاهیان لهستانی وقزاقهای مازپا[۱] و قزاقهای حوزهٔ دون[۲] وترك و تاتار بالاجماع بخاك روسیه حمله بردند وشهرهای ساراتوف[۳] و تزاریتسین[٤] را بتصرف درآوردند وارتش پطر را ازهر طرف درمحاصره انداختند . ولی موفقیت این نقشهٔ جنگی دوامی نیافت و بزودی یك قسمت از قوای شارل دوازدهم در نزدیکی شهر دوبروئیه[٥] شکست فاحشی خورد وسپاهیان لوونهوپ در شهر لی یسنائیا[٦] باتمام مهمات وآذوقه بچنگ سپاهیان روس افتاد (اکتبر ۱۷۰۸) .

مازپا سردار قزاقها درکنار رودخانه دسنا[۷] با قوای خود بارتش سوئد پیوست ولی کمك او چندان تأثیری درسرنوشت جنگ نکرد زیرا مسئله تهیه مهمات وآذوقه در این موقع بزرگترین گرفتاری را برای پادشاه سوئد فراهم آورده بود .

شارل دوازدهم برای رسانیدن آذوقه به سپاهیان خود فوق‌العاده نگران شدو تمام امید وی به‌انبارهای گندم ناحیهٔ اوکرن بود . ولی پطر بوی پیشدستی کرد و براثر خیانت مازپا ، سردار قزاقها فرمانداد تا تمام محصول گندم وغلات اوکرن را به انبارهای شهر پولتاوا درکنار رودخانهٔ ورسکلا[۸] حمل نمایند . بنابراین شارل دوازدهم بطرف ناحیهٔ مزبور هجوم برد ، برای وی موفقیت در این حمله حیاتی بود زیرا درصورت عدم موفقیت ارتش اوگرفتار قحط وغلا میشد . در بهارسال ۱۷۰۹ شهر مزبور را درمحاصره گرفتند ولی‌تعداد سپاهیان پادشاه سوئد به ۱۸۰۰۰ نفررسیده بود که باضافهٔ قزاقهای مازپا و تاتارها و سایر عناصر خارجی از ۳۰۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد آنهم گرفتار بی‌آذوقگی ونداشتن مهمات کافی . درچنین وضعی بود که‌روحیهٔ ارتش شارل دوازدهم رو بتزلزل گذاشته از فرماندهٔ خود سلب اعتماد کرد .

۱- Mazeppa
۲- Don
۳- Saratov
٤- Tsaritsin
٥- Dobroîé
٦- Liessnaïa
۷- Desna
۸- Vorskla

تزار روسیه که منتظر بود قوای دشمن گرفتار گرسنگی و گرمای طاقت فرسای جلگه ها بشود ، چون روحیهٔ سپاهیانی را که تا آنزمان مغلوب نشدنی بنظر می‌آمد متزلزل وسست دید موقع را مغتنم شمرد وبنای تعرض را بدان گذاشت . ولی برخلاف انتظار شارل‌دوازدهم، باوجود اینکه زخمی‌شده و درحال ضعف بود، شخصاًفرماندهی قوا را بعهده گرفت وبرای‌حمله به پطر پیشی گرفت . فرماندهان سوئدی که به‌اطاعت از امر پادشاه خود عادت کرده بودند باوجود وخامت اوضاع سرتسلیم فرود آوردند . هفتاد هزار سپاهی‌روس ارتش‌سوئد را درمحاصره گرفت ودست‌بکشتار آن زد، هزاران نفر از آنها بخاك هلاكت افتادند و تعداد بیشماری اسیر گردیدند و مابقی بسرعت بجانب سواحل رود دنی‌یستر[۹] عقب نشستند ولی از طرف قزاقهای تزار تعقیب شده یا کشته شدند و یا اسیر گردیدند و فرمانده آنان لوونهوپ نیز بچنگ سواران قزاق افتاد . شارل دوازدهم بهمراهی تعداد معدودی از دوستان و افسران درحال بیماری وضعف موفق شد از صف دشمن بگذرد و به ترکان عثمانی پناه ببرد ، عثمانیها هم او را درشهر بندر در سولداوی بگرسی پذیرفتند .

اتفاقات لی‌یسنائیا و پولتاوا سرنوشت اوضاع اروپای شرقی را کاملاً تغییر داد ، بجای شارل دوازدهم شکست خورده قدرت جدیدی که آن تزار روسیه باشد، بظهور رسید .

روسها ازاین پیش‌آمد بسیار خوشحال‌شده برخود بالیدند . سفیردانمارك مقیم مسکو در این باره چنین نوشت :

« فتح و پیروزی قلوب مردم روسیه را بطوری بوجد وشعف درآورده که سر از پای نمی‌شناسند و این افتخار را که بهیچوجه انتظار آنرا نداشتند ، با شادی هرچه تمامتر تلقی کرده‌اند» .

در پولونی ، اگوست دوساکس پادشاه مخلوع با شنیدن پیروزی پطر ، از

۹- Deniester

نجبا و اشراف برای برکناری استانیسلاس کمک خواست (اوت ۱۷۰۹). طرفداران پادشاه پولونی بتدریج رو بنقصان میرفتند، هرج ومرج وآشوب در سراسر کشور بـرپا خاست. نایب‌السلطنه‌ای که پادشاه سوئد گماشته بود نتوانست از عهدهٔ خوابانیدن آتش انقلاب جلوگیری نماید. ملت هم موقع را غنیمت شمرده از نکث عوائد خود وسربازگیری وفشار مالیاتها و ازهم گسیختگی اوضاع بازرگانی وظلم وتعدی‌دستگاه حکومت صدا باعتراض بلند کرد. افسران ارشد و والیان ایالات هریک دم ازخود-مختاری زده به‌آتش آشوب وهرج ومرج دامن زدند.

در چنین وضعی تمام دشمنان سوئد به جنبش و حرکت درآمدند. پادشاه دانمارک که پس از شکستهائی که خورده بود قوای نظامی خود را ترمیم و تجهیز کرده بود با حفظ ارتباط دوستانه با اگوست[1] فرمانروای ساکس در اکتبر ۱۷۱۰ پیمانی‌دفاعی وتعرضی با تزار روسیه امضانمود. اگوست ازجانب خود نیزمعاهده‌ای بهمین قرار با پطر منعقد ساخت. با این‌ترتیب اتحادیه‌ای مشابه با اتحادیه سال ۱۶۹۹ برعلیه دولت و پادشاه سوئد تشکیل گردید. تنها از این میان براندبورگ بود که به اتحادیه نه‌پیوسته بود، پادشاه جدید پروس، فردریک اول[2] زمانی به اتحادیه مزبور می‌پیوست که ناحیهٔ پروس متعلق به پولونی و قسمت پومرانی[3] در تصرف سوئد، ضمیمهٔ خاك وی بشود. تزار روسیه وعده داد در صورتیکه پادشاه پروس از عبور ارتش سوئد از پومرانی ممانعت بعمل آورد، در موقع عقد قرارداد صلح ناحیهٔ البینگ[4] متعلق به سوئد را بوی واگذار خواهد نمود.

با تمام این تفاصیل برای تمام متحدین اوضاع مناسب وطبق دلخواه نشد. دانمارکیها درموقع تعرض به اسکانی[5] (۱۷۱۰-۱۷۰۹) با شکست مواجه شدند ولی درمقابل بتصرف قسمتی از شلسویک[6] موفق آمدند.

۱- Auguste de Saxe ۲- Fréderic Ier

۳- Pomeranie ٤- Elbing

٥- Scanie ٦- Sleswig

روسها شهر ویبورگ[۱] وسپس ریگا[۲] را پس از مدتی محاصره، متصرف شدند. سرزمین کورلند[۳] از راه ازدواج فرمانروای آن با یکی از خواهرزاده‌های پطر درحوزهٔ اقتدار دولت تزاری داخل شد، بااین‌ترتیب روسها تمام سواحل دریای بالتیک را از مردابهای کارلی[٤] که در آن شهر پطرزبورگ[٥] ساخته شد، تا حوزهٔ رود نیه‌من[٦] در زیر تسلط و اشغال خود درآوردند و از این راه دریچهٔ بزرگی بروی دریا برای خویش بازنمودند.

اگوست دوم دراین زمان سرگرم فتح مجدد پولونی وبیرون آوردن آن ازدست استانیسلاس، که بجای اینکه با زور اسلحه از تخت وتاج خود دفاع کند باعضای شورای سلطنتی و بزرگان کشور متوسل شده بود، گردید. دی‌یت ورشو (مجلس شورای ورشو) بدون اعتنا بتقاضا و التماس استانیسلاس، او را از سلطنت خلع کرد و اگوست را بجای وی بتخت سلطنت نشانید، استانیسلاس پس ازاین واقعه فرار کرده بشهر اشتتین[۷] پناهنده شد واز آنجا به شارل دوازدهم پادشاه سوئد پیوست.

شارل دوازدهم که درشهر بندر[۸] مهمان ترکان عثمانی بود ازفکر مراجعت بکشور خویش که درحال آشوب ودرمعرض خطر بسرمیبرد، منصرف گردید و حتی پیشنهاد لوئی‌چهاردهم را مبنی بردراختیارگذاشتن چندین کشتی برای مراجعت او به‌سوئد که بوسیلهٔ سفیر فرانسه درقسطنطنیه بوی ابلاغ شد، نپذیرفت وتنهاهدفش برانگیختن ترکان برعلیه دولت تزاری روسیه بود. بخصوص که ترکها از پس از شکست درسواحل رود دانوب و متارکهٔ کارلوویتز[۹] پیوسته با تجهیز قوا و مرمت اوضاع نظامی خود، درصدد بودند جبران شکست را بنمایند. حسین صدراعظم

۱– Viborg
۲– Riga
۳– Courland
٤– Carélie
٥– Petersbourg
٦– Niemen
۷– Stettin
۸– Bender
۹– Karlowitz

عثمانی نوۀ کورپرولوی اول موفق شد در اوضاع اداری و اقتصادی ومالی تجدیدنظر بعمل آورده نظم‌را درمیان ینیچریها وسپاهیان، که ارتش عثمانی‌را تشکیل میدادند، برقرار سازد.

باساختن وایجاد وتأسیس مساجد ومدارس روحیۀ مسلمانان را باحفظ احترام نسبت به عیسویان ، تقویت نمود ولی پس از برکناری او تمام اقداماتش بدست فراموشی سپرده شد و مجدداً هرج و مرج و بی‌نظمی سراسر آن کشور را فرا گرفت. سلطان مصطفی دوم از طرف ینیچریها وسپاهیها ازسلطنت مخلوع و بجای وی احمد گماشته شد (۱۷۰۳).

صدراعظم‌ها و زمامداران بی‌اعتنا به اداره امور کشوری نصایح سفیر فرانسه و شارل دوازدهم را مبنی برخطر تهدید روسها بادیدۀ اغماض می‌نگریستند و اگر پطرکبیر بی‌احتیاطی نکرده وطرد شارل دوازدهم را از دربار عثمانی خواستارنشده‌بود ترکان‌عثمانی بهیچوجه حاضرنبودند متوجه چنین خطر بزرگی بشوند (اکتبر ۱۷۱۰). تقاضای پطر تزار روسیه با تهدید سلطان عثمانی که طرد مهمان خود را برخلاف موازین اخلاقی دانست مواجه گردید.

سلطان احمد به‌تزار پیغام‌داد که اگر درانجام تقاضای خود اصرار ورزد تمام استحکامات وقلاع و پایگاههای روسیه را در دریای سیاه با خاك یکسان می کند و به‌قزاقهای اوکرن آزادی سابق‌خودرا مجدداً خواهد داد واستانیسلاس‌را بپادشاهی پولونی برسمیت می‌شناسد واو وشارل دوازدهم را برعلیه اگوست فرمانروای‌ساکس می‌شوراند و درصورت استنکاف اگوست ازترك ورشو لیوونی را بپادشاه سوئد مسترد میدارد و بالاخره سن پطرزبورگ را خراب خواهد کرد. این تهدید اعلان جنگ بود، جنگی که شارل دوازدهم امیدوار بود بتواند از آن نتایجی به‌نفع خویش عائد گرداند.

نیروی دریائی عثمانی مرکب از ۳۶۰ فروند با ۳۵۰۰۰ سرباز وارد دریای

سیاه شد و بجانب بندر آزوف[1] رهسپار گردید . پطر در این زمان هم بیمار و هم از اوضاع خود ناراضی و ناراحت بود ، تصمیم گرفت قبل از عزیمت به این مسافرت جنگی بوضع اداری ودولت خود سروصورتی بدهد، تزار درسال ۱۷۰۰ دوما[2] (مجلس شورای) بویارها را به مجلس شورای خصوصی سلطنتی تبدیل کرده بود ، درسال ۱۷۱۱ مجلس دیگری بنام مجلس سنا ، که تمام زمام امور را دراختیار آن گذاشت وآنرا درحل وعقد امور با شورای خصوصی سلطنتی شریک نمود، تأسیس کرد . ضمناً معشوقهٔ خود را بنام کاترین آلکسیانا میخائیلوف[3]، دختر یتیمی از پدر ومادر ناشناس، رسماً بعقد ازدواج خویش درآورد .سپس رشتهٔ ارتباط خود را ضمن ملاقات در شهر یاروسلاول[4] با اگوست دوم مستحکم نمود (سه ۱۷۱۱) و درصدد برآمد اتحاد با پادشاه پروس را، که پیوسته درصدد جلب منافعی برای خویش بود، جلب نماید. درخلال این مدت پطر موفق شد با امرای مولداوی[5] ، والاشی[6] (برانکووان کاتاکوزن[7] و دمتریوس کانتیمر[8]) که هردو از امرای تابع سلطان عثمانی بودند ، مناسبات دوستانه برقرار نماید .

پطر کبیر پس از این اقدامات بجانب پروت[9] رهسپار گردید و در ژوئن وارد یاسی[10] پایتخت مولداوی شد ، در اینجا ارتش تزار با کم بود خواربار وسردی مردم مولداوی مواجه شد ودرست به همان وضعی که شارل دوازدهم در پلتاوا گرفتار شده بود ، گرفتار گردید .

ازطرف دیگر سپاهیان ترک بسرعت درجلگه مولداوی به پیشروی خود ادامه میدادند تا اینکه سرانجام قوای ترک و روس در ساحل رود پروت درمقابل یکدیگر

۱- Azov
۲- Duma
۳- Catherine Alexeiana Mikhailov
٤- Joroslavl
٥- Moldavi
٦- Valachie
۷- Brancovan Catacuzéne
۸- Démétrios Cantémir
۹- Prout
۱۰- Iassi

قرار گرفتند . تاتارهای کریمه از پشت سپاهیان روس را درمحاصره گرفته راه عقب ـ نشینی را بروی آنان بستند ، شارل دوازدهم از موقع استفاده کرد و خود را در این فتح شریک نمود .

زمانی بنظر آمد که پادشاه سوئد بمقصود خویش یعنی شکست تزار موفق آمده است ولی عقل وتدبیر وحیلهٔ پطر کبیر تمام حسابهای او را نقش برآب کرد . تزار که ازطرف سپاهیان ترک محاصره شده بود قبل از رسیدن شارل دخالت رقیب را باپیشنهاد عقد معاهده‌ای خواستار گردید . برای نجات و رهائی خویش حاضر شد تمام نواحی را که از سوئدیها گرفته بود مسترد دارد و بهمین منظور قراردادی در شهر فالسیو[۱] در کنار رود پروت باعثمانیها امضانمود که طبق آن قبول کرد استحکامات تاگانروگ[۲] خراب وبندر آزوف را تخلیه نماید ودر امور پولونی دخالت نکرده اجازه دهد تاشارل دوازدهم آزادانه بکشور خویش مراجعت نماید وضمناً تمام اسیران را مسترد دارد . ولی تمام این وعده‌ها فریب بود و بمحض اینکه بکشور خویش مراجعت کرد تمام وعده‌ها را فراموش نمود ومخالفت و دشمنی را از نو گرفت منتهی درهای مذاکره و مناسبات خود را با دربار عثمانی مسدود ننمود . برای بار دیگر سعادت و کامیابی نصیب تزار گردید زیرا صدراعظم عثمانی بوی وعده داد که درعوض استرداد بندر آزوف حاضر است شارل دوازدهم را از امپراطوری عثمانی طرد نماید و چون پادشاه سوئد ازعزیمت ازخاك عثمانی امتناع ورزید سپاهیان ترك بزور او را بشهر دموتیکا[۳] بردند (فوریه ۱۷۱۳) ومذاکرات صلح میان روسیه وعثمانی ، بوساطت دولتهای دریائی که منافع خویش را در شکست و برافتادن پادشاه سوئد می‌پنداشتند، درشهر آندرینوپل[٤] آغاز گردید . با این ترتیب شارل دوازدهم بدون دوست ومتحد و ناامید از داشتن هرگونه کمك ومساعدتی متصرفات خود را در آلمان مورد تهاجم وتاخت وتاز دشمن دید .

۱- Falciu
۲- Taganrog
۳- Démotica
٤- Andrinople

بدبختی ونامرادی ازهر سو بپادشاه سوئد روی آورد، دانمارکیها وساکسونها و روسها متصرفات سوئدی آلمان شمالی را مورد تهاجم قرار دادند درحالیکه نروژیها ازطرف دیگر بخاک سوئد بدون دفاع حمله ور شدند. نیروی دریائی دانمارک بلامانع تفوق خود را درتنگه های دریای شمال و بالتیک برای بار دیگر محرز گردانید و با پشتیبانی توپخانهٔ ساکسون شهرهای اشتاد[۱] و برم[۲] و وردن[۳] را بتصرف درآورد. متحدین شهر اشترالسوند[٤] را در محاصره گرفتند و روسها به تسخیر ایالت پومرانی[٥]، باستثنای شهر اشتتین[٦] (۱۷۱۲) که آلمانها از ترس اینکه مبادا از زیر نفوذ سوئد خلاص شده بچنگ روسها بیفتند نگذاشتند این شهر بتصرف آنان درآید، نایل آمدند. فردریک گیوم اول پادشاه پروس که در فوریه ۱۷۱۳ بجای پدر بپادشاهی رسیده بود، با حسن تدبیر و ترتیب خاص خود موقع را مغتنم شمرده در پائیز سال ۱۷۱۳ با مسکو قراردادی امضا نمود که بموجب آن در برابر کمک نظامی بندر اشتتین را، که در ۲۹ سپتامبر بتصرف قوای متحد روسیه و دانمارک اشغال شده بود، باضافهٔ اراضی پومرانی تا حدود ناحیهٔ پین[۷]، که چند هفته قبل از این مقرر شده بود بکمک سوئدیها برعلیه روسها و دانمارکیها وامیر هولشتاین گوتروپ[۸] وارد جنگ شود، ضمیمه خاک پروس نمود. ازطرف دیگر منتخب هانوور، ژرژ، شوهر خواهر فردریک گیوم، به پیروی از دانمارکیها، قوای خود را بسرزمین سوئدی برم و وردن وارد کرد وطبق معاهدهٔ محرمانه ۲ مه ۱۷۱۵ با دولت پروس و دانمارک در آن سرزمین مستقر گردید، درمقابل وعده داد که متحدین را در تصرف ویسمار[۹] در ایالت مکلمبورگ[۱۰] وباقیمانده پومرانی یاری ومساعدت نماید. بموجب معاهدهٔ

۱- Stad
۲- Brème
۳- Verden
٤- Stralsund
٥- Poméranie
٦- Stettin
۷- Peene
۸- Holstein-Gottrop
۹- Vissmar
۱۰- Mecklembourg

دومی که در ماه اکتبر امضا نمود موفق شد رضایت دولت تزاری را نیز برای تثبیت معاهدهٔ اول جلب نماید. بالاخره پطر کبیر در ژوئیه ۱۷۱۴ نیروی دریائی سوئد را در مجاورت دماغهٔ هانگو[1] بکلی درهم شکست و از اینراه توانست بتمام سرزمین فنلاند جنوبی وجزایر آلاند[2] دست بیابد.

شارل دوازدهم پس از آگاهی به ائتلافی که بتدریج برعلیه او درحال وقوع بود در اکتبر ۱۷۱۴ خاک عثمانی را ترک گفت. تنها بهمراهی یکنفر دیگر موفق شد بطور ناشناس از هنگری و اطریش و آلمان جنوبی و وستفالی و مکلمبورگ عبور کند و پس از شانزده روز راه پیمائی شبانه وارد اشترالسوند شود در اینجا خود را بعنوان فرستادهٔ پادشاه سوئد به نگهبان حاکم شهر معرفی نمود. ولی پس از اینکه مردم شهر از ورود او اطلاع حاصل کردند بشادی برخاسته شهر را آذین بستند (۲۲ نوامبر ۱۷۱۴). شارل مصمم شد جنگ را برای بار دیگر برعلیه دشمنان سرسخت خود آغاز نماید، بهمین منظور از امپراطور تقاضا کرد شهر اشتتین را بوی مسترد دارد، ولی آیا امپراطور میتوانست بچنین درخواستی جواب مثبت بدهد؟ وحتی موفق نشد امپراطور را حاضر کند که پادشاه پروس را برای تصرف پومرانی مورد بازخواست قرار دهد، تنها از این میان یک نفر برای پادشاه سوئد باقی مانده بود وآن متحد قدیمی سوئد لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه بود.

لوئی چهاردهم در ۳ آوریل ۱۷۱۵، پیمانی با شارل امضا کرد که طبق آن دو پادشاه حفظ و نگاهداری کشورهای خود را تضمین کردند ولی پادشاه فرانسه برای متحدی که کشورش مسافت زیادی با فرانسه داشت چه میتوانست بکند؟ دشمنان که نیروی دریائی آنان برسراسر دریای بالتیک مسلط شده بودند هرگونه ارتباطی را ازسوئد به آلمان قطع کرده نمیگذاشتند کمکی برسد، پایگاهها وقلاع نظامی محروم از خواربار و مهمات یکی پس از دیگری سقوط میکرد، در ژوئیه و اوت ۱۷۱۵

۱- Hangô ۲- Aland

استحکامات ولین[1] و اوزدوم[2] ودر نوامبر روگن[3] ودر دسامبر اشترالسوند ، که شارل درموقع محاصره در آنجا بود و بزحمت توانست خود را نجات دهد ، بدست متحدین افتاد ، با این ترتیب سوئد تمام فتوحات گوستاوآدولف را درآلمان و نفوذ خویش را در دریای بالتیک بنفع روسها و دانمارکیها ازدست داد.

پادشاه فرانسه بنوبهٔ خود محروم ازمتحدین قدیمی خود درشمال اروپا وحتی از ترکان عثمانی دوست ومتحد قدیمی فرانسه ، که اطریشیها آنان را از اطریش و هنگری رانده ومجبورشان کرده بودند از تمام فتوحات وصحنه های جنگی در بالکان صرفنظر نمایند ، باوجود پیروزیهائی که در جبهه های رود رن نصیب وی شده بود، برتری و تفوق سیاسی خود را ازدست داد ازاین پس تسلط ونفوذ سیاسی و نظامی فرانسه رو بانحطاط وسقوط رفت ولی درمقابل ازنظر روحی وفکری هنوز بقدرت خود باقی و ازاین حیث سراسر اروپا را در زیر نفوذ داشت.

۱– Wollin
۲– Usedom
۳– Rügen

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

کتاب ششم

اروپا در فاصله سالهای

(۱۷۱۵ - ۱۷۰۰)

فصل اول

اندیشه‌های نو در اروپا

در حدود سال ۱۷۰۰ در فرانسه و در تمام اروپای غربی اندیشه های نوئی آمیخته بیک‌سلسله مبارزه‌ها واختلافات فکری‌وحوادث مهم که اساس وبنیان دنیای آن زمان را متزلزل و درهم ریخته بود، بوجود آمد. افکار انتقادی درتمام مسائل نفوذ یافته ومتعرض آنها شده بود. فرانسوی، انگلیسی، هلندی و آلمانی در حل مسائل وتحقیق درقوانین وعلل و اسباب و بالاخره در تمام تشکیلات واصول‌سیاسی و اقتصادی اجتماع مانند علوم و یا فلسفه با یکدیگر داخل در رقابت شدند.

بطوریکه سابقاً دیدیم در این زمان مکتب دکارت در اوج موفقیت وپیروزی بود. از آغازسال ۱۶۹۰ متفکرین روشنفکر اروپای غربی، بطور کلی، روش و فلسفهٔ دکارت را مورد قبول قرار داده بدان گرویده بودند. این عقیده و روش باظهور مالبرانش تجدید حیات کرده وسیله و مسبب موفقیت بیشتری برای آن گردید و بزودی با تغییر شکلی که در آن بوقوع پیوست و بصورت سیستم مخصوصی درآمد مورد استفاده‌لایبنیتز فیلسوف عالیقدر واقع‌شد. دراین زمان در انگلیس جدید، رقیب بزرگ فرانسه، نوعی روش فلسفی‌بوجود آمد که باقسمتهای بزرگی ازفلسفهٔ دکارت مخالفت و منافات داشت وخود روشی شد که از سایر روشهای متداول آن زمان‌دنیا جدا بود.

لاك[1] و نیوتون[2] هردو دانشمند آنچنان که شایسته بود بموفقیتی نایل نیامده بودند ولی با این تفصیل در انگلیس وهلند و حتی در فرانسه پیروان متعصبی پیدا

1- J. Locke

2- Newton

کردند. میان عقاید وافکار واصول مختلف مشاجرات ومباحثات مفصلی درگرفت که مدت پنجاه سال بطول انجامید.

ازطرف دیگر روش ومکتب دکارت و لاك ونیوتون باوجود اختلافات اصولی درموضوع برتری دراستدلال وحق ومبارزه برعلیه نادانی وجهل و خرافات‌پرستی و فشار وظلم وتعدی بایکدیگر تشابه و هم‌آهنگی کامل داشتند و بهمین مناسبت بود که این تشابه وهم‌آهنگی باوجود اختلاف‌نظر در اصول عقاید وسیله شد که دراین دوره معنا ومفهوم عقاید و اصول علمی و فلسفی بصورت بارز و مشخصی خودنمائی نمایند.

علوم تجربی: مبارزه میان پیروان مکتب دکارت[1] و پیروان مکتب نیوتون[2]

علوم تجربی دراین دوره درنتیجهٔ زحمات ایتالیائیها و بعد هلندیها و انگلیسها (هوئیگنس[3] ونیوتون) برپایه متین و استواری بنانهاده شد. کتاب «بحث مناظر ومرایا[4]» نیوتون درسال ۱۷۰٤ به‌انگلیسی و درسال ۱۷۰٦ به لاتین پس ازانتشار کتاب «رسالهٔ نور[5]» هوئیگنس بزبان فرانسه درسال ۱٦۹۰، منتشر گردید. دانشمندان اروپا انتشار کتاب مزبور را، که اساس علوم جدید را پایه‌ریزی کرد، با مسرت وخوشحالی تلقی نمودند.

دراین زمان فیزیك دکارت درتمام فرهنگستانها و دانشگاههای اروپاشهرت بسزائی یافته بود. دستگاههای تعلیماتی مدارس که ازاصول وتعالیم ارسطورهائی یافته بودند تعقیب روش ومکتب دکارت را انقلابی پنداشتند.

میان دو روش گرد باد کارتزین‌ها و جاذبهٔ نیوتونی، دانشمندان و فلاسفه اختلاف وجدائی بوجود آمد. انگلیسها عموماً طرفدار نیوتون وهلندیها، باهوئیگنس و پس ازاوگراوزاند[6] و پیروان او، فارغ از اندیشه‌های تجربی، به معتقدات قوهٔ

۱– Cartesiens
۲– Newtoniens
۳– Huygens
٤– Optique
٥– Traité de la lumiére
٦– S’Gravesande

جاذبه با فاصله زیاد ، که باعث اولین قوۀ جاذبه برای بوجود آمدن وزن می‌شد ، معتقد و بستگی داشتند . درقسمت باقیمانده اروپا بسیاری جانب گرد باد دکارت را گرفته فرضیه قوۀ جاذبه را بعنوان قدرتی‌پنهانی و نامعلوم ، مطرود شناختند . طرفین با استدلال و شرح وتفسیر فرضیه های مزبور با یکدیگر بمشاجره ومباحثه پرداختند . نیوتون و هوئیگنس بطور وضوح عدم تطابق وتوافق گرد باد را با کیفیات نجومی و حتی با حرکات ستاره‌های دنباله‌دار و ستاره‌ها ، اعلام داشتند . کارتزینهای فرانسه و ایتالیا مانند فونتنل[۱] و رمونددومونمور[۲] و آبه‌ویلموت[۳] و پولنی‌دوپادو[٤] بوسیلۀ رساله ها ومقاله های متعددی کوشش کردند جواب‌دستۀ مزبور را بدهند ولی‌دلایلی که این دانشمندان برای اثبات عقاید خود اظهار میکردند باوجود عوامل‌و کیفیات نجومی بسیار پیچیده ومبهم بود زیرا ستاره‌های دنباله‌داری بودند که برخلاف‌جهت وحرکت گرد باد سیرمیکردند موضوعی که به‌اثبات عقاید آنان لطمه وارد می‌آورد .

کارتزین ها ازجمله آبه‌ویلموت در مقابل این ابهام جواب میدهند که ستاره‌های دنباله‌دار ستاره‌های دائمی و ثابت نیستند و وقتی که یک بار ظاهر شدند دیگردیده نمیشوند و آنها توده‌های آتشی‌میباشند که یکبار در آسمان ما ظاهر شده پس‌ازعبور از خط سیر معین در ماوراء ستاره زحل از نظر ناپدید میگردند . کارتزین ها جذر ومد دریاها را دراثر کشش وفشار ماه میدانند واز آن به‌این فرضیه میرسند که گرد باد از ماه جدا شده و در سطح پائین اطراف کرۀ زمین را فرا میگیرد ولی کارتزین کاسینی[٥] عمل خورشید را نیز دراین فعل وانفعال مؤثر میداند و بهمین‌جهت او را از پیروان دکارت جدا میکند . زمانی رسید که کارتزین های بسیار متعصب به عقاید دکارت مانند کاسینی و دورتوس‌دومران[٦] متوجه شدند که بسیاری از مسائل با عقاید و

۱– Fontenelle
۲– Remond de Montmort
۳– Abbé Villmot
٤– Poleni de Padoue
٥– Cassini
٦– Dortous de Mairan

فرضیه های دکارت تناسب نداشته مخالفت دارد بنابراین خواه ناخواه مجبور شدند بتدریج متوجه فرضیه واصول نیوتون بشوند و بدان متمایل گردند.

درسال ۱۷۱۵ مشاجره واختلاف میان دو دستهٔ مخالف بحداعلای خود رسید. در زمانیکه پولنی ایتالیائی بروش و اصول نیوتون حمله میکرد، دانشمند دیگری بنام کوت[1] در مقدمهٔ چاپ دوم کتاب خود در تحت عنوان «اصول ریاضی»[2] چنین پاسخ میدهد:

«نمیتوان کیفیات وجود وخلقت را که تجربه وجود آنها را مدلل وثابت کرده است به تخیلات و افسانه و مجهولات تعبیر کرد».

دورتوس دومران دانشمند جوان دیگر راجع بپائین آمدن جیوه در لولهٔ بسیار باریک اظهار نظر کرد که علت این امر قوهٔ مغناطیسی یعنی قوهٔ جاذبهٔ نیوتون است ولی فونتنل که اعتقاد کامل به‌استاد خود یعنی دکارت داشت، عقیدهٔ او رامردود شناخت.

دراین محیط جدید تحقیقات و روشهای تجربی بود که دانشمندان، حتی آنان که در عقاید دکارت متعصب و پای‌بند بودند دست بکار تحقیق ومطالعه شدند، تجربه[3] وامر[4] این دو کیفیت علمی‌سرانجام خودرا تحمیل کرده دانشمندان‌را مجبور کرد به پیروی ازاین دواصل بتحقیق بپردازند. با تمام این تفاصیل اثرات افکار موزون وتمایل به فرضیات هنوز بقوت خود باقی بود ولی تمام پیشرفتهائی که دریک رشته از علوم بوجود می‌آمد ناچار با علوم نزدیک به آن و سپس با تمام رشته های مختلف دیگر ارتباط و بستگی پیدا میکرد، بدین ترتیب ترقی و پیشرفت به‌سرعت بیشتر و باشدت هرچه تمامتر درجریان افتاد.

ریاضیاتی که نیوتون و لایبنیتز باکشف حساب فاضله و فرضیه های مکانیکی

۱– Cotes
۲– Principa Mathematica
۳– Expérience
٤– Le Fait

خود در آن تجدید نظر کرده و بصورت جدیدی درآورده بودند ، در تمام اروپا مورد توجه قرار گرفته بوسیله دانشمندانی دنبالهٔ آن ادامه پیدا کرد ، در انگلیس ، در آموزشگاههائی که برای همین منظور تأسیس گردید اشخاصی مانند جان والیس[۱] و روژه کوت[۲] وتیلور[۳] بتدریس وتحقیق دراین علم پرداختند. درفرانسه درفرهنگستان علوم[۴] ودر «کلژسلطنتی»[۵] ودرمیان طبقات روحانیون وقانونگزاران وقضات ودانشمندان عالیقدری مانند کاسینی و مالبرانش[۶] ، لاهیر[۷] ، وارین یون[۸] و لوپیتال[۹] بتحقیق علم ریاضی اشتغال داشتند. در اروپای مرکزی ، درآلمان وبخصوص در شهر بال[۱۰] که خانوادهٔ مشهور برنوئی یی[۱۱] آنرا علاوه برشهری مرکز بانکی و بازرگانی ، کانونی برای علوم اروپائی کرده بود، عقاید وافکار وفرضیه های نیوتون ولایبنیتز درخصوص ریاضیات مورد بحث وتحقیق قرار گرفت.

افکار ریاضی بتدریج مفهوم ادامه وتسلسل وحرکت وتعادل وباکمک عملیات هندسی عمومیت یافتن دینامیک را روشن ومدلل وثابت کرده راه را برای تحقیقات و اکتشافات علمی قرن بعد صاف وهموار نمود.

مکانیک با منابع جدید محاسبه درکیفیات طبیعی بیش از بیش مورد استفاده وعمل قرار گرفت. فرضیه های راجع به نور نیوتون وهوئیگنس دربارهٔ تموج[۱۲] وصدور اجزاء صغار[۱۳] ازجمله مسائلی بود که در این زمان مورد توجه قرار گرفت. نیوتون درکتاب «مناظر و مرایای»[۱۴] خود از امواجی که دارای شعاع عمل معینی هستند

۱- John Wallis
۲- Roger Cotes
۳- Taylor
٤- Académie des Sciences
٥- College Royal
٦- P. Malbranche
۷- La Hire
۸- Varignon
۹- L'Hospital
۱۰- Bâle
۱۱- Bernouilli
۱۲- Ondulation
۱۳- Emission Corpusculaire
۱٤- Optique

صحبت می کند و هیچگاه صدور اجزاء صغار را با تموج مخالف نمیداند و زمینه را برای نزدیک کردن دو فرضیه در مکانیک که در عین حال هم ذره‌ای باشد و هم تموجی مساعد کرد ضمناً این نکته را باید توجه داشت که نظر او دربارهٔ ماده تابع نظریه جزء لایتجزی دموکریت[۱] است که درقرن هفدهم بوسیلهٔ گاسندی[۲] مورد استفاده قرار گرفته بود ، در اینجا نیز باید گفت که نظریه جزء لایتجزی فقط جنبهٔ فلسفی ندارد بلکه ناظر به علم که متکی به تجربه یا تعبیر و تفسیر تجربه است ، می باشد .

بعقیده نیوتون ماده از اجزاء لایتجزائی که مانند ستاره تابع قوانین ریاضی جاذبه که هریک از اجزاء آنها بالاجبار طبق قانون جاذبه عمومی یکدیگر را جذب کرده و یک دستگاه متناسب و هم آهنگی را بوجود می آورند ، تشکیل شده است .

فرضیه های راجع به حرکت و ماده اثرات عمیقی درافکار وعقاید دانشمندان در مسائل علمی که مورد نظر آنان بود باقی گذاشت، اکتشافات و فرضیه ها دربارهٔ نور مخصوصاً فرضیه های هوئیگنس الهام بخش مباحث صوت و امواج صوتی با «گره‌ها» و «شکمهای» آنها گردید ، اکتشافات مزبور معلوم کرد که ارتعاشات صوتی دارای همان خواص و اثرات ارتعاشات نوری است که بهرصورت بطور نامحدود در موقع پراکنده و پخش شدن مکررتر و سریعتر خواهند بود .

ازاین پس اصول دیگری بوجود می آید که با مکانیک خالص کارتزی تفاوت خواهد داشت . بدون اینکه این نوع مکانیک را از نظر دور بداریم ، مکتشفین و مخترعین مانند اشتال[۳] آلمانی، پزشک دربار ویمار[۴] و بورهاو[۵] هلندی طبیب واستاد شیمی شهر لید[۶] درنظر گرفتند که با همیت وعظمت علم حساب باید پدیده‌ها ونیروهای مخصوص انواع اجسام و قوهٔ جاذبه متقابل را که از آن نتیجه میشود و بدان

۱- Démocrite
۲- Gassendi
۳- Stahl
۴- Weimar
۵- Boerhave
۶- Leyde

«متجانس»[1] می گویند ، اضافه نمود . زندگی نمیتواند مکانیسم ساده‌ای باشد بلکه اساس آن را باید در پدیده‌های خاص هرجسمی جستجوکرد . در اینجاست که فرد به‌حقوق از دست‌رفته خود میرسد. و «مادی»[2] به «مجرد»[3] و «جزئی»[4] به «کلی»[5] اضافه میشود. علم که بواسطهٔ تمایل طبیعتش بطرف جهانی بودن خطر اینراداشت که بسیار عمومی و مجرد شود توانست خود را بجائی برساند که باحقیقت و زندگی هم‌آهنگ شود ولی در این توافق و هم‌آهنگی لازم بود وضعی فراهم شود که ازخطاها مصون بماند. چگونه میتوان بدون فیزیک ، اساس شیمی و بدون شیمی تجربی با قوانین اساسی آن به علم زندگی پی‌برد ؟ چگونه بدون علم زیست شناسی می‌توان به‌یک پزشک فهمانید که پزشکی تنها هنر و یا حقه‌بازی نیست ، بلکه علم است؟ ضمناً باید متذکر شد که شیمی در این زمان درمراحل اولیه سیر میکرد وطب درعالم فرضیات سیر نموده و پزشکان هنوز از دستورات و معالجات قدیمی هیپوکرات[6] و گالی ین[7] پیروی میکردند. دانشمندان این زمان اشخاص معمولی نبوده هریک در مقام خود دارای شخصیت ومقامی ارجمند بودند مانند اشتال[8]، بورهاو[9] لیوونهوک[10] وهارتسوکر[11] که موفق شدند علم را ، باوجود اشکالات و دشواریهای فراوان، در راه ترقی و پیشرفت سوق دهند. باوجود این مسائل هنوز تماماً حل نشده وبه‌نتیجهٔ کاملاً مثبت نرسیده بود.

برای انجام این مقصود لازم بود درتمام رشته‌های علم اکتشافاتی بعمل آید ونسلها و دانشمندان با تجربه و روشن بینی یکی پس ازدیگری در اینراه قدم برداشته بفعالیت بپردازند . دانشمندان مزبورکه در دادن جواب به حل مسائل پدیده‌ها

۱- Affinité
۲- Le Concret
۳- Abstrait
٤- Le Particulier
٥- l'Universal
٦- Hippocrate
۷- Galien
۸- Stahl
۹- Bocrhaave
۱۰- Leeuwenhoek
۱۱- Hartsoeker

عجله داشتند ناچار شدند به اصول فرضیه های نیوتونی اتکاء نمایند . دانشمندان خلف آنهامانند بویل[1] و له‌مری[2] درپدیده های شیمی فقط ترکیبی ازاشکال وحرکات مشاهده میکردند . و برای اثبات آن به‌علم هندسه دکارت استناد مینمودند . اشتال و بورهاو هیچیک به مکانیسم خالص قانع نبودند . اشتال ثابت کرد که پدیده‌های زندگی تنها عکس‌العمل مکانیکی نیستند او به اتمها صفات ویا قوای خاصی نسبت میدهد و به یکنوع اعتقاد وجود روح درتمام اشیاء تمایل پیدا میکند . بورهاو که از نیوتن کاملاً الهام گرفته است به‌اجزاء نهائی اجسام خواص مخصوصی نسبت میدهد و میخواهد این خصوصیت را به جاذبهٔ میان ذرات مواد مختلف برگرداند . بنابراین جاذبه قانون تمام‌اجسام است خواه این اجسام بی‌نهایت کوچک باشند وخواه‌بینهایت بزرگ . ولی آیا با اتخاذ چنین طریقه و روشی میتوان مسائل ومباحث شیمی و تمام فرضیه های لیوونهوك وهارتسوکر را دربارهٔ کشف حیوانات ذره‌بینی درنطفهٔ حیوانات حل وروشن کرد ؟ قبل ازهرچیز باید پرسید خود این حیوانات ذره‌بینی چه چیز هستند ؟ وچگونه نطفه بسته شده توالد و تناسل انجام میگیرد ؟ تمام این مسائل معماهائی بود که لازم می‌آمد دربارهٔ آنها بجستجو پرداخت .

دراین زمان پیشرفتها وترقیات علم تجربی معلوم وآشکار بود و درحدود سال ۱۷۱۵ بسیاری ازمسائل متوجه افکار وعقاید دکارت وبسیاری دیگر به‌فرضیه های نیوتن اتکاء داشتند .

مذهب اصالت تجربه[3] انگلیس : جان‌لاك

در زمانیکه علوم‌تجربی در روی اساس قطعی ومتینی‌استوار میشد روش فلسفی براساس تجربه ، مشاهده ومطالعه بشر و نتایج علوم ، در حال ظهور و تکوین بود . جان لاك[4]

۱– Boyle ۲– Lémery ۳– L'Empirisme

مذهب اصالت تجربه بمعنی اعم آن عبارت است از «وضع یا نحوهٔ عمل ذهنی که درآن به تجربه کفایت میشود» یعنی به‌آنچه ذهن درتماس خود با واقع دریافت کرده است .

۴– John Locke

در سال ۱۶۳۲ ، درشهر کوچک سومرست[1] (در انگلیس) از پدری که شغلش وکیل دعاوی بود متولد شد. تحصیلات وی در آموزشگاه کریست‌چرچ[2] در شهر اکسفورد انجام گرفت. در بادی امر شغل طبابت را پیشه خود ساخت ودر همین حال به‌آلمان مسافرت کرد ودر این کشور بمسائل‌سیاسی واجتماعی‌توجه مخصوص‌مبذول‌داشت. در سال ۱۶۷۲ ، در زیر حمایت کنت دوشافتسبوری[3] ، بشغل منشی گری در دستگاه بازرگانی اشتغال ورزید ومدت سه سال، تاسقوط هیئت وزیران که شافتسبوری درآن عضویت داشت، باین‌شغل ادامه داد ، از سال ۱۶۷۵ تا ۱۶۷۹ درفرانسه گذرانید و سپس به لندن مراجعت نمود وچون شافتسبوری به هلند فرار کرد (۱۶۸۲) او نیز درمعیت حامی خود بآن کشور رفت ، دراینجا لاك با یکی ازمبلغین واستادان‌مشهور بنام فان‌لیمبورك[4] وعالم حکمت الهی از اهالی ژنو ژان‌لوکلر[5] مفسر تورات ، آشنا گردید. براثر معاشرت‌با این رهبران وعلمای طریقهٔ آرمینیوس[6] افکار جان‌لاك دربارهٔ تسامح وتساهل در امور دینی تقویت بیشتری پیدا کرد. زمانی که لاك به کمک و مساعدت تبعید شدگان ویگ مقیم هلند ، مقدمات و زمینهٔ انقلاب سال ۱۶۸۸ را فراهم و آماده می‌ساخت به‌انگلیس دعوت شد ، اولین کتاب او ، که درسن چهل و هفت سالگی ، در لندن منتشر گردید ، عنوان «نامه در بارهٔ تسامح»[7] داشت که در ابتدا بزبان لاتین و بعداً بدون ذکر نام نویسنده به انگلیسی ترجمه شد . در سال ۱۶۹۰ ، کتابهای دیگری‌بنام «پژوهش دربارهٔ فاهمه انسانی»[8] و «مطالعه درخصوص حکومت عرفی»[9] منتشر نمود.

۱- Somerset
۲- Christchurch
۳- Comte de Shaftesbury
٤- Van Limborch
۵- Jean Leclerc
۶- Arminuis (بانی یکی از طریقه‌های پرتستان)
۷- Lettre sur la tolérance
۸- Essai sur l'Entendement
۹- Essaie sur le Gouvernement civil

جان‌لاک درکتابهای خود تمام مسائل حیاتی را برای انگلیس و برای تمدن مطرح مذاکره و بحث قرار داد.

جان لاک از این پس در برابر اجتماعی تربیت شده و روشنفکر در تمام نقاط کشور درشهرهای کوچک وبزرگ بخصوص درشهر لندن که‌سرجنبان‌ورهبرنهضتهای فرهنگی وعلمی وسیاسی واجتماعی‌بود، قرارگرفت. دراین شهر بزرگ با ۶۰۰۰۰ نفر جمعیت (پرجمعیت‌ترین‌شهرهای آنزمان اروپا) درکافه‌ها که تعداد آنها درسال ۱۷۰۸ به ۳۰۰۰ میرسید و در باشگاههای سیاسی و ادبی و بازرگانی ومالی انواع صنوف و دستجات مختلف بازرگان و دریانورد و سرمایه‌دار واعیان واشراف و ارباب قلم با یکدیگر مخلوط شده دسته و طبقهٔ روشنفکر و ممتاز انگلیس را تشکیل داده بودند. جان‌لاک درمیان چنین‌مردمی با فکر روشن و باز و باتجربه وغرق درفعالیت روش ومکتب فلسفی واخلاقی وسیاسی ومذهبی خود را عرضه کرد، مردم انگلیس هم‌چون چنین روش ومکتبی را با احتیاجات ومنافع خویش‌متناسب ومنطبق‌دانستند پیروی ازآنرا با میل و طیب خاطر پذیرفتند.

بعقیدهٔ فیلسوف مشهور «بشر بیشتر برای فعالیت و عمل ساخته شده است تا دانستن»، سپس می گوید «مقصود وهدف از عمل وفعالیت چیست؟» خوشبختی و سعادت ونفع بردن آنهم برای منافع خصوصی تا منافع عمومی. اساس تربیت برروی تجربه وتفکر برمبنای حقایق آزمایشی پایه گذاری شده است، بدین‌ترتیب هوش و خصلت بوجود می‌آید واین است مکتب و روش زندگی بهتر از آنچه در مدارس و آموزشگاهها تعلیم داده میشود.

دراصول علوم الهی نیز مذهب اصالت تجربه صدق می کند. جان لاک در کتاب معروف خود «مستدل بودن مسیحیت»[1] (۱۶۹۵) تطبیق وتناسب دین‌مسیح را با عقل وخرد ودلیل ثابت می کند ومی گوید مذهب عمل و نتیجه وتأثیر وجدان

۱- Reasonableness of Christianity

شخصی است واین عقیده را مبنای طریقه واصول پرتستان میداند وتعداد طریقه های مختلف را حقیقت و عمل انجام شده تعبیر می کند و میگوید همین حقایق است که منجر باحراز حقی میشود . دولت و کلیسا دوجامعه مستقل را تشکیل میدهند که هر یک باید طبق قوانین و مقررات خود عمل نمایند ، کلیسا باید بمعیت دولتی مستقل و آزاد اداره شود. با این ترتیب لاك از زمان خود ولی با پذیرفتن آزادی و ارفاق برای طریقه های پرتستان مخالف سرسخت ودشمن تمام اجتماعات وبخصوص کاتولیکها ، طرفداران پاپ ، مورد تنفر تمام انگلیسها ، با روحیه و افکار آن زمان هم‌آهنگ وموافق شد. لاك دراین مورد ودر موضوع اصول کلی روش فلسفی خود باندازه‌ای پیشرفت ومبالغه کرد که دوستانش که در حزب ویگ بودند جنبهٔ اعتدال را رعایت کردند.

فرضیه ها ومکتب لاک درخصوص سیاست واجتماعیات برمبنای اصول تجربی انگلیسی قرار گرفته بود. کتاب او دربارهٔ «مطالعه درخصوص حکومت عرفی»[1] تفسیر وتشریح قانون اساس انگلیس، که از اصول وحقایق کلی انقلاب سرچشمه میگرفت، بود. فیلسوف پس ازمطالعه وتحقیق حقوق طبیعی ثابت نمود که بشر تابع قرارداد-هائی است که او را بحالت عرفی و اجتماعی درمی‌آورد و در این رهگذر است که بشر حقوق طبیعی اساسی و ضروری خود را مانند : آزادی ، مالکیت برمبنای نه تنها درحال اشتغال بکار بلکه کاری که وسیلهٔ معیشت و رفاه زندگی او می باشد، ازدست نمیدهد. ولی این تراضی ، اساس وقاعدهٔ اجتماع ، صحیح ومنطبق باحقیقت خواهد بود؟ لاک موضوع را بنحو مشخص و دقتی بدینقرار توضیح میدهد :

« هیچ چیز نمیتواند انسانی را عضو اجتماعی بنماید مگر با ورود مشخص و معلوم او در آن اجتماع وتعهد مثبت و وعده‌های فوری و سریع او».

بدینقرار است طریقهٔ تراضی که اساس هرچیزی را که بدان ملت میگویند پی ریزی

1- l'Essai sur le Gouvernement civil

می‌کند و از آن چنین نتیجه گرفته میشود که هرانسانی خود را میتواند از دولت و حکومتی که در آن زیست میکند ، جدا نماید.

انسان به رشته‌ها و زنجیرهای رسوم و عادات اجداد و نیاکان خود بستگی ندارد زیرا پدران اونمیتوانند ویرامقید کنند ولی درعین‌حال‌میتوانند باتراضی کاملش دراجتماعی که خانواده او زندگی میکرده‌اند ، داخل شده ویا بمیل خود از آن‌خارج گردد . ضمناً زمانی حق دارد از اجتماعی خود را کنار بکشد که آن اجتماع نتواند آزادی وتضمین برقراری حقوق مالکیت وثروت او را تأمین نماید. دولت و حکومت فقط برای تأمین وتضمین و استحکام این حقوق خلق شده و بوجود آمده است.

هرفردی از افراد ملت برای بدست آوردن‌تأمین وتضمین لازم باید باحکومت و دولتی زندگی نماید که از هرگونه تهدید قدرت مطلقه و استبدادی وخودمختاری عاری باشد. درحکومت دو نیروی اصلی و اساسی وجود دارد :

قانونگذاری که حاکم مطلق است واجرائی ، مأمور اجرا و انطباق قوانین در داخله کشور ومنظم ساختن روابط کشور باکشورهای مجاور. قوهٔ قانونگذاری‌ازملت حاکم بوسیله انتخابات ، ناشی میشود . بنابراین قوهٔ اجرائی تابع قوهٔ قانونگذاری میشود. ولی اگر تمام قوا در دست ودراختیار دولت باشد تجاوز به قوهٔ قانونگذاری میشود دراینصورت از جمع‌آوری و عمل‌کرد کسانیکه این قوه دراختیار آنان است جلوگیری بعمل آمده سلب اعتماد میشود وضمناً اعلان جنگی است که به‌ملت داده میشود. دراین موقع است که ملت حق دارد موانع را بقوه قهریه و زور ازپیش پای خود بردارد زیرا قوه قانونگذاری بمنزلهٔ روح سیاست است و از همین روح است که اعضای دولت وحکومت میتواند تمام احتیاجات خود را برای حفظ ونگاهداری و وحدت وسعادت خویش ، برآورده نماید.

لاک کوشش نکرده است که بطور قطع و یقین این دوقوه را از یکدیگرمجزا کند. ولی‌قوهٔ مجریه، برحسب عقیدهٔ وی از قدرت حقیقی‌حاکمه ملت ناشی‌میشود.

فیلسوف انگلیسی در این مورد از روش جمهوریخواهان سال ۱۶۴۹ مانند میلتون[۱] و هارینگتون[۲] و آلگرنون[۳] و سیدنی[۴] پیروی کرده است . او معتقد است قدرتی که بپادشاه واگذار شده است تماماً از انتخابات سرچشمه میگیرد و بهمین مناسبت است که اگر منتخبین و نمایندگان ملت حاکم بمنافع عموسی خیانت ورزند واگررعایای خود را ازحقوق طبیعی، که حافظ ونگاهبان این حقوق هستند ، محروم سازندبمنزله اعلان جنگ و تخطی بوده و تنها خدا قادر متعال است که میان آنها حکم خواهد بود . دراینصورت است که برای مقابله و برابری با چنین ظلم وتعدی ملت حق دارد برای دفاع از آزادی ومساوات و حق مالکیت مقاومت ورزیده در احقاق حق خود پافشاری نماید .

آیا عقاید لاك منجر بجنگ داخلی نمیشد؟ و آیا باوجود نادانی وعدم‌رضایت دائمی ملت ومردم انگلیس از وضع وشرایط زندگی خود دولت وحکومت را بخرابی وسقوط نمی کشانید وسوق‌نمیداد؟ تمام این نگرانیها وترسها برای فیلسوف که معتقد بود ملت انگلیس دارای تجربه و پای‌بند رسوم و سنن کهن بوده درعقاید سیاسیش راسخ ومحکم است ، ناچیز و کم‌اهمیت جلوه میکرد .

لاک اقتصاد اجتماعی را با سیاست توأم کرده و درآمیخته بود . چنانکه فرضیه های او درخصوص مالکیت این نکته را بخوبی روشن ومبرهن می کند . فیلسوف اهمیت شایانی به‌امر کشاورزی میداد . اعتقاد داشت که‌نکث وتقلیل عوائد کشاورزی علامت اصلی واساس ضعف و انحطاط اقتصادی یک کشور می باشد وبهمین مناسبت به نقش عمده پول معتقد بود . موضوع منفعت پولی که بوام گرفته می‌شد توجه مخصوص او را جلب کرده بود ، در این باره می گفت وام گیرنده از وامی که‌میگیرد درکارهای خود استفاده‌های سرشاری میبرد و بهمین دلیل است که وام دهنده محق

۱- Milton ۲- Harington
۳- Algernon ۴- Sidney

است که منافعی نیز برای خود درنظر بگیرد. گردش پول برای لاک بسیار عادی بود و پولهای نقره و طلا را که بر روی اساس متینی استوار بود مبنای اقتصاد سالم میدانست. بالاخره در موضوع دائمی فقر ومسکنت که از پس از بسته شدن و الغاء صومعه‌ها و انقلاب اقتصادی قرن شانزدهم، بطور جدی مورد بحث و توجه قرار گرفته بود، لاک تصمیم گرفت چاره‌ای برای این مشکل بیندیشد وتنها راه را ایجاد کار برای فقرا و بیچارگان از طرف کلیساها دانست و معتقد بود بجای دادن صدقه وکمک ناچیز برای این طبقه باید کار تهیه کرد.

بدون در نظر گرفتن عمق عقاید اسپینوزا و دکارت و ظرافت روحی و روانی مالبرانش، افکار وعقاید جان لاک فیلسوف انگلیسی بسیار روشن و واضح و مربوط ساختن عقل وخرد با تجربه بود، بطوریکه پس از مرگ او درسال ۱۷۰۵، بیل[1] دانشمند معروف فرانسوی دربارهٔ لاک چنین گفت «مرد بزرگ و نابغه‌ای بود که برای قرن و زمان خود خوشبختی وسعادت آورد».

سرایت افکار وعقاید جان لاک

درسال ۱۶۹۰ افکار و عقاید لاک انعکاس وتأثیر عمیقی در انگلیس کرد و بزودی از آنجا به محیط کالونی هلند که از مدتها پیش جریان افکار و آراء، باوجود مناقشه‌ها وسبارزه‌ها و تشتت واختلاف منافع، بسود اتحاد و وحدت دو کشور هلند وانگلیس پیش میرفت، سرایت نمود. فرضیه‌ها وعقاید سیاسی برمبنای حق حاکمیت ملت بوسیلهٔ تعداد زیادی ناشرین ومتنفذین انگلیسی وهلندی که بشدت هرچه تمامتر به پشتیبانی مهاجرین پرتستان فرانسوی برخاسته بودند، اثرات عمیق و مؤثری بخشید.

فرضیه‌ها ومکتب فیلسوف انگلیسی با تطبیق با افکار ومکتب اسپینوزا راه را برای تغییر فلسفه الهی به فلسفه حکمت وحدت وجودی و بنا به تعبیر پیروان او به فلسفهٔ افکار وحدت وجود، باز وهموار کرد.

---

1 - Bayle مورخ و منتقد فرانسوی (۱۶۴۷-۱۷۰۶)

اگر با اسپینوزا و لاک کشف نور وعقل وخرد بمعجزه تعبیر شد ولی آیاواقعاً اعجازی دراین کار بوده است؟ واگرمعجزه نبوده است پس سرنوشت مسیحیت بکجا می‌انجامید؟ تمام اینهامسائل و سؤالاتی بود که دانشمندانی مانند کولن[1] وتندال[2] و تولاند[3] و پیروان آنان را بخود مشغول داشت. جسورترین این دانشمندان تولان بود که درکتابهای خود «مسیحیت بدون معما»[4] (۱۶۹۶) و «زندگی میلتون»[5] (۱۶۹۸) و «نامه‌های به سرنا»[6] خطاب به ملکهٔ پروس (۱۷۰٤) این مسائل را مورد بحث ومطالعه قرار داده است.

تولاند مأمور ازطرف هارلی[7] صدراعظم انگلیس دربرلن وهانور و دوسلدورف و وین وپراگ ولاهه‌برای امور مخفی سیاسی پس از اینکه کتابهای مقدس ومذهبی را به سبک ریشارسیمون[8] متخصص در علوم اجتماعی، مورد مطالعه و انتقاد قرار داد خود را در راه اسپینوزا انداخت و باتعبیر وتفسیر معجزه‌ها ازطریق قوانین‌طبیعی بکشف ومعلوم ساختن معماهای مذهبی نائل آمد. دربارهٔ ستون آتشی و دودی که درکتاب «صفر خروج»[9] از آن گفتگو شده است می‌گوید که این موضوع بایدحالت تخیلی داشته باشد.

تولاند مانند اسپینوزا از پیروان اصالت عقل مافوق‌الطبیعه نه تنها به الهام بلکه به قوانین طبیعی که از راه علم تجربی کشف شده باشد، معتقد بود. هم‌عقیده

۱- Collins (Antoine) فیلسوف انگلیسی(۱۶۷۶-۱۷۲۹) شاگرد ودوست جان لاك

۲- Tindal (Mathiea) روحانی انگلیسی (۱۶۵۷-۱۷۳۳)

۳- Toland (Jhon) فیلسوف انگلیسی (۱۶۷۰-۱۷۲۲)

٤- Christianisme sans Mystére

۵- La Vie de Milton

٦- Les lettres à Serena

۷- Harley

۸- Richard Simon استاد فلسفه فرانسوی (۱۶۳۸-۱۷۱۲)

۹- Exode

با بسیاری از دانشمندان عصر خود به‌اصل اتمی بودن دنیا اعتقاد داشت . در نظر او خدا منظم کننده اجزاء صغار موجود پیش ازماده است و بعقیده او مانند اسپینوزا طبیعت مادهٔ متشکلی است و این معنی او را به یک خدای غیرمادی معتقد کرد .

تولاند بی‌اعتنا به مذاهب الهام شده ، مذهب را ناشی از وجدان شخصی بر کنار از نیروی عرفی ، میداند . به‌پیروی از لاک تساهل وتسامح وحتی آزادی را در مذهب جایز میداند .

در کتاب خود بنام « وحدت وجودی »[1] که مبین عقاید و افکار او می‌باشد ، تولاند وحدت وجودی را که مفسر «قانون طبیعت» یعنی عقل وخرد است بطوروضوح معلوم ومشخص می کند . دراین کتاب الهامات تصوری وخیالی ومعجزات ساختگی ومعماهای بی‌معنی وپیشگوئیهای مبهم‌ونامفهوم وهر گونه عوامفریبی وفریب دادن و حکایات افسانه‌ای قدیمی که روی مذهب را مانند ابری بپوشاند وحقیقت را در پرده ابهام ونادرستی قرار دهد مطرود ومردود شناخت . بعقیدهٔ او عقل وخرد اولین و حقیقی‌ترین قانون است و گفت که تنها تقوا می‌باشد که بشر را بسوی سعادت و خوشبختی سوق داده و او را بپاداشی بزرگ میرساند .

تولاند مخصوصاً به لزوم دو اصل اعتقاد داشت : یکی عامیانه متناسب با خرافات عمومی و دیگری فلسفی منطبق با طبیعت اشیاء و حقیت . واین همان روش وتصمیمی بود که فیلسوفان قرن هیجدهم بدان عمل میکردند و نیز همان اظهارنظر شافتسبوری[2] است که درکتاب خود « مطالعه درآزادی روح و خلقیات »[3] چنین می گوید :

« اگر قرار باشد دهان انسان برای ادای افکار وآرایش بسته باشد بطریقی سخن خواهد گفت که بزحمت شنیده میشود و یا لااقل برای کسانیکه درصدد اذیت وآزار او هستند بهیچوجه مفهوم نخواهد شد» .

۱– Panthéisticon　　۲- Shaftesbury

۳– Essai sur la liberté d'Esprit et d'Humeur

آیا این عقاید با فراماسونری تطبیق نداشت؟ ولی تولاند هیچگاه دراین طریقت داخل نشد، زیرا دستگاه فراماسونری انگلیس سردمانی با این طرز فکر وعقیده و کسانی راکه بدانها «خدانشناس ابله» می‌شناختند، بخود راه نمیدادند. ولی این طرز فکر تهمتی بودکه به تولاند وارد کرده‌بودند زیرا او پیوسته باخدانشناسی درحال مبارزه وجدال بود. درحقیقت باید اذعان کرد که فراماسونری انگلیس هیچوقت برخلاف مذهب نبوده قدمی دراینراه برنداشته بود. ولی دراین مورد جنبهٔ تسامح وتساهل را مراعات مینمود. فراماسونری بوسیلهٔ پرتستانهای دوست خاندان هانور مانند: اندرسون[۱] و پین[۲] و دزاکولی‌یه[۳] روحانیون وابسته بشخص شاهزادهٔ گال (ولیعهد انگلیس) درحدود سال ۱۷۱۵ درانگلیس زنده و تجدید شد. منظور از این دسته پیدا کردن راههائی برای تسکین مبارزه‌ها و مشاجرات مذهبی بود. ولی در مقابل برعلیه افسارگسیختگی روح قیام کرده با اینکه پیروان این فکر وعقیده در انگلیس بسیارکم بودند وخود را از انظار مخفی می‌داشتند، کوشش می کردند ریشهٔ آنرا براندازند.

انگلیسها که خود را درسطح مردمانی عملی و مثبت قرار داده بودند بتدریج بسوی تسامح مذهبی و حالت اعتدال شرافتمندانه‌ای سوق داده شدند و بخصوص پس ازصدور فرمان تسامح[٤] درسال ۱۶۸۹ مردانی روشنفکر مانند کولن[٥] باکتابش بنام «سخن هائی دربارهٔ آزادی فکر»[٦] و تندال[۷] با آثارش که از لاك الهام گرفته بود، بظهور رسیدند که مؤید این مدعا گردیدند. دراین زمان آثار و نشریاتی دربارهٔ

۱- Anderson
۲- Payne
۳- Desaguliers
٤- Acte de Tolérance
٥- Collins
٦- Discours sur la libre pensée
۷- Tindal

اخلاق از طرف هالیفاکس[1] و یا شافتسبوری[2] منتشر گردید ، شافتسبوری در کتاب خود «نامه ها دربارهٔ شادی ومسرت»[3] ، شادی و مسرتی را که نزدیک به خرافات بود و طریقه های خیالی و توهمی که ارواح و افکار را منحرف ومتشتت می کرد ، منفور و مطرود شناخت. در این زمان مکتب خداپرستی که برعلیه تسامح وتساهل در مذهب وارد مبارزه شد ، بوجود آمد.

ماندویل[4] با اتکاء به واقعیت تجربی و عقل و خرد عقیدهٔ محکمی به وجود تشکیلات وسازمان داشت ، دانشمند انگلیسی در اثر فلسفی خود که بشعر آنرا بنام «قصهٔ زنبورها» (۱۷۱۵) تدوین کرد با پافشاری و اصرار هرچه تمامتر صفت و خاصیت قراردادی و تضاد و ناروائیها و دروغها را متذکر شد.

باوجود نفوذ و تأثیر مکتب اصالت تجربی وحتی خداپرستی نمیتوان گفت که لاک و شاگردان و پیروان متعصب او نتوانستند هادی و رهبر و صاحب اختیار روح انگلیس بشوند زیرا روح انگلیسی بسیار پیچیده و غنی و درک آن بسیار دشوار بود.

مکتب اصالت عقل مخلوط وممزوج باتصوف برعلیه خداپرستی واصالت تجربی برخاسته حقانیت خود را خواستار گردید. باین مناسبت بود که تضاد واختلاف آغاز شد و همین اختلاف و مبارزه مدت یک قرن بطول انجامید . پیشرو این نهضت ساموئل کلارك شد ، کلارك روحانی ودانشمند مبنای عقاید وافکار خویش را برای اثبات وجود خدا برروی علم و منطق بنا نهاد (۱۷۰۴) و در آثارش از نیوتون و

۱- Halifax (Caarles Montague Comte d')
سیاستمدار و شاعر انگلیسی (۱۷۱۵-۱۶۶۱)

۲- Shafetesbury (۱۶۷۱-۱۷۱۶) فیلسوف انگلیسی

۳- Lettres sur l'Enthousiasme

۴- Mandeville (۱۶۷۰-۱۷۳۳) نویسندهٔ انگلیسی

لایبنیتز ، که پیوسته با وی در ارتباط و مکاتبه بود ، متابعت کرده از آنان پیروی نموده بود .

برخورد فکر فرانسوی با فکر انگلیسی

در زمانیکه در انگلیس افکار ومکتبهای سیاسی و اجتماعی و اخلاقی ، بر مبنای استفاده عمومی از تجزیهٔ استدلالی ، بوجود می آمد و نضج میگرفت ، همین افکار و مکتب ها با روش و سبکی مختلف در فرانسه ، در تحت تأثیر مکتب دکارت (کارتزیانیسم) و جریان حوادث بظهور رسیده پی ریزی میشد ، اگر انگلیسها برای متشکل کردن و صورت دادن به افکار جدید خود یک رشته تجربیات سیاسی و اجتماعی را در اختیار داشتند ، فرانسویها بنوبهٔ خود درمقابل حکومتی بروش وسبک حکومت خودمختار و مطلقه داشتند که کاملاً با سنن و رسوم قدیمی خود اختلاف داشت . جنگ های متمادی و خانمانسوز و طاقت فرسا ومهاجرت پرتستانها وضعف ونکث صنعتی واعتبار مالی واقتصادی وفشار شدید مالیاتها وبروز فقر ومسکنت بار سنگینی بود که بردوش ملت فرانسه تحمیل شده کمر او را خم کرده بود ، احساسات تنفرآمیز وعدم رضایت برعلیه قدرت حکومت وحس همدردی عمیق برای مظلومین وقربانیان روز بروز روبشدت میگذاشت وچون مقامات عالیه مذهبی با پادشاه مستبد همداستان و هم آهنگ شده بودند بنابراین دستگاه روحانیت (کلیسا) مانند دولت در معرکه داخل شده مورد بغض و نفرت قرار گرفت .

علمای علم اقتصاد، ووبان[1] و بوآگیلبر[2] ومباشرین و اعضای اطاق بازرگانی باشدت وجسارت روش مالی واقتصادی دولت را مورد انتقاد قرار دادند و تجدیدنظر وتغییراتی را در موارد مزبور خواستار گردیدند . در این موقع تمام روش و سیاست اقتصادی کولبر وتشکیلات و مقررات مالیاتی مورد بحث و انتقاد قرار گرفت، باتمام

۱- Vauban (Sebastien. Marquis de)
مهندس نظامی و مارشال فرانسه (۱۶۳۳-۱۷۰۷)

۲- Boisguillebert (Pierre.) (۱۶۴۶-۱۷۱۴)

این تفاصیل رهبران و پیشروان این فکر ونهضت از حد متعارف معلومات واطلاعات خود قدم فراتر ننهادند ناچار فرانسویان جسورتر که در رأس آنان سن‌سیمون[۱] و فنلون[۲] قرار داشتند، باجرأت بیشتری تغییرحکومت سیاسی‌را خواستار شدند. دستگاه وقدرت نیز بشدت مورد اعتراض واقع شد وموضوع مذهب دراین زمان بیش‌ازسایر دستگاهها مورد توجه و بحث نویسندگان و فلاسفه و متفکرین مانند فون‌تنل[۳] و پی‌یربل[۴] قرار گرفت.

برنارد فون‌تنل (۱۷۵۷-۱۶۷۵) مردی دانشمند و خوش‌بیان و خوش‌ذوق وشیرین سخن و سالهای دراز عضو فرهنگستان علمی پاریس بود. درعلم و حکمت پیرو دکارت بود، لیکن به فلسفهٔ اولی رغبت نداشت و دربارهٔ منشأ علم انسانی روش پیروان حس وتجربه را می‌پسندید. تأثیر عمدهٔ او نشر علم بود، معروفترین اثر اوکتابی است بنام «گفتگو در تعدد عوالم مسکون» و آن یکی از نخستین کتابهائی است که هیئت جدید را پی‌ریزی کرده می گوید بشر بیچاره تا چه اندازه حقیر وعالم خلقت چه بزرگ است و نیز اینکه قدما اجرام آسمانی را ازکون وفساد آسوده دانسته بودند و نیز عجب خود پسندی سفاهت آمیزی است که انسان چنین بپندارد که کلیهٔ عوامل طبیعت برای مصرف ورفع احتیاجات اوخلق‌شده وخورشیدوماه برای روشنی‌چشم ما وستارگان برای حظ نظر ما هستند ونیز اینکه علم‌بشر چه‌اندازه محدود وعقل او چقدرعاجز است.

فون‌تنل عقیده داشت که متأخرین در علم یعنی در ریاضیات و طبیعیات بر متقدین برتری دارند ومعرفت ودانش انسان روزبروز درترقی است و دانش پیوسته

۱- Saint-Simon (۱۶۷۵-۱۷۵۵)

۲- Fénelon (François de Salignac de la Mothe)
ازمتفکرین و نویسندگان فرانسه (۱۷۱۵-۱۶۵۱)

۳- Fontenelle (Bernard) ۴- Bayle (Pierre)

ازکثرت بوحدت میگراید . در امور تاریخی و مسائل دینی هم تحقیقاتی دارد و رسانیده است که عقاید پذیرفتنی آن است که بمیزان عقل درست آید و آنچه با عقل سازگار نباشد مردود است.

پی یربل دانشمند دیگرفرانسوی افکار وعقایدی شبیه به‌فون‌تنل ولی بااوقدری اختلاف داشت. این دانشمند فرزند یکی وزرای پرتستان اهل جنوب فرانسه بود. پس از تحصیل و مطالعات مداوم درشهر تولوز[۱] وگذران یک زندگی پرحادثه در شهر ژنو[۲] وسدان[۳] و روتردام[٤] باجد وجهد خود را باانتشار کتابهائی دربارهٔ «افکار»[٥] و «عقاید»[٦] و «فرهنک تاریخی و انتقادی»[۷] در راه بحث وجدل انداخت. اتخاذ روش بحث و جدل بل را یکی از پیروان اومانیست زمان رنسانس واصلاحات معرفی کرد و باوجود روح شکاکی که در نوشته ها وآثار او دیده میشد این دانشمندرا یکی از پیشروان فلسفه قرن هیجدهم قلمداد نمود.

بل بحد افراط شکاک بود و اگر نحوهٔ استدلالش بطوری بود که دربادی امر در آن شک و تردید موقتی دیده میشد، سرانجام بسوی شک و تردید قطعی سوق داده شد وبهمین مناسبت بود که فرق وامتیازی میان کارتزین هاوفلاسفه قرن هیجدهم قائل گردید.

دانشمند فرانسوی ، بطور خلاصه ، به حکمت و قدرت الهی و دائمی بودن قوانین‌جهان وخوبی طبیعت انسانی، اعتقاد نداشت، برای او هیچ چیز قطعی ومحقق و مطلق و یقین نبود، تسامح را تبلیغ میکرد، و در این خصوص می گفت که این تسامح آزادی نیست بلکه سهل‌انگاری و بی‌قیدی محض است.

بل در دوران زندگی‌پرحادثه ومشوش‌خود دریک مورد پابرجا واستوار ماند

۱- Toulouse
۲- Génève
۳- Sedan
٤- Rotterdam
٥- Pensée
٦- Avis
۷- Dictionnaire historique et critique

و آن روح انتقادی وسیاست بود که در سراسر دوران عمر خود جداً بدانها متمایل بود در زمانیکه جزء مهاجرین پرتستان به هلند رفت ، در آنجا با وجود سیاست مخالفانه کالونی‌های هلندی و گیوم دورانژ معذلک پیوسته فرانسوی خالص ومتعصب وپیرو حکومت سلطنتی باقی ماند وعقیدهٔ خویش را بدون پروا اظهار میکرد (۱۶۸۹) . با تمام این تفاصیل ، نفوذ وتأثیر او ، چه در زمان حیات وچه پس ازمرگش درسال ۱۷۰۶ درتمام اروپای پرتستان وقدری کمتر از آن درفرانسه ، باقی ماند و به چشم میخورد. کتابها و آثارش به طیب خاطر و با ولع خوانده و مطالعه میشد. کتاب لغت‌نامهٔ او (دیکسیونر) در چهار جلد قطور پشت سرهم تجدید چاپ شد و منبع ومأخذ مهم ومفیدی برای فلاسفه گردید.

شباهت میان این متفکرین ومتفکرینی که درانگلیس با مهارت، اخلاق مستقل و خداشناسی را تبلیغ میکردند واضح و جالب توجه است. و همچنین ظهور بی‌دینی میان این دو قابل ملاحظه است ، بطور قطع و یقین آثار و کتابهائی مانند آثار بل ، که در فرانسه منتشر شد اثرات عمیقی درانگلیس در میان دانشمندان و فلاسفه آن مانند کولن ها[۱] وتولاندها[۲] کرد و نیز محقق است که فرانسویها با مطالعه وخواندن کتابها وآثار انگلیسی وترجمه وتفسیر آنها تحت تأثیر همین امر قرار گرفتند ، روحیه وافکار انگلیسی وفرانسوی هر یک بمقابله دیگری رفتند . نبوغ انگلیسی زمان بازگشت حکومت سلطنتی ونبوغ فرانسوی قرن لوئی چهاردهم هر کدام دستخوش تغییرات و تحولات گردید، یکی براثر بدبختی ادوار مختلف و وجود حکومت مطلقه واستبدادی ودیگری بواسطهٔ بروز دوانقلاب بزرگ واختلافات ومبارزه‌های شدید مذهبی وسیاسی و وجود محیط متشنجی که سراسر محیط آن زمان را فرا گرفته بود. تجربه و روحیهٔ انتقادی ومعنای اجتماعی درمیان هر دوملت روز بروز درحال تکامل وپیشرفت بود. بدون تردید فرانسویهای پیرو مکتب دکارت (کارتزین) بیشتر از روش اصالت عقلی

۱- Collins ۲- Tolands

تا روش اصالت تجربی و انگلیسها بیشتر از روش تجربی تا روش عقلانی تبعیت و پیروی میکردند . نمایندگان واسطهٔ نشر وتبلیغ افکار وعقاید درمیان دو کشور کم نبودند بخصوص که استقرار صلح نیز در ازدیاد این افراد کمک زیادی نمود. نفوذ عمیق افکار انگلیسی وسیله شد که درفرانسه راهها صاف وهموار شده و دانشمندان وفلاسفهٔ بزرگی مانند ولتر[1] و مونتسکیو[2] در آینده نزدیکی بوجود آیند.

احیاء وتجدید مکتب اصالت عقلی : لایبنیتز و آلمان

در زمانیکه مکتب اصالت عقلی دکارت و مکتب اصالت تجربی لاک و نیوتون در افکار و روحیهٔ مغرب زمینی‌تأثیر کرده آنها را در مبارزه انداخته بود نابغهٔ بزرگ زمان در آلمان قدم بعرصهٔ وجود گذاشت.

گوتفرید ویلهلم لایبنیتز[3] درسال ۱۶۴۶ درشهر لایپزیگ[4] هم زمان با جنگهای خانمانسوز و فلاکت‌بار سی‌ساله چشم بدنیا گشود . این طفل مانند لوتر[5] و کپلر[6] وگوتنبرگ[7] و دورر[8] و هولباین[9] و جغرافی‌دانان بزرگ نورسبرگ[10] یعنی بزرگترین و مشهورترین مردان بزرگ ومتفکر آلمان موجب افتخار وستارهٔ درخشان آسمان این کشورگردید. بنظر آمد که سرزمین آلمان درصدد برآمده است با وجود چنین نابغه‌ای جبران مافات را بنماید، هیچکس باندازه لایبنیتز جوان متوجه‌اهمیت این موضوع نشده بود، دانشمند جوان بخوبی احساس میکرد که نجبا واشراف‌وطبقهٔ بورژوآزی بهیچوجه توجهی به پیشرفت و ترقی علوم در انگلیس و هلند و فرانسه نمی کنند.

لایبنیتز درصدد برآمد آلمان را نیز مانند سایر کشورهای غربی در راه علم و

۱- Voltaire
۲- Monterquieu
۳- Leibnitz
٤- Leipzig
٥- Luther
٦- Kepler
۷- Gutenberg
۸- Dürer
۹- Holbein
۱۰- Nuremberg

انتقاد وفلسفه و ادب و صنایع ظریفه بیندازد. لایبنیتز فرزند یکی از استادان فلسفهٔ اخلاق دانشگاه لایپزیگ بزودی و بسرعت مدارج تحصیلات خود را یکی پس از دیگری پیمود.

لایبنیتز از کودکی شوق مفرط بخواندن و مطالعه داشت و هرچه کتاب در کتابخانهٔ پدرش بود یا ازجای دیگر بدستش آمد خواند و تبحری بکمال یافت و از همه علوم وفنون بهره برد اما تحصیل رسمی او حقوق وفلسفه بود، دربیست‌سالگی درحقوق بدرجهٔ دکتری رسید وبرخلاف بسیاری از دانشمندان گوشه‌نشینی و کناره-جوئی از امور دنیائی‌را خوش‌نداشت وجاه ومال را نیز خواهان بود با امرا وبزرگان مربوط شد و بتوسط آنها درکارهای دولتی و سیاسی دخالت یافت، برحسب وظیفهٔ میهن‌دوستی برای کشورهای آلمان صلاح اندیشی میکرد و بنا برتعصب دینی‌عیسوی خیر همهٔ اروپائیان‌را میخواست، کشورهای‌دیگر را نیز آرزومند بودکه بخیر وفلاح یعنی بعقیدهٔ او بکیش مسیحی و بهره‌مند شدن از تمدن اروپائی نایل شوند. چون آن زمان لوئی چهاردهم پادشاه توانای فرانسه با آلمانها درارتباط دوستانه نبود لایبنیتز برای رفع این اختلاف بفرمانروایان آلمانی فهمانیدکه توجه آن پادشاه را به جنگ با دولت عثمانی یعنی بعقیدهٔ او بدفع شرکفار معطوف کند، آنها هم این رأی را پسندیدند و خود او را بپاریس‌فرستادندکه آنجا برای این مقصود کارکند. چهار سال درفرانسه بسربرد ولی بمقصود نرسید اما با دانشمندان فرانسه مربوط شده از ایشان بهره‌مند گردید. مخصوصاً علم خود را در ریاضیات تکمیل کرد و اختراعاتی نمودکه از همه مهمتر حساب فاضله و جامعه[1] و محاسبه بی‌نهایت خرد است[2] و آن مهمترین تکمیلی است که پس از دورهٔ یونان قدیم در ریاضیات بعمل آمد وقدرت اهل علم را برحساب فوق‌العاده افزون ساخته ومخصوصاً درعلم طبیعی

۱- Calcul differentiel et Intégral

۲- Calcul Infinitérimal

به‌تحقیقاتی موفق نمود که بدون آن وسیله میسر نبود. اگرچه زمینهٔ این اختراعات بواسطهٔ کارهای امثال دکارت و پاسکال و بعضی دیگر تهیه شده بود و لیکن در رسیدن به‌نتیجه، افتخار نصیب لایبنیتز گردید.

لایبنیتز در زمان اقامت درفرانسه به‌انگلیس هم رفته و با دانشمندان کشور نیز ارتباط یافته است، هنگام بازگشت به‌آلمان درهلند با اسپینوزا هم ملاقات کرد ودر سی‌سالگی برحسب دعوت‌فرمانروای هانور[1] به کتابداری آن شهر منصوب گردید و در همانجا اقامت گزید و جز چند مسافرت که در داخلهٔ آلمان و اطریش و ایتالیا برای بعضی‌تحقیقات کرد تا پایان عمر از هانور خارج نشد وهمواره به‌تحقیقات‌علمی و کارهای کشوری وتألیف و تصنیف ومعاشرت بزرگان و دانشمندان مشغول بود.

از جمله افکار او یکسان کردن قوانین و نظامات نقاط مختلف آلمان بود و اهتمام داشت که تربیت وفرهنگ کشورهای مختلف آلمان را یکسان سازد. یکی‌از آثار وجود او انجمن علمی برلن است که تأسیس آنرا به‌پادشاه پروس توصیه کرد و خود او بریاستش برگزیده شد و پیش از تأسیس این انجمن در فرهنگستان پاریس و انجمن علمی لندن عضویت یافته بود.

لایبنیتز با همه بلندی مقام درعلم وفضل وحکمت و وطن‌پرستی و نوع پرستی درپایان عمرچون بزرگان ودانشمندانی که با او دوستی داشتند وقدرش‌راسیدانستند درگذشته بودند در هفتاد سالگی مانند بی کسان یکه وتنها چشم از جهان فروبست (۱۷۱۶) واو نیز مانند دکارت و اسپینوزا تأهل اختیار نکرد و خانواده‌ای تشکیل نداد.

آثار ونوشته های لایبنیتز فراوان ودر موضوعهای بسیار متنوع نوشته شده‌است از تاریخ شعر وادب وعلم زبان گرفته تا حقوق فقه واصول دین و ریاضیات و علوم‌و فلسفه وغیر آنها، اما اکثر نوشته ها بصورت مقاله و رساله های مختصر است وفلسفه

۱- Hanovre

وتحقیقات علمی خود را کامل ومشروح تدوین نکرده است. درحکمت چندین رساله نگاشته که همه تقریباً شامل اصول عقاید او و مطالب معینی است که به تعبیرات مختلف درآورده است. برای درك فلسفه و عقاید علمی او بهمهٔ آن رساله‌ها و نیز بمراسلاتیکه باشخاص نوشته است باید مراجعه نمود اما شمارهٔ آنها به‌چندین هزار میرسد.

از رساله های تصنیفی او آنچه بیشتر معروف است یکی کتابی است که منادو لوژی[1] یعنی معرفت جوهر فرد نامیده میشود و خلاصه‌ای است از اصول فلسفه او. دیگر کتابی‌است موسوم به «تحقیقات تازه دربارهٔ فهم وعقل انسانی»[2] ودیگر کتابی است موسوم به «تحقیقات در عدل خداوند»[3]

اکثر این کتابها و رسالات در سالهای آخر عمر آن فیلسوف نوشته شده است واز آثار او آنچه تاریخی و مربوط به‌امور کشوری بزبان آلمانی است و آنچه علمی و فلسفی است بزبان لاتین و بعضی از آنها بزبان فرانسه است که از جمله همین سه کتابی است که نام برده‌ایم ودر فلسفه مهمترین آثار او می باشد.

لایبنیتز یکی از متبحرترین دانشمندان و براستی جامع فضائل بوده است و از این جهت او را نظیر ارسطو دانسته‌اند گذشته از اینکه مرد سیاسی ودر امور کشوری ودینی صاحبنظر ودارای افکار بلند بوده ودر بکاربردن آنها هم کوشش داشته است درهمهٔ فنون علم‌وارد شده وصاحب رأی گردیده ودر آنها قوهٔ تصرف نشان داده‌است یک‌جاشاعروادیب وزباندان ومورخ ویک‌جافقیه والهی ومنطقی وریاضی دان‌وطبیعی دان وفیلسوف بوده است و در هرعلم وفنی وارد شده نظر فلسفی بکار برده و در تحقیقات اصول واساسی مخصوص درنظر گرفته است ونیز ذوق سلیم ومزاج معتدل وطبع منصف

۱– Monadologie

۲– Nouveaux Essais sur l'Entendement humain

۳– Théodicée

داشته است. از گفته های هر کس آنچه محل استفاده بود میگرفت وتعصب وطرفداری یا عناد و لجاج بخرج نمیداد.

از خصائص او اینکه میکوشید تا اقوال را جمع و با یکدیگر سازگار کند. همچنانکه در دین میخواست کاتولیک و پرتستان را با هم سازش دهد، درحکمت هم میخواست ارسطو و متقدمین را با دکارت و متأخرین سازگار نماید. ازسخنهای بزرگ او این است که «حکما در حقایق آنچه اثبات کرده‌اند درست است و در آن چه نفی کرده‌اند بخطا رفته‌اند» و درستی این گفته از آن است که حقیقت باندازه‌ای بسط دارد که هرچه برای آن اثبات کنند در او می گنجد نسبت به ارسطو تصدیق کرد که متأخرین زیاده‌روی کرده‌اند وهنوز ازتعلیمات او استفاده بسیار میتوان کرد. در فلسفه خود او رعایت همین شیوه پدیدار است درعین اینکه از روش دکارت پیروی میکند، منطق ارسطو و عقاید فلسفی او و دانشمندان دیگر را از نظر دور نمیدارد ولی درهرحال درهیچ امر مقلد صرف نیست، صاحب رأی مستقل و مبتکر ومخترع است. یکی از افکار او اختراع منطق ریاضی[1] است مبنی براینکه فکرانسان را مانند اعداد و مقادیر بمبادی بسیط تجزیه کنند، چنانکه کلمات را به اصوات و حروف میتوان تجزیه کرد و انواع و اقسام آن مبادی را تشخیص د ند و قواعد و ترکیب آنها را بدست آورند و تصورها وتصدیقهای بسیط را مانند مقادیر قرار داده برای آنها علاماتی مانند آنچه درجبر ومقابله بکار برده شده، اختیار نمایند و تعقل وتفکر واستدلال را نظیرعملیات جبر ومقابله ساخته، همچنانکه دراین علم دستورهای جبری برای حل مسائل ریاضی بکار میرود، منطق را هم بدستورهائی نظیر آنها درآورند تا میزان تفکر و استدلال مشخص باشد و اختلاف فهم ها و سلیقه ها مایهٔ استفاده در حقایق و سوءتفاهم نشود. و نیز منطق مانند آنچه ارسطو ترتیب داده فقط وسیلهٔ تفهیم واستدلال نباشد بلکه بوسیلهٔ آن بتوان کشف حقایق کرد و ازاینراه

1- Logique mathématique

علم کلی[1] بدست آید. در واقع منشأ فکر لایبنیتز در اختراع این منطق همان امری بود که او را باختراع محاسبهٔ مقادیر بی‌نهایت خرد نموده بود ولیکن این اختراع را نتوانست بجائی برساند.

لایبنیتز از حکمای کارتزین بشمار رفته است یعنی تجددی را که دکارت در علم وحکمت آورده پذیرفته است ولیکن تحقیقات شخصی او چنان است که میتوان او را مستقل بلکه همپایهٔ دکارت دانست و او گفته است «فلسفه دکارت به‌منزلهٔ دهلیز حقیقت‌است از آن باید وارد شد اما نباید آنجا متوقف گردید» وپیروان دکارت راملامت می کند که نسبت باوهمان شیوهٔ پیروان ارسطو را اختیار کرده‌اند واز گفتهٔ او تجاوز را جایز نمی‌شمارند و کارتزیانیسم را نوعی اسکولاستیک ساخته‌اند.

اصل دیگر که‌فلسفهٔ لایبنیز مخصوصاً برآن مبتنی میباشد همان نظر است که در پی کردن آن باختراع محاسبهٔ جامعه و فاضله موفق شده است وآن این است که درعالم ممکن نیست که دوچیز عیناً مانند یکدیگر باشند زیرا هیچ جهت ترجیحی نخواهد بود که یکی از آن دوچیز یک جا باشد و دیگری جای دیگر و البته همهٔ موجودات بایکدیگر متفاوتند ولیکن بسیار چیزها با هم‌متشابه می‌نمایند از آنرو که تفاوت آنها نامحسوس است[2] واین موضوع باین اصل دیگر مرتبط است که‌درطبیعت طفره جایز نیست[3] یعنی‌نمیشود که میان دوچیز با دوحالت جدائی‌مطلق باشد والبته امور متوسطی درمیان هست که آنها را بیکدیگر می پیوندد و بنابراین همه‌موجودات بهم پیوسته ومتصلند[4] چه در زمان وچه درمکان.

لایبنیتز متوجه شد که عالم خلقت باین سادگی نیست وغیر از بعد و حرکت حقیقت دیگر درعالم‌هست بلکه بعد وحرکت هیچکدام حقیقت نیستند ومفاهیم‌فلسفی

۱- Science Général

۲- Raison suffisante یا Cause déterminante

۳- Principe des Indiscernables

٤- Principe de Continuité

را نمیتوان از نظر دور داشت و مقصود او از مفاهیم فلسفی[1] اموری است که عقل بوجود آنها حکم می کند اما تصور آنها را روشن وصریح درنمی یابد مانند مفهوم جوهر ومفهوم نیرو ویا قوه وقدرت که آنرا وجود اصیل میداند وآن امری است که از آزمایش پی بوجودش میبریم اما حقیقت آنرا روشن وصریح درنمی یابیم و این روش لایبنیتز بازگشتی است بسوی حکمت قدیم.

درموضوع سیاست لایبنیتز عقاید وافکارش دراتحاد واتفاق دور میزد. بعنوان یک نفر مورخ کوشش میکرد عقاید سیاسی ومفهوم دولت[2] را که مخصوصاً درآلمان بحالت پیچیده گی و ابهام درآمده بود روشن ومعلوم سازد. مفهوم دولت را او نه در وجود اراضی وسیع و نه درتفوق و برتری ارضی میدانست بلکه امور دریانوردی و بازرگانی را اصل کلی میدانست. فیلسوف با اینکه یکنفر قاضی کامل نبود بلکه بحقیقت امر قضاوت زمان خود بخوبی پی برده بود. برخلاف گروتیوس[3] وپوفندورف[4] هم‌وطن خود که اصول علم‌حقوق را مبنای عمل دولت قرار داده بودند اوعلم‌تاریخ را اساس آن دانست و گفت قدرت و توانائی ملتها باید براصول تفوق و برتری در دریاها استوار باشد. لایبنیتز اعلام کرد که اولین ومهمترین وظیفه دولت استقرارو تضمین نظم وآرامش در داخل و خارج ازکشور میباشد، وگفت در آلمان قبل از هرچیز باید وحدت آنرا تأمین کرد. لایبنیتز باعلاقهٔ مفرط وزیادی که به کشورخود آلمان داشت اهتمام وکوشش می کرد احساسات ملی را درمیان هم وطنان زنده و بیدار کند.

روابط ومناسبات میان دولتهامورد توجه مخصوص فیلسوف بود. لایبنیتزاعتقاد

۱- Concepts Métaphysiques ۲- Etat

۳- Grotuis (Hugo de Groot)

حقوقدان و سیاستمدار هلندی متولد درسال ۱۵۸۳ ومتوفی درسال ۱٦٤۵

٤- Pufendorf (Samuel bason de)

نویسنده و حقوقدان آلمانی (۱٦۹٤-۱٦۳۲)

کامل بوجود یک واسطه ومیانجی داشت و بعقیده او بهترین و مؤثرترین واسطه ها فرانسه بود زیرا تشخیص داده بود که تنها این کشور است که بیش ازسایرین احتیاج به‌صلح دارد وهدفش تسلط بحکومت جهانی نبوده مایل است همفکری وتوافق بین ملتها برقرار باشد.

لایبنیتز چون معتقد شد که وحدت با سرعت بدون اتکاء به اسلحه در غرب برقرار شده است لازم بنظر می‌آید که این وحدت میان شرق وغرب نیز برقرار گردد و چون تمدن مسیحی وغربی در درهٔ نیل (مصر) رسوخ و نفوذ یافته بنابراین باید وسایلی فراهم آورد که این ارتباط وتأثیر از مصر تجاوز کرده به‌افریقا وسپس بجانب هندوستان واز آنجا به چین (سرزمین ومهد تمدن) سرایت وداخل شود. برای انجام مقصود لایبنیتز بفکرافتاد از جوامع ومبلغین پرتستان ویسوعیین (ژزوئیتها) استفاده نماید. ولی متوجه نبود که هیئتهای مذهبی درمشرق‌زمین ودر چین ودرهندوستان فقط جنبه مذهبی‌داشته ونمیتوانندد ر روابط میان دولتها و کشورها مؤثر واقع‌شوند. با تمام این تفصیل فیلسوف آلمانی مصر درعملی‌شدن مقصود خویش بجانب پطر کبیر که او را شخصاً در هانور وشهر تورگو[1] دیده و ویرا مردی انقلابی و روشنفکر ومفید وخادم برای ملت خویش و امیدوار بزندگی تشخیص داده بود، روی‌آورد و کشور روسیه را واسطهٔ طبیعی‌میان مغرب‌زمین وچین، یعنی کشوری که از هرجهت آنرا قابل پیشرفت وترقی میدید، مناسب دید. بنابراین درسال ۱۷۰۸ پیشنهاداتی مبنی‌برایجاد سازمانهای نوینی برای تعلیم وتربیت در روسیه و آزمایشگاهها ورصد-خانه ها و کتابخانه ها وموزه‌ها وتشکیل انجمنی که دستگاههای علمی و حفر قنوات را ضمن رساله‌ای برای تزار روسیه فرستاد وسپس درتاریخ ۱۶ ژانویه ۱۷۱۶ نامه‌ای به‌پطر نوشت که درآن مفیدترین ومؤثرترین پیشنهاداتی که ممکن بود برای پادشاهی داده شود، متذکر گردید، بدین مضمون :

۱- Torgau

«من ازجمله کسانی نیستم که بوطن خود یا بیک ملت و کشور معین ومشخص فکر کنم و یا نظر بخصوصی داشته باشم ، من برای سعادت و خوشبختی تمام افراد بشر کار وفعالیت می کنم ، زیرا آسمان وطن من وتمام مردم روی زمین هم‌وطن من می باشند وترجیح میدهم بهمان اندازه که برای ملت آلمان وسایر مردم اروپاسعادت وخوشبختی میخواهم و آرزو می کنم برای ملت روس نیز همان را میخواهم. تمایل و آرزوی قلبی ولذت من درسعادت ونیکبختی عموم افراد بشر است. برای همین منظور وهدف است که کوشش می کنم نامه‌ها ونوشته‌هایم ازحدود قارهٔ اروپا خارج شده بسرزمین چین نیز برسد».

لایبنیتز برای منظورهای اساسی خود راجع بترقی واعتلای کشورهای مسیحی و ارتباط آنها با سایر کشورهای مشرق زمین علاوه برتزار روسیه با پادشاه فرانسه و امپراطور اطریش و شارل دوازدهم پادشاه سوئد مکاتبه یا ملاقات کرد و نظریات و مقاصد اصلاحی خویش را گوشزد نموده برای انجام مقاصد خویش استمداد طلبید.

با این ترتیب روح وفکر لایبنیتز متوجه تمام کره ارض و وحدت نوع بشرشده در اطراف آن دورمیزد ، او امیدوار بوجود یک واسطه ومیانجی بود و با خرسندی از طرح «صلح دائمی» که بوسیلهٔ روحانی بنام سن پی یر[1] پیشنهاد شده بود استقبال کرده آنرا امری حیاتی نه‌پنداشت. و پیوسته می گفت که تنها از راه عقل و خرد و علم است که بشر میتواند روزی به‌صلح کامل برسد.

فرضیه ترقی و پیشرفت

از دکارت تالاك، از لاك تالایبنیتز تمام اصول وآراء برتری وتسلط عقل وخرد[2] را شناخته در تحت تأثیر آن قرار گرفتند. پایه های اصل قدرت واختیارات کاملاً متزلزل شد حتی اصولی که درمشاغل وامور مذهبی واخلاقی بکار میرفت وجنبهٔ سنت پیدا کرده بود خودرا در راهی دیدند که لازم است تغییراتی دراساس آنها پیدا شود. فکر پیشرفت وترقی،

۱– Saint-Pierre ۲– Raison

که در مکتب وعقاید دکارت بسیار ضعیف بود، بوجود آمده وبنائی در محیط عقل وخرد برای خود مشاهده نمود. تجربه[1] مانند عقل وخرد درعقاید فلسفی لاك قدرت وقوت بیشتری پیدا کرد ودر روش لایبنیتز اصلی کلی شد.

این فکر واین روش باوجود جنگهای پی‌درپی ودرمیان بدبختیها ونابسامانیها وفقر عمومی ملتها وشدت و رفتار بیرحمانه دستگاههای مذهبی و دولتها، مانندأشعهٔ نورانی جلوه گری و خودنمائی نمود.

بطوریکه صاحبنظران فکر میکردند، مذهب بشر را در حال بدبینی عجیبی محصور و زندانی کرده بود، مذهب را تنها راه نجات سلامت و وسیله‌ای برای آماده ساختن بزندگی ابدی میدانستند، او را از تمام لذات وتفریحات، حتی تئاتر که در آنزمان جنبهٔ تعزیه را داشت، محروم ساخته بود. مذهب برای طبیعت انسانی، مخصوصاً برای طبایع شرور و خبیث، تنها سد ومانعی شده بشر را در حصار تسخیر-ناپذیر محدود محصور کرده بود. بنا بعقیدهٔ صاحب «بحث دربارهٔ تاریخ جهانی»[2] خداوند متعادل که جهان را بوجود آورده است برای اینکه دین بکار خود ادامه دهد، امپراطوریهای بزرگ را از بیخ وبن برانداخت و وحدت را در امپراطوری رم برقرار نمود، همهٔ این کارها را برای پیروزی وقدرت یافتن دین کرد و زمانیکه دین مسیح برپایه‌های متین استوار شد آبها از آسیاها ریخت و فعالیتها خاتمه پذیرفت. در دین صنایع وادبیات وعلوم لزومی ندارد و بکار آن نمیخورد. بوسوئه، فیلسوف فرانسوی دراین مورد چنین گفت:

«تمام این تحقیقات و مطالعات و تبحر ادبی یهودی و ربّی که بیشتر جنبهٔ غیردینی دارد به‌چه کار آید؟» آیا جز این نیست که بشر را بسوی کفر و الحاد سوق میدهد؟.

۱- Experience

۲- Discours sur l'Histoire Universelle

تئاتر ونمایش وحتی مطالعه دراحوال واشعار اشخاص مانند هومر[۱] وویرژیل[۲] که سراسر آثارشان برای کسب افتخار بوده واز حقیقت بوئی نمیبرد چه لزومی دارد؟ آیا نتیجه و حاصل آن بیهوده نیست؟ در نظر یکنفر مسیحی تمام موارد مذکور گناه کبیره نابخشودنی است.

ولی فلسفه جدید بعکس در این قبیل امور بسیار خوشبین است، این فلسفه به قابل تکمیل بودن ذهنی واخلاقی انسان معتقد است وهمچنین به پیشرفت نامحدود اعتقاد دارد زیرا پیشرفت در طبیعت است که منظره آن طبیعت ما را از یک کوشش مداوم برای تکامل وجود آگاه میسازد، این پیشرفت دربشریت ظاهر است که خود را بمرتبه دانش بالا می برد واز جهان لایتناهی آگاهی حاصل می کند واین پیشرفت در تاریخ هم ظاهر میشود، این صعود بطی بسوی عالم بهتر و در عالم اخلاق (صرفنظر از اخلاق و مبانی مسیحیت) برای ارواح بیگانه از جهان، لااقل دراخلاقی که با طبیعت معقول وفعال واجتماعی انسان مطابق باشد، خوب است.

دامنهٔ این فکر وعقیده پیشرفت تا میدان مشهورترین مبارزه‌ها در بارهٔ ادبیات وهنرهای ظریفه که دودسته قدما[۳] وجدیدیها[۴] را بایکدیگر روبرو کرده وهریک برای خود تفوقی قائل بودند، کشیده شد. برتری متجددین درعلوم ودر ادبیات وهنرهای ظریفه درفرانسه ودر انگلیس واضح ومبرهن شد. شارل پرول[۵] در کتاب خود «موازنه میان قدما وجدیدیها»[۶] (۱۶۸۸)، فونتونل[۷] وهوداردولاموت[۸] طرفداردستهٔ متجددین

۱- Homére معروفترین شعرای یونانی مصنف کتاب ایلیادواودیسه

۲- Virgile (Pubilus Vergillus Moro)
معروفترین شعرای لاتین قبل از میلاد ۱۹-۷۰

۳- Les Anciens ۴- Les Modernes

۵- Charles Perrault نویسنده فرانسوی (۱۷۰۳-۱۶۲۳)

۶- Paralléle des anciens et des modernes

۷- Fontnel le (Bernard le Bovier de) (۱۶۵۷-۱۷۵۷) نویسنده فرانسوی

۸- Houdar de la Motte

بودند. بوآلو[1] در اثر خود بنام «اندیشه‌های انتقادی دربارهٔ لونژن[2] عالم معانی و بیان»[3] (۱۶۹۴) با لحن تندی به‌آنها جواب میدهد و بعد در کتاب دیگر خود بنام «هنر شعر»[4] لحنش را تغییرداده واعتراف می کند که قدما تراژدی وبعضی ازانواع دیگر آثار ادبی را مانند رمان نمی‌شناختند و جدیدیها بدرستی می‌توانند مساوات را درتراژدی وچندنوع ادبی دیگرمانندرمان که اصولاً بدان آشنائی نداشتند، بپذیرند. ولی این مبارزه بجائی منتهی نشد و بدون نتیجه ماند ولی موضوع هم‌چنان موردبحث باقی‌ماند وازآن ببعد فکر پیشرفت بتمام‌مراحل اندیشه بسط یافت وبنظر آمد که‌نفوذ خودرا به فعالیتهای اجتماعی و سیاسی گسترش خواهد داد. فکر قابلیت تکامل انسانی با آنکه به‌آهستگی پیش میرفت در حال توسعه بوده واصول سنت وحجت را متزلزل کرد.

فعالیت سیاسی و اجتماعی

این اصول ومفاهیم جدید بتدریج بطرف فعالیت وعمل سوق داده شد. فیلسوفان انگلیسی‌وفرانسوی، تصمیم گرفتنداصل فعالیت و عمل[5] را از اصل فکر[6] جدا کرده با بنانهادن فرضیه‌های سیاسی‌خود کوشش نمودند این مسائل را در راه وجهت منافع عمومی‌بکار اندازند، کسانی‌مانندلاك که مبنای عقیده‌اش برروی‌تجربه استوار بود وانقلاب انگلیس‌را که تجدیدبنای آزادی ملی میدانست موجه قلمداد کرد. فنلون[7] و سن‌سیمون[8] کوشش کردند دوك‌دوبورگونی[9] را بجانشینی لوئی چهاردهم برداشته با این عمل‌عکس‌العمل شدیدی برعلیه حکومت سلطنتی اداری ومطلقه وفاتح، نشان دهند روحانی

۱- Boileau (Nicolas) (۱۷۱۱-۱۶۳۶) شاعر ونویسنده ومنتقد فرانسوی

۲- Longin (Dionisius Cassius) (۲۷۳-۲۱۳) دانشمند یونانی

۳- Reflexions Critiques sur quelques passages du retheur Longin

۴- l'Art poétique　　۵- Action

۶- La pensée　　۷- Fenélon

۸- Saint Simon　　۹- Duc de Bourgongne

سن پی یر (۱۷۱٤) در کتاب خود «رسالهٔ صلح دائمی»[۱] از استقرار دوران صلح برای مغرب زمین خبر داد و حقوق افراد، که بصورتی خشک و مبهم ازطرف موجدین آن درآمده بود ولی بوسیلهٔ فنلون روشن و مبرهن و بواسطه سن پی یر در افکار و عقاید «مردمان شرافتمند» رسوخ داده شده بهترین و مؤثرترین وسیله برای دیپلوماتها و زمامداران و وزرا و پادشاهان گردیده سبب شد که اصول و مفاهیم جدید در جهت سیاست و اجتماعیات مورد استفاده قرار بگیرد.

اقتصادیون انگلیس وفرانسه وممالک غربی که از طرف بازرگانان پشتیبانی وکمک میشدند درمنافع مادی ملتها تأثیر و نفوذ فوق‌العاده کردند. این دسته خود را درعالم ابهام محصور نکردند، تجربه در امور مثبت و اصول قطعی، آنانرا بیش از اصول فکری ومعنوی تحت تأثیر قرار داد. رضایت خاطر و قوت قلب درمیان آنان بحداکثر و اعلای خود بود چنانکه روزنامه‌ها و کتابهائی که در این موضوعات در انگلیس منتشر میشد شاهد براین مدعا ونحوهٔ عمل آن زمان میباشد. در ادوار پیش، مثلاً در فرانسه کولبر در اجرای نقشه‌های اقتصادی خود هیچگاه با بازرگانان و ارباب داد وستد مشورت نمیکرد ولی دراین زمان صاحبان‌شرکتهای دریانوردی و بازرگانان مهم و بزرگ و بانکداران در اجتماع وسیاستهای‌اقتصادی دولتها سهم بزرگ و مؤثری را دارا بوده درحل وعقد مسائل شرکت میکردند. این قبیل بازرگانان بودند که بنام پادشاهان خود معاهدات و قراردادهای بازرگانی منعقد ساخته آنها را امضا میکردند و مخصوصاً در فرانسه وسیله شدند که دراقتصاد سیاست آزادی نفوذ ورخنه نماید.

درسال ۱۷۰۷، چنانکه سابقاً گذشت، دیپلوماسی جدیدی در این دوره در امور اقتصادی باوجود بازرگانی از شهر روآن[۲] بنام منانژه[۳] بظهور رسید، ازاین پس بنظر آمد که سیاست وامور مالی بایکدیگر نزدیک شده وارتباط پیدا کرده‌اند. واین

۱– Traité de paix perpétuelle

۲– Ronen

۳– Mesnager

خود یکی از آثار سرمایه‌داری بود که با بازرگانی پیشرفتهٔ آنزمان بوجود آمده بتدریج در امور بانکداری و مخصوصاً در محیط صنعتی اثرات بسزائی بخشید. معاملات و بازرگانی جهانی اصول حقوقی ودیپلوماسی وجنگ را تغییر صورت و وضع داده بهترین نماینده و وسیله برای صلح شد.

طبقات متوسط در کشورهای غربی بتدریج بسوی پیشرفت و ارتقاء در حرکت افتادند و بهمان اندازه‌ای که این طبقات ترقی میکردند ازیکدیگر جدا شده وهر کدام درعمل و در حقوق طبقهٔ مخصوصی را تشکیل داده سرانجام طبقهٔ اشرافی ممتاز را بوجود آودند.

درفرانسه طبقهٔ اشراف و قضات و کارمندان عالیرتبه و در انگلیس بازرگانان عمده و بانکداران از حزب ویگ ازجمله دسته‌های مخصوصی بودند که بطریقی که مذکورشد به‌این امتیاز نائل آمدند. ولی طبقهٔ متوسط سنگ زیر بنای اجتماع رادر کشورهای غرب تشکیل می‌دادند و نهضت‌های علمی وفلسفی وادبی وهنری تماماً ازاین طبقه سرچشمه میگرفت.

نیوتون[۱]، لاک[۲]، هوئیگنس[۳]، رومر[۴]، لایبنیتز[۵]، توماسیوس[۶]، فونتنل[۷] وبل[۸] مانند راسین[۹]، مولی‌یر[۱۰]، بوآلو[۱۱]، لافونتن[۱۲]، واتو[۱۳]، و مانسار[۱۴] عموماً ازطبقهٔ بورژوآ بودند، این طبقه روشنفکر و هنرمند و دانشمند که دارای قدرت هوش و استعداد و خصائل عالیه انسانی بود بتدریج اثرات ثمربخشی در وضع حکومت و

۱– Newton
۲– Lock
۳– Huygens
۴– Roemer
۵– Leibmitz
۶– Thomasius
۷– Fontenelle
۸– Bayle
۹– Racine
۱۰– Moliére
۱۱– Boileau
۱۲– La Fontaine
۱۳– Watteau
۱۴– Mansard

دولت و اجتماع انگلیس و فرانسه کرده اسباب افتخار و سربلندی این دو کشور گردیدند.

در این دوره اخلاقیات نیز روبتکامل وتوسعه رفت. هرزگی درافکار و عقاید طبقه‌اشراف، اخلاق اجتماع را بجانب بی‌بندوباری سوق داده بود. بی‌اعتنائی ولجام گسیختگی طبقهٔ اشراف بزرگ درانگلیس و درفرانسه مستقیماً از اصول ونحوهٔ درك اخلاقی آنان ناشی شده ولی بسایر طبقات اجتماع سرایت نکرده بود. بدون شك در نظر بسیاری از مردم، مذهب کاتولیك روسی که بوسیلهٔ یسوعیین (ژزوئیت‌ها) تغییرشکل داده وبرسوم وسنتهای تعصب‌آمیز آمیخته گردیده بودوهمچنین طریقه های مختلف رسمی پرتستان مانند آنگلیکانیسم و کالوئیسم و لوتریانیسم طریقه هائی مکانیکی واداری بوده بادل وجان سروکاری‌نداشتند وفقط در روح افرادپراکنده‌ای که هدفی جز متحد شدن با یکدیگر نداشتند، اثر گذاشت ولی تصوف و عرفان این‌استغراق درخدا دربعضی از افراد پراکنده که بزودی تشکیل اجتماعی‌رامیدهند کشش وجاذبه نیرومندی را ایجاد کرد. درمیان مشاغل دنیوی ویکنواختی زندگی روزانه که روح را خسته وخالی می کند احتیاج بیك زندگی معنوی شدید، مؤمنین رابجانب مادام گویون[1] و اسپنر[2] وفرانك[3] وهمچنین بسوی رهبران پرتستان‌پناهنده به‌انگلیس رهبری وجلب نمود، این‌اشخاص هنوز بمنزله محرابهای‌مقدس کوچکی بودندکه بزودی به کلیساهای بزرگ‌تبدیل خواهند شد.

جریان تصوف و عرفان به جریان افکار و عقاید عقلانی و علمی که دراین زمان بنهایت قدرت رسیده بود، برخورد کرد معذلك هنوز ارواحی وجود داشت که درزیر نفوذ هردو جریان قرارگرفته و درعین حالیکه تابع و پیرو یکی از این دو

۱- Madame Guyon (Ieanne-Marie de la Motte)
از متصوفین فرانسه (۱۶۴۸-۱۷۱۷)

۲- Sepener (Philippe-Jacob) از الهیون آلمان (۱۶۳۵-۱۷۰۵)

۳- Francke (August Herman) متفکر و بشر دوست آلمانی (۱۶۶۳-۱۷۲۷)

جریان بود از دیگری نیز متأثر میشد. قبل از هرچیز تسامح واغماض وسپس بتدریج آزادی فکر وعقیده بوجود آمد زیرا تصوف ودانشمندان هردو تشنهٔ آزادی بودند، سپس صلح پا بعرصه گذاشت زیرا علم مانند زندگی و روح به‌آرامش درمحیط خارج که بعداً همین آرامش در دنیای خارج وسیله‌ای برای آرامش داخلی که مورد نظر وعلاقهٔ هرمسیحی آزاد فکری بود، احتیاج داشت. سابقاً دیدیم تا چه‌اندازه تصوف به‌مکتب اصالت عقل قدرت ونیروی مافوق بشری، برای رسیدن بهدف ومقصود دشوار درعملی که عقل وخرد بعهده داشت، داد.

گرایشهای نو به ادبیات

دانشمندان و متفکرین بزرگ این دوره با وجود اشتغال به فعالیتهای فرهنگی واخلاقی واجتماعی هدف و منظوری جز سعادت ونیکبختی اجتماع نداشته کوشش داشتند بموضوعات علوم تجربی واخلاقی وعلم سیاست اهمیت زیادی بدهند. بشری که مورد نظر وتوجه آنان بود فردی عاقل و باهوش و قابل پیشرفت و ترقی و خواهان آزادی و صلح و ساعی برای ساختن فرد ممتاز و بهتری، بود. ولی از این میان فقط هنر بود که بدست فراموشی سپرده شده بود. چنانکه از آثار و رسالات دکارت و لایبنیتز ملاحظه میشود گوئی این دو دانشمند اصلاً در دوره هنرمندانی مانند رامبران[1] و ولازکوئز[2] و روبنس[3] و پوسن[4]، هنرمندان مشهور پی‌با و ایتالیا، زندگی نمیکرده‌اند واین خود میرساند که دانشمندان مذکور بهیچوجه توجه وعلاقه‌ای به هنر نداشته‌اند. درحقیقت باید گفت که مکتب اصالت عقل دراین قرن وسپس مکتب اصالت تجربی جان لاك هنر و شعر را خفه کرده آنها را فدای اخلاق وآنچه‌را که برای اجتماع مفید بوده است نمود. این دانشمندان می گفتند، شعر ونقاشی به‌چه کار می‌آید. اشعار شعرائی

۱- Rembrandt

۲- Velazquez

۳- Rubens

٤- Poussin

مانند هومر[1] را بربر وبدون ذوق وسلیقه می‌پنداشتند و از ترجمه آثار ادبی و شعری شعرای قدیم چیزی درك نکرده آنها را بیهوده و بی‌فایده میدانستند واگرهم مطالعه میکردند مطالب اخلاقی و عقیده‌ای و مفاهیم آنها را مورد توجه قرار داده قضاوت مینمودند وحاضر نمی‌شدند بمعنای حقیقی اشعار وآثار ادبی ازجهات آهنگ و زیبائی ورنگ‌آمیزی و عطر دل‌انگیز آنها ، پی‌ببرند. تنها توجه آنان به این موضوع بود که آیا این آثار بدرد اجتماع میخورد یا خیر ؟ و آیا مصرفی در زندگی انسان دارد یا خیر؟

خوشبختانه مردم آن زمان چنین افکار و نظریاتی را با جنبهٔ مفید بودن آنها اشتباه و مخلوط نکردند و آنرا نوعی لذت و تفریح تشخیص دادند و بهمین مناسبت اساس هنر با تمام آزادی واستقلال وحقوقش بامور تفریحی پایه‌ریزی شد . در این وضعیت بود که شعر در سراسر اروپا ارزش خود را ازدست داد و در بوته فراموشی افتاد . ولی پس از انتشار آنتالی[2] (منظومه تراژدی شاعر معروف راسین) در سال ۱۶۹۱ اشعه‌تابناك درجهان شعر درخشیدن گرفت ولی‌متأسفانه بسیار ناپایدار بود و در اندك مدتی رو بخاموشی گرائید و زمانی هم که با آثار توصیفی و تعلیمی هوداردولاموت[3] و سپس با سعی و کوشش شاعر جوان انگلیسی بنام پوپ[4] مجدداً خودنمائی کرد بمناسبت اینکه در اشعار آنان اصل فایدهٔ اجتماعی مذکور نشده و جنبه کلاسیك داشت رنگ و جنبهٔ الهام بخش و روحی را بخود نگرفته مورد توجه قرار نگرفت.

در این زمان دوران طلائی تحقیق[5] ، یعنی موضوعی که دکارت ومالبرانش هیچیك از آنها این موضوع را پیش‌بینی نکرده بودند و دوران روحانیان از طریقه

۱- Homére ۲- Anthalie

۳- Houdar de la Motte

۴- Pope (Alexander) شاعر معروف کلاسیك انگلیسی ۱۷۴۴-۱۶۸۸

۵- Erudition

بندیکتن[۱] مانند مابیون[۲]، مون‌فوکن[۳]، موراتوری[۴]، ویکوی[۵] جوان، فرامیرسد.
افکار دراین دوره کمتر جنبهٔ مذهبی داشت و بیشتر توجه به سیاست وامور اجتماعی ومبارزهٔ اقتصادی برای «تعادل در بازرگانی» واعتبار و پول ومبارزهٔ زیباشناسی[۶] که متجددین[۷] را برعلیه متقدمین[۸] برانگیخت، معطوف شد. ضمناً با فعالیت شدیدی که درنتیجهٔ عقاید وافکار لایبنیتز و برکلی[۹] که ثابت کرده بودند جهان خارجی مادی نیست و سروصدائی که دانشمندان دیگری مانند بل[۱۰] و سوئیفت[۱۱] دربارهٔ پیروزی روح انتقادی برپاکرده بودند ثابت شد که اساس قدرت مطلقه درتمام شئون حتی در رسوم و سنتهای کهن متزلزل شده روبانحطاط میرود.

دراین حال و وضع بود که مشخص ومعلوم گردید اجتماعاتی که درغرب تغییر حالت و وضع داده بودند دیگر نمیتوانند به علم وانتقاد خشک اکتفا کنند وباوجود آنکه نهضت مادی گری آنرا فراگرفته بود و دراثر این نهضت ازشور و ذوق فراوان بشعر کاسته شده بود معذلک اجتماع علاقهٔ خود را به تئاتر حفظ کرد، وسیله شد که جامعه خود را بیشتر و بهتر بشناسد.

۱- Benédictin

طریقهٔ مذهبی دین مسیح که درسال ۵۲۹ میلادی بوسیله سن بنوآ Saint Benoit درایتالیا تأسیس گردید. پیروان این طریقه خدمات شایانی به‌ادبیات وعلوم کردند.

۲- Mabillon

۳- Montfaucon (dom Bernaro de)

روحانی فرانسوی از طریقهٔ بنکیوین ۱۷۴۱-۱۶۵۵

۴- Muratori (Ludovico Antonio)

دانشمند باستانشناس و روحانی ایتالیائی ۱۷۵۰-۱۶۷۲

۵- Vico (Jean Baptiste)

فیلسوف ایتالیائی ۱۷۴۴-۱۶۶۸

۶- Esthétique

۷- Les Modernes

۸- Les Anciens

۹- Berekeley

۱۰- Bayle

۱۱- Swift

دوران نمایشنامه های تراژدی کلاسیک بپایان رسیده بود و این قبیل نمایشنامه ها دیگر تأثیری در افکار عمومی نمیکرد . در انگلیس ، نمایشنامه ها بصورت درام ، نه مثل درامهای شکسپیر ، که برای منتقدین انگلیسی ناشناس مانده بود ، بلکه مانند درامهای آدیسون[۱] که یکی از نمایشنامه هایش مانند تراژدی کاتون[۲] که جنبهٔ سیاسی نیز داشت درسال ۱۷۱۲ موفقیت بزرگ و بسزائی درمیان عامه پیدا کرد .

احساسات وعلاقهٔ مفرط واستقبال عامه به این قبیل نمایشنامه ها تأسیس اپرا و ظهور بازیگرانی مانند لولی[۳] ایتالیائی وسپس نمایشنامه های کمدی مربوط برسوم وعادات وسبک لطیف وشاد مثل « وصیت نامهٔ جهانی»[۴] رین یار[۵] (۱۷۰۸) و «تور- کارل»[۶] نوشتهٔ لوساژ[۷] (۱۷۰۹) که جامعهٔ سرمایه دار ومعامله گران را در روی صحنه مجسم میکرد ، سبب گردید .

در انگلیس دربرابر نمایشنامه های کمدی ظریف و کلاسیک درایدن[۸] کمدی احساساتی کولی سیبر[۹] وسپس استیل[۱۰] بوجود آمد . امتیازاتی که طبقهٔ بورژوازی انگلیس براثر انقلاب بدست آورده و آن را در ردیف اول اجتماع قرار داده بود این طرز نمایشنامه را حمایت کرده آنرا مورد توجه قرار داد .

نمایشنامه « شوهر مهربان »[۱۱] نوشتهٔ استیل (۱۷۰۵) و کمدی « برادران

۱- Addison (Joseph) سیاستمدار وفیلسوف انگلیسی ۱۷۱۹-۱۶۷۲

۲- Caton

۳- Lulli (Jean Baptiste) موسیقیدان ایتالیائی ۱۶۸۷-۱۶۳۲

٤- Le Légataire Universel

٥- Regnard (Jean Francois) شاعر کمدی فرانسوی ۱۷۰۹-۱۶۵۵

٦- Turcarel

۷- Lesage (Alain-René) نویسنده فرانسوی ۱۷٤۷-۱۶۶۸

۸- Dryden (John) نویسنده وشاعر انگلیسی ۱۷۰۰-۱۶۳۱

۹- Colley Cibber

۱۰- Steel (Richard) نویسندهٔ انگلیسی ۱۷۲۹-۱۶۷۱

۱۱- The Tender Husband

رقیب»[1] اثر نویسنده مجهول نمایندهٔ بارز آثاری است که در این زمان بوجود آمد و ثابت نمود که با آثار متداول کمدی کلاسیک که جنبهٔ مسخره‌آمیز وشکاکی داشت تفاوت بسیار دارد.

نسل جوان مغرب‌زمین که بدریانوردی عادت کرده وبدنیای خارج وباجتماعات وانواع حکومتها توجه خاص مبذول داشته بود مانند نسل پیش از خود به رمانها وحکایات روانی که ازحیث مطالب کم‌عمق ولی ازجهت تجزیه وتحلیل عاطفی مانند رمان «شاهزاده خانم کلو»[2] ظریف وآب ورنگ احساساتی داشت توجهی نکرد بلکه بیشتر نظرش بجانب منظرهٔ جهان وزندگی بشر درآن وحکایات وافسانه‌های مسافرتها وجهانگردی وحوادثی که در سرزمینهای دوردست که در زیر آسمانی غیراز آن‌آسمان قرارگرفته و دارای دشتها و جلگه‌هائی پوشیده از درختان وگیاهان وگلهای متفاوت ازآنچه راکه دیده است و یا سرزمینهای نزدیک بسرزمین خود ولی ناشناس و پراز افسانه بود، معطوف گردید. مردم‌آن زمان قبل از اینکه به‌رمان روبنسون کروزئه[3] اثر دانی‌یل دوفوئه[4] (۱۷۱۹) آشنا شوند، رمان ژیل بلاس[5] نوشتهٔ لوساژ (۱۷۱۵) راکه باسبکی‌قابل توجه وحوادث کتاب بطریقی‌حقیقی ودلنشین‌نشان داده شده است، باولع وعلاقهٔ هرچه تمامتر استقبال کردند. نسل جدید که‌توجه مخصوصی‌بخواندن آثارادبی و حکایات و رمانها پیدا کرده بود مایل بود این نوشته‌ها و آثار دارای عمق بوده مقرون به‌تجربه باشد. در رمان مانند تئاتر پیوسته زندگی اجتماعی راکه خود یک جزء ازآن وتمایل شدید بفهم و درک آن داشت، جستجو میکرد.

گرایشهای نو درجهان هنر

طبقات جدیداجتماع مغرب‌زمین که‌ازجهات مختلف به‌ثروت و تمکن رسیده‌بودندمایل بودندبنوبهٔ خودازظرائف‌ولطائف‌زندگی که هنر نقش مهمی در آن بعهده داشت برخوردار گردند.

۱- The Rival Brothers
۲- La princesse de Cléves
۳- Robinson Crusoê
٤- Daniel de Foe (Defoe) نویسندهٔ انگلیسی ۱۷۳۱-۱۶۶۰
٥- Gil Blas

طبقات مزبور به‌آثار عهدوزمان خودا کتفانکردند بخصوص که نوابغ وهنرمندان بزرگی که موجد وخالق آن دورهٔ هنری بودند همگی ازمیان رفته بدرود زندگی گفته بودند.

در قلمرو کلاسیک هنر هنرمندانی میزیستند که در آثار آنها قدرت تخیل وجود نداشت وهمان راهی را می‌پیمودند که قدما در آن راه گام نهاده بودند. تنها ازاین میان فرانسه بود که توانست اساس فعالیت هنری خودرا برپایه های استواری بنا نهد ومشعل درخشان هنر را ازدست همسایگان خود برباید. با اتخاذ چنین روشی فرانسه بتدریج خود را از قید تبعیت از اصول و روش مکتب هنری رم رهائی داد.

پس از مرگ لوبرن[1] (۱۶۹۰) این تحول درفرانسه آغازگردید وازاین پس هنر فرانسه خود را از نفوذ شدید و پابرجای رم که مجبور بود دائماً در برابر آن سر تسلیم فرود آورد ، رها دیده توانست هم‌آهنگ با تحولات وارتقاء فکری واجتماعی دراین راه رهسپار شود.

دراین زمان سلیقه وذوق درفرانسه کاملاً تغییر کرده‌بود. باوجود مضیقه‌ای که ازبابت تعصب مذهبی دربار وبخصوصاً مادام دومن تنون بوجود آمده بودمعذلک افکار بیشتر بسوی آزادی گرائیده و جامعه کوشش داشت یوغ آداب و مراسم و سرمشقهای هنری آن زمان و فرهنگستان را ازگردن خود بردارد. خوبی را برای ارضای عقل وخرد وهدف غائی نمیخواست بلکه آن را سرچشمه نشاط و لذت برای احساسات و روح خود می‌پنداشت وخلاصه معتقد بود که «اصلی کلی خوش‌آمدن و لذت‌بردن است». اجتماع آنروز هنری میخواست که او را نه‌تنها ازنظر شکل ظاهری بلکه ازجهت رنگ وآب ، فریب دهد، برای او تخیل وتفکر ایجاد نماید. طرفداران مکتب روبنس[2] ازجمله روژه‌دوپیل[3] در حوالی سال ۱۶۷۳ در آثار خود به رنگ-

---

۱- Le Brun (Lebrun) نقاش فرانسوی ۱۶۹۰-۱۶۱۹

۲- Rubénistes

۳- Roger de Piles دیپلومات و نویسندهٔ کتاب «مختصری از زندگی نقاشان» (۱۷۰۹-۱۶۳۵)

آمیزی ودادن روشنائی اهمیت زیاد دادند واین روش را در نقاشی متداول ساختند. ولی سبک دادن روشنائی درنقاشی بطریقه ایتالیائی یکباره مورد استفاده قرارنگرفت، بلکه درابتدا با درهم‌آمیختن رنگها بطریقی که چشمان هربیننده‌ای را نوازش میداد و بتقلید از رنگ‌آمیزی هنرمندان ونقاشان پی‌با. سرزمینی که در آن هیچگاه آسمانی آبی دیده نمیشد، سرزمینی که رنگها در همه احوال در حال تغییر بوده به هنرمند فرصت میداد که رنگها را بطوری با یکدیگر درآمیزد که گاهی ازحقیقت بدور افتاده جنبهٔ شعری پیداسی کرد.

مدتی بعد رنگ‌آمیزی بسبک ونیزی با انعکاس نور در مردابها در تاریک روشنائی غروب آفتاب که هربیننده‌ای را درحال تفکر و آرامش واحساساتی وارد کرده او را در سرزمینی با کانالهای آرام وطویل و کناره‌های مه‌آلود میکشانید نظیر همین منظره در رودخانه های موز[1] و رن[2] با کشتیهائی که بشکل سایه وشبح درآنها درحرکت بودند دیده میشد وهنرمندان این سرزمینها را تحت تأثیر قرارداده درتابلوها و آثار هنری خود منعکس کردند.

مردم آنزمان که ازجنگهای متوالی واثرات سوء آن خسته وفرسوده شده‌بودند دیگر علاقه‌ای به موضوعات تاریخی از قبیل صحنه های داخل شدن اسکندر در شهرهای فتح شده و یا محاصره شهرها وفتوحات پادشاهان و سرداران جنگجو نشان نمیدادند. تمام این منظره‌ها برای آنان مسائلی‌قدیمی وفراموش شده محسوب میشد. بهمین ترتیب بود تابلوهائی که صحنه های مذهبی را مجسم میکرد. مردم درجهان هنر و ادبیات صورتهای حقیقی و زندگی اشرافی و بورژوآزی وحتی عامیانه و تجسم زندگی روزمره وخانه های خانوادگی که در آن سرور و شادمانی نشان داده میشد، طالب بودند و بدانها میل و رغبت نشان میدادند.

هنرمندان فرانسوی با کنارگذاشتن سبک و مکتب نقاشی ایتالیائی نظر خود را بجانب هنرمندان بزرگ فلاماند و هلند معطوف داشتند. زیبائی و شهرت گالری

۱– Meuse ۲– Rhin

مدیسی[1] در کاخ لوکزامبورگ که در آن تابلوی مراسم عروسی هانری چهارم اثر روبنس و تابلوهای نقاش معروف واتو[2] بمعرض نمایش گذاشته شده بود دلیل این توجه خاص هنرمندان فرانسوی به مکتب هلندی بود . هنرمندان ونقاشان هلندی بتعداد زیاد بفرانسه روی آورده درمجالس بزرگان واعیان واشراف شرکت جستند و از مجالس آنها در تابلوهای خود استفاده میبردند. نفوذ مکتب هلندی و ونیزی‌در روح و فکر نقاشان فرانسوی مانند واتو اثرات بسزائی بخشیده زمینه‌ای برای سبک هنری آینده فرانسه گردید. نفوذ آثار هنری کشورهای شمالی اروپا با نفوذهنرهای سرزمینهای خارج از این قاره بهم درآمیخت و هنرمندان و حتی افکار عامه را تحت تأثیر قرار داد.

ازاین پس هنر ازعظمت قابل احترام‌خود صرفنظر می کند وبیشتر جنبه امری سهل وآسان وخالی ازاشکال منتهی دوست داشتنی ونجیب را پیدا میکند، بزیبائی ولطف می گراید و هرنوع صورت تفنن و جنبه‌های غمگین را ازخود دور کرده با رنگهای متنوع بیننده را شاد ومسرور میسازد. مضیقه‌های صنفی وعلمی وسالونها و اجتماعات که مقید بقیودی بودند ازمیان میرود (۱۷۰۴) وهنرمندان درکار وشغل خود آزاد شده استقلال وشخصیتی درحرفه خویش بدست می‌آورند . این تغییرات و تحولات حتی به‌نقاشان ومجسمه سازان وهنرمندانی که سن وسالی از آنان گذشته‌بود مانند لارژیلی‌یر[3] و هاسنت‌ریگو[4] سرایت کرده بجانب ترقی و پیشرفت سوق میدهد و درمقابل هنرمندانی‌مانند کوئیزوکس[5] بوجود می‌آیند. بنظر آمد که دوران‌لوبرن[6]

۱– La Galérie de Medicis

۲– Wattean (Jean Antoine) نقاش فرانسوی ۱۷۱۲-۱۶۸۴

۳– Largilliére (Nicolas de) نقاش فرانسوی ۱۷۴۶-۱۶۵۶

٤– Haycinth Rigaud

٥– Coyzevox (Antoine) مجسمه ساز فرانسوی ۱۷۲۰-۱۶٤۰

٦– Le Brun

سپری شده وعهدی جدید درهنر بظهور رسیده است . ولی پس ازگذشت بیست سال از آغاز سال ۱۷۱۰ آتش انقلاب هنری یکباره مشتعل گردید و دوران بزرگ لوئی چهاردهم را پشت سر گذاشته عهدی جدید شروع گردید.

هنر معماری با وجود هاردوئن مانسار[۱] و روبر دو کوت[۲] عظمت سابق را در نماها وشکل خارجی ساختمانها ازدست داد. معبد کاخ ورسای[۳] (۱۷۱۰-۱۶۹۸) که بشکل نوعی سالون با صفهٔ سلطنتی که در آن از جهات ساختمان و مجسمه‌سازی ونقاشی ومخصوصاً تزئین سقف آن که بدست آنتوآن کوی‌پل[۴] نقاشی‌شده است‌بانمای خارجی آن تفاوت زیاد دارد.

مجسمه سازی بقدرت و عظمت زمان پوژه[۵] باقی نماند و قبل از هرچیز آزادی حرکات و زیبائی را ، حتی در موضوعات مذهبی ، در مجسمه سازی منظور نظر قرار داد. آثار فان کلو[۶] و کوستو[۷] و اسلودز[۸] و کوئیزوکس همه شاهد بارز این سبک بود. کوئیزوکس درسن شصت ودوسالگی مجبور شد درکار خود تجدید نظر کرده سبک جدید را درآثار هنری خود مخصوصاً درساختن مجسمه دوشس دوبورگونی[۹] جوان ، بکار برد.

در هنر نقاشی نیز از پس زمان هنرمندان پیر سالخورده مانند لارژیلی‌یر[۱۰] و

۱- Hardouin-Mansart (Jules) رئیس معماران لوئی چهاردهم ۱۷۰۸-۱۶۴۶

۲- Robert de Cotte معمار فرانسوی ۱۷۳۵-۱۶۵۶

۳- Le Chapelle de Versailles

۴- Antoine Coypel نقاش فرانسوی ۱۷۲۲-۱۶۶۱

۵- Puget (Pierre) نقاش و مجسمه ساز فرانسوی ۱۶۹۴-۱۶۲۰

۶- Van Cléve (Corneille) نقاش ومجسمه ساز فرانسوی ۱۷۳۲-۱۶۴۵

۷- Coustou (Nicolas) مجسمه ساز فرانسوی ۱۷۳۳-۱۶۵۸

۸- Slodz (Sebastien) مجسمه ساز فلاماندی ۱۷۲۶-۱۶۶۵

۹- Duchesse de Bourgogne زن دوک دوبورگونی ولیعهد لوئی چهاردهم

۱۰- Largilliére

ریگو[1] تحول بزرگی بظهور رسید و با ظهور نقاشان بزرگی از قبیل : سان‌تر[2] آنتوآن کوی‌پل ، فرانسوادپورت[3] ، فرانسوادوتوری[4] و ناتی‌یه[5] زمان هنری عهد لوئی چهاردهم به زمان هنری دورهٔ نیابت سلطنت (دوک دورلئان) مانند زنجیری بیکدیگر پیوسته شد.

ظرافت توأم با مشخصات روحی تابلوهای لارژیلی‌یر یا سان‌تر را ازتابلوهای پیش از این زمان ممتاز ومشخص کرد. در آثار آنتوآن کوی‌پل بخصوص در تابلوی «خدایان خلع سلاح شده بوسیلهٔ الهه‌ها»[6] او ظرافت و زیبائی و روح بخوبی مجسم شده است ، وی حتی کوشش کرد که موضوعات قدیمی مذهبی را ، مانند تابلوی «هدیهٔ الی‌یزر به ربه‌کا»[7] در تابلوهای خود بکار برد.

درسال ۱۷۰۹ واتو نقاش معروف قدم بعرصهٔ هنرنمائی گذاشت. واتو متولد درسال ۱۶۸٤ شهر زیبا و کوچک والانسی‌ین[8] مسقط‌الرأس واستادان خودرا دراین شهر که نتوانسته بودندبوی چیز مهمی بیاموزند ترک گفت وبه‌پاریس رفت ودرآنجا با ارتباط با فروشندگان تابلوهای نقاشی بکار نقاشی پرداخت و درسالهای ۱۷۰۷ و ۱۷۰۹ دوتابلو بنامهای «عزیمت سپاهیان»[9] و «توقف سپاهیان»[10] بمعرض فروش گذاشت. دراین زمان آتش جنگ درحال اشتعال ونیروهای نظامی خارجی درحال حمله بخاک فرانسه بودند . باین مناسبت واتو درصدد برآمد بموضوعات تابلوهای

۱- Rigaud (Hyacinth) نقاش فرانسوی ۱۷٤۳-۱۶۵۹

۲- Santerre

۳- François Desportes نقاش فرانسوی ۱۷٤۳-۱۶۶۱

٤- François de Tory (۱۷۳۰-۱۶۱۵)

۵- Nattier (Jean-Marc) نقاش فرانسوی ۱۷۶۶-۱۶۸۵

۶- Les Dieux desarmés par les amours

۷- Le Présent d'Eliêzere à Rebecca

۸- Valenciennes

۹- Départ des Troupes

۱۰- Halte des Troupes

خود جنبهٔ حقیقت بدهد. با این فکر واتو تابلوئی بافکری متفاوت از تابلوهای سابق خود بنام «حرکت کشتی‌ها بطرف سیتر»[۱] (۱۷۱۲) کشید که لطف را با زیبائی درآمیخته بود ولی این تابلو را ناتمام گذاشت و هیچگاه تمام نکرد. چون آوازهٔ شهرت نقاش جوان درتمام پاریس منتشر شد، آکادمی پاریس از او دعوت بعمل آورد تا در آن انجمن شرکت نماید. این امر بزرگترین آرزوی واتو بود.

نقاش معروف فرانسوی از این پس کوشش کرد زندگی روزمره را با مضامین شاعرانه درآمیزد و با همین روش موفق شد با ترسیم تابلوهای دیگری بشهرت و اهمیت خود بیفزاید.

در قسمت موسیقی با ایجاد اپرا بوسیلهٔ لولی سبک مخصوص و تازه‌ای بوجود آمد و از همین راه بود که درسال ۱۷۸۲ موزار[۲] موسیقی‌دان معروف آلمانی اپرای ایدومنه[۳] (۱۷۱۲) را بعنوان سرمشق اقتباس کرده در تهیه اپراهای خود بکار برد.

در این زمان سبک «بارُک»[۴] که هنوز در ایتالیا بقوت خود باقی‌بود، درتمام اطریش رواج کامل یافت درحالیکه درکشورهای آلمان شمالی و سرزمینهای‌اطراف رود رن ودرساکس وحتی در براندبورگ از معماران وهنرمندان فرانسوی استمداد کرده تعداد زیادی از آنانرا بسوی خود جلب نمودند.

ریشه‌های جهانی اجتماع[۵]

چنانکه ملاحظه شد لایبنیتز در نامهٔ معروف خود که به پطر کبیر تزار روسیه نوشت بخود عنوان همشهری جهانی داد. فکر برتری و امتیاز عقل وخرد متکی و برخوردار از اصول مشاهده وتجربه ونسبیت وتغییر وتحول و ارتقا درجهان فیزیک ودر دنیای اخلاق و

۱- l'Embarquement pour Cythére

۲- Mozart موسیقی‌دان معروف اطریشی (۱۷۵۶-۱۷۱۹)

۳- Idoménée

۴- Baroque

۵- Les Origines du Cosmopolitisme social

اصول مذهب واخلاق طبیعی وجهانی و تصدیق و تأیید آزادی فکر واعتقاد و تفوه به برادری انسانی درصلح وهمبستگی ملتها وایجاد یک وطن عمومی که درآن بسیاری از بزرگان روحانی و روشنفکر، جمهوری علم وادب را که درسراسر اروپا پراکنده‌شده بود تشکیل داده بودند، تشریح و توصیف کرده بود. این بزرگان و دانشمندان عالیقدر هنوز نمی‌توانستند بزبان یکدیگر آشنائی داشته باشند واز افکار ودانش هم استفاده ببرند ولی طولی نکشید زبان فرانسه که بوسیلهٔ مهاجرین پرتستان فرانسه‌در سراسر اروپا پراکنده و رائج شده بود مانند زبان مشترك مورد قبول قرار گرفت و با همین زبان بود که علما و دانشمندان افکار وعقاید خود را درکتابها و روزنامه‌ها و مجلات منتشر نمودند. چنانکه علمای فرانسه موفق‌شدند به‌عقاید وافکار جان‌لاك و علم نیوتون و تاریخ و مخالف گوئی‌های بورنت[۱] و ادبیات دریدن[۲] و آدیسون[۳] و استیل[٤] ودانی‌یل دوفو[٥] وسوئیفت[٦] ودمه‌زو[٧] و لوکلر[٨] وبیل[٩] و باسناژ[١٠] و کوست[١١] را از راه هلند آشنا شده و بیاموزند.

ازمدت زمانی پیش جمعی ازفرانسویان مانند آبه‌دوبو[۱۲]، که درسال ۱۶۹۸ و باردیگر درسال ۱۷۰۲ ازکشور خویش خارج‌شده بود وسورآت[۱۳] سوئیسی وبرن[۱٤] که درسال ۱۶۹۵-۱۶۹٤ درارتباط مستقیم باکشوری که در آن به‌آموختن تاریخ پرداخته بود. ازفرانسه خارج شده بکشورهای اروپائی مسافرت کردند. با اینکه مسافرتها بسیارکم ونادر اتفاق می‌افتاد معذلک ترجمه افکار وعقاید و آراء که در

۱- Burnet
۲- Dryden
۳- Addison
٤- Steel
٥- Daniel de Foe
٦- Swift
٧- Desmaizeaux
٨- Le Clerc
٩- Bayle
١٠- Basnage
١١- Coste
١٢- Abbé Dubos
١٣- Muralt
١٤- Berne

روزنامه‌ها و مجلات منتشر میگردید وسیله شد روح فرانسوی با روح انگلیسی درهم آمیخته ودر ارتباط با یکدیگر داخل شود. همین امر یکی از مهمترین واساسی‌ترین وقایعی بود که در قرن هیجدهم بوقوع پیوست.

در این جزیره تمدن جهانی نفوذ شدید و نیرومند مهاجرین فرانسوی برلن و ماگدبورگ، به تناسب مهاجرین هلندی، و سیاست مسالمت‌آمیز و دوستانه فرمانروای براندبورگ ونبوغ لایبنیتز، وسیله‌شد که‌آلمان نقش بزرگی‌را بعهده‌بگیرد. درخارج از آلمان تنها کشور لهستان بود که در آن علم ومعرفت بحداعلای پیشرفت خود رسیده بود.

در این کشور که طبقات روشنفکر و ممتاز و نجیب بزبان ایتالیائی و فرانسه تکلم میکردند توجه مخصوصی به مغرب‌زمین معطوف شده بود. بالاخره در سرزمین پهناور و وسیع روسیه با اینکه هنوز مردم آن در دنیای تاریکی بسرمیبردند ولی بنا بگفته کریزانیک[1] نویسندهٔ ملی روس محیط برای پیشرفت و ترقی بسوی تمدن عالیتری مساعد شده بود وعلوم‌قدیمی بیزانس و کی‌یف[2] ناظر بر جادوگری و کیمیا-گری، جای خود را بتدریج به‌علوم جدید میداد، اصلاحات پطر کبیر وسیله شد که چنین جنبش ونهضتی‌تسریع گردد. با این‌ترتیب آیا اروپا باوجود نوابغ‌ودانشمندان خود توانست بجائی برسد که در آن وحدت اخلاقی، در زمانی که صلح عمومی درحال استقرار بود، وامید به‌آینده برای زندگی بهتری بوجود آمده برپایه‌های‌متینی استوار گردد؟

برای رسیدن به‌هدف ووحدت فکری بزرگترین ومهمترین وسیله بخودی خود بوجود آمد وآن متداول شدن زبان فرانسه، بغیر از لاتین زبان متداول کلیسای رم، بود که بتدریج درتمام اروپای متمدن رائج ومعمول گردید.

۱– Krizanic

۲– Kiev

زبان فرانسه از مدتی پیش زبان رسمی دیپلوماسی ومعاهدات (مانندمعاهدات راشتات درسال ۱۷۱٤) و زبان صلح و ادبیات وانجمنهای علمی وادبی وهنری قرار گرفته در سراسر اروپا علما ونویسندگان و خانواده‌ها و مجامع سیاسی و علمی بدان تکلم‌میکردند. زبان فرانسه علاوه برحیثیت وشخصیت دربار ورسای ولوئی‌چهاردهم بدون تردید بوسیلهٔ مهاجرین و پناهندگان پرتستان در تمام ممالک اروپائی رائج گردید، پرتستانهای فرانسه درهنگام تعقیب سیاست ومبارزه برعلیه قدرت حکومت مطلقه لوئی چهاردهم و مذهب کاتولیک زبان وفرهنگ فرانسه‌را در سراسر اروپای مرکزی و شمالی رواج دادند و پادشاهان و فرمانروایان اروپائی هنرمندان و دانشمندان فرانسوی را بسوی خود جلب کرده آداب و رسوم دربار ورسای‌را ازآنان می‌آموختند.

فرانسه از این پس جانشین رم و لاتین و ایتالیا گردید. فرانسه با تعهد چنین نقشی در جهان فکری تنها برای خود به تنهائی کار نکرده بلکه با انتشار مکتب عقل و خرد کلاسیک و قدیمی و روشهای جدید فلسفی و علمی بخصوص درانگلیس و بطور عموم در تمام اروپا و وجود بزرگان علم و ادب خود توانست مفاهیم علمی و ادبی و فلسفی و هنری را بطور وضوح و کامل در دسترس قرار دهد.

چگونه و تا چه اندازه طرز فکر غربی متکی به مکتب اصالت عقلی و تجربی آمیخته باصول و اساس فایدهٔ عمومی توانست در روی اجتماعات مختلف اروپا تأثیر ونفوذ یابد؟

چگونه در زمان و پس از دوران جنگها ومبارزات خانمانسوز و وحشتناک که که سراسر کشورهارا بخاك وخون کشانید، مردم اروپا حاضر شدند با روشهای‌جدید خود را تطبیق داده آنها را بپذیرند؟

چگونه اروپائیان با وجود تحمل فشار شدید فرمانروایان مستبد و خودمختار حاضر شدند به‌تغییرات وتحولات اجتماعی و سیاسی تن درداده و در کشورهای آزاد با تعدی وظلم مبارزه نمایند؟

تمام اینها مسائلی بود که باید با مطالعه در اوضاع واحوال ملتهای اروپائی در اواخر سلطنت لوئی‌چهاردهم، مورد دقت و رسیدگی قرار گیرد.

فصل دوم

بریتانیای کبیر و ایالات متحده هلند

در اوایل قرن هیجدهم ، انگلیس که اسکاتلند را ضمیمه کرده بر ایرلند ، با وجود تشکیل پارلمانی در آن کشور ، مسلط شده بود ، باستثنای ایرلند ، شش ملیون جمعیت داشت و با ارتباط و همبستگی نزدیک، پس از رسیدن گیوم دورانژ به تخت سلطنت انگلیس ، با هلند خود را باوجود سوقع جغرافیائی (جزیره) و بنادر طبیعی و مستعمرات و ازدیاد جمعیت بخصوص در سال ۱۷۱۳ و دارالتجاره‌های متعدد در سرزمینهای دوردست ، در راه تجارت انداخته بسرعت در آن قدم برداشت .

دراین زمان در انگلیس روحیهٔ امپریالیستی درحال بسط وتوسعه بود و طبقهٔ بازرگان بتدریج در جریان این قرن در تودهٔ ملت نفوذ میکرد . در جزایر آنطیل[۱] و جزایر غنی از صنعت قند سازی (ژامائیک[۲] و برمود[۳])، دستجات مستعمراتی سواحل امریکای اقیانوس اطلس ونقاط صید ماهی ارض جدید و بالاخره پایگاههای اشغالی مانند جبل الطارق وجزایر مینورک[۴] وتنگه های دانمارکی دریای شمال، تماماً تحت نظارت وتسلط بریتانیای کبیر قرار گرفت و این دولت توانست درخارج ازجزایرخود سرزمینها وپایگاههای بسیار مفید ونیرومندی برای نیروی دریائی و بازرگانی خویش بدست آورده با سیاست متین و استواری اساس امپراطوری را بنیان نهد .

جامعهٔ انگلیسی : کاپیتالیسم بازرگانی

بطوریکه در فصول پیش متذکر شدیم در قرن هیجدهم کاپیتالیسم بازرگانی بطور مداوم درحال پیشرفت وتوسعه بود . در آغاز سال ۱۷۱۴ واردات در انگلیس بالغ بر ۶

۱- Antilles

۲- Jamaïque

۳- Bermudes

۴- Minorques

ملیون لیور استرلینگ وصادرات به اروپا وامریکا وافریقا بیش ازاین مقدار شد. امریکه باعث خوشحالی بازرگانان، که پیوسته هدف وفکری جز ترقی بازرگانی نداشتند، گردید.

محصولات صادراتی را مقدار کمی زغال سنگ، که بیشتر مورد احتیاج مصرف داخلی بود، واشیاء چرمی و پشم و گندم، تشکیل میداد. در سال ۱۷۰۰ دربرابر ۸ ملیون پوند محصول پشم، ۲ ملیون آن بخارج صادر می گردید.

ازسالها پیش انگلیسها مقدار زیادی غلات بکشورهای اروپائی میفروختند: از سال ۱۶۹۷ تا ۱۷۱۳ درحدود ۱۲ ملیون کوآرتریعنی ۳۵ ملیون هکتو لیتر حدمتوسط سالهای ۱۷۱۳ تا ۱۷۱۵ غلات بخارج از کشور صادر شده بود. بالاخره محصولات مستعمراتی مانند قند وتوتون وسیله شد که برفعالیت امر دریانوردی ومعاملات دلالی، مابه‌النزاع میان دولتهای رقیب شمالی (هلندی و دانمارکی وهانزآت)، بحدزیادی بیفزاید.

براثرتوسعهٔ مداوم بازارهای خارجی نیروی دریائی بازرگانی انگلیس بسرعت رو به پیشرفت وقدرت میرفت. در سال ۱۷۰۰ بموجب «سالنامه های بازرگانی»[۱] ماکفرسون[۲] تعداد کشتیهای بازرگانی به ۳۲۸۱ فروند بظرفیت ۲۶۱۰۰۰ تن و ۲۷۰۰۰ ملوان رسید که از این تعداد ۵۶۰ کشتی در بندر لندن و ۱۶۵ در بندر بریستول[۳] و ۱۴۳ در بندر یارموث[۴] و مابقی درسایر بنادر سواحل جنوبی وشرقی در رفت وآمد بودند.

درظرفیت کشتیها بمقدار قابل ملاحظه‌ای پیشرفت حاصل گردید بطوریکه‌در این زمان کشتیهائی بظرفیت ۵۰۰ تن و بعداً ۱۰۰۰ تن ساخته شد. برای بکار انداختن این کشتیها بتعداد زیادتری ملوان کارآزموده برای امور صید ماهی در

۱– Les Annales du Commerce

۲– Macpherson ۳– Bristol

۴– Yarmouth

دریاهای دوردست ومستعمرات و مسافرتهای طولانی احتیاج بود که این مسئله نیز بتدریج مورد توجه قرار گرفت ازطرف دیگربرای مورد استفاده قرار گرفتن چنین دستگاهی از نظر قدرت نظامی وایجاد کارخانه های کشتی‌سازی وپاسخ دادن بتقاضاها لازم‌شد که بازارها وپایگاههائی درسواحل تمام‌قاره‌های دنیا ایجاد وتأسیس گردد. ظرفیت کشتیهائی که از بنادر انگلیس خارج میشد بسرعت رو بفزونی میگذاشت چنانکه ظرفیت این قبیل کشتیها که درسال ۱۷۰۰ از ۳۱۷۰۰۰ تن تجاوز نمیکرد درسال ۱۷۱٤ به ٤٤۸۰۰۰ بالغ گردید. چمبرلین[۱] عالم اقتصاد انگلیسی درسال ۱۷۰۸ دربارهٔ بازرگانی انگلیس چنین نوشت: «بازرگانی‌ما مهمترین بازرگانیهای‌جهان است».

با این ترتیب بریتانیای کبیر ایالات متحده پی‌با را که تا این زمان از نظر بازرگانی در درجه اول بود در پشت سر گذاشت وخود این مقام را احراز کرد.

بازرگانی‌انگلیس تنها در دست ودر اختیار افراد باقی‌نماند بلکه مانند هلندیها از همان بادی امر شرکتهای بزرگ کشتی‌رانی از زمان انقلاب سال ۱۶۸۸ مانند «شرکت هند شرقی»[۲] (۱۷۰۸) که در اقیانوسهای هند و کبیر باموفقیت با هلندیها در رقابت داخل‌شد، تشکیل گردید زمام‌امور تجارت کشور را بعهده گرفت. درنتیجهٔ مسافرتهای پی‌درپی دریانوردان وملوانان مشهور درخدمت شرکتهای خصوصی‌مانند دامپی یه[۳] دریانوردمعروف، درآمدند. ازسال ۱۶۹۲ تا ۱۷۱۳ «شرکت دریای‌جنوب»[٤] درسال ۱۷۱۳ تأسیس گردید. درزمان‌انعقادمعاهدات‌اوترشت[٥] انگلیسهاموفق شدند دراقیانوس کبیر درمیان‌مستعمرات وسیع وپهناور اسپانیابرای خود اساس‌بازرگانی و داد وستد منظم ومرتبی را ایجاد و پایه گذاری نمایند. موازی با تشکیل شرکت‌ها بتدریج تعدادی شرکتهای بیمه دریائی مانند «شرکت لندن[٦]» بوجود آمد.

۱- Chamberlayne

۲- Compagnie des Indes Orientales

۳- Dampier

٤- Compagnie de la mer sud

٥- Les traités d'Urecht

٦- London Company

بطوریکه سابقاً متذکر شدیم درست در زمان بحرانی مالی درانگلیس «بانک انگلیس[۱]» درسال ۱۶۹۴ تأسیس شد، این بانک چنانکه دیدیم باوجود ۱۲۰۰۰۰۰ لیور استرلینگ سرمایه‌اش درسالهای ۱۷۱۰ و ۱۷۱۱ و۱۷۱۲ به دشواری‌ها و اشکالات زیادی برخورد کرد ولی با استقرار صلح مجدداً نظم و ترتیب خود را از سر گرفته خدمات شایانی به خزانه عمومی نمود و نرخ سود را به ۴٪ درسال ۱۷۱۳ تقلیل داد و تأثیر فراوانی در بهبود وضع بازرگانی و صنعتی کرده به حسن جریان پول کمک زیادی نمود و پول انگلیس را با ضرب مجددی که درسال ۱۶۹۵ بعمل آمد در ردیف بهترین و محکمترین پولهای اروپا قرار داد. درخلال این مدت بانکهای متعدد دیگری در اسکاتلند ودرادیمبورگ (۱۶۹۵) بوجود آمد و پس از معاهده سال ۱۷۰۳ با پرتقال دولت انگلیس مقدار معتنابهی طلا ومخصوصاً نقره از راه قاچاق ازمستعمرات اسپانیاوارد کرد وبدینوسیله بازار فلزات قیمتی رادرلندن بوجود آورده آنرا ازدست آمستردام که مدت یک قرن درانحصارش بود بیرون آورد. علاوه برتأسیس بانکها بزودی شرکتهای متعدد بیمه برای آتش سوزی (۱۷۰۶-۱۷۰۷) وعمر تشکیل گردید و روش دائمی وام دولتی که لزوم آنرا جنگ ایجاب کرده بود با فعالیتهای بانکها درهم آمیخت. بانکها از این پس نه‌تنها به‌دولت وام میدادند بلکه به‌افراد خصوصی هم وام داده از این راه بریتانیای کبیر را با امکانات منحصر و وسیعی که دراختیار داشت بسوی پیشرفت سوق داد و بحجم فعالیتهای آن چه در داخل وچه درخارج مانند امور کشتی رانی وحمل ونقل ومحصولات صنعتی وکشاورزی وکالاهای متنوع و بیمه، افزود.

انگلیس بواسطه بانکها و بواسطه وامهائی که میداد امور مالی عمومی و خصوصی آن بیش از بیش با یکدیگر مرتبط شده هم‌آهنگ میگردید. بانک‌های بزرگ مانند «بانک انگلیس» که از امتیازات دولتی برخوردار می‌شدند با وجود

۱– Banque d’Angleterre

استقلال وخود مختاری که داشتند معذلک تابع دولت بودند. بهمین ترتیب بود که شرکتهای بزرگ مانند شرکت «دریای جنوب» که دولت از آن انتظار داشت در استهلاک قروض عمومی شرکت نماید و ضمناً از امتیازات بازرگانی که بموجب معاهدات اوترشت راجع به انحصار داد وستد درسراسر امپراطوری وسیع اسپانیای امریکا نصیب آن شده بود سهمی بدولت بدهد. دستگاههای مالی عمومی و دستگاههای خصوصی بواسطهٔ ازدیاد سرمایه روز بروز براهمیت آنان افزوده میگردید، بطوریکه در جریان قرون بعد خواهیم دید، وسیله شد بهمان اندازه که منافع آنان افزوده میگردید به استفاده بردن از سرزمینهای اشغالی وسیاست فاتحانه ودیپلوماسی خارجی دولت انگلیس، بیفزایند.

بطور خلاصه باید گفت که انگلیس بتدریج خود را بازرس و منظم کننده تمام دستگاههای مالی و مستعمراتی که تا این زمان بوجود آمده بود، قلمداد کرد.

وامهای دولتی که از پس از انقلاب رو بفزونی رفته بود (قروض عمومی که درسال ۱۷۱٤ به ۳۷ ملیون لیور استرلینگ میرسید درسال ۱۷۲۷ از ٥۲ ملیون تجاوز کرد) وسیله شد که طبقه جدید سرمایه‌داری بوجود آمده از راه صرافی ودلالی خود را درسهام شرکتها و بانکها شریک وسهیم نمایند. علاوه برسهام مزبور بازار فلزات قیمتی و بورس مواد اولیه مانند گندم و پشم وقند و محصولات مستعمراتی، نیز راه را برای ازدیاد سرمایه و نفوذ طبقهٔ مزبور صاف و هموار نمود. درساحل رودخانه تایمز[۱] درمرکز شهر لندن[۲] فعالیت صرافی شدیدی که درهیچ جا نظیر نداشت مشاهده میشد و همین امر باعث شد که برونق شهر لندن افزوده آنرا مورد نظر جهانگردان بنماید.

۱- Tamise

۲- La Cité de Londres

در سال ۱۶۸۸ بنا بگفته یکی از معاصرین بنام گرگوری کینگ[۱] از پنج ملیون و نیم انگلیسی بازرگان و کارخانه‌دار و سرمایه‌دار فقط یک ملیون و نیم نفر با خانواده آنها باین امور اشتغال داشتند ، در حدود سال ۱۷۰۰ تا ۱۷۱٤ از این تعداد تجاوز نکرد ولی درمقابل فوق‌العاده ثروتمند وقوی شده در جامعهٔ انگلیسی طبقهٔ متنفذی‌را تشکیل دادند، این طبقه ادعا کرد که ادارهٔ امور مملکتی باید بعهدهٔ آن واگذار گردد .

پیشرفت صنعت در برابر بازرگانی وامور مالی، که ازحوادث سیاسی‌وجنگهای بزرگ وموفقیت نهائی انگلیس استفاده کرد بسیار بطئی و کند بود . دلیل آنهم‌واضح بود زیرا کاپیتالیسم بازرگانی ومالی وسیله شد که نهضت و جنبش عظیم اجتماعی وحیاتی درمیان ملت انگلیس بظهور رسیده آنرا در شاهراه ترقی بیندازد . وسایل و آلات صنعت دراین‌دوره هنوز درمراحل اولیه و ابتدائی بود وصنعتگران انگلیسی در حفظ وتغییر ندادن وسایل صنعتی نهایت درجه پافشاری میکردند . صنایع اصولاً صنفی و صنعتگران کوشش داشتند برحسب رسوم و مقررات صنفی عمل نمایند ، در حقیقت میتوان گفت که صنایع درانگلیس دراین زمان بطور روش حمایتی[۲] اداره میشدمثلاً صنایع پارچه‌های نخی برعلیه پارچه‌های ابریشمی ، که درسالهای اخیر صادرات‌آن رو بافزایش رفته بود، و پارچه‌های کتانی گلدار ، که اصل آن از هندوستان وبوسیلهٔ شرکت هند به‌انگلیس آورده شده وبحدقابل ملاحظه‌ای مورد توجه عامه قرارگرفته بود ، عمل میکردند .

با این تفصیل صنعت بواسطهٔ ورود صنعتگران مهاجر پرتستان فرانسوی روزبروز رو بتوسعه و پیشرفت میرفت ، صنایع پارچه بافی نخی و کتانی بسرعت در افزایش وترقی بود بطوریکه درآندك مدتی موفق شد با پارچه‌های مدیترانه شرقی ، بخصوص با پارچه‌های فرانسوی ، داخل در رقابت بشود وبرای جلوگیری از ورود

۱– Gregory King ۲– Protectionniste

پارچه های پشمی قانونی از پارلمان گذشت که طبق آن ورود پارچه های پشمی را ممنوع ساخت.

صنایع چرمسازی و اشیاء فلزی نیز زیرحمایت دولت قرار گرفت و بااتخاذ این روش طولی نکشید که این قبیل صنایع کوچک در ردیف صنایع عمده درآمد. پیشرفت و توسعه صنایع وسیله شد که احتیاج بمصرف زغال سنگ وآهن روزافزون گردد بطوریکه درسال ۱۷۰۰ مقدار ۲,۶۰۰,۰۰۰ تن زغال سنگ از داخل کشور استخراج شد.

دراین تاریخ دربندر نیو کاسل[1] ۱۶۰۰ کشتی بکار حمل زغال به لندن مشغول بود، دربندر هول[2] نیز همین رفت وآمد کشتیها برای حمل زغال سنگ ادامه داشت. کارخانه های انگلیس بطور کلی با زغال سنگ و چوب ماشینهای خود را بحرکت می آوردند.

با این ترتیب بود که شرکتهای سهم وثروتمند برای استخراج معادن زغال ـ سنگ بوجود آمد واساس قدرت و انقلاب صنعتی انگلیس در قرن هیجدهم، ریخته شد. با تمام این تفاصیل صنایع خانوادگی و کارگاههائی که در منازل بکارمشغول بودند هنوز بقوت خود باقی بود، کارگران اغلب در دهات وحومه شهرها و یا در خانه های خود کارمیکردند ومانندفرانسه کارگاهها و کارخانه های بزرگ، بواسطهٔ نبودن سرمایه کافی، در شهرها بسیار نادر بود، ولی طولی نکشید که بخصوص در شهر لندن بتدریج مراکز صنعتی با سرمایه های کافی و زیاد بوجود آمد.

صاحبان کارخانه ها، بازرگانان، صاحبان کشتی و دریانوردان وسرمایه داران که دراین زمان طبقهٔ مخصوصی را تشکیل داده بودند برکنار ازسایر طبقات زندگی کرده هنوز در طبقهٔ اشراف راه نیافته بودند ولی بواسطهٔ ازدیاد سرمایه وثروت موفق شدند بتدریج دراین طبقه نفوذ نموده از امتیازات اجتماعی و یا قدرت سیاسی آن برخوردار گردند.

---

۱ – Newkasel ۲ – Houle

سرمایه‌داری کشاورزی در بریتانیای کبیر

با درنظر گرفتن وضع اجتماعی وتغییرات وتحولاتی که دراین عصر در انگلیس پدیدار گردید معذلک طبقهٔ قدیمی اشراف صاحب ومالک املاک وسیع به نفوذ وقدرت خویش ادامه دادند. باوجود پیشرفت وتوسعه صنعت، انگلیس بطور کلی کشوری فلاحتی و کشاورزی بود، بطوریکه گرگوری کینگ[1] نوشته است از ۵٫۵ ملیون نفر جمعیت انگلیس (باستثنای اسکاتلند و ایرلند) درسال ۱۶۸۸ بالغ بر ۴٫۵ نفر کشاورز و کسانیکه به زمین بستگی داشتند، بودند. این شماره تا سال ۱۷۱۵ تغییر نکرد و وضع انگلیس نیز بهمین قرار ماند. تنها از این میان لندن با ۶۰۰۰۰۰ نفر جمعیت (بزرگترین شهرهای اروپا، پاریس در اینزمان ۴۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشت) بود که از این قاعده مستثنی ماند.

بموجب نوشتهٔ کینگ انگلیس پس از انقلاب دارای ۱۶۰ لورد غیرروحانی با عایدی متوسط ۳۲۰۰ لیور استرلینگ و ۸۰۰ بارون[2] (از القاب آنزمان) با ۸۸۰ لیور و ۶۰۰ لیور عایدی و ۶۵۰ شوالیه[3] (از القاب آنزمان) با ۶۵۰ لیور و ۳۰۰۰ و اسکوآیر[4] (خورده مالک) با ۴۵۰ لیور و ۱۲۰۰۰ جنتلمن[5] (مردمان متوسط‌الحال) با ۲۸۰ و پائین‌تر از این طبقات مالک بزرگ یا کوچک ۴۰۰۰۰ نفر فریهولدر (صاحبان املاک مختصر) با ۹۱ لیور و ۱۲۱۰۰۰ زارع باعایدی ۵۵ لیوراسترلینگ درسال زندگی میکردند.

با این ترتیب طبقاتی بدینقرار با شرایط اجتماعی مخصوصی درانگلیس مشاهده میشدند: ۱۶۰ نفر مالک بزرگ، ۱۴۰۰ مالک درجهٔ دوم و ۱۰۰۰۰ نفر طبقهٔ متوسط (بورژوا) مرفه وتعداد کثیری از خورده مالکین یا زارع با عایدی حد متوسط ۹۰ یا ۵۵ لیور درسال. پائین تر از طبقات مذکور درفوق طبقات کشاورز مزدور و

۱- Gregory King
۲- Baron
۳- Chevalier
۴- Squire
۵- Gentlmen

یا کارگران روزمزد نیز وجود داشت . مالکین بزرگ متنفذ وفرمانروای ولایات و شهرهابوده برای حفظ یا بسط نفوذ محلی‌خویش، چنانکه درقرن شانزدهم نیز عمل میکردند ، کوشش داشتند از راه توسعه املاك ، بزیان خورده مالکین و زارعین به تقویت نیروی خود بیفزایند . هنوز موقعی نرسیده بود که قدرتی بتواند قوای مزبور را ازهم متلاشی نماید ولی بنظر میرسید که زمان این عمل نزدیك شده است زیرا بسیاری از بازرگانان و سرمایه‌داران و صنعتگران درصدد برآمده بودند که املاکی برای خود تهیه وخریداری نمایند وچون دسته‌ای از آنان صاحب مشاغل دولتی در ایالات و ولایات شدند درآنجاها طبقه‌ای (جنتری)[1] را مشاهده کردند که دارای مزایای اجتماعی بودند بنابراین بفکر افتادند که آنان نیز از این مزایا و افتخارات بهره ببرند و برخوردار شوند .

در پائین طبقات اشرافی ملاك و سرمایه‌داران و پائین‌تر از آن یعنی طبقات خورده مالك و زارع تعداد کثیری ازکارگران در روستاها وشهرها وجود داشتند که در نهایت فقر و بدبختی و درعین جهل ونادانی بسرمیبردند ونه دولت ونه دستگاه روحانیت هیچکدام بفکرنبودند که قدمی در بهبود وضع زندگی این طبقات بردارند. تنهادرزمان سلطنت ملکه آن[2] بود که دولت مدارس و کتابخانه ها ومکتب‌خانه‌هائی برای این دسته مردم تأسیس نمود . دراواخرقرن هفدهم بتدریج بنگاههای‌خیریه وکارگاههائی برای بکارگماشتن مردم فقیر بوجود آمد که با خرج دستگاه روحانیت هرمحل وبوسیلهٔ روحانیان محلی، اداره میشد ، طولی‌نکشید که دولت بتدریج ادارهٔ امورکار ومزد کارگران را بدست گرفت و تحت بازرسی مستقیم خویش درآورد ولی دراواخرقرن هفدهم زمانی که پارلمان زیر نفوذ طبقهٔ سرمایه‌دار (جنتری)قرارگرفت، این رسم ملغی ودر بوتهٔ فراموشی افتاد .

۱– Gentry

۲– La reine Anne

مبارزه میان طبقات اشرافی مالک و سرمایه‌دار

در این عصر میتوان مبارزه شدیدی میان « زمین » و « پول » در انگلیس مشاهده نمود و در خلال همین مبارزه بود که معنای انقلاب سیاسی و اجتماعی سال ۱۶۹۸ روشن و واضح میگردد .

نمایندگان و رهبران سرمایه‌داری بازرگانی ومالی درشهرلندن وبنادر بزرگ کوشش و مجاهدت میکردند که تفوق و برتری فعالیتهای ملی را بخود اختصاص داده منحصر نمایند وباکمک رسانیدن وپشتیبانی به گیوم سوم درجنگ برعلیه لوئی چهاردهم درصدد بودند روش مالی و اقتصادی خود را که رشته های آن بتدریج ملت ودولت را دربرمیگرفت ، توسعه وعمومیت بدهند ، طبقات مزبور با اتخاذروش حمایتی[1] و ممنوعیت[2] نوعی حکومت امپریالیستی متعصب تشکیل دادند.

براثر نفوذ این دسته بود که سازمان «هیئت‌بازرگانی»[3] درسال ۱۶۹۶ بوجود آمد وممنوعیت بازرگانی میان مستعمرات وممالک خارجی را تقویت نمود . با این تفصیل مستعمرات امریکائی خود را از تشریفات گمرکی انگلیس برکنار نگاهداشته و با نواحی مجاور جزایر آنطیل فرانسه و هلند ، با در نظرگرفتن منافع خود ، قرار-دادهای گمرکی خاصی منعقد ساختند . باگرفتن وامهای پی‌درپی از طرف دولت و معاملات دلالی و زیاد شدن منافع و سودها بنظر میآمد که بوجود آمدن جنگ باید حتمی وضروری باشد . در این زمان درهم شکستن قطعی رقبای صنعتی و مستعمراتی که مکتشفین و بازرگانان آنها دائماً درشاهراههای امریکای شمالی در رفت وآمد بوده و جرأت کرده بودند که آزادی مذهبی و سیاسی بریتانیای کبیر را در مخاطره بیندازند ، آیا امر دشواری بود؟

سرمایه‌داران ارضی وطبقهٔ متنفذ اشراف با بوجود آمدن قدرت جدید در شهر لندن، که تمام زمام امور و بحرکت درآوردن ماشین وامهای دولتی و سرمایه-

---

۱- Protectionniste ۲- Prohibitionniste

۳- Board of trade

گذاریهای بزرگ درتمام شئون اقتصادی وصنعتی ، حتی درمراحلی که پیش بینی آن برای آینده بسیار مشکل بود ، و بالا رفتن وپائین آمدن ناگهانی قیمتها و بحرکت درآوردن چرخهای سیاست جنگی را که هنوز باوجود مثارکه آتش آن در زیرخاکستر شعله‌ور بود، در دست داشت ، بسیار متوحش ونگران گردیدند. خطر وتهدیدقطعی بنظر می‌آمد ودر روی همین اصل بود که سوئیفت[1] با اعلام مبارزه میان زمین وپول و ثروت ملکی و ثروت اموال منقول ، خطر را گوشزد نمود . ولی درست در زمانی که سوئیفت اعلامیه خود را منتشر کرد آخرین جنگ برعلیه لوئی چهاردهم آغاز گردید، ودرهمین موقع بود که بریتانیای کبیر با تهدید نفوذ سرمایه‌داران شهرلندن مواجه شد ازاین پس مبارزه واختلاف میان دوطبقه‌اشراف مالک ومتنفذین سرمایه‌دار شروع ودر تمام قرن هیجدهم ادامه یافت و برخلاف پیش بینی سوئیفت هیچیک از این دودسته نتوانستند بردیگری تفوق پیدا کنند. سرمایه‌داران وبازرگانان وصاحبان کارخانه‌ها با خریداری املاک توانستند درشهرستانها و شهرها رخنه کرده جانشین طبقهٔ قدیمی «جنتری» بشوند و بتدریج باتغییردادن‌وضع بحالت طبقات صاحب زمین موفق شدند در پارلمان انگلیس راه یابند و بمرور زمان در طبقهٔ اشراف قدیمی نفوذ یافته تشکیل یک طبقهٔ خودمختار سرمایه‌دار وحاکم دراجتماع ودولت را ، دادند.

زندگی فرهنگی و اخلاقی و روحانی در انگلیس

باوجود جنبشها ونهضتها وفعالیتهای مادی وپیشرفت سرمایه‌داری وتوسعه امپراطوری مستعمراتی طبیعی بود که بریتانیای کبیر نه تنها در دوران شعر و ادبیات بلکه در عصر علم و روشهای انتقادی واحکام واصول اقتصادی وفرضیه های سیاسی بسر میبرد .

اثر معروف نیوتون «اصول حساب فلسفه طبیعی»[2] درسال ۱۶۸۷ بوجود آمد،

1– Swifte

2– Les Prineipes mathématiques de la philosophie naturelle

و کتاب «مطالعه دربارهٔ حکومت مدنی»[۱] جان لاك در سال ۱۶۹۰ نوشته شد. در این زمان علم تجربی[۲] وفلسفهٔ تجربی[۳] درمحیط علمی وفلسفی انگلیس حکمفرما بود. مکتب اصالت عقل در انگلیس انتزاعی[۴] نبود بلکه اساس آن در روی مشاهده و تجربه قرارداشت، در امور اقتصاد سیاسی ومسائل مادی وفعالیتهای زندگی بهمان روش علم، عمل وحساب میشد، حسابگری ومنفعت درهمه جا مشاهده شده برحسب منافع وفواید اجتماعی تعبیر میگردید. باوجود همهٔ اینها وقبل ازهرچیز اغلب منافع شخصی در امور منظور شده و بحساب می‌آمد.

بطور یقین چنین روشی در میان تمام افکار طرفدار نداشت واین خود افتخاری برای انگلیس بود که درهمه موقع مخالفین سرشناس ومعروفی درنهضتها وجنبشهای فرهنگی وسیاسی بوجود آمده با عقاید و افکار اصولی خود به پیشرفت علوم و فلسفه کمك کردند. مخالفت بامکتب اصالت عقل که سابقاً در کمبریج درمحیط دانشگاه با دانشمندانی مانند هانری مور[۵] (متوفی درسال ۱۶۸۷) و کودورث (متوفی درسال ۱۶۸۰) که از فلسفه افلاطونی الهام گرفته بودند، ریشه گرفته بود، در روحیهٔ انگلیسی اثراتی بجای گذاشت.

ولی این عکس‌العمل در اجتماع انگلیسی تأثیر فوق‌العاده وعمیقی نکرد زیرا اجتماع انگلیس از احساسات و افکاری که با عقل وخرد مطابقت نمیکرد و تناسب نداشت شدیداً متنفر بود ومخالفت خود را با خوشمزگی و مسخره گی وحتی با هجو ابراز مینمود.

جان لاك در کتاب خود «نامه ها دربارهٔ تسامح»[۶] نوشت که «آزادی فکر و

۱– l'Essai sur le gouvernement civil

۲– La science exprimentale

۳– La philosophie empiriste

۴– Abstrait ۵– Henry More

۶– Lettres sur la tolérance

عقیده در مذهب حقی است مقدس وغیرقابل انکار» ، بسیاری ازمردم انگلیس ازاین عقیده استفاده کرده آنرا با دین مسیح تطبیق دادند.

طولی نکشید که مبارزه ومشاجره حتی میان پیروان مکتب اصالت عقل درگرفت بعضی از استدلال عقلی خود برای سست کردن دین و گرفتن نتیجه برای خداپرستی استفاده نمودند و برخی کوشش کردند که خداشناسی را انکار نمایند و نشان دهند که چگونه عقل واستدلال باعقیدهٔ مذهبی هم‌آهنگی دارد. درجبههٔ معتقدین بوجود خدا درسابق ملاحظه شدکه چگونه برعلیه «اسرار» دین مسیح که بوسیلهٔ جان - تولاند[1] (۱۶۹۶) وکولین[2] (۱۷۱۳) مورد بحث قرارگرفته بود ، مبارزه و مخالفت آغازشده بود. نفوذ این جمع بخصوص درمیان آزادفکران که درانگلیس‌واسکاتلند فراماسونری پیرو مکتب اصالت عقل را زنده کرده ونیرومندترین متحدخاندان هانور دراجرای سیاست ملی و اروپائی شده بودند ، بسیار زیاد وعمیق گردید.

در برابر این جبههٔ مخرب که اغلب خود را در زیر نقاب دین مسیح پنهان میکردند و جرأت نمیکردند در مقابل خشم و نفرتی که برمی‌انگیختند افکار وعقاید خویش را اظهار نمایند و پیوسته بنظر طبقه متوسط مانند کفار وخدانشناسان معرفی شده بودند ، پیروان معتقد و متعصب دین با جرأت و حرارت برخاستند ، معروفترین آنهافیلسوف ودانشمندی بنام ساموئل کلارک[3] (۱۶۲۹-۱۶۷۵) بااثبات وجود وقدرت خدا (۱۷۰۴) و بحث درمذهب طبیعی وتجلی دین مسیح (۱۷۰۵) عقل و استدلال وعقیدهٔ دینی را با یکدیگر آشتی داد ، روش کلارک ازطرف فلاسفه و روحانیونی‌ماننذروحانی واربورتون[4] درطی این دوران تعقیب و وسیله‌شدکه ارواح مضطرب ونگران را تسلی‌بخشیده کوشش‌نمود که مبانی اخلاقی‌را ، لااقل دردهات وشهرهای کوچک ، برپایه های استوار نگاهدارد.

۱– John Toland ۲– Collins

۳– Samuel Clarke ٤– Warburton

بدبینی و سهل‌انگاری در مسائل دینی و غرق شدن در ثروت و زندگی اشرافی، طبقهٔ اعیان واشراف را در زمان سلطنت شارل دوم به‌بی‌اعتنائی وعدم‌توجه درمسائل اخلاقی کشانید. ولی‌طبقات متوسط (اسکوایر)[1] قصبات ودهات هماهنگ وموافق باروحانیان وکلیسای اصلاح‌شده سعی ومجاهدت کردند که تجاوزات وروش سهل‌انگاری وعدم‌توجه بمسائل اخلاقی طبقات بالارا خنثی‌نموده آنهارا فلج نمایند. روز یکشنبه، روز استراحت کامل، را بدون هیچگونه تفریح، قمار و یا نواختن موسیقی، روزمقدس اعلام کردند، انگلیسهای معتقد هم درنگاهداشت احترام آن اصرار ورزیدند.

مردم متعصب تشکیل اجتماعات وانجمنهای اخلاقی دادند مانند «انجمن برای‌اصلاح آداب معاشرت»[2] (۱۶۹۲) که‌بوسیلهٔ فراسینی ازطرف گیوم‌سوم (۱۶۹۸) وملکه آن (۱۷۰۳) مورد تأیید و پشتیبانی قرارگرفت. مردم طبقات متوسط شهرها (بورژوآها) نیز برای جلوگیری از نمایشنامه‌های مخالف اخلاق ونقاشی‌های هجو-آمیز باقدامات مجدانه پرداخته به‌پشتیبانی دسته‌ای از روحانیون و انتشار کتابهائی برای از میان بردن آنها اصرار ورزیدند ولی جامعهٔ شکاک در پذیرش اصول عقاید مذهبی و روشنفکران که به تئاتر وتفریح ولذائذ علاقهٔ مفرط داشتند حاضر بپذیرش عقاید افراطی نبودند. باوجود تمام این مشاجرات و مبارزه‌ها معذلک تغییرمحسوسی در تئاتر واصول اخلاقی دیده نشد فقط وضعی پیش آمد که طبقات متوسط تااندازه‌ای رضایت خاطرشان فراهم آمد و باستثنای شهر لندن مردم سایر قسمتهای کشور عموماً فاقد تربیت کافی بوده توجه زیادی باصول عقاید و روش علمی وفلسفی دانشمندانی مانندنیوتون واکتشافات‌جوی هالی[3] وفلسفهٔ جان لاك وبرکلی[4] نداشتند واستعدادی

۱– Squires

۲– Society for the reformation of manner

۳– Halley

٤– Berckeley

برای درک وفهم آثار هنرمندانی مانند پوپ[1] ومعماریهای کریستوفرورن[2] ویاموسیقی پورسل[3] نشان نمیدادند.

کانونهای فعالیتهای فکری و فرهنگی درلندن و ادیمبورگ در شهرهای دانشگاهی اکسفورد و کمبریج، مرکز درخشان علوم نیوتون، تشکیل وستقرشده بود. علوم ریاضی وتجربی، روشهای فلسفی واصول واحکام اقتصادی مبتنی برمبانی مرکانتیلیسم وآمار سوازنهٔ بازرگانی؛ تئاتر، مخصوصاً کمدی مربوط بعادات واخلاق و رمانهای حادثه جوئی، در زمانی که عادات و رسوم واخلاق درحال تغییر وتحول بود. بالاخره شعر، در دوره‌ای که مکتب اصالت عقل در تمام افکار ریشه دوانیده بود، تمام این معلومات واین گونه روش ادبی با وضعی مرتب ومنظم درحال پیشرفت بوده علائم وصفات بارز اجتماع آن زمان را تشکیل داد.

دراین زمان روزنامه پا بعرصهٔ وجود گذاشت، اولین روزنامه‌ای که منتشرشد ولی دوام چندانی نکرد «پورت بوی»[4] (۱۶۹۵) بود، سپس «دیلی کورنت»[5] (۱۷۰۲) دریک صحنه کوچک و «لندن گازت»[6] منتشر شد. تمام این روزنامه ها جنبهٔ احتیاط ـ آمیز بخود گرفته حتی از نشر اخبار پارلمان نیز خودداری میکردند و همین امر باعث شد که انگلیسی های آزاد فکر مجبور شدند امور سیاسی و امور جاریه مملکتی را در قهوه‌خانه ها[7] که تعداد آنها در لندن بیشمار بود، مورد بحث و مذاکره قرار دهند. در این قهوه‌خانه ها بود که انگلیسها افکار وعقاید خود را اظهار داشته و برقباجواب می‌دادند.

عموماً مجالس بحث بصورت پارلمان درآمده مهارت و بصیرت بحث کنندگان را نشان میداد واغلب همین اشخاص بودند که ازقهوه‌خانه به پارلمان راه مییافتند.

۱ـ Pope
۲ـ Christopher Wren
۳ـ Purcell
٤ـ Port boy
٥ـ Daily Courant
٦ـ London gazette
۷ـ Coffeshouses

باید گفت که باوجود این وضع، قدرت وتوانائی افکار دراین زمان درانگلیس بخوبی ثابت گردید ومعلوم ساخت که هیچ دولتی بدون اتکاء بافکار عامه نمیتواند بحکومت خود ادامه دهد ونیز آشکار شد که علاوه برمقام سلطنت و پارلمان (مجلس عوام و مجلس لوردها) نیروی دیگری برای اداره امور کشور بوجود آمده است.

علاوه برقدرتهای مذکور دربالا قدرت دیگری که جنبه روحانی داشت و آن «کلیسای جدید» بود در انگلیس وجود داشت. ولی در ارکان روحانیت بواسطه نشرمکتب اصالت عقل که بوسیلهٔ طرفداران خداشناسی تعبیر وتفسیر شده بود تزلزلی ایجاد شد و براثر دخالت مذهب در سیاست درنظر متعصبین رو بضعف وسستی رفته بود. روحانیون استقلال و آزادی سابق خود را نداشتند ومجبور بودند از قوانین و مقررات کلیسای دولتی اطاعت نمایند. املاك و حوزه‌های روحانیت بوراث واخلاف خانواده‌های بزرگ که از پدر به پسر بارث میرسید، تعلق گرفت. شاه فقط چندحوزه ازجمله اسقف‌نشین کنتربوری[1] را دراختیار داشت. دستگاه مدیریت و رهبری مذهبی که صاحب و مالك قسمت اعظمی از ثروت و دارائی کلیسا بود با تمام اصلاحات داخلی مخالفت میورزید، بهمین دلیل بتدریج وطی جریان این قرن ارزش اخلاقی خود را که وجه امتیاز آن در زمان سلطنت شارل دوم با سایر طبقات بود، از دست میداد وفقط تمام هم خود را بمبارزه برعلیه رقبای نیرومند خود مانند پیروان طریقهٔ پرسی‌بی‌ترین[2] در انگلیس ودر اسکاتلند و نیز طریقهٔ پوری‌تن[3]، مصروف می کرد. چنانکه ویلیام‌سانکرفت[4] اسقف‌اعظم کنتربوری، که قبلاً با ژاك دوم پیمان وفاداری بسته بود، ازانجام این امر در قبال گیوم سوم و ملکه ماری خودداری کرده با نه نفر از رؤسای روحانی وچهارصد عضو ازاعضای دستگاه روحانیت، که هر کدام ازآنان دارای شخصیت مهمی بودند، کناره گیری اختیار کرد. درچنین وضعی که سراسر انگلیس بواسطهٔ انقلاب درحال تشنج و تزلزل بود اصولی بجز منافع رعایت

۱– Canterbury ۲– Presbytéranisme

۳– Puritanisme ٤– William Sancroft

نمی‌شد . پس از کناره گیری روحانیان مخالف انقلاب[1] عده‌ای از روحانیان موافق باقی ماندند که بحزب ویگ پیوستند . این دسته از روحانیان که بیشتر جنبهٔ حزبی پیدا کرده بودند (از جمله بورنت[2] از همراهان گیوم دورانژ که از هلند آمده بود) دربرابر مخالفین انقلاب ، که مرکز خود را در دانشگاه آکسفورد قرار داده طرفدار ژاك وخانوادهٔ او بودند ، قرار گرفتند .

در دستگاه روحانیت جدید فرقه ها و تمایلات نوینی بوجود آمد و همین امر معلوم ساخت که در قبال امتناع سانکروفت و همکاران او از ادای سوگند وفاداری هنوز اختلافات و مبارزات بپایان نرسیده است . از جمله این فرقه ها «ویگیسم»[3] بود که ارفاق را درمذهب جایزدانسته خود را درطریقه های پرتستانی با رعایت اصول انقلاب وفرضیه های جان لاك محدود کرده بودند . فرقهٔ دیگر « توریسم »[4] بود و از محافظه کارانی که پای‌بند رسوم‌سیاسی واجتماعی‌متمایل به «ژاکوبی‌تیسم»[5] بودند تشکیل میشد . معذلك در رأس این فرقه ها که روش آنها سبب تضعیف کلیسا و آزار مذهب شده بود، نقشه وفکری که درقرن شانزدهم بوسیلهٔ اصلاح‌طلبان ازجمله ریچارد هوکر[6] طرح ریزی‌شده ودر اینزمان بشدت‌هرچه تمامتر بوسیله اشخاصی‌مانند استی‌لینگ‌فلیت[7] ومدتی‌بعد بوسیله واربورتون[8] تجدید خاطره شده‌بود، تعقیب گردید. بعقیدهٔ این‌جماعت «کلیسای اصلاح‌شده» فقط برای رفع احتیاجات ملت مورداستفاده است وازدولت وحکومت جدائی‌نداشته ویکی‌برای دیگری مانند روح‌وجسم‌میباشد. معذلك با وجود این تشتت که بنیان دستگاه روحانیت را متزلزل کرده بود سازمانی

۱- Non-Jurors
۲- Burnet
۳- Whigisme
٤- Torysme
٥- Jacobitisme (طرفداری از ژاك دوم و خاندان استوآرت و مخالفت با خاندان هانور)
٦- Richard Houker
۷- Stillingfleet
۸- Warburton

وجود داشت که اساس روحانیت کشور و دولت را تشکیل میداد. همین وضعی که درتمام مدت قرن هیجدهم ادامه یافت. ولی اجتماع انگلیسی در جریان انقلابات که بااشکال وصورتهای مختلف هرآن خودنمائی مینمود آیا میتوانست به تشکیلات ثابتی که درآن پاکی و زیبائی مشاهده میشد و بتدریج از شوق وحرارت احساسات مذهبی کاسته میگردید اتکا داشته باشد؟

سیاست: پارلمان وسلطنت انگلیس

پارلمان باوجود تمام مشاجره‌ها ومناقشه‌ها وبرخورد منافع وافکار واحساسات سیاسی ومذهبی ودسته بندیها وتشبثاتی که درآن بعمل می‌آمد، منعکس کننده اجتماع درانگلیس بود. بدون تردید در مجلس عوام ومجلس اعیان (لوردها) دوحزب ویگ وتوری بلامنازع ازطرف حزب دیگر دربرابر یکدیگرقرارگرفته بودندولی بااین تفصیل هنوزروش وافکارآنها بطورقطع مشخص ومعلوم نبود وهرحزبی بدستجات مختلفی تقسیم‌شده هریک نقش اساسی‌واصلی خود را بعهده داشتند و با عدم ثبات عمومی در اجتماع و تشکیلات دولتی هردسته‌ای بنا بمصالح ومنافع خصوصی از فرقه به‌فرقهٔ دیگر تغییر مکان میداد. توری‌ها بطور کلی طرفدار امتیازات سلطنتی بوده ولی کمتر از ویگها حاضر نبودند درعین حال ازاختیارات پارلمان ملی کاسته شود. ویگها که طرفدار کم شدن اختیارات و امتیازات دستگاه سلطنت بودند، پس از انقلاب، نه‌تنها صاحب اختیار و مطلق العنان پارلمان شدند بلکه همین امتیازات و اختیارات را در زمان روی کار آمدن گیوم سوم (که بوسیلهٔ خود آنان انجام گرفت) وحتی در زمان سلطنت ملکه آن، باوجود تمایلی که ملکه بحزب توری داشت، در دستگاه حکومت و دولت برای خود بدست آوردند و حتی در دوره‌ایکه (۱۷۰۲-۱۷۰٤) ملکه آن دولت خویش را از حزب توری تشکیل داد معذلک حزب ویگ دارای همان نفوذ و قدرت شده نگذاشت دولت توری با آسودگی بکار خود ادامه دهد.

باید دانست که نفوذ و قدرت ویگ نتیجهٔ انقلاب سال ۱۶۸۸ و جنگ‌های

بزرگ برعلیه فرانسه بود که بوسیلهٔ ویگ‌ها و بازرگانان و سرمایه‌داران اداره و پشتیبانی میشد.

آیا میتوان گفت که گیوم سوم و ملکه آن استوآرت در زیر نفوذ احزاب قرار گرفته بودند؟ صرفنظر ازاین موضوع باید گفت که پادشاه وملکه بدون مراعات عقاید و تمایلات احزاب وزرای خود را آزادانه انتخاب میکردند ولی کوشش مینمودندحتی‌الامکان تعادل را حفظ کرده ازینراه وسایلی برمی‌انگیختند که نگذارند قدرت ونفوذ احزاب تأثیری در وضع دولت و حکومت بوجود آورد، با وجود اینها چون اثرات انقلاب هنوز کم وبیش در اوضاع و احوال کشور مشاهده میشد و در نتیجه احزاب دخالت‌خود را درامور ذیمدخل می‌دانستند شاه وملکه ناچار میشدند دربعضی‌موارد لازم‌وضروری بعقاید وافکار وتمایلات احزاب احترام گذاشته بدانها ترتیب‌اثربدهند واگر در حقیقت دستگاه سلطنت از امتیازات مالی خود درقرن هفدهم محروم شده و باندازه کافی سرمایه‌ای نداشت تابتواند نفوذ وقدرت خویش را دراجتماع ومخصوصاً پارلمان‌اعمال ونافذ نماید درمقابل توانست از راه افزایش‌مشاغل دولتی که‌احتیاجات جنگی و مسائل اقتصادی و مستعمراتی افزایش آنها را روزافزون کرده بود مانند: مشاغل «خدمات عمومی»[1] درتشکیلات مالی وخزانه‌داری و گمرکات باضافه‌مشاغل درباری و درجات عالیرتبه دریاداری و ارتش قدرتی بهمرساند، چون عده‌ای از نمایندگان مجلس عوام ومجلس‌اعیان از صاحبمنصبان عالیرتبه دریاداری ومشاغل عمومی بودند گیوم با دراختیار داشتن وسایل و جهات فوق‌الذکر توانست مجلس عوام ومجلس اعیان را دائماً در زیر نفوذ وفشار خویش قرار داده بمیل خود با آنها رفتار نماید.

ضمناً باین نکته باید توجه‌داشت که حدود امتیازات واختیارات مقام سلطنت باندازه کافی‌دارای اعتبار واهمیت بود وبمفهوم واقعی‌مورد استفاده شاه قرارمیگرفت

۱- Civil service

عملیات و اقدامات گیوم سوم بوسیلهٔ ملکه آن استوآرت و سپس ژرژ اول دراین مورد وسیله شد که رژیم سیاسی انگلیس را بیش از بیش پیچیده‌تر و بغرنج‌تر کرده بصورت و وضع غیرعادی درآورد . بهمین جهت بود که علیرغم سنن و رسوم جدید ، به شاه اجازه داد که شخصاً نقش مهمی در اداره امور کشور بعهده بگیرد . گیوم سوم و زن او ملکه آن که هیچکدام حاضر نبودند زیرنفوذ قدرت و طبق تمایلات دیگران بروند از وضع برای استحکام مبانی سلطنت خویش استفاده سرشار بردند و بشخصه موفق شدند که روش جدیدی در سیاست انگلیس ابداع کرده آنرا در راه جدیدی سوق دهند .

معذلک باوجود تحولات و پیچیدگی اینگونه سیاست که گاهی کار را بوخامت می‌کشانید یک نکته اساسی درنحوهٔ سیاست انگلیس وجود داشت که بهیچوجه نتوانست تغییری درماهیت آن بدهد وآن روحیه ورنگ ملی بود . پارلمان انگلیس بادومجلس آن یعنی مجلس عوام و مجلس اعیان نمایندهٔ انگلیس سرمایه‌دار بود خواه این سرمایه‌داری بشکل املاک یا مستغلات ویا پول و دارائی باشد .

نظارت مالی مجلس عوام ، که بوسیلهٔ دستگاههای مهم اداری مالی و نمایندگان دائمی خدمات عمومی دراین مجلس پشتیبانی وکمک می‌شد ، موجب رضایت کامل احزاب شده بود ، زیرا احزاب معتقد بودند که از اینراه و بدین‌وسیله میتوان مبانی ودستگاه دولت وحکومت‌را مستحکم کرد . بنابراین باید گفت که منافع مالی ومادی بود که روز بروز درارکان زندگی‌اجتماعی وسیاسی انگلیس رخنه کرده اساس آنرا تشکیل میداد و بهمین‌جهت‌بود که پارلمان و شاه هردو کوشش میکردند این روش و سبک را پشتیبانی وتقویت نماید . از اینجاست که پیوسته توافق واتحاد نظر میان شاه و ملت و همچنین میان سایر طبقات مختلف سرمایه‌دار انگلیسی موجود بوده زمینهٔ مساعدی داشته است .

اگر در مناقشات و مشاجرات این زمان دقت شود مشاهده میشود که احزاب

برسر مسائل مختلف یکدیگر را به خیانت متهم می نمایند فقط نحوهٔ استنباط از دوطریقهٔ مختلف برای حل پیچیده ودشوار مسائل مربوط بمنافع ملت بود که هریک از آنها این مسائل را به‌طریق ونحوه‌ای تعبیر میکردند. ازیکطرف روش احتیاط آمیز حزب توری درقبال منافع ارضی خود، خصوصاً در ولایات دوردست و نیز برای حفظ رسوم و سنتهای دیرین خود که رنگ پوریتانیسم داشت و بالاخره قوانین مذهب اصلاح شده و طرفداری از خاندان سلطنتی استوآرت وازجانب دیگر انقلاب ویگ ناشی از ترقی وتوسعه بازرگانی و بروز جنگ متکی به بورژواهای بازرگان و سرمایه‌دار، انقلابی که هدف آن توسعه روزافزون مستعمرات وانحصار بازرگانی در سرزمینهای دوردست جهان، یعنی اساس وپایه گذار امپریالیسم انگلیس، بود وبالاخره انقلابی که‌ارتباط نزدیک به آزادیهای سیاسی ومذهبی و دشمنی و تنفر از پاپ و مذهب کاتولیک، که سرانجام بروی کار آوردن پادشاهی پرتستان و طرد خاندان سلطنتی قانونی و مشروع، بنفع بیگانه‌ای که حتی زبان انگلیسی هم نمیدانست منجر شد، داشت. تمام مسائلی بود که دوحزب توری و ویگ را در برابر یکدیگر قرار میداد. میان این دوحزب اشخاصی بودند که دائماً در حال تردید بوده برحسب موقع و وضع تغییر حزب میدادند و یا اینکه روش سیاسی انشعابیون را، که ازطرف ویگ‌ها درمشاغل عمومی بوسیله پیمانی که حق بازگشت را بدانان میداد، تعقیب میکردند.

بحران سیاسی و اقتصادی در بریتانیای کبیر (۱۷۱۵ - ۱۷۱۰)

ملاحظه شد که چگونه مشاجرات ومناقشات میان احزاب پس از انقلاب ادامه یافت و چگونه بشدت وحدت آن بنفع جنگی دامنه‌دار و خانمان برانداز که تمام افکار و منافع عمومی را بخود مشغول داشت، افزوده گردید.

درسال ۱۷۱۰ ملکه آن ازاغتشاشات مذهبی، که کلیسای اصلاح شده‌را بمخاطره انداخت، استفاده کرده از زیر بار ویوغ ویگها بیرون آمد وزمام امور را بدست توریها

مانند: هارلی[1] و سن جان[2] که بعدها بنام ویکونت بولینگ بروک[3] سپرد، پارلمان جدید با اکثریت نمایندگان توری تشکیل گردید، این مجلس موفق گردید قوانینی بنفع مالکین وصاحبان املاك از تصویب بگذراند. ملکه آن باتکاء دولت خود وسایلی برانگیخت که صلح را درحالی که شانه‌های ملت در زیرمالیاتها وعوارض قند ونمك وادویه وآبجو وغیره خم‌شده‌بود، مستقرسازد. دولت‌توری‌موفق‌شددراوترشت قرارداد صلحی بزیان فرانسه بخصوص اسپانیا امضا نماید، طبق این قرارداد دولت اسپانیا بسیاری از مستعمرات خودرا در امریکا بدولت انگلیس واگذار نمود وضمناً معاهدهٔ تجارتی با دولت فرانسه منعقد ساخت که در آن منافع بیشماری برای ملت بریتانیا درنظرگرفته شده روابط دولت انگلیس را با کشوری که پیوسته باوجود منافع ثروتی ونیروی نظامیش خطرناك بنظر می‌رسد، درحال تعادل و اطمینان‌بخش قراردهد.

ولی ویگها که همیشه فرانسه را دوست و کشوری زیاد نیرومند نمی‌دانستند و معتقد بودند که باید آنرا منکوب و سرکوب نمود به‌بهانهٔ اینکه توری‌ها تسلط بردریاها را در اختیار فرانسه و اسپانیا گذاشته‌اند، صدا باعتراض بلند کردند وضمناً معتقد بودند که دولت‌توری امپراطوری اسپانیا وهند امریکا را به نوهٔ لوئی‌چهاردهم واگذارکرده‌اند. درصورتیکه ویگها از تناسب قوای انگلیس و فرانسه غافل بوده نمیتوانستندهنوز تفوق نیروی نظامی وامکانات آنرا دراین‌مورد درك واستنباط‌ننموده بفهمند که اگر انگلیس درجنگ بافرانسه فاتح شد باتکاء ومساعدت متحدینش هلند وهانور وپروس وامپراطور اطریش بوده‌است. دراین زمان انگلیس دارای شش‌ملیون جمعیت ونیروی دریائی‌مجهزی‌بودولی تعدادسربازان آن‌بسیارکم‌بود. هلند ازنظرمالی ونظامی‌ضررهای فاحش دیده بود. امپراطور بسرزمینهای پرجمعیت که هرناحیه کمتر از بیست ملیون نفر نداشت و با ارتش‌نیرومند و سربازانی کارآزموده حکومت‌میکرد.

۱– Harley ۲– Saint-John

۳– Vicomte Bolingbroke

بدین ترتیب باید معتقد شد که تمام فتوحات انگلیس درنتیجه کمکها ومساعدتهای متحدینش درقارهٔ اروپا بود موضوعی که ویگهاسرمست ومغرور ازپیروزی نمیخواستند بحقایق آن التفات کرده متوجه آن باشند درحالیکه بولینگ‌بروك بادرك وتوجه باین مسائل حاضرشد معاهدهٔ صلح را منتهی باترکیبی از قراردادهای بازرگانی که درضمن معاهده صلح گنجانید ، امضا کرد.

معاهدهٔ سزبور بهترین وسیله برای حمله و تعرض ویگها برعلیه هیئت دولت انگلیس و نمایندگان فرانسه گردید دراینجا باید باین نکته توجه کرد که آیا این مبارزه جنبهٔ سیاسی داشت یافقط نزاع ومشاجره‌ای میان دوحزب مخالف بود؟ بهرحال اگر هم دراین مخالفت شدید ، سیاست هم دخالت داشت باید گفت که تعداد دستجات وطبقاتی که مانند صاحبان کارخانه های نساجی وشرکت بازرگانی هندشرقی وشرکت بازرگانی مدیترانه شرقی (لووان) وصاحبان کشتیها وافسران دریائی که از نتایج اقتصادی معاهدهٔ صلح و رقابت فرانسه بیمناك ونگران بودند ، دراین مبارزه داخل شده با مخالفین همداستان گردیدند ، زیاد ونیروی کافی را برای حزب ویگ آماده کرده بودند. دراین زمان صنایع انگلیس با آلات وافزار ابتدائی وتعداد قلیلی کارگری که دراختیار داشت نمیتوانست با تفوق و برتری افتخارآمیز صنایع فرانسه دراواخر این قرن رقابت نموده خود را در ردیف آن قرار دهد. بهمین جهت مخالفت نیز براساس دلایل قدیمی «توازن وتعادل بازرگانی» میان دو کشور انگلیس وفرانسه بنیان نهاده شد بنابراین موضوع «ملت بهره‌مند» که در معاهده برای دولت فرانسه منظور شده بود مهمترین حربه برای مخالفین شده حاضر نبودند هیچگونه امتیازی در بارهٔ کالاهای انگلیسی بفرانسویها داده شود. بازرگانان وصاحبان کارخانه‌ها اعتراضات وشکایات خود را ضمن نامه های پی‌درپی به پارلمان داده افکار عامه را به هیجان درآوردند. روزنامه های لندن مخالف وموافق مقالاتی منتشر کرده دراین جدال شرکت نمودند. مجلس عوام در زیرفشار بازرگانان عمده وصاحبان شرکتهای دریائی سرانجام بامعاهدهٔ بازرگانی مخالفت ورزیده از تصویب آن خودداری نمود. عدم تصویب

معاهده بزرگترین وسهمترین شکست برای حزب توری شد ، از طرف دیگر ویگ‌ها اجرای یکی از مفاذ معاهده صلح یعنی زمان تخریب استحکامات جنگی در بندر دنکرک را بسیار طولانی تصور کرده از دولت فرانسه اجرا واقدام فوری آنرا خواستار شدند و همین موضوع را وسیلهٔ دیگری برای مخالفت با حزب توری قرار دادند.

هیئت دولت که از طرف توریها ومقامات عالیه روحانیت پشتیبانی میشد موفق شد دربرابر طوفان مخالفتی که درپارلمان برپاخاسته بود مقاومت ورزد. ولی متأسفانه رهبران این حزب یعنی هارلی و سن جان بایکدیگر از در مخالفت برآمده اختلاف نظر شدیدی میان آنان درگیر شد. هارلی (کنت دوکسفورد) بتدریج به ویگها نزدیک شد و باتفاق سومرس[1] و هالیفاکس[2] امتیازات چندی برای انشعابیون و اولیای درجه دوم روحانیت که ویگها بدانان اتکاء داشتند ، قائل شدند. سوءقصد بجان صدراعظم ، از طرف یکی از کشیشان کاتولیک فرانسوی ، وجههٔ او را درمیان ملت بیش ازبیش کرد. مجلس عوام درتعقیب این سوءقصد اعلام کرد که این سوءقصد بسبب فداکاری وخدمتگذاری او نسبت بملکه بوده است که وسیله شد بغض ونفرت کاتولیکها را برانگیزد و ضمناً تقاضا کرد که پیروان این طریقه باید از لندن اخراج وطرد شوند. ویکونت بولینگ بروک[3] متعصب ومصمم و ناراحت ازهرگونه بازرسی دراموری که مربوط به او بود ، تصمیم گرفت بهرقیمتی شده قدرت توریها را تثبیت ومحرز گرداند.

بولینگ‌بروک که متحد طبیعی کلیسای جدید بود به ملکه فهمانید که هارلی مخالف مذهب رسمی انگلیس و جاسوس دربار سلطنتی هانور می‌باشد. ضمناً چون موافق جدی نزدیکی بفرانسه و انعقاد معاهدهٔ صلح بود مصمم شد وسایلی برانگیزد که تمام آثار جنگ را محو کرده از ادامه آن جلوگیری بعمل آورد، برای عملی کردن

۱- Somers ۲- Halifax

۳- Vicomte Bolingbroke

مقصود خویش حاضر شد امتیازاتی مانند تأخیر تخریب استحکامات دنکرك وموافقت بانظر دولت فرانسه درتفویض بندر دنکرك با ماردیك[۱]، بفرانسویها بدهد. اقدامات بولینگ بروك عموماً مخالفت علنی با هارلی بود که او را به بدرفتاری و مخالفت با متحدین سابق وقدیمی انگلیس (یعنی فرانسه) متهم میکرد.

مبارزه ومخالفت میان وزرا با بیماری ملکه آن وطرح موضوع جانشینی او در پارلمان، بحداعلای خود رسید. هردو وزیر در عین حال با طرفداران ژاك درارتباط و تماس بودند ولی چون ژاك حاضر نشد از مذهب کاتولیك دست بردارد بنابراین روی کار آوردن خاندان استوآرت امری غیرممکن بنظرآمد. زمانی که کنت دو کسفورد طرفداری خود را با ویگها، طرفدار جدی ومعتقد خاندان پرتستان هانور که بموجب فرمان پارلمان برای احراز مقام سلطنت معین شد، اعلام کرد، بولینگ بروك، مصمم درحفظ وتثبیت قدرت توریها، ازترس اینکه مبادا پادشاه هانور، که ازطرف ویگها پشتیبانی میشد، مناصب ومشاغل رابدوستان ونزدیکان خود بدهد وسیاست خصمانه‌ای را تعقیب نماید، بفکر افتاد اتحادیه‌ای از توریها و طرفداران ژاك (ژاکوبیت‌ها)[۲] بوجود آورده ژاك را مجبور نماید تا از تصمیم خود راجع بمذهب صرفنظر کند.

وزیران دشمن و مخالف، هریك درصدد برآمدند افکار عامه را متوجه خود نمایند، روزنامه بهترین وسیله برای این مقصود بود و چون پول حاکم مطلق بود بنابراین طرفین کوشش کردند بوسیلهٔ پول روزنامه‌ها را بنفع خود بخرند. مشهورترین نویسندگان به‌آن طرفی متمایل میشدند که بیشتر پول بدهند. شب نامه‌ها یکی پس از دیگری منتشر میشد و هریك از طرفین با قلمهای تند و زننده دیگری را تخطئه کرده افکار عامه را بشورش وطغیان برمی‌انگیختند بطوریکه در روز جشن تولدملکه مردم لندن مجسمهٔ ژاك و مجسمه‌ای از شیطان و پاپ را درکوچه وخیابان گردانده آتش زدند.

۱- Mardyck ۲- Jacobites

وضع بیش ازهر کس برای بولینگ بروك دشوار وخطرناك بود بنابراین مصمم شد که تمام قدرت ومهارت خود را برای مقابله با دشواریها وخطرات بکار اندازد. لذا ازخطای ویگها درمورد تعیین جانشین ملکه آن استفاده نمود بدینقرار که ویگها فرستادهٔ دربار هانور را وادار کردند ازدولت بخواهد که شاهزاده منتخب را بعنوان دوك کمبریج معرفی کرده او را با همین عنوان با سمت نمایندگی مجلس اعیان (لوردها) به آن مجلس بفرستند. بولینگ بروك بسختی با این پیشنهاد مخالفت نموده مراجعت فرستادهٔ هانور را بکشور خویش مصرانه خواستار شد (مه ۱۷۱۴). وزیر متعصب و مؤمن حزب توری ازمجلس عوام تقاضا کرد ازنظر مصالح ومنافع مذهب رسمی انگلیس که بهترین حامی و پشتیبان حکومت سلطنتی است قانونی ازتصویب بگذراند که بموجب آن مخالفین مذهب رسمی حق نداشته باشند بتأسیس مدارس عمومی وخصوصی مبادرت ورزند، بااین ترتیب کنت دوکسفورد را در وضع بلاتکلیفی قرار داد زیرا اگر بقانون مزبور رأی میداد انشعابیون یعنی دوستان خود را از دست میداد واگر مخالفت میکرد از توریهای تندرو دور میشد. اکسفورد برای رهائی از این بن بست براه حلی متوسل شد که آن متهم کردن رقیب بود. بنابراین وزیر وخانم ماشام همکار او را بگرفتن پول و رشوه از اسپانیائیها برای عقد معاهده صلح در ژوئیه ۱۷۱۳ متهم نمود. اتهام نتوانست اکسفورد را از این بن بست وگرفتاری رهائی بخشد بنابراین لازم شد که قانون مزبور هرچه زودتر بتصویب برسد، پارلمان که درآن تعداد ویگها زیاد بود معذلك حاضرشد قانون را بنام «شیسم آکت»[1] ازتصویب بگذراند وملکه هم بلافاصله آنرا تأیید و توشیح نمود (۶ ژوئیه). اکسفورد که از دادن رأی امتناع ورزیده بود در اتخاذ روش معلوم ومعینی بحال تردید افتاد وهمین امر باعث شد که ازوجههٔ او بحد قابل ملاحظه‌ای کاسته شود. وچون باین امرمتوجه شد در ۲۰ ژوئن استعفای خود را بملکه تقدیم کرد ولی مورد قبول واقع نشد. ازاین

۱- Shisme Act

پس دشمنی و مخالفت میان دو وزیر بحد اعلای خود رسید بطوریکه کار مجادلهٔ آنان تا حضور ملکه کشیده شد. ملکه هم از موقع استفاده کرده ببهانهٔ عدم مراقبت و رفتار ناهنجار وخشن، اکسفورد را از کار بر کنار نمود.

با ازمیان رفتن رقیب بولینگ‌بروک نیرومندتر وتواناتر از هرموقع بنظر رسید و در رأس عالی‌ترین مقامات کشوری وفرماندهی نظامی توریها و طرفداران ژاک (ژاکوبیت‌ها) قرار گرفت. ولی حوادث با وی روی موافق نشان نداد زیرا دو روز پس از برکناری اکسفورد ملکه آن بسختی در بستر بیماری افتاد، شورای سلطنتی خصوصی که درکاخ کنزینگتون[1] تشکیل گردید بنا بمصالح عمومی، ملکه‌را وادار کرد که دوك شریوسبوری[2] پیشخدمت مخصوص خود را که در نزد عامه وجههٔ خوب داشت ولی از حزب ویگ بود، بعنوان لورد خزانه‌دار بکار بگمارد. این پیش‌آمد برای بولینگ‌بروك که خود را صاحب اختیار مطلق میدانست، بسیار ناگوار و تلخ آمد، ضمناً شورای خصوصی تمام احتیاطات لازمه را برای تعیین جانشین، از قبیل متمرکز ساختن قوای نظامی درحومهٔ لندن و مجهز ساختن نیروی دریائی و دعوت ژرژ فرمانروای هانور برای نزدیك شدن بسواحل انگلیس، بعمل آورد.

ملکه آن چون درتاریخ ۱۲ اوت ۱۷۱۴ بدرود زندگی گفت شورای خصوصی درکاخ سن جیمس[3] تشکیل جلسه داد، شورای نیابت سلطنت که سیزده نفر آن از هیجده عضو ازحزب ویگ بود، برای اداره امور کشور تا ورود فرمانروای هانورکه بنام ژرژ اول ازطرف پارلمان، درمیان بی‌اعتنائی و بی‌تفاوتی‌مردم، اعلام‌شدانتخاب ومعین کرد.

با این ترتیب این آلمانی پنجاه وچهارساله از نواده‌های دختری ژاك اول استوآرت توانست بدون هیچگونه زحمتی صاحب کشوری ثروتمند وآباد بشود. ژرژ اول که مردی خشن و بی‌تربیت و شرابخوار و عاشق زنان ومدت بیست و دوسال

۱- Kensington ۲- Duc de Sherewsbury

۳- Saint-James

با زن خود صوفی دوروته[1] در متارکه بود، عاری محض از زبان انگلیسی ومحصور ازهمراهان آلمانی وناآشنا از آداب و رسوم واخلاق ملت جدید خود درحالیکه مردم کوچکترین توجه ومحبتی نسبت به او نداشتند، زمام امور بریتانیا را در دست گرفت. ژرژ که اصلاً هانوری بود تا آخر عمر خود را از آن کشور دانست و جز بدان فکر نکرد. پادشاه جدید بجای گرفتن تصمیمات مهم و طرح نقشه‌های اساسی بزودی در انگلیس گرفتار جنگ داخلی گردید وحتی نتوانست لااقل نقش میانجی را میان احزاب مختلف بعهده بگیرد وفقط توانست جانب حزبی را که بروی کارش آورده بود بگیرد. قبل از ورود به انگلیس زمام امور را بدست ویگها سپرد و تون شند[2] را که از طرفداران متعصب و جدی حزب ویگ بود بجای بولینگ بروك انتخاب کرد. وزیر جدید بلافاصله پس از مرگ ملکه آن اعلام داشت که اصلاً حزب توری وجود ندارد بهمین مناسبت برای مدتی طولانی نفوذ سیاسی و پشتیبانی بسیاری از ژاکوبیت‌ها را از دست داد.

ژرژ پس از ورود به لندن در شورای خصوصی نیز تجدید نظر بعمل آورد، ویگهای تندرو وبدسابقه از جمله مارلبورو[3] متهم به دزدی از خزانهٔ عمومی و حتی سوء استفاده از قوای تحت اختیار خود، که در این زمان فرماندهی توپخانه را داشت، وارد هیئت وزیران شد، ویگهای دیگر مانند لورد تون شند وزیر مشاور و شوهر خواهرش والپول[4] پیشکار دارائی ارتش و ژنرال استان هوپ[5] و کنت سندرلند[6] و لورد سومرس[7] و لورد هالیفاکس بوزارت انتخاب شدند. هیئت وزیران بلافاصله پس از شروع بکار وزیران سابق را به انعقاد معاهدهٔ صلح متهم کرده افکار عمومی را برعلیه فرانسه تهییج وتحریک نمودند. مبارزهٔ مطبوعاتی وتشکیل مجالس سخنرانی

۱– Sophie-Dorothée
۲– Townshend
۳– Marlboroug
٤– Walpole
٥– Stanhope
٦– Comte Sunderland
۷– Lord Somers

که بوسیلهٔ پول و ضیافتها به اوج خود رسیده بود وسیله شد که در مجلس جدید صد و پنجاه نماینده بیشتر از مجلس سابق ویگها کرسیهای مجلس عوام را اشغال نماید (مارس ۱۷۱۵).

مجلس اعیان (لوردها) از شاه تقاضا کرد که هرچه زودتر روش انگلیس را درقبال سیاست خارجی روشن نماید. مجلس عوام هیئتی برای رسیدگی به اسناد و مدارك مربوط بمذاکرات صلح اوترشت معین کرد وبه والپول مأموریت داد تابعنوان مخبر و رابط، گزارشات لازم را بمجلس بدهد. در ماه ژوئن والپول تمام وزیران سابق را متهم اعلام کرد، براثر این اتهام اکسفورد در برج لندن زندانی و بولینگ‌بروك و دوك دورموند[1] موفق شدند از انگلیس فرار کنند ولی بموجب فرمانی غیاباً محکوم شدند (سپتامبر ۱۷۱۴).

برای ویگها تنها وزیران ملکه آن محکوم و منفور نبودند بلکه فرانسه لوئی چهاردهم، فرانسه‌ای که برای رهائی از جنگ بسیاری از امتیازات ونقاط حساس و بازرگانی امریکای اسپانیا را ازدست داده بود بیش از هر کس و هرچیز مورد تنفر و انزجار آنان بود ولی وجود پادشاهی از خاندان بوربون در اسپانیا و مستعمرات‌آن و باقی‌ماندن مستعمرات جزایرآنطیل در دست دولت فرانسه و بخصوص وضع وموقع مستحکم این کشور در قارهٔ اروپا دولت انگلیس و حزب ویگ را نگران و مضطرب باقی گذاشته بود. لوئی چهاردهم بدون اعتنا وتوجه به ویگها واستان هوپ، کانال ماردیک[2] را ساخته وبندر جدید دنکرك را طی تشریفاتی افتتاح نمود (۸ فوریه ۱۷۱۵) لوئی چهاردهم که ازگرفتاریهای متحدین، که در حال انحلال بود، رهائی یافت روشی درسیاست اتخاذ نمود که او را با دولت انگلیس در اختلاف و مبارزه داخل میکرد. پادشاه فرانسه در صدد برآمد در اتحادیه‌های سابق خود، قبل از همه با سوئدیها، تجدید نظر بعمل آورده آنها را براساس متینی استوار سازد. در آوریل

۱- Duc d'Ormond ۲- Mardyck

۱۷۱۵ باشارل دوازدهم پادشاه سوئد قراردادی امضا کرد که بموجب آن حاضر شد تمامیت ارضی سوئد را تضمین کرده به آن کمکهای مالی بدهد. درهمین حال و وضع بود که ژرژ پادشاه انگلیس ازشکستهای شارل استفاده کرده بخیال افتادبوسعت خاك خود درهانور بیفزاید، برای انجام‌دادن این‌مقصود دولت ویگ چندین کشتی جنگی به دریای بالتیک فرستاد (مه ۱۷۱۵) . لوئی چهاردهم بموازات اقدامات دیپلوماسی خود را آماده کرد از اختلاف متحدین سابق حداکثر استفاده را ببرد .

سیاستمداران انگلیسی بفکر افتادند اتحادیه بزرگ را برعلیه پادشاه فرانسه تجدید نمایند بدینمنظور تصمیم گرفتند ایالات جمهوری هلند را به‌امپراطور اطریش نزدیک کنند وبرای این کار فاگل[1] سهردار مجلس طبقاتی هلند وبخصوص هاین - سیوس[2] را، که دشمنی بالوئی‌چهاردهم‌را ازگیوم درانژ به‌ارث برده بود، واسطه قرار دادند ، اقدامات آنان به نتیجه رسید و امپراطور را وادار کردند که به فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا اعلان‌جنگ بدهد ولی‌دربار وین ودولت‌هلند نتوانستند راجع بموضوع پی‌باکه‌امری مربوط به‌اطریش شده بود، بایکدیگرتوافق نظر حاصل نمایند، هلندیها مدعی بودندکه باید مواقع مستحکم بعنوان استحکامات مرزی به آنان واگذار شود وضمناً توقع داشتند که تمام قارهٔ اروپا از نظر اقتصادی کمافی‌السابق و همانطورکه مدت یک قرن بدان تسلط داشتند ، تحت اختیارا ونظر آنان باقی بماند ولی‌امپراطور بعنوان اینکه حاضرنیست‌نواحی که درتصرف او می‌باشد تحت‌تسلط واختیاردیگران باشد ازقبول این پیشنهاد امتناع ورزید . ضمناً کنفرانسی که در ماه اکتبر ۱۷۱٤ برای حل این قبیل مسائل در شهر آنورس تشگیل گردید بدون نتیجه تعطیل شد. امپراطور که‌ازکندی کار خسته شده بود درژانویه ۱۷۱۵ لوکزامبورگ[3] ولمبورگ[4] و یکقسمت ازناحیه هنو[5] را اشغال کرد ، بااین ترتیب دیپلوماسی انگلیس مواجه

۱- Fagel
۲- Heinsius
۳- Luxembnurg
٤- Limbourg
٥- Hainau

با شکست گردید وحتی نتوانست از نزدیکی لوئی چهاردهم با امپراطور و آشتی دادن او با پادشاه اسپانیا ، که حاضر شد برای باردوم با الیزابت فارنز[1] جاه طلب ازدواج کند و بتحریک او اراضی متعلق باسپانیا را که بتصرف اطریش درآمده بود ادعانماید و امپراطور هم تمایلی بانجام دادن این مقصود نشان نداد ، جلوگیری بعمل آورد. از طرف دیگر دولت انگلیس از جاه طلبی فیلیپ پنجم وعدم توجه او به اجرای مفاد معاهده مبنی برصرفنظر کردن او از تخت وتاج فرانسه ، بسیار نگران ومتوحش بود بنابراین تصمیم گرفت از راه مذاکره پنهانی ومستقیم بوسیلهٔ لورداستیر[2] نمایندهٔ خود با دوک درلئان، که پس ازمرگ پادشاه‌فرانسه جانشین او خواهد شد، دولت فرانسه را حاضر کند که مفاد معاهده را مبنی برصرفنظر کردن پادشاه اسپانیا ازتخت وتاج و جانشینی پادشاه فرانسه رعایت نماید.

انگلیس که دراینزمان ازهرطرف تنها مانده بود خود را درمعرض خطرجنگ داخلی دید زیرا درصورتیکه پارلمان باامیال وروش دولت ویگ هم آهنگی میکرد بطور قطع ملت ناراضی شده دست بشورش برمیداشت. دستگاه عالیه روحانیت نیز باحرارت از تعدی و دخالتهای بیجا و ناروای مخالفین شکایت داشت مردم متعصب هم از این موضوع فوق‌العاده عصبانی بوده با فریاد «پست باد ویگها» عدم رضایت خودرا ابراز میکردند. تظاهرات واغتشاشات ازشهرهای بیرمنگام[3] وبریستول[4] آغاز گردید. درلندن مردم کسانی را که درجشنهای شاه شرکت میکردند بباد ناسزا می گرفتند ودر موقع اجرای مراسم سالگرد بروی کار آمدن مجدد خاندان استوآرت چراغانی کرده جشن میگرفتند وحتی سربازان مستحفظ شاه را وادار کردند بنفع «کلیسای عالیه ودوک دورموند» فریاد بزنند و از مجلس تقاضا نمودند قانونی مبنی برتشکیل دادگاههائی برای محاکمه خاطیان از تصویب بگذراند.

۱- Elisabeth Farenz

۲- Lord Stair

۳- Birmingham

۴- Bristol

درماه ژوئیه ۱۷۱۵ پارلمان ناچار شد قانونی[1] بگذراند که طبق آن از تشکیل هرجمعیتی بیش از دوازده نفر جلوگیری بعمل می‌آورد ، چند روز بعد به شاه اجازه داد که اشخاص مظنون را مورد تعقیب قرار داده و قانون «آزادی افراد»[2] را بحال تعویق وتعلیق بگذارد ، با این ترتیب انگلیس یعنی کشوری که به‌آزادیهای خود مفتخر و مغرور بود بصورت کشوری با روش حکومتی استبدادی واختناق درآمد .

در اسکاتلند وضع بصورت وخیمتری درآمد . از پس از « فرمان اتحاد »[3] سال ۱۷۰۷ ، این سرزمین بسیار متفاوت با انگلیس آثار وعلائم عدم رضایت درآن بظهور رسید . انگلیسها در سال ۱۷۱۱ عوارضی در روی کتان وسپس در سال ۱۷۱۳ در روی جوی مخصوص آبجو وضع کردند. کار عدم رضایت بجائی رسید که نمایندگان اسکاتلند در پارلمان لندن الغاء فرمان اتحاد را که فقط بنفع انگلیس می‌دانستند ، خواستار گردیدند . این طرح زمانی که بمجلس اعیان عرضه شد با اکثریت بسیار ضعیفی مورد تصویب واقع نگردید . پس از مرگ ملکه آن ، پرسی‌بی‌ترین ها که اغماض وسهل انگاری دستگاه روحانیت وتجدید نظر در وضع انتخاب رؤسای روحانی وعکس‌العمل حزب توری را درسال ۱۷۱۳ با دیدهٔ سوءظن نگریسته واز آن ناراضی بودند انتخاب ژرژ اول را بپادشاهی انگلیس با شور وشعف تلقی واستقبال کردند . بهمین سبب ژاکوبیت‌ها و توری‌ها در اسکاتلند بنفع خاندان استوآرت ، که پارلمان ویگ آنرا ازحق سلطنت محروم نموده بود ، برپا خاسته شروع بتظاهرات کردند .

درماه اوت ۱۷۱۵ ، کنت دومار[4] ، والی سابق اسکاتلند ، خود را در رأس شورشیان قرار داد و به‌اتکاء آزادیها وامتیازات قدیمی این سرزمین موفق شد هشتصد نفر از بزرگان وسلاکین عمده اسکاتلند را با خود موافق وهمداستان نماید .

درماه سپتامبر یکی ازافراد خاندان استوآرت را بنام ژاک هشتم پادشاه اسکاتلند

---

۱ - Act for preventing tumult قانون برای جلوگیری از تظاهرات

۲ - Habeascorpus

۳ - Acte d’union قانون الحاق اسکاتلند به‌انگلیس

۴ - Comte de Mar

نامیده وارد شهر پرت[1] شد ولی بگشودن شهر استیرلینگ[2] که بوسیلهٔ دوك‌دارژیل[3] که بدربار لندن باوفا مانده بود، دفاع میشد، موفق نگردید. پارلمان باوجود گذرانیدن قانونی بنام «قانون قبیله»[4] که رعایا را از سوگند وفاداری واطاعت از اربابان یاغی برعلیه حکومت لندن و ژرژ اول ، بری می‌ساخت ، موفق نشد شورش را بخواباند و انقلاب با همان شدت وحدت ادامه یافت.

قوای نظامی کنت‌دومار روز بروز تقویت میشد بطوریکه درماه اوت عمده‌قوای او را ۶۰۰۰ پیاده و ۶۰۰ سواره تشکیل میداد ، انقلابیون در نظر داشتند کاخ ادیمبورگ[5] رابتصرف درآورند وامیدوار بودند ازطرف فرانسه به‌آنان کمک‌ومساعدت بشود ولی در آنزمان لوئی‌چهاردهم بدرود زندگانی گفته بود. پارلمان برای‌سرکوبی انقلابیون اجازه داد تادولت سیزده‌گردان سواره نظام وهشت گردان پیاده وتعدادی داوطلب و ششصد سرباز از هلند ، بعنوان کمك ، تجهیز نماید ، فرماندهی نیروی دریائی به دریاسار ژرژ بینگ[6] ، که بوی اطمینان کامل بود ، واگذار گردید.

با همه این احوال قوای اسکاتلندی وارد خاك انگلیس شده پس از الحاق تعداد کثیری از ژاکوبیت ها به‌آن، شهر پرستون[7] را اشغال کرد ولی‌نتوانست‌درحفظ آن سوفق شود. مدعی تخت وتاج (ژاك هشتم) در دسامبر ۱۷۱۵ بندر دنکرك را در فرانسه ترك گفته در ۵ ژانویه ۱۷۱۶ به اسکاتلند رسید و به شهر دندی[8] وارد شد ولی چون نتوانست در برابر قوای دولتی تاب مقاومت بیاورد مجدداً به فرانسه برگشت و طرفداران او پراکنده شدند.

شورش اسکاتلندیها وسیله شد که ژاکوبیت ها در انگلیس نیز سربمخالفت بردارند ، شهرستانهای غربی مرکز انقلاب گردید.

۱- Perth
۲- Stirling
۳- Duc d’Argyll
٤- Acte de Clan
٥- Edimbourg
٦- George Bing
۷- Preston
۸- Dundee

دانشگاه آکسفورد ، که چندان مورد اطمینان انقلابیون نبود ، از طرف قوای سلطنتی اشغال شد، نمایندگان مجلس اعیان ومجلس عوام که بطرفداری از ژاکوبیتها مظنون بودند توقیف شدند ، در اسکاتلند باوجود اینکه عدهٔ زیادی اعدام گردیدند معذلک روحیه وهدف عامه بهمان صورت سابق یعنی طرفداری واحقاق حق خاندان استوآرت باقی ماند .

باتمام این تفاصیل در اتحاد دو کشور انگلیس واسکاتلند تغییری حاصل نشد واسکاتلند وضع درخشان اقتصادی وفرهنگی وفکری خود را که بعدها اسباب افتخار بریتانیای کبیر خواهد شد ، حفظ وثابت کرد واز این پس بتدریج منافع اقتصادی و موارد مشترك میان دو کشور برافکار و احساسات وفاداری و پشتیبانی از خاندان استوآرت باوجود تأسف وتأثر بسیاری از اسکاتلندیها ، غلبه کرد .

درخلال این اوضاع ایرلند ، باوجود اینکه در آن عدم رضایت بحداعلای خود رسیده بود، درحال سکون وآرامش سرمیکرد . وعلت این امرآن بود که پس از کرمول درایرلند قوت ورمقی باقی نمانده بود . اکثریت پارلمان دوبلن[1] را آنگلیکانها تشکیل میدادند وحتی مجازاتهای شدید وسختی را برای کاتولیکها ازتصویب گذرانید ولی طولی نکشید که ایرلندیهای پرتستان که از انگلیس و اسکاتلند آمده بودند خود را در مقابل ممنوعیتهای بازرگانی و صدور کالا مواجه دیدند (۱۶۹۹ و ۱۷۰۲) . عمل واقدام پارلمان جزیرهٔ ایرلندرا که تربیت مواشی وچارپایان را جانشین کشاورزی کرده واز صدورگوشت وپشم و پارچه های پشمی زندگی اقتصادی خود راسیگذرانید سخت درمحظور گذاشت و با این ترتیب بازرگانی آن کشور را در مخاطره نیستی انداخت .

درکشور بواسطه نکث معاملات و داد وستد پول نایاب شد و مقدار موجود هم که در دست کشاورزان بود از بابت قیمت اراضی و سهمیه کشاورزان به

۱ – Dublin

صاحبان املاك و اراضی پرداخت میشد شکایات اهالی و سران آنها هم تأثیری در پارلمان لندن نکرد و زمامداران انگلیسی حاضر نشدند کوچکترین تغییری در وضع و روش خود در ایرلند مسکین وسفلوك بدهند بدون اینکه درنظر بگیرند که ممکن است روزی انگلیس ازبابت این جزیره دچار ناراحتیها وگرفتاریهای جبران ناپذیرخواهدشد.

بطور خلاصه باید گفت که دراین زمان اسکاتلند و ایرلند و حتی انگلیس از حیث اوضاع سیاسی واجتماعی واخلاقی درحال بحرانی خطرناکی بسرمیبردند، امری که بیش از هرچیز در زمان سلطنت پادشاه خارجی که بوسیلهٔ ویگها بروی کارآمده بود وخیم وخطرناك بنظر می آمد موضوع اخلاقیات بود که بخصوص در میان طبقهٔ اول اجتماع بحداعلای پستی و انحطاط رسیده بود، طبقهٔ زمامدار درگرفتن رشوه و انحطاط اخلاقی وطبقات پائین درخشونت وبی تربیتی افراط میکردند. هرآن درمیان ملت انتظار انقلاب واغتشاش ودگرگونی اوضاع میرفت. در کشوری که آزادی درسرلوحهٔ زندگی آن بود از آزادی اثری دیده نمیشد و باوجود اینکه علوم و ادبیات دراوج ترقی وتعالی خود رسیده بود معذلک داشتن هدف وفکر ثابت، یعنی آنچیزی که برای ملتی درجهٔ اول اهمیت را حائز است، درمیان مردم انگلیس مشاهده نمیشد. جنگهای متمادی ومتوالی و پیروزیهای ارضی یا بازرگانی که انگلیس ژرژ اول بدان مباهات مینمود جز پائین آوردن سطح اخلاق و خصائص ذاتی و برهم زدن تعادل و سوق دادن این کشور بسوی هرج ومرج و بی نظمی اثری نکرد.

ایالات متحده پی با

اگر بریتانیای کبیر در اثر جنگهای طولانی خسته و فرسوده بیرون آمد، با دلایل قوی تر و قطعی تر باید این جنگها اثرات ناشایست و نامناسبی درایالات متحدهٔ پی با، که در دشمنی و رقابت بالوئی چهاردهم از انگلیس جلوتر ومتعصب تر بود، باقی گذاشته باشد.

ایالات متحده درجریان جنگ از خود خیلی بیشتر از انگلیس فعالیت بخرج داد و مدت زمانی نقش یکی از ممالک معظم اروپائی را بعهده گرفت، نقشی که

از این پس نتوانست از عهده آن بیرون آمده به نتایجی که هدف و مقصودش بود نائل آید.

ایالات متحده میان انگلیس وفرانسه درقرن هیجدهم آزادانه رفتار می کرد و برحسب زمان وموقع گاهی در اتحاد یکی داخل شده با دیگری بدشمنی و جنگ می‌پرداخت وزمانی بعکس رفتار نموده بدیگری می‌پیوست.

آثار انحطاط وضعف وفتور درتمام‌شئون بوضوح در ایالات متحده ظاهر وآشکار گردیده بود. این ضعف وانحطاط قبل از هرچیز در اقتصادیات، که زمانی جمهوری در آن تفوق و برتری داشت، بروز کرد. رقبای سرسختی مانند انگلیسها و هانزآتها ودانمارکیها وفرانسویها دراین‌موقع برای ایالات متحده‌بوجود آمده بودند. انگلیسها قسمت اعظمی از بازرگانی هلندیها را در مدیترانه و در مشرق‌زمین و در اسپانیا و پرتقال وحتی در دریای بالتیک در اختیار خود گرفتند، بنادر هامبورگ و دانزیگ جانشین هلندیها در دریای شمال شدند وشرکت‌بازرگانی‌هند غربی‌بتدریج روبضعف و فتور میرفت ولی بعکس شرکت بازرگانی هند شرقی هنوز بقوت خود باقی مانده و برسر پا ایستاده بود، دراین‌شرکت ومؤسسات آن ۱۳۰۰۰ کارگر بکار مشغول بود وحوزهٔ عملیاتش تاجزایر جاوه ادامه داشت و بکار داد وستد ادویه وقهوه که ازاین جزایر وهندوستان بدست می‌آمد مشغول بود، کشتیهای بازرگانی هلندی که ازشهر آمستردام حرکت میکردند به کشتیهائی که در باتاویا و آبهای اطراف آن دائماً در حال حمل و نقل کالا بودند، ملحق می‌شدند این نیروی دریائی بازرگانی بوسیلهٔ سربازان هلندی وآلمانی وسایر ملتهای دیگر محافظت می‌شدند. بطور خلاصه باید گفت که شرکت بازرگانی هند شرقی خود دولتی، ثروتمند و نیرومند، در داخل دولت هلندتشکیل‌داده امور آن بدست سردمانی‌حریص وطماع وبیرحم اداره میشد، صید ماهی که تا این زمان یکی ازعوامل ثروت ایالات متحده بود ازاهمیت افتاده بجای هزاران کشتی که بکارصید ماهی در دریای شمال اشتغال داشت درسال ۱۷۲۰ فقط ۵۰۰ کشتی‌باین کارمشغول بودند. تنها از این میان کشاورزی بود که

درتمام اراضی ایالات متحده ، در زلند (گندم) ، درهلند (چراگاههای وسیع وسرسبز) ودر ایالت اوترشت ودر فریز (سرشار از چارپایان فربه و اسبهای شکیل و زیبا) ، رونق بسزائی داشت.

ایالات جمهوری که براثر جنگهای متوالی کمر زیر بار قرض خم کرده بود نمیتوانست برای حفظ بازرگانی خود نیروی دریائی جنگی قوی وتوانائی داشته باشد، بطوریکه کنسول فرانسه درسال ۱۷۲۰ گفت وضع نیروی دریائی ایالات جمهوری بحالت اسفناکی افتاده «کشتیها در بنادر درحال پوسیده شدن» بودند . دیگر اثری از ساختن کشتی در کشوری که درآخر قرن هفدهم ، در زمانی که پطر کبیر کارخانه عظیم کشتی سازی ساردام[1] را دیدن میکرد. ازحیث ساختمان کشتی در دنیای آنزمان در درجه اول بود ، دیده نمیشد.

درسال ۱۷۲۶ ایالات جمهوری هلند فقط دارای سی کشتی جنگی بود وازحیث کشتیهای بازرگانی روز بروز رو به تنزل میرفت بطوریکه دیگر نمیتوانست در برابر تعداد کشتیهای رقبای خود یعنی انگلیسها و هانزآتها ایستادگی نماید بخصوص که ساختن کشتی بازرگانی بکلی متروك شده بود.

امور مالی ایالات متحده پس از جنگ بطور کلی درهم‌شکسته شد . تعصب وطن پرستی و لجاجت هلندیها در دوران جنگ بخصوص درفاصله سالهای ۱۷۱۰ و ۱۷۱۱ کار را باسراف و تبذیر کشانید بطوریکه درسال ۱۷۰۹ بالغ بر ٤٤ ملیون فلورن و درسال ۱۷۱۰ درحدود ٤٦ ملیون و درسال ۱۷۱۱ در زمانی که درانگلیس خستگی و فرسودگی بحداعلای خود رسیده بود ، بیش از ٥٠ ملیون فلورن ، برای مخارج جنگ و تجهیزات بمصرف رسیده بود . ایالات جمهوری مجبور شد برای مخارج جنگهای متمادی و طولانی بالغ بر ۲۵۰ ملیون فلورن با سود ٤٪ قرض کند درحالیکه عوائد سالیانه آن از ۱۳ ملیون تجاوز نمیکرد.

1- Saardam

امور مالی اختصاصی هریک از ایالات جمهوری بهتر ازحکومت مرکزی نبود، ایالت هلند باوجود منابع زیاد وثروت سرشارش ، بطور وحشتناکی در زیر بار قرض بود وبرای جبران هرروز بوضع مالیاتهای جدیدی بروی کالاهای مصرفی ومستغلات، دست می‌زد .

این وضع بهمین قرار ادامه داشت تا پس از پانزده سال پس از استقرار صلح دولت هلند موفق شد که سود قروض خود را از ۴٪ به ۲ ۱/۲ تنزل دهد و آنهم نه بواسطه عمل و اقدام دولت بلکه براثر وجود اشخاصی که هنوز ثروتمند باقی مانده بودند . شهرهای هلند نه تنها ازپرداخت مالیات معاف نشدند بلکه بعکس مجبور شدند مالیاتهای سنگینی بخزانه عمومی بپردازند ، چنانکه شهر هلند موظف شد مبلغ ۳,۵۰۰,۰۰۰ بدون در نظرگرفتن ۲ ملیون فلورنی که برای مالیاتهای خصوصی می‌پرداخت ، بصندوق مجلس طبقاتی بپردازد .

نقره وفلزات قیمتی وجواهر (الماس وغیره) دراین کشور بخصوص درآمستردام، بحد وفور یافت میشد و باوجود ضعف و انحطاط، انبارها مالامال ازکالاهای متنوع برای داد وستد بنقاط مختلف حمل میکردند ، بانک هلند هنوز در مرتبهٔ اول اروپا بود و ثروت اشخاص خصوصی و اعتبارات دولتی در خارج ازکشور سرمایهٔ آن را تشکیل میداد .

سرمایهٔ این بانک باندازه‌ای بود که توانست درحدود ۱۰۰ ملیون فلورن به انگلیسها و چندین ملیون دیگر به آلمان بوام بدهد . خزانهٔ این بانک هنوز مملو از پول طلا و نقره بود و بهیچوجه کوچکترین احتیاجی نداشت چیزی بدان بیفزاید .

سرمایه افراد بحدافراط رسیده بود بطوریکه بسیاری ازافراد طبقه دوم (بورژوآها) بودند که سرمایه آنان از ۱۰۰۰۰۰ فلورن تجاوزمیکرد واشخاص نمیدانستند سرمایه های خود را چگونه بمصرف برسانند ودر این اواخر کار بجائی رسید که هرکس بفکر افتاد سرمایه خودرا از راه خانه سازی بکار بیندازد . امر خانه سازی بحدی راه افراط پیمود

که دولت درصدد برآمد نرخ مالیات مستغلات را در شهر آمستردام بالا ببرد. کار رباخواری در این شهر باندازه‌ای بالا گرفت که بقول یکی از سیاحان بنام مونتسکیو[1] گفت «میتوان یهودی‌تر از یهود را درمیان مردم این شهر دید». هلندیها که در بادی امر مردمی دریانورد و بازرگان بودند بتدریج تغییر رنگ داده بصورت ملتی معامله‌گر و رباخوار و سرمایه‌دار وحتی گدا ومسکین درآمدند. فقر وفلاکت مردم هلند از اینجا ناشی‌شد که بواسطه ازدیاد وفشار مالیاتها و عوارض، زندگی روزبروز گران شده طبقات پائین باوجود بحران عمومی در بازرگانی وصید ماهی نمیتوانستند مثل سابق زندگی خود را تأمین کرده امرار معاش نمایند.

در این حالت بحرانی طبقات اجتماع بطور وضوح از یکدیگر جدا شده فاصلهٔ زیاد از هم پیدا کردند وبهمان ترتیبی که میان ایالت هلند، ثروتمندترین وآبادترین ایالات، با سایر ایالات جمهوری اختلاف و نزاع بوجود آمد، بهمان طریق میان ثروتمندان وفقرای نقاط مختلفه کشور اختلاف ونفاق بظهور رسید. حکام وشهرداران دستگاه حکومت خودمختار، که درآن رعایت منافع اقوام وخویشان بحداکثر میشد، تشکیل دادند، امر سوءاستفاده جریان طبیعی داشت و قضات و مباشران دارائی با مالکین و کشاورزان ساخته درمقابل گرفتن حق وحساب ازگرفتن مالیاتها وعوارض بضرر خزانه عمومی، خودداری میکردند. ملت هلند شخصیت سابق خود را ازدست داده بسرعت رو بفساد و انحطاط میرفت.

مونتسکیو سیاح سابق‌الذکر که در روحیه این ملت پس از پیروزی پر خرج به لوئی‌چهاردهم مطالعاتی کرده چنین می‌نویسد:

«هلندیها دونوع شاه دارند: یکی‌شهرداران که‌تمام مشاغل را بمیل وارادهٔ خود تقسیم می کنند و دیگری طبقهٔ سوم که بحدافراط مستبد و پرخاشجو هستند».

با این ترتیب باوجود صندوقهای مملو از پول در بانکها و نزد طبقات متوسط

۱- Montesqieu

(بورژوآها) بدبختی وفقر ومسکنت درمیان طبقات پائین ملت بحد قابل ملاحظه‌ای دیده میشود ، از یکطرف رباخواری وفساد و رعایت منافع نزدیکان واقوام وازسوی دیگر فقر و بیچاره گی و پرخاشجوئی و بی‌تربیتی حاکم براجتماع شده بود . با این تفصیل جای تعجب نیست اگر بگوئیم فرهنگ وهنر نیز در کشوری که به داشتن هنرمندانی‌مانند رامبران[1] مفتخر بوده است، روبانحطاط وزوال رفته است. ازسکتب ایده‌آلیسم دیگر اثری وجود نداشت . شناسائی ومعرفت به موضوعات مفید جانشین ادبیات وهنرها گردید. عقیدهٔ گروتیوس[2] درخصوص حقوق طبیعی هنوز بقوت خود باقی بود و باربی‌راك[3] اثر ونوشتهٔ پوفندورف[4] (رساله راجع بحقوق طبیعی و افراد) را به فرانسه ترجمه کرد.

درسرزمین هوئیگنس[5] ، علم تجربی سورد نظر وتوجه دانشجویان وپزشگان قرارگرفت ، این دسته مانند : اس گراوسند[6] و لیوونهوگ[7] و سوآمردام[8] و بورهاو[9] بجای اینکه با هموطنان خود در ارتباط باشند بیشتر با دانشمندان بزرگ انگلیسی وفرانسوی سروکار داشته بآثار آنان توجه داشتند. پیروزی فرضیه های نیوتون ، که هنوز درفرانسه درحال شک وتردید بود ، در هلند بطورکامل وجدی تلقی شده قوهٔ جاذبه را مانند کیفیتی عمومی میدانستند وکوشش میکردند آنرا بسایر رشته‌های علوم ازجمله زیست شناسی سرایت دهند. در مدارس شهرهای لید[10] و هلند دامنهٔ

۱– Rembrandt

۲– Grotuis

۳– Barbeyrac قاضی فرانسوی (۱۷۴۴-۱۶۷۴)

۴– Puffendorf

۵– Huygens

۶– S'Gravesande (Guillaume Jacob) ریاضی‌دان و فیلسوف هلندی (۱۷۴۲-۱۶۸۸)

۷– Leeuwenhoeck (Antoine Van) طبیعی‌دان هلندی (۱۷۲۳-۱۶۳۲)

۸– Swammerdam (Jean) پزشک و طبیعی‌دان هلندی ۱۶۸۰-۱۶۳۷

۹– Boerhaave (Hermann) پزشک هلندی ۱۷۳۸-۱۶۶۸

۱۰– Leyde

تحقیقات و مطالعات وسرایت دادن قوانین علمی بتمام رشته ها بحداعلای خود رسیده بود. ساختن آلات وادوات فیزیکی دقیق آغاز گردید وبسرعت رو به پیشرفت گذاشت. ولی این علوم تجربی وسیله شد که روحیه و افکار را بجانب انتقاد و حتی شک و تردید مانند سایر کشورهای همسایه غربی سوق دهد. در شهرهای لید و لاهه و آمستردام چاپخانه ها بکار افتاد وتعداد زیادی از کتابهای مفید وآثار دانشمندان را بچاپ رسانید و همین امر باعث شد که در جریان این قرن افکار عامه بیش از بیش رو به تکامل وترقی برود.

روش آزاد منشی دربرابر افکارجدید و کتابها وآثاری که وسیلهٔ نشر این افکار شدند سبب ارتباط نزدیک باانگلیس وفرانسه، یعنی دردو کشوری که روحیه جدیدی بظهور رسیده افکارمتوجه نفی «الهام»[1] وعقیده به«خدای مطلق»[2] شده بود، گردید. روز بروز بتعداد کسانیکه فقط اعتقاد بخدای مطلق(دئیستها) داشتند، افزوده میشد، و هرچه شهرداران و زمامداران روشنفکرتر و دانشمندتر میشدند، باوجود روحانیان کالونی متعصب که مانند زمان دکارت از هر گونه ارفاقی درامور مذهبی خودداری میکردند و نمی گذاشتند مسائل دین بنفع عامه نتایج اصلی وحقیقی خود را بدهد و از انجام دادن مراسم مذهبی کاتولیکها در ملاء عام مخالفت مینمودند سهل انگار شده راه ارفاق وتسامح را می پیمودند. بنظر آمد که اوضاع واحوال بنفع ژانسنیستها یعنی کاتولیکهای نیمه پرتستان، که دائماً در ارتباط با ژانسنیستهای پی با وفرانسه بودند، تمام شده شهر اوترشت مرکز و کانون ژانسنیسم قرار گرفت و کلیسای جدیدی دراین شهر تأسیس گردید و در سال ۱۷۲۳ موفق شد مدیر روحانی (اوك) برای خود انتخاب نماید.

با این ترتیب دراین جمهوری کوچک که درسابق در نهایت فعالیت بوده و درحال حاضر از هرطرف مورد تهدید ومخاطره قرار گرفته بود درتمام شئون اجتماعی و

1– Revélation

2– Déisme

سیاسی ایالات و شهرها وطبقات اجتماعی و روش و طریقه‌های دینی وتربیت روحی اختلاف وتشتت مشاهده میشد.

از این میان طبقهٔ متوسط روشنفکری هنوز باقی مانده بود که توجه و علاقه چندانی به هنر و شعر و ادبیات نداشت ولی بعکس علوم تجربی و زیست شناسی و پزشکی آنرا بخود جلب نموده بود، بهرصورت باید گفت که دوران درخشندگی و عظمت مردم پی‌با گذشته و بتدریج آثار آن روباضمحلال میرفت. در هلند بواسطهٔ بازرگانی و داد وستد با هندوستان و وجود بانکهای بزرگ دراین ایالت، هنوزپول فراوان بود ولی ازآن قدرت اقتصادی وتوانائی نظامی که درسابق داشت دیگراثری دیده نمیشد، ارتش آن که زمانی ۱۱۰۰۰۰ و گاهی ۱۳۰۰۰۰ نفر بود پس از عقد معاهدهٔ اوترشت به ۴۰,۰۰۰ وسپس به ۳۰,۰۰۰ نفرسرباز تقلیل یافت. سربازان هلندی که در شجاعت و کارآزمودگی دراروپا شهرت داشتند خاصیت اصلی خود را ازدست دادند و تمام مخارجی که برای ارتش می‌شد بیهوده و بدون مصرف بود.

دراین زمان موضوع محافظت و حفظ استحکامات شهرهای مرزی در پی‌بای اطریش مطرح شد زیرا ایالت هلند مجبور بود ۵۸٪ مخارج آنرا تأمین نماید و نیز لازم شد که از تعداد دوازده هزارنفری مستقر در مرزهای فرانسه کاسته شود.

پس از معاهده اوترشت منافع سیاسی هلند با انگلیس تماس مستقیم ومشترک پیدا کرد و زمامداران هلند تشخیص دادند که باید با خاندان سلطنتی هانور در انگلیس در ارتباط نزدیک باشند ولی از طرف دیگر ممکن بود با بروز انقلابی در انگلیس سرمایه‌های هلندی در آن کشور بمخاطره بیفتد.

با این تفصیل هلند توانست استقلال خودرا حفظ کرده برخلاف تصور کسانی که فکرمیکردند این کشورمانند قایقی دردنبال کشتی عظیم جنگی انگلیس درحرکت است با اتکاء به‌امپراطور اطریش وپادشاه پروس، متحد امپراطور، باوجود اینکه در

همسایگی پی‌با بودند ، توانست خود را از زیر نفوذ انگلیس خارج ساخته‌احتیاجی بدان نداشته باشد .

بطور خلاصه میتوان گفت که ایالات جمهوری ، چنانکه در زمان ویت‌ها و هاین‌سیوس نشان داد ، موفق شد خود را با سیاست موازنهٔ سیاسی وتمایلات جدید اجتماعی مغرب‌زمین و ممالک معظم همداستان و هم‌آهنگ سازد .

فصل سوم

کشورهای آلمان

گرچه در اروپای مرکزی تغییرات وتحولات درشئون زندگی اجتماعی ظاهر وآشکار نبود ولی در باطن ریشه‌دار و عمیق هم بود. در زمانی که آلمانهای مقیم وین از کناره‌های رود دانوب بجانب دریای سیاه درحرکت درآمدند، کشورهای آلمان در تماس با غرب وممالک خاورمیانه وحتی مشرق زمین دچار تحولات وتغییرات سیاسی وفکری واخلاقی واجتماعی شده دوران جدیدی را در تاریخ آغاز کردند.

امپراطوری ژرمانی و اطریش

امپراطوری هابسبورگ اطریش با وجود خاطرهٔ تلخ محاصره شهر وین ازطرف عثمانیها موفق شد که تمام حیثیت وشخصیت ازدست رفته را بازیابد. از پس از پیروزی درخشان برترکان عثمانی، اطریش رهبر ونگاهبان آلمان و آلمانها گردید. آلمان تجزیه شده به اتکاء امپراطوری اطریش که یکی ازممالک معظم اروپا شده بود توانست خود را درتحت حمایت آن ازآسیب همسایگانش یعنی ترکها واسلاوها وفرانسویها محفوظ نگاهدارد. شهر وین پایتخت امپراطوری یکی ازبزرگترین وسهمترین شهرهای درجه اول اروپای مرکزی شد و با قرارگرفتن درسر راه قسطنطنیه موقع خاصی را دارا گردید. با وجود اینکه اکثریت مردم آنرا اطریشیهائی که بزبان آلمانی سخن می گفتند تشکیل داده بود معذلک مرکز سکونت مردمانی از ملل متنوعه حتی شرقیها بخصوص یونانیان قرارگرفته بدین وسیله دائماً در ارتباط با قسطنطنیه و شهرهای مختلف یونان و امپراطوری عثمانی، بود. با این ترتیب می توان گفت که وین مرکز و چهارراه جهان مسیحیت قرار گرفت.

اطریش بااینکه کشوری ژرمانی نژادبود ولی درعین حال مجموعهٔ آن سرزمینی

بود که انواع نژادها و زبانها واخلاق و رسوم در آن دیده میشد . کشور هنگری ، که سراسر آن تحت تسلط و نفوذ اطریش درآمد ، و ماوراء آن یعنی جلگهٔ والاشی تا اولتو[۱] (آلوتا)[۲] بهترین وسیله و راه‌برای‌اجرای‌مقاصدسیاسی‌امپراطوری، خودراجدا و مستقل دانسته حتی مردم آن بزبانی غیر از آلمانی یعنی مجار ولاتین تکلم میکردند، و باوجود تسلط ونفوذ ترکان عثمانی با سماجت و تعصب ملیت و مذهب خویش (پرتستان و کاتولیک) را حفظ میکرد . ایالت لومباردی و پی‌با ، که هابسبورگ‌ها آنرا از چنگ پادشاه بوربون اسپانیا درآوردند ، جزئی دیگر از امپراطوری اطریش بود . لومباردی مرکز وقلب ایتالیا دارای رسوم شهری وفکری وهنری که از یاد‌گارهای گذشته‌بود بتدریج تجدید حیات میکرد وپی‌با سرزمین تمدن عالی‌وسازمانهای منظم ومرتب‌اداری ومملکتی در زمان تسلط اسپانیائیها وحسادت و رقابت هلندیها، بحال ضعف و انحطاط افتاده بود ولی بزودی موفق گردید در اثر فعالیت و کار و کوشش، خود را ازحال رکود وضعف رهائی داده زندگانی جدیدی را ازسربگیرد . با این ترتیب ملاحظه‌میشود که‌امپراطوری اطریش‌درسراسر اروپا ازاستاند[۳] (بلژیک) و بروکسل گرفته تا بلگراد و پراگ ومیلان گسترش داشت و باوجود فاصله زیاد و شاهراههائی که نقاط مختلف را بیکدیگر مرتبط میساخت معذلک بسیار مشکل بنظر می‌آمد که کشور ودولتی هم‌آهنگ و متحدالشکل را تشکیل دهد . بنابراین لازم بنظر میرسید که باید وسایل وسیاست متینی اتخاذ نماید تابتواند مرکزیت و وحدت کاملی برای این سرزمین پهناور فراهم آورد . در نتیجهٔ پیشنهاد دی‌یت (مجلس شورای امپراطوری) بخصوص دی‌یت ایالت کروآسی امپراطور فرمانی بدین منظور درسال ۱۷۱۳ صادر کرد که در آن وحدت کامل کشورهای مختلف امپراطوری را اعلام نمود و با استفاده از پیروزیهای شاهزاده اوژن و باتکاء دولتهای دریائی (انگلیس وهلند) ومخالفت با لوئی‌چهاردهم پادشاه فرانسه ، کوشش کرده بود که

---

۱ – Oltü

۲ – Aluta

۳ – Ostande

٤ – Prince Eugéne

درمیان سرزمینهای متنوع ومختلف حکومت ودولتی مبتنی برپایه های سیاسی خاندان هابسبورگ، بنا واستوارنماید. ولی باوجود تمام مساعی، این وحدت نتوانست حقیقی و پابرجا باقی بماند زیرا درمیان کشورها و سرزمینهائی که امپراطوری اطریش را تشکیل میداد سازمانها ودستگاههای دولتی واداری بایکدیگر اختلاف کلی داشتند ودیپلوماسی امپراطوری هابسبورگ مجبور بودنهایت سعی و کوشش را مبذول دارد تابتواند وحدت را درقلمرو اقتدار خود بکار برده محفوظ نگاهدارد. امر بسیار دشوار برای حکومت مرکزی وجود ملل متنوعه بخصوص پی‌ بسا و لومباردی که روش مخصوص بخود را داشته خود را خارج از قلمرو سیاسی امپراطوری می‌پنداشتند. در داخله حوزهٔ امپراطوری کشورهائی‌مانند هنگری بودند، که‌چنانکه ذکر شد، اصولاً خود را مستقل وجدا از دستگاه دربار وین میدانستند. مردم هنگری از پس‌ازتسلط اطریش، برای حفظ ملیت واصول قومی خود پیوسته درحال انقلاب و شورش بوده امتیازاتی برای خویش قائل بودند، قسمتهای «استاند»[1]، نمایندهٔ ملاکین بزرگ سرمایه‌دار بوده زمانی که‌درحال آرامش‌سرمیکردند بمیل و ارادهٔ خودعمل‌مینمودند وتنها مبلغی (آنهم آنچه راکه میخواستند) بخزانهٔ وین ودرموقع ضروری هرعده‌ای که مایل بودند بعنوان سرباز به ارتش امپراطوری میفرستادند، بنابراین امپراطور هابسبورگ مجبور بود فقط به‌آنچه راکه از حوزهٔ ایالت اطریش بعنوان درآمد و یا قوای نظامی عائدش می‌شد و بمقدار ناچیزی از آلمان باستثنای کشورهای باوی‌یر و هانور و پروس، که ازمدتها پیش مستقل شده و زمانی هم مخالف امپراطوری بودند، اکتفا نمایند.

دراین امپراطوری که هیچگاه انقلابی اثرات لازمه را نبخشیده بود، طبقات مختلفه اجتماع بیش ازسایر کشورهای غربی، بطورکامل ومشخص ازیکدیگرمجزا ومتفاوت بودند. روحانیان کاتولیک مالک وصاحب املاك ودارائی زیاد وسرشاری بودند، تعداد طریقه‌های مذهبی، مانند اسپانیا، زیاد وثروتمند بوده در بوهم ودر

1– Ostande

اطریش در اراضی وسیع خود مانند مالکین بزرگ متنفذ فرمانروائی می کردند. ساختمانهای مذهبی مانند کلیسای ملک[1] در حوزهٔ شهر وین مشرف به رود دانوب فوق‌العاده عظیم و زیبا و پرجاه وجلال بودند، در این دستگاه روحانیت مثل سایر دستگاههای روحانی کاتولیک وحتی پرتستان اروپا، طبقات مختلفی وجود داشت که هریک بفراخورحال دارای قدرت ونفوذ بوده اثرات مهمی در اوضاع سیاسی واجتماعی امپراطوری داشتند.

طبقهٔ عالیه نجبا و اشراف مالک‌الرقاب وصاحب سازمانهای اداری کشوری و لشکری بودند که از آنجمله باید نام این خانواده‌ها را برد:

کولوورات[2]، زین زندورف[3]، استرهازی[4]، شوآرزنبرگ[5] و کوتک[6] که در ردیف ومرتبهٔ طبقهٔ نجبا قرار داشتند.

خانواده‌های مذکور در رأس ارتش قرارداشتند، ارتشی که زمانی برای تجدید حیات وقوای خود از کشورهای خارجی مانند ایتالیا و فلاماند استفاده کرده باوجود فرماندهان عالیرتبه و کارآزموده‌ای مانند مونته کوکولی[7]، رقیب شایسته تورن[8] فرمانده فرانسوی و شاهزاده اوژن[9] ساووآ فاتح ترکان عثمانی، قدرت و حیثیت امپراطوری را بحد کامل رسانیده بودند.

طبقهٔ ثروتمند ونیرومند مالک باتکاء حکومت مطلقه امپراطوری هابسبورگ، طبقه واجتماع کشاورز را، در بوهم و در اطریش و در هنگری، بزیر نفوذ و سلطهٔ خویش کشیده با آنان چون برده و زرخرید، بسبک رعایای روسیه و پروس، عمل و رفتار میکردند.

جدا از طبقه عالیه اشراف ونجبا از حیث امتیازات وعادات و رسوم، طبقهٔ دوم

۱– Melk
۲– Kolowrat
۳– Zinzendorf
٤– Esterhàzy
٥– Schwarzenberg
٦– Chotek
۷– Montecucolli
۸– Turenne
۹– Prince Eugéne

اشراف قرارداشت که اعضای آن شاغل مشاغل درجه دوم کشوری ولشکری بودند.
دراین طبقه نیز تربیت ومحاسن اخلاقی وجود نداشت ، بی‌نظمی و رکود فکری و
بی‌اعتنائی بمصالح ومنافع عمومی درمیان افراد آن شایع و متداول بود.

فعالیت و کار و کوشش حقیقی در میان طبقات متوسط شهرها (بورژوآزی)
مشاهده میشد ولی این طبقه که صرفاً بکار کشاورزی مشغول واز منابع صنعتی بهره‌ای
نداشتند ، دارای ثروت چندانی نبودند ، تعداد شهرها در اطریش بیش از زمین وسیع
هنگری بود و اغلب آنها ، مخصوصاً در هنگری ، بصورت قراء و قصبات و بازارها
برای فروش کالا ، دیده میشد. درخارج ازشهر وین بهیچوجه مراکز فرهنگی وهنری
وجود نداشت وحتی خود شهر وین هیچگاه نتوانست دراین مرحله بپای سایرشهرهای
بزرگ اروپائی برسد. پایتخت معظم اروپائی تقریباً هرچه را که ازلحاظ تمدنی
داشت بیشتر اقتباس کرده بود تا خود مبتکر آن باشد ، تنها افتخار وامتیاز شهرهای
اطریش نقش خودمختاری بود که در اداره امور کشوری و لشکری بعهده داشتند.
دراین سرزمین شهرهائی بود که با دراختیار داشتن اراضی واملاك وسیع از رعایا و
کشاورزان خود حداکثر استفاده را ، مانندنجبا و اشراف ، می‌بردند. با تمام این
تفاصیل شهرهای مزبور در دی‌یت‌های (لاندتاگ) اطریش ویا ایالت استیری نفوذ
واختیاری نداشتند وتنها طبقات عالیهٔ نجبا و روحانی بودند که درمجالس زمام امور
را در دست داشته امور را بمیل و اراده خود حل وفصل میکردند.

طبقه کشاورزان و دهقانان در سراسر امپراطوری بصورت رعیت ، مطیع ومنقاد
روش و رفتار بی‌نهایت سخت و ظالمانه و بدون داشتن حق هیچگونه اعتراضی ،
میزیستند. آریستوکراسی مالک دولت هابسبورگها بهمان اندازه آریستوکراسی روسیه
و پروس ، بیرحم وخشن بود.

درسراسر امپراطوری هابسبورگ اطریش داشتن امتیاز واختیار مطلقه برهرچیز
حکومت میکرد. تنها یک طبقه ، که تعداد افراد آن هم زیاد نبود ، صاحب اختیار
و مطلق‌العنان بود : پول ، قدرت ، تربیت فرهنگی و روحی (زیرا تنها افراد این

طبقه بودند که با امکانات خود میتوانستند در امور مزبور دخالت نمایند) همه در ید قدرت آنان قرار داشت . وهم این طبقه بود که برای دستگاههای دولتی عضو و برای ارتش افسر تربیت میکرد ، بهیچوجه دیده نشد که نویسنده و یا دانشمند و هنرمندی از میان این طبقه برخاسته باشد ، جریانات بزرگ فکری و زندگی علمی و اخلاقی در آن نایاب بود و آنچه را که در پایتخت باشکوه هابسبورگها ازاین بابت مشاهده میشد به ایتالیائیهای مقیم وین که بوسیلهٔ امپراطوران به آن شهر آورده‌شده ویا به اطریشیهائی که در رم درتحت تعلیم دانشمندان وهنرمندان ایتالیائی تربیت شده بودند ، ارتباط داشت، درحقیقت باید گفت که اطریش زندگی فرهنگی وهنری خود را مدیون اثرات ونتایج‌شورای ترانت وعملیات و روش ژزوئیتها وهنر (بارك)[۱] ایتالیا که با لطافت واعتدال هنر فرانسوی آمیخته شد ، باید بداند . دونفر هنرمند دراین زمان در اطریش بظهور رسیدند که با آثاری که از خود باقی گذاشتند شهرت بسزائی یافتند یکی فیشرفان‌ارلاك[۲] ودیگری معروفتر ، هیلدبرات[۳] میباشد، کاخهای کینسکی[۴] (۱۷۱۳-۱۷۰۹) و سیرابل[۵] و بلودر[۶] (۱۷۲۴-۱۶۹۴) مقر تابستانی شاهزاده اوژن ، از آثار معروف این هنرمند میباشد .

آثار هنری اطریش بیشتر زیر نفوذ وتابع هنر ایتالیائی ولی بدون عمق وریشهٔ فکری و ذوقی وخالی از ابتکار قرار گرفت .

درزمان امپراطوری شارل ششم، چون این‌امپراطور مدتی را در زمان‌ولیعهدی باقوای نظامی‌خود در کاتالونی اسپانیا گذرانده درموقع‌مراجعت عده‌ای ازاسپانیائیها را باخود همراه آورد این‌عده وسیله شدند که‌افکار وسبک هنری اسپانیا نیز دراطریش رخنه کند .

بنابراین باید گفت که روحیه و نحوهٔ تفکر وسبک هنری اطریش مخلوطی از

۱- l'Art baroque ۲- Van Erlach
۳- Hildebradt ٤- Kinsky
٥- Mirabelle ٦- Belvédére

ژرمن و کشورهای جنوبی اروپا شد . بنظر آمد که اطریش حتی از آلمان ، نه تنها آلمان پرتستان، که درحال تجدید حیات بود، بلکه از آلمان کاتولیک غربی وآلمان رنانی برکنار ماند ، فقط از این میان باوی یر بود که درهای کشور خویش را بروی افکار خارجی بسته از نظر تناسب ونزدیکی رسوم وعقاید وخصایل اخلاقی خود با اطریش با آن در ارتباط قرار داشت .

برای ما این سؤال پیش می‌آید چگونه اطریش که پیوسته مایل بود از زیر نفوذ غرب وحتی آلمان شانه خالی کند خواهدتوانست به‌تسلط سیاسی خود درآلمان ادامه دهد؟ بخصوص که بسیاری ازدولتهای آلمانی‌مانند : پروس، هانور وباوی یر اسباب مزاحمت امپراطوری‌را فراهم آورده پیوسته دم از استقلال‌خواهی‌میزدند واگر پروس و پادشاهش هنوز احترامی نسبت بمذهب رسمی دربار وین قائل بودند ولی هانور ، بخصوص پس از انتخاب فرمانروایش بپادشاهی انگلیس ، از تعقیب چنین سیاستی‌شانه‌خالی کرده حاضر برعایت آن نبود . ازطرف‌دیگر ایتالیائیهاواسپانیائیهای اطراف شارل ششم وسیله شدند که سیاست امپراطور بجای آلمان بجانب روش‌سیاسی ایتالیا و مدیترانه متوجه شود ، چنانکه شاهزاده اوژن ساووآ کوشش داشت‌دست آلمانها را ازکشور خویش کوتاه نماید وآنها را بجانب مشرق براند .

آلمان خاص

آلمان‌تجزیه شده‌بقطعات نامحدود درتاریخ اینزمان‌نمیتوانست محلی‌درتاریخ داشته‌باشد وفقط‌نام آن‌درپناه‌دولتهای‌بزرگ که مجموعاً این کشور را تشکیل‌میدادند، برده میشود . دولتهای مزبورعبارت‌بودند از:

پروس که پیوسته درصدد بود حدود قلمرو حکومت خود را بجانب مغرب و شمال بسط وتوسعه دهد ، هانورکه فرمانروای آن بسلطنت بریتانیای کبیر انتخاب و منصوب شده بود ، ساکس که اگوست دوم فرمانروای آن با پذیرفتن مذهب کاتولیک‌تخت وتاج کشور پولونی را اشغال کرده بود، باوی‌یر بافرمانروای بی‌تاج وتختش، باتکاء مساعدتهای کشورهای پرتستان، آرزو داشت زمانی‌بحق‌خود‌رسیده

با وضع بهتری فرمانروائی باوی‌یر را بدست آورد ، بالاخره آلمان کهن که در پس پرده امپراطوری واطریش ، زمامدار وحکمران امپراطوری ، قرار گرفته بود .

معذلک آلمان باوجود نداشتن شخصیت معینی بتدریج در راهی افتاد که زمانی توانست موجودیت خودرا باثبات برساند . جای شک وتردید نیست که اقدامات لوئی چهاردهم برای تسلط به اروپا وسیله شد که تمامی آلمان برضد فرانسه بحرکت درآید ، ودر جلگه های وسیع شمالی این کشور کانون و مرکز مهمی برای مذهب پرتستان و کینه ونفرت فرانسویان پرتستان بوجود آید وسقوط استراسبورگ موجب افسرده گی خاطر آلمانها شود و به‌آتش کشیدن پالاتین وخاطرهٔ غارت موحش ایالت بورگونی در سال ۱۶۳۶ بوسیله سربازان فرانسوی اثرات شومی در میان ملت ومردم آلمان ، باقی گذاشت .

وضع اقتصادی ، باستثنای درچند شهر آزاد و خودمختار مانند : لاییزیگ[۱] و فرانکفورت[۲] و بخصوص درشهرهای قدیمی لوبک[۳] و برم[۴] و هامبورگ[۵] ، که نه فقط بنادر مهمی برای حمل ونقل کالا در کرانه های دریای بالتیک بودند بلکه در ارتباط مستقیم با پی با وانگلیس وفرانسه واسپانیا قرارداشتند ، بسیار مغشوش وضعیف بود . بدون درنظر گرفتن وضع درخشان «شهرهای آزاد امپراطوری» دردورهٔ رنسانس شهرهای مزبور در این زمان بتدریج رو به پیشرفت و ترقی رفته مراکز مهمی برای داد وستد و بانکها شدند . دراین شهرها با اینکه طبقات ممتازه : کلیسای کاتولیک که در کرانه های رود رن[۶] در مونستر[۷] و در ایالات ماین[۸] و باوی‌یر[۹] دارای ثروت سرشاری بود وطبقهٔ اشراف ونجبا که تعداد افراد آن زیاد و براجتماع آلمانی حکومت

۱– Leipzig
۲– Francfort
۳– Lübeck
٤– Brême
٥– Hambourg
٦– Rhin
٧– Münster
٨– Main
٩– Bavière

سیکرد ودر نواحی غربی وشرقی وحتی درجلگه های شمالی صاحب نفوذ وقدرت بودند معذلک باید اذعان کرد که بتدریج از قدرت و نیروی آنها کاسته شده رو بضعف و سستی میرفتند. هنوز در آلمان حتی درقسمت غربی رود الب[1] (درقسمت شرقی این رود تغییری دیده نمیشد) املاک وسیع دیده میشد ولی با این تفصیل درایالت ساکس[2] در فاصلهٔ سالهای ۱۷۰۰ و ۱۷۳۰ تعداد زیادی از نجبا و ملاکین بزرگ مجبور شدند املاک و اراضی خود را به‌افراد متمکن و بهره‌مند طبقه دوم (بورژوآ) مانند پزشگان واستادان ومعلمان و سوداگران بفروشند. در این ایالت ودر شهرهای‌آباد که از راه صنایع نساجی و استخراج معادن و حمل و نقل دریائی به ثروت سرشاری رسیده بودند ، طبقات ممتازهٔ بورژوآزی از حال رخوت بیرون آمده توانستند در راه فعالیت وکار بیفتند و افراد همین طبقات بودند که بتدریج با گرفتن تعلیم و تربیت ودیدن و تجربه کافی در امور ، مشاغل مهم را بعهده گرفته با هوشیاری بحل وعقد امور شهرهای قدیمی بپردازند . وضع کشاورزان و دهقانان براثر رژیم اربابی بسیار وخیم وسخت ومشابه روسیه وپروس وبراندبورگ بود، کشاورزان درآلمان بخصوص درمغرب رودهای الب وسال[3]، درحالت بردگی‌وبندگی سرمیکردند ودر زیربار ظلم وجور مالیاتها وحقوقی که به‌اربابان خود میپرداختند، کمر خم کرده جرأت اعتراض را نداشتند. کارگران و پیشه‌وران حتی درشهرهائی که صنایع در آنها رونق‌داشت، در وضع وحال مناسبی نبودند و به‌نسبتی که کشور آلمان ثروتمند میشد بهمان‌نسبت مایحتاج خود ، بخصوص اشیاء لوکس را ، با وجود اعتراض شدید آلمانهائی که مایل بودند کشورشان رو به‌آبادی و ترقی برود ، ازکشورهای خارجی و بیشتر از فرانسه خریداری میکردند.

در سرزمینهائی که در ایام گذشته شهرهای متعدد آن دارای ثروت سرشار بودند دراین زمان وضع بجائی رسیده بود که زندگی اجتماعی وفرهنگی و هنری در

۱– Elbe ۲– Saxe
۳– Saale

آنها بحال رکود وخمودگی افتاده اثری دیده نمیشد . سردم شهرها در اراضی وسیع خود، که ازتوده‌ای از سکنه که بحال بردگی وبیکارگی افتاده محیطی جز صنفی که در آن بودند و یا درخانواده‌های خودنمی‌شناختند، محصور شده بودند . مدت زمانی بعد گوته[1] دانشمند وشاعر معروف در ایام جوانی از تنهائی ومحیط محدودی که آلمان در آن گرفتار شده بود ، با مقایسه بامحیط باز و روشن سایر ملل اروپائی ، متأثرشده شکایت کرد .

با تمام این تفصیل مراکز فرهنگی هنوز در آلمان بخصوص درمرکز آن، در چهارراه بزرگ جاده‌هائی که از لایپزیگ نزدیک شهر هال می گذشت یعنی در جائیکه پادشاه پروس دانشگاهی تأسیس کرده بود ، وجود داشت . در ایالات کرانه‌های رود رن (ایالات کولونی و پالاتین) هنر فرانسه نفوذ کامل یافته وسیله شد که هنر آلمان تجدید حیات نماید .

هنرمندان فرانسوی مانند روبردوکوت[2] ، معمار کلیسای کاخ ورسای و کاخ اسقف استراسبورگ که از طرف ژزف کلمان[3] فرمانروای کولونی برای دادن نقشهٔ ساختمان کاخ بون[4] (۱۷۱٤) وکاخ بروهل[5] دعوت شده بود ، مورد استفاده قرار گرفتند . طولی نکشید که فرمانروایان دیگر آلمانی ازجمله خانوادهٔ معروف شوین بورن[6] ازکوت معمار ومهندس بزرگ فرانسوی وشاگردانش برای ساختن کاخها و ابنیه‌ای در شهرهای مایانس[7] و اسپیر[8] و ورتزبورگ[9] دعوت بعمل آورده ازآنان استمداد طلبیدند، به‌این ترتیب بود که هنر فرانسوی درسراسر آلمان غربی نفوذ کرده منتشر گردید .

۱- Gœthe
۲- Robert de Cotte
۳- Joseph Clément
٤- Bonn
٥- Brühl
٦- Schönborn
۷- Mayence
۸- Spire
۹- Würzburg

برلن ، در سرزمین پروس، براثر تأسیس فرهنگستان بوسیلهٔ اولین پادشاهش، شهرت بسزائی یافت ، ولی پادشاه پروس ، که از سال ۱۷۱۳ بتخت سلطنت پروس نشسته بود ، اعتنا وتوجه چندانی به‌فرهنگستان ویا ادبیات و هنرهای زیبا نداشت وتمام همش را مصروف ارتش‌وعبادت وتزکیه‌نفس کرده بود. معذلک برلن پیوسته رو بتوسعه وعمران وآبادی میرفت.

اجتماع فرانسوی ، مقیم برلن ، که تعداد آنان از شش هزار نفر تجاوزمیکرد وسیله شد که وضع‌شهر را تغییر داده وسایل آسایش و زیبائی‌آنرا فراهم آورند، ذوق و سلیقه فرانسوی درساختمان خانه‌ها و تزئین آنها وحتی در صنایع متداول آن شهر اثرات بسزائی بخشید ، فرانسویان مقیم برلن که عموماً از بازرگانان و هنرمندان و دانشمندان و روحانیان بودند ، هیچگاه ارتباط خود را با میهن خویش قطع نکرده از زبان مادری دست برنداشتند ، شارل آنسیلون[1] که با پدرش از مز[2] فرانسه آمده بود کتابهائی بزبان فرانسه دربارهٔ تاریخ وسیاست نوشت که از همه مشهورتر کتاب «تاریخ استقرار فرانسویان در کشور براندبورگ»[3] (۱۶۹۰) می‌باشد ، فرانسوی دیگری بنام ژاک آبادی[4] کتابی در تحت عنوان «حقیقت دین مسیح» نوشت ، که مورد تأسف بسیاری ازدانشمندان‌فرانسوی شد که‌چرا چنین دانشمندی درفرانسه‌نباید باشد. ژاک لانفان[5] کتابی بنام «تاریخ شوراهای بزرگ مذهبی درقرن پانزدهم» منتشر نمود ، ایساك بوسوبر[6] ، که درسال ۱۶۹۵ به برلن آمده بود ، ترجمه‌ای از انجیل کرد وتاریخی در بارهٔ مانویان نوشت (۱۷۱۸) همین دانشمند دراین کتاب گفته «بزرگترین لذت در دنیا آزادی فکر است و هیچ چیز مطبوع تر از جستجوی

۱– Charles Ancillon ۲– Metz

۳– l'Histoire de l'Etablissement des Français dans l'Etat de Brandbourg

٤– Jacques Abbadie ٥– Jacques Lenfant

٦– Issac Beausobre

حقیقت نیست و لذتی بالاتر از این نیست که انسان حقیقت را کشف کرده آنرا درک نماید » .

ایساك درموقع مرگ (۱۷۳۸) از طرف ولیعهد پروس ، فردریک دوم، مورد مدح وستایش قرارگرفت.

مهاجرین فرانسوی درفاصلهٔ سالهای ۱۶۹۶ و ۱۶۹۸ روزنامه‌ای بنام «روزنامهٔ جدید دانشمندان » بتقلید از روزنامهٔ دانشمندان فرانسه بمدیریت اتی ین شوون[1] فیلسوف منتشر کردند.

اثر ونفوذ فرانسویان بیشتر راجع به روش تعلیم وتربیت بود که بزودی تأثیر فوق‌العاده‌ای دراجتماع مردم برلن کرد . درسال ۱۶۸۹ مؤسسه تعلیم و تربیت فرانسوی در برلن تأسیس گردید که درآغاز بتعلیم فلسفه مشغول شد ولی پس ازمدتی (۱۷۰۳) بسبک آموزشگاه پورروآیال[2] پاریس ، دروس دیگری از جمله زبانهای کلاسیک ، یونانی ولاتن، در آن تدریس گردید. اوضاع مناسب وسیاست مسالمت-آمیز پادشاهان سبب شدکه تعداد زیاد دیگری ازکالونی‌ها به شهرهای برلن و ماگدبورگ[3] روی آورده در آنجا سکونت اختیار نمایند.

برلن حتی درهای خود را بروی یهودیانی که بوسیلهٔ دولت هابسبورگها از اطریش رانده شده بودند ، باوجود مقاومت و مخالفت بازرگانان و روحانیان و حتی مقامات دولتی محلی ، باز کرد. درسال ۱۷۰۰ تعداد هزار نفر از یهودیان در برلن سکونت اختیار کردند. کتابهائی بزبان عبری بتعداد زیاد منتشر گردید و کنیسهٔ زیبائی درسال ۱۷۱٤ ساخته شد. پرتستانها درصدد برآمدندیهودیان را به‌اجبار ویا بتراضی خود بدین مسیح درآورند ولی بهرصورت باگذشت زمان بتدریج از سختکیری نسبت به یهودیان کاسته شده در اجرای مراسم دینی آزاد گردیدند . یهودیان نسبت به پادشاه پروس حق‌شناسی خود را اظهار کرده درکتابها ومراسم مذهبی نام شاه وملکه

۱- Etienne Chauvin ۲- Port-Royal

۳- Magdebourg

را با احترام ذکر نموده آنان را مدح و ثنا می گفتند ، تا کار بجائی رسید که درسال ۱۷۱۴ شاه وملکه درافتتاح کنیسه شهرهایدروترگاس[۱] حضور بهمرسانیدند. معذلک یهودیان پیوسته از طرف مقامات محلی تحت نظر قرار گرفتند واز خریدن خانه محروم بوده مجبورشدند مالیات مخصوصی بپردازند. تنها از این میان زرگر دربار ازپرداخت حق سرانه معاف واز تمام امتیازات یکنفر مسیحی برخوردار بود ، بطوریکه محسود مسیحیان وهم کیشان خود گردید.

ازدحام مهاجرین فرانسوی در پروس ودر شهرهای آلمان شمالی و رخنه و نفوذ یهودیان در زندگی اجتماعی برلن پادشاهان پرتستان را وادار کرد که نسبت به‌آنان ، بخصوص نسبت به پیروان طریقه های مختلف پرتستان، جنبهٔ ارفاق وتسامح را پیشهٔ خود سازند ، زیرا در پروس کاتولیکها در اجرای مراسم مذهبی بهیچوجه آزاد نبودند وفقط سفیران فرانسه واطریش حق داشتند کلیسای مخصوص در داخل خانه های خود داشته باشند ، با این تفصیل در سال ۱۶۹۷ اجرای مراسم مذهبی حتی در خانهٔ سفیر اطریش از طرف مقامات دولتی ممنوع گردید ولی درسال ۱۷۰۹ در موقع ملاقات پادشاهان دانمارک و پولونی و پروس در برلن ، در میان تعجب کالونی ها و لوتری ها ، مراسم مذهبی با شکوهی در کاخ سلطنتی برگزار گردید کلیسای کالونی، باوجود تهاجم فرانسویها و زیاد شدن تعداد آنان ، مصمم شد که دوطریقهٔ اصلاح شده (لوتری و کالونی) را بیکدیگر نزدیک ومتحد سازد . اجرای طرح مزبور بوسیلهٔ روحانیان و دانشمندان برلن و بخصوص از طرف لایبنیتز انجام گرفت . اتخاذ چنین سیاستی بزودی مورد توجه عموم کشورهای پرتستان مانند سوئیس وانگلیس قرار گرفته افکار عمومی را بسوی خود جلب نمود . لایبنیتز در عملی‌ساختن نقشهٔ خویش از ارنست ژابلونسکی[۲] روحانی دربار که دارای نفوذ زیادی بود ، استفاده فراوان برد و موفق شد که انجمنی مذهبی برای مشاوره ترتیب دهد

۱- Heidereutergasse ۲- Ernest Jablonski

ولی کار بحث ومذاکره در انجمن بجدال و مشاجره شدید منجر شد بطوریکه پادشاه پروس مجبور شد انجمن را تعطیل نموده اجرای طرح را بحال تعویق بگذارد بخصوص که افکار عمومی هم برای قبول چنین امری هنوز آماده وحاضر نبود . وحدت دینی در آلمان سرانجام درسال ۱۸۱۷ بمرحله عمل درآمد.

ازطرف دیگر ، درکشورهای کاتولیک نیز هیچ امری دلیل برآماده بودن افکار در بارهٔ تغییرات و تحولاتی در امور مذهبی و یا اصلاح آن ، وجود نداشت ، مکتب فلسفی لایبنیتز و ولف[1] نیز نتوانسته بود تأثیری در این تغییر و تحول و یا اصلاح فکری و اخلاقی داشته باشد. در ایالت پالاتین پرتستانها از تمام مشاغل دولتی محروم بودند در نوبورگ[2] و در کولونی پیروان این طریقه حق نداشتند از داشتن هرگونه سرمایه ویا دارائی برخوردار باشند ، این وضع تا اواخر قرن هیجدهم بهمین منوال ادامه داشت.

طریقه های مختلف آلمان که حاضر نشدند با وجود نزدیک بودن عقاید مانند دوطریقهٔ لوتری و کالونی ، یکدیگر را برسمیت بشناسند ، درموقعیکه جریاناتی سبب تشدید احساسات مذهبی شده بود ، در معرض مخاطره افتادند ، ملت آلمان بجای اینکه خود را علاقمند وپای بند اوضاع اجتماعی وفرهنگی و زیباشناسی نمایند متوجه مذهب وطریقهٔ نوظهوری که بوسیلهٔ لوتر جدیدی بنام فیلیپ ژاک اسپنر[3] (۱۷۰۵- ۱۶۳۵) ابداع شده بود ، گردیدند.

اسپنر از یک خانوادهٔ اهل استراسبورگ در شهر ریبوویل[4] پا بعرصهٔ وجود گذاشت ، تحصیلات مقدماتی را در آموزشگاه شهر کولمار[5] و عالیه را در دانشگاه استراسبورگ باتمام رسانید ، پس از اخذ درجهٔ دکتری بسمت استادی حکمت الهی

۱- Wolf (Chrisian) ریاضی‌دان و فیلسوف آلمانی ۱۷۴۵-۱۶۷۹

۲- Neubourg

۳- Philippe Jaaques Sepener

٤- Ribeauviile ٥- Colmar

در دانشگاههای شهرهای بال[1] و ژنو[2] و توبین گن[3] و استراسبورگ بتدریس مشغول گردید وسپس ازطرف مجلس سنای شهر فرانکفورت بعنوان ریاست روحانیان این شهر منصوب شد. اسپنر دارای عقاید حاد و مؤثری بود پس از مطالعه انجیل ترجمه لوتر، طریقهٔ عامه پسندی از دوجنس مرد و زن وکه درآن زنها نقش مهم ومؤثری بعهده داشتند، بوجود آورد. رهبر جدید درنظر داشت در اخلاق و عادات و رسوم متداول ابداعات و تجدیدنظرهای کلی بعمل آورد.

اصول عقاید او متکی به جنبهٔ عملی بودن زندگی و دور کردن هرگونه لذات وشهوات بیهوده از قبیل تئاتر و رقص و بازیهای مختلف وضیافتها و مجالس سرگرم کننده عمومی و نپوشیدن لباسهای فاخر و دور کردن زندگی لوکس، بود. اسپنر در خطابه‌ها و نوشته‌های خود کوشش داشت دارو و درمانی برای ناپاکیها و دردهای دستگاه روحانیت بوجود آورد و برای رسیدن بهدف ونقشهٔ خود به فعالیت وحرکت افتاده زمانی در ساکس وگاهی در برلن، بنا بدعوت وتقاضای فرمانروایان آنها، به‌تبلیغ عقاید خود (پی‌یه‌تیسم)[4] می‌پرداخت. فرمانروای براندبورگ او را بسمت روحانی اول کلیسای سن‌نیکلا[5] منصوب کرد (۱۶۹۱) وسپس برای تأسیس دانشگاه جدید الهیات درشهر هال[6] پروس دعوت شد.

اسپنر دراین زمان با وجود هزاران موانع و مشکلات در اوج ترقی و قدرت رسیده بود. طریقه‌های مختلف مذهب پرتستان درتمام‌شهرها ومراکز آلمان برعلیه او قیام کرده با نشریات واعلامیه‌ها عقایدش را بباد انتقاد وتکفیر گرفتند ولی باوجود تمام این مشاجرات و مبارزه‌ها طریقهٔ اسپنر در عقاید بسیاری از مردم بخصوص در مردم آلمان شمالی رخنه و رسوخ یافت بطوریکه درموقع مرگش درسال ۱۷۰۵ تعداد زیادی مریدان متعصب ومعتقد ازخود برجای گذاشت، دانشگاه هال‌راصحنه

۱- Bâle
۲- Genève
۳- Tübingen
٤- Piétisme
۵- Saint–Nicolas
٦- Halle

ومرکز تبلیغات طریقهٔ جدید کرد ودر اینجا مؤسسه‌ای مذهبی ایجاد گردید که هدفش مبارزه با فلسفه اصالت عقل کریستیان ولف[1] شد.

با این تفصیل مکتب اصالت عقل ولف هنوز آنطوریکه لازم بود در عقاید مردم رسوخ نکرده بود و حتی خود فیلسوف هم مجبور شد از کار خود در دانشگاه هال استعفا بدهد و کناره گیری نماید. دراولین سالهای قرن هیجدهم «پی‌یه‌تیسم» درکشور پروس، بخصوص درشهر برلن ودر براندبورگ، درتحت حمایت‌فردریک، وسپس درسواب[2] وتوبین گن و بالاخره درتمام آلمان شمالی ومرکزی ونواحی‌رنانی رواج و اشاعه کلی یافت، در این زمان شش هزار روحانی طریقه جدید را در آلمان تبلیغ میکردند، وبتدریج ازسرزهای آلمان گذشته دردانمارک وکشورهای اسکاندیناوی وحتی درسوئیس، در شهرهای زوریخ[3] و برن[4]، پیروان این طریقه پراکنده شده به‌اشاعه عقیدهٔ خود پرداختند و با روی کار آمدن فردریک در پروس مذهب جدید پشتیبان نیرومندی پیدا کرده قدرت بیشتری بهمرسانید. عقاید و افکار اسپنر دراصول فلسفی جانشینان ولف وحتی درمکتب اولیه فلسفی کانت[5] اثرات بسزائی بخشید، موسیقی وآواز نهضت مذهبی نو ظهور رادرخود منعکس کردند، ژان‌سباستین باخ[6]، موسیقیدان مشهور در آثار موسیقی خود الهام بخش «پی‌یه‌تیسم» در ارواح گردید. درست در زمانیکه مغرب‌زمین درتحت تأثیر مکتب اصالت تجربی ودر اوج افتخار ادبی وهنری وعلمی، سرمیکرد بنظر آمد که آلمان پرتستان ازجادهٔ تمدن فرهنگی و روشنفکری، وارث تمدنهای یونانی و رومی، منحرف شده بسوی عقیدهٔ پرتستانی ژرمانی اصلاح شده بوسیله اسپنر، متمایل گردیده است، بطریقی که معلوم شد اثر اسپنرو جانشینان او بسیار بیشتر از اثر ونفوذ لایبنیتز فیلسوف بزرگ بوده است.

طریقه کاتولیک در آلمان، که درسواحل رودهای رن[7] و ماین[8] ویا درایالت

۱- Christian Wolf　۲- Souab　۳- Zurich
۴- Berne　۵- Kant　۶- Jean Sebastien Bach
۷- Rhin　۸- Main

باوی یر ودر اطریش پراکنده بود ، باوجود تسلط ونفوذ ژزوئیت ها (یسوعیین) در آغاز قرن هیجدهم به‌فلسفه اشراق ژانسیست ها وتصوف ، که از فلاندر و بخصوص از فرانسه آمده بود ، برخوردار کرد. فلسفه اشراق و ژانسنیسم، دو دشمن آشتی - ناپذیر در سرزمینهای اصلی خود ، احساسات مذهبی کاتولیکها را تحریک و تهیج کرده وهمین ژانسنیسم فرانسوی بود که راه را برای خودمختاری واستقلال دستگاه روحانیت در آلمان و بعداً در اطریش ، صاف وهموار نمود.

تمام این جریانات مذهبی واخلاقی وضع را درآلمان وخیم وپیچیده نموده‌وسیله شد که نزاع سختی میان راسیونالیسم وعقاید مسیحی وتصوف دراین کشور بوجودآید.

فصل چهارم

روسیه و کشورهای شمالی

اروپای شمالی براثر تحولات وحوادثی که از مدت زمانی پیش برای آن اتفاق افتاد بکلی تغییر وضع و وجهه داد. تعادلی که تا اینزمان درمیان دولتهای شمالی موجود بود بضرر سوئد وبنفع دولت تزاری روسیه ازهم گسیخته گردید، در دستگاه دولتهای مزبور نیز از نظر روش و نحوهٔ سیاسی و اقتصادی تغییرات کلی بهم رسید بطوریکه دوران جدیدی درتاریخ آنها آغاز گردید.

سوئد

کشور سوئد در زمان شارل دوازدهم همان روش سیاسی و اقتصادی زمان شارل یازدهم (۱۶۹۷ - ۱۶۵۵) را، یعنی رژیم حکومت با مرکزیت با تفاوت اینکه در آن موقع قوهٔ مجریه بوسیلهٔ شوراهائی بنام «کولژ»[۱] اداره میشد ولی از این زمان درتحت اختیار هیئت‌وزیران ودستگاه‌های اداری ناشی از قدرت سلطنت و تشکیلات محلی و طبقه‌بندی شده برای اداره امور قضائی ومالی درآمد، تعقیب میکرد. اساس اداره امور کشوری برروی بخش[۲]، محل تمرکز تعدادی از دهقانان، که درتحت مدیریت رئیسی[۳] مأمور اداره امور محلی با دادگاه مخصوصی که مالیات هرمؤدی را بواسطه قضات و روحانیون آن محل معین می کرد، اداره میشدند. مافوق بخش، منطقه[۴] بود که بوسیلهٔ یک عضو داد- گستری و دفتر مالی مرکب از یک نفر مدیر واعضای زیردست او اداره میشد.

این منطقه دارای ۸۰۰ تا ۱۰۰۰ خانوار ازکشاورزان بود، هر خانواده یک واحد مالیاتی را تشکیل میداد. دهاقین مالیات خود را مستقیماً به‌مباشرین دارائی[۵]

۱– Collége ۲– Socken

۳– Länsman ۴– Härad

۵– Landfogde

محل می‌پرداختند. وچون تعداد خانوارتحت اداره مباشر دارائی محدود بود، مباشر مزبور، با داشتن چند نفر کمک، با کمال خوبی می‌توانست ازعهدهٔ اداره محل مأموریت خود برآید.

بالاخره مافوق دو قسمت فوق‌الذکر استان[1] قرار داشت که از ٤ یا ٧ منطقه تشکیل میگردید و بوسیلهٔ استاندار اداره میشد. درهر استان چهار عضو عالیرتبه، مطیع وتابع اوامر استاندار، وجود داشت، اعضای مزبور بدینقرار بودند: پیشکار دارائی، خزانه‌دار، رئیس‌دادگستری ورئیس امور اداری استان. اختیارات‌استاندار درمقابل رؤسای اداری مستقل بسیار ناچیز بود واو فقط حق داشت نظریات خود را دربارهٔ امور حوزهٔ مأموریت اظهار نماید.

روش اداری در حوزه‌های مختلف سوئد بسیار متین وعاقلانه و بخصوص در موارد امورمالی ومالیاتها وعوارض بسیار بادرستی وپاکی انجام میگرفت، درهرمحل مأمورین موظف بودند تغییرات حاصله در مقدار ثروت و سرمایه مالیات دهندگان و محصول وعوائد املاك را دقیقاً بازرسی کرده باطلاع پیشکار دارائی منطقه برسانند، بااین ترتیب مالیاتها با دقت وعادلانه وضع می‌شد وبدون هیچگونه اشکالی ازطرف مالکین، که بهیچوجه درصدد خدعه وفریب نبودند، اخذ می گردید.

برای ادارهٔ امور که با دقت کامل انجام می‌شد، بدون شک دستگاههای اداری محلی مانند «کولژها»ی مرکزی بتعداد زیادی عضو متخصص و نامحدود احتیاج زیاد بود ولی چون مالیاتها بآسانی و بدون اشکال وصول می‌شد و ازاینراه باندازهٔ کافی پول وارد خزانه میگردد بنابراین تهیه و استخدام عضو بآسانی صورت می گرفت.

وضع درخشان مالی‌سوئد با کمکهای‌خارجی‌سبب شد که این کشور درسیاست بزرگ اروپا دخالت کرده در آن شریک باشد. در زمان شارل یازدهم سوئد دارای

۱– Land

نیروی دریائی نیرومندی بود وتوانست ارتش مجهزی برای خود آماده نماید، شارل دوازدهم ازهمین منابع نظامی برای موفقیتهای جنگی خود استفاده‌های سرشار برد ولی سرانجام نتوانست دربرابر قدرت و وسعت خاك امپراطوری روسیه مقاومت ورزد و کارش به شکست و ناکامی انجامید. بطوریکه قبل از امضای پیمان صلح با پطر کبیر مجبور شد آبادترین و ثروتمندترین استانهای خود، بخصوص لیونی[1] را، که برای آن بزرگترین منبع درآمد و کلید تسلط ونفوذ در دریای بالتیک بود، ازدست بدهد. ازاین پس دوره انحطاط وسقوط دولت و کشورسوئد آغاز گردید و دیگرموفق نشد دوران پرافتخارسال ۱۷۰۰ یعنی پیروزی ناروا را بخود به بیند واگر کشورسوئد در ردیف ممالك درجهٔ دوم اروپای شمالی درآمد ولی پیوسته کشوری باتمدنی عالی و درخشان وثروتمند وآباد باقی ماند، اراضی آباد وحاصلخیز اسکانی[2] ومعادن غنی آهن ومس وجنگلهای انبوه و صنایع، مخصوصاً فلزکاری آن، نیروی مجهز و قوی بازرگانی وتجارت وسیع در دریای بالتیک، سوئد را درمرتبهٔ اول کشورهای اروپای شمالی قرار میداد.

اقتصاد اجتماعی ودستگاههای مالی وقضائی سوئد بسیار پیشرفته‌تر ومترقی‌تر ازسایر کشورهای همسایه آن بود. علاوه برطبقهٔ اشراف، که دراین زمان بواسطهٔ ازدست دادن قسمت اعظم املاك و دارائی خود بنفع تاج و تخت از اهمیت سابق افتاده فقیر شده بود، طبقات متوسط (بورژوازی) و دهقان آن درحال پیشرفت وترقی بود و با وجود نفوذ آلمان، که با آن ازحیث طریقهٔ لوتری یکسان بود، معذلك طریقهٔ کاتولیك اثرات بسزائی در افکار باقی گذاشت وتمدن غربی بتدریج وباسرعت درمیان طبقات اشراف ومتوسط نفوذ کرد. علوم تجربی غربی سبب ظهوردانشمندان عالیقدری دراین کشور شد، ازجملهٔ این دانشمندان سوئدن‌بورگ[3] بود. دانشمند مزبورکه در دانشگاه اوپسال بتحصیل اشتغال داشت درسال ۱۷۱۵ درسن بیست و

۱- Livonie ۲- Scanie

۳- Swedenborg

پنجسالگی با عنوان مهندسی در کولژ معادن بکار پرداخت سپس به هلند و انگلیس وفرانسه وآلمان مسافرت کرد. دانشمند دیگر بنام لین نه[1] (متولد درسال ۱۷۰۷) نیزمسافرتهائی به هلند وانگلیس وفرانسه کرد. ذوق هنرهای مغرب‌زمین، مخصوصاً فرانسه، درمیان طبقه اشراف بیدارشد، مراکز فرهنگی وهنری درسراسر کشوربویژه درشهرهای لوند[2] و اوپسال و استکهلم بوجود آمد، نظم و ترتیب و حسن جریان دستگاههای مالی وقضائی اثرات محسوس و بسزائی دراخلاق وعادات مردم‌سوئد برجای گذاشت و باوجود مشاجرات شدیداحزاب‌توانست کشور سوئد را ازخطرسقوط رهائی بخشد، زیرا شکست سخت و عالمگیر شارل دوازدهم وضع داخلی را بحال خطرناکی درآورده کشور را بجانب ضعف و رکود سوق داده بود.

در خلال این اوضاع عکس‌العملهائی برعلیه قدرت حکومت مطلقه سلطنتی بوجود آمد. پس ازمرگ شارل دوازدهم(۱۷۱۸) نهضت مزبور ظاهر گردید، طبقهٔ اشراف، که تمام‌هستی وثروت وقدرت خود را ازدست داده بود، سربمخالفت‌برداشته تمام تشکیلات مملکتی را بمیل خود تغییر داد (۱۷۲۰). ازاین پس قدرت در اختیار دی‌یت (ریکسداگ)، که در آن تمام طبقات چهارگانه ملت: اشراف، روحانیون، بورژوآها ودهقانان، نماینده داشتند وهریک از طبقات[3] جداگانه مشورت کرده رأی میدادند، قرارگرفت. برای اینکه قانونی از تصویب مجلس بگذرد لازم بود که طبقه ازسه طبقات چهارگانه بدان رأی بدهند، طبقات مزبور ازحیث تعداد با یکدیگر مساوی نبودند و نمایندگان دهقان حق نداشتند درکمیسیونهای مجلس شرکت نمایند بنابراین تمام قوانین بدون مشورت ونظر آنان تهیه وتدوین میگردید. طبقهٔ روحانی ازاین میان روشنفکرتر ودارای استقلال‌فکری خاصی‌بودند ولی ازحیث مالی وحقوق فوق‌العاده درمضیقه بوده مانند اقران خود در انگلیس ثروت و تمکنی نداشتند.

۱- Linné ۲- Lund

۳- Etat

متنفذترین طبقات در دی‌یت طبقهٔ اشراف بود، تمام وظایف مجلس از قبیل سخنران[۱] و ریاست[۲] و ریاست کمیته محرمانه[۳] (مرکب از ۵۰ نماینده از طبقه اشراف و ۲۵ نماینده از روحانیون و ۲۵ نماینده ازطبقه متوسط باداشتن تمام‌اختیارات قوای عالیه مجریه و قضائی وطرح قوانین وعزل ونصب وزیران و مراقبت درسیاست خارجی) بعهدهٔ طبقهٔ اشراف‌بود. در زمان تعطیل، مجلس‌قوه مجریه دراختیارمجلس سنا[٤] مرکب از ۲٤ نفر نماینده قرار می‌گرفت.

دراین رژیم اشرافی شاه بهیچوجه دارای قدرت واختیار حقیقی نبود. وظیفهٔ او ریاست مجلس‌سنا بود که رأیش‌قاطعیت داشت ولی هیچگاه برای‌انتخاب‌سناتورها که در هر دورهٔ اجلاسیه‌ای پس از تعطیل سنا سه عضو آن باید تغییر نماید، آزاد نبود، این سه نفر طبق فهرستی که ازطرف کمیته‌ای که از سه نفر نماینده عالیرتبه تشکیل میشد، انتخاب میگردید. از این‌پس باید گفت که ازمقام سلطنت جزعنوان و اسمی درکشور سوئد چیزی باقی نماند.

درتحت این شرایط بود که رسوم وآداب قدیمی، حتی درامور سیاسی، درحال تحول وتغییرافتاد. پس‌ازسال ۱۷۱۵ کشورسوئددنباله روی‌انگلیس‌شد، طبقهٔ‌اشراف تجزیه گردید واگر کنت‌دوهورن[۵] زمام امور را دردست گرفت و مطلق‌العنان شد و بمحض اینکه‌خواست کاری‌انجام‌دهد دستهٔ مخالفی‌برعلیه او به‌رهبری کنت‌دوتسن[٦] وگیلن‌بورگ[۷] تشکیل شد که باسیاست خارجی‌صدراعظم بنای مخالفت را گذاشت. دسته‌ای (شب کلاهان)[۸] بنفع انگلیس وروسیه ودستهٔ دیگر (کلاه‌ها)[۹] بنفع فرانسه‌قیام

۱– Orateur

۲– Landsmarskalk مارشال دی‌یت

۳– Hemliga utskottet

٤– Räd

۵– Comte de Horn

٦– Comte de Tessin

۷– Gyllenborg

۸– Bonnet de niut

۹– Chapeaux

کردند ، ولی هردودسته با قانون اساسی سال ۱۷۲۰ ، که حکومت مطلقه را ازمیان برده حکومت اشرافی را در روی خرابه های آن بنا کرد ، موافق و همداستان باقی ماندند. خطرات و زیانهای این نوع رژیم در جریان قرن هیجدهم نمایان و آشکار خواهد شد.

دانمارک ونروژ

در زمانیکه سوئد برای یکبار دیگر اصول سیاسی خود را تغییر داد دانمارک مانندپروس وآلمان درهمان حال حکومت مطلقه و استبدادی سرمیکرد ، ازنظر وجهات مذهبی وفرهنگی نزدیکی بسیاری با کشورهای آلمانی همسایه خود داشت ، با وجود اینکه دشمن سوئدبود معذلک پیوسته ازطرف روسیه مورد تهدید بود ، درحدود سال ۱۷۱۵ در سراسر آلمان ، در مکلمبورگ[1] و مخصوصاً در هولشتاین که در آنجا خاندان گوتروپ[2] حکومت میکرد ، دسیسه و تحریک درکار بود و بهمین جهت دانمارک مجبور شد توجه خود را بجانب انگلیس که از پیشرفت روسیه در غرب نگران بود ، معطوف کند ، با این تفصیل از نظر اجتماعی وفرهنگی وعادات ورسوم وسنن هنوز ژرمن باقی مانده بود. برده گی درمیان رعایا و دهاقین دانمارک مانند پروس بشدت رواج داشت و با چنین وضع اجتماعی قدرت مطلقه سلطنتی تطابق کامل داشت و با اینکه یک طبقه متوسط فعال و تربیت شده و ثروتمند در شهرها بخصوص در تمام بنادر خواه در ژوتلند و خواه در جزایر درحال تکوین وتشکیل بود و شهرها و بنادر دانمارک با کشورهای ساحلی بالتیک مانند نروژ وازسمت مغرب با پی‌با وانگلیس وحتی باجزایر آنتیل درارتباط بازرگانی بود و با اینکه تنگه های[3] دانمارک پس از صلح عمومی شاهراه بزرگ بازرگانی اروپای شمالی قرارگرفت و دانمارک با دردست داشتن السنور[4] ، کلید دریای بالتیک وگمرکات آن را دراختیار گرفته بود معذلک اجتماع کشاورز ودهقان آن در زیر بار فشار وتعدی مالکین و سرمایه داران وخدمات اجباری کمر خم کرده بود.

۱- Mechlembourg ۲- Gottrop

۳- Les Détroits ٤- Elseneur

کشور نروژ که در این زمان جزء لاینفک دانمارك بود با کشور متبوع خود اختلاف کلی و فاحش داشت ، این کشور ، بواسطه موقع جغرافیائی که داشت ، نه تنها با آلمان بلکه با ممالک غربی مانند ایالات جمهوری هلند وانگلیس در ارتباط بود و بهمین مناسبت بود که وضع اقتصادی و بازرگانی و کشتی رانی آن در راه پیشرفت وترقی افتاد. طبقهٔ بورژوآزی درشهر برگن[1] ودر تمام بنادر این کشور ونیز وضع دهقانان نیز لاینقطع در حال ترقی و تعالی سرمیکرد . کشاورزان که در سابق بحال رعیتی بودند در اوایل قرن هیجدهم همگی خود مالک وصاحب زمینهائی شدند واز همین راه بود که در امور و روش کشاورزی و فلاحتی تغییرات عمده‌ای بوجود آمد و وسیله ازدیاد ثروت برای صاحبان و کشور نروژ گردید . درهمین زمان بتدریج احساسات ملی نروژی در میان توده‌های شهری و روستائی بیدار شد و راه را برای آزادی صاف وهموار نمود ، چنانکه از پس از سال ۱۷۱۵ این کشور از دانمارك جدا شده استقلال خود را بازیافت.

پولونی

پولونی یکی از کشورهای مسیحی بود که ازطرف روسیه مورد خطر وتهدید واقع شد. کشور جوان روسیه باقدرتی که بتازگی بهمرسانیده بود برای تمام همسایگان ازجمله پولونی بخصوص وحشت انگیز وناراحت کننده بنظر میرسید، ترکان عثمانی وحتی سوئدیها باوجود اختلال و تجزیه‌ای که در ارکان دولت وحکومت آنها بوجود آمد معذلک قدرت و قابلیت آنرا داشتند که در برابر تعرض بیگانه موجودیت وسرزمین خود را از خطر مصون دارند ولی پولونیها بواسطه نداشتن نیروی مجهز نظامی و دوران انحطاط و ضعفی که پس از سلطنت سوبی‌یسکی[2] ، مدافع وین پایتخت اطریش ، که برای آن بوجود آمده بود ومحاصره شدن از طرف سه دولت پروس و اطریش و روسیه ، قدرت و توانائی آنرا نداشت که بتواند از سرزمین خود دفاع نماید.

۱- Bergen ۲- Sobieski

اگوست دوم ساکس پادشاه خارجی این کشور هم که گرفتار منافع وتوقعات خصوصی وشخصی بزرگان واشراف شده خاصیت روح سلحشوری وجنگی خود را از دست داده بود نمیتوانست روح وطن‌پرستی و ملی را از میان مردم پولونی زنده و بیدار نماید. بنابراین لازم بود خاندانی ازسلالهٔ پولونی‌ها دلسوز برای منافع عمومی و قابل برای اصلاح کشور بتخت سلطنت بنشیند.

درهمین زمان قدرتهای‌شرقی که درمدت‌بیست سال‌اخیر در راه ترقی‌وپیشرفت افتاده بودند کشور پولونی را بنظر کشوری که در آن نفوذ بیگانگان بحداعلای‌خود رسیده بودنگریسته درصدد برآمدند بتدریج آنرا میان خودتقسیم کرده ازنفوذخارجیان مصون بمانند.

دراجتماع پولونی که بی‌نظمی واختلال در آن بشدت رواج داشت هیچگونه اصلاحی دیده نمیشد. طبقهٔ بورژوآزی وجود نداشت، از تربیت فرهنگی، باستثنای درمیان طبقات‌بالا که بتدریج‌متوجه کشورهای مغرب شده بودند، اثری دیده‌نمیشد. پولونی از جهات فکری وعقیده‌ای درتحت تأثیر رم قرار داشت، در تودهٔ مردم مانند اطریش و کشورهای اروپای جنوبی مذهب عبارت بود از یک سلسله رسوم و عقاید مذهبی و احترام به صورتها و اشکال خرافاتی.

قسمت اعظم تعلیم وتربیت وتدریس در مدارس‌بعهدهٔ یسوعیین واگذار شده بود که عموماً زبان ملی را کنارگذاشته بزبان لاتین تدریس میکردند . هنر، از زمانی که پولونی درتحت تأثیر رنسانس وهنر باروک[1] و شاهکارهای هنری رم واقع شده بود واز زمانیکه خاندان سلطنتی ساکس پایتخت خود را درشهر ژرمانی درسد قرار داده بود، از ایتالیا پیروی میکرد و زیر نفوذ وتأثیر آن قرار گرفت. درسرزمینی دانشمند معروف کپرنیک، دانشمندی که شهرت جهانی داشته باشد، هنرمندان بزرگ، شعرای عالیقدر وموسیقی‌دانان چیره دست ومردان فعال ولایق زمان سوبی-

---

۱– Baroque

یسکی ، دیگر وجود نداشتند ، باید گفت که تمدن پولونی چیزی جز تمدنی که از خارج بوام گرفته شده باشد ، نبود .

ملت پولونی بدون اینکه عکس‌العمل و دخالت در آن چیزی که ازخارجیان میگرفت نشان دهد، بزودی به فرقه های مختلفی تجزیه شده هرفرقه در زمان‌انتخاب شاه ، طرف آن قدرت خارجی را که بدان متکی بود ، میگرفت و همین امر سبب شد که آتش جنگها و اختلافات داخلی ، بنفع دولتهای بیگانه ، دائماً در این کشور درحال اشتعال باشد.

روسیه
شاهکار پطر کبیر

در قرن هیجدهم روسیه ، در اثر پشت کار وحسن سیاست پطر کبیر ، خود را در جزء و ردیف کشورهای اروپائی درآورد ، مرزهای آن به کرانه های دریای بالتیک رسید و سوئدیها را ازسواحل جنوبی‌خلیج فنلاند راند وحتی فنلاند را مورد تهدید قرار داد، تمام‌اراضی وسرزمینهای انگری[1] و کارلی[2] را تا لیوونی[3] واستونی[4] بتصرف درآورد، موقع‌خویش را درکرانه های دریای خزرمستحکم کرده چشم طمع به ایالات شمالی‌ایران‌دوخت ولی باوجود فعالیت شدید واقدامات مجدانه نتوانست در شبه جزیره آزوف[5] ودریای سیاه استقرار یابد.

پطر با این عملیات و اقدامات خود توانست راه را برای جانشینانش صاف و هموار نموده آیندهٔ درخشانی را برای امپراطوری تزاری روسیه پیش‌بینی کند ، زیرا روسیه نمیتوانست حدود قدرت ومتصرفات‌خودرا فقط در داخلهٔ خشکی بدون داشتن هیچگونه ارتباطی با دنیای خارج ، محدود نماید. بازکردن راههای دریائی‌خارج، برقرار کردن ارتباط دائمی با کشورهای خارجی و ادامهٔ روابط بازرگانی واقتباس از تمدن وهنر واستفاده از صنایع آنها، تغییردادن اخلاق و رسوم وعادات مردم روسیه

۱- Ingrie
۲- Carelie
۳- Livonie
۴- Esthonie
۵- Azov

و درآوردن این کشور را در ردیف ممالک فاتح ونیرومند ، آباد وصنعتی وپرجمعیت کردن سرزمین خویش ، ایجاد شهرهای زیبا و آباد بتقلید از کشورهای غربی تماماً هدفها و آرزوهائی بود که پطر کبیر در سراسر دوران زمامداری خود باروح وپشتکار خستگی‌ناپذیری دنبال میکرد .

پطر کبیر با روح استبدادی که داشت از هیچ مانعی نمی‌هراسید ، به سنتها و رسوم قدیمی اعتنائی نداشت و در برابر آنها مردانه مقاومت میکرد ، در آغاز کار برای رسیدن بهدفهای بزرگتر از تغییر لباس مردم شروع نمود و با احترام گذاشتن به عادات و رسوم ملل متنوعه کشور خویش ، حتی به‌قبایل صحراگرد و چادرنشین روسیه شرقی و سیبریه و با درنظر گرفتن آب وهواهای مختلف، تزار روسیه مصمم‌شد در مرکز حکومت تمام نیروهای مادی و معنوی واخلاقی را جمع‌آوری نموده از آن دولت وملتی توانا ومتمدن بسازد . برای پطر لازم‌شد ملت‌روسیه را که مردمی‌خشن و بی‌تربیت و نادان وخرافاتی ونگران و ترسناك از هرگونه تغییر و تحولی بودند ، بشدت تکان داده آنها را بسوی تمدنی‌عالی‌تر و زندگی بهتر و مرفه‌تری سوق‌دهد . چنانکه‌میدانیم‌خود‌تزارهم که‌تربیت‌اولیه‌را درمیان‌خارجیان دیده بود تمایل شدیدی به مسافرت به ممالک غربی داشت تا از نزدیک وضع زندگی آنها را مشاهده کرده استفاده کامل ببرد . ازمسافرت سال ۱۶۹۷ خود بکشورهای هلند وانگلیس وفرانسه نتایج مهمی بدست آورد ولی تا زمان پیروزی پولتاوا[1] پطر فقط هم خود را به‌توسعه ارضی‌وتصرف سرزمینهای جدید مصروف داشت واز این زمان است که‌بکار مملکت‌داری و دادن نظم ونسق به‌امور داخلی و دستگاههای اداری و کشوری و لشگری پرداخت وسرانجام‌موفق شد حکومتی با روش‌حکومت مطلقه که‌پایه‌های آن‌براساس قدرت ونبوغ او استوار بود، برقرار نماید .

۱- Poltava

بنای شهر پطرسبورگ نیروی دریائی و ارتش روسیه

ایجاد بنای شهر پطرسبورگ و انتقال پایتخت به مرزهای امپراطوری مجاور دریا (۱۷۰۴) یکی از اثرات فتوحات پی‌درپی پطر کبیر شد. برای ایجاد چنین شهری اشکالات ودشواریهای زیادی درسر راه بود : اراضی‌انگری[1] در کنار رود نوا[2] از باطلاقهای بیشماری پوشیده شده بود ولی هیچ مانع و رادعی نتوانست از تصمیم تزار جلوگیری بعمل آورد زیرا شهر مسکو پایتخت تزارها زیاد در داخل خشگی قرار داشت و نیز برای حفظ و حمایت روسیه از تعرض سوئدیها و ایجاد و تأسیس نیروی دریائی وجلب خارجیان از راه دریا ، وجود چنین پایگاهی که مانند قلعهٔ مستحکمی‌باشد با زرادخانه وبندر نظامی وبازرگانی‌برای آن، از ضروریات اولیه بشمار می‌آمد .

بنابراین پطر به ساختن قلعه‌ای در یکی از جزایر در ساحل راست رود نوا در محلی که رود مزبور بسمت مغرب منحرف میشد و بدریامیریخت و دوجزیره بنامهای پطرسبورگ و واسیلی اوستروف[3] در طرف راست خود احداث میکرد ، اقدام نمود . شخصاً بتمام عملیات ساختمانی نظارت میکرد وبرای این کار درخانه محقر چوبی که فقط دارای سه اطاق بود بزندگی ادامه میداد و شب و روز با عملجات و کارگران سروکار داشت . دو کلیسای بزرگ بنام‌سن پی‌یر[4] وسن پل[5]، که آرامگاه ابدی اوشد، بعدها دراین‌شهر بنا گردید، بتدریج درمقابل«قلعهٔ پی‌یر» (پطرسبورگ) زرادخانه‌ای تأسیس شد که در آن کارخانه‌های توپسازی و محله‌ای مسکونی در اطراف آن احداث گردید . سپس بکارساختمان‌مرکز نیروی دریائی واسکله‌ها وخیابانهای‌اطراف رود نوا و خانه‌ها و ساختمانهای بزرگ متعددی پرداخت بطوریکه دراواخرسلطنت

۱- Ingrie ۲- Néva
۳- Vasili-Ostrov ۴- Saint-Pierre
۵- Saint-Paul

پطر این سرزمین باتلاقی وخالی ازسکنه براثر اراده وسیل او بشهری آباد وپرجمعیت تبدیل گردید.

از سال ۱۷۱٤ تزار بزرگ پس از پیروزیهای درخشانش درکرانه دریای بالتیک درشهری که بدست خود ساخته و بدان نام خویش را داده بود سکونت کرد وتمام اطرافیانش (بویارها) را بدانجا آورده منزل داد. درشهر جدید که نزدیکترین شهرهای روسیه به اروپا بود بتدریج کارخانه های اسلحه سازی و توپ ریزی ایجاد گردید. پطر کبیر برای اینکه اثری ازتمدن غربی درشهر پطرسبورگ برجای گذاشته باشد بتأسیس «فرهنگستان علوم» اقدام نمود.

تغییر ناگهانی پایتخت و مرکز قدرت یکباره تمام زندگی اجتماعی و سیاسی روسیه را بصورت و وضع دیگری درآورد. شاید بنظر آید که وجود پایتخت درحاشیه و درکنار امپراطوری خطراتی را برای آن ببار آورد وآنرا درمعرض وتیررس توپهای سوئدی قرار داده سوجودیت آنرا بمخاطره اندازد ولی این موضوعی بود که پطر کبیر بدان متمایل بود و آرزو داشت زیرا درهمین شهر تزار تمام قوای خودرا مصروف کرد که نیروی دریائیش را تقویت نماید و سپس بادامه فتوحات خود درکرانه های بالتیک بپردازد و ضمناً بدون اینکه توجه خویش را از دریای سیاه ومشرق زمین، آرزوی دورهٔ جوانیش، برگرداند امپراطوری روسیه به اروپا هرچه بیشتر نزدیک و همسایه سازد.

پطر کبیر در اندك مدتی موفق شد نیروی دریائی جنگی مجهزی در اروپای بالتیک آماده نماید و بهمین وسیله توانست تمام جزایر وگوشه وکنار خلیج فنلاند را در زیرمراقبت خویش درآورد. در فاصله سالهای ۱۷۱۳-۱۷۱۲ برای تعرض و پیشروی آماده بود ولی متأسفانه نوع کشتیها و عدم مراقبت درساختمان آنها او را از این کار بازداشت، بهمین مناسبت تزار روسیه درمصرف پول راه مبالغه را پیمود. (٤۳٤۰۰ روبل درسال ۱۷۱۱، ٦٥۱۰۰۰ درسال ۱۷۱٤، ۷٤۰۰۰۰ روبل

درسال ۱۷۱۶-۱۷۱۵) و برای جبران کمبود مجبور شد مالیاتها وعوارض جدیدی وضع نماید درحالیکه این اقدام نتوانست کمبود مخارج را تأمین نماید.

مخارج مملکت، مخصوصاً هزینه ارتش، روز بروز قوس صعودی را می‌پیمود، تعداد افراد ارتش که در زمان جنگ پولتاوا ۱۰۰۰۰۰ نفر بود درسال ۱۷۲۵ به ۱۹۶۰۰۰ نفر رسید که باستثنای فرانسه، ازحیث تعداد بیش ازتعداد افراد ارتش سایر کشورهای اروپائی بود. ارتش روسیه بوسیله فرماندهان و افسران خارجی بخصوص آلمانها اداره میشد، افسران جزء عموماً روسی بودند که تزار ازمیان خاندانهای اشراف انتخاب میکرد، این افراد قبلاً بعنوان سربازی در گارد مخصوص سلطنتی خدمت میکردند وپس ازاحراز لیاقت بدرجه افسری نائل می‌آمدند، دردرجه سوم افرادی که از خاندانهای نجیب ولی فقیر و یا افسرانی که برای امرار معاش استخدام میشدند، ارتش را تشکیل میدادند. افرادطبقهٔ سوم ازجهات تربیت وتعلیمات با طبقات دیگر بکلی متفاوت بودند، وچون بزبانهای خارجی آشنائی نداشتند ناچار بودند فقط ازکتابهای روسی که تعداد آنها بسیار کم وازحیث مطالب بسیار فقیر بود استفاده نمایند وهمین امر باعث میشد که از اطلاعات فنی وعلمی کشورهای اروپائی بی‌بهره بمانند. کارخانجات اسلحه‌سازی در تولا[1] وحومهٔ پطرسبورگ و اسوسترابک[2] فقط برای ارتش کار میکرد.

تزار با زحمات زیاد افسران خود را ازمیان خاندانهای اشراف انتخاب مینمود وآنانرا مجبور میکرد در رژه‌های ارتشی شرکت کنند. درسال ۱۷۰۴ تعداد ۸۰۰ افسر از مسکو به پطرسبورگ آورد که ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر آنها از خانواده‌های درجه اول اشرافی بودند.

تزار در تربیت افراد گارد نهایت مراقبت و دقت را بعمل می‌آورد و بهمین مناسبت این قبیل افراد دارای مزایا و خصوصیات سربازی میشدند و همین افراد

1- Toula ۲- Svestrabeck

بودند که بتدریج دسته و صنف مخصوصی تشکیل داده وظیفه نگاهبانی تزار را بعهده گرفتند.

امپراطوری روسیه، دولتی شد که در آن امتیازات و طبقه‌بندی نقش عمده‌ای را بازی میکرد. درسال ۱۷۲۲ دستوری دراین مورد انتشار یافت «نقشه و نمودار طبقات»[1] که در آن وظایف وامتیازات هرطبقه مشخص ومعین گردیده بود.

دولت تزاری روسیه بیش از هردستگاهی درکشور به ارتش اهمیت می‌داد وتقریباً میتوان گفت که تمام دستگاههای اداری و کشوری دیگرتحت‌الشعاع وفدای ارتش میشد. درسال ۱۷۰۱ مخارج ارتش ۹۸۲۰۰۰ روبل بود درحالیکه درسال ۱۷۰۶ این مبلغ به ۱۸۷۶۰۰۰ ودرسال ۱۷۱۰ به بیش از این مبلغ افزایش یافت، ارقام مزبور مبلغ پیش‌بینی شده در بودجه بود ولی در زمان جنگ ناچارمقدار معتنابهی به‌اقلام‌مذکور دربودجه اضافه میگردید، چنانکه درفاصلهٔ سالهای ۱۷۰۴ و ۱۷۰۵ بیش از ۱۵۰۰۰۰۰ روبل، ارتش مخارج اضافی پیدا کرد. برای جبران کمبود بودجه ناچار دولت بتحمیل مالیاتها وعوارض سنگین متشبث میشد واغلب این اقدام هم نمیتوانست کسری بودجه را تأمین نماید. پطر ناچارشد برای بهبود وضع مالی بیک سلسله اصلاحات مالی و اداری دست بزند، بنابراین لازم شد اولاً سطح زندگی اجتماعی باندازه‌ای بالا برود تا افراد ملت بتوانند از عهدهٔ پرداخت مالیاتهای تحمیلی برآیند وثانیاً بنیهٔ دستگاههای اقتصادی دولت قدرت کافی داشته باشند تامنبعی برای‌عوائد دولت بشوند. ولی‌متأسفانه تمام این اقدامات‌نمیتوانست داروی فوری برای درمان درد و ادارهٔ امور زمان جنگ بشود، بنابراین هرج ومرج و بی‌نظمی درتمام‌دستگاههای دولتی‌بوجود آمد تا درسال ۱۷۱۱ نقشه‌ها وطرحهای اقتصادی ومالی بثمر رسیده توانست نظم وترتیبی درکارها بوجود آورد.

1- Table des rangs

اقتصاد اجتماعی روسیه

پطر کبیر نه درآغاز ونه دراواسط دوران طولانی سلطنت خود موفق نشد به اوضاع اقتصادی امپراطوری خود سر وصورت بدهد ، در تمام این مدت روش انحصاری در دستگاههای اقتصادی دولت حکمفرما بود . ولی درعین حال پیشرفت وتوسعهٔ صنعتی و بازرگانی پیش بینی میشد .

مسافرتهای پی درپی تزار بخصوص دراواخر دورهٔ زمامداریش، پس ازفتوحاتی که نصیب وی گردید (۱۷۱۷ - ۱۷۱۶) و توصیه ها و راهنمائیهای مشاوران خارجی ازجمله بارون لوبراس[1] از اهالی سیلزی، امپراطور را وادار کرد که از روش مرکانتیلیسم ، که نتایج بسیار مثبت و خوبی در ممالک غربی داده بود ، پیروی نماید . تزار در سال ۱۷۱۶ اجازه داد تا اشخاص خصوصی بتوانند کارخانه هائی تأسیس نمایند ، در سال ۱۷۱۹ بازرگانی را در داخلهٔ کشور آزاد کرد و از انحصار دربارهٔ کارخانه پطاس وصمغ ، که ازجنگلهای ملکی سلطنتی استخراج میشد ، بطور قابل ملاحظه‌ای کاست . پطر مانند کولبر ، درصدد برآمد ، اگر بزور هم شده ، کارخانه هائی تأسیس نماید و با قرار دادن آنها درتحت نظم ونسق معینی، کمکهای مادی ومعنوی نیز کرد . ولی پس از مطالعاتی تشخیص داد بهتر است از راه توصیه و سفارش وتهیه ماشین آلات وسایر وسایل، صاحبان کارخانجات را تشویق وتحریک نماید و باز مانند کولبر ، ازسرمایه داران و اشراف دعوت کرد تا به ایجاد مؤسسات صنعتی ومفید مبادرت ورزند وحتی درسال ۱۷۲۱ حاضر شد که به این قبیل اشخاص عناوین اشرافی بدهد ومنافع آنانرا باحقوق گمرکی درخصوص صنایع تأمین نماید . تمام این سازمانها و دستگاهها را در تحت نظارت و مراقبت سازمانی بنام « کولژ صنعتی »[2] زیر نظر مستقیم خود قرار داد ، تزار تمام عقاید وتمایلات ونقشه های خود را بصاحبان کارخانجات تحمیل میکرد وحتی کسانی را که از زیر بار فرامینش شانه

۱- Baron Luberas

۲- Collège de l’Industrie

خالی مینمودند بکارهای اجباری و توقیف و ضبط اموال مجازات میداد . در روسیه فرمانروای مطلق بیرحمانه و با خشونت هرچه تمامتر هرگونه نافرمانی و سرکشی را سرکوب میکرد .

درحدود سال ۱۷۱۰ تأسیسات مفیدی یکی پس ازدیگری ایجاد گردیدمانند «شوراهای بازرگانی»[۱] دربنادر ودر شهرهای بزرگ روسیه ونمایندگیهائی درفرانسه ودر پی‌با ودر اسپانیا حتی درچین ولی درمقابل اقدامات دیگر پطرکبیر مثل کارخانهٔ نساجی که به‌نتیجهٔ مثبت نرسید و بسیاری دیگر در مرحلهٔ طرح مانده از روی کاغذ تجاوز نکرد وبعضی دیگر که بمورد عمل درآمد نتوانست موجبات رضایت‌بازرگانان را فراهم آورد . ازطرف دیگر بسیاری از اجناس ساخته شده در روسیه مانند پارچه از حیث مرغوب بودن با اجناس مشابه آن ساخت خارج نمیتوانست رقابت نماید . زیرا روسیه بواسطهٔ نداشتن‌متخصصین فن، که بکلی فاقد آن بود ، ونبودن کارگران آزاد وشایسته ، قابلیت آنرا نداشت تابتواند باکشورهای خارجی رقابت کرده باآنها در یک ردیف قرار بگیرد .

پطر برای جبران این‌نقیصه درصدد برآمد ازکشورهای خارجی استمدادنماید ولی چگونه میتوانست با نبودن شرایط دستگاه صنعتی آزاد در روسیه و روش‌سیاست شخصی و درعهده داشتن تمام مراحل وچرخهای اقتصادی و بالاخره روش‌حکومت مطلقه حتی درامور اقتصادی ، بمقصود خود نائل آید؟

با این تفصیل صنعت و بازرگانی در زمان پطرکبیر درحال پیشرفت و ترقی وتوسعه بود . کارخانجات فلزکاری و بخصوص اسلحه سازی بواسطه وجود معادن فراوان وغنی آهن و مس و طلا و کارخانه های چوب‌بری وامور مربوط بصید ماهی دردریاهای‌مجاور و رودخانه ها و دریاچه هابسرعت رو بتوسعه گذاشت . بازرگانی‌در فعالیت شدید افتاد و مراکز بزرگ و مهمی در پطرسبورگ و حاجی طرخان تأسیس

۱- Les Conseils de Commerce

گردید و دامنهٔ بازرگانی تا ایران و چین و شهر کیاختا در سیبریه ادامه یافت . بازارهای مکاره‌ای در مسکو و ایربیت[۱] و حاجی طرخان ایجاد شد که بازرگانان اروپائی و ارمنی را بسوی خود جلب کردند ، سواد اولیه و محصولات کشاورزی ، انواع چوبهای ساختمانی ، چرم ، گندم ، کنف و اسب و چارپایان مهمترین اقلام صادراتی را تشکیل میدادند ، درمقابل روسها مواد و کالاهای ساخته شده و اشیاء زمینی از کشورهای غربی دریافت میکردند . طبقهٔ اشراف روسی که برای خود زندگی پرشکوهی درست کرده میهمانیهای مفصلی برپا میساختند و لباس فاخر پوشیده به جواهرآلات و زینتها اهمیت بسزائی میدادند به اشیاء لوکس توجه خاص و علاقهٔ مفرطی نشان میدادند درحالیکه پادشاه آنها درنهایت سادگی زیسته باپوشیدن لباس ساده و بدون پیرایه بهیچوجه بچنین زندگی تمایل نشان نمیداد .

با وجود تمام اقدامات و عملیات مجدانه خارجیان برای صنعتی و بازرگانی کردن روسیه معذلک نتوانست این کشور را از اینکه سرزمینی کشاورزی و جنگلی باشد جلوگیری نماید . جنگل در سراسر قسمت شمالی و بعضی از قسمتهای مرکزی وایالات غربی روسیه را فرا گرفته بود ونواحی علفزار (استپ) درجنوب وجنوب شرقی که در آن مهاجرین ودستجات افراد که ازمغرب ومرکز کشور آمده وسکونت اختیار کرده بودند، قرار داشت . نواحی وشهرهای اوکرن[۲] ومشرق رود دنی یپر[۳] از پولتاوا[۴] تا دونتز[۵] بطرف بوریسوف[۶] و رود دون[۷] بطرف ورونژ[۸] تماماً محل سکونت مهاجرین واقع گردید . مهاجرت دستجات در زمان جنگهای پطر اول تا مدتی متوقف ماند .

جنگهای متوالی که نتیجهٔ آن قتل وغارت شهرها وقصبات و بالا رفتن مالیاتها بود وسیله‌شد که‌تعداد کثیری از برده‌ها ورعایای آزاد از سرزمینهای خود فرار کرده

۱- Irbite
۲- Ukraine
۳- Denièpre
٤- Poltava
٥- Donetz
٦- Borisov
۷- Don
۸- Voronej

بنقاط دیگر پناهنده شوند. سرشماری سال ۱۷۱۰ و اواخر دوران سلطنت پطر نشان داد که درحدود ثلث جمعیت روسیه کم‌شده مردم آن بخارج از کشورمهاجرت نمایند بهمین ترتیب از تعداد کارگر در اراضی و املاك نواحی مرکزی وجنوبی بحد قابل ملاحظه‌ای کسر گردید بطوریکه موجبات عدم رضایت ملاکین و صاحبان اراضی را فراهم آورد. ازهمان زمان ملاکین درصدد برآمدند کشاورزان آزاد را برعایائی که بطور برده زندگی میکردند تغییر داده آنانرا وابسته به‌اراضی واملاك بنمایند. بااین عمل وسیله شدند که رژیم برده‌گی را باوجود عدم تمایل تزار و بطور عملی قهری درسراسر امپراطوری رواج دهند. پطر با تمام قوا کوشید بلکه بتواند وضع را تغییر داده از شدت آن بکاهد، بموجب فرمانی خرید وفروش افراد را منع کرد ودرمقابل خرید وفروش یک خانواده تمام را مجاز شناخت.

چگونه میسر بود درکشوری که بهیچوجه توافق وتناسبی میان مالک‌وزارع وجود نداشت و دستگاه کشاورزی فقط به‌طبقات مالک وارتشی متکی بود، از روش ظالمانه ارباب و رعیتی جلوگیری بعمل‌آورد. باوجود چنین سیاست اقتصادی، طبیعی بود که امتیازات طبقاتی، آنهم بحد اعلی، بوجود می‌آمد آنهم امتیازاتی که فقط طبقه اشراف درخدمت درجریان این‌قرن، از آن برخوردار می‌شدند. پطراول بااینکه ازنظر قضائی موفق نشد قانون«ماژورا[۱]»را بمورد اجرا بگذارد به تمام نجبا واشراف اجازه داد که اموال و دارائی خود را بیکی از فرزندان پسر خود واگذار نمایند. بدینوسیله بود که املاك و اراضی وسیع دائمی بوجود آمد که صاحبان آن پیوسته‌در جستجوی کارگران وبرده و زرخرید کردن رعایا بودند و درضمن با بازرگانان‌شهرها یعنی طبقهٔ دوم ممتازه، در رقابت داخل شدند. طبقهٔ بالای اشراف معاف ازخدمات ارتشی به امتیازات اجتماعی زیادی نائل آمده از این راه منافع بی‌شماری عایدشان گردید.

۱- ماژورا Majorat ملک غیرقابل انتقال که بسته بداشتن لقب و عنوان اشرافی‌بود و باهمان عنوان به‌پسر ارشد آن خانواده تعلق می‌گرفت.

خدمات دولتی و آموزش و پرورش در روسیه

با اعلام خدمت اجباری در ارتش و در دستگاههای دولتی برای طبقه ممتازه پطر کبیر موفق شد خادمین مفید و باارزشی در ارتش و نیروی دریائی و در دستگاههای دولتی تهیه و آماده نماید، فقط برای او لازم بود فکری برای ایجاد سازمان تعلیماتی کارآزموده و بصیر بکند. تزار با مشورت مشاورین خارجی بکار تأسیس مدارس مخصوصی مانند: «آموزشگاه عملی دریانوردی» (۱۷۰۵) و «آموزشگاه توپخانه» (۱۷۱۲) و «آموزشگاه مهندسی» (۱۷۱۲)، پرداخت. ولی دانش‌آموزان این آموزشگاهها بواسطه گرانی خرج تحصیل از ادامه تحصیل عاجز ماندند. بنابراین دولت ناچار شد تعلیمات عمومی را در برنامهٔ مدارس متوسطه بگنجاند.

با این تفصیل در آغاز امر موفقیت چندانی نصیب دولت نشد. پطر کبیر در اواخر دوران سلطنتش آموزشگاههائی تأسیس کرد که در آنها فقط ریاضی تدریس می‌شد.

باایجاد وتأسیس مدارس جدید دولت موفق شد که بامؤسسات وآموزشگاههای تعلیماتی مذهبی رقابت نماید. بهرصورت وجود چند دبیرستان وبعضی مدارس خصوصی بیلان دستگاههای تعلیماتی این عصر را در دوران سلطنت پطر تشکیل داد. درسراسر امپراطوری دوازده ملیونی که افراد آن در تاریکی جهل بسرمیبردند بهیچوجه اثری از وجود دبستان، که در آن اطفال بکار خواندن ونوشتن بپردازند، دیده نمیشد.

در دستگاههای دولتی وحتی ارتش از وجود مدیران و کارسندانی کارآزموده و بصیر وحتی دانشمندان و روشنفکران اثری مشاهده نمیشد. بنابراین تزار روسیه ناچار بود برای اداره امور کشوری ولشکری از وجود خارجیان، بخصوص ازآلمانها استفاده نماید و آنان را واسطه ارتباط با غرب بکند. درحقیقت باید گفت که مربیان و معلمان روسها خارجیان بودند و چاره‌ای هم برای رفع این مشکل درکار نبود. ولی روسها که شخصیت وحیثیت و وطن پرستی خود را جریحه‌دار می‌دیدند با اتکاء

به معتقدات و رسوم قدیمی خود تا آخر دوران سلطنت پطر با وی در اختلاف و مبارزه بودند.

دولت پطر کبیر

پطر کبیر در آغاز کار بوسیله مشاورین خارجی، منفور روسها، مانند لوفور[۱] و گوردون ها[۲] دستگاههای اداری را بگردش درآورده بوسیله آنان منابع لازم وضروری را برای جنگها تهیه وآماده مینمود. تزار از روی اجبار مشاورین خارجی را آزاد گذاشته درانجام دادن امور بآنان اختیارات کافی داده بود. درحقیقت نمیتوان گفت که حکومت مرکزی دراین زمان در روسیه وجود داشته است. «دفتر»[۳] (پریکاز)[۴] جنگ نتوانسته بود تمام امور مربوط به‌ارتش را در خود متمرکز نماید و سنا، که فقط جنبهٔ مشورتی داشت، آن نیز موفق نشد دستگاه با مرکزیتی برای امور کشوری بشود. ولی چون پطر، در زمان جنگ پولتاوا، به‌پول و سرباز احتیاج داشت ناچار اولین اصلاح اداری را، بسرمشق از مغرب‌زمین، آغاز نمود، تشکیل هنگهای ارتشی واخذ مالیات برای ادارهٔ هنگها را بعهدهٔ حکام هشت ایالت وسیعی که درسال ۱۷۱۰ بوجود آورد، گذاشت. حکام ایالات موظف شدند با پریکازهای جنگ درمسکو درارتباط باشند ولی هیچیک از آنهادارای اختیارات مرکزی نبودند و تشکیلات و سازمانهای قدیمی مانند «دومای بویارها»[۵] (مجلس شورای بویارها) که دیگر وجود نداشت ومجلس سنا هم بهیچوجه اختیاری از خود نداشته نمیتوانست مستقیماً و بالاستقلال تصمیمی بگیرد.

فرماندهان هنگها هیچگاه بموقع لوازم مایحتاج خود را دریافت نمیکردند و در روی همین اصل پی درپی به‌پریکاز شکایت‌میکردند، پریکاز هم ازانجام تقاضاهای آنان عاجز و درمانده شده بود، بهمین‌جهت لازم شد که تزار شخصاً دراموردخالت نماید وخاطیان وسوءاستفاده کنندگان را تنبیه ومجازات نماید، ازجمله والی‌سیبریه راکه پولها وعوائد آن سرزمین را نزد خود نگاهداشته بود بدار مجازات آویخت.

۱- Lefort
۲- Gordon
۳- Bureau
۴- Prikaz
۵- Dumas des Boïars

مالیاتها وعوائد ، گرچه از بعضی از نقاط مانند شهر غازان مرتباً بخزانه میرسید ولی بطور کلی بعلت فرار دسته جمعی کشاورزان و پناهنده شدن آنان بقبایل صحرا گرد روز بروز از عوائد ومقدار مالیاتها کسر میشد . نتیجهٔ این عمل اختلال و بی‌نظمی در امور مالی وتحمیل مالیات‌های سنگین و فرار و مهاجرت توده‌های مردم و نکث جمعیت گردید . در فاصله سالهای ۱۷۰۰ تا ۱۷۱۵ حساب و کتابی در امور مالی دولت روسیه نبود و دستگاهها روزانه زندگی کرده امیدی بفردای خود نداشتند .

سرانجام دراواخر دوران زمامداری پطر دراثرفشار احتیاجات‌مالی‌وتوصیه‌های مشاورین خارجی ودر نتیجه مسافرتی که تزار در سال ۱۷۱۶ بممالک غربی اروپا کرد ، دولت تزار برای تمرکز امور مالی به‌اقدامات مؤثری متوسل گردید ، با این ترتیب دوران جدید اصلاح ، منتهی بدون وجود نقشه اساسی ، آغاز شد . اصولاً باید گفت که در روسیه با وجود حکومت تزاری مطلق‌العنان و جاه طلب و ناراحت نمیتوانست روش صحیح ومنظمی در امور اداری وجود داشته باشد . «کولژها»[1] ، نوعی وزارتخانه شبیه دستگاههای اداری سوئد ، که در سالهای ۱۷۱۳ و ۱۷۱۵ تأسیس گردیدند نتوانستند دستگاههای منظم‌مرکزی برای روسیه بشوند . درحقیقت تنها تزار بود که در زیر نفوذ مشاورین خارجی وتأثیر وضع و زمان، مرکز تمام امور قرارگرفته کشور را بدلخواه خود اداره میکرد .

سازمانهای سوئدی‌وکشورهای‌غربی که‌در روسیه از آنها اقتباس گردیدوسیله شد بتعداد کارمندان واعضای دولت بحد افراط افزوده شود ، زمانی رسید که دولت روسیه مجبور شد در تقلیل عدهٔ کارمندان اقدامات مؤثری بعمل آورد . ولی باانوع وتناسب اوضاع اجتماعی واخلاقی چگونه انجام این امر میسر و مقدور بود ؟ زیرا اگر در سوئد مالیاتها بدون چون وچرا و با دقت از طرف افراد ملت پرداخت میشد در روسیه چنین وضعی بهیچوجه امکان نداشت ونیز اگر درسوئد کارمندان واعضای

۱- Collèges

دولت درست و پاك و وظیفه شناس و باتجربه بودند بعکس در روسیه جملگی بی- تجربه واغلب نادرست وناپاك بودند وبهمین علت است که اصلاحات مالی نمیتوانست واقعاً ، چنانکه خود تزار در سال ۱۷۲۳ اذعان کرد ، به‌نتیجه مثبت و ثمر برسد . ازطرف دیگر میان سازمانهای مرکزی با شهرستانها ارتباطی وجود نداشت. درتمام دوران زمامداری پطر تصمیمات باعجله گرفته میشد وهنوز آغاز نشده ببوتهٔ فراموشی می‌افتاد واگر هم مجدداً ازسر گرفته میشد باسایردستگاهها وسازمانها اختلاف فاحش داشت. چنانکه امپراطور ژزف دوم گفت«روسیه کشوری‌است که هرچیز درآنجاخوب آغاز میشود ولی انجامی‌برای آن نیست» .

با این تفصیل تمام امور : خدمات ارتشی، خدمات کشوری، خدمات درباری، ردیف‌بندی مقامات بنفع دولت طبقه‌بندی ومرتب شده بود، دراین زمان طبقه‌ای بنام « اشراف خدمت » که در بادی امر مخلوط و درهم ولی سرانجام طبقه‌ای محدود و ممتازشد ، بوجود آمد که بتدریج حافظ ونگاهبان تخت وتاج شد، دستگاه سلطنت هم ازدادن مقامات وعناوین وحتی‌املاك و کشاورزان زرخرید به‌آنان خودداری‌نمیکرد. دراین‌طبقات‌همیشه آرامش واطاعت وجود نداشت مخالفت بااصلاحات تزارهیچگاه متوقف نماند .

انقلاب استرلزی[1] درسال ۱۶۹۱ ، قیام‌قزاقهای حوزهٔ رود دن[2] وحاجی‌طرخان وکوبان[3] درسال ۱۷۰۷ درزیر رهبری بالاوان[4] با ۱۰۰۰۰ نفر قزاق باضافه فراریانی‌که برای دفاع از دین مسیح و داشتن زندگی آزاد و حادثه جویان نواحی استپ برای پیدا کردن نان وآب ، سربشورش برداشتند و با اینکه بالاوان مغلوب و خودکشی کرد وعده‌ای از رهبران‌انقلاب‌درمیدان سرخ مسکو اعدام‌شدند (۱۷۰۸) وتعداد زیادی از ۷ تا ۸۰۰ قزاق از دم تیغ گذشتند معذلک مانع از آن نشد که

۱- Strelts

۲- Don ۳- Kouban

٤- Balavan

قاطبهٔ ملت خشمگین ازاینکه ریشهای‌آنها تراشیده شده مجبور گردیدند بلباس‌آلمانی ملبس شوند وتوتون استعمال نمایند ونیز در زیر بار مالیاتهای سنگین کمر خم کرده بودند، عدم رضایت خود را اظهار کرده کم وبیش سر بطغیان برداشتند، ازطرف‌دیکر مقاومت دسته‌ای از آریستوکراسی‌بوئیار که آلکسیس[1] ولیعهد را آلت دست و رژیم جدید روسیه را مورد انتقاد شدید قرار داده مایل بودند پایتخت را بعنوان اینکه در مجاورت کشور سوئد خطرناك است ، بجای دیگر منتقل نمایند وناراضی از جنگهای پی‌درپی ونبودن کارگر بحد کافی وخالی شدن اراضی ازسکنه و بی‌فایده بودن‌نیروی دریائی که بکار کشور مفید نیست ونیز سنگینی مالیاتها وعوارض، بروخامت‌اوضاع افزود. بسیاری ازاشراف‌روشنفکر وتربیت شده مانند دیمتری کالیتزین[۲] و کوراکین[۳] از اقدامات وتصمیماتی که تزار بهمراهی مشاورین خارجی خود و یا شخصاً ، برای اصلاح اجتماع می‌گرفت و آنان را مورد اعتنا قرار نداده در مرتبهٔ دوم اهمیت قرار داده بود ، ناراضی‌شده سر بمخالفت برداشتند. وجود آلکسیس و مادر و خواهرش و جمعی از روحانیون نیروی مخالف را قوی‌تر کرده خطرات عظیمی را برای تزار بوجود آورد.

پطر که‌درسال ۱۷۰۴ خودرا درتهدید واساس‌اقدامات واصلاحاتش‌رامتزلزل دید مصمم شد آلکسیس را سرجای خود بنشاند. پس از درگذشت شاهزاده خانم شارلوت دو ولفن بوتل[۴] زن آلکسیس‌درسال ۱۷۱۵ پطر رسماً بفرزندش بااین‌عبارات اعتراض کرد.

«من یك انسان هستم و هر انسانی هم بالاخره رو بفنا میرود آلکسی را که تربیت کردم و ببار آوردم غلامی است تنبل که تمام هنرها و خواص خود را

۴- Alexis

۱- Dmitri Galitzin ۲- Kaurakin

۳- Charlotte de Wolfenbütel

از دست داده است ، بدفعات تو را ملامت و سرزنش وحتی تنبیه بدنی کردم ، چند سال از حرف زدن با تو خودداری نمودم ولی هیچیک از این کارها برای تو مفید واقع نشد ونخواستی‌تنبیه بشوی اگر پشیمان نشوی رسماً اعلام می کنم که تو را از حق جانشینی خود محروم خواهم کرد» .

پطر کبیر باوجود مجازات کردن و زجر دادن فرزند خویش وحتی پس ازمرگ او معذلک پیوسته نگران ومضطرب بود . تا مدتها زن آلکسیس را مورد غضب‌قرار داد و مقام عالی روحانیت را ملغی ساخت و بجای آن دستگاه روحانیتی بوجود آورد (سن‌سینود)[۱] که بوسیلهٔ مأمورین مستقیم خود اداره میشد و بالاخره کار را بجائی رسانید که شخصاً تمام زمام امور مذهبی‌و کشوری‌را بعهده گرفت واجازه نداددیگری در آنها دخالت نمایند .

بااین‌تفصیل پطرهیچگاه امیدوار نبود که اقدامات‌اصلاحی‌و ازجهات مختلف پس از مرگش دوام کند .

تزار بزرگ روسیه پس از اینکه پطرسبورگ را ، شهری که در آن نهایت کوشش را برای زیبائی و درآوردن آن بصورت شهری غربی بعمل آورد ، پایتخت جدید روسیه قرار داد ، بدرود زندگی گفت .

پطر کبیر باوجود تمام مشکلات و موانع موفق شد کشور بزرگی بوجود آورد بزودی خود را در راه اصلاح و ترقی انداخته با متمدن کردن خود از راه ارتباط و مناسبات با مغرب‌زمین منابع ثروتی فراوانی بدست آورد و اقتصاد وارتشی ، اعم از زمینی و دریائی ، را بجائی رسانید که تمام سواحل دریای بالتیک و رودخانه‌های بزرگ ونواحی استپ مجاور دریای سیاه را بزیر قدرت وحیطهٔ تصرف درآورد وحدود تخیل خود را تا دروازه‌های قسطنطنیه کشانید .

۱– Saint–Synode

تصادفاً کاترین دوم جانشین بانی روسیه جدید توانست تمام آرزوها و هدفهای تزار بزرگ را قدم بقدم تعقیب کرده بمرحله عمل درآورد وبرای بزرگ- داشت او مجسمه‌ای در شهر پطرزبورگ از او برجای گذاشت که هنوز در روی تخته سنگ بزرگ وطبیعی سوار براسب درحال‌تاخت بجانب فضای لایتناهی‌دراین شهر دیده میشود.

فصل پنجم

اسپانیا و کشورهای ایتالیا

در زمانیکه اسپانیا بوسیلهٔ خاندان سلطنتی فرانسوی کوشش میکرد قدرت و حیثیت گذشته را بازآورد ایتالیا مانند پی‌با از حیطهٔ تصرف آن برای همیشه خارج شد ولی در عین حال موفق گردید اعتبار و توفق تمدنی خود را که درقرون شانزدهم و هفدهم آنرا یکی از سرزمینهای پرافتخار قارهٔ اروپا قرار داده بود، کماکان حفظ نماید.

اسپانیا در آغاز قرن هیجدهم

اسپانیا که بنظر بیشتر جنبهٔ افریقائی تا اروپائی داشت سرزمینی پناهگاه خارجیان و نوعی مستعمرهٔ آنان قرار گرفت. در این کشور مانند همیشه خاندانهای سلطنتی خارجی مانند خاندان‌های سلطنتی اطریش و فرانسه مجدداً زمام امور را در دست گرفتند. اداره امور کشوری علاوه بر اسپانیائیها بیشتر بعهدهٔ فلاماندیها و فرانسویان و ایتالیائیها قرار داشت. درست است که در زمانهای بحرانی و خطرناك مانند سال ۱۷۰۰ برای نجات و عملی ساختن وصیت شاه مبنی بر وحدت حکومت سلطنتی در سال ۱۷۰۶ پس از تصرف مادرید بوسیلهٔ آرشیدوك اطریش برای حمایت از پادشاه فرانسوی و حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، اسپانیائیها از خود همت و قدرت نشان دادند ولی پس از رفع خطر و استقرار نظم و آرامش مجدداً در حال بی‌تفاوتی افتاده فکری جز منافع شخصی نداشتند.

در اسپانیائی که پنج ملیون جمعیت داشت هیچ فردی نبود که بتواند قدرت اخلاقی اجتماع را رهبری کرده بجلو ببرد. بزرگان و اشراف که ثلث اراضی کشور را در اختیار و تصاحب داشتند تربیت کافی نداشته در حال بیکاره گی و تنبلی بسر میبردند.

از ارتش کناره گرفته بودند ، فقط زمانی بخدمت ارتش درمی‌آمدند که احتیاج مبرم باشد و به‌آنان مراجعه شود وبهمین علت دولت ناچار بود برای ترمیم واصلاح ارتش به‌اقدامات مجدانه و سریع دست بزند .

کلیسا ودستگاه روحانیت که ثروت وتمول آن بحد اعلا رسید و یک چهارم از ثروت کشور را در اختیار داشت بهیچوجه برای ترمیم واصلاح وضع اخلاقی وروحی یعنی وظایفی که بعهده داشت، عمل نمیکرد وفقط به‌اداره چند بیمارستان که‌ازحیث بنا و تجهیزات فوق‌العاده عالی بود می‌پرداخت و با اینکه سراسر اسپانیا پوشیده از کلیساها وصومعه‌ها که درهر یک از آنها ثروت هنگفتی نهفته بود، بهیچوجه‌اثری از آموزشگاهها برای تربیت افراد بدبخت روستاها وحتی‌شهرها، دیده نمیشد. تفتیش عقاید (انکیزیسیون) و یسوعیین (ژزوئیتها) مختار مطلق ارواح بودند حکومت سلطنتی به‌اتکاء و پشتیبانی قدرت انکیزیسیون که سازمانی ملی حامی قدرت مطلقه سلطنتی شناخته شده بود ، کشور را اداره میکرد .

پادشاه فرانسوی اسپانیا پس از استقرار بتخت سلطنت ، بتقلید ازسلف‌اطریشی خود ، پشتیبانی دستگاه تفتیش عقاید را کماکان وجههٔ همت قرار داد و بنابتوصیه وسفارش لوئی‌چهاردهم که گفته بود بتمام‌مراسم‌وعادات اسپانیائیها احترام‌بگذارد، درکلیهٔ مراسم‌مذهبی که درمادرید انجام‌میشدحضوربهمرسانیدبطوریکه فیلیپ پنجم پس ازاندک‌مدتی خود، اسپانیائی حقیقی‌بشمارآمد .

دراین کشور باستانی که هیچگاه ازنظر اخلاقی وحدت کاملی درآنجامشاهده نشد ، روح وفکر استقلال‌خواهی درمیان افراد وخاصیت هرج ومرج طلبی در ایالات قدیمی مانند آراگون پیوسته وجود داشت . فیلیپ پنجم با اطرافیان فرانسویش که ازکاخ باشکوه ورسای آمده‌بودند ناچار با این‌وضع مخالف بوده کوشش میکرد باتمام قوا در برانداختن این وضع همت بگمارد و اسپانیا را مجدداً در راه مجد و عظمت بیندازد .

فیلیپ قبل از هر کار لازم امتیازات مخصوص ایالات و بخصوص امتیازات

صنوف[1] را که بحداعلای قدرت رسیده و دستگاه دولت بدان تکیه داشت ، از میان بردارد . از طرف دیگر پادشاهان و زمامداران جدید اسپانیا وظیفه داشتند بدقت هرچه تمامتر باامپراطوری وسیع امریکا که جمعیت آن بیشتر از جمعیت خود اسپانیا بود نظارت کامل نمایند وروابط ومناسبات مرکزحکومت را، ازطریق بندر کادیکس[2] تنها بندر مناسب ، با مستعمرات محفوظ بدارند.

درکشوری که یک قرن پیش درخود فرو رفته وبهترین ومناسب ترین بازرگانی مستعمراتی خویش را بنفع هلندیها و فرانسویها و انگلیسها از دست داده مرزهای خود را بروی افکار مترقیانه اروپائی بسته دانشگاهها ومراکز علمی و ادبی وهنری آن بحال رکود وسقوط واضمحلال افتاده اثری ازعلوم و ادبیات وهنرها درآنهادیده نمیشد و هنرمندانی مانند : سروانتس[3] و ولازکوئز[4] و موریلو[5] از صحنه خارج شده دیگر نظیر آنان بوجود نیامد، اصلاحات عمیق ودامنه‌داری لازم‌داشت تامیتوانست خود را برای بار دیگر در راه ترقی وتعالی سوق دهد.

نهضت مجدد اسپانیا

علیرغم تمام اشکالات و دشواریها عمل نهضت مترقیانه از زمانیکه لوئی چهاردهم زمام امور اسپانیا را در دست گرفت آغازگردید. پادشاه فرانسه پیوسته بافرستادن سفرا ومشاورین، نوهٔ خود را در اداره امورکشورش راهنمائی وهدایت مینمود. دربار اسپانیا با وجود تهمتها و تحریکات دشمنان برای حفظ مصالح و حیثیت خود ناچار بود دستورها و توصیه‌های پادشاه بزرگ فرانسه رابکار بسته بدانهاعمل نماید.

لوئی‌چهاردهم‌پس ازاینکه استقلال وتمامیت ارضی اسپانیا رابوسیلهٔ‌سیاست ـ مداران و سردارانی مانند برویک[6] و واندوم[7] و تورسی[8] محرزگردانید و با مشاورین

۱– Mesta
۲– Cadix
۳– Cervantés
٤– Velasquez
٥– Murillo
٦– Berwick
۷– Vendôme
۸– Torcy

عاقل و مدبری مانند آملوت[1] و اوری[2] فیلیپ پنجم را بتخت سلطنت مستقر گردانید، بیک سلسله اصلاحات پر دامنه‌ای در داخلهٔ کشور دست زد . اصلاحات یک باره و یکجا انجام نگرفت بلکه از سال ۱۷۰۷ تا ۱۷۰۹ مقدمات آن آغاز شد تا در سال ۱۷۱۴ بشدت تعقیب گردید ومتناسب با اوضاع واحوال آنزمان نتایج مثبت ومفیدی از آن عاید شد .

اولین اقدام در راه اصلاحات برگشت قدرت وحکومت دراختیار دربار وپادشاه بود . سرزمین کاتالونی[3] که ازسال ۱۷۰۶ بوسیلهٔ ارتش آرشیدوک شارل اشغال‌شده بود وطبق مفاد معاهدهٔ اوترشت لازم‌بود تخلیه شود هنوز یک قسمت آن درتصرف قوای آرشیدوک باقی مانده بود و زمانی که نمایندهٔ فیلیپ برای استرداد بارسلون[4] بدان شهر آمد با مقاومت ومخالفت قوای اشغالگر مواجه گردید ولی نیروی‌فرانسوی با محاصره شهر موفق شد شهر را بتصرف درآورد (۱۷۱۴) .

پادشاه اسپانیا ومشاورین‌وی پس از این‌موفقیت درصدد برآمدند تمام‌امتیازات غیرقانونی‌وحکومت وحشت را ازسرزمین کاتالونی ازمیان بردارند ولی‌لوئی‌چهاردهم به نوهٔ خود توصیه کرد از احساسات انتقامجویانه نسبت به انقلابیون و یاغیگران خودداری نماید ودر تاریخ ۲ ژوئیه ۱۷۱۴ دراین مورد بوی چنین نوشت :

«با اینکه این شهر مستحق هرگونه مجازات وتنبیه است معذلک بعقیدهٔ من بهتر است از روش خشونت‌آمیزی که درنظر دارید درقبال اهالی این‌شهر بکاربرید خودداری نمائید» .

ولی چون نصیحت پادشاه فرانسه مورد قبول وموافقت فیلیپ واقع‌نشد مجدداً درتاریخ اول ماه اوت نامهٔ دیگری بدین مضمون برای وی فرستاد :

« در نامهٔ قبل نظریات خود را دربارهٔ روش خشونت‌آمیز شما در قبال مردم بارسلون تذکر دادم ، با اینکه ممکن است اقدام شما صحیح ومعقول باشد معذلک

۱- Amelot ۲- Orry

۳- Catalogne ۴- Barcelone

میدانیم هیچگاه مایل نخواهید بود که شهری تماماً بباد غارت و چپاول رفته مردم دلیر و شجاع آن به‌بهانه قلع وقمع یاغیگران ، از دم تیغ بگذرند ، معتقدات مذهبی شما ایجاب میکند جانب رحم وشفقت و گذشت را مراعات نمائید . بامردم آن بطوری رفتار کنید که پدری باید با فرزندان خود رفتار کند» .

لوئی چهاردهم پیوسته کوشش میکرد فرزند خویش را متوجه وظایف وتکالیف مقام سلطنت و یک نفر مسیحی شایسته بنماید . سرانجام فیلیپ پنجم که فوق‌العاده در مذهب متعصب بود نصایح پادشاه بزرگ را پذیرفت و از خراب کردن شهر و قتل عام اهالی آن صرفنظر نمود ولی درمقابل باشدت برعلیه طبقات ممتازه آن بمبارزه برخاسته اختیارات آنان را محدود واز تمام امتیازاتشان محروم ساخت . بااین ترتیب که ایالات بزرگ کاتالونی و آراگون از جهات امتیازات و اختیارات در ردیف سایر ایالات قرار گرفتند و فرمانروایان ومشاورین مخصوص بشدت و بادقت کامل به‌اداره امور آنها پرداختند . درتمام این تحولات فیلیپ پنجم کوشش داشت ، براثر توصیه لوئی چهاردهم ، افکار فرانسوی را رسوخ دهد واجتماع اسپانیائی را برنگ فرانسوی درآورد .

فتح مجدد کاتالونی، که سالهادرحال انقلاب وسرپیچی سرمیکرد، وسیله شد حکومت مرکزی برای باردیگر در اسپانیا مستقر گردد و زمام امور در دست پادشاه آن بیفتد .

پس از مرگ ملکه ماری دوساووآ[۱] در فوریه ۱۷۱٤ فیلیپ پنجم آلت دست شاهزاده خانم دزورسن[۲] قرار گرفت . این شاهزاده خانم که هدفی جز سعادت وترقی

۱– Marie de Savoie

۲– Princesse des Ursins (Marie-Anne de la Tremoille, Princesse des Ursins

متولد سال ۱٦٤۲ درشهر پاریس ومتوفی درشهر رم درسال ۱۷۲۲ . دختر دوك دوترمویل، درسن پانزده سالگی باشاهزاده شاله (Prince de Chalais) آدرین بلز دوتالیران (Adrine

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

اسپانیا نداشت اوری[1] مشاور مخصوص شاه را که مردی بسیار فعال ودر ادارهٔ امور و پشتکار دست کمی از وزیر بزرگ فرانسه کولبر نداشت ، باخود همداستان کرد . خانم دزورسن شورای دولتی[2] را مجدداً تشکیل داد ، دراین شوری دونفر اسپانیولی (پرزیدان دوکاستیل[3] و دوك دووراگوآس[4]) و دونفر ایتالیائی (کاردینال دل جیودیچه[5] و شاهزاده دوچلامار[6]) و یکنفر فلاماندی (کنت برگک[7]) و دونفر فرانسوی (اوری[8] و روبینت[9]) بعضویت انتخاب گردیدند . با این ترتیب اوری بدون رضایت لوئی چهاردهم وارد شورای دولتی اسپانیا شد . ورود اوری درشورای دولتی وسیله شد که بزودی تمام تشکیلات وسازمانهای اداری وحتی نحوهٔ روش دولت نیز بسبک

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل

(Blaise de Talleyrond) و پس ازمرگ او با دوك دوبراکچیانو (Duc de Bracciano) ازدواج کرد . بواسطه هوش سرشار واستعداد فوق‌العاده کاخ او محل نفوذ فرانسه درایتالیا گردید . پس‌ازاینکه یکبار دیگر بیوه شد بفرانسه مراجعت‌نمود ودر اینجا به‌عنوان‌شاهزاده خانم دزورسن مفتخرگردید ، زمانیکه دوك‌دانژو و نوهٔ لوئی‌چهاردهم بپادشاهی اسپانیارسید به‌عنوان رئیس دربار ملکه اسپانیا منصوب شد و بمادرید رفت و در اندك مدتی توجه شاه و ملکه را بسوی خود جلب کرده آنان را بزیر نفوذکشید ولی چون ازطرف حاسدان مورد بی‌مهری لوئی‌چهاردهم قرارگرفت به‌پاریس مراجعت نمود ولی طولی نکشید که تمام سوء تفاهمات را رفع کرده ازطرف پادشاه بفرانسه مأمور شد به مادرید بسرکارخود برود، این‌بار قوی‌تر ومطمئن‌تر باعمال نفوذ خویش در دربار اسپانیا مشغول گردید ومانند مردسیاستمداری درتمام امور سیاسی دخالت نمود و زمانیکه ماری بدرود حیات گفت بفکر افتاد بجای اوملکه اسپانیا بشود ولی چون الیزابت فارنز به ازدواج فیلیپ پنجم درآمد بلافاصله دزورسن را با خشونت ازدربار رانده دست او را از کارهای سیاسی کوتاه نمود (١٧١٤) و چون در مراجعت بفرانسه باسردی شاه و درباریان مواجه گردید به رم رفت ودرهمان شهر درگذشت.

١– Orry ٢– Despacho
٣– Présiden de Castille ٤– Duc de Veraguos
٥– Cardinal del Giudice ٦– Prince de Cellamare
٧– Comte de Bergeick ٨– Orry
٩– Robinet

فرانسه درآید ، ادارهٔ امور دولت بعهده پنج وزیر : وزیر دارائی، وزیر جنگ ، وزیر دریاداری ، وزیر امورخارجه و وزیر امورمذهبی وداد گستری، محول گردید، شورای ایالتی کاستیل بدوشورای جداگانه و مخصوص تقسیم شد . با این ترتیب رسوم قدیمی کاستیل بکلی ازمیان رفته جای خود را به‌تشکیلات جدید داد .

امور مالی اسپانیا با مراقبتهای اوری سروصورت گرفت و تمام ایالات از بابت عوارض ومالیاتها درتحت شرایط ونظامات مساوی قرارگرفتند، با این ترتیب عوائد کشور رو بتزاید گذاشت . عوائد شهرداریهای ایالات در یک صندوق مرکزی که بوسیلهٔ خزانه‌دار کل اداره میشد ، متمرکز گردید. ضمناً مقرر گردید مالیاتها درتاریخ معین وصول شده پرداخت آن ازطرف مالکین تعهد شود. بهراندازه که درامور مالی تمرکز بیشتر میشد عوائد دولتی افزونتر میگردید. طبق گزارش اوری عوائد دولتی که درسال ۱۷۱۴ فقط ۴ ملیون بود درسال ۱۷۱۵ به ۵ ملیون بالغ گردید.

بااین تفصیل اعتراضات نسبت به‌اوری شدت میگرفت ولی‌وی پیوسته مقاومت میکرد واز فعالیت خود دست برنمیداشت.

اصلاحات مالی واقتصادی به‌فیلیپ پنجم فرصت داد تاارتش ونیروی دریائی را تجهیز وتقویت نماید . بیست ویک فروند کشتی از فرانسه و ژن خریداری شد و ۱۲۰ گردان پیاده و ۱۳۰ گردان سوار و ۱۲ گردان گارد اسپانیائی جدید به ارتش اضافه گردید ، با این ترتیب بود که اسپانیا توانست از جهات مختلف تجدید حیات کرده برای باردیگر در صحنهٔ سیاست اروپائی خودنمائی کند.

کشور اسپانیا در این زمان درهای خود را بروی کشورهای دیگر باز کرد . فرانسویها و ایتالیائیها بیش ازمردم دیگر اروپا در این کشور نفوذ کردند وبااینکه افکار و آثار اسپانیائی هنوز بقوت خود باقی مانده بود معذلک آثار فکری و ادبی و هنری فرانسه مانند آثار کورنی[1] و بوردالو[2] شعرا و نویسندگان فرانسوی ، به زبان

۱– Corneille

۲– Bourdaloue

اسپانیولی ترجمه شده مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۷۱۳ «فرهنگستان زبان»[1] مقدمهٔ تأسیس فرهنگستانهای دیگر، بوسیلهٔ شاه افتتاح گردید امور تعلیم و تربیت براساس لاتین مخلوط با اسپانیائی کماکان دراختیار یسوعیین (ژزوئیت) قرار داشت.

روش عاقلانه و متین اقتصاد ملی و برقراری تمرکز در امور مالیاتی و عوائد ایالات وتقلیل عوارض اثرات مفید وثمربخشی در زندگی عمومی مردم کرد. بااین تفصیل هنوز کشور به‌اصلاحات بیشتر و عمیقتری احتیاج داشت. هنوز لازم بود که بسیاری ازامتیازات طبقاتی وشهرها مانند انحصار بازرگانی‌امریکا به‌بندر کادیکس[2] بضرر سایر بنادر، ازمیان رفته یا تعدیل شود.

کشور اسپانیا دراین‌دوره اشخاصی مانند آملوت و اوری لازم داشت تابتواند آنچه راکه با منافع عمومی تطبیق کرده بدست آورد و آنچه راکه درامور کشوری نقصان وجود داردجبران کند و روح ابتکار و ذوق کار را درمیان ملت اسپانیابوجود آورده تقویت نماید.

فیلیپ پنجم و الیزابت فارنز[3]

فرانسویان که‌عمل تجدید حیات‌اسپانیارا شروع کردندبواسطه بروز وقایعی نتوانستند آنرا به‌اتمام برسانند، تفصیل آنکه‌پس ازمرگ ماری لوئیز دوساووآ، چنانکه گذشت، فیلیپ پنجم بزیر نفوذ خانم دزورسن و اوری کشیده شد ولی طولی نکشید که پادشاه جوان با الیزابت فارنز، شاهزاده‌خانم پارم[4] ازدواج کرد. ملکهٔ جدید بمحض ورود به‌اسپانیا خانم دزورسن وتمام فرانسویان را از دربار راند و بجای آنان ایتالیائیها راگماشت. اوری مجبور شد در سال ۱۷۱۵ بفرانسه مراجعت نماید. کاردینال دل‌جیودیچه و

۱- Académie de la Langue

۲- Cadix

۳- Elisabeth Farnése (۱۷۶۶-۱۶۰۲) دختر ادوآرد دوم فرمانروای پارم

۴- Parme

کشیش جوان آلبرونی[1] کلیهٔ زمام امور را در دست گرفتند . فیلیپ پنجم که باد از هرطرفی میوزید بهمان سو متمایل میشد زیر نفوذ وآلت دست ملکه الیزابت جاه‌طلب و آلبرونی قرار گرفته بتدریج از لوئی چهاردهم وفرانسه دور میشد . پادشاه فرانسه از این پیش آمد چندان متأثر نشد زیرا بهتر دوست داشت اطرافیان پادشاه اسپانیا ایتالیائیها باشند تا اسپانیائیها که آنانرا جاه طلب و خودخواه و حق‌نشناس و مظنون تشخیص داده بود . لوئی چهاردهم با این فکر حتی حاضر نشد به گزارشها و معایبی که سفیر فرانسه (سن ایپان) در این مورد بوی تذکر میداد ترتیب اثر بدهد . با این ترتیب ملاحظه میشود که دربار اسپانیا دائماً در حال تغییر عقیده بوده رویهٔ ثابتی را تعقیب نمیکرد .

با تمام این پیش‌آمدها دربار اسپانیا هیچگاه فرانسه را فراموش نکرد و در همه‌حال ازسیاست و راهنمائیهای آن استفاده‌میبرد . معذالک فیلیپ‌پنجم که‌پادشاهی بسیار متعصب درمذهب و ازحیث هوش و استعداد متوسط وگرفتار پنجه تحریکات و دسیسه های اطرافیان و درباریانش بود حاضر شد در برابر تمام اروپا ازحقوق‌خود بتخت وتاج فرانسه صرفنظر نماید .

پادشاه اسپانیا که قلباً فرانسه و وراثت تخت وتاج آنرا فراموش نکرده بود و بهیچوجه ازتجزیه قطعی کشورخود و ازدست‌دادن ایتالیا وحتی پی‌با رضایت‌نداشت غافل از این بود که لوئی چهاردهم ، بدون در نظرگرفتن تمایلات ومنافع اسپانیا ، حاضر نخواهد بود برخلاف مفاد معاهداتی که با دولتهای اروپائی امضا کرده است خلافی مرتکب شود و بهمین علت بود که بنا برسوم قدیمی فرانسه ، دوك دورلئان را که نزدیکترین فرد بخاندان سلطنتی بود ، برای نیابت سلطنت انتخاب کرد، زیرا متوجه بود که با انتخاب فیلیپ پنجم بجانشینی خود برخلاف تعهدات خود عمل کرده دولتهای‌اروپائی را ناراضی ومجدداً برعلیه خود می‌شوراند . ولی‌اقدام‌پادشاه

۱- Alberonie Jules (۱۷۵۲-۱۶۶۴) کاردینال ایتالیائی صدراعظم اسپانیا

فرانسه مانع از این نشد که فیلیپ در ماه اوت ۱۷۱۵ در زمان بیماری لوئی چهاردهم مادرید را ترک گوید و با گذاشتن زمام امور در اختیار شورائی مرکب از ملکهٔ الیزابت و جیودیچه و آلبرونی و اسقف تولد و پرزیدان کاستیل ، برای مراقبت و آگاهی از آنچه که در دربار پاریس می گذرد ، بمرزهای فرانسه نزدیک شود ولی چند روز بعد لوئی چهاردهم بدرود زندگی گفت و بنا بوصیت او دوك دورلئان به نیابت سلطنت انتخاب گردید .

از این ببعد دولت اسپانیا روش سیاسی خطرناکی را درقبال فرانسه پیشهٔ خود ساخت . معاهدهٔ اوترشت که اسپانیائیها و فیلیپ پنجم آنرا تحمیلی بخود میدانستند و بهیچوجه از آن راضی نبوده حیثیت و اعتبار خود را جریحه دار میدیدند وسیله شد که دو کشور اسپانیا وفرانسه را در راه دشمنی سوق دهد . نه تنها درکادیکس و سایر بنادر اسپانیا منافع و بازرگانی فرانسویان درمخاطره افتاده بود بلکه بنظر بسیار مشکل می آمد که میان دوملت و دوخاندان بوربن اتحاد و وحدت نظری درمسائل سیاسی عمومی ویا حتی در زمینهٔ مناسبات و روابط معمولی پیدا شود .

باید اذعان کرد که تجدید حیات وترقی مجدد اسپانیا مرهون لوئی چهاردهم می باشد چنانکه بسیاری از اسپانیائیهای صاحب‌نظر ومتفکر باین موضوع اعتقاد داشتند و زمانیکه پادشاه بزرگ فرانسه سر به بستر مرگ نهاد برعکس ملت فرانسه که مرگ او را با خونسردی وحتی ناسزا گوئی تلقی کرد بسیاری از اسپانیائیها این واقعه را با تأسف و تأثر تلقی نمودند .

ایتالیا و متصرفات قدیمی اسپانیا درایتالیا

ایتالیا از جنگهای بزرگ خسته و آشفته بیرون آمد . اسپانیا که قسمت اعظم شبه جزیره را از میلان تا ناپل و پالرم در تصرف داشت در زمانیکه خاندان بوربن زمام امور آن کشور رابعهده گرفت ازاین سرزمین کاملاً رانده شد . ازاین پس خاندان هابسبورگ، برخلاف میل و رضای فیلیپ پنجم وملکهٔ الیزابت فارنز که حاضر نبود سرزمین ایتالیا بدست

کسی جز فرزندانش بیفتد، سراسر ایتالیا را در زیر اختیار وسلطهٔ خود گرفت. خاندان هابسبورگ اطریش با تصرف میلان و ناپل و واگذاشتن سیسیل به‌فرمانروای ساووآ برای جبران کمکها و مساعدتهایش، روش خشونت و سختگیری درمتصرفات جدید پیشهٔ خود ساخت.

اطریشی‌ها با دردست داشتن قسمتهائی از ایتالیا ازاین پس نواحی پی‌یه‌سون[۱] وتوسکان[۲] و ونیز رااز یکدیگر جدا کرده سرزمین پاپ را درمحاصره انداختند. تصادفاً تمام وقایع و پیش‌آمدها بنفع آنان تمام شد: دولتهای ونیز و ژن، به سود دو بندر تری‌یست[۳] و لیوورن[۴] که بعدها سیاست ومنافع بازرگانی شارل ششم را تأمین خواهند کرد، سرتسلیم فرود آورند.

خاندان ساووآ که تااندازه‌ای بیشتر ازسابق موردتوجه‌قرارگرفت وبه‌حیثیتش افزوده گردید خود را درمیان متصرفات میلانی اطریش و فرانسه تنها دید. دستگاه روحانیت پاپ، دشمن و مخالف سرسخت فرانسه لوئی‌چهاردهم، با عزمی راسخ بسوی خاندان هابسبورگ کشیده شد. دولت هابسبورگ اطریش مالک ناپل و واسطه کنگرهٔ مذهبی بنه‌دان[۵] و با دراختیار داشتن تمام شاهراههای شمال وجنوب و صاحب اختیار بندر تری‌یست نه‌تنها سیاست و بازرگانی ایتالیا را دربست در زیر نفوذ وقدرت خویش درآورد بلکه تمام دولتهای کوچک را نیز مطیع ومنقاد نمود.

باوجود تسلط ونفوذ آلمان روح وفکر وذوق ایتالیا مخصوص بخود باقی‌ماند، زیرا هیچ فکر و ذوقی نمیتوانست با فکر باز و ذوق سرشار و سلیقهٔ هنری ایتالیا که درخشندگی آن سراسر اروپا را فراگرفته بود، برابری نماید. اگر ایتالیا پس از سال ۱۶۵۰ درمقابل نفوذ فکری وتمدنی‌خارجی سرتسلیم فرود آورد ولی‌موفق شد سنتها و رسوم قدیمی را، لااقل درمیان عدهٔ معدودی روشنفکر و ممتاز، بخوبی حفظ کند

۱– Piémont
۲– Toscane
۳– Trieste
۴– Livourne
۵– Benhedan

روزی که زمان آن طولانی نبود، مجدداً با درخشندگی بیشتری از زیر خاکستر بیرون آورد. قبل از هرچیز رسوم قدیمی علمی بمنصهٔ ظهور رسید.

در قسمت علوم اگر زمانی پس از گالیله و محکوم شدن او رو بضعف و فتور رفت ولی فرضیه های او برای پیروانش امری مقدس شد و کار تلاش آنان بجائی رسید که از بعد از سال ۱۶۹۰ علوم در ایتالیا باوجود دانشمندانی مانند ردی[۱] و والیسنیری[۲] مجدداً تجدید حیات کرد. مبارزه میان «قدما» و «متجددین» ومیان کسانیکه در چهارچوب فرضیه های کهنه ارسطو محدود مانده احکام او را پیوسته تعقیب کرده مورد بحث قرار میدادند، و دانشمندانی که جز تجربه و عقل در افکار وعقاید خود چیزی قبول نداشتند، درگرفت.

در شهرهای میلان ودر پیز[۳] (۱۶۸۶) ودر فلورانس (۱۶۹۰) ودر بولونی[۴] (۱۷۱۴) این مبارزه ومشاجره بحداعلای خود رسید.

در این شهرها مؤسسات علمی برمبنای عقل وتجربه یکی پس ازدیگری تأسیس گردید. درمیلان «فرهنگستان علوم تجربی» بوسیلهٔ کنتس کله‌لی بوروموئو[۵] تأسیس شد که در آن از وجود والیسینری استفاده میشد، در رم لانسسی[۶] پزشک مخصوص پاپ که خود را در ردیف «متجددین» قلمداد کرد «کتابخانهٔ عمومی علوم تجربی» را تأسیس کرد (۱۷۱۴). در فلورانس درسال ۱۷۱۸ آثار گالیله منتشر شد. تمام این اقداماتکه با روش متین ومنظمی تعقیب میشد پیروزی شبه جزیرهٔ ایتالیارا در محیط علمی آشکار ومبرهن کرد.

رسوم قدیمی ادبی وهنری نیز کاملاً ازمیان نرفت، باوجود سی‌پیون مافی[۷]

۱- Redi (François) طبیعی‌دان ایتالیائی ۱۶۹۸-۱۶۲۶

۲- Vallisnieri (Antoine) پزشک و طبیعی‌دان ایتالیائی ۱۷۳۰-۱۶۶۱

۳- Pise ۴- Bologne

۵- Comtesse Clélie Borromeo

۶- Lancesi ۷- Scipion Maffi

تراژدی وفیلی کاژا[۱] شعر تغزلی ودر «فرهنگستان آرکادی ینها»[۲] که درسال ۱۶۹۰ تشکیل شد شعر روستائی وسپس شعر آموزشی، که بعدها این نوع شعر رونق بسزائی گرفت ، ادبیات پا بمرحلهٔ ترقی وپیشرفت گذاشت . «روزنامه ادبای ایتالیا» درسال ۱۷۱۰ در ونیز منتشر شد ، دراین زمان اگر زبانهای قدیمی و تحقیق تاریخ بحال انحطاط ورکود افتاده‌بود ولی زبان ایتالیائی وتاریخ دراوج شهرت و ترقی سرمیکرد با این تفصیل افکار وروحیه جدید درتمام‌مراحل رسوخ ونفوذ یافت چنانکه والیسنیری دانشمند معروف نتوانست از ذکر این نکته خودداری نماید « ایتالیائی را توسعه دهیم وسانند فرانسویان عمل کنیم» . با این ترتیب بود که پیشرفت و ترقی ادبیات در ایتالیا با رسوم وسنتهای لاتین توأم و هم‌آهنگ گردید .

در هنرهای پلاستیک همین پیشرفت محسوس شد ، چنانکه در ونیز شخصی بنام جیووانی‌باتیستا[۳] درسال ۱۷۱۰ با آثار خود وسیله شد که این هنر در راه‌ترقی سوق داده شود . اما راجع به‌هنر موسیقی باید گفت که از دوقرن پیش این هنر با تمام قدرت بتمام اروپا سرایت کرد . دراین زمان کورلی[۴] (۱۷۱۳-۱۶۵۳) موفق گردیددرشهر رم کنسرتی‌مرکب ازصدوپنجاه‌نفرموسیقی‌دان تشکیل دهد . موسیقیدان دیگری بنام ویوالدی[۵] با ساختن آهنگهای دلنواز وجدیدی برای ویولون توانست موسیقی کلاسیک را در ایتالیا مجدداً زنده کند .

با اینکه ایتالیا موفق شد ازنظر علمی وهنری‌شاهکارهای نوینی بوجود آورد معذلک نتوانست از زیر نفوذ خارجیان ، بخصوص فرانسویان ، شانه خالی کند و ناچار شد فلسفه‌ای راکه مبتنی براساس تجربی و عقلی باشد بپذیرد . فلسفهٔ اتمی

۱- Filicaja

۲- Académie des Arcadiens — طرفداران اشعار چوپانی

۳- Giovanni-Battista

۴- Corelli

۵- Vivaldi

اپیکور بوسیلهٔ گاسندی[1] استاد دارالعلم شهر پیز[2] و سپس پادو[3] و دوست گالیله، تجدید حیات وتعقیب گردید.

فلسفهٔ گاسندی در توسکان علاقمندان فراوان پیدا کرد، مجموعهٔ کاملی از آثار او درسال ۱۷۲۷ درشهر فلورانس بچاپ رسید ومنتشر گردید. ولی دراواخر قرن هفدهم نفوذ این دانشمند درشهر پادو وبخصوص درشهر ناپل وحتی در رم بحداعلای خود رسید. اصول عقاید گاسندی بطور کامل تابع عقاید اپیکور نبود زیرا گاسندی معتقد بود که ذرات اتم جاویدان نیستند و آنها هم رو بفنا میروند.

در قبال پیشرفتهای علمی و ادبی و ظهور روشنفکران و ادبا تفتیش عقاید (انکیزیسیون) اسپانیا بخصوص در ناپل ناظر اعمال روشنفکران و متجددین و پیشرفتهای علمی و هنری بود چنانکه کانتلمی[4] اسقف ناپل تأکید کرد که باید از استفاده کتابهای مرتدین خودداری نمود و آنها را عمل شیاطین دانست. در نتیجه فلسفهٔ دکارت در ایتالیا دشمن دین قلمداد و آثار او مطرود شناخته شد.

در ایتالیا ادبیات فرانسه، بخصوص تراژدی کورنی[5] و راسین[6]، موردتوجه خاصی قرارگرفت ودر بسیاری ازشهرهامانند بولونی و رم تراژدی آنان بروی صحنه های تئاتر آمده سرمشقی برای هنرمندان این فن از جمله مافی گردید. کمدیها ورمانهای فرانسوی بتدریج در ایتالیا شناخته شد و رواج گرفت.

محققین ایتالیا، که در رأس آنان موراتوری[7] و سی پیون مافی قرار داشتند، بتدریج با مخزنهای گرانبهای کتابخانه های ایتالیا، که تا آنزمان بخود ایتالیائیها مجهول ومورد نظر خارجیان بود، آشنا شدند ومکتب بزرگ انتقادی تاریخ، که در آینده با مکاتیب مهم خارجی دم از رقابت خواهد زد، تشکیل گردید.

۱- Gassendi
۲- Pise
۳- Padoue
۴- Cantelmi
۵- Corneille
۶- Raçine
۷- Muratori

ایتالیا درنتیجه وسایهٔ سنتها و رسوم قدیمی‌خود وتحرک بیشتری که درجهات علوم و ادبیات در ممالک غربی اروپا بوجود آمد ، موفق شد از نو جنبهٔ خلاقیت را در تمام این موارد پیدا کند. در ایتالیا دوران درخشان جدیدی ، که در افتخارات گذشته و روح بزرگ ملی آن حکایت میکرد ، آغاز گردید.

هنر موسیقی ایتالیا هیچگاه نفوذ خود را در اطریش ودر آلمان وحتی دراسپانیا ازدست نداد . در آثار موسیقی آلمان سبک ایتالیائی با سبک فرانسوی بهم آمیخته شد ونتیجهٔ آن کروزوس[1] اثر معروف کایزر[2] درهامبورگ شد (۱۷۱٤)، درشهرهای درسد[3] ومونیخ ودر وین کسانی مانند کورلی[4] و ویوالدی[5] درموسیقی شهرت بسزائی یافتند. تـأثیر و نفوذ موسیقی ایتالیا در اسپانیا کمتر از آلمان نبود ، موسیقی مذهبی بتدریج روش وجنبهٔ اپرا را بخود گرفت، دستجات اپرای ایتالیائی درمادرید(۱۷۰۳) ودر بارسلون (۱۷۰۹) بکار پرداختند و رقیب بزرگی برای اسپانیائیها شدند.

با این تفصیل موسیقی‌دانان اسپانیائی مانند دون‌آنتونیولیترس[6] (۱۷۱۰) و ژان کابانیلس[7] (۱۷۱۲-۱٦٤٤) و والس[8] (۱۷٤۷-۱٦٦۵) از خود آثار معروف ومشهوری بـرجای گذاشتند ، ولی باید گفت که ایتالیا پیوسته سنت سبک کلاسیک را با زیبائی ولطافت و خوش‌آهنگی مخصوص بخود را حفظ کرد.

ایتالیا با وجود اینکه در حال تجزیه و زیر نفوذ وتسلط اطریش سرمیکرد و درحدود سال ۱۷۱۵ ازآن جز اصطلاح جغرافیائی چیزی بـاقی نمانده بود معذلک براثر موفقیت دانشمندان و نویسندگان و هنرمندانش بنظر آمد که میتواند به‌عظمت گذشته و منابع فرهنگی و اخلاقی خود که در این زمان براساس روح ملی و تمدن درخشان خود پی‌ریزی شده بود، افتخار نماید. ولی‌آیا بافشاری که ازطرف دو دولت

۱- Croesus
۲- Keiser
۳- Dresde
٤- Corelli
۵- Vivaldi
٦- Antonio Literes
۷- Jean Cabanilles
۸- Walls

قوی ونیرومند اطریش و اسپانیا به آن وارد میشد قادر بود بتواند آزادانه ازاستعداد ومنابع خداداد خود استفاده نماید ؟

موضوع مهم و اصولی است که هنوز هم مورد بحث و دقت می‌باشد شاید قدرت وتوانائی‌روحیهٔ باز وروشن دانشمندان ناپل ومیلان در آینده پاسخ‌قاطع و قانع کننده‌ای بدهد.

فصل ششم

خاتمهٔ سلطنت لوئی چهاردهم

فرانسه دراین زمان دوران پرافتخار معاهده نیمگ را پشت سر گذاشت وآنچه را که کولبر وزیر بزرگ درتثبیت وبهبود وضع اقتصادی وآماده ساختن نیروی دریائی مجهز وتجدید حیات اوضاع صنعتی کشور فرانسه در زمان زمامداری خود کرده بود دیگر اثری دیده نمیشد. جنگهای اخیر با پیروزیهای ناپایدار و شکستهای پی درپی والغاء فرمان نانت وبالاخره وخامت اوضاع مالی، براثر عدم لیاقت جانشینان کولبر علائم و آثار انحطاط و سقوط قدرت لوئی چهاردهم را آشکار میساخت.

انحطاط فعالیت اقتصادی

کولبر برای ایجاد واحد صنعتی ملی کشاورزی کشور را، که آن نیز درحال سقوط بود، فدا کرد. عوارض گمرکی که اغلب ازجهات صادرات و واردات در روی یک پایه بود، براثر اتخاذ سیاستهای انحصار و یا حمایتی سبب شد انگلیسها و هلندیها را، بنفع بنادر اسپانیا وپرتقال (کادیکس و پورتو ولیسبون» از بنادر فرانسه براند و درنتیجه بازار غلات فرانسه را بحال رکود و شکست بیندازد. کم شدن بهای گندم، باستثنای سالهای قحطی، باعث شد کشاورزان وملاکین نتوانند ازعهدهٔ پرداخت مالیاتها و عوارضی که باید به دولت وصاحبان اراضی بپردازند، برآیند.

فقر و بدبختی کشاورزان بجائی رسید که مباشرین دولتی و روحانیون که در سال ۱۶۹۵ ناظر این وقایع شوم و ناگوار بودند بخود جرأت دادند از وضع شکایت کرده حتی دولت و دستگاه را مورد انتقاد قرار دهند.

انقلاب و بی‌نظمی در همه‌جا بپاخاست، از یکطرف وضع مالیاتهای جدید و

افزایش حق «بازرسی بمراسم تقدیس[1] و ازدواج وتدفین» و ازسوی دیگرقحطی شدید و دزدی و راهزنی وغارت ، که زندگی مردم فرانسه را بمخاطره انداخته بود، آتش انقلاب وعدم رضایت را تشدید کرد. استفاده و بهره‌ای که درسال ۱۶۶۰ ازخاک فرانسه برده میشد دراین زمان اثری دیده نمیشد. عوائد سرمایه ها بمقدارنصف سال ۱۶۶۰ تقلیل یافت . بسیاری از املاک و اراضی ، بواسطهٔ کمبود بذر بحال خرابی افتاد و بهمین جهت از تعداد جمعیت آنها کاسته گردید ، بطوریکه از اطلاعات و نوشته های معاصرین برمیآید تعداد جمعیت فرانسه که درسال ۱۶۹۸ بالغ بر ۱۹ ملیون نفر بود درسال ۱۷۱۵ به ۱۸ ملیون نفر تقلیل یافت. قحطی های پی درپی و گرسنگی و بیماریهای واگیردار نیز به کم شدن تعداد جمعیت نیز کمک کرد.

سیاست اقتصادی دولت مبنی براختیارگرفتن تمام فعالیتهای ملی بروخامت اوضاع افزود ، وضع قوانین و آئین نامه های پی درپی ، در زمان جانشینان کولبر ، افزایش بی‌حساب و نامتناسب امتیازات ، توسعهٔ تشکیلات صنفی و بالاخره مخارج سنگین ، هرگونه ابتکاری را از صاحبان صنایع سلب کرد. عدم ثبات و تزلزل نرخ طلا ونقره ونشر خارج از اندازه اسکناس در شهرهای فرانسه بخصوص در پاریس و لیون سبب ورشکستگیهای زیادی شد.

شرکتهای بازرگانی که مدت زمانی بود ازکار افتاده بودند مجدداً بنامهای دیگری تشکیل شدند ولی‌چون بموفقیت خود درکشورهای همسایه اطمینان نداشتند وضمناً قادرنبود سرمایه های کافی ، درکشوری که باستثنای سرمایه‌داران سرمایه‌ها درقروض دولتی مستهلک شده گرفتار پیچ و خمهای اداری بود ، برای خود تهیه نمایند، درحال تزلزل بسرمیبردند.

جنگ و کمبود وسایل ومواد اولیه واختلاف میان کارفرما و کارگر سبب شد که بیکاری درصنایع و بخصوص درصنایع نساجی درفلاندر و در پیکاردی و در

۱- Acte de Baptème

نرماندی ودر لیون بوجود آید. درسال ۱۷۰۹ بسیاری از کارگران پارچه‌بافی شهر لیل مجبور شدند برای جستجوی کار، شهر ودیار خود را ترک گویند وبه‌پی‌با وشهرهای مجاور آن مهاجرت نمایند.

کارگران شهرهای دیگر فرانسه نیز بهمین سرنوشت دچار شدند. سیل کارگران بیکار مهاجر بطرف ایتالیا وانگلیس و پی‌با وحتی اسپانیا روان گردید. ازهمه مهمتر در این زمان اثرات وحشتناك تعقیب و زجر وشکنجهٔ پرتستانها، که معتقدان الغاء فرمان نانت بدون درنظر گرفتن کثرت مهاجرین دلخوش و سرمست ازموفقیت سیاست مذهبی هنوز در عمل ناهنجار خود پابرجا بودند، بخوبی و با قدرت هرچه تمامتر نمایان شده بود.

روش مرکانتیلیسم که پس ازمرگ کولبر بشدت ادامه داشت موجب نارضائیها واعتراضات نمایندگان شورای بازرگانی درسال ۱۷۰۱ گردید بطوریکه دولت مجبور شد به شکایات و اعتراضات آنان ترتیب اثر بدهد و برای اینکه مجدداً خارجیان را بسوی بنادر فرانسه متوجه گرداند امتیازات و آزادیهای زیادی را برای آنان قائل شد. درسال ۱۷۱۱ دولت، انگلیسها و دانمارکیها را مشمول امتیازات هلندیها کرد. درسال ۱۷۱۲ دمارتز[1] برادرزادهٔ کولبر به‌نمایندهٔ فرانسه مأمور ابلاغ پیغامی درخصوص امور بازرگانی در انگلیس داشت چنین نوشت:

«بعقیدهٔ من برای جلوگیری از عواقب وخیمی که در امر بازرگانی فرانسه پیدا شده است باید برای تمام ملتها یک نوع امتیاز قائل شد، معتقدم هراندازه برای خارجیانی که کالاها ومحصولات کشور خود را بما عرضه میکنند فراهم آوریم بهمان اندازه میتوانیم کالاها ومحصولات خود را بفروش برسانیم. وحدت شکل و آزادی درامر بازرگانی بهترین و مؤثرترین وسیله برای ازدیاد ثروت کشورها خواهد بود».

این عقیده مخالف اصول مرکانتیلیسم، که هدف آن فروش زیاد وخرید کم

۱– Desmaretz

بود ، شد . دولت فرانسه با اتخاذ چنین روشی با ایالات جمهوری پی‌با معاهدهٔ بازرگانی درشهر اوترشت امضا کرد وسپس عین همین قرارداد را درسال ۱۷۱۳ با دولت پروس و چندی بعد با دولت توری ملکه آن انگلیس منعقد ساخت ولی در این کشور بواسطهٔ مخالفت ویگها پارلمان از تصویب وتأیید آن امتناع ورزید .

باوجود اقدامات شدید وعکس‌العملهای مفیدبرعلیه مبالغه‌های مرکانتیلیسم و روش‌حمایتی، معذلک معایب روشهای مزبور ازمیان نرفت . قوانین مستبدانهٔ کار و زیاده‌رویها در دادن امتیازات و انحصارهای نابجا و زیان‌آور و مخارج هنگفت و بالاخره کمبود اعتبار و بکار نیفتادن سرمایه‌ها اقتصاد و امور مالی کشور را بطرف انحطاط وسقوط سوق میداد .

ازسال ۱۷۱۵ کارخانه‌ها یکی پس از دیگری ورشکست میشد و از رونق می‌افتاد . امر صید در دریاها نیز بحال رکود افتاد ، بندر دنکرك دیگر نتوانست کشتیهای خود را برای صید نهنگ وماهی روغن‌دار بفرستد ، ولی درمقابل بعضی‌از کارخانجات مانند قندسازی و چرمسازی و اسلحه سازی و پارچه‌بافی برای احتیاج ارتش هنوز برونق سابق خود باقی مانده بکار سابق مشغول بودند .

بنادر عمدهٔ فرانسه مانند لاروشل[1] ونانت[2] وهاور[3] ومارسی[4] از اهمیت سابق افتادند وديگر كشتيهای بزرگ نمیتوانستند در آنها رفت وآمد نمایند . بااین ترتیب نیروی دریائی بازرگانی روزبروز روبسقوط واضمحلال رفت واگر فعالیت و پشت‌کار دریانوردان و بازرگانان و صاحبان صنایع نبود امکان داشت بازرگانی خارجی در دریای مدیترانه شرقی ودر اسپانیا و مستعمرات آن ودر جزایر امریکائی فرانسه بکلی ازمیان برود .

با استقرار صلح ، بازرگانی قدیمی اسپانیا وکشورهای ساحلی‌مدیترانه شرقی تجدید حیات کرد و بنادر مهم تجارتی مارسی ، بردو ، لاروشل ، نانت ، سن‌مالو ،

۱- La Rochelle　　۲- Nante
۳- Havre　　۴- Marseille

لوهاور، روآن و دنکرك وشهرهای صنعتی لیون، لیل ، آم‌سی‌ین[۱] و آبویل[۲] درنتیجهٔ سعی و کوشش طبقهٔ دوم ثروتمند وفعال تا اندازه‌ای توانستند فعالیت خود را از سر بگیرند .

مستعمرات فرانسه بعلت اینکه در ادارهٔ امور مربوط بخود آزادی عمل داشتند تا اندازه‌ای از وضع بحران مصون ماندند ، باستثنای کانادا، که هنوز جمعیت آن کم وکافی نبود (۱۰۰۰۰ نفر فرانسوی) بواسطهٔ از دست دادن ملحقات دریائی خود، که برای صید ماهی و بازرگانی (ارض جدید و آکادی) بسیار مفید بود از اهمیت سابق افتاد ولی الحاق ناحیه و سرزمین وسیع لوئیزیان[۳] که لوئی‌چهاردهم درسال ۱۷۱۲ امتیاز بازرگانی آنرا بیکی از سرمایه‌داران بنام آنتوآن کروزات[۴] برای مدت پانزده سال داد آنرا به اهمیت سابق خود برگرداند . جزایر مانند سن‌دومینگ[۵] و مارتینیک[۶] وگوآدلوپ[۷] وگروناد[۸] و ماری گالانت[۹] و سن کریستوف[۱۰] در فراوانی و عمران سرمیکردند ، اکثریت جمعیت جزایر مزبور را سیاهپوستان تشکیل میدادند. بیشتر دادوستد وحمل سیاهپوستان بوسیلهٔ «شرکت گینه» انجام‌میگرفت . سیاهپوستان باوجود توصیه‌های مذهبی و «قانون سیاه» که در سال ۱۶۸۵ از تصویب گذشت ، در وضع بسیار اسف‌آوری زندگی میکردند . جمعی از آنان در طول راه از افریقا تا امریکا و بسیاری دیگر پس از ورود بسرزمینهای موعود میمردند . بهمین‌جهت بود که تعداد کارگر در جزایر بسیار کم و بزحمت کفایت کارهای کشاورزی وحمل و نقل را میکرد .

محصولات مستعمرات از قبیل کاکائو و قند خام در انبارهای بنادر بردو و

۱- Amiéns
۲- Abbeville
۳- Louisiane
۴- Antoine Crozot
۵- Saint-Domingue
۶- Martinique
۷- Guadeloupe
۸- Grenade
۹- Marie-Galante
۱۰- Saint-Cristophe
۱۱- Code Noire

نانت و لاروشل انباشته شد. ازدیاد محصول، احتیاج کارگر بخصوص وجود سیاه-پوستان‌را بیش ازبیش نمایان کرد بطوریکه زمانی‌رسید که فایده وعایدی یک کشتی حامل سیاهپوست بسیار بیش از یک کشتی حامل قند شد.

در افریقا در سرزمین سنگال، که در ابتدا فقط سواحل آن مورد استفاده بود، براثر اکتشافاتی که در داخل آن بوسیلهٔ مدیران «شرکت سنگال» بعمل آمد که تمام طول رود بزرگی که درآن جاری بود پایگاههای تجارتی ایجاد گردید. ارتباط دوستانه با اهالی بومی موفقیت بزرگی برای توسعهٔ امور بازرگانی در این سرزمین شد. دولت در آسیا مراکز و دارالتجاره‌های خود را در هندوستان کماکان محفوظ داشته بود. تمام افتخاراتی که دراین سرزمین نصیب فرانسه شد مرهون فرانسوآ-مارتن[۱] مدیر شرکت بازرگانی هند بود، این مرد که درعین حال بازرگان و سرباز بود موفق شد با اتخاذ سیاست متین وعاقلانه‌ای دربرابر امیران و پادشاه گورکانی هند منافع کشور خویش را در این سرزمین زرخیز و پهناور حفظ کند و راه را برای دوپلکس[۲] سیاستمدار بزرگ صاف وهموار نماید.

اعتلاء وترقی طبقات متوسط

در اجتماع فرانسه درنتیجهٔ آشنا و آگاه کردن کولبر به نحوه و روش کار ملی، تغییرات وتحولات مهمی، بخصوص بنفع طبقهٔ (بورژوآزی) که مدت یک‌قرن پیش پیوسته درحال اعتلاء وترقی بود، رویداد. از این طبقه دستهٔ جدید دیگری بنام «طبقهٔ اشراف اداری» بوجود آمد.

صاحبمنصبان عالیرتبه دادگستری و دارائی بتدریج با طبقهٔ اشراف ملاک داخل در رقابت شدند ودر شهرهای بزرگ هریک برای خود بکار ساختن بناهای عظیم و باشکوه پرداختند. به‌این دسته اشراف اداری صنوف دیگری مانند مالی و بانکی و دریانورد و مباشرین تهیهٔ اسلحه و سرمایه‌داران بزرگ اضافه شدند طبقات

۱- François Martin ۲- Dupleix

مزبور بواسطه داشتن سرمایه‌های زیاد در مواقع بحرانی و اضطراری بیاری خزانه سلطنتی برخاسته و با دادن وام بدولت موفق شدند در داد وستد بانکی ودر کارخانه‌های اسلحه‌سازی و تجهیزات جنگی و بازرگانی دریائی منافع سرشاری برده مبالغ هنگفتی به دارائی خود بیفزایند. این طبقات، بطوریکه گذشت، در زمان کولبر از بسیاری از امتیازات برخوردار بودند ولی در این زمان بواسطهٔ جنگهای پی در پی قسمت اعظم سرمایه‌های دولتی در اختیار آنان قرار گرفت. تغییرات وتحولات اجتماعی در فرانسه درست شبیه همان تحولات و تغییرات بود که در انگلیس رویداد. اشراف ملاك در فرانسه مانند انگلیس پیوسته در سرزمینهای خود که بالغ بر دو تا سه هزار هکتار وسعت بود، نیرومند و توانا باقی ماندند. طبقهٔ متوسط بورژوآزی مانندقضات محلی و وکلای دادگستری و نویسندگان وهنرپیشگان و مباشرین قانون و رؤسای اصناف باوجود فقر و ورشکستگی عمومی روز بروز بثروت وتمکن خود می‌افزودند. طبقهٔ مزبور از تجدید حیات علمی و فنی و هنری دوران لوئی چهاردهم بنفع خویش استفاده‌های سرشاری بردند وبا ارتباط وتماس باطبقهٔ اجتماع بالا ذوق هنری وتربیت اجتماع خود را ترمیم واصلاح کردند واگر نتوانستند درمجامع علمی وهنری وادبی راه یابند ولی توانستند از راه رفتن به‌تئاترها و خواندن کتابهای مفید جبران آنرا بنمایند. امرقابل ملاحظه اینکه دراین دوره مردم روستانشین باوجود کوشش ومجاهدت روحانیون مخصوصاً «برادران مکاتیب مسیحی»[1] در نهایت بدبختی وفقر و مسکنت و جهل ونادانی بسر میبردند و دولت بهیچوجه درصدد برنیامد فکری برای رفاه حال آنان بیندیشد.

انحطاط ادبیات و هنر و پیشرفت علم

در اجتماعی که طبقهٔ متوسط آن در طی یک قرن بحداعلای ترقی و پیشرفت رسیده بود هنر ادبیات با تناسب به‌احتیاجات و ذوق آن طبقه تغییرشکل داده بصورت و رنگی دیگر درآمد.

۱- Les Fréres der Ecoler chretiennes

باید اذعان کرد که براثر زحمات و حسن سیاست کولبر از قابلیت و استعداد سردان کار بهیچوجه کاسته نشده بود ، تعلیمات فنی وحرفه‌ای بسوی ترقی وتوسعه سیرفت بطوریکه فرانسه برای خود روش تربیتی مخصوصی ایجاد نمود که دامنهٔ آن بتدریج وسعت سی گرفت ، اگر هنرمندان پاریسی ویا سایر ولایات ذوق لطیف و دقیق را در آثارهنری خود حفظ نمودند از این پس دیگر برای شخصی واحد (لوئی چهاردهم) کارنکرده تعداد زیادی درپاریس وسایر شهرهای بزرگ فرانسه خواستار آثارهنری شدند وهنرمندان توجه خود را بدانان نیز معطوف کردند . چنانکه مخارج شاه برای آثار هنری روزبروز کمتر میشد واز ۱۰ سلیون درسال ۱۶۸۳ به نصف این مبلغ رسید . بندرت اتفاق افتاد که تابلوهای نقاشی ازطرف دربار سفارش داده شود .

در این زمان بدوران با عظمت « سبک لوئی چهاردهم » و لایق پادشاهی که ازحیث جلال و شکوه ازسایر پادشاهان اروپائی برتر بود ، خاتمه داده شد . درآثار هنری زیبائی ولطف وصفا و بازی رنگ و فانتزی جانشین سبک پادشاه بزرگ فرانسه شد .

در سبک جدید هنرمندان بیشتر به حرکت و زندگی و دادن روح به آثار خود علاقمند شدند، هنرمندان کوشش میکردند آثارشان موردتوجه وعلاقهٔ طبقات بورژو- آزی ثروتمند وصاحبان کشتی وسرمایه‌داران که در پاریس وسایر شهرها دست بکار ساختن بناهای عظیم و باشکوه شده بودند ، بشود . نمایندگان مجلس و اشراف به تبعیت از روش جدید آنان نیز بطبقات مزبور پیوسته همان راه و روش را پیمودند . بطوریکه هنرمندان دوران اعتلای سلطنت لوئی چهاردهم مانند کوئیزوکس[۱] و لارژی‌لی یر[۲] مجبور شدند سبک و روش هنری خود را تغییر داده با ذوق و سلیقه جامعه همداستان و هم‌آهنگ بشوند .

در ادبیات نیز از پس ازسال ۱۶۸۸ و بعد از لابرویر[۳] و فونتنل همین تحول

۱- Coyzeuox ۲- Largilliére

۳- La Bruyére ٤- Fontenelle

وتغییر بوجود آمد. درآثار ادبی این زمان بجای استحکام وسلاست عبارات ومعانی نغز وشیوا وعمق فکری ومعنوی گذشته مطالب زننده وتزلزل روح وتوجه به جزئیات در معانی، بوجود آمد. نویسندگان خود را درپناه «سالونها» (مجامع ادبی) که زمانی صدرنشین آنها بودند وتمام مسائل ومباحث هنری وادبی دراین سالونها مورد بحث قرار می گرفت وگاهی به متملق ترین نویسندگان اجر و مزدی مانند کرسی فرهنگستان فرانسه داده میشد، قرار دادند. نویسندگان فقط برای ارضاء وخوش آمد اشخاص چیز می نوشتند، همه کس بدنبال شهرت ومقام میرفت. دراین اجتماع گرفتار طوفان حوادث ومتأثر از جنگها وشکستهای پی درپی وفقر اقتصادی توأم باتحریکات وتشبثات، تغییر وتحول اجتماعی هرآن امکان پذیر بود. ادبیات تحت تأثیر جامعه‌ای متزلزل و بی مبالات، که درآن ظواهر وعلاقه به زیبائی جانشین بنیان محکم وخوبی شده بود، قرار گرفت. دربار که اجباراً متوجه مسائل مهمتری گردیده بود اجازه داد حکومت افکار، آزادی عمل پیدا کند وسالونها و مجامع کوچک که درآنها تحریکات واحساسات جاه‌طلبانه بحدافراط رسیده بود، بتمام امور مسلط شوند.

با تمام این تفاصیل باید اذعان نمود که علم در اوج ترقی خود سیر می کرد واین دوره را باید دوران پرافتخار علم نامید. در برابر طمطراق سالونها و روحیهٔ شکاک که برروی همه چیز سایه افکنده بود، میدان وسیعی برای فعالیت علمی گشوده شده بود که در آن عدهٔ معدودی ازطبقهٔ ممتازهٔ روشنفکر بکار اشتغال داشتند. دراین موقع است که «جدیدی ها»[1] فعالیت خود را آغاز کردند. «قدیمی ها»[2] بیهوده کوشش نمودند بلکه بتوانند وضع وموقع گذشته خود را محفوظ بدارند. تجدیدحیات فرهنگستان علوم (۱۶۹۹) وسیله شد که دنبالهٔ تحقیقات ومطالعات علمی ازنو گرفته شود. مشاجره وجدال میان کارتزین ها (طرفداران مکتب دکارت) و نیوتونی ین ها (طرفداران عقاید نیوتون) درگیر شد ومدت یک قرن بطول انجامید. «فلسفه‌ای طبیعی» براساس قوانینی که تجربه وعقل را کشف میکرد بتدریج بمنصهٔ ظهور رسید.

۱– Les Modernes ۲– Les Anciens

در مبحث علوم انسانی و موارد مربوط به «جهان» روح انتقادی روزبروز بیشتر احساس میشد . علیرغم ریاضی‌دانان و فیلسوفان مانند دکارت و مالبرانش ، که هردوی آنها نسبت به‌امر «تحقیق»[1] بی اعتنا بوده آنرا محکوم میکردند وفقط راه‌خود را پیموده آنهم بااحتیاط و باآهستگی، علوم تاریخی درفرانسه به‌اوج ترقی وپیشرفت خود رسید . در « فرهنگستان اسناد و نوشتجات »[2] که آن نیز مجدداً اصلاح و تشکیل شد و در میان فرقه های مذهبی مانند بندیکتن ها[3] و یسوعیین (ژزوئیت ها) تحقیق و تتبع با اساسی متین واستوار بوجود آمد که بعدها سبب افتخار و نمایشگر نبوغ ملت فرانسه گردید. فعالیت دانشمندان تحقیقات ومطالعات تاریخی بشدت هرچه تمامتر آغاز شد.

از زمان مابیون[4] و ریشارد سیمون[5] و تیلمون[6] تا دورهٔ فررت[7] ، یعنی کمتر از مدت بیست سال کتابها و آثار زیادی دربارهٔ نوشتجات و اصول فلسفی و تشکیلات مملکتی فرانسه با تغییراتی که در موضوعات سابق پیدا شده بود ، منتشر گردید.

نهضت جدید بهمان ترتیبی که « فلسفهٔ طبیعی» را بوجود آورد سبب شد راه را برای‌ایجاد فلسفه تاریخ تازه‌ای باز کند. اقدامات دولت برای جلوگیری‌ازنهضت جدید چندان مؤثر نشد بطوریکه بوسوئه[8] برای تحریم کتاب ریشارد سیمون در بارهٔ عهد عتیق ، زحمات بسیاری متحمل گردید و نیز اگر کوشش روحانی ورتوت[9] نبود فررت میتوانست درکمال آزادی به‌نشر آرا و عقاید خود بپردازد ولی زمانیکه کتاب او بنام«بحث دربارهٔ اصل وریشهٔ فرانسویان» درفرهنگستان نوشتجات واسناد درسال ۱۷۱۴ قرائت گردید ورتوت بنام تجاوز به‌حیثیت حکومت پادشاهی‌ودخالت

۱– Eruditon
۲– Académie des Inscriptons
۳– Mabillon
۴– Benédictines
۵– Richard Simon
۶– Tillemont
۷– Fréret
۸– Bossuet
۹– Vertot

دادن نفوذ ژرمانی اعتراض شدید کرد و کار را بجائی کشانید که فررت دانشمند معروف را بزندان باستیل انداخت واستفاده از کتاب مزبور را برای هرفردی که مسیحی وفرانسوی متولد شود، ممنوع ساخت.

با این تفصیل بسیاری از اشخاص درصدد برآمدند با دقت اصول وریشه های ملیت را جستجو کرده روشها وطرز تحقیق و روح تشکیلات اجتماعی گذشته را مورد مطالعه قرار دهند.

بطور خلاصه باید گفت زمانی فرا رسیده بود که دانشمندان کوشش میکردند پایه واساس تاریخ روح وفکر انسانی را بنیان بگذارند. ولی باید دید که آیانهضت جدید خطر بزرگی را برای سنن و رسوم وعقاید قدیمی بوجود نخواهد آورد؟

انحطاط اصل قدرت درمذهب وسیاست

زمانیکه مالبرانش اعلام کرد که «هرگز نباید جز به افکار وعقاید مسلم واقعی که انکار آن موجب رنج باطن وسرزنش نهانی عقل است قناعت کرد هنگامیکه اعلام کرد که «آزادی تحقیق درفلسفه واستدلال دربارهٔ عقاید عمومی نباید از بشر گرفته شودواین حق برای انسان «مانند تنفس حقی طبیعی است» با استدلال دربارهٔ این عقاید اقرار کرد که «هرچه معجزات و کرامات کمتر باشد تقدس وتعظیم خداوند بیشتر خواهد شد» و «سعی در تقلیل معجزات و کرامات امر مقدسی است و با تفسیر عقلانی این معجزات پایه های فوق طبیعی راکه اساس دین است متزلزل نمیکرد»؟

مالبرانش درتمام مسائل اسباب وجهات طبیعی راقائل است و کار رابجائی میرساند که حقایق وتجربیات را اساس ومبنای هرچیز میداند، معتقداست که همهٔ این عوامل بسبب اثراتی است که «ارواح حیوانات»[۱] برروی مغز، مکانیسم حافظه، وتسلسل افکار و عادت و اعمال هوشی و ذهنی میگذارد. معمّا و راز را بحداقل میرساند بلکه منکر میشود ولی چون حقیقت شعور و درك خارجی را نتوانست تصدیق نماید

۱- Les Esprits des Animaux

مجبور شد بـرای اثبات وسیلهٔ واسطهٔ میان هوش انسانی و ماده به « تجلی خدا »[1] متوسل گردد. با چنین عقیده‌ای آیا با اتکاء و توسل بخدا در ارکان فلسفهٔ معنوی رخنه وارد نیامد؟

دراین بیان تطابق خرد وعقل باعقیده مشاهده میشود ولی برای عقیده خطری بوجود می‌آید ، زیرا عقل وخرد ، باستثنای مواردی که برای اثبات موجودیت جهان خارجی وجود دارد، برآن تسلط دارد. فرضیهٔ فیلسوف راجع به «قوانین عمومی» اقرار واعتراف به‌اینکه اگر خدا بدی را قبلاً بداند و ارادهٔ او تعلق نگیرد و آنرا پیش‌بینی‌نماید ویا اینکه‌فقط به‌اموری که درشأن او می‌باشد بپردازد واجازه دهد دیگران «برحسب توانائی‌خودشان» تصمیم بگیرند آیا نفی مشیت الهی‌نیست؟ بیل[2] ازاین مرحله هم قدم فرا نهاد.

بیل تطابق عقل وعقیده را ، طبق نظر مالبرانش ، مبارزه‌ای میان عقل‌ودین وحتی وجدان میداند. اصول عقاید هردوفیلسوف موفقیت عظیمی را کسب کرد واگر دکارت توانست فقط موافقت و رضایت روشنفکران را جلب نماید روش مالبرانش، موفق شد اثرات عمیقی برروی تمام‌طبقات اجتماع بگذارد. مکتب بیل بیشتر درمیان جوانان‌تربیت شده جامعه پاریسی‌شهرت پیدا کرد وبرای خواندن«فرهنگ‌انتقادی»[3] به کتابخانه ها هجوم‌آوردند. درهمه‌جا درسالونها، درمجامع زنان‌مشهور، صومعه های طریقه های مختلف مذهبی و فرهنگستانها وکتابخانه ها فرضیه ها وعقاید دوفیلسوف مشهور‌مورد بحث ومطالعه قرارگرفت امرمهم وقابل ملاحظه اینکه درمذهب حتی متعصب‌ترین پیروان ژانسنیسم وکالوینیسم باوجود دیدن فشار زیاد نخواستند بزیر بارعقاید جدید بروند ناچار برای ترضیه وجدان خود از دولت استمداد طلبیدند ولی با اینکه لوئی‌چهاردهم‌پادشاه متعصب کاتولیک زمام امور مذهبی را دردست گرفته بود ومخصوصاً در اواخر سلطنت خویش کوشش‌ومجاهدت میکرد قدرت واختیارات

۱- Vision en Dieu ۲- Bayle

۳- Dictionnaire critique

مذهبی را بحداعلای خود برساند معذلک دستگاه روحانیت ازطرف عده‌ای مذهبی، که خود را مرتد قلمداد کردند، در کلیساها و در اجتماع غیرروحانی به مقاومت سرسختانه‌ای برخورد کردند. بدینطریق علم و وجدان عامل مؤثر در تخریب و انهدام اصل قدرت شدند و در میدان مبارزه برعلیه قدرت مطلقهٔ سیاسی دست اتفاق بیکدیگر دادند.

درموضوع سیاست همین نهضت وشورش برعلیه روش حکومت وقدرت‌مطلقه بوجود آمد. تنها فرضیه های جان‌لاك برای حقانیت واثبات انقلاب انگلیس نبود بلکه عقل وخرد به‌پشتیبانی تجربه وسیله شد که روشنفکران ودانشمندان دربارهٔ سیاست تعقل وتفکر کرده قدرت نامحدود را محکوم‌نمایند. بوسوئه فیلسوف فرانسوی ترس از خدا را حدی برای محدود ساختن قدرت پادشاهان دانست. مردمان قرن جدید پرتوقع‌تر ازپیشینیان خودبودند چنانکه حتی‌روحانیان بطور وضوح می گفتند که‌قدرت پادشاه، مثل سایر امور، باید براساس قرارداد استوار باشد. ماسینیون[1] یکی از روحانیان دراین مورد چنین گفت:

«اعلیحضرتا! این پادشاه نیست که برملتها حکومت می کند بلکه قانون‌است که باید برمردم فرمانروائی نماید، شما چیزی جز نخست وزیر نیستید، این ملتها هستند که بفرمان خدا از پادشاهان آن چیزی را درست می کنند که خودشان هستند...».

بنابراین ارادهٔ عالیهٔ ملتهاست که پادشاهان‌را بوجود می‌آورند. فنلون‌فیلسوف و نویسندهٔ دیگر فرانسوی در نامه‌ای که درسال ۱۶۹۵ به لوئی چهاردهم نوشت متذکر شد:

«بهیچوجه از دولت ونظامات صحبتی‌بمیان نیامده بلکه تمام گفتگو ازشاه و تمایلات شخصی او می‌باشد».

۱- Masinion

از مطالب فوق چنین نتیجه گرفته میشود که در این زمان از « نظاماتی »[۱] صحبت میشود که قدرت حکومت مطلقه واستبدادی را محدود می‌ساخت. ولی کدام دستگاه و چه کس این نظامات را بمورد اجرا وعمل میگذاشت ؟ بحثی است مورد دقت ومطالعه.

با درنظر گرفتن این فکر، که شاید خاطره‌ای از ایام گذشته بود، چگونه ممکن بود باوجود منظرهٔ وحشتناك بدبختی این ایام، بیک سلسله اصلاحات سیاسی واجتماعی دست زد؟

سن‌سیمون و ووبان وفنلون مخصوصاً معتقد بودند که باید در امور مالی وحتی درماشین ودستگاههای دولتی تحولات وتغییرات اساسی بوجود آورد. سن‌سیمون بابرگشت به هدفهای اشرافی وعدم تمرکز، در راه خطرناکتری قدم گذاشت. فنلون باوجوداعتقاد و رعایت «قوانین اساسی کشور» بیشتر به‌آینده فکر میکرد تا بگذشته و پیشنهاد کرد وجود مجمعی از سران ومعتمدین ازجمله : مجمع حوزه‌های روحانی ، مجلس ایالتی ومجلس طبقاتی برای ادارهٔ امور کشورلازم وضروری است. دومجمع اولی وضع قوانین مالیاتی ونحوهٔ دریافت مالیاتها را بعهده خواهند گرفت بطوریکه بتوان از اختیارات مباشرین دارائی بحدقابل ملاحظه‌ای کاست.

مجلس طبقاتی که هرسه سال یکبار بمیل خود تشکیل جلسه خواهد داد امور مالی واقتصادی و سیاست خارجی کشور را بعهده میگیرد . از سوءاستفاده‌ها جلوگیری بعمل آورده امتیازات نامحدود ونابجا را لغو می کند و باهرگونه تجاوزات اشراف وملاکین بزرگ مخالفت خواهد ورزید. عقاید ونظریات فنلون همانهائی بود که مجلس طبقاتی درسال ۱۷۸۹ در زمان انقلاب کبیر فرانسه دردفتر پیشنهادات خود متذکر خواهد شد.

۲- Les Règles

وضع اخلاقی اجتماع فرانسه

با وضع یکنواخت و ناگواری که ملت فرانسه در جریان طولانی جنگها دست بگریبان آن بود اصول اخلاقی طبقات متوسط وعالیهٔ اجتماع آن دچار تغییرات وتحولات بسیاری گردید. شاید زندگی اخلاقی در میان شرایط مختلف اجتماعی کمتر ازهمان شرایط درمیان نسلهای پی‌درپی گذشتهٔ فرانسه نبود. فرانسویهائی که اعم از شریف یا بورژوا در فاصلهٔ سالهای ۱۶۲۰ و ۱۶۴۰، در زمان اصلاحات کاتولیک و دوران تعصب مذهبی، پابعرصهٔ وجود گذاشتند، وهمگی یا در پارلمانها ویا درشوراهای دولتی‌وشورای سلطنتی‌عضویت داشتند ویا بازنشسته شده درسرزمینهای خود دوران بازنشستگی‌را می گذراندند، دارای‌عقیدهٔ واحد ومشترکی درخصوص قواعد وقوانین مذهبی بودند. عده‌ای از عقاید سخت و سخیف یسوعیین و تعدادی ازقواعد خشن طریقه های نزدیک به‌طریقهٔ کالونی که از اصول ژانسنیسم اقتباس شده بود، پیروی میکردند. جمعی دیگر بجانب تصوف، که بنظر بسیار خطرناك می‌آمد، متمایل شده بودند.

با وجود چنین تشتتی، عموم طبقات، اصول اخلاقی وتقوا و پاکی انسانیت و شخصیت خانوادگی را حفظ کرده بدان عشق میورزیدند و اگر زمانی اصول فلسفی، فکر و روح آنان را مغشوش میکرد قادر بودند عقیده و علم خود را درکمال قدرت محفوظ داشته کوشش میکردند اخلاق را ازمذهب جدا ننمایند. و نیزاگرفیلسوفان باکمال میل اساس اخلاق را برپایه های منافع عمومی اجتماع بنا میکردند ولی هیچگاه انجیل، کتاب آسمانی الهام‌بخش عدالت را، فراموش ننموده آنرا مبنای عقاید وافکار خویش قرار میدادند. همین موضوع را روحانیون درمیان مردم تبلیغ میکردند، چنانکه ماسینیون[1] دراین مورد چنین گفت:

«تمام خوبیها اصولاً بتمام انسانها تعلق دارد. طبیعت ساده نه‌ملك میشناسد

---

[1]- Massillon

ونه تقسیم. آیا بدبختان وبیچارگان درثروت ودرخوشی‌ها ولذات دنیانباید به همان اندازه حق داشته باشند که دیگران؟»

عقیده‌ای انقلابی و مذهبی که بسیاری بدون اینکه توجه داشته باشند بدان معتقد بودند ولی باید زمانی برسد که همگی آنرا اجباراً بپذیرند.

نسل جدید که جوانی خود را درجشنهای ورسای، دربار باشکوه پادشاهان فرانسه، و تئاترها و جاه وجلال و رسوائیهای دربارگذرانده بودند تحت تأثیر افکار وعقاید شکاك فونتنل و بیل قرار گرفتند. بی‌بند وباری و آزادی افکار، آنان را اغلب بسوی بی‌بند وباری اخلاقی سوق‌میداد وچون ازقید رسوم سخت وخشن ژانسنیست‌ها و پرتستانها رهائی یافتند خود را علنی وآشکار کرده محرکی برای اجتماع شدند و طولی نکشید که برهبری دوك دورلئان درمیان جامعه شاخص گردیدند. سه‌سال پس ازمرگ لوئی‌چهاردهم ماسینیون چنین نوشت:

«اگر در زمان گذشته بی‌دینیانی وجود داشتند که دنیا بدانان بنظر وحشت و تنفر می‌نگریست ولی امروز بی‌دینی امتیاز و افتخار است».

تعداد این بی‌دینان که نه بخدا معتقد و نه باصول اخلاقی پای‌بند بودند و زندگی آنان سراسر در فساد و تباهی میگذشت درفاصلهٔ سالهای ۱۷۱۰-۱۷۱۵ بی‌شمار بود. چنانکه یکی از روحانیون اعتقاد داشت که تعداد بی‌دینان در زمان ریشلیو از... ۴ نفر تجاوز نکرده است. موضوعی که‌قطعی‌بنظر میرسید این بود که مذهب وجنبهٔ اخلاقی مذهبی هنوز درمیان طبقات متوسط وتودهٔ مردم و تا زمانیکه لوئی‌چهاردهم درقید حیات‌بود عده‌ای ازطبقات عالیه بقوت خود باقی وطبقات مزبور بدان پای‌بند بودند.

ازطرف دیگر باید گفت که احساسات‌عمیق‌مذهبی‌مسیحی‌هنوز درمیان‌بسیاری ازطبقات مختلف مردم دیده میشد. ازجمله ژانسنیست‌ها دراین‌مورد تعصب‌شدیدی بخرج میدادند چنانکه هرچه بیشتر زجر وعذاب میدیدند بیشتر دراصول عقایدخویش

پابرجاتر و مصرتر می‌شدند. کی‌یه‌تیستها[1] (متصوفین) با اینکه عدهٔ آنان بسیار کم بود ولی از نظر مذهبی بواسطهٔ پاکی عقیده وصافی روح در میان جامعه نفوذ کامل داشتند. اصول عقاید متصوفین مبارزه برعلیه زیاده‌رویها وفساد انتقادی ناشی از پیشرفت وتوسعهٔ علوم و استدلال در احکام بود. اصول مزبور پاسخی بود به‌تمایلات روحی کسانیکه‌از ریزه کاریها واشکالتراشی‌های ماوراءالطبیعه‌ومشاجرات ومباحثات وموضوعات حکمت الهی‌خسته وفرسوده شده بودند. تصوف که بنظر می‌آمد دربادی امر درحاشیهٔ‌عقیده ومذهب‌ارتودکس‌دانشمندان ودکترهای کلیسا، مانند بوسوئه، بود در طی جریان قرن بتدریج قوت ونیرو گرفته در تمام اروپا رائج‌شد ونفوذ یافت. آیا لایبنیتز از این معنی آگاه نبود هنگامیکه او معرفت عرفانی را در جنب معرفت اخلاقی قرار میداد؟

درجریان فکری و احساساتی، که هردو در این زمان موقع را مستحکم کرده بودند، در برابر یکدیگر قرار گرفته بمبارزه پرداختند.

درحقیقت باید گفت از این زمان است که مبارزهٔ بین این دوجریان، حتی در میان متعصب‌ترین مردمان، درگیر میشود. هنگامیکه فنلون کوشش می‌کندوجدان دوك‌دوشوروز[2] را به پاکی و بی‌آلایشی هدایت‌نماید چنین می‌گوید:

«اگر از استدلال وتعقل خودداری نمائید مرگ را برای خود آورده‌اید زیرا عقل وخرد پایه واساس زندگی می‌باشد. هرچه بیشتر تعقل کنید وبیشتر بیندیشید، بزندگانی فلسفی خود بیشتر آب و رنگ و رونق داده‌اید. خویشتن را به‌بی‌آلایشی و اعتقاد به مذهب واگذار کنید».

فیلسوف فرانسوی به اشراف و بزرگزادگان پیوسته نصیحت وتوصیه می‌کرد از خودخواهی بپرهیزید و کبر و غرور را ازخود دور نمائید وسعی کنید با عبادت و پرهیزکاری بجهان نامتناهی رسیده در آنجا صلح وآرامش را بیابید.

۱- Quiétistes

۲- Duc de Chevreuse

فنلون با نصایح و ابراز عقاید خود در نظر نداشت مریدان و پیروانش را به بیکارگی و بطالت محکوم نماید بلکه پیوسته می گفت :

« درجزئیات امور و موارد و موضوعات نامعلوم خود را مستغرق نسازید . همه‌چیز را درمقام و درجای خود با دقت زیاد و قاطعیت قرار دهید» .

درجای دیگر ضمن نصیحت به فرزند دوك دوشوروز چنین گفت :

« اجتماعی باشید ، به‌پاکی وتقوی در دنیا احترام بگذارید . شما مدیون شاه و وطن خود هستید . عبادت کنید ، کتاب زیاد بخوانید ، سعی نمائید بمعلومات خود بیفزائید . پیوسته مردم را درنظر داشته باشید و کاری کنید که آنها هم‌شما را بانظر خوش بنگرند ودر عقاید دینی پابرجا ومحکم باشید . . . » .

با این ترتیب توصیه به‌عقیدهٔ آرامش روح از طرف این رهبر خستگی ناپذیر اجتماع وسیله‌ای بود که مردم را برای آماده ساختن بخدمات اجتماعی ومیهن دعوت میکرد . در دوران سرگردانی وانحطاطی که ملت‌فرانسه بسرمیبرد و زمانی که‌مذهب واخلاق وجنبش ونهضت اجتماعی تنها میتوانست داروئی برای بدبختیهای‌عمومی باشد آیا وسیلهٔ دیگری جز هدایت بسوی پاکی وتقوی وتعقل و تفکر در معنویات وتوجه به‌فعالیت اجتماعی واحساسات وطن‌پرستی ، در دست بود ؟

بدبختیها وناکامیهای زمانه دسته‌ای از روشنفکران را بفداکاری و ازخود - گذشتی وادار ساخت . جمعی ، بخصوص در میان طبقات متوسط کارگر و پیشه‌ور بورژوازی کوچک، بزندگی یکنواخت خالی از افتخار ولی‌شرافتمندانه توأم باتقوی ادامه دادند . دستهٔ دیگر با استفاده از موقع و وضع ، خود را در راه فساد وتباهی و بی‌اعتقادی به‌دین ومذهب انداخته بی‌اعتنا به‌آنچه که‌می گذشت در راه زندگی‌قدم گذاشتند .

حکومت شاه

گرفتاریها و مشکلات سیاسی لوئی چهاردهم در این زمان باندازه‌ای شد که ازحد متعارف ومعمول گذشت . با اینهمه

مایل بود که زمام امور تمام قوای مادی و معنوی ملت فرانسه را در اختیار خود داشته باشد ولی با درنظر گرفتن وخامت اوضاع سعی و کوشش او بیهوده واز اندازه قدرت وطاقتش خارج شده بود.

قبل از هرچیز لازم بنظر می‌آمد که امور مملکتی و اعمال قدرت باید سریعاً انجام ومقدمات تصمیمهای شاه بدون مشورتهای طولانی بمورد اجرا گذاشته شود. با این قرار شورای سلطنتی، باستثنای شورای عالی، قاعدتاً باید از اهمیت اولیه خود بیفتد. هنگامیکه مالیاتهای جدید وعوارض سرانه وعشریه وضع گردید بهیچوجه از شورای مالی کسب تکلیف نشد و عوارض و مالیاتها بدون نظر و تصویب آن شورا بمرحله عمل درآمد.

دولت روز بروز بیشتر دراختیار شاه قرار میگرفت، درحالیکه اوضاع مالی و اقتصاد ملی دچار بحران و بی‌نظمی شده بود مقام بازرسی کل[1] دارای اهمیت شایانی شد و چون تصدی این امر مهم بسیار مشکل و دشوار بود مقام بازرسی هرروز از شخصی بشخص دیگر انتقال می‌یافت. پس از کولبر این مقام به چند نفر از جمله لوپل‌تی‌یه[2]، پونشارترن[3]، شامایار[4] محول گردید وآخرین کسی که در زمان لوئی چهاردهم عهده‌دار این شغل شد دمارتز[5] برادرزاده کولبر بود که ازسال ۱۷۰۷ تا ۱۷۱۵ مرتباً درمقام بازرسی کل انجام وظیفه کرد.

بتعداد مأمورین شاه هرروز اضافه میگردید و این افزایش درپاریس بیش از هرجای دیگرمحسوس بود. علاوه بر بازرسان عدهٔ زیادی «مباشرین مالی»[6] استخدام شدند که وظیفهٔ آنان واسطهٔ میان بازرسان کارخانجات، مأمور اجرای مقررات ونظامات مربوط بکارخانه ها، بودند.

۱– Contrôle Général
۲– Le Peletier
۳– Pontchartrain
۴– Chamalllard
۵– Desmaretz
۶– Intendants des Finances

در ولایات نیز به تعداد مأموران، باوظایف گوناگون، اضافه میگردید. درادارات ومراکز مالی کاغذ بازی بحد افراط رسید بطوریکه جانشین هرمأمور مالی در میان نامه های بیشماری که از مأمور سابق بجا مانده بود سرگردان میشد. اسناد بایگانی شده (آرشیو) که از آن زمان باقی مانده با در نظر گرفتن حجم هرپرونده شاهد براین مدعی می باشد.

تبادل نامه های اداری میان بازرسان ومأموران مالی بطورمرتب انجام میگرفت. مأمور مالی گزارش کار خود را به بازرس ویا به معاون وزارتخانه میفرستاد درصورتی که گزارش شایان اهمیت بود به شورای مالی ویا شورای نامه ها واطلاعات احاله می گردید.

گزارش در شوراها مورد مطالعه ومداقه قرار میگرفت و همان گزارش حالت اجرائی پیدا کرده به مأموریکه گزارش را داده است برای اجرا ابلاغ می‌شد. در دستگاههای دولتی سلسله مراتب بحداکمل مراعات میگردید ودولت کوشش میکرد تا حد امکان پیشنهادات حکام ایالات را مورد قبول قرار دهد.

درحقیقت باید گفت که مأمور مالی حاکم مطلق درحوزهٔ مأموریت خود بود واغلب اتفاق می‌افتاد که مأموری سالها در یک نقطه بکار خود ادامه میدادوزمانی تغییر مأموریت پیدا میکرد که به عضویت درشورای دولتی ویا درهیئت دولت منصوب میگردید والا سالهای سال شاید بیش از سی سال درهمان شغل خود باقی میماند.

مأموران فوق الذکرعلاوه بروظایف محوله درکار سایر مأموران دولت ازقبیل کارمندان دادگستری نظارت میکردند و چون دارای قدرت و نفوذ بیشتری بودند اغلب بزورگوئی وتعدی پرداخته اختلافات شدیدی را بوجود می‌آوردند. مباشران که عموماً ازمیان اعضای شورای دولتی انتخاب میشدند درضمن سمت قاضی داد - گستری رانیز داشتند وفرمان انتصاب آنان، با درنظر گرفتن مقام خانوادگی وشخصیت اجتماعی، ازطرف شاه صادر میگردید. شخصیت وتجربه وحسن سیاست نمایندگان شاه

وسیله میشد که اغلب از اختلافات و مبارزه‌های محلی کاسته شود بخصوص که هیچگونه تفاوتی میان مأموران مالی وسایر مأموران دولتی درکار نبود و با توسعهٔ روزافزون دستگاههای اداری، مباشران میتوانستند بهترین وکارآزموده‌ترین یاران و معاونان خود را از میان این طبقه انتخاب نمایند.

کثرت وسنگینی امور اداری کار را بجائی رسانید که مباشران بامسؤلیت‌شدید حقوقی که داشتند دیگر نمیتوانستند به‌تنهائی و بدون داشتن کمکهای زیاد انجام وظیفه نمایند و با اینکه در بادی امر شاه حاضر نبود مسؤلیت کارمندان اداری زیر-دست را بپذیرد ولی سرانجام ناچار شد منتخبین مباشران را برسمیت بشناسد بنابراین بتدریج امور مهم به‌قضات دادگستری و حقوقدانان و شهردار شهرها محول گردید از این پس دولت مجبور شد طبقه مزبور را بحساب بیاورد و باوجود نداشتن پول و اعتبار کافی برای آنان مستمری وحقوقهائی معین نماید.

درتحت این‌شرایط طبقهٔ جدید اداری خودرا نه‌تنها بامباشران بلکه بابازرس کل دریک ردیف ومرتبه‌دانستند وتصادفاً بحران‌عمومی کشور بدانان کمک کرده نقش این جماعت را در دستگاههای دولتی مؤثرتر نماید وامتیازاتی از قبیل معافیت ازسکونت دادن سربازان درخانه‌های خود ومالیاتها وعوارض گوناگون، برای‌آنان قائل شود. با این‌ترتیب طبقهٔ جدید اداری بوجود آمد و با اینکه در زمان لوئی چهاردهم پایه‌های آن سست ومتزلزل بود ولی بتدریج در طی قرن هیجدهم اساس آن محکم شده مقام مهمی را در دستگاههای دولتی اشغال نمود.

دراین زمان پلیس در پاریس ودر سایر شهرهای مهم فرانسه اهمیت‌بسزائی یافت وکمک بزرگی‌برای دولت گردید. مأموران پلیس نه‌تنهامزاحم سایرمأموران دولت نبودند بلکه برای آنان کمک و پشتیبان مفیدی نیز شدند. مأموران پلیس میتوانستند سایر مشاغل را با شغل خود یکجا جمع نمایند. در این دوران در مشاغل دولتی تخصص وجود نداشت و هرمأمور میتوانست درمشاغل دیگر انجام وظیفه نماید.

در اواخر دوران پادشاهی لوئی چهاردهم تعداد کارمندان دولت بحد قابل ملاحظه‌ای افزایش یافت و وظایف اداری و مالی و اقتصادی پیچیده‌تر و دشوارتر گردید. تجهیزات وخواربار و وسایل جنگی نیز برمشکلات افزوده وضع را وخیمتر کرد. بحران و بی‌نظمی که دراین زمان در تمام شئون مملکتی بوجود آمده بود برتمرکز قوا افزود. قدرت ونفوذ واختیارات بی‌حد وحصر شاه بسراسر نقاط کشور، اعم از «ایالات انتخابی»[1] و «ایالات دولتی»[2] سرایت کرده هیچ امری بدون نظر و تصویب او بمورد اجرا گذاشته نمیشد.

روش اداری سلطنتی درکشورهای تابعه

تنها کشورها ونواحی که از پس از معاهدات سالهای ۱۶۴۸ و ۱۶۵۹ (وستفالی و پیرنه) درنتیجهٔ فتوحات به‌فرانسه ملحق گردیده بودند بوضع خاصی اداره شده ازقواعد وقوانین داخلی کشور مستثنی بودند. بطوریکه گذشت کشورهای مزبور پس از الحاق ازتصمیم - های حکومت سلطنتی مرکزی سرپیچی نموده خاطره و یادگارهای گذشتهٔ خود را مصرانه حفظ میکردند، بهمین‌مناسبت حکومت مرکزی هم‌تعجیل واصراری‌درتغییر وضع آنها نداشت ولی از اعزام دستهٔ کثیری ازکارمندان و مأموران دولتی با داشتن اختیارات تام وبدون اطلاع کافی‌ازاوضاع واحوال هرناحیه‌ای، خودداری‌نمیکرد. با این ترتیب هریک ازامور کشورها و ایالات تابعه (روسین یون[3]، فرانش کونته[4] آلزاس وایالات شمالی «کشورهای فتح‌شده»[5]) بوضع خاص آن محل اداره میشد. لوئی‌چهاردهم و وزیرانش کوشش میکردند نظامات و رسوم وسنافع خصوصی‌هریک ازاین کشورها را رعایت نموده محترم بشمارند.

در «کشورهای فتح شده» (آرتوا[6]، فلاندر دریائی و والونی[7]، کامبرزیس[8]

۱– Les pays d'éléctions
۲– Les pays d'Etats
۳– Roussillon
٤– Franchecomté
۵– Les pays Conquis
٦– Artois
۷– Flandres marltime et Wallonne
۸– Cambresis

و هنو[1]) نمایندگان و مأموران سلطنتی در ادارهٔ امور به فعالیتهای شدیدی دست میزدند و پیوسته از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر در تکاپو بودند ولی تلاش آنان بیهوده بودزیرا ایالات مرزی عموماً در زیر بارجنگهای پی‌درپی کمر خم کرده خسته‌وفرسوده شده بودند . دراین میان فلاندر بواسطهٔ اشغال نظامی هلندیها ودر اختیار گرفتن اقتصاد آن و نیز نفوذ شدید مبلغین کالونی که بلافاصله پس از اشغالگران نظامی به تبلیغ طریقه کالون می‌پرداختند، ازهمه بیشترفرسوده وخسته شده‌بود . اهالی فلاندربخصوص مردم شهر لیل و فلامانها از ترس اشغالگران کالونی و رقبای بازرگانی ناچار شدند نظر خودرا بجانب پادشاه فرانسه معطوف دارند . رنجها ومصائب و نیز وجودمنافع وسیله شدکه مردم فلاندر را در ارتباط معنوی با فرانسه داخل نماید . چنانکه در هنگام ورود ارتش فاتح لوئی چهاردهم اهالی شهر لیل مقدم آنرا گرامی داشته‌شادیها کردند و جشنها برپا داشتند . امّا طولی نکشید که مقاومت اهالی در برابر قدرت مأموران سلطنتی و دولتی برای باردیگر تجدید شد ولی تبلیغات مؤثر و دامنه‌دار مردان بزرگی مانند فنلون و ویلار باعث تسکین ناراحتی و عدم رضایت اهالی شد بطوریکه درسال ۱۷۱۳ مردم شهر لیل با فریاد زنده باد شاه وفاداری خودرا نسبت به لوئی چهاردهم ابراز داشتند . در مدت چهل سال فلاندر با اینکه از نظر رسوم و عادات بافرانسه اختلاف داشت ولی ازنظر معنوی واخلاقی بسمت این کشورمتمایل شده با آن درآمیخت .

در ایالت آلزاس براثر اختلاف وتفاوت زبان و رسوم، عمل حکومت مرکزی فرانسه به نتیجهٔ قاطع و مثبتی منجر نشد . مأموران ونمایندگان شاه ودولت فرانسه پیوسته کوشش میکردند عادات و رسوم و زبان ژرمنی و حتی مذهب لوتری مردم این ایالت را رعایت کرده محترم بشمارند وحتی ازاجرای الغاء فرمان نانت وفشارهای سیاسی و اقدام به‌تغییر زبان واخلاق دراین سرزمین خودداری نمودند .

۱- Hainaut

اتخاذ چنین روشی در محیطی مرکب و مخلوط از جمهوری کوچک شهرنشین و روستا نشین که شدیداً در زیر نفوذ روش اشرافی قرار داشت، وسیله شد که بتدریج وضع ملوک ـ الطوایفی اشراف و شاهزادگان خارجی را متزلزل سازد، این وضع پس از مرگ لوئی چهاردهم نیز ادامه یافت. از اتخاذ سیاست جبر و زور در موضوعات زبانی و اخلاقی خودداری شد. روابط و مناسبات بازرگانی با آلمان وسوئیس مانند سابق برقرار بود وتغییری در آن داده نشد. بطور خلاصه باید گفت که دولت فرانسه در این زمان کلیه معاهدات و قراردادها را مراعات میکرد و کوشش مینمود ارتباط میان ایالات وحکومت مرکزی هرچه بیشتر نزدیکتر و مستحکمتر شود. مرزهای شمالی و شرقی را نه فقط با ایجاد قلاع و استحکامات بلکه از راه سیاست مسالمت آمیز وحسن رابطه دوستی وعلاقه ومحبت بامردم نقاط مرزی محکم وتضمین نمود بطوریکه طبقهٔ اشراف ونجیب ایالت آلزاس تماماً وارد خدمت فرانسه شده مردم آن دسته جمعی در جزء ارتش این کشور بخدمت مشغول شدند. استقبال اهالی آلزاس برای خدمت در ارتش فرانسه کار را بجائی رسانید که کمبود مرد در این سرزمین بطور کامل محسوس شد و زمانی رسید که زنان واطفال مجبورشدند بجای مردان بکارهای اجتماعی و کشاورزی بپردازند.

در این مورد بخصوص تنها آلزاس نبود بلکه سایرنواحی اشغالی همین وضع را داشتند.

در ایالت فرانش کونته ، درشهر روسین یون ، پس ازمهاجرت اسپانیائیها ویا خانواده‌های مربوط به‌آنان بااینکه درموقع الحاق ازنظر ادارهٔ این سرزمین اشکالاتی فراهم شد ولی مردم بتدریج بسوی فرانسه گرائیدند و طولی نکشید که تمام داد ـ گستری وسایر مشاغل اداری به‌آنان واگذار گردید و مردم بتعداد زیاد در خدمت ارتش فرانسه درآمدند.

سیاست عاقلانه و احتیاط آمیز لوئی چهاردهم سبب شد که بتدریج ارتبات و

مناسبات نواحی فتح شده با اسپانیا وامپراطوری قطع شده سرزمینهای مزبور را باتمدن درخشان اروپا آشنا ساخته مرتبط سازد.

ادارهٔ امور مالی و ورشکستگی

بزرگترین گرفتاری اداری حکومت سلطنتی فرانسه را امورمالی تشکیل میداد. مردم فرانسه که تا قبل از جنگ در رفاه و آسایش زیسته وامور مالی کشور در بهروزی وترقی بود پس ازجنگهای متوالی وخسته کننده وخانمانسوز به وضعی اسفناك افتاده آثار وورشکستگی در آنها نمودار گردید.

بطوریکه گذشت درسال ۱۷۱۰ دولت مجبور شد مالیات جدیدی وضع کند، این مالیات که عبارت بود از ده درصد عوائد حقیقی اعم از مشاغل و کسب و کار مانند مزد کارگران (باستثنای مزدهای بسیار کم) فشار شدیدی بود که بردوش ملت فرانسه تحمیل گردید. طبقات اشراف وحتی روحانیون نیز از پرداخت مالیات مزبور مستثنی نشدند. طولی نکشید که در موقع اجرای قانون مباشران و مأموران مالیاتی به اشکالات زیادی مواجه شده به دولت شکایت کردند بخصوص که مالیات ده درصد بیش از ۲۲ تا ۲۳ ملیون عائد خزانهٔ دولت نکرد.

در سال ۱۷۱۵ در برابر ۱۱۹ ملیون خرج فقط ۷۴ ملیون در اختیار خزانه گذاشته شد. دمارتز[1] وزیر مالیه به شاه پیشنهاد کرد با وضع قوانین مالیاتی جدید مبلغ ۲۵ ملیون از مخارج وزارت جنگ و نیروی دریائی و ۱۰ ملیون از مستمری روحانیون بکاهد. چون این اقدام نیز مثمرثمر واقع نشد بناچار به تصمیمات ذیل متوسل گردید:

اعلام ورشکستگی برای ۴۳۰ ملیون وام قابل پرداخت فوری که نصف یا یک سوم آن پرداخت شود. جلوگیری از پرداخت مبالغ تعهد شده به خزانه وزارت جنگ ونیروی دریائی وتقلیل حق گماشته و هزینهٔ زندگی افسران. پرداخت یک ـ چهارم سود به کسانیکه بدولت وام داده بودند.

۱- Desmaretz

سرمایه دارانی که درمقابل دادن وام اسناد خزانه زمان جنگ را در دست داشتند و یا به آنان وعده داده شده بود از صندوق وام دولتی استفاده نمایند مجبور شدند نصف مبلغ وام را دریافت دارند و برای نصف دیگر با تعهد ۴٪ اضافه از صندوق اعتبار مالیاتهای جدید، که سرنوشت آن نامعلوم بود، معین گردید. بانکداران که درسال ۱۷۰۵ دولت را از بن بست مالی رهائی داده بودند دراین موقع در وضع بدی بسر میبردند و دیگر قدرت کمک را نداشتند. درسال ۱۷۱۰ صندوقی بنام «صندوق لوژاندر»[۱] تأسیس شد که وضع جریان سرمایه های دولتی را زیر نظر گرفت، صندوق مزبور ممکن بود مقدمهٔ تأسیس بانک دولتی شود ولی لازم بود مبلغ ۲۰۰ ملیون وجه نقد بحساب آن بانک گذاشته شود تامقدمات تأسیس آن آماده گردد. ولی تهیه این مقدار پول از کجاو کدام محل میسر بود؟ خزانهٔ تهی وعدم اطمینان عمومی وخرج عوائد سالهای ۱۷۱۶ و ۱۷۱۸ قبل از رسیدن موقع، تماماً اشکالاتی بود که درسر راه دولت قرار گرفت. وامهای دولتی روزافزون میشد و بالغ بر دوملیارد گردید. درچنین حالت و وضع بن بستی شاه ناچار شد بتمام تعهدات خود پشت پا زده تنها نصایح وراهنمائیهای وزیران خود را بمورد اجرا بگذارد.

ادارهٔ امور مذهبی

لوئی چهاردهم که از رهبری روشنفکران دست برداشته بود نقش حمایت از آئین و مذهب را، که از مدتها پیش تمام فرقه های مذهبی اعم از موافق و مخالف این وظیفه را برای او شناخته بودند، بعهده گرفت.

در این زمان ژانسنیسم برای مخالفین مذهب کاتولیک (ارتودکسها) جنبهٔ خطرناك نداشت، دوران آرنولد[۲] و پاسکال[۳] وحتی پاویون[۴] سپری شده بود. ژانسنیسم که دراصول عقایدش فوق العاده تعدیل کرده به نرمی وملایمت گرائیده بود بطور محسوسی به گالیکانیسم نزدیک شد. باوجود مخالفت لوئی چهاردهم گالیکانیسم در

۱– Caisse de Legendre
۲– Arnauld
۳– Pascal
۴– Pavillon

طبقات بالا نفوذ کرده رنگ و صورت ملی بخود گرفت. طبقهٔ روحانیت فرانسه نیز از این قاعده مستثنی نشد چنانکه نوآی[1] اسقف اعظم فرانسه بطور وضوح وآشکارا نقش بوسوئه فیلسوف مشهور را بعهده گرفت. نوآی برای جلب رضایت شاه و طرفداری از او مجمع روحانی پورروآیال دشام[2] را فدا کرد ولی در عوض توجه خود را بجانب مسائل اصلی و کلی مذهب معطوف داشت. فرمانی که از دربار پاپ مبنی برتکفیر کتاب «مطالعه دربارهٔ عهدجدید»[3] نوشته کسنل[4] بدلیل اینکه دولت فرانسه نگذاشته است مأمور تفتیش عقاید حامل کتاب مزبور وارد فرانسه شود، صادر گردید ولی صدراعظم و هیئت وزیران بفرمان پاپ اعتراض کرده نگذاشتند فرمان وارد خاک فرانسه بشود. تصمیم واقدام دولت فرانسه بزرگترین دلیل آزادی و قدرت مذهب گالیکان در این کشور بود. تکفیر پاپ موضوع مبارزه‌ای میان موافقین کسنل ومخالفین او شد بطوریکه سرانجام لوئی چهاردهم مجبور شد برای حل قضیه به پاپ مراجعه نماید (۱۷۱۱). پس از انتظار طولانی، که سبب عصبانیت مخالفین شد، سرانجام پاپ کلمان یازدهم[6] درتاریخ ۸ سپتامبر ۱۷۱۳ بموجب فرمانی[7] صدویک پیشنهاد خلاصهٔ کتاب کسنل را بعنوان «کفر و زندقه، بی‌دینی، مشکوک، نابجا وغلط» متهم نمود.

برای دریافت فرمان درفرانسه لازم بود بتمام روحانیون فرانسه مراجعه بشود بنابراین دولت مجمع فوق‌العاده روحانیون را دعوت کرد (۱۷۱۳). عموم کاردینالها وآرشوک واوکها، باستثنای هشت نفر از آنان که بافرمان موافق بودند، دعوت دولت را پذیرفتند. سرانجام پس از مذاکرات طولانی نوآی، طرفدار جدی کسنل وهفت نفر ازطرفداران او که مخالفت میورزیدند ازطرف شاه به حوزه‌های روحانی خود تبعید

۱– Noailles ۲– Port Royal des Champs

۳– Reflcxions sur le Nouveau Testament

٤– Kesnel ٥– Quesnel

٦– Clément XI ۷– La Bulle Unigentius

شدند ونوآی خود ازحضور در کاخ ورسای ممنوع گردید. اسقف پاریس اعلام کرد بهترین راه حل مراجعه بشخص پاپ می باشد ولی درعین حال ازاعلام فرمان درقلمرو روحانیت خود جلوگیری بعمل آورد. اسقف پاریس علناً با مفاد فرمان پاپ مخالفت نمیکرد ولی خود را درپناه گالیکانیسم قرار داد بخصوص که احساس کرد تمام پاریس ازجمله دانشگاه سوربن مرکز قدرت روحانیت وبسیاری از رهبران مذهبی وطریقه های مختلف آن مانند بندیکتن [۱] و اوراتورین [۲] و اگوستن [۳] و کارم [۴] و روحانیون شهر، باوی همراه وهم آهنگ هستند. نوآی سرسختانه اصرار ورزید کنگره مذهبی تشکیل شود. اسقف پاریس بدون اینکه باکتاب کسنل موافق باشد ولی برای همراهی وموافقت با شاه فرمان پاپ را درجریان امور سیاسی کشور انداخت. پاپ هم ازجانب خود در ۲۸ مارس ۱۷۱۴ پیشنهاد نوآی را بعنوان اینکه «از آن بوی تجزیه و انشعاب استشمام میشود» بموجب فرمانی رد کرد.

با این ترتیب دستگاه روحانیت فرانسه بدو دستهٔ مخالف سرسخت تقسیم گردید: یکی بنام «موافقین» [۵] ودیگری بنام «مخالفین» [۶]. تمام شهر پاریس با دستهٔ دوم موافق بود و پارلمان نیز پناهگاه مستحکم گالیکانیسم ژانسنیسمت شد. فرمان پاپ بهترین وسیله برای تجدیدنظر اصول واساس در طریقهٔ گالیکانیسم شد. افکار عامه و پارلمان برعلیه یسوعیین (ژزوئیت‌ها) برپا خاست، کار تنفر و انزجار عامه بجائی رسید که دوستان و طرفداران دربار واتیکان شکست را قطعی و حتمی دیده درصدد اصلاح وضع خود برآمدند.

لوئی چهاردهم نوآی را به اطاعت از فرمان پاپ دعوت کرد ولی نوآی ازقبول دعوت شاه امتناع ورزید. بنابراین لوئی چهاردهم اعلام کرد که کنگره مذهبی را

۱- Benédietin
۲- Oratorien
۳- Augustin
۴- Carme
۵- Acceptants
۶- Refusants

برای محاکمه نوآی دعوت خواهد کرد. داگسو[1] دادستان کل کشور برای دفاع از نوآی جسارت کرده به شاه چنین گفت «برای شاه فقط یک راه حل باقی مانده که خود مذهب جدیدی اختراع کرده آنرا بروحانیون وملت خویش تحمیل نماید» و با وجود اینکه لوئی او را برای رام وموافق کردن به کاخ ورسای احضار کرد ولی مذاکرات آنان نیز به نتیجه نرسید و داگسو درعقیدهٔ خود پابرجا ماند (یکشنبه ۱۱ اوت ۱۷۱۵).

لوئی چهاردهم گرفتار درمیان نیروهای کلیسای رم و کلیسای گالیکان و وزیران وقضات و روحانیون وملت خود نمیدانست چه سیاستی اتخاذ کند و بچه راهی برود. زمانی می گفت:

«اوامر من مطاع است هرچه را اراده می کنم باید عمل شود واز آن اطاعت نمایند» گاهی برسر دادستان کل فریاد میزد او و نمایندگان پارلمان را به مجازات و حبس و زندان باستیل تهدید میکرد، گاهی برسر عقل آمده پیرمرد با ناله وزاری شکایت میکرد «این مردم بالاخره مرا خواهند کشت».

با تمام این تفاصیل پادشاه فرانسه هیچگاه برای حل دعوا عقب نشینی ننمود و کوشش میکرد بلکه بتواند مخالفین را براه مسالمت آمیز بیندازد. رهبر «مخالفین» کاردینال دونوآی، که سابقاً طرف توجه کامل مادام دومن تنون بود ودراین زمان قهرمان ملی شده بود، حاضر شد برای اثبات عقاید خود به رم برود. باوجود رضایت وتمایل پاپ، لوئی چهاردهم که هنوز درمذهب گالیکان متعصب و پابرجا بود. بااین نظر مخالفت کرد ومعتقدشد که باید کنگره ملی، به سبک امپراطوران رم، بریاست خود تشکیل شود ومسائل در آن کنگره حل وفصل شود. پادشاهی که در سال ۱۶۹۳ طریقهٔ گالیکانیسم را مطرود شناخته بود دراین تاریخ (۱۷۱۵) بدان متکی شده از آن پشتیبانی مینمود ولی بطوریکه خواهیم دید این تصمیم و تغییرعقیده بسیار دیر اتخاذ شد.

۱- Daguesseau (Henri-François)

لوئی چهاردهم هیچگاه در مبارزه برعلیه پرتستانها بطوریکه دلخواهش بود بموفقیت کامل نائل نگردید واقداماتش بخوشبختی منجر نشد. مهاجرتهای دسته جمعی فشارهای زیاد، تغییر عقیده های اجباری، اعمال شاقه در کشتیها، زندانی کردن، خشونتها و آواره کردن خانواده ها در آخر عمر وجدان او را ناراحت و دچار عذاب شدیدی کرده بود. درمقابل پرتستانها درنتیجهٔ فشار و زجر وتعقیب، درعالم روحانیت وتصوف افتاده در آنان نیروی اراده قوی وحالت انقلابی بوجود آمد. پرتستانها برای رهائی ازبدبختی وحفظ خود ناچار شدند ازخارجیان یعنی انگلیسها وهلندیها استمداد بطلبند. انگلیسها وهلندیها باتمام وسایل خود مانند پول و اسلحه و کمک نظامی به پرتستانهای فرانسه کمک رسانیدند و بااینکه دربسیاری ازمراحل شکست خوردند ولی شاه و دولت فرانسه متوجه وخامت اوضاع شده بسختگیری و قلع و قمع کامل پرتستانها تصمیم گرفتند. این بار از ۱۷۱۱ تا ۱۷۱۵ کشتار وزجر پرتستانها بحداعلای خود رسید. ولی معترضین زجر وجنگ و مرگ را به قبول عقیده کاتولیکی ترجیح داده خودرا آماده مبارزه و کارزار کردند. لوئی چهاردهم بتمام وعده های خود به پرتستانها پشت پا زد و آنان را باوجود پشتیبانی پارلمان و کاردینال دونوآی، بانواع عقوبات تهدید کرد. رجعتی بود بزمان انتشار واعلام فرمان فونتن بلو.

پرتستانها و ژانسنیست ها در تمام دوران سلطنت لوئی چهاردهم درزیرضربات خورد کننده زجر وشکنجه قرار داشتند.

با این تفصیل سرنوشت مذهب چه خواهد بود؟ نتیجهٔ تمام این سیاستهای غلط وخشن مذهبی بوجود آمدن بی بند وباری و بی اعتنائی به عقیده ومذهب گردید. مجامع و سالونهای زیادی تشکیل شد که درآنها، باوجود تهدید دولت، عیش و عشرت وتفریح ومسخره کردن آئین ومذهب و پشت پا زدن به اخلاقیات و معنویات بحد کمال رسید. دولت لوئی چهاردهم که نسبت بدستگاه روحانیت پورروآیال (کانون ژانسنیست ها) کینه توز ونسبت به پرتستانها خشن وشدید و باکاتولیکها

دوست وهمراه بود ، از وقوع و بروز چنین عقاید سخیف و عمل ناهنجار عدهٔ کثیری ازمردم بخصوص طبقات بالا فوق‌العاده متأثر و ناراحت شد. بخصوص که نهضتهائی برعلیه اصول حکومت مطلقه سلطنتی که تا آنزمان حاکم بسرنوشت نیروی معنوی واخلاقی ملت بود ، درحال تکوین وظهور بود واگر شخص شاه از این پیش‌آمدها ناراحت ونگران بنظر می‌آمد ولی اطرافیانش وتعداد کثیری از مردم ، بخصوص در پاریس ، لامذهبی را باحسن قبول تلقی کردند . در این موقع است که شاه ناتوانی خود را بخوبی درک واستنباط نمود.

دربار ومرگ شاه

لوئی چهاردهم با وجود عواقب وخیم وناراحتیهای جنگ، مردانه برسرپای خود ایستاد. ولی افکار عامه متأثر و نگران از رنج وعذاب گرسنگی وسرمای شدیدسال ۱۷۰۹ برعلیه حکومت سربطغیان برداشت. مردم آزادانه هرچه راکه در دل داشتند می گفتند . درقهوه‌خانه‌ها نویسندگان نوشته های انقلابی خود را میخواندند ، اشعار انقلابی بدون پروا منتشر میشد، بیت ذیل از آن جمله است :

«بحال تو فوانسوی بیچاره که از این امپراطوری اطاعت می کنی متأسفم»
آن کاری را بکن که انگلیسها[1] کردند ، درخانه اگر کس است یک حرف بس‌است

ملت بادیدن سران وبزرگان کشور و دولت فریاد می کشیدند : «نان، نان،» ادب واحترام دیگر رعایت نمیشد.

مرگ ومیر درخانوادهٔ سلطنتی رواج یافت ، ولیعهد درآوریل ۱۷۱۱ درشهر مودن درگذشت و دوك دوبورگونی بجانشینی‌وی انتخاب گردید. تمام‌اصلاح‌طلبان از جمله فنلون و سن‌سیمون بدور وی گرد آمدند ، مخالفت شدید و مشخص و علنی شد. مردم از سلطنت طولانی پادشاهی که زمان او سراسر درجنگ وشکست و زجر وتعقیب مذهبی و فقر و ورشکستگی مالی و ناتوانی در جلوگیری از بی‌بند وباری و

۱- اشاره به‌انقلاب انگلیس وسقوط خاندان استوآرت.

فساد واخلاق وبی‌دینی گذشته بود، خسته وفرسوده شده‌بودند. اوضاع برای اصلاح‌طلبان بسیار مناسب و امیدوارکننده بنظر آمد. ولی زمانیکه فنلون و دوستانش خود را برای در دست گرفتن زمام امور آماده می‌ساختند دوك دوبورگونی به‌مرض سرخك مبتلا شده درفوریه ۱۷۱۲ بدرود زندگی گفت.

با مرگ دوك دوبورگونی تمام امید اصلاح‌طلبان مبدل به یأس شد. شایداین امید برای آنان بود که جامعهٔ اشرافی در موقع مناسبی نقش اقلیت را بعهده گرفته برعلیه قدرت مطلقه لوئی‌چهاردهم قیام نماید ولی اشکال کار در این بود که اگر اقلیت مزبور میخواست چنین نقشی را بدون داشتن رهبر و سرپرستی بعهده بگیرد با تقوای مسیحیت واخلاق اجتماعی‌مباینت پیدا میکرد. فنلون مربی‌قدیم شاه، بخوبی باین نکته پی‌برده بود ودر آخر عمر از این پیش‌آمدها شکایت داشت.

پس از این ضربات شدید دربار ورسای بحالت رکود و خمودگی و اضطراب ونگرانی افتاد، درهمین زمان‌لوئی‌چهاردهم که‌دیگر به‌فردای‌خوداعتماد واطمینانی نداشت فرماندهی قوای نظامی را به ویلار واگذار نمود. سایهٔ مرگ هنوز از کاخ ورسای وخاندان سلطنتی دور نشده بود، پس ازمرگ دوك دوبورگونی نوبت به‌دوك دوبرتانی[1] (ماه مه ۱۷۱۲) و سپس به دوك‌دانژوی جوان رسید که هردو درخلال مدت‌کوتاهی بدرود جهان گفتند.

لوئی‌چهاردهم با وجود تمام این شدائد ومصائب صبر و تحمل را با نیروی اراده پیشه خود ساخت. امری که او را تا این اندازه متحمل وصبور نگاه می‌داشت تنهامذهب واعتقاد بدین‌نبود بلکه تکبر ذاتی وحس غرور وی بود. پادشاه‌فرانسه سلامت و رهائی خود را براثر جنگ ومبارزه با کفر و زندقه و جهاد در راه حق میدانست. آیا براساس همین فکر نبود که او را درآخر عمر برای باردیگر به کشتار و زجر وعقاب پرتستانها وادار کرده تا آخرین نفس ازتعقیب ژانسنیست ها خود-

---

۱- Duc de Bretagne

داری نکند؟ زیرا بنظر شاه ژانسنیسم همان گالیکانیسم منتهی بصورت حادی میآمد که هیچگاه نخواست بمفهوم آن پی ببرد و پیوسته آنرا با نظر تحقیر می‌نگریست.

برای باردیگر دربار با مرگ دوک دوبری[۱] (۴مه ۱۷۱۴) سومین فرزندولیعهد عزادار شد وچون فیلیپ پنجم پادشاه اسپانیا بود ونمیتوانست بسلطنت فرانسه برسد بنابراین تنها دوک دانژو و طفل خردسال چهارساله وارث تخت وتاج فرانسه باقی ماند. لوئی چهاردهم پس از صرفنظر کردن از اینکه نوه‌اش (فیلیپ پنجم) نباید بسلطنت فرانسه برسد آیندهٔ خانواده وموضوع جانشینش را در مخاطره دید و از این موضوع سخت نگران ومضطرب شد. درهمین حال و وضع بود که دست بکار نوشتن وصیت‌نامهٔ معروف خود برای تعیین جانشین گردید. برحسب معمول نیابت سلطنت در موقع کوچکی شاه جوان باید بیکی از شاهزادگان نزدیک خاندان سلطنتی محول شود، بنابراین دوک دورلئان[۲] تنها کسی بود که قانوناً میتوانست این وظیفه‌رابعهده بگیرد. ولی چگونه ممکن بود چنین امر خطیری را به شاهزاده‌ای که عدم توجه و اعتنای خود را به امور مذهبی علناً و آشکارا اظهار داشته در زندگانی سراسر فساد غوطه میخورد؟

فنلون از خود می‌پرسید چگونه «شاهزاده‌ای که به فسق و فجور و تبه‌کاری مظنون‌است میتواند صاحب‌اختیار و زمامدار امورشده رابطهٔ میان‌خود وقدرت کامله مملکتی بشود؟».

لوئی چهاردهم و مادام دومنتنون برای حل موضوع بفکر چاره افتادند. از زمانی پیش پادشاه فرانسه دوفرزند نامشروع خود دوک دومن[۳] و کنت دوتولوز[۴] را بهمان افتخارات و امتیازات شاهزادگان مشروع نائل کرده بود. طبق فرمانی که درتاریخ ژوئیه ۱۷۱۴ به وساطت دومنتنون صادر کرد مقرر داشت که در صورت

۱– Duc de Berry ۲– Duc d’Orléans
۳– Duc de Maine ۴– Comte de Toulouse

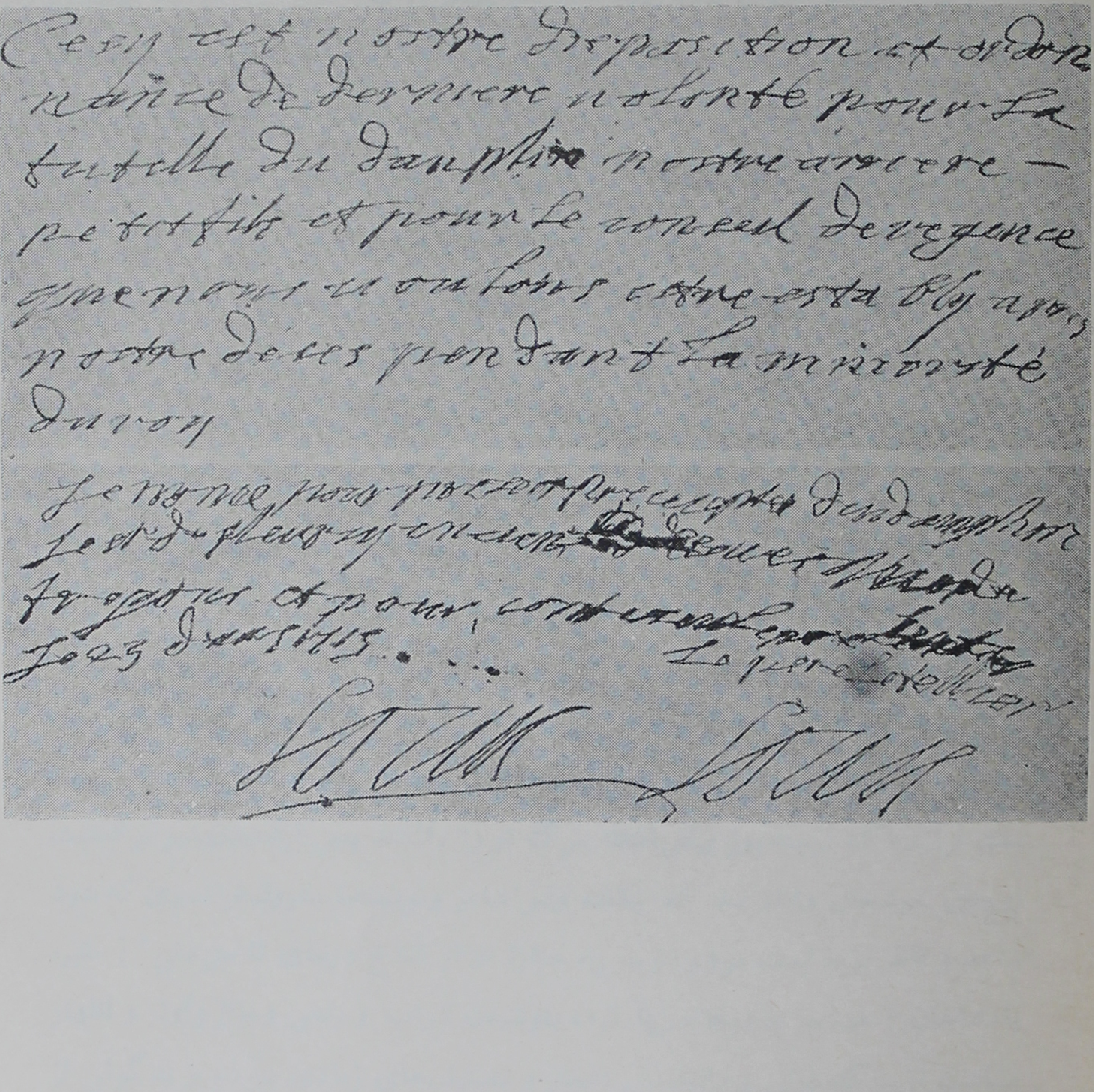
عدم وجود شاهزادگان مشروع، فرزندان نامشروع میتوانند به وراثت تخت و تاج فرانسه برسند.

منظور مادام دومن تنون از اقدام مزبور این بود که اختیارات وقدرت نایب‌السلطنه را، که از راه قانون به‌نیابت سلطنت میرسد، محدودنماید. تمام‌این‌اقدامات برخلاف «قانون اساسی کشور» که احدی حق نداشت طبق موازین قانونی برای جانشینی فرانسه تکلیف معین نماید، بود ولی اوضاع واحوال واحساسات جاه‌طلبانه از رعایت رسوم واصول متداول قویتر بود.

فرمان مزبورمقدمه‌ای شد که شاه بفکر بیفتد وصیت‌نامهٔ خودرا تدوین وتنظیم نماید (۱۲ اوت ۱۷۱۴). بطور قطع فکر تدوین وصیت‌نامه فشاری بود که از طرف مادام دومن تنون و دوك دومن و وی‌سن[1] صدراعظم، بوی وارد شده بود ولی در عین حال لوئی چهاردهم براثر نامعلوم بودن آینده کشور و استقرار صلح دراروپا تشخیص داد که چنین وصیت‌نامه‌ای از لوازم بشمار می‌آید. در وصیت‌نامه شورای نیابت سلطنت مرکب‌از چهارده عضو که دوك دورلئان ریاست شورا را بعهده‌خواهد گرفت ولی باید مطیع رأی اکثریت باشد، پیش‌بینی شد. دراین شورا دوك‌دومن و کنت دوتولوز شرکت‌خواهند کرد. ضمناً ریاست گاردسلطنتی‌بایدبعهدهٔ دوك‌دومن که افراد آن موظف بودند بوی سوگند وفاداری یاد کنند، واگذار می‌شد، مارشال ویلروا[2] درزیر نظر دوك دورلئان مربی‌شاه خواهدبود. با این ترتیب اختیارات‌نایب‌السلطنه فوق‌العاده محدود میشد. لوئی چهاردهم برحسب معمول وصیت‌نامه خود را به صدراعظم و دادستان کل پارلمان تسلیم نمود. پادشاه فرانسه با خاطرهٔ تلخی که از عدم اجرای وصیت‌نامه پدرش لوئی‌سیزدهم بوسیلهٔ پارلمان داشت بهیچوجه تذکری دراجرای قطعی آخرین تمایلات خود در وصیت‌نامه‌اش نداده بود.

پادشاه بیمار وفرسودهٔ فرانسه باوجود ضعف مزاج و ناتوانی معذلك ازفعالیت

۱- Voysin ۲- Maréhal de Villeroi



Cecy est nostre disposition et ordonnance de derniere volonte pour la tutelle du dauphin nostre arriere-petit fils et pour le conseil de regence que nous voulons estre estably apres nostre deces pendant la minorite du roy

Je nomme pour precepteur du dauphin lev de Fleury ancien evesque de frejus et pour confesseur le pere le Tellier
le 23 d'aoust 1715 ....

Louis Louis

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

شدید خود دست برنمیداشت. کما کان نقش حمایت از مذهب را بعهده گرفت واز سختگیری نسبت به پرتستانها خودداری نمی‌نمود وضمناً درنقشه داشت هرچه بیشتر به امپراطور اطریش نزدیک شود ومناسبات و روابط او را با فیلیپ پنجم محکم کرده بصلح وصفا مبدل نماید. ولی طرز معالجه و رژیم غذای نامساعد نگذاشت این وضع ادامه پیدا کند. در ۱۰ اوت ۱۷۱۵ بیماری قانقارا شدت یافت. لوئی چهاردهم چون ساعات آخر زندگی خویش را احساس کرد برای طلب آمرزش کشیش را به بالین خود احضار نمود و بوی گفت «پدر روحانی بمن رحم کن» سپس درنهایت آرامی با عموم شاهزادگان و شاهزاده خانمها ومخصوصاً با مادام دومن تنون، که بوی راجع به امور سیاسی مذاکراتی بعمل آورد، خداحافظی کرد و چندنکتهٔ مختصری هم با دوک دورلئان نایب‌السلطنه گفتگو نمود، سپس پادشاه خردسال (لوئی پانزدهم) را نزدیک بستر خوانده بوی چنین گفت: «من علاقهٔ مفرطی بجنگ داشتم از من تقلید نکن، همچنین از مخارج گزافی که کردم سرمشق نگیر» پس از این کلمات پادشاه جوان را به حفظ و حمایت ملت نصیحت کرده او را بوسید. لوئی چهاردهم پادشاه مقتدر و توانای فرانسه با ذکر این چند کلمه دوران طولانی سلطنت خویش را قضاوت کرد.

لوئی چهاردهم دراول سپتامبر ۱۷۱۵ درسن هفتاد وپنجسالگی در کاخ ورسای درحالی که ازگذشته‌اش پشیمان وبه‌آینده‌ای بهتر امیدوار بود چشم ازجهان فروبست. ملت فرانسه که ازچندروز پیش انتظارمرگ او را داشتند پس ازشنیدن خبردرگذشت اوچنان خوشحال وشاد شد که بگفته ولتر[۱] شاعر ونویسندهٔ معروف‌فرانسوی که خود شاهد و ناظر بوده است مردم در سر راه جنازهٔ او از کاخ ورسای تا سن دنی[۲] (مقبره پادشاهان) همه‌جا چادرها برپا کرده بنوشیدن شراب و رقص و ساز وآواز و اظهار بشاشت از مرگ لوئی پرداختند. اشعار و تصنیف‌های زیادی در ذم و بدگوئی از او درشهر رواج گرفت که مضمون یکی از آنها بدینقرار است:

۱- Voltaire　　۲- Saint-Denis

«اینجا آرامگاه پادشاه رشوه خواران وطرفدار رباخواران است

غلام و بردهٔ زنی نابکار ودشمن خونی صلح است .

از خدا برای وی طلب آمرزش نکنید ، چنین دیوی استحقاق ندارد .»

طرز رفتار وعملی که ملت فرانسه درموقع تشییع جنازه لوئی چهاردهم نشان داد علامت ونشانهٔ روحیهٔ جدیدی بود که ازمدتها پیش متراکم شده بود و بامرگ او یکباره منفجر گردید .

نتیجه

به دورانی که از سال ۱۶۶۱ تا ۱۷۱۵ بطول انجامید ولتر بدان نام «قرن لوئی چهاردهم» داد. باوجود سقوط وضعف قدرت سلطنت پس از سال ۱۶۸۸ باید اذعان کرد که چنین عنوانی در تاریخ عمومی تمدن نه تنها بی‌مناسب نیست بلکه افتخارآمیز نیز می‌باشد.

لوئی چهاردهم، بدون داشتن نقشهٔ قبلی، بتدریج دو هدف را در طی دوران زمامداری خود تعقیب کرد و هیچگاه از این دو هدف منصرف نشد مگر زمانی که اجبار دامنگیر وی شد یکی اطاعت صرف ومطلق ملت فرانسه از اوامر و فرامین او و دیگری مطیع کردن تمام اروپا. بدون تردید برای اینکه کشور خویش را دارای امتیازاتی بنماید معتقد شد که باید امتیازات طبقات ودستجات مختلف ملت را رعایت کرده محترم بشمارد، همین سیاست و روش بود که اساس و بنیان قدرت او را بنانهاد ولی اگر حاضر شد اساس واستخوان بندی قدیمی ومرسوم جامعهٔ فرانسوی را محفوظ نگاهدارد ولی برای حفظ قدرت و افتخاراتش بهیچوجه کوشش نکرد در اصلاح وترمیم وضع اجتماعی ملت خود قدم مؤثری بردارد. هرچه پیرتر میشد مستبدانه در زندگی خصوصی خانواده‌ها وعقاید شخصی اشخاص دخالت میکرد، پرتستانها را تبعید واز تمام حقوق اولیه اجتماعی محروم مینمود حتی از کشتار و زجر وتخریب قبور آنان خودداری نمیکرد. از ادای کلمات وعبارات نامناسب ابا نداشت و بدون رعایت مقام اشخاص (مانند داگسو[1] و نوآی[2]) با سخنان تند و خشونت‌آمیز همه‌ کس را از خود میرنجانید و خدمتگذران باوفائی را مانند مارشال ووبان از کار برکنار کرده خانه‌نشین مینمود. چنین رفتار مستبدانه‌ای سرانجام کار را بجائی رسانید

۱- Daguesseau ۲- Noailles

که تمام ملت را ناراضی کرد واجازه داد زبان به بدگوئی او باز کنند بخصوص که هیچگاه فرانسوی درطول حیات تاریخ خود حاضر نشد غلام و برده باشد . با این تفصیل باید گفت که لوئی چهاردهم مانند اسلاف خود ، بلکه بیشتر از آنان ، با موفقیت توانست ایالات قدیم وجدید را با احترام به‌عادات و رسوم خصوصی هریک بیکدیگر نزدیک نماید ، این نزدیکی در قرن هیجدهم و زمان انقلاب کامل وقطعی گردیده عملی مربوط به‌ملت شد .

عمل تدریجی و موفقیت‌آمیز اختلاط ایالات نتوانست در وضع سازمان داخلی اثرات عمیقی برجای گذارد زیرا اصلاح وضع عمومی مستلزم الغاء امتیازات وبرقراری تشکیلات مالی‌سخت وتحت‌مراقبت‌شدید، مانند انگلیس، بود . درفرانسه «اصلاحات داخلی» همیشه منوط ویا بهتر بگوئیم فدای سیاستهای بزرگ وافتخارات « خارج » شده بود زیرا لوئی‌چهاردهم پیوسته درتمام دوران زندگی مایل بود و آرزو داشت نه‌تنها از راه فتوحات بزرگ که ممکن بود سرنوشت تاریخ دنیا را عوض کند بلکه برای عشق به‌شهرت وحیثیت و ارضاء حس غرور خود به‌اروپا مسلط باشد . پادشاه فرانسه نتوانست پی‌بای اسپانیا را که‌نصف آن فرانسوی زبان وبهمان‌تمدن ومذهب بود بتصرف درآورد وفقط موفق شد چند ایالت‌را درمشرق و درشمال که دارای‌زبان و رسوم وعادات فرانسوی بودند بدون رعایت و درنظر گرفتن قوانین ومقررات سرحد طبیعی ضمیمه خاک خود نماید ولی درمقابل توانست کشور را که سابقاً ازطرف اسپانیائیها وآلمانها پیوسته موردتهاجم قرارگرفته (واقعهٔ کوربی[1] و سن‌ژان‌دولوسن[2]) و امنیتش درمخاطره بود رهائی بخشیده دشمنان آنرا بداخلهٔ خاك خود عقب‌براند وشهر استراسبورگ را ضمیمهٔ خاك فرانسه بنماید . باستثنای اشغال موقتی شهر لیل ونقاط سرحدی شمالی درسال ۱۷۰۸ ، لوئی‌چهاردهم موفق شد فرانسه را تا مدت یک قرن ونیم ازهرگونه تعرض وتهاجمی‌محفوظ وبرکنار نگاهدارد . امادرخصوص

۱- Corbie ۲- Saint-de-Losne

نقشه وطرحی که پادشاه فرانسه از سال ۱۶۶۸ برای بزیر نفوذ کشیدن اروپا وتحمیل قوانین خود به‌آن ، کشیده بود گرفتار تحولات وتبدلات بیشماری گردید. درآغاز کار بنظر آمد که دراین مقصود موفقیت نصیب وی گردیده است پس از انعقاد معاهدهٔ نیمگ لوئی‌چهاردهم به‌اوج قدرت و عظمت خود رسید بنا به‌ارادهٔ او جنگهای شمال اروپا متوقف گردید ودولت سوئد شکست خورده پس از معاهدهٔ سن‌ژرمن (۱۶۷۹) از معرکه فاتح بیرون آمد. دراین تاریخ پادشاه مقتدر فرانسه واسطه و داورمطاع اروپا معرفی‌شد، ارتش‌ونیروی دریائی‌او، که بوسیله لووواَ و کولبر وزیران با کفایت و با لیاقت دارای تشکیلات منظم و مجهزی شده از طرف دستگاه صنعتی نیرومندی تقویت میشد، مشهور شده لرزه براندام‌دولتهای مقتدر اروپا انداخته بود.

از سال ۱۶۸۲ تا ۱۶۸۸ بتدریج عظمت وقدرت لوئی‌چهاردهم رو به افول گذاشت وسرنوشت‌او نامعلوم وناپایدار شد. زمانیکه سرحدات فرانسه تارود موزل[1] در نزدیکی ایالت ترو[2] بسط یافت و فرمان نانت ملغی شد سراسر اروپا مضطرب و نگران وناراحت شده تصمیم بمقاومت گرفت. متارکهٔ راتیسبون در سال ۱۶۸۴ وضع را پیچیده وبغرنج‌تر کرد. از این پس دایره وجمع دشمنان تنگ‌تر شد و پس‌ازانقلاب انگلیس، تقریباً تمام‌اروپا برهبری دولتهای‌دریائی‌برعلیه قدرت مطلقه وسلطه‌پادشاه فرانسه قیام کرد. لوئی‌چهاردهم درظاهر هنوز پادشاه وقدرت مغلوب‌نشدنی‌باقیماند ولی درحقیقت باید گفت که اوضاع تغییر کرده بوضعی دیگر درآمده بود.

از این پس قدرت فرانسه روبزوال وانحطاط گذاشت. ازسال ۱۶۸۸ تا۱۶۹۷ سقوط با تأنی انجام گرفت ولی هرچه زمان می گذشت ، با وجود روزهای خوش و درخشان وباوجود خطاب لوئی‌چهاردهم‌به درباریان «آقایان، اینست پادشاه‌اسپانیا» برسرعت سقوط افزوده میگردید.

درسال ۱۷۰۸ فلاندر از طرف قوای متخاصم اشغال شد. درسال ۱۷۰۹

۱- Moselle. ۲- Trève.

تحقیر بحد اکمل رسید واگر ملت انگلیس با روی کار آمدن حزب توری از جنگ خسته نشده بود معلوم نبود سرنوشت پادشاه فرانسه بکجا می‌انجامید.

دراین تاریخ لوئی‌چهاردهم ازمتحدین شکست خورده بود ولی ازحسن‌اتفاق منافع‌واصول زندگی قدرتهای دریائی وزمینی باندازه‌ای با یکدیگر متفاوت ومتضاد شده بود که نگذاشت یکباره اساس قدرت دولت فرانسه ازهم پاشیده شود. با این تفصیل دیگر اثری از تفوق و برتری فرانسه برجای نماند. امپراطوری مستعمراتی و نیروی دریائی که دولت و پادشاه فرانسه اساس نیرومندی خودرا برروی‌پایه‌های آنها ریخته بودند، ازهم متلاشی گردید. از این پس اصل موازنه، که دولتهای متحد برای حفظ آن فداکاریهای زیاد کرده بودند، برعلیه فرانسه پی‌ریزی شد.

موازنۀ اروپائی که از مدتها پیش گیوم دورانژ و جانشینان او در انگلیس و درهلند در برقراری آن کوشش میکردند و با اصل موازنه که درقرن هفدهم‌متداول بود تفاوت کلی داشت.

سیاست موازنه درقرن هیجدهم درقارۀ اروپا به منفعت هابسبورگهای‌اطریش تغییرشکل داد ودرست درزمانی که لوئی‌چهاردهم بعضی از ایالات را ضمیمۀ خاک فرانسه نمود هابسبورگها هم‌تمام‌هنگری وترانسیلوانی را اشغال کرده درصددبودند از بلگراد بگذرند و به والاشی برسند و ضمناً روسها هم از موقع استفاده نموده اراضی وسیعی را ازسوئد وعثمانی‌منتزع کرده بخاک خود ضمیمه کردند. دولت براندبورگ نیز بنوبۀ خود سهمی از پیچیده‌گیهای سیاسی اروپا نصیبش شد واگر موفق نگردید از نظر ارضی استفاده ببرد تشکیلات اداری و کشوری را منظم کرده به‌جمعیت خود افزود وارتش مجهزی فراهم نمود. پادشاه پروس یکی ازپادشاهان مقتدر ونیرومند قلمداد شد وبهترین سربازان آلمانی را برای ازدیاد حیثیت خود و کشورش دراختیار گرفت. کشور اسپانیا درتحت رهبری خاندان بوربن درصدد تجدید قوا و اصلاحات داخلی برآمد.

درایتالیا بااینکه ایالات میلان وناحیهٔ پادشاهی ناپل در زیرنفوذ هابسبورگها درحال رخوت وسکوت می گذرانیدند درمنطقهٔ آلپ دولت جدیدی بنام دولت خاندان ساووآ بوجود آمد. خاندان ساووآ که در هنگام استقرار قطعی اطریش در ایتالیای شمالی ازنظر نظامی تضعیف شده بود باالحاق سرزمین ناپل وگرفتن عنوان پادشاهی تجدید قوا کرده موجودیت خود را محرز وتثبیت نمود.

در این زمان در اروپا دولتی که نسبت بسایرین دارای برتری و تفوق باشد وجود نداشت بلکه این قاره میان فرانسه وامپراطوری ژرمانی درتحت سلطهٔ خاندان هابسبورگ اطریش و روسیه پطر کبیر، تقسیم گردیده بود.

بریتانیای کبیر دراین زمان تنهادولتی درجهان بود که در راه برتری سیرمیکرد ولی پس ازمعاهدهٔ اوترشت تا اندازه‌ای از این مرحله برکنار ماند زیرا با جمعیت کمی که داشت (۶ ملیون) نمیتوانست بدون کمک دولتهای قارهٔ اروپا کاری انجام دهد و بهمین جهت بود در زمانی که ویگها درسال ۱۷۱۵ روی کار آمدند کوشش کرد برای باردیگر اتحادیه بزرگ را تجدید نماید ولی کوشش آن بی فایده ماند زیرا هلندیها که ازجنگهای پی درپی خسته وفرسوده شده واز طرف دیگر ازمقاصد جاه‌طلبانه شارل ششم در پی با وامپراطور اطریش، صاحب ومالک بندرهای آنورس واستاند، نگران و مضطرب بودند حاضر بهمکاری نشدند. بدون تردید انگلیس درسال ۱۷۱۵ انگلیسی که در زمان حکومت نیابت سلطنت فرانسه با آن درارتباط ومناسبات دوستانه، یعنی روابطی که پیوسته لوئی چهاردهم ازآن امتناع میورزید، داخل شد واز اینراه وسایل تفوق وتسلط بردریاها را برای آن فراهم آورد، نبود. تسلط ونفوذ فرانسه بردریاها در این زمان خاتمه یافته باوجود اهمیت مستعمرات آن در اقیانوس هند و جزایر اقیانوسیه و جهانی بودن بازرگانی آن جای خود را به هلند داد. انگلیس کوشش کرد بلکه بتواند جانشین قدرتهای دریائی غرب بشود. امپراطوری مستعمراتی آن در امریکای شمالی بجانب کانادا، سرزمین مستعمراتی فرانسه، کشیده شده چشم طمع به هندوستان ومستعمرات فرانسه وهلند واسپانیا دوخته بود، کشتیهای انگلیسی

اجازه گرفته بودند بسرزمینهای متعلق بکشورهای مزبور برای داد و ستد در رفت وآمد باشند.

دولت انگلیس دراین تاریخ دارای سرمایه کافی و بانک دولتی که هرروز به‌اهمیت وسرمایهٔ آن افزوده میگردید، بود واز صدوپنجاه سال پیش مکان والائی در تمدن اروپائی، درجائی که نام نیوتون باخط زرین درتاریخ جهان علم نوشته شده‌است، برای خود بدست آورده بود. دوران طلائی در ادبیات کلاسیک برای انگلیس آغاز گردید و باوجود تمام موانع ومشکلاتی که لازم بود برآنها فائق آید و باوجودعدم ثبات در رژیم سیاسی و اختلافات داخلی درسایهٔ قدرت بازرگانی موفق شد اطمینان عمومی را نسبت بخود جلب کند وجانشین قدرت فرانسه ، که در حال اضمحلال و سقوط بود ، بشود.

اتحادیهٔ بزرگ لاهه که هدف آن درهم شکستن قدرت و تفوق فرانسه بود وسیله شد که جهان را بزیر سیطره وتسلط انگلیس درآورد ودر اروپائی که درصدد بودبرای باردیگرتعادل وموازنهٔ سیاسی‌خود را بازآورد اجتماعات ودولتها، بخصوص از نظر اقتصادی واخلاقی ، بایکدیگر تفاوت کلی داشتند. کشورهای برده و مطیع درمشرق رود الب بهیچوجه تشابهی با کشورهای مردان آزاد غرب نداشتند. گودال عظیمی که عبور از آن از محالات بنظر میرسید. ولی یک اصل وحدتی آغاز بخود ـ نمائی کرد، اصلی که مبنای آن برروح استقرار بود بتدریج وسیله شد که برگزیدگان و روشنفکران ملل متنوعه اروپائی را بیکدیگر نزدیک نماید.

روشنفکری بوسیلهٔ روشهای تحقیق وتشکیلات منظم وقطعی علوم تجربی تجدید حیات کرد. اگر درحدود سال ۱۷۱۵ ، ادبیات وهنرهای زیبا هنوز در اوج افتخار بود ولی علم از این مرحله نیز قدم فراتر نهاده روشها را تغییر داد و به‌شناسائی و معرفت انسانی کمکهای فراوانی کرد . با این ترتیب بود که تمدن مخصوص غربی رو به پیشرفت وتوسعه وترقی گذاشت. دراین میان آلمان که براثر جنگهای سی‌ساله

وعواقب شوم و وخیمی که گریبانگیر آن کشور گردید و تامدتی از صحنهٔ تمدن غرب برکنار ماند با وجود دانشمند مشهور خود لایبنیتز مجدداً تجدید حیات کرده رابط میان شرق وغرب شد بطوریکه طولی نکشید که روشنفکران ومتفکرین روس از همین راه خود را در تمدن غرب شریک وسهیم کردند .

تمدن اروپائی باوجود بین‌المللی بودن افکار اجتماعی واخلاقی خود درتحت رهبری متفکرین و دانشمندان بزرگ آن زمان بوسیلهٔ مبلغین کاتولیک و پرتستان و جهانگردان ومهاجرین از مذاهب مختلف بتمام نقاط جهان سرایت کرد . اروپای مسیحی ازآغاز قرن شانزدهم بسرعت امریکا را درشاهراه تمدن انداخت ولی دراین اقدام نقطه‌های تاریکی بوجود آمد زیرا ملل متنوع اروپائی که درقارهٔ جدید راه یافتند کوشش کردند دنیای جدید را بصورت سرزمینی برده درآورند .

در دنیای جدید که همه‌چیز آن تغییرشکل وصورت داده بود اهمیت وتماس منافع روزبروز واضح تر و آشکارتر میگردید .

سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) غربی ، که از یک قرن پیش روبتوسعه وپیشرفت رفته بود و ازطرف دولتها پشتیبانی میشد با تشکیل بانکهای دولتی ، درانگلیس و درهلند ودرسوئد، رسماًموجودیت یافته‌تشکیلات خودرا براساس متینی استوار کرد . دراین زمان حکومت بانکداران درفرانسه نیز آغاز میشد وبجای بانک رسمی دولتی زمام امور اقتصاد اجتماعی وامور مالی کشور را بعهده گرفتند .

سرمایه‌داری از جنبهٔ خصوصی ملی پا فراتر نهاد وجنبهٔ بین‌المللی پیدا کرد، سرمایه‌داران و بانکداران خارجی بتعداد زیاد درفرانسه راه یافتند . زیرا این قدرت بین‌المللی ، بدون درنظرگرفتن منافع ملی ، هدفی جز ارضای منافع خصوصی خویش نداشت چنانکه بانکداران هلندی بدون اعتنا به‌احساسات وطن‌پرستی مبالغ هنگفتی به لوئی‌چهاردهم برای مخارج جنگ باکشور خود آنان قرض دادند .

اقتصاد ملی جنبهٔ اختصاصی‌را که در زمان کولبر داشت از دست داد .فرانسه

بخصوص در راه آزادی اقتصادی و در راهی غیر از سیاست معاهدات اقتصادی زمان کولبر افتاد. درمعاهدهٔ اوترشت درسال ۱۷۱۳ این موضوع بخوبی احساس شد. با این تفصیل چنین روشی به روحیهٔ ملی و انحصاری شدیداً تصادم کرد و اثر آن در انگلیس بعلل و جهات سیاسی بیش از علل اقتصادی واضح و روشن گردید.

معذلک باید تصدیق کرد که دراین‌دوره تنها منافع مادی به‌بشریت‌حکومت نمیکرد بلکه افکار وعقاید علمی وفلسفی توانست وارد زندگی اجتماعات شده تحول عظیمی در سرنوشت آنها بوجود آورد. افکار و عقاید دانشمندانی مانند دکارت و لایبنیتز و نیوتون ولاك یاگوی موفقیت را ربودند و یادر راه کسب افتخار وپیروزی افتادند. درهمه‌جا درمیان روشنفکران وطبقات ممتازه علمی، روح علمی و انتقادی در مطالعه قوانین و آداب ورسوم و نحوه و روش حکومت و مذهب نفوذ و راه یافت.

مبارزه وجنگ درمحیط‌علم‌وفرهنگ آغاز گردید. درمحیط سیاست جنگ از راه کتاب[1] شروع شد. در بریتانیای کبیر حقوق انسانی جایگزین حقوق خدائی گردید چنانکه حتی لوئی چهاردهم در دو نوبت مجبور شد که اصل برتری و قدرت کامله ملیت انگلیس را در هنگام انتخاب گیوم دورانژ و ژرژ اول بپادشاهی انگلیس برسمیت بشناسد. ولی آیا این اصل انقلابی توانست مدت زمانی در جزایر بریتانیا محصور بماند؟

باید باین نکته توجه کرد که باوجود نفوذ شدید وقدرت فلسفه و بی‌اعتنائی بمذهب که سراسر وجود طبقات بالای فرانسه وانگلیس را فراگرفته بود، معذلک هنوز تأثیر عادات و رسوم قدیمی در اروپا بشدت محسوس میشد. انگلیسها بمحض اینکه انقلابشان بثمر و به‌نتیجه رسید حاضر نشدند کوچکترین خدشه‌ای در ارکان

۱– Batalle de Livres (Battles of the Book)

جامعه اشرافی و پارلمان ودستگاه سلطنتشان وارد آید. فرانسویها نیز پادشاه جوان خود را که پس از لوئی چهاردهم بتخت سلطنت نشست با آغوش باز وشادی استقبال کردند زیرا فرانسوی همیشه به آیندهٔ خود امیدوار و هنوز در افکار او روح انقلابی رسوخ نکرده بود واگر کسانی مانند فنلون و سن سیمون و آبه دوسن پی یر دارای چنین افکاری بودند بسیار معتدل بوده هدفی جز وجود یک حکومت اعتدالی و میانه رو نداشتند.

با تمام این تفاصیل نزدیکی وتماس افکار مختلف ومتشتت درحال تکوین بود. انگلیس درافکار فرانسوی وبعکس افکار فرانسوی در روحیهٔ انگلیسی اثرات بسزائی بخشید و اگر تشخیص و تعیین قطعی این عمل و عکس العمل ممکن نباشد بدون تردید باید گفت که فرانسه بواسطه تمدن درخشان وقدرت زبان وادبیات وهنرهای زیبا وکشش و جذب روشنفکران و دانشمندانش بجانب تمام اروپا، دارای امتیازات مخصوصی بود. انگلیس از نظر تمدن وفرهنگش کمتر از فرانسه توانست خودنمائی نماید ولی از نظر قدرت دریائی وتوانائی درمقابلهٔ خطرات و روحیهٔ واقع بینی درامور بخصوص درموضوعات بازرگانی از فرانسه جلوتر وموفق تر بود. تا زمانیکه تحولات وتغییرات درتمام شئون اجتماعی بثمر برسد بمحض اینکه رقابتهای ملی از میان رفته آرامشی از این جهت درمیان ملل بوجود آمد ازنظر روحی وفکری تمایل مخصوصی میان کشورهای غربی درهمکاری و هم آهنگی بوجود آمد ومقدمهٔ دوران بین المللی بودن اجتماعی واخلاقی در اروپای ولتر و دائرة المعارف فراهم شد.

اگر بخواهیم سرچشمه ومنبع دوران جدیدی که درتاریخ اروپا آغاز خواهد شد بیابیم و بمفهوم آن پی ببریم باید وقایع و حوادث دوران آخر لوئی چهاردهم و اتفاقات تاریخی آنزمان مخصوصاً الغاء فرمان نانت وانقلاب سال ۱۶۸۸ انگلیس و ائتلاف عمومی برعلیه قدرت حکومت مطلقه و روحیهٔ تسلط جهانی پادشاه بزرگ فرانسه را مورد مطالعه قرار دهیم.

در اینجاست که ریشه ومبنای حقیقی تمام تحولات را درقرن بعد که دیر یا زود دربسیاری ازکشورها از نظر فکری واجتماعی وسیاسی واقتصادی بظهورخواهد رسید درك و استنباط خواهیم کرد.

پایان

وقایع مهم بترتیب تاریخ

(۱۶۸۶-۱۷۱۵)

۱۶۸۶ : تشکیل اتحادیه اکسبورگ برعلیه لوئی چهاردهم بوسیلهٔ گیوم دورانژ که در آن دولتهای امپراطوری اطریش ، اسپانیا ، هلند ، باوی یر و بعضی از دولتهای دیگر اروپائی شرکت داشتند.

اعزام سفیر از طرف ژاك دوم پادشاه انگلیس بدربار پاپ اینوسان یازدهم . مرگ شاهزاده کنده. دوك دولورن شهر بود پایتخت قدیم هنگری را از تصرف عثمانیها خارج کرد. اتحاد ژان سوبی یسکی پادشاه پولونی با پطرکبیر برعلیه ترکان عثمانی . پادشاه پولونی بموجب معاهدهٔ مسکو شهرهای اسمولنسك[۱] ، بلائیا[۲] ، دورگوبوش[۳] ، چرنی گوو[۴]، استرادوب[۵] نوو گورودسوروسکوی[۶] وتمام اراضی روسیه کوچك وحتی شهرهای کیووی[۷] را به تزار روسیه واگذار کرد.

۱۶۸۷ : گیوم دورانژ خود را برای برکناری ژاك دوم از سلطنت انگلیس آماده می کند. مطیع شدن مستعمرات انگلیسی امریکای شمالی بنظامات حکومت مرکزی . پادشاه حق انتخاب و عزل و نصب مأموران عالیرتبه وقوانین ومقررات بازرگانی و دریانوردی را برای خود محفوظ داشت. انتشار کتاب «اصول ریاضی فلسفه طبیعی» نیوتون بزبان لاتین . دفع وحشیانهٔ انقلاب

۱– Smolensk
۲– Belaia
۳– Dorogobush
٤– Tschernigow
٥– Stradub
٦– Novogorod-Severoskoi
۷– Kiovie

هنگری. پیروزی درخشان دوك دولورن درجنگ باترکان عثمانی. اختلاف میان پاپ اینوسان یازدهم بالوئی چهاردهم برسر موضوع برون مرزی برای اتباع فرانسه. اتمام ساختمان کاخ ورسای. مرگ لولی هنرمند ایتالیائی.

۱۶۸۸ : اشغال ایالات پالاتین بوسیلهٔ لوئی چهاردهم . پیاده شدن گیوم دورانژ در توربی درناحیهٔ دونشایر در انگلیس. ژاك دوم پادشاه انگلیس که ازطرف سندرلند صدراعظم وچرچیل و دوك دومارلبرو بوی خیانت شده ودخترانش او را رها کرده بودند خاك انگلیس را ترك گفته به فرانسه پناهنده شد. آغاز انقلاب سال ۱۶۸۸ در انگلیس . ادامهٔ جنگ ترکان عثمانی و امپراطوری اطریش در هنگری . اشغال نواحی آلب روآیال و بلگراد از طرف ارتش امپراطوری.

۱۶۸۹ : لووآ وزیر جنگ لوئی چهاردهم خاك پالاتین را بهآتش وخون کشید. سراجعت ژاك دوم بهایرلند بهپشتیبانی نیروی دریائی فرانسه وشکست او در ناحیهٔ لوندون‌دری . اشغال سرزمینهای آکادی و کانکتی کوت[1] و نیویورك بوسیلهٔ انگلیسها. پارلمان انگلیس تخت سلطنت را خالی اعلام کرد و دعوت پارلمان ازگیوم سوم دورانژ و ماری زن او برای پادشاهی انگلیس. فنلون بعنوان مربی دوك دوبورگنی ولیعهد فرانسه انتخاب‌شد. انتشار «استر»[2] اثر راسین. سوء قصد بجان پطر کبیر از طرف صوفی خواهر او و قلع و قمع سوء استفاده کنندگان ازطرف پطر. از این تاریخ تزار بالاستقلال زمام امور کشور روسیه را بعهده میگیرد.

۱۶۹۰ : اتحاد دوك ساووآ با اسپانیا و اطریش برعلیه فرانسه. پیروزی مارشال لوکزامبورگ در پی‌با. شکست ژاك دوم ازگیوم‌سوم در ایرلند. پیروزی کاتینا سردار فرانسوی به دوك ساووآ در ناحیهٔ استافورد. انتشار کتاب

۱- Connecticut ۲- Esther

« تحقیق در فهم و عقل انسانی » جان‌لاك فیلسوف انگلیسی . مذاکره بوسوئه فیلسوف فرانسوی با لایبنیتز فیلسوف آلمان دربارهٔ اتحاد مذهب مسیح . اختراع ماشین بخار بوسیلهٔ پاپن .

۱٦۹۱ : کاتینا سردارفرانسوی شهرهای ویل‌فرانش، نیس، مون‌ملیان را ازتصرف فرمانروای‌ساووا بیرون آورد . لوئی‌چهاردهم‌شهرمونس را بتصرف درآورد . پیروزی مارشال لوکزامبورگ در لوز[۱] در شمال شاهزاده کننده شاهزاده والدك را در جنگی شکست داد . مرگ لوووآ (۱۰ ژوئیه) . انتشار قطعه آتالی راسین .

۱٦۹۲ : فتح نامور بوسیلهٔ لوئی‌چهاردهم . پیروزی مارشال لوکزامبورگ دراشتاین کرك[۲] درشمال مونس درجنگ‌باگیوم‌دورانژ . ایجاد نهمین‌حوزهٔ انتخابی در آلمان به منفعت دوك هانور .

۱٦۹۳ : مارشال لوکزامبورگ گیوم دورانژ را برای باردیگر در نروینده[۳] در مشرق لوون[٤] شکست داد .

۱٦۹٤ : شکست نیروی دریائی انگلیس در آبهای بندر برست[٥] . انگلیسها بنادر دی‌یپ[٦] و لوهاور[۷] و دنکرك را بمباران کردند . فرهنگستان فرانسه بکار نوشتن‌فرهنگ (دیکسیونر) که درسال ۱٦۳۰ شروع شده بود خاتمه‌داد . تشکیل و ایجاد بانك انگلیس .

۱٦۹٥ : مرگ مارشال‌لوکزامبورگ . شهر دیکسمود[۸] بوسیلهٔ فرانسویها وشهرنامور بوسیلهٔ گیوم دورانژ اشغال شد . انگلیسها بنادر سن‌مالو ، دنکرك و کاله رابمباران کردند . برقراری مالیات سرانه برای تمام‌طبقات درفرانسه . بوسوئه

۱– Leuz
۲– Steinkerque
۳– Nerwinde
٤– Louvain
٥– Brest
٦– Dieppe
۷– Le Havre
۸– Dixmude

کتاب معروف خود را در خصوص « دفاع از اعلامیهٔ کلیسای فرانسه » منتشر کرد. مرگ لافونتن و مینیارد (نقاش). عدم موفقیت پطر کبیر از اشغال بندر آزوف.

۱۶۹۶ : نزدیکی و برقراری مناسبات دوستانه فرمانروای ساووآ با دولت فرانسه. نامزدی دختر یازده ساله فرمانروای ساووآ با دوک دوبورگنی ولیعهد چهارده ساله فرانسه. پادشاه فرانسه تمام اراضی را که از فرمانروای ساووآ گرفته بود مجدداً بوی پس داد. مرگ ژان سوبی یسکی پادشاه پولونی. فردریک اگوست منتخب ساکس با ترک مذهب لوتری بپادشاهی پولونی انتخاب گردید. اشغال بندر آزوف بوسیلهٔ پطر.

۱۶۹۷ : تشکیل کنگره صلح در کاخ ریسویک بنا بوساطت دولت سوئد. اشغال بارسلون بوسیلهٔ دوک واندوم سردار فرانسوی. امضای معاهدهٔ صلح میان مجلس طبقاتی هلند وفرانسه (۲۰ سپتامبر). شناسائی گیوم سوم از طرف لوئی چهاردهم به پادشاه انگلیس. امضای معاهده امپراطوری اطریش و فرانسه (۳۰ اکتبر) بموجب این معاهده لوئی چهاردهم شهراستراسبورگ را در تصرف نگاهداشت ولی شهرهای کهل[1] و فیلیپسبورگ و بریزاک را مسترد داشت. لئوپلد ژزف پسر شارل پنجم دوک لورن به قلمرو فرمانروائی خود عودت داده شد. پیروزی درخشان شاهزاده اوژن سردار اطریشی در جنگ با عثمانیها در زانتا. اولین مسافرت پطر تزار روسیه به اروپا و کار-کردن او در کارخانه کشتی سازی ساردام در هلند بعنوان یک کارگر ساده. مرگ شارل یازدهم پادشاه سوئد و بسلطنت رسیدن شارل دوازدهم فرزند او درسن پانزده سالگی.

۱۶۹۸ : گیوم سوم نگران از اینکه مسئله جانشینی اسپانیا ممکن است از خاندان

۱- Kehl

بوربون بخاندان اطریش منتقل گردد درخفا با لوئی چهاردهم واردمذاکره شد ومعاهده‌ای مبنی برتقسیم احتمالی امپراطوری اسپانیا با وی امضا کرد (معاهده لاهه ۱۱ اکتبر) که در آن هلند نیز شرکت داشت. بموجب این معاهده ولیعهد فرانسه سرزمین پادشاهی دوسیسیل[۱] وچند پایگاه درتوسکان و ایالت گیپوسکوآ[۲] و آرشیدوک شارل اطریش ایالت میلان و فرمانروای باوی‌یر مابقی امپراطوری اسپانیا وامریکا را صاحب میشدند. وصیت‌نامه شارل دوم پادشاه اسپانیا که طبق آن فرمانروای باوی‌یر بجانشینی وی انتخاب شد. مسافرت پطرکبیر به‌لندن، در این سفر عده‌ای از انگلیسها را برای خدمت در آرخانگانل و مسکو استخدام کرد، در مراجعت از راه وین پایتخت اطریش شنید که انقلابی در مسکو برعلیه وی به دستیاری خواهرش صوفی برپا خاسته است درمراجعت به‌مسکو بشدت انقلابیون را سرکوبی کرده تعداد زیادی از آنان را کشت.

۱۶۹۹ : امضای معاهده کارلوویتز میان عثمانی واطریش و پولونی و ونیز وروسیه، طبق این معاهده عثمانها ناحیه تمسوار[۳] را تا ماوراء رود ساو[۴] در تصرف خود نگاهداشتند و در مقابل تمام اراضی هنگری را در پائین رود ساو و ترانسیلوانی و اسکلاونی[۵] را به‌اطریشیها وناحیهٔ کامی‌نی‌یک[۶] و پولودی[۷] درمقابل حفظ مولداوی به‌پولونیها وجزایر موره[۸] وجزایر اژین[۹] وسن‌مور[۱۰] و بعضی استحکامات را در دالماسی به ونیزیها و بندر آزوف را به روسها واگذار نمودند. مرگ راسین در پاریس (۲۲ آوریل). اتحاد فردریک

۱– Deux–Siciles ۲– Guipuscoa
۳– Temsvar ۴– Save
۵– Sclavonie ۶– Caminiek
۷– Polodie ۸– Morées
۹– Egiens ۱۰– Saint-Maure

پنجم پادشاه دانمارك با پادشاه پولونی وتزار روسیه برعلیه سوئد. اتحاد شارل دوازدهم با فرمانروای هولشتاین ، برادر زنش ، برعلیه دانمارك .

۱۷۰۰ : امضای معاهده جدید تقسیم اسپانیا در لندن میان انگلیس وفرانسه (۱۳ مارس) ودر لاهه میان فرانسه ومجلس طبقاتی هلند (۲۹ مارس). طبق وصیت شارل دوم پادشاه اسپانیا فیلیپ دانژو فرزند دوم هفده ساله ولیعهد فرانسه که از شاهزاده خانم باوییر متولد شده بود بجانشینی تخت و تاج اسپانیا انتخاب گردید . مرگ شارل دوم (اول نوامبر) و پذیرش لوئی چهاردهم وصیت شارل واعزام فیلیپ به اسپانیا . شارل دوازدهم پادشاه سوئد، فاتح جنگ با اگوست پادشاه ساکس در ریگا، دانمارك را در محاصره انداخته فردریک چهارم پادشاه آنرا طبق معاهده تراونتال[۱] (در مغرب لوبک) مجبور کرد نواحی را که از دوك هولشتاین گرفته است بوی مسترد دارد . پیروزی شارل دوازدهم در ناروا (در انگری[۲]) وشکست پطر کبیر.

۱۷۰۱ : ائتلاف مجدد امپراطور اطریش و انگلیس و هلند و پروس برعلیه لوئی چهاردهم . شروع جنگ جانشینی اسپانیا . شکست کاتینا سردار فرانسوی در کارپی (ایتالیا) از شاهزاده اوژن . مرگ ژاک دوم در سن ژرمن (نزدیک پاریس) . پادشاه فرانسه ژاك فرزند و ولیعهد ژاك دوم را بعنوان پادشاه انگلیس برسمیت شناخت . شارل دوازدهم قوای فردریک اگوست فرمانروای ساکس را در کورلاند درهم شکست و وارد لیتوآنی شد وتا مرزهای پولونی بجلو راند . هفت هزارنفر سوئدی بوسیلهٔ تزار روسیه در جنگی که در لیوونی اتفاق افتاده درهم شکسته شدند . فردریک سوم فرمانروای براند - بورگ درشهر کونیکسبرگ رسماً بنام فردریک اول بپادشاهی پروس انتخاب وتاجگذاری کرد (۱۸ ژانویه) . لایبنیتز دانشمند آلمانی بریاست فرهنگستان علوم برلن که بتازگی تأسیس شده بود ، انتخاب گردید .

۱- Traventale ۲- Ingrie

۱۷۰۲ : بسیاری ازفرمانروایان آلمانی به‌اتحادیه‌ای که برضد لوئی چهاردهم تشکیل شده بود ، پیوستند. شاهزاده اوژن قوای ویلروآ سردار فرانسوی رادرناحیهٔ کرمون[۱] درهم شکست . واندوم سردار فرانسوی که بجای ویلروآ تعیین شده بود ویسکونتی را درسانتاویتوریا وشاهزاده اوژن‌را در لوزارا[۲] شکست داد. پیروزی ویلار سردار فرانسوی در فریدلینگن[۳] برشاهزاده باد . فتح ترو[۴] بوسیلهٔ تالار سردار فرانسوی . فتح اولم بوسیلهٔ فرمانروای باوی‌یر با پادشاه فرانسه. کشتار پرتستانهای لانگدوك . مرگ گیوم سوم. ملکه آن دختر ژاك دوم با پذیرفتن مذهب پرتستان بجانشینی وی انتخاب گردید. الغاء مقام استاد هوری درهلند. شارل دوازدهم بانصایح صدراعظم خود بنوآ اگزن‌چرن[۵] با فردریك اگوست جنگ کرد و او را در نزدیکی کراکوی شکست داد. شکست قوای شارل دوازدهم از ارتش تزارروسیه تشکیل مدارس ریاضیات وهیئت درمسکوبوسیلهٔ پطر. انتشار اولین روزنامه در انگلیس (دیلی کورانت[۶]) .

۱۷۰۳ : اشغال شهر کهل[۷] بوسیلهٔ ویلار وشهر بریزاك بوسیلهٔ دوك دوبورگنی . پیروزی ویلار و دوك باوی‌یر در هوخشتات[۸] (در باوی‌یر) برارتش اطریش. تالار فاتح اسپیر شهر لاندو[۹] را بتصرف درآورد. پادشاه پرتقال وفرمانروای ساووآ برعلیه لوئی چهاردهم وارد اتحادیه اروپائی شدند. امضای معاهدهٔ متوئن[۱۰] میان انگلیس وپرتقال، طبق این معاهده مقررشد پرتقال ازانگلیس کالاهای ساخته شده آن کشور را خریده درمقابل شراب به‌انگلیس بفروشد . شارل

۱- Crémone
۲- Luzzara
۳- Friedlingen
٤- Tréve
٥- Benôit Oxenstiern
٦- The Daily Courant
۷- Kehl
۸- Hochstaedt
۹- Landeau
۱۰- Traité de Methuen

دوازدهم مجلس شورای پولونی (دی یت) را برای خلع فردریک اگوست و انتخاب استانیسلاس لکزینسکی بسلطنت پولونی دعوت کرد . پادشاه سوئد ارتش ساکس را در پولتوسک[۱] درکنار رود نارو[۲] شکست داد و شهرتورن[۳] را اشغال نمود . پطر کبیر طرح بنای شهر پطرسبورگ را درکنار رود نوا[۴] ریخت (۱۶ مه) .شورش ینیچریهای عثمانی وخلع مصطفی دوم و بسلطنت رسیدن سلطان احمد سوم .

۱۷۰۴ : آرشیدوك شارل که بوسیلهٔ پدرش امپراطور لئوپلد بعنوان پادشاهی‌اسپانیا نامیده شده بود بوسیلهٔ کشتیهای انگلیسی در لیسبون (پرتقال) پیاده‌شد . اشغال جبل‌الطارق بوسیلهٔ انگلیسها . شکست فرمانروای باوی‌یر و ارتش فرانسه از قوای متحد مارلبرو (انگلیس) و شاهزاده اوژن (اطریش) در هوخشتات . اشغال ساووآ بوسیله فرانسویها . جنگ بلنهایم[۵] . اشغال درپت[۶] و ناروا بوسیله پطر کبیر . مرگ بوسوئه فیلسوف فرانسوی (۱۲ آوریل) .

۱۷۰۵ : مرگ‌امپراطور لئوپلد، ژزف فرزندارشدش بجای‌وی نشست . پیروزی‌مارشال واندوم برشاهزاده اوژن‌در کاسینو. اشغال بارسلون بوسیلهٔ آرشیدوك‌شارل . راکوکزی که از طرف فرانسه پشتیبانی میشد خود را پادشاه ترانسیلوانی وهنگری معرفی کرد. تاجگذاری استانیسلاس‌در ورشو. اشغال شهرمیتو بوسیلهٔ پطر.

۱۷۰۶ : فرمانروایان کولونی و باوی‌یر به جرم اتحاد با فرانسه از سرزمینهای خود طرد شدند . شکست شوم‌ویلروآ سردار فرانسوی در رامی‌یی[۷] درشمال شهر

۱- Polotsk ۲- Narew

۳- Turen ۴- Néva

۵- Blenheim ۶- Derpt

۷- Ramillie

نامور براثر این شکست مارلبرو فرمانده انگلیسی نواحی برابان و پی‌با را تا شهر لیل بتصرف درآورد . شکست دوك دورلئان ومارشال مارسن از دوك ساووآ وشاهزاده اوژن در تورن (ایتالیا) . الحاق دو کشور اسکاتلند و انگلیس . شارل دوازدهم فردریك اگوست پادشاه پولونی را مجبور کرداز سلطنت این کشور کناره گیری کرده از اتحاد با تزار روسیه دست بردارد . اشغال مادرید پایتخت اسپانیا بوسیلهٔ آرشیدوك شارل . پیشنهاد مجدد لوئی چهاردهم برای صلح . فیلیپ پنجم مادرید را از تصرف آرشیدوك شارل خارج ساخت .

۱۷۰۷ : اشغال قلمرو حکومت فرمانروای ایالت مانتو متحد فرانسه بوسیلهٔ امپراطور اطریش . فرمانروای ساووآ اراضی اشغالی خود را مجدداً بتصرف درآورد . تخلیه میلان در نتیجه ایالت لومباردی از طرف ارتش فرانسه . اشغال سرزمین پادشاهی ناپل بوسیلهٔ ارتش اطریش . مرگ مارشال ووبان (۳۰ مارس) . تهدید وین پایتخت امپراطوری از طرف راکوکزی . مرگ اورنگ زیب امپراطوری هندوستان پس ازچهل وهفت سال سلطنت . هجوم پطر کبیر به سرزمین پولونی . اتحاد شارل دوازدهم با امپراطور اطریش .

۱۷۰۸ : ارتش فرانسه بفرماندهی دوك دوبورگنی براثر فشار شاهزاده اوژن ومارلبرو مجبور شد تاحدود اودنارد[1] درکنار رود اسکو عقب بنشیند . اشغال شهر لیل بوسیلهٔ شاهزاده اوژن . شارل دوازدهم ارتش روسیه را ازخاك پولونی بیرون راند و تا اواسط خاك اوکرن در روسیه پیشروی کرد ولی بواسطه تمام شدن خواربار و نرسیدن کمك وشکست لونهوپ[2] سردار خود از تزار مجبور به عقب نشینی شد .

۱۷۰۹ : مارشال ویلار که ازتصرف شهرهای تورنه ومونس مأیوس گردید شاهزاده

۱- Audenard ۲- Levenhoupt

اوژن و مارلبرو در مالپاکت[1] در هنو شکست سخت و خونینی داد ولی نتوانست اراضی اشغالی را ازچنگ آنان بیرون آورد. شکست شارل دوازدهم در پولتاوا از تزار روسیه وفرار او به عثمانی. مراجعت فردریک اگوست به پولونی. حملهٔ پادشاه پروس به پومرانی که درتحت اشغال سوئدیها بود.

۱۷۱۰ : آغاز مذاکرات صلح نزدیک بردا در ایالت برابان هلند، مذاکرات بواسطه توقعات متحدین که از لوئی چهاردهم خواستند که نوهٔ خود فیلیپ را از سلطنت اسپانیا در مدت سه ماه برکنار کند معوق ماند. فیلیپ پنجم اسپانیا که در دوجنگ : آلمنارا[2] از استانهوپ و در ساراگوس[3] از اشتارمبرگ[4] شکست خورد مجبور شد مادریدرا ترک گوید و آرشیدوک شارل به پشتیبانی متحدین در ۲۸ سپتامبر وارد مادرید گردیدولی پس ازچندی فیلیپ بکمک واندوم مجدداً به پایتخت مراجعت کرد (۱۰ دسامبر). در امریکای شمالی دستجات نظامی انگلیس پورروآیال[5] را ازتصرف فرانسویان خارج کردند. در انگلیس توریها، طرفدار صلح ، قدرت را ازدست ویگها خارج ساختند. طرد دوشس دومارلبرو (زن مارلبرو) از دربار. بولینگ بروک به صدراعظمی انگلیس انتخاب شد . خاتمه جنگ میان اطریش و راکوکزی . شارل دوازدهم که بدربار عثمانیها پناهنده شد سلطان او را وادارکرد به پطر کبیر که نواحی کارلی و لیوونی و استونی را تماماً بتصرف درآورده بود ، اعلان جنگ داد . اتحاد دولتین دانمارک و پولونی . تأسیس شرکت بازرگانی انگلیس در دریای جنوب.

۱۷۱۱ : مرگ ژزف اول امپراطور اطریش (۱۷ آوریل) ، آرشیدوک شارل برادرش بجای وی نشست. طرد مارلبرو، پس از او دوک دورموند[6] بفرماندهی کل

۱- Malpaquet ۲- Almenara

۳- Saragosse ۴- Staremberg

۵- Port-Royal ۶- Due d'Ormond

ارتش انگلیس منصوب شد. در برزیل ریودوژانیرو بوسیلهٔ دوگی تروئن[۱] بتصرف فرانسویها درآمد. مرگ ولیعهد فرانسه. تعرض پطر کبیر به عثمانیها ولی درناحیهٔ پروت[۲] ازطرف قوای عثمانی محاصره شد ولی باتدبیر زنش کاترین با دادن پیشکشیهائی بفرمانده ترک از محاصره فرار کرد و مجبور شد معاهده‌ای در پروت امضا کند که بموجب آن بندر آزوف به عثمانیها مسترد داشته وبسیاری ازقلاع واستحکامات نظامی را خراب کند.

۱۷۱۲ : آغاز مذاکرات صلح در اوترشت (۲۹ ژانویه). شکست شاهزاده اوژن از ویلار در دونن وتصرف چند شهر بوسیلهٔ سردار فرانسوی (۲۴ ژوئیه). مرگ ولیعهد جدید فرانسه (۱۲ فوریه). مرگ دوک دوبورگنی ولیعهد فرانسه درسن پنجسالگی (۸ مارس). دوک دومن[۳] و کونت دوتولوز فرزندان نامشروع لوئی چهاردهم از مادام دومن تنون فرزند مشروع شاه شناخته شدند.

۱۷۱۳ : انعقاد معاهدهٔ اوترشت. تصرف دوشهر لاندو و فریبورگ بوسیلهٔ ویلار و شکست ارتش اطریش. صدور فرمان اونیگنی توس[۴] ازطرف پاپ که بموجب آن «ملاحظات اخلاقی دربارهٔ عهد جدید» کشیش ودانشمند کسنل[۵] مطرود شناخته شد. انتشار کتاب «رساله در باب وجود باریتعالی».

۱۷۱۴ : انعقادمعاهده میان ویلار وشاهزاده اوژن در راشتات درسرزمین باد ازطرف لوئی چهاردهم وامپراطور اطریش. خاتمهٔ جنگ جانشینی اسپانیا. مرگ دوک دوبری[۶] فرزند ولیعهد فرانسه. مرگ ملکهٔ آن پادشاه انگلیس. ژرژ لوئی فرمانروای هانور نبیره دختری ژاك اول پادشاه انگلیس به پادشاه انگلیس انتخاب گردید. روی کار آمدن حزب ویگ. اعلامیهٔ ژاك سوم

۱- Dugay-Truin
۲- Pruth
۳- Duc de Main
۴- Unigenitus
۵- Kesnel
۶- Duc de Berry

استوآرت برای احقاق حق خود بتخت وتاج انگلیس. مرگ گابریل لوئیز ساووآ زن فیلیپ پنجم در سن بیست وشش سالگی. مادام اورسین با کمک آلبرونی فیلیپ را حاضر کردند با ایزابل ازدواج کند، ملکه جدید پس از ازدواج فیلیپ را وادار کرد اورسین را از دربار براند. آلبرونی بسمت صدر اعظمی اسپانیا انتخاب شد. فتح فنلاند بوسیلهٔ ارتش روسیه. شارل دوازدهم با سه نفر از همراهان از ترکیه خارج شد وپس از بیست ویک روز بشهر اشترالسوند در پومرانی وارد شد. جنگ میان ونیزیها وترکان عثمانی.

۱۷۱۵ : امضای «معاهده استحکامات» در آنورس بوساطت انگلیس. مرگ لوئی چهاردهم. لوئی پانزدهم نوهٔ لوئی چهاردهم وپسر دوک دوبورگنی درسن پنجسالگی بجانشینی وی معین شد. پارلمان پاریس برخلاف وصیت لوئی چهاردهم به تشکیل شورای نیابت سلطنت وانتخاب فیلیپ دورلئان برادرزاده لوئی چهاردهم بعنوان نیابت سلطنت مبادرت ورزید. مرگ مالبرانش. مرگ فنلون. شارل دوازدهم نه تنها نتوانست اشترالسوند را به تصرف درآورد بلکه از طرف دانمارکیها و پروسیها وارتش ساکس مورد تهدید قرار گرفت وناچار به سوئد مراجعت کرد. فرمانروای هانور مجبور شد شهرهای برم و وردن را به دانمارك مسترد دارد. انقلاب در اسکاتلند، ژاك ادوار فرزند ژاك دوم خودرا پادشاه انگلیس نامید. اشغال لوگزامبورگ بوسیله امپراطور اطریش. امضای معاهده میان اسپانیا و پرتقال.

فهرست منابع و مآخذ

Louis XIV(1661–1715). par Sagnac et de Saint–Leger. col. Peuple et civllisations. Presse Université de France 1949 – (منبع اصلی کتاب)

Louis XIV et l'Europe par André. eol l'Evolution de l'Humanité. Edition Albin Michel. 1950.

Louis XIV par Louis Bertrant. col. les grandes études histo – riques.

Siècle de Louis XIV par Voltaire. Paris 1886.

L'Envers du grand siècle par Flix Gaiffe. Paris 1950.

Histoire des relations internationales. Les temps modernes 2ème part. par Gaston Zeller.

Les Grands courants de l'Histoire par Jacques Pirenne. Paris 1950.

Politique étrangère par Emile Bourgeois (1610–1789) T. I. Paris 1952.

Histoire de France par Jacques Bainville. Paris 1925.

Histoire des Pays–Bas par Anno Van Gelder. Paris 1936.

Nouvelle histoire d'Angleterre par Jean Allary. Paris 1937.

Histoire d'Angleterre par F. York Powell et T. F. Tout. Ed. française par Ed. Guyjot. Paris 1932.

English History by Sir George Clark. (1660–1714) S. E. Oxford 1965.

A. History of England. by Keith Feiling. London 1966.

History of Tory Party (1640-1714). by Keith Feiling. Oxford. 1965.

Atlas d'Histoire et de Géographie par Bouillet.

Chronolgie des civilisations par Jean Delorme Paris 1965.

l'Essi sur l'Histoire des ralations politiques irano-Ottomanes de 1723 à 1747. par M. A. Hekmat. Paris 1937.

تاریخ ایران تألیف دکتر خانبابا بیانی. تهران ۱۳۱۸.

سیر حکمت در اروپا نگارش محمد علی فروغی جلد دوم (چاپ دوم) تهران.

تاریخ علوم تألیف پی‌یر روسو ترجمه حسن صفاری (چاپ دوم) تهران.

فهرست نامهای تاریخی

ب

پ

ک

م

ن

و

فهرست نامهای جغرافیائی

آ

ب

ت

م

ی

تصحیح اغلاط

نادرست	درست	سطر	صفحه
بآزادی بودند	بآزادی بودند ، فراهم بود	٤	١٠
پودولوی	پودولی	٧	٢٧
موقعیتهای	موفقیتهای	٨	٣٥
مجاهدات	مجاهدت	١٤	٣٨
شال	شارل	٢٢	٣٨
صلحی پیش آورد	صلحی پیش آورد، کاری کرد که	١٤	٤٤
بنظر میرسد	بنظر میرسید	١٦	٥٤
تاج و انگلیس	تاج انگلیس	٢٠	٦٢
آنان وتخت	آنان تخت	٥	٦٦
فصل پنجم	فصل چهارم	١	٦٨
٢.٥ ملیون	٢٥ ملیون	٨	٩١
به موبیل	موبیل	١١	١١٨
درسلل بازرگانان	درمیان ملل بازرگانان	١٥	١٥٥
بعبادات	به عادات	٢	١٦٥
وامپراطوری عثمانی	و با امپراطوری عثمانی	١٨	١٦٧
دولت فرانسه	سفیر فرانسه	١٢	١٨٦
بعمل آوردند	بعمل آورند	٣	١٩٥
معاهده مارسی	معاهدهٔ مارس	٣	١٩٥
اتحاد این	اتخاذ این	٤	٢٠٧

نادرست	درست	سطر	صفحه
این وسیله	این مسئله	۱۰	۲۳۴
آرایش	آرائش	۲۰	۲۸۱
نه‌پنداشت	پنداشت	۱۶	۲۹۱
یک صحنه	یک صفحه	۱۳	۳۳۲
دریاسار	دریاسالار	۱۲	۳۵۰
شهر هلند	ایالت هلند	۹	۳۵۵
به لوئی‌چهاردهم	لوئی‌چهاردهم	۱۹	۳۵۶
در سرزمینی	در سرزمین	۲۱	۳۸۵
روسیه	روسیه را	۱۶	۳۸۹
اصلاحی و	اصلاحی او	۱۱	۴۰۱
ارتشی	ارتش آن را	۱۸	۴۰۱
را بجائی	بجائی	۱۹	۴۰۱
لازم	لازم دید	۲۴	۴۰۴
انگلیسی داشت	انگلیسی	۱۶	۴۲۱
هراندازه برای	هراندازه تسهیلات برای	۱۸	۴۲۱
در جریان	دوجریان	۱۱	۴۳۵
غوطه میخورد	غوطه میخورد واگذار نمود	۱۴	۴۵۱

KASHMIR UNIVERSITY
Iqbal Library
Acc. No 310712
Dated 5-12-88

مجموعهٔ تاریخ عمومی

دورهٔ قرون جدید[1]

۱- آغاز عصر جدید	۲ جلد
۲- تفوق و برتری اسپانیا (۱۵۵۹-۱۶۶۰)	۲ جد*
۳- تفوق و برتری فرانسه(۱۶۶۰-۱۷۱۵)	۲ جلد*
٤- تفوق و برتری انگلیس (۱۷۱۵-۱۷۶۳)	۲ جلد+
٥- خاتمهٔ رژیم قدیم و انقلاب امریکا (۱۷۶۳-۱۷۸۰)	۲ جلد

۱- این مجموعه بوسیلهٔ نگارنده در دست تهیه است.

*- بچاپ رسیده منتشر شده است.

+- جلد اول در دست تهیه است.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

۱۲۹۰ - کلیات حقوق (جلد اول) : ناصر کاتوزیان ۱۰۰ «

۱۲۹۱ - فیزیولوژی دستگاه گوارش : دکتر سعید اعتصامی ۱٤۰ «

۱۲۹۲ - فرهنگ فنی نفت (جلد دوم) : جلال‌الدین توانا ۱٤۰ «

۱۲۹۳ - زمین شناسی ساختمانی (تکتونیک) : اسد ایران پناه ۱۰۰ «

۱۲۹٤ - شیمی برای دانشگاه (جلد اول): ترجمهٔ یحیی عبده (و) منصور عابدینی ۱۵۰ «

۱۲۹۵ - کالبدشناسی انسانی (سروگردن ، چاپ چهارم) : دکتر منوچهر حکیم (و) دکتر گنج بخش ۲٤۰ «

۱۲۹٦ - حقوق تجارت (جلد دوم) : حسن ستوده تهرانی ۱۱۰ «

۱۲۹۷ - نقشه‌برداری : قدرت‌الله تمدنی ۲۰۰ «

۱۲۹۸ - آب شناسی (چاپ سوم) : محمدجواد جنیدی ۹٤ «

۱۲۹۹ - فهرست مقالات حقوقی : زیرنظر ایرج افشار ، تنظیم موسی‌زاده (و) صمدانی ۱۰۰ «

۱۳۰۰ - روشهای آزمایش شیر وفرآورده‌های آن (جلد اول): دکتر عباس فرخنده ۱۲۰ «

۱۳۰۱ - بیماریهای ارثی (جلد دوم) : دکتر محمدعلی مولوی ۲٦۰ «

۱۳۰۲ - بیماریهای ویروسی نباتات : مرحوم علی منوچهری کاشانی ، بکوشش فریور اسکندری ۸۵ «

۱۳۰۳ - یادداشتهای قزوینی (جلد دوم ، چاپ دوم) : بکوشش ایرج افشار ۷۰ «

۱۳۰٤ - ژنتیک باکتریها : دکتر حسن تاج بخش ۱۲۰ «

۱۳۰۵ - اصول ومبانی جغرافیای سیاسی : درّه میرحیدر ۱۷۰ «

۱۳۰٦ - کاوشهای عقل نظری : مهدی حائری یزدی ۹۵ «

۱۳۰۷ - شیمی تجزیه ، اصول مقدماتی (چاپ دوم) : علی‌اکبر پریمن ۱۳۵ «

۱۳۰۸ - شناخت روش علوم یا فلسفه علمی : فلیسین شاله، ترجمهٔ یحیی مهدوی ٦۰ «

۱۳۰۹ - بیماریهای گیاه - قارچهای انگلی (جلد پنجم) : عزت‌الله خبیری ۷۰ «

۱۳۱۰ - اصول گداز واستخراج فلزات (جلدسوم ، چاپ‌دوم) : هادی یگانه حائری ۱۱۰ «

۱۳۱۱ - قصهٔ حمزه (حمزه‌نامه) جلد دوم : بکوشش جعفر شعار ۷۰ «

۱۳۱۲ - رادیوالکتریسیته (چاپ دوم) : ناصرقلی قاجار رحیمی ۱۹۰ «

۱۳۱۳ - اصول پرورش طیور : دکتر مرادعلی زهری ۱٦۰ «

۱۳۱٤ - باغبانی (جلد چهارم) : حسن شیبانی ۱٦۰ «

۱۳۱۵ - حقوق بین‌الملل عمومی (جلد اول) : محمدعلی حکمت ۱٦۵ «

۱۳۱٦ - قضا دراسلام (چاپ‌دوم) : محمد سنگلجی ۸۰ «

۱۳۱۷ - شرح مثنوی شریف (جلد دوم) : بدیع‌الزمان فروزانفر ۱۱۰ «

۱۳۱۸ - شیمی صنعتی آلی : محمدعلی رحمتی ۱۷۰ «

۱۳۱۹ - ترجمهٔ فارسی شرایع‌الاسلام (جلد دوم) : بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه ۱۵۰ «

۱۳۲۰ - حل‌المسائل آنالیز (جلد دوم) : حسن عطاری‌نژاد ۱٦۵ «

۱۳۲۱ - جنایت ومکافات (جلد دوم) : مهری آهی ۷۰ «

۱۳۲۲ - اقتصاد عمومی (جلد اول ، چاپ دوم) : علی‌محمد اقتداری —

فهرست آخرین انتشارات دانشگاه تهران

شماره	عنوان	بها
۱۲۶۱	نسخه های خطی - نشریه کتابخانه مرکزی (دفترپنجم): بکوشش محمدتقی دانش‌پژوه (و) ایرج افشار	۲۲۰ «
۱۲۶۲	گیاهشناسی سیستماتیک (چاپ دوم) : دکترمحمد درویش	۱۲۰ «
۱۲۶۳	قارچهای سمی وخوراکی : دکتر فتح الله فلاحیان	۱۲۰ «
۱۲۶۴	تاریخ دیپلماسی عمومی (جلد دوم چاپ دوم) : دکترمحسن عزیزی	۱۳۰ «
۱۲۶۵	سنگواره‌های ذره‌بینی (میکروپالئونتولوژی) : دکترعباس کیمیائی	۱۴۰ «
۱۲۶۶	جراحی دهان (جلد دوم) : دکتر رضا مهران (و) دکترمرتضی معین زاده	۸۰ «
۱۲۶۷	قصهٔ حمزه (حمزه‌نامه) جلد اول : تصحیح دکترجعفرشعار	۸۵ «
۱۲۶۸	آندوسکوپی گوش وحلق وبینی: پروفسوراعلم ـ دکترمعین زاده ـ دکترخسروی	۱۳۵ «
۱۲۶۹	فرآورده‌های دامی : دکترمحمد ستاری	۱۱۰ «
۱۲۷۰	بیماریهای کبد : دکتر ریحان‌الله سرلتی	۱۷۰ «
۱۲۷۱	جنگ سرد : دکترابوالحسن سعادتمند	«
۱۲۷۲	مکانیک فیزیک (چاپ چهارم) : دکترکمال‌الدین جناب	۱۴۰ «
۱۲۷۳	اصول تحقیقات آماری : دکترجعفر بوشهری	— «
۱۲۷۴	شیمی وتصفیه آب : دکترشمس مصباح	۱۲۰ «
۱۲۷۵	جواهرالآثار: ترجمه عربی مثنوی : جواهر کلام	۴۰۰ «
۱۲۷۶	فلسفه عمومی یا مابعدالطبیعه : تألیف پل‌فولکیه	۱۵۰ «
۱۲۷۷	فارماکولوژی عمومی (چاپ دوم) : دکتراحمد عطائی	۱۲۰ «
۱۲۷۸	تاریخ الحکماء قفطی : بکوشش بهین دارائی	۲۳۰ ریال
۱۲۷۹	بختیارنامه وعجائب البخت (جلد دوم): بکوشش ذبیح الله صفا	۱۰۰ «
۱۲۸۰	شیمی آنالیتیک (جلد اول، چاپ دوم) : حسین زادمرد	۲۵۰ «
۱۲۸۱	آمار پیشرفته وبیومتری : عباسقلی خواجه‌نوری	۲۰۰ «
۱۲۸۲	زندگانی شاه عباس اول (جلد اول، چاپ چهارم) : نصرالله فلسفی	۸۰ «
۱۲۸۳	دیوان اشراق آصفی : زیرنظر ذبیح الله صفا	۷۰ «
۱۲۸۴	پتانسیلهای زیستکهربائی : حبیب الله ایزدیان	۱۰۰ «
۱۲۸۵	مورد استعمال الکترولیتها درجراحی : دکترجهانگیر میرعلاء	۸۲ «
۱۲۸۶	قصص قرآن مجید : برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری	۲۰۰ «
۱۲۸۷	سیاست ملی وپیشرفتهای اجتماعی : احمد علی‌آبادی	۸۰ «
۱۲۸۸	سازمان ومدیریت : علی محمد اقتداری	— «
۱۲۸۹	تاریخ ملل قدیم آسیای غربی (چاپ سوم) : احمد بهمنش	۱۲۰ «

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

DATE

Call No. ____________ Date ____________

Acc. No. ____________

K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last date stamped above. An over-due charge of *.06 P.* will be levied for each day. If the book is kept beyond that day.